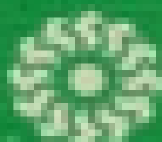
۱۳

ترجمه

بحار الانوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث کبیر شیعه علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الانوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 13

تاریخ پیامبران - 3

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 13

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

باب های داستانهای حضرت موسی و هارون علیهما السلام

باب یکم: نقش خاتم موسی علیه السلام و چگونگی نامگذاری ایشان و بیان فضیلت ها و سنتها و ذکر برخی از احوال ایشان

آیات:

- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ(1)

{و همانا به موسی کتاب [تورات] را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه های آشکار بخشیدیم و او را با روح القدس تایید کردیم پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدید گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید}

- وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ* مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ(2)

{بر تو نازل کرد تورات و انجیل را*پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد}

- وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً* وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ(3)

{و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است*و به

1- . [1] بقره / 87

2- [2]. آل عمران /3-4

3- [3]. هود /17 و110

حقیقت ما به موسی کتاب [آسمانی] دادیم پس در مورد آن اختلاف شد و اگر از جانب پروردگارت وعده ای پیشی نگرفته بود قطعا میان آنها داوری شده بود و بی گمان آنان در باره آن در شکی بهتان آمیزند}

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَی بِآیَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللّهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ(1)

{و در حقیقت موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعا در این [یادآوری] برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرتهاست}

- وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسَی إِنَّهُ کَانَ مُخْلَصًا وَکَانَ رَسُولاً نَّبِیًّا* وَنَادَیْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا* وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِیًّا(2)

{و در این کتاب از موسی یاد کن زیرا که او پاکدل و فرستادهای پیامبر بود*و از جانب راست طور او را ندا دادیم و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم*و به رحمت خویش برادرش هارون پیامبر را به او بخشیدیم}

- وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِیَاء وَذِکْرًا لِّلْمُتَّقِینَ(3)

{و در حقیقت به موسی و هارون فرقان دادیم و [کتابشان] برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است}

- وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ فَلَا تَکُن فِی مِرْیَةٍ مِّن لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًی لِّبَنِی إِسْرَائِیلَ* وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ(4)

{و به راستی [ما] به موسی کتاب دادیم پس در لقای او [با خدا]تردید مکن و آن [کتاب] را برای فرزندان اسرائیل [مایه] هدایت قرار دادیم*و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند}

1- . ابراهیم / 5

-2 . [2] مريم / 53-51
-3 . [3] انبياء / 48
-4 . [4] تنزيل / 24-23

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید مانند کسانی مباشید که موسی را [با اتهام خود] آزار دادند و خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت و نزد خدا آبرومند بود}

- وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ*وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ *وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ

وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ *وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ *وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِى الْآخِرِينَ*سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ*إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ *إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ(2)

{و در حقیقت بر موسی و هارون منت نهادیم*و آن دو و قومشان را از اندوه بزرگ رهانیدیم*زیرا آن دو از بندگان با ایمان ما بودند*و آن دو را کتاب روشن دادیم*و هر دو را به راه راست هدایت کردیم*و برای آن دو در [میان] آیندگان [نام نیک] به جای گذاشتیم*درود بر موسی و هارون*ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم*و آنان را یاری دادیم تا ایشان غالب آمدند}

- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِى إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ* هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِى الْأَلْبَابِ(3)

{و قطعا موسی را هدایت دادیم و به فرزندان اسرائیل تورات را به میراث نهادی*[که] رهنمود و یادکردی برای خردمندان است}

- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ(4)

{و به راستی موسی را کتاب [تورات] دادیم پس در آن اختلاف واقع شد}

- وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً(5)

1- . [1] احزاب / 69

2- . [2] صافات / 114-122
3- [3]. مومن / 53-54
4- [4]. سجده / 45
5- . احقاف / 12

{و [حال آنکه] پیش از آن کتاب موسی راهبر و [مایه] رحمتی بود}

تفسیر:

طبرسی میفرماید: «إماماً» یعنی، کسی که در کارهای دینی به او اقتدا شود، و«رحمه» به معنای نعمتی از جانب خداوند بر بندگانش، و « ذا رحمه »، به معنای سبب رحمت است برای کسی که به او ایمان آورده است.(1)

منظور از «کتاب» تورات می باشد. «فاختلف فیه» یعنی، در صحت آن اختلاف داشتند. « لولا کلمه سبقت » یعنی: اگر خداوند قبلاً خبر نمی داد که جزای کار مردم را برای مصلحتی که دارد به روز قیامت موکول می کند. «لقضی بینهم» یعنی پاداش و مجازات قوم او را جلو میانداخت.

«و إنّهم لفی شک منه» یعنی از بشارتها و تهدیدهای خداوند(2) «بأیام الله» یعنی، با وقایعی که خداوند در بین ملت های پیشین به وجود آورد و نابود کردن تعدادی از آنها، یا به نعمت هایی که خداوند در سایر زمان ها به آنها داده است. آن چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت شده یا اعم از این دو(3). « فیِ الکتاب » منظور قرآن است. «إنّهُ کان مخلصاً» اهل کوفه لام مخلص را مفتوح خواندهاند، به این معنا که : خداوند او را به پیامبری برگزیده است، می باشد، و بقیه آن را مکسور خواندهاند به معنای، عبادت را مخصوص خداوند قرار داد، یا خودش را فقط مختص به انجام رسالت خداوند قرار داد.

«من جانب الطور» طور: کوهی در منطقه شام است. خداوند او را از طرف راستش فرا خواند. منظور، از طرف راست حضرت موسی است. و گفته شده: از طرف راست کوه طور، منظور از آن زمانی که است که از شهر مدین آمد و آن آتش را در درخت دید و آن قول اوست: «یا موسی إنی أنا الله ربّ العالمین » {ای موسی منم من خداوند پروردگار جهانیان}

1- . مجمع البیان 5 : 15

2- . مجمع البیان 5 : 198

3- . مجمع البیان 6 : 304

« و قرّبناه نجیّا » منظور از نجیا: مناجات کننده و صحبت کننده است.

ابن عباس علیه السلام فرمود:خداوند او را به خود نزدیک کرد و با او صحبت کرد. مقدار این نزدیکی در حدی بوده که سخن او را شنیده است. و گفته شده است که منظور از آن این است: او را تا آن اندازه به خودش نزدیک کرد که صدای سایش قلمی که با آن تورات را می نوشت شنید، و گفته شده: که منظور از آن بالا بردن منزلت او تا اندازه ای که کرامت و بزرگیش در نزد خداوند به مانند کرامت کسی است که مولایش او را به خود نزدیک کرده باشد. پس منظور از نزدیکی در اینجا نزدیکی در کرامت و گزینش است نه نزدیکی از لحاظ بعد و مسافت. « و وهبنا له » یعنی: برادرش هارون را به مانند یک نعمت به او دادیم و هارون را شریک انجام کارش قرار دادیم.(1) منظور از « الفرقان » تورات است، که حق را از باطل جدا می کند. و گفته شده که منظور برهان و استدلالی است که حق موسی را از باطل فرعون جدا می کند و گفته شده منظور از آن شکاف دریا است. «ضیاء» نیز از صفت های تورات است، یعنی از آن در جهت هدایت در دینشان، راهنمایی گرفتند.(2)

«فلا تکن فی مریه من لقائه» یعنی نسبت به دیدن حضرت موسی در شب معراج شک نداشته باش. ابن عباس روایت می کند، در حدیثی از پیامبر آمده است که میفرماید: در شبی که به معراج رفتم موسی بن عمران را به شکل مردی بلند قد، با موهای مجعد دیدم که به مردان قبیله شبوه شبیه بود. و عیسی بن مریم را به شکل مردی با قد متوسط و رنگ پوست مایل به قرمز و سفید که موهای بلند و صافی داشت دیدم، به خاطر این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده بود که قبل از اینکه از دنیا برود حضرت موسی را می بیند. و گفته شده است معنای آن این است که: نسبت به دیدارت با حضرت موسی در روز قیامت شک نکن. و گفته شده: نسبت به دیدار کتاب موسی علیه السلام ، وگفته شده: آزار و اذیت دیدن، آن طور که حضرت موسی آزار و اذیت دید. «وجعلنا» منظور: حضرت موسی یا کتاب تورات، «وجعلنا منهم أئمه» یعنی: سر دسته خیر و برکت است که به آنها اقتدا می

1- . مجمع البیان 6 : 518
2- . [2]مجمع البیان 7 : 50

شود و به إذن خداوند به کارهای خوب هدایت می کنند. و گفته شده، منظور پیامبرانی هستند که در بین آنها بودند. «لمّا صبروا» هنگامی که صبر کردند امام و پیشوا شدند. «و کانوا بآیاتنا یوقنون» و به نشانه های ما شکی نداشتند.(1)

«ولقد مننّا علی موسی و هارون» یعنی به خاطر نبوت و نجات آنها از فرعون و همچنین به خاطر نعمت های دنیوی و اُخروی. «من الکرب العظیم» یعنی: از غلبه قوم فرعون بر آنها و به کار گیری آنها در کارهای سخت، و گفته شده منظور از آن، غرق شدن است. «الکتاب المستبین»: یعنی، کتاب تورات که به خاطر بیان و توضیحی که دارد خود را اینگونه می خواند. «وترکنا علیهما» یک نوع ستایش نیکو است. « فی الآخرین » که می فرماید، «سلام علی موسی و هارون»(2)

موسی إسم مرکب است که از دو اسم قبطی ترکیب شده است. «مو» به معنای آب و «سی» به معنای درخت.(3)

هنگامی که کنیزهای آسیه (زن فرعون) برای حمام به کنار رود نیل رفته بودند صندوق حاوی حضرت موسی را کنار آب و درخت پیدا کرده بودند که به این دلیل به او موسی گفتند. موسی پسر عمران پسر یصهر پسر قاهث پسر لاوی پسر یعقوب علیه السلام است.

ثعلبی میگوید: نسب ایشان موسی پسر عمران پسر یصهر پسر قاهث پسر لاوی پسر یعقوب علیه السلام میباشد، تاریخ نویسان وسیره نویسان گفتهاند که: پسری به نام لاوی در سن هشتاد و نه سالگی برای حضرت یعقوب متولد می شود، سپس لاوی پسر یعقوب، با نابته دختر ماوی بن یشجر ازدواج کرد که صاحب عرشون(4)،

مرزی، مِردی و قاهث شدند که در سن چهل و شش سالگی صاحب قاهث

1- . [1]مجمع البیان 8 : 333
2- . [2] مجمع البیان 8 : 456
3- . [3] مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می گوید: هنگامی مادر موسی در صنوقچه به موسی شیر می داد دلش برای موسی خیلی تنگ شده بود پس

گفت: ای موسی فدایت شوم، فرعون حرفش را شنید و به او گیر داد که چرا به او موسی گفتی، خداوند هم زبان مادرش را گویا کرد و گفت که شنیده ام که او را در کنار آب پیدا کرده اید، پس فرعون گفت بله راست می گویی ما او را در کنار آب پیدا کردیم پس اسم او را موشی – با زبان عبری – می گذاریم

4- [4]. در قاموس انجیل و تورات جرشون، قهات، مراری آمده است

شده بودند و قاهث پسر لاوی با قاهی دختر مبنیر بن بتویل بن الیاس ازدواج کرد که صاحب یصهر شدند و یصهر با شمبت دختر بتاویت بن برکیا بن یقشان بن ابراهیم ازدواج کرد که در سن شصت سالگی صاحب عمران(1)

شدند، یصهر صد و چهل و هفت ساله بود که پسرش عمران با نخیب دختر اشموئیل بن برکیا بن یقشان بن ابراهیم ازدواج کرد که از او صاحب هارون و موسی شد. و همچنین بر سر اسم مادر حضرت موسی اختلاف است که محمد بن اسحاق می گوید: اسمش نخیب بوده است و همچنین افاحیه و بوخائید گفته شده که همین مشهور است. عمران صد و سی و هفت سال عمر کرده است، ودر هفتاد سالگی صاحب حضرت موسی شده است(2).
و به مانند این روایت را ابن اثیر در کتابش «الکامل» ذکر کرده است.(3)

روایات:

تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام در جریان معراج از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم نقل می کند که: به آسمان پنجم صعود کردیم که ناگهان به یک مرد کهنسال با چشمان بزرگ برخورد کردیم که تا به حال کسی را به پیری او ندیده بودم، سه از امتش در اطرافش بودند. از زیاد بودنشان تعجب کردم، از جبرئیل پرسیدم: که این شخص کیست؟ گفت: او اجابت کننده قومش، هارون پسر عمران است، به او سلام کردم و جواب سلامم را داد. از او خواستم تا برایم دعای خیر کند او نیز از من طلب دعای خیر کرد. ودر این آسمان نیز به مانند آسمانهای دیگر ملائکه هایی با خشوع و فروتنی وجود داشتند. سپس به آسمان ششم بالاتر رفتیم که ناگهان به مردی گندمگون بلند قامت برخورد کردیم که گویی از مردان قبیله شبوه بود که اگر دو سرپوش بلند بر روی سرش بود باز موهایش در بین آنها بیرون می آمد و دیده می شد. و شنیدم که آن شخص می گفت: قوم بنی اسرائیل فکر می کنند که من گرامی ترین انسان در نزد خدا هستم در حالی که این مرد در نزد

1- [1]. در تاریخ طبری آمده است که صاحب عمران و قارون شد
2- . عرائس الثعلبی : 105
3- [3]. کامل التواریخ 1 : 58

1. خداوند از من گرامی تر است. پرسیدم: ای جبرئیل این مرد کیست؟ گفت: برادرت، موسی پسر عمران است. بر او سلام کردم و جواب سلامم را داد، از او خواستم تا برایم دعای خیر کند او نیز از من طلب دعای خیر کرد ودر این آسمان هم فرشتگان فروتنی به مانند آسمان های دیگر وجود داشتند.(1)

توضیح: آن طور که فیروز آبادی ذکر میکند شبوه اسم قبیله و مکانی در بیابان و اسم قلعهای در یمن و یا بیابانی است بین منطقه مأرب وحضرموت وشاید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم به خاطر سبزه بودن پوست وبلند قامتی او را به یکی از مردان این قبیله تشبیه کرده است.

2. تفسیر علی بن ابراهیم: در خبری از امام حسن علیه السلام آمده است که پادشاه روم تصویر پیامبران را به حضرت حسن علیه السلام نشان داد سپس تصویر مجسمه ای را به ایشان نشان داد، حضرت فرمود: این شبیه موسی بن عمران در سن دویست و چهل سالگی است و بین ایشان و حضرت ابراهیم پانصد سال فاصله بوده است.(2)

3. تفسیر خصال: امام موسی بن حعفر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: خداوند چهار تن از پیامبران را برای شمشیر انتخاب کرد: حضرت ابراهیم، حضرت داود، حضرت موسی و من؛ و چهار خانواده را از بین خانواده های دیگر برگزیده است که خداوند در حدیثی قدسی فرمود:«خداوند حضرت آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خانواده عمران را از بین همه جهانیان برگزیده است».(3)

عیون اخبار الرضا، علل الشرائع، خصال: یک مرد شامی در مورد آیه «یوم یفرّ المرء من أخیه و أمه و أبیه و صاحبته و بنیه» {آن روز که هر کس از برادرش ومادر و پدرش و از زن و فرزندانش می گریزد } از امیرالومنین علیه السلام

ص: 14

1- [1]. تفسیر القمی 3 : 437
2- [2]. تفسیر القمی : 597
3- [3]. خصال 1 : 107

1. پرسید وگفت: آنها چه کسانی هستند؟ امام علیه السلام فرمود: آن روزی است که قابیل از هابیل، موسی از مادرش، ابراهیم از پدرش، لوط از همسرش و نوح از پسرش کنعان فرار می کنند.(1)

صدوق فرمود:موسی به خاطرترس از اینکه در ادای حق مادرش کوتاهی کرده است از او فرار می کند.(2)

توضیح: شاید برای مادر مجازگویی کرده باشد چنانکه در باره پدر هم مجازگویی کرده است و منظور بعضی از زنانی باشند که در خانه فرعون از او نگهداری می کردند.

2. الخصال: ابوذر نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود: اولین پیامبر بنی اسرائیل حضرت موسی وآخرین آنها حضرت عیسی بودند که همگی ششصد پیامبر بودند.(3)

می گویم: نقش انگشتری ایشان در مبحث نقش انگشتری پیامبران ذکر شده است.

3. امالی الطوسی: امام صادق علیه السلام میفرماید: خداوند به موسی بن عمران وحی کرد و فرمود: ای موسی آیا می دانی چرا در بین مخلوقاتم تو را برای صحبت کردن برگزیدم؟ حضرت موسی جواب داد: نه، نمیدانم ای پروردگارم. خداوند فرمود: زمین را گشتم و در آن کسی را به اندازه تو متواضع تر به خودم نیافتم. موسی به حالت سجده به زمین افتاد و صورتش را برای نشان دادن ذلیل بودنش در برابر خدا به خاک مالید. ندا آمد: ای موسی، سرت را بلند کن و دستت را بر جای سجده ات بگذار و با آن صورتت و هر جای بدنت که به آن می رسد متبرک کن چون آن از هر گونه بیماری و مرض و آفت در امان است.(4)

1- . العیون : 136, علل الشرائع : 198؛ الخصال 1 : 154
2- . [2] ابراهیم از پدری که او را بزرگ کرده است فرار می کند آن هم به خاطر مشرک بودنش نه از پدر اصلی خودش.
3- . [3] الخصال 2 : 104 یوسف پسر اسرائیل بود و از قوم بنی اسرائیل نبود.

4- . [4] امالی الشیخ : 103

1. علل الشرائع: محمد بن جیلان می گوید: پدرم نقل می کند که مقاتل بن سلیمان می گفت: خداوند متعال به حضرت موسی درحالی که در شکم مادرش بوده سیصد و شصت نعمت داده است. وفرعون او را در صندوقچه ای که بود در بین آب ودرخت پیدا کرد. وبه این دلیل موسی نام گرفت که در زبان قبطی آب (مو) و درخت (سی) می باشد.(1)

2. علل الشرائع: امام باقر علیه السلام فرمود:خداوند متعال به موسی وحی کرد که: آیا می دانی که چرا تورا از بین مخلوقاتم برای صحبت کردن برگزیدم؟ موسی جواب داد: نه، پروردگارم نمیدانم. خداوند فرمود: ای موسی، من باطن مخلوقات خودم را پشت و رو کردم(2)

در بین آنها کسی را متواضع تر از تو به خودم نیافتم؛ ای موسی تو هرگاه نماز میخواندی صورتت را به خاک می مالیدی.

قصص الانبیاء: با استناد به روایت صدوق از پدرش چنین روایتی نقل می کند.(3)

3. علل الشرائع: اسحاق بن عمار نقل می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: چهل تا سی روز وحی بر موسی نازل نشد: ایشان بر کوهی به نام اریحا در شام بالا رفت و فرمود: پروردگارا، اگر بخاطر گناهان قوم بنی اسرائیل وحیت را بر من محروم کردهای به مانند گذشته از تو طلب مغفرت و بخشش میکنم. امام صادق میفرماید: خدا بر حضرت موسی وحی فرستاد و فرمود: آیا میدانی چرا در بین سایر مخلوقات تو را برای وحی و صحبت کردن انتخاب کردم؟ پروردگارا، من چیزی نمی دانم. خداوند فرمود: ای موسی من بندگانم را زیرو رو کردم و هیچ کدام را به اندازه تو متواضع تر به خودم ندیدم به این خاطر تو را برای وحی و صحبت کردن برگزیدم؛ امام صادق فرمود: هرگاه حضرت موسی نماز میخواند از نماز دست نمی کشید تا این که گونه راست و چپ خود را به خاک می چسباند.

1- . [1] علل الشرائع : 30
2- . [2] آنها را آزمایش کردم
3- . نسخه خطی

1. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام میفرماید: قوم بنی اسرائیل میگفتند که: موسی آنچه را که مردان دارند - آلت مردانگی - ندارد، حضرت موسی هرگاه قصد شستن داشت به جای می رفت که کسی از مردم او را نمی دید. روزی در کنار رودی، خود را میشست و لباس هایش را بر روی صخرهای گذاشته بود، خداوند به صخره دستور داد که از موسی دور شود تا این که قوم بنی اسرائیل او را دیدند و فهمیدند که موسی آنطور که میگویند نیست. خداوند فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید به مانند آنهایی نباشید که حضرت موسی را اذیت کردند. و سپس خدا او را از آنچه درباره او می گفتند مبرا کرد، او نزد خداوند آبرومند و محترم بود.(1)

توضیح: شیخ طبرسی میفرماید: در آنچه که با آن حضرت موسی را اذیت می کردند، اختلاف است و چند قول وجود دارد:

یک: حضرت موسی و هارون به بالای یک کوه رفتند و در آنجا هارون فوت کرد. بنی اسرائیل گفتند ای موسی تو او را کشتی، سپس خداوند به ملائکه دستور داد تا او را نزد قوم بنی اسرائیل حمل کنند و ر آنجا ملائکه به مرگ عادی او اقرار کردند تا اینکه به آنها ثابت شد که هارون خودش فوت کرده است؛ و خداوند اینگونه حضرت موسی را از این تهمت مبرا کرد. این حدیث از حضرت علی علیه السلام و ابن عباس علیه السلام روایت شده است و جبایی آن را اختیار کره است.

دو: حضرت موسی به خاطر حیا و شرمی که داشت به تنهایی خود را میشست. بنی اسرائیل گفتند: به خاطر عیبی که بر پوستش است از ما پنهان می شود، یا بیماری پیسی و یا نقصی (فتق بیضه) دارد. یک بار که برای شستن خود به بیرون رفته بود لباس هایش را بر روی یک تخته سنگ انداخت. تخته سنگ لباس هایش را برد و موسی برای گرفتن آنها رفت و در این حال به صورت عریان، قوم موسی او را دیدند و فهمیدند که هیچ عیبی ندارد و به مانند یک انسان زیبا و کامل است. و خدا اینگونه او را از تهمت قوم بنی اسرائیل مبرا کرد. ابوهریره این را به صورت

1- . تفسیر القمی 535

مرفوع نقل کرده است؛ و قومی گفتند: این جایز نیست زیرا در آن آشکار کردن و نشان دادن زشتی پیامبر در برابر مردم است و از چنین کاری پرهیز میشود.

سه: قارون یک زن فاحشه را اجیر کرد که در جلوی مردم بر روی موسی بپرد. و خداوند او را از این کار فاحشه حفظ کرد. این روایت از ابوالعالیه نقل شده است.

چهار: بعد از اینکه معجزات پیامبریش را دیدند او را به جادو و دیوانگی و دروغگویی متهم کردند. این روایت از ابومسلم نقل شده است.(1)

سید قدس سره وجه دوم را رد می کند و می گوید امکان ندارد که خداوند این چنین عورت پیامبر خود را برای منزه کردنش از یک ننگ دیگر، آشکار کند. خداوند خودش بهتر می تواند پیامبرش را از تهمت هایی که به او زده اند منزه کند، به صورتی که یک بیحرمتی دیگری به وجود نیاورد و کسی که قدر و منزلت پیامبران را می شناسد این چنین به آنها تهمت نمیزند.

سپس فرمود: آنچه که درباره این، از احادیث صحیح روایت شده معروف است و آن اینکه وقتی هارون فوت شد حضرت موسی را به کشتن او متهم کردند، چون آنها به هارون بیشتر تمایل داشتند. و خداوند متعال موسی را از این کار این گونه مبرا کرد که به ملائکه دستور داد که جسد هارون را حمل کردند و آن را به بین مردم بنی اسرائیل برد و جسد به مرگ خودش اقرار کرد و موسی را از کشتن او مبرا کرد. این صورت از حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است.

و به صورت دیگر روایت شده است که: حضرت موسی برادرش هارون علیه السلام را در قبر صدا زد و هارون از قبر خارج شد و حضرت موسی از او پرسید، آیا من تو را کشتم؟ و هارون علیه السلام جواب داد: نه، پس هارون به قبر بازگشت. پایان سخن.(2)

می گویم: بعد از ورود خبر حسن مانند صحیح نمیتوان به بطلان آن یقین پیدا کرد، زیرا در آن رسوایی نیست بعد از آن که برای تبرئه کردن او از نسبتی که به او

1- . [1] مجمع البيان 8 : 372
2- . تنزيه الانبياء : 89-90

دادند آمده است و لازم است این نسبت از وی نفی شود. و خدا میداند

11. علل الشرائع: ابن الولید از امام باقر علیه السلام نقل میکند: از ایشان پرسیدم، چرا لبیک گفتن را را تلبیه نامیدند؟ فرمود: این جوابی بود که حضرت موسی برای فرمانبرداری از امر خداوند گفت.(1)

12. علل الشرائع: ابو بصیر روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت موسی در گردنه روحاء در بین هفتاد پیامبر که یک عبای سفید از جنس پنبه بر تن داشتند می گذشت و میگفت: بندگانت تو را لبیک می گویند.

13. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام میفرماید: حضرت موسی که یک عبای سفید از جنس پنبه بر تن داشت در گردنه روحاء بر کوه سرخ می گذشت و می گفت: لبیک ای خداوند لبیک.

توضیح: الصفح من الجبل: بستر آن است و جمع آن: صفاح است. صفائح: تخته سنگی پهن و باریک. روحاء: محلی در بین الحرمین در سی یا چهل میلی شهر مدینه است. قطوانیه: یک عبای سفید و با پرزهای کوتاه که منسوب به منطقه قطوان - با حرکت حروف -، منطقه ای در کوفه است.

14. علل الشرائع: امام باقر علیه السلام میفرماید: موسی از رمله مصر احرام گرفت و با حالت احرام از صفایح - تخته سنگ ها- منطقه روحا گذشت در حالی که مهار شترش لیف خرما بود بود خداوند را لبیک میگفت و کوهها هم جواب لبیک او را می دادند.(2)

15. قصص الانبیاء: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: هارون زودتر فوت کرد یا حضرت موسی ؟ فرمود: هارون قبل از موسی فوت شد. پرسیدند: کدام یک بزرگتر بودند (از نظر سنی)؟ جواب داد: هارون و فرمود: اسم دو پسر هارون، شبر و شبیر بودند و معنی آنها به عربی حسن و حسین است. امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) را دیدم، موسی مردی بلند قامت با موهای بلند که به مردان قبیله ی زط و شبوه

1- [1]. علل الشرائع : 145
2- [2]. علل الشرائع

شباهت داشت و اما عیسی علیه السلام مردی با رنگ پوست قرمزو با موهای مجعد و قدی متوسط بود سپس پیامبر مکث کرد و از ایشان پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلّم پس ابراهیم چگونه بود؟ فرمود: به دوستتان نگاه کنید، و منظورش خودش بود.(1)

16. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود:حضرت موسی همراه هفتاد پیامبر بنی اسرائیلی حج می کرد، مهار شترانشان لیف خرما بود و لبیک می گفتند و کوهها به آنها پاسخ میدادند؛ و موسی دو عبای قطوانی پوشیده بود و می گفت: لبیک، - من - بنده تو و پسر بنده تو - هستم - .(2)

17. کافی: أبی بلال مکّی روایت میکند که امام صادق علیه السلام از ناحیه باب وارد حجر شد و در دو ذراع خانه شروع به نماز خواندن کرد. گفتم: من تا حالا هیچ کدام از اهل بیتت را ندیدم که مقابل ناودان نماز بگذارند. فرمود: این مصلای شبر وشبیر فرزندان هارون است. (3)

18. صحیفه الرضا علیه السلام : امام رضا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم روایت می کند که ایشان فرمودند: حضرت موسی دست هایش را بالا برد و دعا کرد و گفت: خدایا هر جا رفتم مرا اذیت کردند. خداوند به او وحی فرستاد که: ای موسی در میان سپاهت یک سخن چین وجود دارد. گفت: خدایا آن را به من نشان بده. خداوند فرمود: من از انسان سخن چین بدم می آید چگونه می توانم خودم سخن چینی کنم!.(4) ثعلبی میگوید: کعب الاحبار گفت: هارون بن عمران علیه السلام پیامبر خدا، مردی ناطق و فصیح بود و هرگاه صحبت می کرد با آرامش و وقار و آگاهی حرف می زد و از موسی بلند قدتر بود و در کنار بینیش و همچنین کنار زبانش خال سیاه وجود داشت، و موسی پیامبر خدا مردی با موهای مجعد بود که انگار از مردان قبیله أزد و شنوءه بود و بر روی زبانش یک گره بزرگ وجود

1- . نسخه خطی
2- [2]. فروع الکافی 1: 223
3- [3]. فروع الکافی 1: 224
4- . [4] صحیفه الرضا : 11

داشت به این خاطر حرفهایش را با سرعت و عجله ادا می کرد و همچنین در کنار زبانش یک خال سیاه وجود داشت.(1)

توضیح: فیروزآبادی می گوید: قبیله أزد و شنوءه که بر روی واو تشدید هست قبیله ای هستند که به خاطر دشمنی و عداوت در بینشان به این نام معروف شدند.

19. تفسیر علی بن ابراهیم: « و ذکّرهم بأیام الله » می گوید که: ایام الله سه نوع است: روز ظهور حضرت قائم، روز مرگ، و روز قیامت است.(2) کلام او: «یهدون بأمرنا لمّا صبّروا» خداوند می دانست که آنها بر بلاها و مصیبتهای از جانب خداوند صبر می کنند به خاطر این آنها را امام قرار داد.(3)

20. تفسیر علی بن ابراهیم: «و کان عند الله وجیها» یعنی دارای مقام و جایگاهی بودند. از محمد بن مروان در حدیثی مرفوع روایت است که آنها گفتند: ای کسانی که ایمان آوردید در باره علی و امامان علیهم السلام رسول خداوند را اذیت نکنید آن چنان که موسی را اذیت کردند و خداوند موسی را از آنچه که گفته بودند مبرا کرد.(4)

1- . [1] عرائس الثعلبی : 108
2- . [2] تفسیر القمی : 344
3- . [3] تفسیر القمی: 513
4- . [4] تفسیر القمی: 535

آیات:

نَتْلُوا عَلَيْکَ مِن نَّبَإِ مُوسَی وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيَسْتَحْيِی نِسَاءهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ* وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا کَانُوا يَحْذَرُونَ* وَأَوْحَيْنَا إِلَی أُمِّ مُوسَی أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِی الْيَمِّ وَلَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَکُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا کَانُوا خَاطِئِينَ* وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّی وَلَکَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَی أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ* وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَی فَارِغًا إِن کَادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَی قَلْبِهَا لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ* وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی أَهْلِ بَيْتٍ يَکْفُلُونَهُ لَکُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ * فَرَدَدْنَاهُ إِلَی أُمِّهِ کَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ* وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَی آتَيْنَاهُ حُکْمًا وَعِلْمًا وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ* وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَی حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِيعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَکَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ* قَالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ * فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِی اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَی إِنَّکَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ * فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَی أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِی کَمَا

- قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِی الْأَرْضِ وَمَا تُرِیدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ* وَجَاء رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِینَهِ یَسْعَى قَالَ یَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ* فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا یَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ* وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاء مَدْیَنَ قَالَ عَسَى رَبِّی أَن یَهْدِیَنِی سَوَاء السَّبِیلِ* وَلَمَّا وَرَدَ مَاء مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّهً مِّنَ النَّاسِ یَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأتَیْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُکُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِی حَتَّى یُصْدِرَ الرِّعَاء وَأَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ* فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ* فَجَاءتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِی عَلَى اسْتِحْیَاء قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءهُ وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ* قَالَتْ إِحْدَاهُمَا یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ* قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَى ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ* قَالَ ذَلِکَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَیَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَکِیلٌ* فَلَمَّا قَضَى مُوسَیالْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّی آتِیکُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَهٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ* فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِی مِن شَاطِئِ الْوَادِی الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَن یَا مُوسَى إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ* وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنها جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ* اسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاء مِنْ غَیْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّکَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ* قَالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُونِ* وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءًا یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ* قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا فَلَا یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ* (1)

{[بخشى] از گزارش [حال] موسى و فرعون را براى [آگاهى] مردمى كه ايمان مى آورند به درستى بر تو مى خوانيم*فرعون در سرزمين [مصر] سر برافراشت و

1- . القصص 3 - 35

مردم آن را طبقه طبقه ساخت طبقه ای از آنان را زبون می داشت پسرانشان را سر می برید و زنانشان را [برای بهره کشی] زنده بر جای می گذاشت که وی از فسادکاران بود*و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم*و در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفی] به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم*و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی گردانیم و از [زمره] پیمبرانش قرار می دهیم*پس خاندان فرعون او را [از آب] برگرفتند تا سرانجام دشمن [جان] آنان و مایه اندوهشان باشد آری فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند*و همسر فرعون گفت [این کودک] نور چشم من و تو خواهد بود او را مکشید شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم ولی آنها خبر نداشتند*و دل مادر موسی [از هر چیز جز از فکر فرزند] تهی گشت اگر قلبش را استوار نساخته بودیم تا از ایمان آورندگان باشد چیزی نمانده بود که آن [راز] را افشا کند*و به خواهر [موسی] گفت از پی او برو پس او را از دور دید در حالی که آنان متوجه نبودند*و از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم پس [خواهرش آمد و] گفت آیا شما را بر خانواده ای راهنمایی کنم که برای شما از وی سرپرستی کنند و خیرخواه او باشند*پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش [بدو] روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده خدا درست است ولی بیشترشان نمی دانند*و چون به رشد و کمال خویش رسید به او حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم*و داخل شهر شد بی آنکه مردمش متوجه باشند پس دو مرد را با هم در زد و خورد یافت یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش [بود] آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت گفت این کار شیطان است چرا که او دشمنی گمراه کننده [و] آشکار است*گفت پروردگارا من بر خویشتن ستم کردم مرا ببخش پس خدا از او درگذشت که وی آمرزنده مهربان است*[موسی] گفت پروردگارا به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان

نخواهم بود*صبحگاهان در شهر بیمناک و در انتظار [حادثه ای] بود ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود [باز] با فریاد از او یاری خواست موسی به او گفت به راستی که تو آشکارا گمراهی*و چون خواست به سوی آنکه دشمن هر دوشان بود حمله آورد گفت ای موسی آیا می خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز شخصی را کشتی تو می خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی و نمی خواهی از اصلاحگران باشی*و از دورافتاده ترین [نقطه] شهر مردی دوان دوان آمد [و] گفت ای موسی سران قوم در باره تو مشورت می کنند تا تو را بکشند پس [از شهر] خارج شو من جدا از خیرخواهان توام*موسی ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می]گفت پروردگارا مرا از گروه ستمکاران نجات بخش*و چون به سوی [شهر] مدین رو نهاد [با خود] گفت امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند*و چون به آب مدین رسید گروهی از مردم را بر آن یافت که [دامهای خود را] آب می دادند و پشت سرشان دو زن را یافت که [گوسفندان خود را] دور می کردند [موسی] گفت منظورتان [از این کار] چیست گفتند [ما به گوسفندان خود] آب نمی دهیم تا شبانان [همگی گوسفندانشان را] برگردانند و پدر ما پیری سالخورده است*پس برای آن دو [گوسفندان را] آب داد آنگاه به سوی سایه برگشت و گفت پروردگارا من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم*پس یکی از آن دو زن در حالی که به آزرم گام بر می داشت نزد وی آمد [و] گفت پدرم تو را می طلبد تا تو را به پاداش آب دادن [گوسفندان] برای ما مزد دهد و چون [موسی] نزد او آمد و سرگذشت [خود] را بر او حکایت کرد [وی] گفت مترس که از گروه ستمگران نجات یافتی*یکی از آن دو [دختر] گفت ای پدر او را استخدام کن چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی هم نیرومند [و هم] در خور اعتماد است*[شعیب] گفت من می خواهم یکی از این دو دختر خود را [که مشاهده می کنی] به نکاح تو در آورم به این [شرط] که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است و نمی خواهم بر تو سخت گیرم و مرا ان شاء الله از درستکاران خواهی یافت*[موسی] گفت این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی [روا] نباشد و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است*و چون

موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه] برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت [اینجا] بمانید که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید*پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا آمد که ای موسی منم من خداوند پروردگار جهانیان*و [فرمود] عصای خود را بیفکن پس چون دید آن مثل ماری می جنبد پشت کرد و برنگشت ای موسی پیش آی و مترس که تو در امانی*دست خود را به گریبانت ببر تا سپید بی گزند بیرون بیاید و [برای رهایی] از این هراس بازویت را به خویشتن بچسبان این دو [نشانه] دو برهان از جانب پروردگار تو است [که باید] به سوی فرعون و سران [کشور] او [ببری] زیرا آنان همواره قومی نافرمانند*گفت پروردگارا من کسی از ایشان را کشته ام می ترسم مرا بکشند*و برادرم هارون از من زبان آورتر است پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند زیرا می ترسم مرا تکذیب کنند*فرمود به زودی بازویت را به [وسیله] برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با [وجود] آیات ما به شما دست نخواهند یافت شما و هر که شما را پیروی کند چیره خواهید بود.

تفسیر:

طبرسی گفت: «علا فی الأرض» یعنی در سرزمین مصر ظلم و ستم کرد «و جعل أهلها شیعا» یعنی آنها را به گروههایی تقسیم کرد، گروهی را گرامی داشتند و گروهی را ذلیلی می کردند یا اینکه بنی اسراییل را گروههای مختلفی از جهت خدمت کردن و بیگاری کشی قرار داد. «فیستضعف طائفه منهم» یعنی بنی اسرائیل « یذبح ابناءهم و لیستحی نساءهم » پسرها را می کشتند و دختران را نمی کشتند و آنها زنده میگذاشتند. چون بعضی از کاهنان به او گفته بودند که پسربچه ای در بنی اسراییل به دنیا می آید که باعث نابودی ملک و پادشاهی تو می شود. و گفته شده که فرعون خواب دید که آتشی به سوی بیت المقدس آمد و خانه های مصر را دربرگرفت و شهر قبط را سوزاند ولی قوم بنی اسراییل را رها کرد. او از عالمان بنی

اسراییل پرسید. آنها گفتند: از این شهر مردی خارج می شود که نابودی مصر در دستان اوست.

«نرید أن نمنّ علی الذین استضعفوا» یعنی فرعون قصد نابودکردن قوم بنی اسراییل را داشت و ما قصد منت نهادن بر آنها را داریم. «و نجعلهم ائمه» یعنی آنها را راهبر و پیشوا در امور نیک قرار دادیم. «و نجعلهم الوارثین» بر سرزمین فرعون و قوم و اموالش. «و نمکنّ لهم فی الأرض» یعنی در سرزمین مصر «منهم» یعنی از بنی اسرائیل «ما کانوا یحزرون» از نابودی ملک و پادشاهی به دست مردی از آنها. ضحاک گفت: فرعون چهارصد سال عمر کرد و قیافه کوتاه و زشت داشت و اولین کسی بود که موهایش را رنگ سیاه زد و موسی صد و سی سال عمر کرد. «و أوحینا إلی أمّ موسی» یعنی بر او الهام کردیم، به دلش انداختیم به صورت وحی پیامبری نبود. و گفته شده که جبرئیل آن وحی را برای او آورد. و گفته شده: که وحی به صورت رویایی بود که در خواب دید و به وسیله یکی از علمای بنی اسراییل که مورد اعتمادش بود، تعبیر شد. «أن أرضعیه» تا زمانی که نترسیدهای بر او از طلب. «و إذا خفتم علیه» بر کشته شدن او «فألقیه فی الیمّ» در دریا، رود نیل. «ولا تخافی» بر گم شدن و مردنش. «و لا تحزنی» از دوری و جدایی از او. « إنّا رادّوه إلیک» به سلامت و به زودی. وهب گفت: وقتی که مادر حضرت موسی بر او حامله شد، حامله شدنش را بر همه مردم پنهان کرد و هیچ کس را از حامله شدنش باخبر نکرد و این چیزی است که هنگامی که خداوند می خواست با آن بر بنی اسراییل منت بگذارد آن را از آنها مخفی نگه داشت. و در آن سال که حضرت موسی متولد می شد فرعون زنان قابله را به سوی زنان بنی اسراییل فرستاد تا آنها را طوری بگردد و بررسی کند که تا به حال آنها را آنطوری نگشته باشد. مادر موسی حامله بود ولی شکمش بزرگ نشده بود و رنگش عوض نشده بود و شیر از پستان هایش بیرون نیامده بود و زنان قابله بر آن آگاه نشدند، در آن شبی که حضرت موسی متولد شد هیچ زنی مراقبش نبود و هیچ قابله ای نزدش نبود. و جز خواهرش مریم هیچ کس بر او آگاه نبود و خداوند بر او الهام کرد «أن أرضعیه» میفرماید: که مادرش او را در دامنش به مدت سه ماه به او شیر می داد در حالی که نه گریه می کرد و از

جایش حرکت میکرد. هنگامی که ترسید بلایی سر او بیاید یا صندوقچه سربسته برای او درست کرد و او را در داخل آن قرار داد و سپس او را شبانه همانطور که خداوند فرموده بود، به دریا انداخت «فالتقطه آل فرعون» یعنی به او دست یافتند در حالی که دنبال او نگشته بودند. «لیکون لهم عدوا و حزنا» تا در عاقبت دشمن آنها شود نه اینکه آنها او را برای این کار گرفته باشند. داستان اینگونه بود که جریان رود نیل صندوقچه را به آنجایی آورد که فرعون و همسرش بر روی ساحل رود بودند و فرعون دستور داد که آن صندوقچه که در دریاست را بیاورند و آسیه دختر مزاحم در آن را باز کرد. هنگامی که چشمش به او افتاد و خداوند مهر و محبت موسی را به دلش انداخت. آسیه دختر مزاحم یکی از زنان بنی اسراییل بود که فرعون او را به همسری پذیرفته بود. او از زنان برگزیده دنیاست و از دختران پیامبران است و مادری برای انسان های مؤمن بود که نسبت به آنها مهربان بود و به آنها صدقه میداد هنگامی که به نزد او می رفتند. هنگامی که فرعون چشمش به حضرت موسی افتاد عصبانی شد و گفت: چگونه این بچه کشته نشده است؟ آسیه در حالی که کنار او نشسته بود گفت: این پسربچه یک سال بیشتر دارد ولی تو دستور دادهای که پسربچه های متولد امسال را بکشند. پس او را رها کن بگذار نور چشم من و تو بشود. به این خاطر این حرف را زد چون خودش بچه نداشت و خواست او را بچه خودش بکند. «و هم لا یشعرون» که نابودیشان به دست اوست. « فارغا » یعنی دل او از هر یاد هرچیزی جز یاد موسی خالی شده بود. یا از حزن و ناراحتی جز آنچه که خدا به او وعده داده بود خالی شد. « إن كادت لتبدی به » یعنی موسی را به یاد می آورد و از شدت شور و شوق می گفت: ای پسرم، یا اینکه هنگامی که او را در نزد زن فرعون دید که او را شیر می داد به خاطر شدت شور و شوق و سرورش نسبت به او نزدیک بود که اعتراف کند که او مادرش است. «وقالت» مادر موسی گفت: «لأخته» به خواهر موسی که اسمش کلیمه بود. « قصیه» دنبال او برو و خبرش را بگیر. «فبصرت به عن جنب» یعنی خواهر موسی رفت و خانواده فرعون را دید که موسی را بیرون آوردند. « فبصرت عن جنبه» از دور او را دید و گفته شده: از کنار او را دید و خواست که آنها نفهمند به سوی آنها برود گویی که برای دیدن او نیامده

است. «و هم لا يشعرون» آنها نمی دانستند که او خواهر موسی است يا اینکه آمده خبر او را بگیرد. «و حرّمنا عليه المراضع» یعنی زنان شیرده را از او منع کردیم و آنها را نزد او دشمن کردیم که هر زن شیردهی را قبول نکند. «من قبل» قبل از آمدن مادرش « فقال هل أدلّكم» و این نشانه آن است که ما مهر و محبت موسی را در دل فرعون انداخته بودیم و در نهایت مهربانی و دلسوزی در طلب یک زن شیرده برای او بود و موسی سینه هیچ زن شیردهی را نمی گرفت در حالی که همه آن زنان امتحان کرده بودند. هنگامی که خواهر موسی آنها را در این وضعیت دید و مهربانی آنها را نسبت به او دید گفت: «هل أدلّكم على اهل بيت يكفلونه لكم» که این پسر را به فرزندی قبول کنند و نهایت تلاششان را برای این پسر بکنند و به خوبی او را تربیت کنند. «وهم له ناصحون» یعنی با او مهربان باشند. گفته شده: هنگامی که این را گفت هامان گفت: این زن می داند این بچه کدام خانواده است. او گفت: من منظورم این بود که آنها نسبت به پادشاه مهربان هستند پس حرف او را قبول کردند. «ورددناه إلى أمه» خواهر موسی دنبال مادرش رفت و او را نزد آنها آورد. هنگامی که موسی بوی مادرش را حس کرد سینه اش را گرفت و گریه اش قطع شد. وگفته شده: فرعون به مادرش گفت: چگونه از سینه تو شیر می خورد ولی از سینه زنان دیگر نمی خورد؟ گفت: چون من زنی خوش بو و شیرپاک هستم. هر بچه ای را نزد من آوردند از سینه من شیر می خورد. سپس فرعون به این خاطر خوشحال شد. «ولكن اكثرهم لا يعلمون» که وعده خداوند حق است. «و لمّا بلغ أشده» هنگامی که سی و سه ساله شد «و استوى» یعنی چهل ساله شد «و آتيناه حكما و علما» یعنی فقه و عقل و علم به دینش و دین پدرانش عالم. پس موسی عالم و حکیم شد پیش از آن که به پیامبری مبعوث شود. و گفته شده: نبوت و علم «و دخل المدينه» که منظورش مصر است. و گفته شده که منظور شهر میق یکی از شهر های مصر بوده است و گفته شده در فاصله دو فرسخی مصر. «على حين غفله من أهلها» یعنی وقت ظهر که مردم در حال چرت زدن هستند و گفته شده: بین مغرب و عشاء و گفته شده: روز عید آنها بود و به لهو و لعب مشغول بودند و در علت وارد شدنش به آن شهر اختلاف است. گفته شده: وقتی موسی بزرگ شد مسئول کاروان های فرعون شده

بود. روزی به او گفته شد که فرعون به جایی رفته است. او هم به دنبالش رفت و در زمان چرت زدن در وقت ظهر بود که وارد شهر شد تا چرت بزند و گفته شده که بنی اسراییل در گرد موسی جمع می شدند و به سخنان او گوش می دادند. هنگامی که بزرگ شد با قوم فرعون مخالفت کرد و به خاطر این کارش مشهور شد و از او می ترسیدند و وارد هر شهری که می شد از او می ترسیدند. «فدخلها علی حین غفله» و گفته شده که فرعون دستور داد که از شهر بیرون برود ولی «یقتتلان» یعنی به خاطر مساله دینی با هم مشاجره می کردند و گفته شده بر سر مساله دنیوی. «هذا من شیعته و هذا من عدوّه» یعنی یکی از آنها اسراییلی و دیگری قبطی بود که آن مرد اسراییلی مامور بود که هیزم به آشپزخانه فرعون ببرد. و گفته شده یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود. « فاستغاثه الذی من شیعته» از او طلب کمک کرد تا به او کمک کند.

امام صادق علیه السلام میفرماید: اسمی است که با شنیدن آن اسم خوشحال می شوید، پرسیدند کدام اسم؟ فرمود: شیعه، آیا نشنیدی که خداوند فرمود: «فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه فوکزه موسی» با یک مشت بر سینه اش کوبید و گفته شده آن را با عصایش زد. « فقضی علیه» یعنی آن را کشت و کارش تمام شد.

«قال ربّی إنّی ظلمت نفسی» یعنی بخاطر این قتل به خودم ظلم کردم و اگر آنها بفهمند من را می کشند. «ربّ بما انعمت علی» یعنی با نعمتت بر من و حفظ کردن من از بلای دشمنان. «فلن أکون ظهیرا للمجرمین» حق تو بر من این است که من نباید یاور و کمک مشرکان باشم. « فأصبح» موسی در روز دوم «فی المدینه خائفا» به خاطر کشتن آن مرد قبطی « یترّقب» یعنی اخبار را دنبال می کرد یا اینکه می ترسید فرعون و قوم او بفهمند که او آن مرد قبطی را کشته است. و در مورد خبرها و حرفهایی که در مورد او می گویند پرس و جو می کرد. « فإذا الذی استنصره بالأمس یستصرخه» آن مرد اسراییلی که دیروز به او کمک کرده بود و به خاطر او آن مرد قبطی را زده بود او را صدا می زند و برای کمک به او که با یک مرد قبطی دیگر مشاجره داشت، او را فریاد می زند. ابن عباس فرمود:هنگامی که خبر کشته شدن آن مرد قبطی فاش شد به فرعون گفتند: بنی اسراییل مردی از ما را

کشته اند. فرعون گفت: آیا قاتلش را می شناسند و کسی هست که بر او شهادت بدهد؟ گفتند: نه. پس دستور داد که دنبال قاتل بگردند و به دنبال او می گشتند. موسی فردای آن روز که از جایی می گذشت آن مرد اسراییلی را که از او خواسته بود دید. « قال له موسی إنّک لغوی مبین » یعنی تو مرد گمراهی هستی. دیروز باعث مرگ یکی شدی و امروز با یکی دیگر می جنگی و گمراهی در دین منظورش نبود، منظورش این است که هرکس با قوم پرجمعیت فرعون دشمنی کند آن مرد گمراه است. یعنی آنچه را که می خواهد به دست نمی آورد و به مقصود خودش دست نمی یابد.

«فلمّا أراد أن یبطش» و هنگامی که به آن مرد اسرائیلی دلسوزی می کرد و خواست که آن مرد قبطی که دشمن او بود را رد کند و آن مرد اسراییلی جزء قوم او بود و او را بزند و او را با تندی رد کند. آن مرد اسراییلی فکر کرد که هنگامی که گفت: تو گمراه هستی منظورش اوست و گفت: « إن ترید إلّا أن تکون جبارا فی الأرض» یعنی می خواهی که با ظلم کردن و قتل فقط یک مرد ظالم بر روی زمین باشی هنگامی که آن مرد اسراییلی این را گفت: آن مرد قبطی فهمید که قاتل موسی است. به سوی فرعون رفت و او را باخبر کرد. پس فرعون دستور کشتن موسی را داد و کسی را دنبال او فرستاد. «فخرج منها» یعنی از شهر فرعون «خائفا» از اینکه او را بگیرند و بکشند « یترقب » مواظب دستگیرکردنش است. ابن عباس فرمود:به طرف شهر مدین رفت و راه را نمی دانست ولی به خداوند امیدوار بود و گفته شده که او بدون توشه و کفش و حیوانی که بر آن سوار شود از شهر خارج شد و فقط از علف صحرا می خورد. تا اینکه به چشمه های شهر مدین رسید. «ولمّا توجّه تلقاء مدین» زجاج می گوید: هنگامی که به آن راهی که او را به طرف مدین می رساند رسید و آن در فاصله هشت روز تا مصر بود مانند فاصله بین کوفه تا بصره، و هیچ گونه آگاهی نسبت به راههای آنجا نداشت. به خاطر این فرمود:«عسی ربّی أن یهدینی سواء السّبیل» یعنی من را در راه رسیدن به مدین راهنمایی کند و گفته شده او جایی خاصی را مورد نظر نداشت ولی راه مدین را در پیش گرفت. و عکرمه می گوید: موسی بر سر یک چهارراه قرار گرفت و نمی دانست کدام راه را برود، به

خاطر این گفت: «عسی ربّی أن یهدینی» . هنگامی که دعا کرد خداوند دعایش را قبول کرد و او را به راه مستقیم رو به مدین هدایت کرد. و گفته شده: یک پادشاه ایرانی که یک چوبدستی در دستش بود او را با خودش به مدین برد و ابن جبیر روایت می کند که پابرهنه از شهر خارج شد و وقتی که به شهر رسید پوست کف پاهایش کنده شد. «فلمّا ورد ماء مدین» آن چشمه مردم مدین بود. «وجد علیه أمه من النّاس» گروهی از مردم عادی بر سر آن بودند که حیواناتشان را از آب چاه سیراب می کردند. «تذودان» و مانع گوسفندانشان به داخل آب می شدند یا اینکه مانع می شدند که گوسفندهایشان با گوسفندهای مردم قاطی شود یا از حیواناتشان در برابر مردم محافظت می کردند. «قال» موسی به آن دو گفت: «ما خطبکما» اینجا چکار دارید؟ و چرا همراه آن مردم حیواناتتان را سیراب نمی کنید؟ «قالتا لا نسقی» هنگام شلوغی و تجمع زیاد مردم «حتی یصدر الرعاء» امام باقر و ابوعمر و ابن عامر کلمه یصدر را با علامت فتحه بر یاء و ضمه بر دال می خوانند. یعنی تا آن مردم برگردند و بقیه عالمان آن را با ضمه بر یاء و کسره بر دال خواندند یعنی تا اینکه حیواناتشان را از آب دادن برگردانند و هنگامی که مردم برگردند ما حیواناتمان را از آب باقیمانده سیراب می کنیم. «و أبونا شیخ کبیر» به خاطر پیریش نمیتواند خودش کار آب دادن حیوانات را انجام دهد و به این خاطر ما زنان خودمان مجبوریم آنها را برای آب دادن بیاوریم. به خاطر این، این حرف ها را زدند که به اشاره از موسی درخواست کرده باشند که به آنها در آب دادن حیواناتشان کمک کند. یا اینکه دلیلی آورده باشند که بدون محرم نمی توانند آنجا بروند. «فسقی لهما» سپس موسی به خاطر آنها، حیواناتشان را آب داد و مردم زیادی بر سر آب جمع شده بودند آنها را از آنجا خارج کرد. سپس حیوانات آنها را آب داد و گفته شده: به خاطر آن دو سنگی را از روی چاه بلند کرد که ده نفر نمی توانستند آن سنگ را بلند کنند. و از آنها خواست که سطلی به او بدهند و به او دادند و گفتند: اگر می توانی به تنهایی آن را دربیار، که ده نفر مرد با هم می توانستند آن را بیرون بکشند ولی او به تنهایی آن را بیرون کشید. و به گوسفندان آنها آب داد و با یک سطل همه آن گوسفندان را سیراب کرد. «ثم تولّی الی الظّل» سپس به طرف سایه درخت مغیلان

رفت و به خاطر شدت گرما زیر آن نشست در حالی که گرسنه بود. « فقال ربّ انّی لما أنزلت إلی من خیر فقیر» ابن عباس فرمود:موسی یک تکه نانی خواست که با آن حداقل گرسنگیش را رفع کند. ابن اسحاق می گوید: در ساعتی که معمولا آن وقت به خانه برنمی گشتند به نزد پدرشان برگشتند. او تعجب کرد و از آنها پرسید. آنها هم جریان را برای او تعریف کردند. به یکی از آنها گفت: او را نزد من بیاور. سپس دختر بزرگش نزد موسی برگشت تا او را دعوت کند که خداوند فرمود:«فجاءته أحدهما تمشی علی استحیاء» یعنی شرمگین به نزد او آمد به مانند زنان خجالتی. و گفته شده: که با آستین لباسش صورتش را پوشانده بود « قالت إنّ أبی یدعوک لیجزیک » یعنی به خاطر آب دادنت به گوسفندانمان می خواهد به تو پاداش بدهد.

اکثر مفسران معتقدند که پدر آن دختران شعیب علیه السلام بوده. وهب و ابن جبیر می گویند که او یثروب برادر شعیب بوده است. و شعیب بعد از اینکه نابینا شد و قبل از این زمان فوت کرده بود و در بین مقام حضرت ابراهیم علیه السلام و زمزم دفن شده بود. و گفته شده که یثروب هم اسم شعیب علیه السلام بوده. ابو حازم می گوید: هنگامی که آن دختر گفت: «لیجزیک أجر ما سقیت لنا» موسی خوشش نیامد و خواست که همراه او نرود و چاره ای پیدا نکرد و مجبور شد که همراهش برود چون در سرزمینی بود که حیوانات وحشی زیاد داشت و می ترسید. پس همراه او رفت و در راه باد پیراهن آن دختر را تکان می داد و باسنش برای موسی آشکار میشد و موسی یکبار از او دور می شد و یکبار به او نگاه نمی کرد و به او گفت: ای کنیز خدا در پشت من راه بیا و با حرف جهت راه را به من نشان بده. هنگامی که به نزد شعیب رسید غذای شام حاضر بود. شعیب به او گفت: ای جوان بنشین و از غذا بخور. موسی به او گفت: به خدا پناه می برم. شعیب گفت: چرا؟ مگر گرسنه نیستی؟ گفت: بله، ولی می ترسم که این غذا به جای آن کمک به آب دادن گوسفندان باشد. من ثواب دنیای آخرت را به اندازه تمام خاک زمین طلا نمی فروشم. شعیب گفت که نه به خدا، ای جوان ولی این عادت خودم و پدرانم است که مهمان را دعوت کنم و به او غذا بدهم. سپس موسی نشست و شروع به غذا خوردن کرد.

«نجوت من القوم الظالمین» از فرعون و قومش نجات پیدا کردی. چون آنها بر

سرزمین ما حکم نمی کنند و ما جزء سرزمین او نیستیم. «قالت أحدهما» یکی از دخترانش که اسمش صفوره بود و همان که با او ازدواج کرد و اسم دختر دیگرش لیّا بود. و گفته شده: اسم دختر بزرگش صفرا و اسم دختر کوچکش صفیرا «یا أبت استاجرهم » یعنی او را به عنوان کارگر استخدام کن. «القوی الأمین» یعنی بر کارکردن قوی است و در امانت امین است. «علی أن تأجرنی» که هشت سال برای من کار بکنی. « فمن عندک» و آن از روی لطف توست نه اینکه بر تو واجب باشد. «و ما أرید أن أشقّ علیک» در این هشت سال تو را بر کاری جز چراندن گوسفندان مجبور نمیکنم. و گفته شده: تو را مجبور نمی کنم که ده سال را برایم تمام کنی. «ستجدنی إن شاء الله من الصالحین» یعنی در خوش برخوردی و در وفای به عهد. یحیی بن سلام حکایت می کند که او برههایی را که رنگشان مخالف رنگ مادرشان بود، به موسی می داد، خداوند در خواب به موسی وحی کرد که عصایت را در آب بینداز، سپس او این کار را کرد. سپس رنگ همه بره هایی که زاییدند خلاف رنگ مادرشان بود و گفته شده: شعیب به او وعده داد که آن سال از ثمره همه گوسفندانش آنهایی که سیاه و سفید زاییده می شوند را به او بدهد، و آن سال همه اینگونه زاییدند.

امام صادق علیه السلام فرمود:در مورد اینکه کدامیک از دخترانش گفتند: پدرم تو را دعوت می کند، فرمود: آن یکی که با او ازدواج کرد، سپس پرسیدند کدام یک از شروط شعیب را قبول کرد؟ فرمود: نسبت به آن یکی که می توانست آن را انجام دهد و طولانی ترین آنها که ده سال طول کشید. پرسیدند: بعد از اینکه به شرطش عمل کند با او همبستری کرد یا قبل از آن؟ فرمود: قبل از آن. پرسیدند: مردی با دختری ازدواج می کند و با پدرش شرط می گذارد که دو ماه او را اجاره کند، آیا این جایز است؟ فرمود: که موسی می دانست که به شرطش عمل میکند. پرسیدند: چگونه؟ چون می دانست که تا زمان وفای به عهدش باقی میماند.

«قال» موسی گفت: «ذلک بینی و بینک» یعنی این شرطی که بستی و همچنین آن شرطی را که برای ازدواج با یکی از آنها بستی قبول می کنم. «أيّما الأجلين » از هشت و ده سال، «قضيت» یعنی آن را تمام کردم و از آن دست کشیدم. «فلا عدوان

علیّ» نباید بر من ظلم بشود و من را مجبور کنی که بیشتر بمانم. «والله علی ما نقول وکیل» یعنی بین من و تو شاهد است. « فلمّا قضی موسی الأجل» به آن وعده هایش عمل کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:اگر پرسیدند که موسی به کدامیک از وعده هایش عمل کرد؟ بگویید: بهترین و نیکوترین آنها. و اگر پرسیدند: که با کدامیک از دختران شعیب ازدواج کرد؟ بگو: دختر کوچکش و او آن کسی بود که گفت: «یا أبت إستاجره» وهب می گوید: با دختر بزرگش ازدواج کرد، و در کلام حذف شده است که هنگامی که موسی به وعده اش عمل کرد و زنش را گرفت بعد از آن با خانواده اش به سوی شام رفت. «آنس من جانب الطور نارا» و گفته شده هنگامی که با آن ازدواج کرد پدر شوهرش به او گفت: که عصایش را به او بدهد تا با آن حیوانات وحشی را از گوسفندانش دور کند و عصا را به او داد. گفته شده: آن عصا را حضرت آدم از بهشت آورد. بعد از فوت حضرت آدم، جبرئیل آن را گرفت و همیشه همراه او بود تا اینکه شبی موسی به او رسید و او را به موسی داد. و گفته شده و همچنان پیامبران آن را از همدیگر به ارث می برند تا اینکه به دست شعیب رسید و او آن را به موسی داد و عصای پیامبران نزد او بود.

عبد الله بن سنان گفت شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: عصای موسی شاخه درخت آس بهشت بود که جبرئیل آن را هنگامی که به طرف شهر مدین حرکت کرد به او داد. سدی می گوید: آن عصا را یک پادشاه در شکل یک مرد به شعیب علیه السلام داده بود و به دخترش دستور داد که عصا را برای او بیاورد. سپس او داخل رفت و عصا را گرفت و آن را برای پدرش آورد، هنگامی که پدرش آن را دید گفت: یکی دیگر را برایم بیاور. و آن را انداخت و خواست یکی دیگر را بردارد ولی فقط آن به دستش می آمد و این کار را چند بار تکرار کرد و سرانجام همان را به موسی داد.

گفته وی: «سار بأهله» مجاهد روایت می کند بعد از تمام شدن وعده اش ده سال دیگر نزد آنها ماند و بیست سال تمام شد سپس از او اجازه گرفت تا به مصر برگردد تا مادرش و برادرش را ببیند. به او اجازه داد و همراه خانواده اش رفت. و گفته شده: هنگامی که ده سال تمام شد همراه زنش و آن بره هایی که برای او بود که

یک گله بودند راه افتاد و به خاطر ترس از پادشاهان شام از بیراهه می رفت و زنش نزدیک یک ماه وضع حملش بود سپس داخل بیابان شد و راه را هم بلد نبود و راه او را در شب تاریک و بسیار سرد او را به طرف راست کوه طور رساند و زنش درد زایمان گرفت و راه را گم کرده بود و حیواناتشان متفرق شدند و باران شروع به باریدن کرد و نمی دانست به کدام سمت برود. در حالی که در این شرایط بود نوری از طرف کوه طور دید.

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که موسی وعده خدمتش را تمام کرد و همراه خانواده اش به طرف بیت المقدس رفت در شب راه را گم کرد و یک نوری دید. «إنّی آنست نارا» یعنی خبری به من رسید، یعنی از راهی که میخواهم به آنجا بروم نوری به من رسید و نمی دانم که آیا من طرف آن می روم یا از آن منحرف می شوم. و گفته شده: یعنی خبری از آتش به من می رسید که آیا آن برایمان خیر است تا به سوی آن برویم یا شر است تا از آن دور شویم. «أو جذوه» یا پاره ای از آتش است. و گفته شده: که ریشه یک درخت بود که آتش بر روی آن بود. « لعلّکم تصطلون » تا خودتان را با آن گرم کنید. «من شاطیء الواد الأیمن» یعنی در طرف راست صحرا « فی البقعه المبارکه» و آن بقعه ای بود که خداوند در آن به موسی فرمود: «اخلع نعلیک انّک بالواد المقدس طوی» به خاطر اینکه محل نزول وحی و رسالت پیامبری و کلام خداوند بود، مبارک بود، یا به خاطر زیادی درختان و میوه ها و خیر و نعمت های آن و دلیل اولی صحیح تر است. «من الشجره» موسی از درخت صدا و کلامی شنید چون خداوند متعال در آن صحبت می کرد. و آن درخت را محل کلام خودش قرار داده بود، چون کلام یک چیز عرضی است و احتیاج به منبع و مکان دارد، و موسی فهمید که آن معجزه است و کلام خداوند متعال است. و این بالاترین مرتبه پیامبران است. اینکه کلام خداوند را بدون واسطه و کسی که آن صدا را بیاورد بشنوند. خداوند فرمود: «أن یا موسی إنّی أنا الله ربّ العالمین» یعنی آن کسی که با تو صحبت می کند خداوند بزرگ مالک همه جهانیان است، بزرگتر و مقدس تر از آن است که در جایی قرار بگیرد، یا اینکه در مکانی باشد و چون او عرض و جسم نیست. «و أن ألق عصاک» خداوند این داستان

را دوباره تکرار کرد تا حجتی برای اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) و کشاندن آنها به طرف حق باشد و هرکس چیزی را دوست داشته باشد ذکر کردن آن را نیز دوست دارد و آن قوم ادعای دوست داشتن موسی را می کردند و هرکس ادعا بکند که از بزرگ و سید خودش پیروی می کند پس باید او را با فضل و بزرگی یاد کند. با توجه به این که هر یک از بخشهای مکرر، خالی از فایده نیست. «فلمّا رآها تهتزّ» یعنی متحرک است. «کأنها جانّ» از سرعت حرکت و شدت تکان خوردنش «ولّی مدبرا» موسی «ولم یعقب» یعنی برنگشت، ندا آمد: «یا موسی اقبل و لاتخف إنّک من الآمنین» از ضرر آن در امانی. « اسلک یدک » دستت را داخل کن. «من غیر سوء» هیچ گونه بیماری ندارد. «واضمم إلیک جناحک من الذهب» یعنی برای رهایی از ترس دستت را بر سینه ات بگذار و اصلا نترس (از ابن عباس و مجاهد) به این معنا که: خداوند به او امر کرد که دستش را بر روی سینه اش بگذارد تا آن ترسی که از دیدن مار به او راه یافته است، خارج شود، و گفته شده: که خداوند به او دستور داد تا به نیت جدی به طرف مقصدش برود و بر او تاکید کرد که ترسی که در بعضی شرایط بر او مسلط میشود مانع از رفتن او به مقصدش نشود. و منظور او از «اضمم یدک» به هم چسپاندن دو چیز مجزا به هم نیست. و گفته شده: هنگامی که عصایش را بر زمین زد و تبدیل به مار شد به مانند کسی که از مار ترسیده باشد دستهایش و دو بازویش را باز کرد. و به او گفته شد: « اضمم الیک جناحک » یعنی دستهایت را باز کردی، چون تو از شر و ضرر آن در امان هستی، و ممکن است به این معنا باشد که آرام باش و نترس، چون کسی که از چیزی می ترسد پریشان میشود گویی که او را به پرواز وامیدارد و وسیله پرواز، بال است، گویی که او به نهایت ترس رسیده است. و به او گفته شد: آرام باش و دستهایت را که به خاطر ترس باز کردی، جمع کن. و گفته شده معنایش این است که مسأله دستت، تو را ترساند به خاطر آنچه که از شعاع آن میبینی دستهایت را جمع کن تا آرام بگیری. «فذانک برهانان» یعنی دست روشن و نورانی و عصایت دو حجت و نشانه پیامبری تو از طرف خداوند است که با آنها تو را بر فرعون و قومش نازل کردیم.

«هو أفصح منّی لسانا» به خاطر گرهای که در حرف زدنش بود این حرف را

زد. «فأرسله معی ردءا» تا در تبلیغ دین و رسالتت برای من کمک و یاوری باشد. «یصدّقنی» تا آنچه را که من از دین و شریعت ادا می کنم، تصدیق کننده من باشد و گفته شده: تا به خاطر او فرعون حرف من را تصدیق و باور کند. «قال سنشدّ عضدک بأخیک» آن را همراه تو فرستاده خود قرار می دهیم و با او به تو کمک می کنیم. «ونجعل لکما سلطانا» یعنی حجت و برهان و قدرتی «فلا یصلون الیکما بایاتنا» به سبب آن نشانه ها و آن معجزاتی که می توانید انجام دهید، فرعون و قومش نمی توانند به شما ضرری برسانند. و گفته شده: که کلمه «بایاتنا» جای آن در اول جمله است، به این معنا که: به وسیله آیات و نشانه هایمان برای شما قدرتی ایجاد می کنیم که نتوانند به شما ضرری برسانند. «أنتما و من اتبکما الغالبون» بر فرعون و قومش و بر آنها غالب و چیره هستید.(1)

می گویم: دیگر آیات و تفسیرشان در باب بعدی ذکر خواهند شد.

روایات:

1. منتخب البصائر: امام صادق علیه السلام فرمود:بقعه های مقدس زمین فخر فروشی می کردند، کعبه بر سرزمین کربلا فخرفروشی کرد. خداوند متعال وحی فرستاد: ساکت باش، و بر آن فخرفروشی نکن. آن همان سرزمین مبارکی است که موسی از جانب درخت مقدس مورد ندا قرار گرفت. (2)

تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السلام فرمود:هنگامی که مادر موسی به او حامله شد، حامله بودنش مشخص نبود تا اینکه وضع حمل کرد و فرعون زنان قبطی را مامور زنان بنی اسرائیل کرده بود تا مراقب آنها باشند. چون زمانی که شنیده بود بنی اسرائیلی ها می گویند: مردی بین ما متولد می شود که به او موسی بن عمران می گویند و نابودی فرعون و یارانش به دست او اتفاق می افتد. آنگاه فرعون گفت: فرزندان پسرتان را می کشم تا آنچه که می خواهید به وجود نیاید و زنان را از مردان جدا کرد و زنان را در زندآنها حبس کرد. هنگامی که مادر

1- . [1] مجمع البیان 7: 239 - 253
2- [2]. نسخه خطی

موسی او را به دنیا آورد به او نگاه کرد و ناراحت و غمگین شد و گریه کرد و گفت: همین ساعت کشته می شود. خداوند دل زن مامور موسی را به رحم آورد و به مادر موسی گفت: چرا رنگت زرد شده است؟ گفت: می ترسم که بچه ام کشته شود. گفت: نترس، هیچکس موسی را نمی بیند مگر اینکه او را دوست داشته باشد که خداوند فرمود:«و ألقیت علیک محبه منّی» پس آن زن قبطی مامور موسی را دوست داشت و خداوند صندوقچه را بر مادر موسی نازل کرد و به او ندا داده شد که او را در صندوقچه بگذار و او را به دریا بنداز و نترس و ناراحت نشو، ما او را به سوی تو برمی گردانیم و او را از پیامبران خود قرار می دهیم. پس او را در صندوقچه گذاشت و سرش را بست. و آن را به دریا انداخت، فرعون بر روی ساحل رود نیل قصری برای خوشگذرانی داشت از داخل قصرش همراه آسیه نگاهش به چیز سیاهی که روی آب بود افتاد در حالی که امواج آب آن را بلند می کردند و باد او را حرکت می داد تا اینکه بر روبروی در قصر فرعون رسید. فرعون دستور داد که ان را بگیرند. صندوقچه را گرفتند و آن را نزد او بردند. هنگامی که آن را بازدید کرد، بچه ای را در آن دید. گفت: این یک بچه اسراییلی است و خداوند محبت زیادی در دل فرعون و همچنین آسیه انداخت ولی خواست که او را بکشد. آسیه گفت: «لاتقتلوه عسی أن ینفعنا او نتّخذه ولدا» ولی آنها نمی دانستند که او موسی است و فرعون هم بچه نداشت، از یک زن شیرده درخواست کردند که او را بزرگ کند پس چند تا زن را که بچه هایشان را کشته بودند، آوردند شیر هیچکدام را نخورد که خداوند فرمود:«و حرّمنا علیه المراضع من قبل» به مادرش خبر رسید که فرعون موسی را گرفته است و ناراحت شد و گریه کرد. آن چنان که خداوند فرمود:«و أصبح فواد أمّ موسی فارغا إن کادت لتبدی به» نزدیک بود طوری رفتار کند که آنها بفهمند که او مادرش است، یا اینکه نزدیک بود بمیرد ولی خودش را کنترل کرد. آن چنان که خداوند فرمود:«لولا أن ربطنا علی قلبها لتکون من المؤمنین» سپس به خواهر موسی گفت: «قصیه» یعنی دنبال او برو. سپس خواهرش آمد و از دور او را دید ولی آنها نمی دانستند، هنگامی که موسی از سینه هیچ یک از زنان شیر نخورد فرعون خیلی ناراحت شد. خواهر موسی گفت: «أدلّکم علی أهل بیت یکلفلونه لکم و هم له

1. ناصحون» گفتند: بله، سپس مادرش را آورد. هنگامی که او را در آغوشش گرفت و سینه اش را در دهان او گذاشت، موسی سینه اش را گرفت و شیر خورد، فرعون و خانواده اش خوشحال شدند و به مادرش احترام گذاشتند و به او گفتند: آن را برای ما بزرگ کن هرکاری که بخواهی برایت انجام می دهیم. که خداوند فرمود:«فرددناه إلی أمه کی تقرّ عینها و لا تحزن و لتعلم أنّ وعد الله حق و أكثرهم لايعلمون» و فرعون هر بچه ای از بنی اسراییل متولد می شد را می کشت، و این در حالی بود که موسی را بزرگ می کرد و او را گرامی می داشت و نمی دانست که نابودی اش به دست اوست. روزی وقتی که موسی به نزد فرعون می رفت، عطسه کرد و گفت: «الحمد لله ربّ العالمین» فرعون او را از این حرف منع کرد و او را سیلی زد و به او گفت: این چیست که می گویی؟ و فرعون که ریش بلندی داشت موسی ریشش را گرفت و آن را کند، فرعون تصمیم گرفت که او را بکشد، زنش به او گفت: او جوان است و نمی داند که چه می گوید و به او سیلی زدی. همان تنبیه برای او کافی است. فرعون گفت: او می داند که چه گفته است. زنش گفت: در جلویش خرما و زغال بگذار، اگر بین آنها فرق قائل شد پس او می دانسته که چه گفته است. پس فرعون جلوی او خرما و زغال گذاشت و به او گفت: بخور. سپس دستش را به سوی خرما برد ولی جبرئیل رسید و دستش را به سوی زغال برد و آن را برداشت و در دهانش گذاشت و زبانش سوخت و فریاد کشید و گریه کرد. آسیه به فرعون گفت: نگفتم که او نمی داند که چه گفته است؟ سپس فرعون از او درگذشت.

راوی حدیث می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: موسی چقدر از مادرش دور بود تا اینکه او را دوباره نزدش فرستاد؟ فرمود: سه روز. و پرسیدم: آیا هارون برادرپدری و مادری موسی بود؟ فرمود: بله، آیا نشنیدی که خداوند فرمود:«یا ابن أمّ لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی» و پرسیدم: کدام یک از آنها بزرگتر بود؟ فرمود: هارون، پرسیدم: آیا وحی بر هردوی آنها نازل میشد؟ فرمود: وحی بر موسی نازل می شد و آن را به هارون می گفت. پرسیدم: حکم و قضاوت و امر و نهی مردم به دست هردو بود؟ فرمود: موسی با خداوند مناجات می کرد و علم می نوشت و در بین بنی اسراییل قضاوت میکرد و هروقت موسی به مناجات رفته بود، هارون در

غیاب او جانشینش بود. پرسیدم کدامیک از آنها زودتر فوت کرد؟ فرمود: هارون قبل از موسی فوت کرد و همه آنها در بیابان مردند. پرسیدم: آیا موسی فرزندی داشت؟ فرمود: نه، فرزندان برای هارون بودند و نسل آنها هم از او بود.

و موسی همچنان در نزد فرعون با احترام و اکرام بزرگ شد تا اینکه به اندازه یک مرد بزرگ شد و هنگامی که موسی از توحید حرف می زد مانع او می شد تا اینکه تصمیم گرفت او را بکشد و موسی از پیش او رفت و وارد شهر شد که ناگاه دو مرد با هم دعوا می کردند، یکی از آن ها حرفهای موسی را می گفت و دیگری حرف های فرعون. و آن کسی که از پیروان او بود از او طلب کمک کرد. سپس موسی پیرو فرعون را زد و کار او را تمام کرد و در شهر متواری شد. فردای آن روز یکی دیگر آمده بود و با همان مردی که پیرو او بود درگیر شده بود او هم از موسی طلب کمک کرد. پیرو فرعون به موسی نگاه کرد و گفت: «أترید أن تقتلنی کما قتلت نفسا بالأمس» و پیرو فرعون را رها کرد و فرار کرد و خزانه دارفرعون مردی مؤمن بود که ششصد سال ایمانش را مخفی نگه داشته بود و او آن کسی است که خداوند در مورد او فرمود:«و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه آتقتلون رجلا أن یقول ربّی الله» و خبر کشته شدن آن مرد توسط موسی به فرعون رسید. فرعون کسی را دنبال موسی فرستاد تا او را بکشد. سپس آن مرد مؤمن کسی را نزد موسی فرستاد و گفت: « إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِکَ لِيَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِينَ» سپس موسی از آن شهر خارج شد آن طور که خداوند فرمود:«خائفا یترقّب» طرف راست و چپ خودش را نگاه می کرد و می گفت: «ربّ نجّنی من القوم الظالمین» و سپس به سوی شهر مدین رفت و مسافت بین او و شهر مدین سه روز راه بود. هنگامی که به دروازه مدین رسید یک چاه آبی را دید که مردم در آن گوسفندان و حیواناتشان را آب می دهند. در گوشه ای نشست و در ان سه روز چیزی نخورده بود. به دو دختر که همراه گوسفندانشان در گوشه ای نشسته بودند و به چاه نزدیک نمی شدند نگاه کرد. به آنها گفت: چرا به گوسفندانتان آب نمی دهید؟ و آنطور که خداوند حکایت می کند، گفتند: « حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاء وَأَبُونَا شَيْخٌ کَبِيرٌ» موسی دلش برایشان سوخت و به طرف چاه رفت و به آنها که بر سر چاه بودند گفت: من یک

سطل آب برمی دارم شما هم یک سطل، و آن سطل آب را ده نفر با هم می توانستند بالا بکشند و خودش به تنهایی یک سطل آب برای آنهایی که بر سر چاه بود، بالا کشید و یک سطل برای دو دختر شعیب و گوسفندانشان را آب داد « ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» و خیلی گرسنه بود.

امام علی علیه السلام میفرماید: موسی هنگامی که به گوسفندان آن دو دختر آب داد به سوی یک سایه رفت و به درختی تکیه زد و گفت: «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» به خدا قسم که فقط یک نان از خداوند خواسته بود، چون او گیاه زمین را می خورد و کسانی که او را مسخره می کردند از صدای شکمش فهمیدند که او گیاه سبز خورده است. هنگامی که دو دختر شعیب برگشتند، پدرشان به آنها گفت: امروز زود برگشتید! و آنها داستان موسی را برایش تعریف کردند و او را نشناخته بودند. شعیب به یکی از آنها گفت: به نزد او برو و از او دعوت کن که به اینجا بیاید تا به خاطر اینکه گوسفندان ما را آب داده است به او پاداش بدهم و او به نزد موسی آمد، آنطور که خداوند فرمود:«تمشی علی استحیاء» و به او گفت: «إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا» موسی ایستاد و همراه او آمد و او از جلوی موسی حرکت می کرد و باد او را اذیت کرد و باسن او معلوم شد. موسی به او گفت: تو از پشت من بیا و با شن هایی که به جلوی من می اندازی من را بر راه راهنمایی کن و من آن شنها را دنبال می کنم. من از قومی هستم که به پشت زنان نگاه نمی کنیم. هنگامی که به نزد شعیب رفت، داستان خودش را برای او تعریف کرد. شعیب گفت: «لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» و یکی از دخترانش گفت: « یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ» شعیب به او گفت: قدرت او را با کشاندن آن سطل آب به تنهایی شناختی و امین بودنش را چگونه شناختی؟ گفت: او به من گفت: که از پشت من بیا و راه را به من نشان بده، من از قومی هستم که در پشت زنان نگاه نمی کنند. فهمیدم که او از آن مردم نیست که به سرین زنان نگاه می کنند، این امین بودنش بود. شعییب به موسی گفت: «أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَى ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ» موسی گفت: «ذَلِکَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلَا

عُدْوَانَ عَلَيَّ» اگر خواستم هشت سال یا ده سال برای تو خدمت کنم باید من را مجبور نکنی و موسی گفت: « الله علی ما نقول وکیل» راوی میگوید: از امام صادق پرسیدم: کدامیک از آن دو زمان را خدمتگذاری کرد؟ فرمود: ده سالش را تمام کرد. پرسیدم: بعد از اینکه مدت شرطش تمام شد نزد دختر شعیب رفت یا قبل از آن؟ فرمود: قبل از تمام شدن آن. پرسیدم: مردی با دختری ازدواج می کند و با پدرش شرط می بندد که او را برای دو ماه اجاره کند، آیا این جایز است؟ فرمود: موسی می دانست که به وعده اش وفا می کند. چگونه می دانست که تا زمان وعده به شرطش زنده می ماند؟ و پرسیدم: فدای شما بشوم با کدامیک از دختران شعیب ازدواج کرد؟ فرمود: با آن یکی که دنبال او رفت و به پدرش گفت: «یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ» هنگامی که موسی مدت خدمتگذاریش را به اتمام رساند، به شعیب گفت: من باید به وطنم و به نزد مادرم و خانواده ام برگردم. چه چیزی به من می دهی؟ شعیب گفت: آنچه که گوسفندانم امسال از گوسفندان سفید و سیاه زاییدند برای تو هستند و موسی هنگامی که می خواست حیوان نر را به بین حیوانات بفرستد با عصایش بعضی از پوستش را کند و بعضی دیگر از آن را رها کرد و آن را وارد آغل گوسفندان کرد و یک پارچه سیاه و سفیدی بر روی آن قرار داد. سپس آن را در بین گوسفندان فرستاد و آن سال همه گوسفندان بره سیاه و سفید زاییدند. هنگامی که آن سال گذشت، موسی همسرش را همراه آن چیزهایی که شعیب به آنها داده بود سوار بر حیوانات کرد و خودش هم گله گوسفندانش را می آورد. هنگامی که خواست از میان آنها خارج شود به شعیب گفت: عصایی میخواهم تا همراه من باشد؛ و عصای پیامبران نزد او بود که همه آنها را در اتاقی گذاشته بود. شعیب به او گفت: وارد آن اتاق شو و عصایی را از بین عصاهای دیگر بردار. سپس داخل رفت و عصای نوح و ابراهیم به سمت او پرید و در دستش قرار گرفت ولی او رهایش کرد و شعیب به او نگاه کرد و گفت: آن را بگذار و یکی دیگر بردار، و او آنها را رها می کرد تا یکی دیگر بردارد ولی همان عصا به سوی او می پرید و سه بار این کار را تکرار کرد تا اینکه شعیب این منظره را دید و گفت: آن را بردار همانا خداوند تو را برای آن انتخاب کرده است. و سپس گوسفندانش را برد و از شهر

مدین به سوی مصر خارج شد. هنگامی که همراه خانواده اش از بیابان میگذشت گرفتار سرمای شدید و باد و تاریکی شدند و شب بر آنها رسید و موسی به آتشی که از دور نمایان بود نگاه کرد. آنطور که خداوند میفرماید: «فَلَمَّا قَضَى مُوسَىالْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّى آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّى آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» سپس به سوی آن آتش که شعله ور بود، آمد، که یک درخت بود و از آن آتش شعله ور شده بود. هنگامی که نزد آتش رفت تا پاره ای از آن بردارد بر روی او افتاد و او ترسید و دوید و آن آتش به طرف درخت برگشت. و او متوجه آن شده بود که به طرف درخت برگشته است. بار دیگر به سمت آن رفت تا پاره ای از آن بردارد و دوباره به سمت او پرید او هم دوباره فرار کرد و آن را رها کرد و سپس دید که آن پاره به سمت درخت برگشت. سپس برای بار سوم نزدیک درخت رفت و آتش بر روی او افتاد، پس دوید ولی دیگر بار برنگشت. و خداوند به موسی ندا کرد: ای موسی، من خداوند هستم پروردگار جهانیان. موسی گفت: چه نشانهای ثابت میکند؟ خداوند فرمود: ای موسی در دست راستت چیست؟ گفت: عصایم است. فرمود: ای موسی آن را بنداز. وقتی آن را انداخت، تبدیل به یک مار شد و موسی از آن ترسید و فرار کرد. خداوند ندا داد: آن را بگیر و نترس، تو از نجات یافتگان هستی، دستت را در داخل گریبانت قرار بده آن را روشن و نورانی بدون هیچ مرضی بیرون می آوری. رنگ پوست موسی بسیار سبزه بود، به همین خاطر وقتی دستش را از گریبانش بیرون آورد دنیا برایش روشن شد. خداوند به او فرمود: « فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ » و موسی آن طور که خداوند می فرماید، گفت: « رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ* وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِى إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ*قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ». (1)

توضیح: بیضاوی در مورد «فارغا» می گوید: یعنی هنگامی که مادر موسی

1- . تفسیر القمی 483 -488

شنید موسی به دست فرعون افتاده است به خاطر ترس و تعجبی که دچار آن شد، خالی از هرگونه عقل و فکر شد. آن طور که خداوند فرمود:«وافئدتهم هواء» یعنی خالی هستند هیچ عقلی در آنها نیست. «إن كادت لتبدی به» یعنی به خاطر شدت سختی یا به خاطر دیدن او نزدیک بود که داستان موسی را آشکار کند. «لولا أن ربطنا علی قلبها» با صبر و استواری «لتکون من المؤمنین» از باور کنندگان به خداوند و توکل کنندگان به خداوند بر حفظ و نگهداری موسی نه به فرزندخواندگی و مهربانی فرعون به موسی علیه السلام . (1)

کلام امام صادق علیه السلام ، «فهلبها» جزری می گوید: الهلب، یعنی مو، و گفته شده یعنی آن قسمت از موی دم و غیرآن که سفت شده است. وقتی می گویند: هلبت الفرس. یعنی موهایش کنده شد. و «فوکز صاحبه» یعنی با تمام کف دستش او را زد، «فقضی علیه» یعنی او را کشت. بیضاوی می گوید: « إنّی لما انزلت إلیّ» هرچیزی که نازل کنی. « فقیر» محتاج و نیازمند و به خاطر این به لام متعدی شده است. و گفته شده یعنی به خاطر اینکه خیر دین را بر من نازل کردی در دنیا فقیر شدم چون هنگامی که در نزد فرعون بود ثروتمند بود.(2)

سفقت الباب و اسفقته: یعنی در را بستم. «بخبر» یعنی خبر آن راه « أو جذوه» یک شاخه محکم. چه بر روی آن آتش باشد چه نباشد و به خاطر این با ذکر کلمه آتش آن را مشخص کرد که فرمود: «من النار لعلّکم تصطلون» یعنی خودتان را با آن گرم کنید. کلام خداوند: «ردءا» یعنی کمک «بیاتنا» بیضاوی میگوید: که جار و مجرور متعلق است به محذوف، یعنی اذهبا بایاتنا، یا متعلق است به نجعل محذوف، یعنی شما را با آن نشانه هایمان مسلط می کنیم یا به معنای اینکه، نمی رسند، یعنی مانع آنها میشوید یا اینکه قسم است و جواب آن لایصلون است یا اینکه توضیحی بیشتر برای کلمه غالبون است. (3)

کافی: امام صادق علیه السلام میفرماید: «به آنچه امید نداری

1- [1]. انوار التنزیل 2: 82
2- . انوار التنزیل 2: 82
3- . انوار التنزیل 2: 85

1. امیدوارتر باش تا آنچه به آن امید داری» موسی رفت تا برای خانواده اش پاره ای آتش بگیرد هنگامی که به نزد خانواده اش برگشت پیامبر مرسل شده بود. (1)

2. علل الشرائع: علی بن حسین روایت می کند: خداوند متعال به موسی وحی فرستاد: ای موسی، به عزتم قسم اگر آن مردی که کشتی به اندازه یک چشم بر هم زدن اقرار می کرد که من خالق و رازق او هستم تو را به خاطر کشتن آن عذاب می دادم و به خاطر اینکه حتی به مدت یک چشم برهم زدن به خالق و رازق بودن من ایمان نداشت تو را می بخشم. (2)

3. من لا یحضره الفقیه: امام رضا علیه السلام در مورد آیه « یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ» فرمود:شعیب به دخترش گفت: از طریق برداشتن آن تخته سنگ فهمیدی که قوی است، چگونه فهمیدی که او امین است؟ گفت: پدر جان، من جلوی او راه می رفتم، گفت: از پشت من بیا اگر راه را گم کردم من را راهنمایی کن ما قومی هستیم که به پشت زنان نگاه نمی کنیم. (3)

احتجاج، عیون اخبار الرضا: مأمون در مورد آیه «فَوَکَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَیْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ» از امام رضا پرسید. امام رضا علیه السلام فرمود: موسی وارد یکی از شهرهای فرعون در دو وقت غفلت مردم آن شهر - بین مغرب و عشاء - شد، دو نفر را دید که با هم مشاجره می کنند، یکی از آنها از پیروان خودش و یکی دیگر از مخالفانش بود، آن یکی که از پیروانش بود از او طلب کمک بر آن مخالفش کرد. موسی با ذکر حکم خداوند ضربه ای محکم به آن مرد زد و کشته شد. امام رضا علیه السلام فرمود: این کار شیطان بود. یعنی آن دعوایی که بین آن دو مرد به وجود آمد نه کشتن آن مرد توسط موسی و منظور او از شیطان دشمن گمراه و آشکار انسان است. مامون پرسید: معنی این کلام موسی «ربّ إنّی ظلمت نفسی فاغفرلی» چیست؟ فرمود: یعنی من خودم را با وارد شدن به این شهر، در جایی که به آن متعلق نیستم، قرار دادم. «فاغفرلی» من را از دید دشمنانت

1- . [1] فروع الکافی 1: 351
2- . [2] علل الشرائع : 200

3- . [3] الفقيه : 470

1. بپوشان تا من را نگیرند و نکشند. «فغفرله إنّه هوالغفور الرحیم» موسی فرمود: «ربّ بما انعمت علیّ » از قدرتی که به من عطا کردی تا با یک مشت آن مرد را بکشم. «فلن أکون ظهیرا للمجرمین» بلکه با این قدرت در راه تو جهاد کنم تا از من راضی شوی، «فأصبح» موسی «فِی الْمَدِینَهِ خَائِفًا یَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِی اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ» بر یک مرد دیگر «قال له موسی إنّک لغویّ مبین» دیروز باعث مرگ یک نفر شدی و امروز با یکی دیگر دعوا می کنی؟ تو را ادب می کنم، و خواست که بر او خشمگین شود، هنگامی که میخواست بر هردوی آنها خشمگین شود، گفت: ای موسی، میخواهی من را بکشی آنطور که دیروز یکی دیگر را کشتی، میخواهی در زمین انسان ظالم و ستمکار باشی و نمی خواهی از انسان صالح باشی؟

مامون گفت: خداوند تو را جزا بدهد ای ابوالحسن، پس معنی آن حرف موسی «فعلتها اذا و أنا من الضالّین» به فرعون چیست؟ فرمود: هنگامی که موسی این کلام را «و فعلت فعلتک التّی فعلت و أنت من الکافرین» به فرعون زد، او نیز گفت: «فعلتها اذا و أنا من الضالّین» از راه، به رفتن به شهری از شهرهای تو «ففررت منکم لمّا خفت فوهب لی ربّی حکما و جعلنی من المرسلین» ادامه خبر. (1)

توضیح: رازی می گوید: کسانی که می خواهند عصمت پیامبران را زیر سؤال ببرند به این آیه استناد می کنند که آن مرد قبطی مقتول یا استحقاق کشته شدن را داشت یا نه؟ اگر استحقاق کشته شدن را داشت پس چرا موسی گفت: «هذا من عمل الشیطان» و یا چرا گفت: «ربّی إنّی ظلمت نفسی فاغفرلی» و چرا در یک سوره دیگر گفت: «فعلتها انا و انا من الضالمین»؟ اگر مستحق کشته شدن نبود پس کشتن او گناه و معصیت است. جواب این است، که چرا نمیتوان گفت که آن مرد به خاطر کفرش، کشتنش جایز بود و اما این کلام موسی « هذا من عمل الشیطان» چند تا وجه دارد:

یک: خداوند متعال هرچند که کشتن کافران را جایز می داند ولی بهتر است کشتن آنها را به یک زمان دیگر موکول کرد و هنگامی که آن مرد را کشت آن کار

1- . [1] الاحتجاج : 234 ؛ عيون الاخبار : 110

مندوب و مستحب را انجام نداده است که فرمود: «هذا من عمل الشیطان».

دو: اسم اشاره «هذا» اشاره به کار آن فرد مقتول دارد نه به کار خود موسی علیه السلام ، پس «هذا من عمل الشیطان» یعنی آن مرد مقتول کار شیطان را انجام داد و منظور از آن این است که او مخالف و دشمن خداوند بود پس او مستحق کشته شدن بود.

سه: می تواند « هذا » اشاره به فرد مقتول داشته باشد، یعنی آن مرد از سپاه ضرب شیطان است وقتی گفته می شود: فلان من عمل السلطان، یعنی از احزاب و نیروهای اوست.

و اما کلام «ربّ انّی ظلمت نفسی فاغفرلی» به مانند آن کلام حضرت آدم علیه السلام است که فرمود: «ربّنا ظلمنا أنفسنا» و منظور از آن یکی از این دو وجه است: یا به خاطر انقطاع از همه چیز و پیوستن به خداوند و اعتراف به کوتاهی در انجام ادای حقوق خداوند بر او، هرچند که اصلا مرتکب گناهی هم نشده باشد، یا به خاطر اینکه آن کار مستحب را انجام نداد و ثواب آن نصیبش نشد.

اما «فاغفرلی» یعنی مرا به خاطر ترک این مستحب ببخش. و در آن وجه دیگری است و آن این که مراد «ربّ انّی ظلمت نفسی» باشد چون این ملعون را کشتم، پس فرعون اگر میدانست مرا میکشت «فاغفرلی» پس آن کار را مخفی کن و خبرش را به فرعون نرسان، «فاغفرله» مانع رسیدن آن حرف به فرعون شد و این ادامه ی آیه را تائید می کند «ربّ بما أنعمت إلیّ من فلن أکون ظهیرا للمجرمین» اگر کمک به یک فرد مؤمن سبب گناه می شد این را اینجا ذکر نمی کرد.

و اما «فعلتها اذا و انا من الضالّین» نگفته که من به خاطر این کار گمراه شدم ولی فرعون هنگامی که ادعا کرد که او در هنگام انجام آن قتل کافر است او خودش نپذیرفت که در هنگام انجام آن قتل کافر بوده باشد. ولی اعتراف کرد که گمراه بوده است یعنی، سردرگم بوده نمی دانسته که چکار باید بکند ولی به خاطر انجام آن به او پاداش نمی دهند. (1)

-1 . [1] مفاتيح الغيب 6: 466-467

سید مرتضی فرمود:از جواب های این سؤال آن است که موسی آن قتل را عمدی و با خواست خودش انجام نداده است، بلکه او عبور میکرده و یکی از پیروانانش بر یکی از دشمنانش که به او ظلم کرده است و قصد کشتنش را داشته است از او کمک خواسته است و موسی فقط خواسته است که آن پیروش را از دست آن مرد نجات دهد مانع انجام آن کار بدی که می خواهد انجام بدهد، شود و بدون نیت عمدی او را کشت و اگر به خاطر دفاع در برابر ظالم هر دردی که به او برسد به شرط آنکه عمد نبوده باشد، کار نیکو و خوبی است و مستحق قصاص نیست و در این موضوع فرقی نمیکند چه از خودت دفاع بکنی چه از غیر خودت.

سپس تعدادی از جواب هایی را که رازی آنها را بیان کرده ذکر میکند و میگوید: اگر گفته شود، پس معنای سخن فرعون به موسی چیست که «فعلت فعلتک التی فعلت و أنت من الکافرین» و در سخن موسی «فعلتها اذا و أنا من الضالین» گمراهی را به خودش نسبت داد در حالی که به نظر شما هیچوقت گمراه نبوده است. جواب این است که کلام او «و أنت من الکافرین» منظورش از کافر، کفر نعمت و حقی که به خاطر تربیت موسی بر گردنش داشته است. چون تا زمانی که موسی بزرگ شد فرعون سرپرست و تربیت کننده او بود و خداوند هم در مورد این آیه فرمود:« ألم نربک فینا ولیدا و لبث فینا من عمرک سنین(1)»

و اما کلام موسی « فعلتها اذا و أنا من الضالین» به خاطر این در اینجا گمراه گفت چون بعضی معتقدند که آن مشتی که زد از روی هوس بود یا اینجا موسی قصد دفاع داشت که منجر به قتل شد که خودش را از کار صواب دور می داند و به خودش صفت گمراه میدهد و جایز است که آن را چنین تفسیر کرد که من در اینجا میتوانستم که آن قتل را انجام ندهم و به ثواب آن دست یابم.

سپس گفت: اگر گفته شود چگونه است که موسی به یکی از یاران خودش که از او کمک میخواهد میگوید: «إنّک لغویّ مبین» جواب این است که: قوم موسی قومی خشن و سخت گیری بودند آیا ندیدی بعد از مشاهده نشانههای خداوند،

1- . شعراء / 18

هنگامی که بت پرستان را دیدند گفتند: « اجعل لنا الها کما لهم آلهه(1)» و موسی به خاطر کشتن آن مرد قبطی برای نجات خودش از دست قوم فرعون از شهر خارج شد و در همین حال یکی از پیروانانش را دید که با یکی از یاران فرعون دعوا می کند، او از موسی طلب کمک کرد و در این هنگام به او گفت: «إنّک لغویّ مبین» و منظورش این بود که تو در طلب آنچه آن را درک نمیکنی و ادعای آنچه که توان آن را نداری ناکام و شکست خورده هستی، سپس آن چنان که دیروز هنگام دعوا با یک نفر دیگر به او کمک کرده بود خواست تا دوباره به او کمک کند، ولی او به خاطر کم فکریش گمان کرد که قصد حمله به او را دارد، پس به او گفت: «أترید أن تقتلنی کما قتلت نفسا بالأمس إن ترید إلا أن تکون جبارا فی الأرض و ما ترید أن تکون من المصلحین» او نیز از کشتنش منصرف شد و این جریان باعث شد که خبر کشته شدن آآن مرد قبطی در روز گذشته پخش شود. پایان. (2)

می گویم: آنچه که سید مرتضی به آن اشاره کرد یکی از دو صورت تفسیر این آیه بود. صورت دیگر آن این است که آیه «یا موسی ترید أن تقتلنی» کلام مرد قبطی است نه آن مرد بنی اسراییلی، آن چنان که در روایت علی بن ابراهیم قبلا ذکر شد و شاید تفسیردرست تر این خبر، وجه اول باشد، البته صورت دوم هم احتمال دارد چنانکه بعد از کمی تامل میتوان این را درک کرد.

اکمال الدین: امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم روایت می کند که: یوسف علیه السلام در هنگام مرگش پیروان و اهل بیتش را جمع کرد، خداوند را سپاس و ستایش کرد سپس در مورد سختی و مصیبتی که بر آنها نازل می شود صحبت کرد، مصیبتی که در آن مردان می میرند، شکم زنان باردار پاره میشود و کودکان سر بریده میشوند تا اینکه خداوند حق را به وسیله نوادگان لاوی بن یعقوب برای آنها آشکار میکند و مشخصات آن قائم این است که که یک مرد، با رنگ پوست گندم گون و بلندقامت است و ویژگی های او را برایشان تعریف کرد و آنها هم به این ویژگی ها تمسک کردند - آن را حفظ کردند -. آن غیبت و

1- . اعراف / 138
2- . [2] تنزیه الانبیاء : 71

مصیبت در بین بنی اسراییل به وقوع پیوست و آنها چهارصد سال منتظر ظهور آن ناجی خود شدند تا اینکه مژده متولد شدنش را به آنها دادند و نشانه های ظهورش را دیدند ولی سختی و مصیبت بر آنها بیشتر شد و با چوب و سنگ به آنها حمله شد و به دنبال آن مرد عالمی گشتند که با سخنانش آنها را آرام می کرد ولی او نیز پنهان شد. برای او خبر فرستادند و گفتند: در سختی به حرف های تو گوش میدادیم و آرام میشدیم، سپس او آنها را به صحرا برد و حرف آن ناجی را برایشان گفت و ویژگی های او را برایشان تعریف کرد. روز ظهور نزدیک شد آن شب، شب مهتاب بود و هنگامی که موسی بر آنها ظاهر شد آنها هم مانند شب مهتابی نورانی شدند. حضرت موسی در آن هنگام در ایام جوانیش بود و از خانه فرعون خارج شده بود، از همراهانش جدا شد و به طرف آنها رفت که سوار بر یک قاطر بود و پارچه ای ابریشمی بر روی قاطرش بود. هنگامی که آن مرد عالم موسی را دید او را از طریق ویژگی هایش شناخت به طرف او رفت به پایش افتاد و پاهایش را بوسید. سپس گفت: سپاس برای خداوندی که مرا نمیراند تا اینکه تو را دیدم. هنگامی که پیروانش این صحنه را دیدند، فهمیدند که او همان ناجی است سپس برای شکر خداوند بر روی زمین افتادند، و فقط این را به آنها فرمود که: امیدوارم که خداوند به زودی شما را از این وضع نجات دهد. سپس از نزد آنها رفت و بعد از آن به طرف شهر مدین رفت و در آنجا مدتی نزد شعیب علیه السلام ماند. و این غیبت دومی از غیبت اولی برایشان سخت تر بود که حدود پنجاه و چند سالی بود و بلا و مصیبت بر آنها شدت یافت و آن مرد عالم نیز از آنها پنهان شد سپس به او خبر دادند که نمی توانیم بر نبودنت صبر کنیم. سپس به صحرا رفت و برای آنها دعا کرد و قلب آنها را پاک کرد و به آنها گفت: که خداوند به او الهام کرده است که بعد از چهل سال آنها را از این بدبختی نجات می دهد، همه آنها گفتند: الحمدلله، خداوند فرمود: به آنها بگو: که به خاطر الحمدلله که گفتند بعد از سی سال آنها را نجات می دهد، گفتند: همه نعمت ها برای خداست. خداوند وحی فرستاد به آنها بگو: آن را بیست سال کردم. آنها گفتند: همه خیرها از جانب خداست، خداوند وحی فرستاد به آنها بگو: آن را ده سال کردم. گفتند: فقط خداوند شر را از انسان دور می کند. خداوند وحی فرستاد به آنها بگو:

1. اجازه ظهور ایشان را بر شما دادم. در این حالت دوباره موسی سوار بر قاطرش بر آنها آشکار شد، عالم می خواست که پیروانش را با ویژگی های موسی آشنا کند که در آن لحظه موسی به نزد آنها آمد و بر آنها سلام کرد. فقیه به او گفت: اسمت چیست؟ فرمود: موسی، گفت: فرزند کی هستی؟ فرمود: پسر عمران هستم. گفت: عمران پسر کیست؟ فرمود: پسر وهب پسر لاوی پسر یعقوب. گفت: چه چیزی با خودت آوردی؟ فرمود: رسالتم را از جانب خداوند آوردم. پس نزد ایشان رفت و دستش را بوسید. سپس ایشان در بین آنها نشست و دلهایشان را پاک کرد و آنها را به پیروی رسالتش امر کرد و سپس آنها را پراکنده کرد. که از زمان این ماجرا تا غرق شدن فرعون و نجات یافتن آنها از دستش چهل سال طول کشید. (1)

توضیح: «و کانت نیفا و خمسین سنه» یعنی اولین بار زمان مقدر شده اینقدر بود که بعد از گذشت ده سال و چندی به آنها خبر داد که چهل سال دیگر مانده است. سپس خداوند چند بار آن را کم کرد تا اینکه در همان لحظه موسی بعد از بازگشتنش از شهر مدین بر آنها ظاهر شد که ده سال در آنجا مانده بود و آن چند سال هم زمان رفت و برگشتش بوده است.

2. کافی: بزنطی روایت می کند که درباره این کلام شعیب علیه السلام « إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ » از امام علی علیه السلام پرسیدم: که کدام یک از این شروط را انجام داد؟ فرمود: در طول ده سال به آن شرط وفا کرد. پرسیدم: قبل از اینکه شرطش را کامل کند با آن دختر ازدواج کرد یا بعد از آن؟ فرمود: قبل از اینکه شرطش را تمام کند. پرسید، مردی از با یک دختر ازدواج می کند و شرط می گذارد که دو ماه برای او به عنوان مهریه کار کند. آیا ازدواج قبل از اتمام شرط جایز است؟ فرمود: موسی می دانست که می تواند به شرطش وفا کند و می دانست که تا آن زمان هم زنده می ماند. (2)

اکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود:حضرت یوسف علیه

1- . کمال الدین : 87
2- . [2] فروع الکافی 2: 31 - 32

1. السلام در هنگام نزدیک شدن وفاتش مردان طایفه خودشان را که هشتاد مرد بودند جمع کرد و فرمود: که قوم قبط بر شما غالب می شوند و شما را دچار عذاب و شکنجه سختی میکنند و خداوند به وسیله یکی از نوادگان لاوی بن یعقوب که اسم آن موسی بن عمران است شما را از آنها نجات می دهد. او یک مرد جوان بلندقامت و با موهای مجعد و پوست گندم گون است که یکی از مردان بنی اسراییل اسم فرزندش را عمران و عمران اسم فرزندش را موسی می گذارد.

از امام باقر علیه السلام روایت می کنند که فرمود: قبل از بعثت موسی بر قوم بنی اسراییل پنجاه نفر دروغگو خودشان را موسی بن عمران معرفی کرده بودند، این موضوع به گوش فرعون رسید که مردم خودشان را برای رسیدن موسی آماده میکنند و مردم را تحریک می کنند. کاهنان و ساحرانش به او گفتند: که دین و حکومتت به دست این کودکی که امسال در بین قوم بنی اسراییل متولد می شود از بین میرود. پس زنان قابله را به نزد زنان بنی اسراییل فرستاد و به آنها گفت: که امسال هربچه ای متولد می شود باید کشته شود. یک زن را نیز به نزد مادر موسی فرستاد. هنگامی که قوم بنی اسراییل این وضع را دیدند گفتند: اگر بچه های ما کشته شوند و زنان را بگیرند همه ما نابود می شویم و چیزی از ما باقی نمیماند. پس بیایید تا با زنانمان نزدیکی نکنیم. عمران پدر موسی گفت: نه، با آنها نزدیکی کنید چون امر خداوند واقع میشود هرچند که مشرکان از آن کراهت داشته باشند، پروردگارا، هرکس این کار را بر خودش حرام کند من آن را حرام نمی کنم و هرکس این کار را انجام ندهد من آن را انجام می دهم. پس با مادر موسی نزدیکی کرد. سپس زنش باردار شد سپس فرعون زن قابله ای را به نزد مادر موسی فرستاد تا از او مراقبت کند که هر جا برود با او باشد، هنگامی که مادر موسی وضع حمل کرد آن زن قابله محبت موسی در دلش افتاد و حجتهای خداوند بر خلقش این چنین است. آن زن به مادر موسی گفت: ای دخترم، چرا رنگت زرد شده و آب - ضعیف - میشوی؟ گفت: مرا سرزنش نکن چون اگر بچه ام به دنیا بیاید، او را از من می گیرند و میکشند. گفت: ناراحت نشو، من این جریان را مخفی میکنم؛ اما او باورش نشد. هنگامی که موسی متولد شد آن زن موسی را گرفت و او را بوسید، و گفت:

ماشاالله و به او گفت: مگر به تو نگفتم که این راز را پیش خودم نگه می دارم. سپس موسی را برداشت و او را داخل صندوقخانه کرد و کارش را درست کرد، سپس به نزد نگهبانانی که در جلوی در بودند آمد و گفت: برگردید، چند تکه خون از او خارج شد. هنگامی که مادرش به خاطر صدا نگران بود، خداوند به او الهام کرد که: صندوقچهای درست کن و او را در آن قرار بده سپس شبانه او را از خانه خارج کن و به رود نیل بیانداز. سپس او را در صندوقچه گذاشت و او را به دریا انداخت که صندوقچه گاهی به طرف او برمی گشت و گاهی هم به وسط رود می رفت ولی باد آن را به وسط دریا انداخت و برد. هنگامی که میدید آب بچه اش را می برد خواست که داد بزند ولی خداوند مانعش شد و در آن هنگام زن صالحی از قوم بنی اسراییل همسر فرعون بود. او به فرعون گفت: الان فصل بهار است پس بیا و من را به بیرون از قصر ببر و در کنار رود نیل خیمه ای برایم برپا کن تا این روزهای بهاری را در آنجا تفریح کنم. سپس فرعون یک خیمه برایش برپا کرد که در آن هنگام صندوقچه به آنجا رسید. گفت: آنچه من بر روی آب می بینم شما هم می بینید؟ گفتند: بله خانم. ما هم چیزی می بینیم. وقتی صندوقچه به او نزدیک شد او به سوی آب خم شد و آن را با دستش گرفت. در این هنگام نزدیک بود آب او را با خودش ببرد که او را با فریاد، متوجه کردند. او نیز آن را محکم گرفت و آن را از آب بیرون آورد و در دامن خویش قرار داد که ناگهان متوجه پسر بچه خیلی زیبا و جذاب در آن شد که محبت آن بچه در دلش قرار گرفت و او را در دامنش گذاشت و گفت: این پسر من است. گفتند: بله خانم، نه تو و نه پادشاه فرزندی ندارید، این را به عنوان پسر خودت قبول کن. پس به سوی فرعون رفت و گفت: من یک بچه پاک و شیرین پیدا کردم و آن را بچه خودمان میکنیم. پس برای من و تو نور چشمی می شود، آن را نکش. گفت: او را از کجا آوردی؟ گفت: به خدا نمی دانم بلکه فقط آب آن را به سمت ما آورد. آسیه آنقدر اسرار کرد تا اینکه فرعون قبول کرد. هنگامی که مردم شنیدند که پادشاه پسری را به فرزندی قبول کرده است. همه کسانی که همراه فرعون بودند زنانشان را به نزد فرعون فرستادند تا اینکه دایه او شوند یا تربیت او را برعهده بگیرند. ولی موسی قبول نکرد که از سینه آنها شیر بخورد. زن فرعون گفت: برای

بچه ام دایهای بیاورید و هیچکس را کوچک و حقیر نشمارید، ولی او هیچکدام را قبول نمی کرد. مادر موسی به خواهرش گفت: برو دنبال موسی علیه السلام ، ببین می توانی اثری از او پیدا کنی؟ پس راه افتاد تا اینکه به دروازه قصر رسید و گفت: شنیدم که شما برای پسرتان دایهای می خواهید. اینجا یک زن صالحی هست که بچه تان را برایتان بزرگ میکند. زن فرعون گفت: آن دختر را داخل بیاورید. هنگامی که داخل شد زن فرعون به او گفت: کجایی هستی؟ گفت من از قوم بنی اسراییل هستم. گفت: ای دخترم، برو ما به کمک شما نیازی نداریم. ولی زنان حاضر در آنجا گفتند: خداوند تو را ببخشاید ببین آن بچه او را قبول می کند یا نه؟ زن فرعون گفت: فکر کردید اگر قبول کند فرعون اجازه می دهد که هم بچه و هم زن از قوم بنی اسراییل باشند؟ که منظورش دایه بود، نه راضی نمی شود.

گفتند: تو اول ببین بچه او را قبول می کند یا نه؟ گفت: پس برو و آن را بیاور. خواهر موسی نزد خواهرش برگشت و گفت: زن پادشاه تو را دعوت کرد. پس با مادرش برگشت و نزد فرعون رفتند. او نیز موسی را به او داد و او را در اتاقش برد، سپس پستانش را در دهان موسی گذاشت که در این هنگام شیر وارد حلق موسی شد. هنگامی که زن فرعون دید که پسرش سینه آن زن را قبول کرد به سوی فرعون رفت و گفت: که من برای پسرم یک دایه پیدا کردم که بچه هم از سینه او شیر خورده است. فرعون گفت: آن زن کیست؟ گفت: از قوم بنی اسراییل است. فرعون گفت: این کار به هیچ عنوان امکان ندارد. بچه از بنی اسراییل و دایه او هم از بنی اسراییل. ولی او اصرار کرد و به او گفت: چرا باید از این بچه بترسی؛ او بچه توست در خانه تو بزرگ می شود. - آنقدر اصرار کرد - تا اینکه نظر فرعون را عوض کرد و او را راضی کرد و موسی در خانه فرعون بزرگ شد و مادر و خواهرش و آن زن قابله، رازش را مخفی نگه داشتند تا اینکه مادرش و آن زن قابله فوت کردند که در این هنگام کسی از قوم بنی اسراییل در مورد او چیزی نمی دانست. قوم بنی اسراییل همیشه به دنبال او بود و در مورد او جستجو می کرد ولی هیچ خبری از او پیدا نمی کرد.

فرمود: فرعون باخبر شد که بنی اسراییل دنبال ناجی خودشان می گردند و

سراغش را می گیرند. پس گروهی را دنبال آنها فرستاد و عذاب آنها را بیشتر کرد و آنها را از هم پراکنده کرد و مانع خبرگرفتن و پرس و جوی آنها در مورد موسی شد. پس در یک شب مهتابی قوم بنی اسراییل نزد شیخشان که علم داشت، رفتند و گفتند: ما با حرفهای تو در مورد ناجیمان آرامش می گیریم. پس تا کی باید در این بلاء و مصیبت بمانیم. گفت: به خدا شما در این سختی می مانید تا اینکه خداوند کلام خودش را به وسیله جوانی از نوادگان لاوی بن یعقوب به اسم موسی بن عمران برای شما می فرستد. او جوانی است بلند قامت با موهای مجعد. در این هنگام موسی که سوار بر یک قاطر بود، آمد و نزد آنها ایستاد. شیخ سرش را بالا گرفت و با ویژگی هایی که از او می دانست، او را شناخت. از او پرسید: خدا تو را ببخشاید، اسم تو چیست؟ گفت: موسی، گفت: پسر کی هستی؟ گفت: پسر عمران. شیخ به طرف او پرید و دستش را گرفت و بوسید، آنها هم بر روی پاهایش افتادند و پاهایش را بوسیدند. موسی آنها را شناخت و آنها هم حضرت را شناختند. آنها را پیروان خود قرار داد و مدتی که خدا می داند، آنجا ماند. سپس از آنجا رفت و وارد شهر فرعون شد و متوجه شد که یکی از پیروانش با یکی از یاران فرعون ستیز می کند. آن مرد که پیرو موسی بود از موسی طلب کمک کرد. موسی یک مشت به او زد و آن مرد همانجا مُرد، حضرت موسی مردی تنومند و خشن بود. این خبر هم در بین مردم پخش شد و گفتند: که موسی یکی از یاران فرعون را کشته است. موسی هم در شهر خیلی مراقب بود و می ترسید. فردای آن روز همان مرد که دیروز از او طلب کمک کرده بود، برای کمک به او در برابر یک نفر دیگر دوباره از موسی طلب کمک کرد. موسی به او گفت: «انّک لغویّ مبین» دیروز با یکی دعوا کردی امروز هم با یکی دیگر. «أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَی أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِی كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِی الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ* وَجَاء رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَی الْمَدِينَةِ يَسْعَی قَالَ يَا مُوسَی إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ* فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ » سپس خودش به تنهایی بدون هیچ مرکب و خدمتکاری از مصر خارج شد. از مناطق مختلفی گذشت از فراز و فرود تا اینکه به شهر مدین رسید و به یک تنه

درخت رسید و همانجا نشست که پایین تر از آن درخت یک چاه بود و گروهی از مردم که گله هایشان را آب میدادند و دو تا دختر ضعیف که گله گوسفندی همراهشان بود آن طرفتر بودند. از آنها پرسید: چکار می کنید؟ گفتند: پدر ما پیر شده و ما هم دختران ضعیفی هستیم که نمیتوانیم آن مردان را کنار بزنیم. پس هرگاه آنها گله هایشان را آب دادند ما هم بعد از آنها آب میدهیم. موسی دلش به حالشان سوخت و سطل آنها را برداشت و به آنها گفت: که گوسفندانتان را نزدیک تر بیاورید و او گوسفندانشان را آب داد. پس زودتر از مردم به خانه هایشان برگشتند و موسی هم به زیر همان درخت برگشت و آنجا نشست و گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» روایت شده است که او زمانی این را گفت آنقدر گرسنه بود که به یک تکه خرما محتاج بود. هنگامی که آن دو دختر به نزد پدرشان برگشتند، گفت: چرا امروز زود برگشتید؟ گفتند: یک مرد نیکوکار مهربان را پیدا کردیم و او گوسفندانمان را آب داد. به یکی از دخترانش گفت: برو و او را نزد من بیاور. سپس آن دختر که با حالت حیا راه می رفت نزد موسی آمد و گفت که پدرم تو را دعوت کرده است که برای آن کاری که برای ما کردی به تو پاداش بدهد. روایت شده است که موسی به او گفته است که: راه را به من نشان بده و تو پشت سر من راه بیا. چون ما فرزندان یعقوب به سرین زنان نگاه نمی کنیم. شعیب به او گفت: « لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» یکی از دختران شعیب به پدرش گفت: « يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ » و شعیب به موسی گفت: « إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ » روایت شده است که: او تمام شرطش را انجام داد چون پیامبران هرچیزی را به بهترین و کاملترین شکل انجام می دهند.

هنگامی که موسی مدت را تمام کرد و خانوادهاش را به طرف بیت المقدس حرکت داد شبانه راه را گم کرد. از دور آتشی دید و به خانوادهاش گفت: « امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ » هنگامی که به آتش نزدیک شد متوجه شد که یک درخت است که آتش از پایین آن تا بالای آن شعله می کشد. هنگامی که به آن نزدیک شد، عقب رفت و برگشت و در دلش احساس ترس کرد، درخت به او

نزدیک شد و از طرف راست آن مکان مقدس از درخت ندایی آمد که: « یَا مُوسَی إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ *وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنها جَانٌّ وَلَّی مُدْبِرًا وَلَمْ یُعَقِّبْ» که ناگهان مار بزرگی به مانند اژدها که از نیشش صدایی به مانند صدای گدازه آتش بیرون می آمد، ظاهر شد. او از ترس عقب رفت. خداوند بزرگ به او فرمود: برگرد، و او نیز بازگشت در حالی که میلرزید و زانوانش به هم میخورد. موسی فرمود: خدایا این صدایی که می شنوم صدای توست؟ فرمود: بله، پس نترس. سپس آرامش به موسی دست داد. و پایش را بر روی دم مار گذاشت. سپس با دستش آن را گرفت که ناگهان در دستش آن مار به صورت عصا درآمد. و خداوند به موسی فرمود: «اخلع نعلیک أنّک بالواد المقدس طوی» روایت شده است که به خاطر این به موسی دستور داد که کفشهایش را از پایش بیرون بیاورد؛ چون آنها از جنس پوست خر مرده بودند. و درباره آیه « فاخلع نعلیک » روایت شده که یعنی دو خوف، خوف تو از گم شدن خانوادهات و خوف تو از فرعون. سپس خداوند او را با دو معجزه دست و عصا به نزد فرعون و ملتش فرستاد.

امام صادق علیه السلام به بعضی از اصحابش فرمود: به آنچه امید نداری امیدوارتر باش تا آنچه به آن امید داری؛ چون حضرت موسی رفت تا برای خانواده اش پاره ای آتش بیاورد ولی هنگامی که به نزد آنها برگشت رسول و پیامبر خداوند شده بود و خداوند متعال کار بنده و پیامبرش موسی را در یک شب درست کرد و این چنین نیز کار امام منتظر (عج) را درست میکند. خداوند در یک شب کارش را درست کرد و او را از حیرت و غیبت به نور فرج و ظهور می رسانند آنطور که کار موسی را درست کردند.

قصص الانبیاء: از صدوق نیز چنین روایتی ولی مختصرتر از این، روایت شده است. (1)

توضیح: الغمر: آب زیاد و جای عمیق دریا. والتبنّی: فرزند دیگران را به عنوان فرزند خود قبول کردن. «فاذا قحم اللّبن»: شاید کنایه از زیاد جاری شدن شیر است

1- . نسخه خطی

که در کلام عرب آمده است: قحم فی الامر: یعنی بدون هیچ توجهی ناگهان دست به کاری زد. و در بعضی نسخهها: «یجمّ» یعنی زیاد میشوند و در نسخه ای دیگر یعنی با هم جمع شدند. آیه «وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعَی قَالَ یَا مُوسَی إِنَّ الْمَلأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ» یعنی: از آخر آن و راهی نزدیک را انتخاب کرد تا اینکه زودتر از آنان به موسی رسید. «یسعی» با سرعت راه می رفت و او را باخبر کرد و به او هشدار داد و آن مرد، حزبیل یکی از مؤمنان خانواده فرعون بود. و گفته شده که مردی به اسم شمعون بوده است و گفته شده: شمعان بوده است. گفت: «یا موسی إنّ الملأ » بزرگان قوم فرعون « یأتمرون بک » در مورد تو مشورت میکردند و گفته شده: یعنی، به همدیگر دستور می دادند. «تهتزّ» یعنی، حرکت می کرد. «کأنها جانّ» سید مرتضی در کتاب الغرور و الدرر می گوید: اگر کسی پرسید درباره آیه «فألقا عصاه فإذا هی ثعبان مبین» و «کأنّها جانّ» که ثعبان مار عظیم الجثه و جانّ مار کوچکتر از آن است، چه نظری دارید و چگونه تناقص موجود در این کلام را رد می کنید؟

جواب: اولین چیزی که ما می گوییم این است که حالت های ما اینجا متفاوت است سپس آنجا که به مانند جانّ بوده است در ابتدای نبوتش بوده است قبل از اینکه به نزد فرعون برود و آنجا که ثعبان بوده است در هنگام ملاقات با فرعون و ابلاغ رسالتش بوده است و نوع تلاوت بر این دلالت می کند. و مفسران هر دو نوع را ذکر کرده اند: اول اینکه: خداوند آن را در یکی از آیه ها به خاطر بزرگ بودن جسم و هیکل ترسناکش آن را به ثعبان تشبیه کرده است و در آیه دیگر به خاطر تیز بودن و سریع بودنش است و به دلیل بزرگی و تنومندی و سرعت حرکت، ثعبان را با جانّ جمع کرده است و این برای بیان معجزه، زیباتر و بلیغ تر می باشد.

دوم اینکه: منظور خداوند در آیه دیگر از آوردن کلمه جانّ، مار نبوده است بلکه منظور از آن یکی از اجنّه است، گویی که خداوند خبر داده است که عصا به یک مار بزرگ عظیم الجثه تبدیل شد و همچنین در ترسناک بودنش و ترساندن کسانی که به او نگاه می کنند به یکی از اجنه شباهت داشت. و همچنین می توان یک تفسیر دیگر برای این آیه آورد و آن این که هنگامی که عصا به مار تبدیل شد اولین

بار به شکل و شمایل جانّ درآمد سپس به تدریج به مانند ثعبان درآمد و این تغییر به یک دفعه اتفاق نیفتاده است. (1)

سید مرتضی همچنین در کتاب تنزیه الانبیاء می گوید: اگر گفته شد معنی این کلام شعیب علیه السلام چیست؟ «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ» چون میتواند که برای مهریه این حق انتخاب و اختیار باشد؟ و این شرطی که موسی برای خودش گذاشت و به دختر برنمیگردد چه فایدهای میتواند برای آن دختر داشته باشد؟

می گوییم: درست است که گوسفندان برای شعیب بود و فایده چراندن آنها با استیجار کسی که آنها را میچراند به او برمیگردد ولی او میخواست که مهریه دخترش را قیمت چراندن گوسفندان توسط موسی قرار دهد، پس همین به عنوان مهریه برای دختر قرار میگیرد. اما تخییر، فقط در افزودن بر هشت سال بوده است یعنی او را در پذیرش شرط مخیر نکرده است، بلکه او را در علاوه و افزون بر آن مخیر کرده است.

وجه دیگر: امکان دارد که آن گوسفندان برای دختر بوده باشند و پدرش متولی کار او و گیرنده مهریه او شده باشد، چون پدر میتواند مهریه دختر باکره بالغش را بگیرد و هیچ یک از اولیاء غیر از این را انجام نمیدهند و همه اجماع کردهاند که دختر شعیب علیه السلام دختری باکره بوده است.

وجه دیگر: او مهریه را ذکر نکرد ولی شرط خودش را همراه مهریه ذکر کرد چو جایز است ولیّ چیزی غیر از مهریه را برای ازدواج دخترش شرط بگذارد؛ و این با ظاهر، مخالف است.

وجه دیگر: جایز است که در شریعت او علیه السلام عقد بین دو نفر به صورت رضایت متقابل و بدون گذاشتن مهریهای مشخص باشد و کلام او «علی أن تأجرنی» مهریه دخترش نباشد؛ البته وجوهی که مقدم شد قویتر - درست تر -

ص: 60

1- . [1] الغرر و الدرر 1: 18 - 19

است.(1)

10. قصص الانبیاء: بزنطی گفت از امام رضا علیه السلام در مورد آیه « إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا» پرسیدم که آیا آن دختر همان بود که با او ازدواج کرد؟ فرمود: بله. و هنگامی که فرمود: «اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ» پدرش پرسید: چگونه این را می دانی؟ گفت: هنگامی که خبر شما را برایش بردم، نزد من آمد و گفت: از پشت سر من بیا و من را راهنمایی کن. و من از پشت سرش او را راهنمایی می کردم. چون میترسید در من چیزی ببیند و هنگامی که موسی می خواست برگردد شعیب علیه السلام به او گفت: داخل خانه شو و یکی از عصاهایی که آنجا هست را بردار تا با آن حیوانات وحشی را از خودتا دور کنی. و شعیب علیه السلام جریان آن عصایی که موسی آن را برداشته بود می دانست. هنگامی که موسی وارد خانه شد و آن عصا به طرفش پرید و به دستش آمد و با آن از خانه خارج شد شعیب علیه السلام به او گفت: یکی دیگر را بردار. موسی نیز به آن خانه بازگشت ولی آن عصا به طرفش پرید و به دستش آمد و با آن از خانه خارج شد. شعیب علیه السلام به او گفت: آیا به تو نگفتم که یکی دیگر بردار؟ موسی به او گفت: سه بار آن را گذاشتم ولی هربار دوباره آن به دستم می آمد. شعیب به او گفت: آن را بردار و شعیب علیه السلام هر سال به نزد موسی می رفت. هنگامی که غذا می خورد موسی جلویش می ایستاد و برای او نان خرد می کرد. (2)

11. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: عصای موسی در اصل برای آدم بود که به شعیب و سپس به موسی بن عمران رسید و آن الان در نزد ماست، و من به تازگی آن را دیدهام و به مانند همان وقتی که آن را از درخت کندند سبز است. اگر با آن حرف بزنی حرف می زند. برای امام موعود (عج) آماده شده است. او آن معجزاتی را که موسی با آن انجام میداد انجام میدهد و کسی که آن را میبیند میترسد و هرچه آنان با دورغ انجام بدهند میگیرد هرکاری به آن دستور بدهی انجام میدهد و چون بیاید هر چه که آن ساحران با تزویر درست کنند میخورد. دو شاخه

1- . [1] تنزیه الانبیاء : 68 - 69
2- . نسخه خطی

از آن جدا می شوند: یکی از آنها در زمین و دیگری در سقف است که بین آن دو چهل ذراع فاصله است و همه عصاها و جادوهای آنها را با زبانش میخورد .(1)

میگویم: سید بن طاووس در کتاب سعدالسعود می گوید: در تفسیری منسوب به امام باقر علیه السلام دیدم که آمده بود: عصای موسی همان عصای آدم علیه السلام است که به دست ما رسیده است - و خدا میداند - و او آن عصا را از بهشت آورده و آن از بوته تمشک وحشی است و عصایی است که دوتا شاخه دارد. به من رسیده است که آن عصا در بستر شعیب بوده که موسی وارد شده و آن را برداشته است. شعیب به او گفت: تو در نزد من امین بودی ولی آن عصا را بدون اجازه من برداشتی. موسی گفت: نه، اگر این عصا برای من نبود، آن را بر نمی داشتم. شعیب علیه السلام قبول کرد و راضی شد و فهمید که فقط کسی میتواند آن را بردارد که پیامبر باشد. (2)

12. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال در دل فرعون و همسرش نسبت به موسی محبت قرار داد. فرعون ریش درازی داشت، روزی موسی ریشش را گرفت، سعی کردند که آن را از دست موسی جدا کنند ولی نتوانستند تا اینکه خودش رهایش کرد. فرعون می خواست که موسی بکشد ولی همسرش به او گفت: چیزی هست که با آن میتوانیم این بچه را امتحان کنیم. یک تکه اخگر و یک دینار جلویش بگذار. فرعون نیز چنین کرد. موسی به طرف زغال سرخ دست برد و آن را با دستش برداشت دستش را سوزاند و چون سوزش آتش را دید دستش را بر زبانش نهاد که به یک نوع گنگی دچار شد. و در مورد آیه «أیّما الأجلین قضیت» فرمود: بهترین و باوفادارترین آنها را ادا کرد. (3)

توضیح: ألالغث: سنگین و آرام، که اینجا منظور، آرام سخن گفتن است.

13. قصص الانبیاء: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: هنگامی که مادر موسی او را در دریا گذاشت چند روز طول کشید تا خداوند او را دوباره به او

1- . [1] اصول الکافی 1: 231

2- . [2] سعد السعود : 123

3- . نسخه خطی

بازگزداند؟ فرمود: سه روز. (1)

14. کتاب الروضه، روضه الواعظین: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در خبری طولانی روایت می کنند که فرمود: فرعون به دنبال موسی می گشت، شکم زنان باردار را میشکافت. و بچه هایشان را میکشت تا اینکه موسی را کشته باشد. هنگامی که مادرش او را متولد کرد موسی به او دستور داد که او را از زیرش بگیرد و او را در صندوقچه بیندازد و صندوقچه را به داخل دریا بیندازد. او در حالی که از سخن موسی ترسیده بود گفت: ای پسرم می ترسم که غرق شوی. موسی به او گفت: نگران نباش خداوند من را نزد تو بازمی گرداند. همچنان حیران و سرگردان بود تا اینکه موسی با او صحبت کرد و گفت: مادر، من را در صندوقچه بگذار و آن را در دریا رها کن. سپس او چنین کرد. موسی مدتی در دریا بود تا اینکه خداوند او را سالم به مادرش بازگرداند که آن مدت نه غذا و نه آب میخورد و روایت شده که آن مدت، هفتاد روز بوده است و روایت شده که هفت ماه بوده است.

15. اکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که فرعون فهمید که نابود شدنش به دست موسی اتفاق می افتد کاهنان را حاضر کرد و آنها هم او را از نسب موسی آگاه کردند و گفتند: که از قوم بنی اسراییل است. او نیز دستور داد تا مردانش شکم زنان حامله بنی اسراییل را پاره کنند به طوری که برای پیدا کردن موسی بیست هزار و اندی بچه را کشت، ولی نتوانست موسی را بکشد زیرا خداوند او را حفظ کرد. (2)

می گویم: این روایت به صورت کامل در باب غیبت آمده است.

16. تفسیرالامام العسکری: خداوند فرمود: «و إذ أنجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون أبناءکم و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربّکم عظیم» امام فرمود: خداوند فرموده است: ای قوم بنی اسراییل «إذ نجیناکم» پیشینیان شما را نجات دادیم. «من آل فرعون» کسانی که با خویشاوندی او و به دین او و مذهب او منسوب بودند «یسومونکم» شما را عذاب می دادند «سوء العذاب» سختی

-1 . نسخه خطی

2- . كمال الدين : 202

و شدت عذابی که آن را بر شما غالب میکردند. و یکی از عذاب های سخت آنها این بود که فرعون آنها را مجبور به ساخت بنایی از گل کرده بود و می ترسید که از کار فرار کنند. پس دستور داد آنان را زنجیر کنند و آنها آن گِل را بر روی پله هایی به روی بام ها میرساندند و چه بسا یکی از آنها میافتاد و میمرد یا اینکه فلج می شد، ولی به آنها هیچ توجهی نمیکردند تا اینکه خداوند به موسی وحی فرستاد که به آنها بگو: هیچ کاری شروع نکنند مگر اینکه قبلش بر محمد و آل محمد صلوات بفرستند تا از شدت سختی آن بکاهد. آنها هم این کار را انجام میدادند و آن کار برای آنها آسان میشد و به آنهایی که افتاده بودند و فلج شده بودند یعنی آنهایی که صلوات بر محمد و اهل بیت پاک او را فراموش کرده بودند امر کرد که اگر امکان داشت آن را - صلوات بر محمد و آل او - را خودشان بگوید یا اینکه اگر خودشان نمی توانند یکی صلوات را بر آنها بخواند، پس او بلند میشود هیچ ضرری به او نمیرسد. پس آن کار را انجام دادند و سالم ماندند.

«یذبحون أبناءکم» و این هنگامی بود که به فرعون گفتند: که بچه ای در بین قوم بنی اسراییل متولد میشود و او باعث مرگ و نابود شدن پادشاهیت می شود، پس فرعون دستور داد که بچههای بنی اسراییل را بکشند. هر یک از زنان، قابلهها را فریب میداد که خبر او را پخش نکنند و او بتواند بچه اش را به دنیا بیاورد. سپس بچه اش را در صحرا به دنیا یا در غار و یا در مکانی مخفی میگذارد و ده بار صلوات بر محمد و آل محمد را بر او میخواند. سپس خداوند فرشته ای را به نزد آن بچه میفرستاد تا از او مراقبت کند که از یکی از انگشتان خود بچه، شیر و از انگشت دیگرش غذایی گوارا جاری میکرد تا او را تغذیه کند. تا اینکه بنی اسراییل بزرگ شدند. پس آنهایی که سالم ماندند و بزرگ شدند بیشتر از کسانی که بودند که کشته شدند. «و یستحیون نسائکم» آنها را نمی کشند بلکه باقی میگذارند و آنها کنیز خود می گیرند. پس شکایت خودشان را نزد موسی بردند و گفتند: پرده بکارت دختران و خواهران ما را پاره می کنند. سپس خداوند به دختران دستور داد هرگاه در مورد آن به چیزی شک کردند بر محمد و آل او صلوات بفرستند سپس خداوند آن مردان را از آنها با مشغول شدن به کاری یا مریضی یا فلجی یا لطفی از خداوند

دور می کرد به این ترتیب، به هیچ یک از زنان آنها تجاوز نشد و خداوند این را به خاطر صلوات فرستادنشان بر محمد و آل محمد از آنها دفع کرد. سپس خداوند فرمود: «وفی ذلکم » نجات دادن شما از دست آنها توسط خداوند «بلاء» نعمتی است «من ربّکم عظیم» بزرگ. خداوند فرمود: ای قوم بنی اسراییل آن زمانی که پیشینیانتان را به خاطر صلوات بر محمد و آل محمد از بلاء حفظ کردیم و عذاب آنها را تخفیف دادیم یاد کنید. آیا نمی دانید اگر شما او را ببینید و به او ایمان بیاورید نعمت بر شما بیشتر و بهتر میگردد و فضل خداوند در نزد شما بیشتر میشود؟.(1)

توضیح: «لا یحفلون بهم» یعنی به آنها توجه نمی کنند. «لا یقلّبه ید» این جمله حالیه است یعنی میایستد بدون اینکه کسی به او کمک کند و کسی او را درمان کند. «تصانع» المصانعه: رشوه: «تنمّ» از نمیمه - سخن چینی - گرفته شده، افتراع: از بین بردن پرده بکارت دختر.

17. کامل الزیاره: امام صادق علیه السلام فرمود: «شاطی الواد الایمن» که خداوند در قرآن ذکر می کند، همان فرات است و « بقعه مبارک» همان کربلاست و شجره همان محمد صلی الله علیه و آله و سلّم است.

18. عده الداعی: روایت شده هنگامی که خداوند موسی و هارون را بر فرعون مبعوث کرد. به آنها فرمود: لباس او شما را نترساند چون پیشانی او به دست ماست، و از خوشگذرانی هایی که از خوبیهای دنیا و اسراف اموال به او دست می دهد فریب نخورید. اگر بخواهم که شما را زینت دهم شما را نوعی زینت می دهم که وقتی فرعون شما را می بیند بفهمد که نمی تواند زینتی مثل زینت شما بیاورد ولی من شما را از آن بی نیاز می کنم و دنیا را از شما دور می کنم و من با اولیای خودم چنین کاری می کنم آنها را از نعمت های دنیا دور می کنم آن چنان که چوپان گوسفندان خودش را از چراگاه های خطرناک دور می کند. و من مانع آنها میشوم که در جهت آن راه بروند آن چنان که چوپان مهربان شترش را از آبشخورهای خطرناک دور می کند و این کارها به ضرر آنها نیست بلکه برای این است که تا

1- . تفسیر الامام : 97 - 98

نهایت استفاده را از کرامت من ببرند. اولیای من به وسیله ذلیل و خشوع بودنشان در برابر من و ترسی که در دلهایشان رشد مییابد مزین میشوند و این ویژگی ها بر جسم هایشان ظاهر میشود و آن لباس و ردای آنهاست که با آن شعور و آگاهی را میجویند و نجات ایشان است که به وسیله آن پیروز می شوند، درجاتی که به آنها امید دارند و مجد و مشرفی که به آن افتخار میکنند و چهره ای که با آن شناخته میشوند. پس ای موسی! اگر آنها را ملاقات کردی با آنها مهربانی کن و زبان و قلبت را در برابر آنها ذلیل کن. و بدان که هرکس اولیائم را از من بترساند من روز قیامت انتقام ایشان را از او می گیرم. (1)

19. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام درباره آیه «فلمّا بلغ أشدّه فاستوی» فرمود: منظور از بلغ أشدّه؛ یعنی به سن هجده سالگی رسید و استوی یعنی محاسن درآورد(2).

توضیح: بیضاوی می گوید: « فلمّا بلغ أشدّه » یعنی به نهایت رشدش رسید زمانی که بیشتر از آن رشد نمی کند و آن 30 تا 40 سالگی است که در این هنگام عقل کامل شده است. و روایت شده است که هیچ پیامبری مبعوث نشد جز اینکه از سن 40 سالگی گذشته بود که در این زمان رشد عقل و جسمش به نهایت خودش رسیده است. (3)

می گویم: فقط میتوان به آنچه که در روایت آمده است اعتماد کرد.

20. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام بعد از تشویق به اقتدا به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود: اگر بخواهی میتوانی الگوی دوم را موسی علیه السلام قرار دهی آنگاه که فرمود: «ربّ إنّی لما أنزلت من إلیّ من خیر فقیر» به خدا قسم که موسی فقط یک تکه نان خواسته بود، چون خوراک او به علف زمین منحصر شده بود و چنان بود که به خاطر لاغری مفرط و آب شدن گوشتهای او، سبزی علفها از زیر پوست شکم او دیده میشد.

1- . [1] عده الداعی : 113 - 114
2- . معانی الأخبار : 67
3- . [3] انوار التنزیل 2: 83

توضیح: الصفاق: پوست زیرین روی پوست سطحی شکم. و شفیفه: نازکی آن. تشذب اللحم: پراکندگی آن.

21. نهج البلاغه: آن کسی که با موسی سخن گفت و او را از طریق نشانه هایش بزرگ میبینم، کسی که نه اعضاء و جوارحی دارد و نه وسایلی، نه نطق نه زبانی.

می گویم: ثعلبی در کتاب عرائس المجالس می گوید: هنگامی که ریان بن ولید فرعون اول مصر، دوست یوسف علیه السلام از دنیا رفت، همان کسی که یوسف را متولی گنجینه های خودش کرده و با دعوت یوسف مسلمان شده بود، بعد از او قابوس بن مصعب حکومت را به دست گرفت. حضرت یوسف او را به اسلام دعوت کرد ولی نپذیرفت. او فرد ظالمی بود و یوسف در دوران حکومت او وفات یافت و حکومتش طولالتی بود و سپس هلاک شد. بعد از او برادرش ابوالعباس الولید بن مصعب بن ریان بن اراشه بن ثروان بن عمرو بن فاران بن عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح به حکومت رسید. او سرکشتر و بزرگتر و ظالمتر از قابوس بود و دوران حکومتش طولانی شد و قوم بنی اسراییل بعد از مرگ یوسف، در حالی که اسیر حکومت عمالقه شدند متفرق شده و تعدادشان زیاد شد و آنها بر بقایای همان دینی که یوسف و یعقوب و اسحاق و ابراهیم آورده بودند ایمان داشتند تا اینکه حکومت به فرعون زمان موسی رسید که خداوند موسی را به سوی او برای هدایتش فرستاد و اسم و نسب او را ذکر کردیم که او ستمکارترین و زورگوترین و سنگدلترین فراعنه نسبت به بنی اسراییل بود و عمر و سلطنت او از همه فراعنه طولانیتر بود. او بنی اسراییل را شکنجه می کرد و آنها را به بردگی و خدمتکاری میگرفت و کارشان را تقسیم بندی کرده بود؛ تعدادی بنایی میکردند، تعدادی نگهبانی میدادند و تعدادی هم کارهای کثیف انجام میدادند و هرکسی هم که نمی توانست کار بکند باید جزیه پرداخت می کرد. آن چنان که خداوند فرمود: «یسومونکم سوءالعذاب» فرعون از میان بنی اسراییل زنی به اسم آسیه را گرفته بود که از بهترین زنان بود که انگشتشمار بودند. گفته میشود: آسیه دختر مزاحم بن ریان بن ولید، فرعون زمان حضرت یوسف بوده است که نزد حضرت موسی اسلام آورد.

مقاتل می گوید: فقط سه نفر از اهل مصر، آسیه حزبیل و مریم دختر ناموسا ایمان آوردند و مریم کسی بود که قبر یوسف علیه السلام را به موسی نشان داد. فرعون عمر طولانی داشت و آنها در نزد فرعون بودند. گفته شده که فرعون چهارصد سال مردم بنی اسراییل را به بدترین شکل شکنجه می داد. هنگامی که خداوند خواست که آنها از این وضع نجات دهد موسی را بر آنها فرستاد. چنان که سدیّ از رجال خود ذکر می کند نجات آنها زمانی شروع شد که فرعون در خواب دید که آتشی از طرف بیت المقدس آمد و تمام خانه های مصر را دربرگرفت و آنها را خراب کرد و شهر قبط را سوزاند ولی مردم بنی اسراییل را رها کرد. فرعون ساحران و کاهنان و تعبیرکنندگان و منجمان را فراخواند و تعبیر خوابش را از آنها پرسید و آنها هم گفتند که: در بین بنی اسراییل پسری متولد می شود که پادشاهی را از تو می گیرد و بر سلطنت تو چیره می شود و تو و قومت را از سرزمینت بیرون می کند و دینت را تغییر می دهد و زمانی که قرار است متولد شود بر تو سایه افکنده است. پس فرعون دستور داد که هر بچه ای را که در بنی اسراییل متولد می شود بکشند و تمام زنان قابله سرزمینش را جمع کرد و به آنها گفت: هر بچه ای که در بنی اسراییل متولد می شود اگر پسر بود بی شک آنرا می کشید و اگر دختر بود آن را رها می کنید. فرعون این زنان را مسئول کشتن بچه های بنی اسراییل کرد آنها هم این کار را انجام می دادند. مجاهد می گوید: برای من ذکر کرده اند که فرعون دستور میداد که نی را بشکافند تا مثل تیغ شود. سپس زنان را در کنار هم به صف قرار می دادند و سپس زنان حامله از بنی اسراییل را جدا میکردند و آنها را میگرفتند و پاهایشان را زخمی میکردند؛ تا اینکه زنان حامله بچه هایشان را به دنیا میآوردند و بین دو پایشان میافتاد. پس برای این که تیزی نی به پایشان نرسد به خاطر تلاشی که میکردند بچهشان میافتاد و نوجوانانی که در زمان او بودند کشته میشدند و هر بچه ای متولد میشد کشته میشد و زنان باردار را آنقدر شکنجه می دادند تا آنچه در شکمشان است را به دنیا بیاورند و همچنین مرگ در میان سالخوردگان بنی اسراییل سرعت بیشتری داشت. پس بزرگان قبط نزد فرعون رفتند و گفتند: مرگ در بین بنی اسراییل زیاد شده است، تو بچه های آنها را می کشی و پیرانشان هم می

میرند. نزدیک است که کار بر گردن ما بیفتد. سپس فرعون دستور داد که یک سال بچه هایشان را بکشند و یک سال آنها را نکشند، هارون در سالی متولد شد که بچه ها را نمی کشتند، و او را رها کردند ولی موسی در سالی متولد شد که بچه ها را می کشتند.

گفتند: مادر هارون او را در آشکارا و آرامش و اطمینان به دنیا آورد و سال بعد هنگامی که به موسی حامله شد هنگامی که می خواست او را به دنیا بیاورد برایش ناراحت شد. خداوند به او الهام فرستاد که: «أن أرضعیه فإذا خفت علیه فألقیه و لا تخافی و لا تحزنی إنّا رادّوه إلیک و جاعلوه من المرسلین» او را در حالت ترس و پنهانی به دنیا آورد سپس صندوقچه ای برایش درست کرد و کلید صندوقچه را از داخل آن درست کرد و موسی را در آن گذاشت.

مقاتل میگوید: آن کسی که صندوقچه را درست کرد حزبیل مرد مؤمن خانواده فرعون بود و گفته شده که از جنس گیاه بردی بوده است. مادر موسی صندوقچه را گرفت و پنبه نرم در آن گذاشت و موسی را در آن قرار داد و رو و درزهای آن را با قیر گرفت. سپس آن را در رود نیل گذاشت. هنگامی که آن را در دریا گذاشت و پسرش از او دور شد شیطان ملعون نزد او آمد و او را وسوسه کرد. او نیز با خودش گفت: با بچه خودم چکار کردم؟! اگر نزد خودم کشته میشد و او را کفن می کردم بهتر از این بود که خودم با دستهای خودم او را برای حیوانات دریا بیندازم. پس خداوند او را - از شیطان - حفظ کرد. آب موسی را با خود برد و امواج او را بالا و پایین میبردند تا این که آب او را به سوی درختان کنار کاخ فرعون به شکافی در میان رودخانه که محل برداشتن آب توسط کنیزان فرعون بود وارد کرد. رود بزرگی که در داخل کاخ فرعون و باغ او بود از آنجا منشعب میشد. پس کنیزهای آسیه از خانه بیرون آمدند تا خودشان را بشویند و آب بردارند که صندوقچه موسی را در آب دیدند و آن را گرفتند. اول فکر کردند که پولی در آن هست پس آن را گرفتند و سالم به نزد آسیه بردند. هنگامی که درش را باز کرد و چشمش به آن بچه افتاد، خداوند محبت موسی را در دلش انداخت. سپس آسیه دلش به رحم افتاد و عاشق بچه شد. هنگامی که قاتلان بچه ها این ماجرا را شنیدند

با خنجرشان به نزد آسیه آمدند تا آن بچه را بکشند. آسیه به آنها گفت: برگردید، این یک نفر بر تعداد قوم بنی اسراییل اضافه نمیکند. پس او را از فرعون به عنوان هدیه می گیرم. اگر آن را به من داد که کار خوبی کردید ولی اگر دستور داد که او را بکشید شما را ملامت نمی کنم. پس بچه را نزد فرعون برد و گفت: « قُرَّتُ عَيْنٍ لِّی وَلَکَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَی أَن یَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» پس فرعون گفت: اشکالی ندارد نور چشمی برای تو باشد من نیازی به آن ندارم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: به آنکه به قسم میخورند سوگند، اگر فرعون به این اقرار می کرد که برای او هم نورچشمی باشد آن چنان که آسیه او را نور چشم خودش کرد، خداوند او را هدایت میکرد، ولی خداوند فرعون را از آن محروم کرد.

گفتهاند که: فرعون میخواست موسی را بکشد، گفت: من می ترسم که این بچه از قوم بنی اسراییل باشد و این هما بچه باشد که باعث نابودی و زوال قدرت من است ولی آسیه آنقدر اصرار کرد تا اینکه او را به آسیه داد. هنگامی که آسیه مطمئن شد، خواست تا او را بر اساس جایی که او را پیدا کرده است، برایش اسم انتخاب کند. پس اسم او را موشی گذاشت. چون او را از بین ماء (آب) و شجر (درخت) پیدا کرده بود. مو در زبان قبطی یعنی ماء (آب) و شی، شجر(درخت) است. پس به عربی تبدیل شد و به موسی تغییر یافت.

از ابن عباس روایت شده است که هنگامی تعداد قوم بنی اسراییل در مصر زیاد شد، مغرور شدند و شروع به گناه کردن کردند و انسانهای خوبشان هم با انسانهای بدکار موافق بودند و امر به معروف و نهی از منکر انجام نمی دادند. سپس خداوند قوم قبط را بر آنها چیره کرد سپس آنها بنی اسراییل را ضعیف کردند و آنها را به بدترین شکل عذاب دادند و بچه هایشان را کشتند. وهب می گوید: شنیدم که برای پیدا کردن موسی و کشتن او هفتاد هزار بچه را کشتند.

ابن عباس روایت میکند: هنگامی که زمان وضع حمل مادر موسی رسید کسی را دنبال یکی از قابلهها که با او دوستی خالصانهای داشت فرستاد. پس آن قابله آمد و بچه را گرفت. هنگامی که موسی به زمین افتاد نوری که در بین چشمان موسی بود

او را ترساند پس همه وجودش لرزید و محبت موسی در دلش افتاد. سپس به مادر موسی گفت: ای زن، هنگامی که به نزد تو آمدم فقط می خواستم که بچه ات را بکشم و خبرش را به فرعون برسانم ولی در دلم عشقی نسبت به بچه ات دیدم که هیچ جا چنین احساسی نداشتم. پس او را حفظ کن که او همان دشمن ماست. هنگامی که قابله از نزد او رفت جاسوسان او را دیدند. پس به خانه موسی آمدند تا به نزد مادر موسی بروند، خواهر موسی گفت: نگهبانان جلوی در هستند. او پریشان شد از ترس بر کودکش نمی دانست چکار کند. به سرعت او را در بین پارچه کهنه ای پیچاند و آن را در تنور در حالی که روشن بود گذاشت که خداوند به او الهام کرده بود که این کار را بکند. هنگامی که نگهبانان داخل شدند دیدند که تنور روشن است. روایت است که: رنگ مادر موسی عوض نشده بود و شیر برایش درنیامده بود. نگهبانان از او پرسیدند؟ چرا آن قابله به اینجا آمد؟ گفت: او زن مهربانی است. آمده بود که به من سر بزند. سپس آن نگهبانان از آنجا رفتند. وقتی که سرحال آمد به دخترش گفت: بچه کجاست؟ گفت: نمی دانم. که ناگهان صدای گریه بچه را از داخل تنور شنید که خداوند آتش تنور را برایش سرد و سلامت کرده بود، و مادرش او را گرفت.

از ابن عباس روایت است که: مادر موسی نزد نجاری از قوم فرعون رفت و صندوق کوچکی از او خرید. نجار به او گفت: می خواهی با این چکار کنی؟ گفت: پسری دارم و می خواهم او را در آن مخفی کنم، چون نمی خواست که دروغ بگوید. سپس نجار به طرف قاتلان بچه ها رفت تا آنها را باخبر کند هنگامی که میخواست حرف بزند خداوند جلوی زبانش را گرفت سپس شروع به اشاره کردن با دستش کرد ولی کسی از او چیزی نمی فهمید. هنگامی که فهمیدند خبری ندارد و از او به ستوه آمدند، بزرگ ایشان گفت: او را بزنید، پس آنها هم او را زدند و از آنجا به بیرون انداختند. سپس در یک بیابان سرگردان شد. سپس خداوند زبان و بیناییش را به او بازگرداند به شرط اینکه جای موسی را فاش نکند و بلکه آن راز را پیش خودش نگه دارد. سپس خداوند بینایی و زبانش را به او بازگرداند. سپس به راه خداوند رو آورد و سخنان او را قبول کرد. سپس مادر موسی به راه افتاد و او را به

دریا انداخت این در حالی بود که به مدت سه ماه او را شیر داده بود. در آن هنگام فرعون دختری داشت غیر از او بچه ای نداشت که مهربان ترین کس نسبت به فرعون بود. و بیماری پیسی شدیدی داشت که طبیبان و ساحران مصر گفته بودند که آن بیماری فقط از طریق آب دریا شفا پیدا می کند که در آن چیزی شبیه انسان وجود دارد و از آب دهان آن گرفته میشود و باید آن آب را به بدنش بمالند تا بیماریش شفا یابد. این اتفاق در چنان روز و فلان ساعت به هنگام طلوع آفتاب میافتد. چون روز دوشنبه فرارسید فرعون با آسیه به طرف استراحتگاهی که در کنار ساحل رود نیل داشت، رفت. پس دختر فرعون همراه کنیزکانش به ساحل دریا آمد و با هم بازی می کردند که ناگهان امواج رود نیل صندوقچه را آورد پس آن را گرفتند. آسیه نزدیک شد و در داخل صندوقچه نوری را دید که قبل از آن برای کسی که خداوند میخواست او را گرامی بدارد، ندیده بود. پس آن را گرفت و در آن را باز کرد که ناگهان دید آن نور در بین چشمانش است و خداوند متعال رزقش را در انگشت ابهامش قرار داده بود که وقتی آن را می مکید شیر از آن بیرون می آمد. پس خداوند عشق آن کودک را در دل او قرار داد و فرعون او را دوست داشت. هنگامی که او را از صندوقچه گرفتند، دختر فرعون دستش را به آبی که از دهان موسی سرازیر شده بود مالید و آن را به بدنش زد و از آن بیماری شفا یافت. سپس موسی را بوسید و او را در آغوش گرفت. بعضی از مبالغه گران و متعصبان قوم فرعون گفتند: ای پادشاه، ما فکر می کنیم که آن بچه بنی اسراییل که قرار است متولد شود و از او می ترسی، این بچه است که به خاطر ترس از تو او را به دریا انداخته اند. پس فرعون تصمیم به کشتن او گرفت ولی آسیه از او خواست تا آن کودک را به او ببخشد. فرعون نیز او را به آسیه بخشید. سپس به او گفت: اسمی برای او انتخاب کن. گفت: اسم او را نهادم موشی چون او را بین ماء (آب) و شجر (درخت) پیدا کرده بود.

گفتهاند: مادر موسی به خواهرش - که اسمش مریم بود - گفت: او را دنبال کن و درباه او جستجو کن و ببین چیزی از او می شنوی؟ آیا بچه ام زنده است یا حیوانات دریایی او را خورده اند؟ و وعده خداوند را فراموش کرد «فبصرت به عن

جنب و هم لا يشعرون» آنها نمی دانستند که او خواهر موسی است. هنگامی که بچه سینه زنان شیرده را نمی گرفت گفت: « هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ » هنگامی که مادرش را آورد به سرعت سینه مادرش را گرفت و آنقدر از آن شیر خورد تا پهلوهایش پر شد. سپس گفت: نزد ما بمان و این بچه ام را برایم بزرگ کن. گفت: نمی توانم خانه و فرزندم را رها کنم. ولی اگر بخواهی می توانم که آن را با خودم به خانه ببرم و هر کار خیری بتوانم برایش انجام می دهم. سپس او را به مادرش داد و مادر موسی وعده خداوند را به یاد آورد و موسی را همان روز به خانه اش بازگرداند. گفته شده: نبود موسی در کنار مادرش سه روز طول کشید هنگامی که مادرش او را به خانه اش می برد میخواست بگوید که این بچه خودم است ولی خداوند مانع او از گفتن این کلام شد که خداوند فرمود: «إِن كَادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا» هنگامی که بزرگ شد زن فرعون به مادر موسی گفت: دوست دارم که پسرم را به دیدنم بیاوری. سپس به او وعده داد که روزی موسی را به نزدش ببرد. سپس به سرپرستان و مسئولان او گفت: همه شما باید برای استقبال از پسرم هدیه و پیشکشی بیاورد، از آن زمان که از خانه مادرش خارج شد تا وقتی که نزد زن فرعون رفت همچنان هدایا برای استقبالش میآوردند. زن فرعون او را گرامی داشت و از دیدنش خوشحال شد هنگامی که نزد فرعون رفت ریش فرعون را گرفت و از آن کند و گفته شده: که سیلی به صورت فرعون زد و در بعضی روایات آمده است که جلوی فرعون بازی می کرد و چوب کوچکی در دستش بود که با آن چوب بر سر فرعون زد. فرعون خیلی عصبانی شد و او را به فال بد گرفت و گفت: این دشمن من است و کسی را دنبال جلادانش فرستاد. زنش گفت: او بچه است، نمی فهمد، من الان با یک روش ثابت می کنم که چنین است. سپس در روبروی موسی زینتی از طلا و اخگری میگذارم، اگر یاقوت را برداشت پس می فهمد. سپس وقتی که می خواست یاقوت را بردارد، جبرئیل دستش را به طرف اخگر برگرداند. سپس اخگر را برداشت و آن را در دهانش گذاشت و دهانش سوخت. که در قرآن فرمود:« و احلل عقده من لسانی » پس از کشتن موسی صرف نظر کرد و خداوند او را نزد فرعون و همه مردم دوست داشتنی کرد.

سیره نویسان میگویند: هنگامی که موسی بزرگ شد بر روی تخت های فرعون می نشست و لباس های فرعون را می پوشید و آن زمان موسی پسر فرعون خوانده میشد، و بنی اسراییل به خاطر او از بسیاری از ظلمها رهایی یافتند. روزی فرعون سوار بر مرکبش شد و موسی نیز سوار بر مرکبی دیگری به دنبالش رفت. در یکی از اقامتگاه های شهر منف به او رسید. موسی هنگام ظهر به شهر رسید بازارهایش بسته بودند و در خیابان هایش کسی نبود، که خداوند در این باره فرمود: «علی حین غفله من أهلها» در آن هنگام که در شهر قدم می زد به دو مرد رسید که با هم دعوا می کردند. یکی از آنها از بنی اسراییل و دیگری از یاران فرعون بود. گفته شده: که آن بنی اسراییلی سامری و آن مرد دیگر نانوای فرعون و اسمش قاثون بوده است. آن مرد نانوا، هیزم برای نانوایی خریده و به سامرائی دستور داده بود که آنها را برایش حمل کند، ولی او قبول نمی کرد. هنگامی که موسی از کنار آنها عبور کرد آن مرد از موسی طلب کمک کرد. موسی به آن مرد فرعونی گفت: او را رها کن. نانوایی گفت: او را برای انجام کار پدرت می گیرم؛ و قبول نکرد که او را رها کند. سپس موسی خشمگین شد و آن سامری را از دستش خلاص کرد و آن مرد قبطی با موسی درگیر شد. سپس موسی مشتی بر او زد و او را کشت ولی نمیخواست او را بکشد. گفتهاند: هنگامی که آن مرد را کشت فقط خداوند و آن مرد بنی اسراییلی این جریان را دیدند. پس در شهر با حالت ترس می گشت و خبرها را دنبال می کرد. کسی نزد فرعون رفت و به او گفته شد: بنی اسراییلی ها مردی از قوم ما را کشته اند، حق ما را بگیر. گفت: قاتل را بیاورید و یک شاهد هم بر علیه او شهادت بدهد. پس رفتند تا قاتل را پیدا کنند، آنها در بازار گشت می زدند که موسی فردای آن روز همان مرد بنی اسراییلی را دید که دوباره با یک مرد فرعونی دعوا می کند، آن مرد دوباره از موسی طلب کمک کرد، موسی آمد و از کار دیروزش پشیمان بود و از این دعوای دوباره اسراییلی خوشش نیامد. سپس موسی عصبانی شد و دستش را بالا برد و خواست که آن فرعونی را بزند و به آن مرد اسراییلی گفت: «إنّک لغویّ مبین». اسراییلی از موسی ترسید چون با کلامش به او گفته بود که اشتباه می کند و فکر کرد که می خواهد او را بکشد و گفت: «أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِى كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ

إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِی الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ » این را بخاطر ترس از موسی گفت و فکر می کرد که موسی قصد کشتن او را کرده است در حالی که او می خواست فرعونی را بزند. و آنها را از هم جدا کرد و اآن مرد نزد فرعون رفت و آنچه را که شنیده بود به او گفت. سپس فرعون جلادانش را فرستاد و دستور داد که موسی را بکشند و به آنها گفت: او را در کوچه های کوچک شهر پیدا می کنید، او بچه ای است که در راه های مشخص راه نمی رود. یک مرد از پیروان موسی به نام حزبیل از منتهای شهر آمد در حالی که آن مرد به دین حضرت ابراهیم خلیل ایمان داشت و اولین کسی بود که به موسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که: بهترین انسان های امت های مختلف سه نفرند که حتی به اندازه یک چشم برهم زدن گناه نکردند، حزبیل، مؤمن خانواده فرعون، حبیب نجار، دوست یاسین، و علی بن ابی طالب که بهترین آنهاست.

گفته اند: حزبیل آمد و از راه کوتاهی آمده بود تا از جلادان فرعون جلو بزند و به او خبر داد که فرعون چه نقشه ای برایش کشیده است، آنجا که خداوند فرمود:«وَجَاء رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ » سپس موسی سرگردان شد و نمی دانست که کجا باید برود. در این هنگام فرشتهای بر روی یک اسب آمد که یک قاطر همراهش بود و به او گفت: دنبالم بیا. سپس موسی را به طرف شهر مدین هدایت کرد.

از ابن عباس روایت است که: از مصر به طرف مدین راهی شد که میان این دو شهر هشت شب فاصله بود. و گفته شده: از کوفه به طرف بصره رفت و هیچ غذایی جز برگ درخت همراهش نبود هنگامی که به آنجا رسید از خستگی و گرسنگی به زمین افتاد و سبزی گیاهان از شکمش بیرون می آمد. علما می گویند: هنگامی که موسی در طول هشت شب به شهر مدین رسید در کنار تنه درختی نشست که پایین تر از آن چشمه ای بود، آنجا که خداوند فرمود: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاء مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأتَيْنِ تَذُودَانِ » یعنی گوسفندانشان را از رفتن به سر چشمه منع میکردند. موسی به آنها گفت: « مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِی حَتَّى

يُصْدِرَ الرِّعَاء » چون ما دختر و ضعیف هستیم نمی توانیم مزاحم کار دیگر چوپانان شویم. هرگاه آنها به گله هایشان آب دادند ما نیز گوسفندانمان را از آب باقیمانده آنها آب میدهیم. «أبونا شیخ کبیر» که منظورشان، پدرشان حضرت شعیب علیه السلام بود. ابن عباس می گوید: اسم پدر زن موسی که او را اجاره گرفته بود، شیرون بود که صاحب شهر مدین و پسر برادر شعیب علیه السلام بود و اسم یکی از آن دختران لیا بوده و گفته شده حنونا بوده است و اسم دیگری صفورا همان زن موسی بوده است. هنگامی که این سخنان را گفتند موسی دلش به حالشان سوخت. در آنجا چشمه ای بود که بر روی آن تخته سنگی بود که تعدادی از مردان آنجا بر روی آن جمع می شدند تا آن را بر روی چشمه بردارند. گفته شده: که آن چشمه، غیر از آن چشمهای بوده که چوپانان از آن استفاده میکردند. گفتند: موسی آن تخته سنگ را از روی چشمه برداشت و سطل بزرگی از آن دو دختر گرفت و گوسفندانشان را آب داد و آن روز را سریع تر و قبل از دیگران به نزد پدرشان برگشتند. دوباره به زیر سایه درخت برگشت و گفت: «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»

ابن عباس می گوید: موسی هنگامی این خواسته را از خداوند کرد که اگر کسی به سبزی روده های موسی که از شدت گرسنگی به او دست داده بود، نگاه می کرد متوجه میشد که او فقط یک غذای ساده از خداوند خواسته است. امام باقر علیه السلام فرمود: زمانی این خواسته را از خداوند کرد که به یک نصف خرما برای سیر کردن خودش نیاز داشت. می گویند: هنگامی که آن دو دختر به نزد پدرشان برگشتند، به آنها گفت: چطور زود برگشتید؟ گفتند: یک مرد صالحی را دیدیم که دلش به حال ما سوخت و گوسفندانمان را به جای ما آب داد. سپس به یکی از آنها گفت: برو و او را نزد من بیاور و آن همان بود که با موسی ازدواج کرد. یکی از آنها با حالت شرم راه می رفت، آمد و به او گفت: پدرم تو را دعوت کرده است تا به جای آن گله ما را آب دادی به تو پاداش بدهد. موسی برخاست و پشت سر آن دختر راه افتاد و آن دختر از جلویش حرکت می کرد. در آن هنگام بادی وزید و لباس آن دختر را از پشت بلند کرد. سپس موسی به او گفت: تو از پشت من حرکت

کن و راه را به من نشان بده، اگر اشتباهی رفتم با سنگ ریزه راه را به من نشان بده، ما خانواده یعقوب به سرین زن نگاه نمی کنیم. پس راه رفتن به خانه پدرش را برایش نشان داد و او هم پشت سر موسی راه می رفت تا نزد شعیب رسیدند. شعیب از ماجرای زندگی موسی پرسید، او نیز برایش تعریف کرد و شعیب گفت: «لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» آن دختری که به دنبال موسی رفته بود گفت: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» به خاطر این گفت قوی چون آن سنگی را که سی تا چهل نفر آن را بلند می کردند او به تنهایی بلند کرد. پدرش گفت: پس چطور میدانی که امین است؟ پس او نیز آن جریان را که موسی به او گفته بود که از پشت سرش حرکت کند را برایش تعریف کرد.

گفته اند: هنگامی که موسی هر دو مدت را کامل کرد همراه خانوادهاش از شهر مدین خارج شد و به طرف شام حرکت کرد و گوسفندان و همسرش هم همراهش بودند و در آن زمان همسرش زمان وضع حملش بود، و نمی دانست که روز یا شب وضع حمل می کند. سپس به صحرای شام رفت و از شهرها و آبادیها از ترس پادشاهها یی که در شام بودند، تغییر مسیر داد که در آن زمان بزرگترین قصدش برادرش بود که می خواست او را از مصر خارج کند. پس موسی در حالی که به راه آشنا نبود در بیابان شروع به حرکت کرد. سپس راه او را در شبی زمستانی و بسیار سرد به طرف راست و غرب کوه طور رسانده بود. آن شب خیلی تاریک بود و رعدو برق زده می شد و باران می بارید و همسرش هنگام وضع حملش رسیده بود، پس سعی کرد با چخماقش آتش روشن کند ولی هرچند که سعی کرد روشن نشد. پس سرگردان شد و شروع به رفت و آمد کرد و در حالت قدم زدن تفکر می کرد. در این وقت متوجه نوری از طرف کوه طور شد، فکر کرد که آتش است. به خانواده اش گفت: اینجا بمانید، من آتشی را دیدم شاید بتوانم تکه ای از آن بیاورم یا اینکه از آنجا به وسیله نور آن راه را پیدا کنم، چون راه را گم کرده بودند. هنگامی که به آنجا رسید نور خیلی بزرگی را دید که از طرف آسمان به طرف یک درخت بزرگ در آنجا کشیده شده بود. و در مورد نوع آن درخت اختلاف نظر دارند. گفته شده که: بوته تمشک وحشی. و گفتهاند: درخت عناب بوده است. موسی

تعجب کرد و به خاطر دیدن آن آتش بزرگ و بدون دود تمام بدنش شروع به لرزیدن کرد، آن آتش از درون یک درخت سبز شعلهور می شد. هرچه می گذشت آتش بیشتر و سرسبزی درخت نیز بیشتر می شد. هنگامی که به آن نزدیک شد از ترس از آن دور شد، و برگشت. سپس نیازش را به آتش به یاد آورد و به طرف آن برگشت و به آن نزدیک شد. سپس از طرف راست بیابان در مکان مبارک درخت ندایی آمد: «أن یَا مُوسَی». موسی نگاهی به اطراف انداخت ولی کسی را ندید. دوباره ندا آمد: « أن یَا مُوسَی إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ » هنگامی که این را شنید فهمید که آن خداوند است و خداوند فرمود که بیا و نزدیک شو، هنگامی که نزدیک شد و ندا را شنید و آن هیبت را دید، قلبش تند می زد و زبانش گنگ شد و پشتش ضعیف شد و به مانند یک مرده شد، خداوند یک فرشته را به نزد او فرستاد که پشتش را استوار و قلبش را قوی کند، هنگامی که به خودش آمد ندا آمد: « اخلع نعلیک إنّک بالوادی المقدس طوی» سپس خداوند برای تسکین قلب او و از بین رفتن و حشتش فرمود: «و ما تلک بیمینک» تا «مآرب أخری».

در مورد اسم عصا اختلاف نظر است. ابن جبیر می گوید: اسم آن ماشاء الله بوده است. مقاتل می گوید: نفعه، و گفته شده: غیاث و همچنین علیق، و اما ویژگی ها و نشانه هایی که برای موسی داشت، عالمان به روایت گذشته می گویند: که عصای موسی دو سر و یک قلاب بر روی سر اصلی عصا داشت و یک دنده آهنی در پایین آن بود، وقتی که موسی شبانه به صحرا می رفت و هوا مهتابی نبود دو سر آن از نور می درخشیدند و روبروی او را روشن می کردند و هرگاه که آب چاه کم می شد آن را به چاه می انداخت و سر آن به مانند سطل در می آمد و از آن آب بیرون می کشید و اگر به غذا نیاز پیدا می کرد با عصایش بر زمین میزد و غذای آن روزش بیرون می آمد و اگر هوس یک میوه را می کرد آن را در زمین فرو می کرد. پس در همان لحظه عصایش برگ های همان درخت را که میوه اش را هوس کرده بود در می آورد و همان لحظه هم میوه می داد و گفته شده: که عصایش از جنس درخت بادام بوده است و هرگاه با دشمنش می جنگید بر روی دو سرش دو مار بزرگ در می آمدند که با دشمنش می جنگیدند و آن را بر روی کوه سخت ناهموار

و بلند و درخت و گیاه و خار میزد آنها را منفجر می کرد. و هرگاه می خواست از رودی و دریایی بدون کشتی عبور کند عصایش را بر روی آن می زد سپس آب شکافته می شد و یک راه هموار برایش ایجاد می شد و از آن عبور میکرد و گاهی از یکی از سرهای آن شیر و از سر دیگر عسل می خورد و اگر در راه گم می شد بر آن سوار می شد و او را به هر جا که می خواست بدون هیچ گونه لغزش پا و اذیتی می برد و او را بر راهش راهنمایی می کرد و با دشمنانش می جنگید هرگاه به بوی خوب احتیاج داشت بوی خوب از آن پخش می شد و لباس هایش را خوشبو می کرد و هرگاه در راه دزدانی بودند که مردم را می ترساندند عصا با او صحبت می کرد و می گفت: مواظب آن طرفت باش و با آن گوسفندانش را به چرا می برد و حیوانات وحشی و مارها و حشرات را از آنها دور می کرد، و هرگاه به مسافرت می رفت آن را بر روی شانه اش می گذاشت و توشه و لباس و غذا و کوزه و سنگ قلابش را بر روی آن آویزان می کرد.

مقاتل بن حیان می گوید: شعیب هنگامی که دخترش را به همسری موسی داد و گوسفندانش را برای چرا به او سپرد به او گفت: این گوسفندان را ببر. هرگاه به دو راهی رسیدی به طرف چپت برو نه به طرف راست. اگر آنجا علف زیادی بود بدان که آنجا یک مار بزرگی است. خودت و گوسفندان را از آن محافظت کن، موسی گوسفندان را برد هنگامی که بر سر دوراهی رسید گوسفندان به طرف راست رفتند و موسی سعی کرد که آنها را به طرف چپ ببرد ولی نتوانست، موسی خوابید و گوسفندان مشغول چرا بودند که ناگهان مار بزرگی آمد و عصای موسی برخاست و با آن مار جنگید و آن را کشت و عصا برگشت و کنار موسی دراز کشید در حالی که خونی بود. هنگامی که موسی بیدار شد متوجه شد که عصایش خونی است و مار کشته شده است. پس فهمید که در آن عصا قدرت خداوند وجود دارد. وقتی عصا بود حوائج موسی را برآورده میکرد و هنگامی که آن را میانداخت میدید که به بزرگبرین افعی سیاه و تیره تبدیل میشود که بر روی چهارپا می خزد و دو سر عصا به دهانش تبدیل میشود و در دهانش دوازده دندان نیش و دندان وجود دارد که این دندانها و نیشها صدا دارند و از دهانش شعله های آتش بیرون می آید و قلاب آن

به صورت کاکلی شبیه شهاب آسمانی درمیآید که شعله ور است و چشمانش به مانند برق می درخشند و از آنها بادی مسموم بیرون میآید. به هر چیزی برخورد می کرد آن را می سوزاند به مانند شتری قوی و بلند کوهان از روی صخره حرکت می کرد و آن صخره ها را طوری قورت می داد که در داخل شکمش صدای خرد شدنش می آمد. و اگر از کنار درختی رد می شد آن را با دندانهایش می شکافت و میشکاند و آن را قورت می داد و نیش و دندانهایش را بیرون می آورد و می لیسید انگار که به دنبال چیزی برای خوردن می گردد. و آن مار از بزرگترین مارها و سریعترین و منعطف ترین آنها بود. واین صفتها موافق نص قرآن است که فرمود: «فإذا هی ثعبان مبین» و در جایی دیگری فرمود: «کأنها جانّ» و در جای دیگری فرمود: « فإذا هی حیه تسعی».

گفته اند: هنگامی که عصایش را به زمین می انداخت دو سر عصا به دهان مار و قلابش به کاکل پشتش تبدیل می شد که بر پشت آن می لرزید و دندانهای بزرگی داشت و شکلش آن طور بود که خداوند می خواست. موسی صحنه ترسناکی را دید و پشت کرد و رفت و برنگشت. خداوند متعال به او ندا فرستاد: ای موسی، بیا جلو و نترس تو جزء انسان های امان داده شده هستی. گفتهاند: موسی جامه گشاد پشمی پوشیده بود آستینش را بر دستش پیچاند در حالی که ترسیده بود. ندا آمد: دستانت را بیرون بیاور. سپس دستانش را از آستین بیرون آورد سپس دستش را بین ریشش کرد هنگامی که دستش را بست ناگهان دید عصایش در دستش است و دستش را بین دو سر عصا گذاشته است همان جایی که میگذاشت. سپس به موسی فرمود: «ادخِل یَدَکَ فِی جَیْبِکَ» سپس دستش را داخل آستینش کرد وقتی بیرون آورد و دستش به مانند نوری می درخشید به طوری که نورش چشم را اذیت می کرد سپس آن را به داخل آستینش برد و دوباره بیرون آورد که این بار دستش به همان حالت اولیه در آمده بود.

سپس به او فرمود: «إذهب إلی فرعون إنّه طغی» موسی گفت: « قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُونِ * وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءًا یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ» خداوند فرمود: «سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ

لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ» در آن لحظه موسی زرهی پوشیده بود که آن را در میان جامه ای پشمی و لباسی پشمی و سرپوشی پشمی پوشیده بود و خداوند با او صحبت می کرد و به او وظیفهای عطا کرد و فرمود: ای موسی، رسالت من را به آنها برسان، تو چشم و گوش من هستی (از طرف من وکیل هستی) و قدرت و یاری من همراه توست و تو را بر ضعیف ترین مخلوقم مبعوث می کنم. که نسبت به نعمت هایم ناسپاسی کرده و از مکر من ایمن شده است و دنیا او را تا حدی فریب داده که حق من و خداوندی من را انکار می کندو مدعی است که من را نمی شناسد. قسم به حجت و عظمتم اگر حجت و عذر نبود که آنها را بین خودم و خلق خودم واسطه قرار دادم طوری او را مورد خشم خود قرار می دادم که آسمان ها و زمین و دریاها و کوه ها و درخت ها و حیوانات به خاطر خشم من به خشم آیند. اگر به آسمان اجازه دهم او را سنگسار می کند و اگر به زمین اجازه دهم او را میبلعد و اگر به کوه ها اجازه دهم او را خرد می کند و اگر به دریا ها اجازه دهم او را غرق میکنند ولی این برای من آسان است و او در نزد من کوچک است. ولی صبر من زیاد است و من از او و همه مخلوقاتم بی نیاز هستم و من پروردگار غنی و فقیر هستم و هیچ ثروتمندی نیست جز اینکه من او را ثروتمند کردهام و هیچ فقیری نیست مگر این که من او را فقیر کردهام؛ پس رسالت من را به او برسان و او را به عبادت من و یکتاپرستی و اخلاص دعوت کن و او را از خشم و عذاب من برحذر دار و ایّام مرا برایش بازگو کن و به او بگو که هیچ چیز یارای ایستادگی در مقابل خشم من را ندارد، ولی در این میان، با او با مهربانی حرف بزن. شاید به یاد بیاورد یا بترسد و در هنگام صحبت با او، او را با کنیه اش خطاب بکن و با آن لباس های زیبایی که پوشیده است تو را نترساند، چون مرگ او در دست من است و فقط با اجازه من چشم بر هم می نهد و حرف می زند و نفس می کشد. پس به او بگو که من به بخشش و مغفرت نزدیکترم تا به عذاب و عقوبت. به او بگو: پروردگارت را بخوان چون او بخشاینده بزرگ است، در این مدت که خودت را در مقابل او خداوند میخواندی و از عبادت او سرباز می زدی، او به تو فرصت داده بود، و در همه این مدت از آسمان برای سرزمینت باران می فرستاد و زمین را برایت سبز می کرد و سلامتی را به تو بخشیده بود و اگر می خواست عذاب

را برایت میفرستاد و آنچه که به تو داده بود را از تو می گرفت، ولی او بسیار بردبار است. پس هفت روز موسی را نگه داشت. سپس بعد از هفت شب به او گفته شد: ای موسی، درباره آنچه به تو گفته شد پروردگارت را اجابت کن. و موسی گفت: «ربّ اشرح لی صدری» هنگامی که موسی برگشت ملائکه او را بدرقه کردند. در آن هنگام قلب موسی پیش فرزندش بود و می خواست او را ختنه کند. پس خداوند به یک فرشته دستور داد که آن را بیاورد. سپس دستش را دراز کرد و هنوز در جای خودش ایستاده بود - پایش را بلند نکرده بود - که بچه اش را در حالی که در پارچه ای پیچانده شده بود آورد و او را به موسی داد. سپس دو سنگ برداشت و آنها را بر روی هم می کشید تا آنها را به اندازه چاقو تیز کرد سپس با آنها بچه اش را ختنه کرد و فرشته آب دهانش را بر روی آن زد و همان لحظه خوب شد. سپس فرشته بچه را همان لحظه به جای خودش برگرداند و همچنان خانواده موسی در آنجا مانده بودند تا اینکه چوپانی از اهل مدین از آنجا رد شد و آنها را شناخت و آنها را با خودش به شهر مدین برگرداند و آنها تا زمانی که خبر شکافته شدن دریا و رد شدن بنی اسراییل از آن را شنیدند، نزد شعیب بودند و هنگامی که خداوند فرعون و یارانش را غرق کرد، شعیب آنها را نزد موسی در مصر فرستاد. (1)

توضیح: تحزّ، یعنی قطع می کند. و الخصاص: هرگونه سوراخ و درزی در در یا غیره؛ فُرضه من النهر: شکاف و یا بریدگی که از آن آب برداشته میشود (آبشخور). و فرضه البحر: جایگاه کشتیها - اسکله -.. سخره بر وزن منعه یعنی: چیزی را که نمی خواست بر او تحمیل کرد و او را مغلوب کرد. الزند: آنچه که با آن آتش روشن می کنند؛ وری النار: شعلهور شدن آن. محجن: بر وزن منبر: هر چیز خمیده کج. و طریق مهیع: یعنی آشکار. مقلاع: آنچه که با آن سنگ انداخته می شود. صریف ناب البعیر: یعنی صدای دندان شتر. تلمّظت الحیه: زبانش را درآورد. ترمرم: زبانش را برای سخن گفتن حرکت داد ولی صحبت نکرد.

1- . عرائس الثعلبی : 105 - 114

باب سوم : معنای آیه «فاخلع نعلیک» و همچنین کلام موسی در آیه «واحلل عقده من لسانی» و اینکه چرا کوه سینا را طور سیناء نامیدند؟

روایات:

1. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند به موسی فرمود: « فاخلع نعلیک » چون آنها از جنس پوست الاغ مرده بودند.(1)

معانی الاخبار: چنین روایتی را نقل کرده است. (2)

2. علل الشرائع: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که در مورد آیه «فاخلع نعلیک» فرمود: یعنی دو خوف - ترس - خودت را بردار. یعنی خوف از گم شدن خانوادهاش که در حال وضع حمل بود و خوف او از فرعون.

صدوق از امام باقر روایت می کند: که درباره ی آیه «و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی» فرمود: موسی به خداوند فرموده است که من خجالت می کشم که با آن زبانی که با مردم و غیر از تو صحبت می کنم با همان زبان هم با تو صحبت کنم و این حالت موسی به یک نوع گره در زبانش تبدیل شده بود. پس از خداوند خواست تا سخنانش که میخواست به فرعون بگوید، را برادرش هارون برای فرعون بگوید، چون خودش حاضر نیست با زبانی که با خداوند صحبت کرده است با همان زبان با فرعون صحبت کند. (3)

1- . علل الشرائع : 34
2- . این روایت را در کتاب پیدا نکردیم
3- . علل الشرائع : 34

1. علل الشرائع: از عبدالله بن عباس روایت است که: آن کوهی که موسی بر روی آن قرار داشت به این خاطر به آن طور سیناء می گفتند چون بر روی آن درخت زیتون روییده بود و هر درختی که بر روی آن گیاهان و درختان ثمردار بر روی آن برویند طور سیناء و یا طور سینین نامیده می شود و هر کوهی که بر روی آن چنان گیاهان و درختانی نمی روییدند به طور معروف بود و به آن طور سیناء یا طور سینین گفته نمی شد. (1)

معانی الاخبار: نیز چنین روایتی را نقل کرده است. (2)

2. الاحتجاج: سعد بن عبدالله از امام مهدی (عج) در مورد آیه « فاخلع نعلیک إنّک بالواد المقدس طوی» پرسید: چون همه فقها معتقدند که جنس آنها از پوست مردار بوده است. امام مهدی (عج) فرمود:هرکس چنین حرفی را زده باشد به تحقیق بر موسی افترا زده است و او را در نبوتش زیر سؤال برده است. اینجا دو صورت امکان دارد: یا اینکه نماز موسی در آن جایز بوده است یا نه، اگر جایز بوده پس برای موسی جایز بوده که آنها را در آن مکان بپوشد، هرچند که مکان مقدس و مطهری بوده است؛ و اگر نماز در آن جایز نبوده است پس لازم میآید که - بگوییم - موسی حلال و حرام را تشخیص نمیداده و نمی دانسته است که نماز در چه چیزی جایز است و در چه چیزی جایز نیست و این کفر است. سپس گفتم که ای مولای من تأویل این دو را برایم بگو: پس فرمودند: موسی در یک مکان مقدس قرار داشت، و فرمود: خداوندا من محبت به عشقم را مختص به تو کردم و قلبم را از هر آنچه که غیر از تو باشد پاک کردم - و موسی آن موقع خانواده اش را زیاد دوست داشت -. خداوند به او فرمود: «اخلع نعلیک» یعنی عشق به خانواده ات را از قلبت بیرون کن اگر واقعا عشق تو به من خالص است و قلبت به غیر از من اشتیاقی ندارد. ادامه حدیث(3)

توضیح: مفسران در مورد سبب کندن و بیرون آوردن نعلین و معنای آنها

1- . [1] علل الشرائع : 34
2- . [2] آن را در این کتاب پیدا نکردیم.
3- . [3] الاحتجاج : 259

اختلاف دارند که اختلاف آنها در چند مورد است:

اول: اینکه آن خف ها از جنس پوست الاغ مرده بودند. دوم: از جنس پوست گاو پاک بودند ولی به او دستور داد که آنها را از پایش دربیاورد تا مستقیم از طریق پایش برکت آن مکان مقدس به او برسد. سوم: اینکه پا برهنه ایستادن در مقابل کسی نشانه تواضع است به این خاطر بوده که سلف صالح با پای برهنه طواف خانه خداوند را می کردند. چهارم: موسی به این خاطر آنها را پوشیده بود تا پایش را از برخورد نجاسات و حشرات خطرناک حفظ کند، پس خداوند او را از آنچه میترسید ایمن داشت و به او فرمود که آن مکان، مکان پاکی است. پنجم: به این معنی که قلبت را از عشق به مال و خانواده ات و هر چه غیر از من خالی کن. ششم: قلبت را از یاد هر دو جهان خالی کن.

1. علل الشرائع: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم در مورد اینکه چرا به الواد المقدس، مقدس گفتند، پرسیدند. ایشان فرمود: چون در این مکان روح ها مقدس شدند و ملائکه را برگزیده - ارسال - شدند و همچنین در این مکان خداوند متعال با حضرت موسی حرف زد. (1)

1- . علل الشرائع : 161

باب چهارم : فرستادن موسی و هارون علیهما السلام بر فرعون و بیان حال فرعون و یارانش و چگونگی غرق شدن آنها و نیز بیان عذاب هایی که قبل از آن بر آنها نازل شد و ایمان آوردن ساحران و احوال ایشان

آیات:

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوَءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءكُمْ وَفِی ذَلِكُم بَلاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ * وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ* (1)

{و [به یاد آرید] آنگاه که شما را از [چنگ] فرعونیان رهانیدیم [آنان] شما را سخت شکنجه می کردند پسران شما را سر می بریدند و زنهایتان را زنده می گذاشتند و در آن [امر بلا و] آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود*و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می کردید غرق کردیم }* ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَی بِآيَاتِنَا إِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُواْ بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ * وَقَالَ مُوسَی يَا فِرْعَوْنُ إِنِّی رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ* حَقِيقٌ عَلَی أَن لاَّ أَقُولَ عَلَی اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرَائِيلَ * قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ* فَأَلْقَی عَصَاهُ فَإِذَا هِیَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ* وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِیَ بَيْضَاء لِلنَّاظِرِينَ* قَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ* قَالُواْ أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِی الْمَدَآئِنِ

1- . [1] بقره / 49 - 50

حَاشِرِينَ* يَأْتُوکَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ* وَجَاء السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالْواْ إِنَّ لَنَا لأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ * قَالَ نَعَمْ وَإَنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ * قَالُواْ يَا مُوسَى إِمَّا أَن تُلْقِیَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ* قَالَ أَلْقُوْاْ فَلَمَّا أَلْقَوْاْ سَحَرُواْ أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ * وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَإِذَا هِیَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ * فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ * فَغُلِبُواْ هُنَالِکَ وَانقَلَبُواْ صَاغِرِينَ*وَأُلْقِیَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ * قَالُواْ آمَنَّا بِرِبِّ الْعَالَمِينَ*رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ* قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنتُم بِهِ قَبْلَ أَن آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوهُ فِی الْمَدِينَهِ لِتُخْرِجُواْ مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * لأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلاَفٍ ثُمَّ لأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُواْ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ * وَمَا تَنقِمُ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ *وَقَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِ فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ وَيَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءهُمْ وَنَسْتَحْيِی نِسَاءهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ * قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللّهِ وَاصْبِرُواْ إِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ* قَالُواْ أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِينَا وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُهْلِکَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِی الأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ * وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَونَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّن الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ*فَإِذَا جَاءتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَذِهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَمَن مَّعَهُ أَلا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِندَ اللّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ * وَقَالُواْ مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِن آيَهٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلاَتٍ فَاسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ * وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُواْ يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّکَ بِمَا عَهِدَ عِندَکَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرَائِيلَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُم بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ * فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِی الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَكَانُواْ عَنْهَا غَافِلِينَ * وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُواْ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِی إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُواْ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُواْ يَعْرِشُونَ* (1) }آنگاه

بعد از آنان موسی را با آیات خود به سوی فرعون و

1- . اعراف / 103 - 137

سران قومش فرستادیم ولی آنها به آن [آیات] کفر ورزیدند پس ببین فرجام مفسدان چگونه بود*و موسی گفت ای فرعون بی تردید من پیامبری از سوی پروردگار جهانیانم*شایسته است که بر خدا جز [سخن] حق نگویم من در حقیقت دلیلی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آورده ام پس فرزندان اسرائیل را همراه من بفرست*[فرعون] گفت اگر معجزه ای آورده ای پس اگر راست می گویی آن را ارائه بده*پس [موسی] عصایش را افکند و بناگاه اژدهایی آشکار شد*و دست خود را [از گریبان] بیرون کشید و ناگهان برای تماشاگران سپید [و درخشنده] بود*سران قوم فرعون گفتند بی شک این [مرد] ساحری داناست*می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند پس چه دستور می دهید*گفتند او و برادرش را بازداشت کن و گردآورندگانی را به شهرها بفرست*تا هر ساحر دانایی را نزد تو آرند*و ساحران نزد فرعون آمدند [و] گفتند [آیا] اگر ما پیروز شویم برای ما پاداشی خواهد بود*گفت آری و مسلما شما از مقربان [دربار من] خواهید بود*گفتند ای موسی آیا تو می افکنی و یا اینکه ما می افکنیم*گفت شما بیفکنید و چون افکندند دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در میان آوردند*و به موسی وحی کردیم که عصایت را بینداز پس [انداخت و اژدها شد] و ناگهان آنچه را به دروغ ساخته بودند فرو بلعید*پس حقیقت آشکار گردید و کارهایی که می کردند باطل شد*و در آنجا مغلوب و خوار گردیدند*و ساحران به سجده درافتادند} {[و] گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم*پروردگار موسی و هارون*فرعون گفت آیا پیش از آنکه به شما رخصت دهم به او ایمان آوردید قطعا این نیرنگی است که در شهر به راه انداخته اید تا مردمش را از آن بیرون کنید پس به زودی خواهید دانست*دستها و پاهایتان را یکی از چپ و یکی از راست خواهم برید سپس همه شما را به دار خواهم آویخت*گفتند ما به سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت*و تو جز برای این ما را به کیفر نمی رسانی که ما به معجزات پروردگارمان وقتی برای ما آمد ایمان آوردیم پروردگارا بر ما شکیبایی فرو ریز و ما را مسلمان*و سران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد کنند و [موسی] تو و خدایانت را رها کند [فرعون] گفت بزودی

- پسرانشان را می کشیم و زنانشان را زنده نگاه می داریم و ما بر آنان مسلطیم*موسی به قوم خود گفت از خدا یاری جویید و پایداری ورزید که زمین از آن خداست آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است*[قوم موسی] گفتند پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و [حتی] بعد از آنکه به سوی ما آمدی مورد آزار قرار گرفتیم گفت امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین [آنان] سازد آنگاه بنگرد تا چگونه عمل می کنید*و در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم باشد که عبرت گیرند*پس هنگامی که نیکی [و نعمت] به آنان روی می آورد می گفتند این برای [شایستگی] خود ماست و چون گزندی به آنان می رسید به موسی و همراهانش شگون بد می زدند آگاه باشید که [سرچشمه] بدشگونی آنان تنها نزد خداست [که آنان را به بدی اعمالشان کیفر می دهد] لیکن بیشترشان نمی دانستند*و گفتند هر گونه پدیده شگرفی که به وسیله آن ما را افسون کنی برای ما بیاوری ما به تو ایمان آورنده نیستیم*پس بر آنان طوفان و ملخ و کنه ریز و غوکها و خون را به صورت نشانه هایی آشکار فرستادیم و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند*و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد گفتند ای موسی پروردگارت را به عهدی که نزد تو دارد برای ما بخوان اگر این عذاب را از ما برطرف کنی حتما به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را قطعا با تو روانه خواهیم ساخت*و چون عذاب را تا سررسیدی که آنان بدان رسیدند از آنها برداشتیم باز هم پیمان شکنی کردند*سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند*و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می شدند [بخشهای] باختر و خاوری سرزمین [فلسطین] را که در آن برکت قرار داده بودیم به میراث عطا کردیم و به پاس آنکه صبر کردند وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آنچه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند ویران کردیم }

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُواْ بِآيَاتِ اللّهِ فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ * كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُواْ بآيَاتِ رَبِّهِمْ

- فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَونَ وَكُلٌّ كَانُواْ ظَالِمِينَ *(1)

{[رفتارشان] مانند رفتار خاندان فرعون و کسانی است که پیش از آنان بودند به آیات خدا کفر ورزیدند پس خدا به [سزای] گناهانشان گرفتارشان کرد آری خدا نیرومند سخت کیفر است*[رفتاری] چون رفتار فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند که آیات پروردگارشان را تکذیب کردند پس ما آنان را به [سزای] گناهانشان هلاک و فرعونیان را غرق کردیم و همه آنان ستمکار بودند}

ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ * فَلَمَّا جَاءهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُواْ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ* قَالَ مُوسَى أَتقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلاَ يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ* قَالُواْ أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاء فِى الأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ* وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِى بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ* فَلَمَّا جَاء السَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَى أَلْقُواْ مَا أَنتُم مُّلْقُونَ* فَلَمَّا أَلْقَواْ قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللّهَ لاَ يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ* وَيُحِقُّ اللّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ* فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلاَّ ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِى الأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ* وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ* فَقَالُواْ عَلَى اللّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِکَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ* وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ* وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّکَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأهُ زِينَةً وَأَمْوَالاً فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِکَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُواْ حَتَّى يَرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِيمَ* قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلاَ تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ* وَجَاوَزْنَا بِبَنِى إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِهَ إِلاَّ الَّذِى آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ* آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ* فَالْيَوْمَ نُنَجِّيکَ بِبَدَنِکَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ*

1- [1]. انفال / 52 و 54

(1) {سپس بعد از آنان موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و سران [قوم] وی فرستادیم و[لی آنان] گردنکشی کردند و گروهی تبهکار بودند*پس چون حق از نزد ما به سویشان آمد گفتند قطعا این سحری آشکار است*موسی گفت آیا وقتی حق به سوی شما آمد می گویید [این سحر است] آیا این سحر است و حال آنکه جادوگران رستگار نمی شوند*گفتند آیا به سوی ما آمده ای تا ما را از شیوه ای که پدرانمان را بر آن یافته ایم بازگردانی و بزرگی در این سرزمین برای شما دو تن باشد ما به شما دو تن ایمان نداریم*و فرعون گفت هر جادوگر دانایی را پیش من آورید*و چون جادوگران آمدند موسی به آنان گفت آنچه را می اندازید بیندازید*پس چون افکندند موسی گفت آنچه را شما به میان آوردید سحر است به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد آری خدا کار مفسدان را تایید نمی کند*و خدا با کلمات خود حق را ثابت می گرداند هر چند بزهکاران را خوش نیاید*سرانجام کسی به موسی ایمان نیاورد مگر فرزندانی از قوم وی در حالی که بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سران آنها ایشان را آزار رسانند و در حقیقت فرعون در آن سرزمین برتری جوی و از اسرافکاران بود*و موسی گفت ای قوم من اگر به خدا ایمان آورده اید و اگر اهل تسلیمید بر او توکل کنید*پس گفتند بر خدا توکل کردیم پروردگارا ما را برای قوم ستمگر [وسیله] آزمایش قرار مده*و ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده*و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه هایی ترتیب دهید و سراهایتان را رو به روی هم قرار دهید و نماز برپا دارید و مؤمنان را مژده ده*و موسی گفت پروردگارا تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده ای پروردگارا تا [خلق را] از راه تو گمراه کنند پروردگارا اموالشان را نابود کن و آنان را دل سخت گردان که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند*فرمود دعای هر دوی شما پذیرفته شد پس ایستادگی کنید و راه کسانی را که نمی دانند پیروی مکنید*و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال کردند تا

1- . [1] یونس / 75 - 92

- وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند نیست و من از تسلیم شدگانم*اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی*پس امروز تو را با زره [زرین] خودت به بلندی [ساحل] می افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند عبرتی باشد و بی گمان بسیاری از مردم از نشانه های ما غافلند }

- لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ* إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُواْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ * يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ* وَأُتْبِعُواْ فِی هَذِهِ لَعْنَهً وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ * (1)

{و به راستی موسی را با آیات خود و حجتی آشکار*به سوی فرعون و سران [قوم] وی فرستادیم ولی [سران] از فرمان فرعون پیروی کردند و فرمان فرعون صواب نبود*روز قیامت پیشاپیش قومش می رود و آنان را به آتش درمی آورد و [دوزخ] چه ورودگاه بدی برای واردان است*و در این دنیا و روز قیامت به لعنت بدرقه شدند و چه بد عطایی نصیب آنان می شود }

- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِی إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَونُ إِنِّی لَأَظُنُّکَ يَا مُوسَی مَسْحُورًا * قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَؤُلاء إِلاَّ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّی لَأَظُنُّکَ يَا فِرْعَونُ مَثْبُورًا * فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ جَمِيعًا* وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرَائِيلَ اسْكُنُواْ الأَرْضَ فَإِذَا جَاء وَعْدُ الآخِرَهِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا * (2)

{و در حقیقت ما به موسی نه نشانه آشکار دادیم پس از فرزندان اسرائیل بپرس آنگاه که نزد آنان آمد و فرعون به او گفت ای موسی من جدا تو را افسون شده می پندارم*گفت قطعا می دانی که این [نشانه ها] را که باعث بینشهاست جز پروردگار آسمآنها و زمین نازل نکرده است و راستی ای فرعون تو را تباه شده می پندارم*پس [فرعون] تصمیم گرفت که آنان را از سرزمین [مصر] برکند پس او و هر که را با وی بود همه را غرق کردیم*و پس از او به فرزندان اسرائیل گفتیم در این سرزمین

1- . [1] هود / 96 - 99
2- . [2] اسراء / 101 - 104

ساکن شوید پس چون وعده آخرت فرا رسد شما را همه با هم محشور می کنیم }

وَهَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ مُوسَی* إِذْ رَأَی نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّی آتِیکُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَی النَّارِ هُدًی* فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِی یَا مُوسَی * إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی* وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی* إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لَاَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِی * إِنَّ السَّاعَةَ ءاَتِیَةٌ أَکَادُ أُخْفِیهَا لِتُجْزَی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَی* فَلاَ یَصُدَّنَّکَ عَنْهَا مَنْ لاَ یُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَی* وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی* قَالَ هِیَ عَصَایَ أَتَوَکَّأُ عَلَیْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَی غَنَمِی وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی* قَالَ أَلْقِهَا یَا مُوسَی* فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعَی* قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی* وَاضْمُمْ یَدَکَ إِلَی جَنَاحِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاء مِنْ غَیْرِ سُوءٍ آیَةً أُخْرَی* لِنُرِیَکَ مِنْ آیَاتِنَا الْکُبْرَی * اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی* قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی* وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِی* یَفْقَهُوا قَوْلِی* وَاجْعَل لِّی وَزِیرًا مِّنْ أَهْلِی* هَارُونَ أَخِی* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی* وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی* کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیرًا* وَنَذْکُرَکَ کَثِیرًا* إِنَّکَ کُنتَ بِنَا بَصِیرًا* قَالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یَا مُوسَی* وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْرَی* إِذْ أَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّکَ مَا یُوحَی* أَنِ اقْذِفِیهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّی وَعَدُوٌّ لَّهُ وَأَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِّنِّی وَلِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی* إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی مَن یَکْفُلُهُ فَرَجَعْنَاکَ إِلَی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّیْنَاکَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاکَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی أَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَی قَدَرٍ یَا مُوسَی* وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی* اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوکَ بِآیَاتِی وَلَا تَنِیَا فِی ذِکْرِی* اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی* فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی* قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی* قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِی مَعَکُمَا أَسْمَعُ وَأَرَی* فَأْتِیَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّکَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاکَ بِآیَةٍ مِّن رَّبِّکَ وَالسَّلَامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی* إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی* قَالَ فَمَن رَّبُّکُمَا یَا مُوسَی* قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی* قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَی* قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی فِی کِتَابٍ لَّا یَضِلُّ رَبِّی وَلَا یَنسَی* الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلًا وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّی* کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ

ـ لِّأُوْلِی النُّهَی* مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِیهَا نُعِیدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَی* وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَی* قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ یَا مُوسَی* فَلَنَأْتِیَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنَا وَبَیْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنتَ مَكَانًا سُوًی* قَالَ مَوْعِدُكُمْ یَوْمُ الزِّینَهِ وَأَن یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی* فَتَوَلَّی فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَیْدَهُ ثُمَّ أَتَی* قَالَ لَهُم مُّوسَی وَیْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَی اللَّهِ كَذِبًا فَیُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَی* فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَیْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَی* قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ یُرِیدَانِ أَن یُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَیَذْهَبَا بِطَرِیقَتِكُمُ الْمُثْلَی* فَأَجْمِعُوا كَیْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَی* قَالُوا یَا مُوسَی إِمَّا أَن تُلْقِیَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَی* قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِیُّهُمْ یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِن سِحْرِهِمْ آنها تَسْعَی* فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُّوسَی* قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَی* وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَیْدُ سَاحِرٍ وَلَا یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی* فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَی* قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِیرُكُمُ الَّذِی عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِی جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَیُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَی* قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَی مَا جَاءنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالَّذِی فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِی هَذِهِ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا* إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِیَغْفِرَ لَنَا خَطَایَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَیْرٌ وَأَبْقَی* إِنَّهُ مَن یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیی* وَمَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُوْلَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَی*

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْآنهارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَذَلِكَ جَزَاء مَن تَزَكَّی* وَلَقَدْ أَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِی فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقًا فِی الْبَحْرِ یَبَسًا لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَی* فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِیَهُم مِّنَ الْیَمِّ مَا غَشِیَهُمْ* وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَی* (1)

{و آیا خبر موسی به تو رسید*هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا من آتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم*پس چون بدان رسید ندا داده شد که ای موسی*این منم پروردگار تو پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس

1- . [1] طه / 9 - 79

طوی هستی*و من تو را برگزیده ام پس بدانچه وحی می شود گوش فرا ده*منم من خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار*در حقیقت قیامت فرارسنده است می خواهم آن را پوشیده دارم تا هر کسی به [موجب] آنچه می کوشد جزا یابد*پس هرگز نباید کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است تو را از [ایمان به] آن باز دارد که هلاک خواهی شد*و ای موسی در دست راست تو چیست*گفت این عصای من است بر آن تکیه می دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می تکانم و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی آید*فرمود ای موسی آن را بینداز*پس آن را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می خزید*فرمود آن را بگیر و مترس به زودی آن را به حال نخستینش بازخواهیم گردانید*و دست خود را به پهلویت ببر سپید بی گزند برمی آید [این] معجزه ای دیگر است*تا به تو معجزات بزرگ خود را بنمایانیم*به سوی فرعون برو که او به سرکشی برخاسته است*گفت پروردگارا سینه ام را گشاده گردان*و کارم را برای من آسان ساز*و از زبانم گره بگشای*[تا] سخنم را بفهمند*و برای من دستیاری از کسانم قرار ده*هارون برادرم را*پشتم را به او استوار کن*و او را شریک کارم گردان*تا تو را فراوان تسبیح گوییم*و بسیار به یاد تو باشیم*زیرا تو همواره به [حال] ما بینایی*فرمود ای موسی خواسته ات به تو داده شد*و به راستی بار دیگر [هم] بر تو منت نهادیم*هنگامی که به مادرت آنچه را که [باید] وحی می شد وحی کردیم*که او را در صندوقچه ای بگذار سپس در دریایش افکن تا دریا [=رود نیل] او را به کرانه اندازد [و] دشمن من و دشمن وی او را برگیرد و مهری از خودم بر تو افکندم تا زیر نظر من پرورش یابی*آنگاه که خواهر تو می رفت و می گفت آیا شما را بر کسی که عهده دار او گردد دلالت کنم پس تو را به سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده اش روشن شود و غم نخورد و [سپس] شخصی را کشتی و [ما] تو را از اندوه رهانیدیم و تو را بارها آزمودیم و سالی چند در میان اهل مدین ماندی سپس ای موسی در زمان مقدر [و مقتضی] آمدی*و تو را برای خود پروردم*تو و برادرت معجزه های مرا [برای مردم] ببرید و در یادکردن من سستی مکنید*به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته*و با او سخنی نرم گویید

شاید که پند پذیرد یا بترسد*آن دو گفتند پروردگارا ما می ترسیم که [او] آسیبی به ما برساند یا آنکه سرکشی کند*فرمود مترسید من همراه شمایم می شنوم و می بینم*پس به سوی او بروید و بگویید ما دو فرستاده پروردگار توایم پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت معجزه ای آورده ایم و بر هر کس که از هدایت پیروی کند درود باد*در حقیقت به سوی ما وحی آمده که عذاب بر کسی است که تکذیب کند و روی گرداند*[فرعون] گفت ای موسی پروردگار شما دو تن کیست*گفت پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده سپس آن را هدایت فرموده است*گفت حال نسلهای گذشته چون است*گفت علم آن در کتابی نزد پروردگار من است پروردگارم نه خطا می کند و نه فراموش می نماید*همان کسی که زمین را برایتان گهواره ای ساخت و برای شما در آن راهها ترسیم کرد و از آسمان آبی فرود آورد پس به وسیله آن رستنیهای گوناگون جفت جفت بیرون آوردیم*بخورید و دامهایتان را بچرانید که قطعا در اینها برای خردمندان نشانه هایی است*از این [زمین] شما را آفریده ایم در آن شما را بازمی گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم*در حقیقت [ما] همه آیات خود را به [فرعون] نشان دادیم ولی [او آنها را] دروغ پنداشت و نپذیرفت*گفت ای موسی آمده ای تا با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی*ما [هم] قطعا برای تو سحری مثل آن خواهیم آورد پس میان ما و خودت موعدی بگذار که نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو [آن هم] در جایی هموار*[موسی] گفت موعد شما روز جشن باشد که مردم پیش از ظهر گرد می آین*پس فرعون رفت و [همه] نیرنگ خود را گرد آورد و بازآمد*موسی به [ساحران] گفت وای بر شما به خدا دروغ مبندید که شما را به عذابی [سخت] هلاک می کند و هر که دروغ بندد نومید می گردد*[ساحران] میان خود در باره کارشان به نزاع برخاستند و به نجوا پرداختند*[فرعونیان] گفتند قطعا این دو تن ساحرند [و] می خواهند شما را با سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند و آیین والای شما را براندازند*پس نیرنگ خود را گرد آورید و به صف پیش آیید در حقیقت امروز هر که فایق آید خوشبخت می شود*[ساحران] گفتند ای موسی یا تو می افکنی یا [ما]

نخستین کس باشیم که می اندازیم*گفت [نه] بلکه شما بیندازید پس ناگهان ریسمآنها و چوبدستی هایشان بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می نمود که آنها به شتاب می خزند*و موسی در خود بیمی احساس کرد*گفتیم مترس که تو خود برتری*و آنچه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته اند ببلعد در حقیقت آنچه سرهم بندی کرده اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی شود*پس ساحران به سجده درافتادند گفتند به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم*[فرعون] گفت آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید قطعا او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است پس بی شک دستهای شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می کنم و شما را بر تنه های درخت خرما به دار می آویزم تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر و پایدارتر است*گفتند ما هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و [بر] آن کس که ما را پدید آورده است ترجیح نخواهیم داد پس هر حکمی می خواهی بکن که تنها در این زندگی دنیاست که [تو] حکم می رانی*ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما و آن سحری که ما را بدان واداشتی بر ما ببخشاید و خدا بهتر و پایدارتر است*در حقیقت هر که به نزد پروردگارش گناهکار رود جهنم برای اوست در آن نه می میرد و نه زندگی می یابد*و هر که مؤمن به نزد او رود در حالی که کارهای شایسته انجام داده باشد برای آنان درجات والا خواهد بود*بهشتهای عدن که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است جاودانه در آن می مانند و این است پاداش کسی که به پاکی گراید*و در حقیقت به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه ببر و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرارسیدن [دشمن] بترسی و نه [از غرق شدن] بیمناک باشی*پس فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کرد و[لی] از دریا آنچه آنان را فرو پوشانید فرو پوشانید*و فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت ننمود}

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ * فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ *

- فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ * وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ * (1)

{سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و حجتی آشکار فرستادیم*به سوی فرعون و سران [قوم] او ولی تکبر نمودند و مردمی گردنکش بودند*پس گفتند آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند و طایفه آنها بندگان ما می باشند ایمان بیاوریم*در نتیجه آن دو را دروغزن خواندند پس از زمره هلاک شدگان گشتند*و به یقین ما به موسی کتاب [آسمانی] دادیم باشد که آنان به راه راست روند}

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّی أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِی وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِی فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ *وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ * قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ * فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِيلَ * قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ * وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ *فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُكْمًا وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِينَ * وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِيلَ *قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ *قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ * قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ *قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ *قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ * قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ *قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِی لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ * قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَیْءٍ مُّبِينٍ *قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِیَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ* وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِیَ بَيْضَاء لِلنَّاظِرِينَ *قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ *قَالُوا أَرْجِهِ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ *يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ* فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ *وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ *لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ

*فَلَمَّا جَاء السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ * قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ

1- . [1] المومنين / 45 - 49

- الْمُقَرَّبِينَ* قَالَ لَهُم مُّوسَى أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ* فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ *فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ *فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ *قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ *رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ * قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ* قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ *إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ *وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ * فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ* إِنَّ هَؤُلَاء لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ* وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ *وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ *فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ* كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ *فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ * فَلَمَّا تَرَاءى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ* قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ* فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ *وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ * وَأَنجَيْنَا مُوسَى وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ* إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ* وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ* (1)

{و [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا درداد که به سوی قوم ستمکار برو*قوم فرعون آیا پروا ندارند*گفت پروردگارا می ترسم مرا تکذیب کنند*و سینه ام تنگ می گردد و زبانم باز نمی شود پس به سوی هارون بفرست*و [از طرفی] آنان بر [گردن] من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند*فرمود نه چنین نیست نشانه های ما را [برای آنان] ببرید که ما با شما شنونده ایم*پس به سوی فرعون بروید و بگویید ما پیامبر پروردگار جهانیانیم*فرزندان اسرائیل را با ما بفرست*[فرعون] گفت آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی*و [سرانجام] کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی*گفت آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم*و چون از شما ترسیدم از شما گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد*و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته ای نعمتی است که منتش را بر من

1- . [1] الشعراء / 10 -68

می نهی*فرعون گفت و پروردگار جهانیان چیست*گفت پروردگار آسمآنها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین باشید*[فرعون] به کسانی که پیرامونش بودند گفت آیا نمی شنوید*[موسی دوباره] گفت پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما*[فرعون] گفت واقعا این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده سخت دیوانه است*[موسی] گفت پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است اگر تعقل کنید*[فرعون] گفت اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعا تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت*گفت گر چه برای تو چیزی آشکار بیاورم*گفت اگر راست می گویی آن را بیاور*پس عصای خود بیفکند و بناگاه آن اژدری نمایان شد*و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن برای تماشاگران سپید می نمود* [فرعون] به سرانی که پیرامونش بودند گفت واقعا این ساحری بسیار داناست*می خواهد با سحر خود شما را از سرزمینتان بیرون کند اکنون چه رای می دهید*گفتند او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست*تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند*پس ساحران برای موعد روزی معلوم گردآوری شدند*و به توده مردم گفته شد آیا شما هم جمع خواهید شد*بدین امید که اگر ساحران غالب شدند از آنان پیروی کنیم*و چون ساحران پیش فرعون آمدند گفتند آیا اگر ما غالب آییم واقعا برای ما مزدی خواهد بود*گفت آری و در آن صورت شما حتما از [زمره] مقربان خواهید شد*موسی به آنان گفت آنچه را شما می اندازید بیندازید*پس ریسمانها و چوبدستی هایشان را انداختند و گفتند به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم*پس موسی عصایش را انداخت و بناگاه هر چه را به دروغ برساخته بودند بلعید*در نتیجه ساحران به حالت سجده درافتادند*گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم*پروردگار موسی و هارون*گفت [آیا] پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید قطعا او همان بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است به زودی خواهید دانست حتما دستها و پاهای شما را از چپ و راست خواهم برید و همه تان را به دار خواهم آویخت*گفتند باکی نیست ما روی به سوی پروردگار خود می آوریم*ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشاید [چرا] که نخستین ایمان آورندگان بودیم*و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه حرکت

ده زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت*پس فرعون ماموران جمع آوری [خود را] به شهرها فرستاد*[و گفت] اینها عده ای ناچیزند} {و راستی آنها ما را بر سر خشم آورده اند*و[لی] ما همگی به حال آماده باش درآمده ایم*سرانجام ما آنان را از باغستآنها و چشمه سارها*و گنجینه ها و جایگاه های پر ناز و نعمت بیرون کردیم*[اراده ما] چنین بود و آن [نعمتها] را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم*پس هنگام برآمدن آفتاب آنها را تعقیب کردند*چون دو گروه همدیگر را دیدند یاران موسی گفتند ما قطعا گرفتار خواهیم شد*گفت چنین نیست زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد*پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزن تا از هم شکافت و هر پاره ای همچون کوهی سترگ بود*و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم*و موسی و همه کسانی را که همراه او بودند نجات دادیم*آنگاه دیگران را غرق کردیم*مسلما در این [واقعه] عبرتی بود و[لی] بیشترشان ایمان آورنده نبودند*و قطعا پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است}

- إِذْ قَالَ مُوسَی لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ نَارًا سَآتِیکُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِیکُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا جَاءهَا نُودِیَ أَن بُورِکَ مَن فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ *یَا مُوسَی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ * وَأَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنها جَانٌّ وَلَّی مُدْبِرًا وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَی لَا تَخَفْ إِنِّی لَا یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ* إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَّحِیمٌ * وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاء مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیَاتٍ إِلَی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ* فَلَمَّا جَاءتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ * وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ* (1)

{ [یادکن] هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت من آتشی به نظرم رسید به زودی برای شما خبری از آن خواهم آورد یا شعله آتشی برای شما می آورم باشد که خود را گرم کنید*چون نزد آن آمد آوا رسید که خجسته [و مبارک گردید] آنکه

1- . النمل 7 - 14

در کنار این آتش و آنکه پیرامون آن است و منزه است خدا پروردگار جهانیان*ای موسی این منم خدای عزیز حکیم*و عصایت را بیفکن پس چون آن را همچون ماری دید که می جنبد پشت گردانید و به عقب بازنگشت ای موسی مترس که فرستادگان پیش من نمی ترسند*لیکن کسی که ستم کرده سپس بعد از بدی نیکی را جایگزین [آن] گردانیده [بداند] که من آمرزنده مهربانم*و دستت را در گریبانت کن تا سپید بی عیب بیرون آید [اینها] از [جمله] نشانه های نه گانهای است [که باید] به سوی فرعون و قومش [ببری] زیرا که آنان مردمی نافرمانند*و هنگامی که آیات روشنگر ما به سویشان آمد گفتند این سحری آشکار است*و با آنکه دلهایشان بدان یقین داشت از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود}

- فَلَمَّا جَاءهُم مُّوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ* وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَن جَاء بِالْهُدَى مِنْ عِندِهِ وَمَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ* وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ *فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ* وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ* وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُم مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ* و * أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ* (1)

{ پس چون موسی آیات روشن ما را برای آنان آورد گفتند این جز سحری ساختگی نیست و از پدران پیشین خود چنین [چیزی] نشنیده ایم*و موسی گفت پروردگارم به [حال] کسی که از جانب او رهنمودی آورده و [نیز] کسی که فرجام [نیکوی] آن سرا برای اوست داناتر است در حقیقت ظالمان رستگار نمی شوند*و فرعون گفت ای بزرگان قوم من جز خویشتن برای شما خدایی نمی شناسم پس ای

1- . قصص / 36 – 42 و 49

هامان برایم بر گل آتش بیفروز و برجی [بلند] برای من بساز شاید به [حال] خدای موسی اطلاع یابم و من جدا او را از دروغگویان می پندارم*و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما بازگردانیده نمی شوند*تا او و سپاهیانش را فرو گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود*و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد*و در این دنیا لعنتی بدرقه [نام] آنان کردیم و روز قیامت [نیز] ایشان از [جمله] زشت رویانند} و {بگو پس اگر راست می گویید کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد تا پیرویش کنم}

- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ* (1) {پیش از ایشان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب [عمارت و] خرگاهها تکذیب کردند}

- وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِی صَرْحًا لَّعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ* أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَی إِلَهِ مُوسَی وَإِنِّی لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِی تَبَابٍ* (2)

{و فرعون گفت ای هامان برای من کوشکی بلند بساز شاید من به آن راهها برسم*راههای [دستیابی به] آسمآنها تا از خدای موسی اطلاع حاصل کنم و من او را سخت دروغپرداز می پندارم و این گونه برای فرعون زشتی کارش آراسته شد و از راه [راست] بازماند و نیرنگ فرعون جز به تباهی نینجامید}

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَی بِآيَاتِنَا إِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّی رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * فَلَمَّا جَاءهُم بِآيَاتِنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ * وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِیَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ* وَنَادَی فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِی مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْآنهارُ تَجْرِی مِن تَحْتِی أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِی هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أُلْقِیَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَاء مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ

* فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ * فَلَمَّا

1- . ص / 12
2- . المومن / 36 - 37

- آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ* فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ * (1)

{و همانا موسی را با نشانه های خویش به سوی فرعون و سران [قوم] او روانه کردیم پس گفت من فرستاده پروردگار جهانیانم*پس چون آیات ما را برای آنان آورد ناگهان ایشان بر آنها خنده زدند*و [ما] نشآنهای به ایشان نمی نمودیم مگر اینکه آن از نظیر [و مشابه] آن بزرگتر بود و به عذاب گرفتارشان کردیم تا مگر به راه آیند*و گفتند ای فسونگر پروردگارت را به [پاس] آنچه با تو عهد کرده برای ما بخوان که ما واقعا به راه درست درآمده ایم*و چون عذاب را از آنها برداشتیم بناگاه آنان پیمان شکستند*و فرعون در [میان] قوم خود ندا درداد [و] گفت ای مردم [کشور] من آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخهای] من روان است از آن من نیست پس مگر نمی بینید*آیا [نه] من از این کس که خود بی مقدار است و نمی تواند درست بیان کند بهترم*پس چرا بر او دستبندهایی زرین آویخته نشده یا با او فرشتگانی همراه نیامده اند*پس قوم خود را سبک مغز یافت [و آنان را فریفت] و اطاعتش کردند چرا که آنها مردمی منحرف بودند*و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم و همه آنان را غرق کردیم*و آنان را پیشینه ای [بد] و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم }

- وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ * أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ* وَأَنْ لَّا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّی آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ* وَإِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ* وَإِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوا لِی فَاعْتَزِلُونِ * فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاء قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ* فَأَسْرِ بِعِبَادِی لَيْلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ* وَاتْرُكْ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ * كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ* وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ* فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاء وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ* وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِی إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ* مِن فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ* وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ* وَآتَيْنَاهُم مِّنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاء مُّبِينٌ* (2)

{و به یقین پیش از آنان قوم فرعون را بیازمودیم و پیامبری بزرگوار برایشان

1- . الزخرف / 46 - 56

2- . الدخان / 17 -33

آمد*که [به آنان گفت] بندگان خدا را به من بسپارید زیرا که من شما را فرستاده ای امینم*و بر خدا برتری مجویید که من برای شما حجتی آشکار آورده ام*و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا سنگباران کنید*و اگر به من ایمان نمی آورید پس از من کناره گیرید*پس پروردگار خود را خواند که اینها مردمی گناهکارند*[فرمود] بندگانم را شبانه ببر زیرا شما مورد تعقیب واقع خواهید شد*و دریا را هنگامی که آرام است پشت سر بگذار که آنان سپاهی غرق شدنی اند*[وه] چه باغها و چشمه سارانی [که آنها بعد از خود] بر جای نهادند*و کشتزارها و جایگاه های نیکو*و نعمتی که از آن برخوردار بودند}

{[آری] این چنین [بود] و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم*و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند*و به راستی فرزندان اسرائیل را از عذاب خفت آور رهانیدیم*از [دست] فرعون که متکبری از افراطکاران بود*و قطعا آنان را دانسته بر مردم جهان ترجیح دادیم*و از نشانه ها [ی الهی] آنچه را که در آن آزمایشی آشکار بود بدیشان دادیم}

- وَفِی مُوسَی إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَی فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِینٍ * فَتَوَلَّی بِرُکْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ* فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ وَهُوَ مُلِیمٌ * (1)

{و [نیز] در [ماجرای] موسی چون او را با حجتی آشکار به سوی فرعون گسیل داشتیم*پس [فرعون] با ارکان [دولت] خود روی برتافت و گفت [این شخص] ساحر یا دیوانهای است*[تا] او و سپاهیانش را گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم در حالی که او [در آخرین لحظه] نکوهشگر [خود] بود}

- وَلَقَدْ جَاء آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ * کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا کُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِیزٍ مُّقْتَدِرٍ (2)

{سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند*و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست}

وَإِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِی وَقَد تَّعْلَمُونَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ

1- . الذاریات / 38 - 40

2- . الفمر / 41 - 42

- فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ * (1)

{و [یاد کن] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت ای قوم من چرا آزارم می دهید با اینکه می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم پس چون [از حق] برگشتند خدا دلهایشان را برگردانید و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند}

- إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شَاهِداً عَلَیْکُمْ کَمَا أَرْسَلْنَا إِلَی فِرْعَوْنَ رَسُولاً * فَعَصَی فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذاً وَبِیلاً * (2)

{بی گمان ما به سوی شما فرستاده ای که گواه بر شماست روانه کردیم همان گونه که فرستاده ای به سوی فرعون فرستادیم*[ولی] فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید پس ما او را به سختی فرو گرفتیم}

- هَلْ أتَاکَ حَدِیثُ مُوسَی * إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی* اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی* فَقُلْ هَل لَّکَ إِلَی أَن تَزَکَّی* وَأَهْدِیَکَ إِلَی رَبِّکَ فَتَخْشَی* فَأَرَاهُ الْآیَهَ الْکُبْرَی* فَکَذَّبَ وَعَصَی* ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعَی* فَحَشَرَ فَنَادَی* فَقَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی* فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکَالَ الْآخِرَهِ وَالْأُولَی* إِنَّ فِی ذَلِکَ لَعِبْرَهً لِّمَن یَخْشَی* (3)

{آیا سرگذشت موسی بر تو آمد*آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طوی ندا درداد*به سوی فرعون برو که وی سر برداشته است*و بگو آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایی*و تو را به سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری*پس معجزه بزرگ [خود] را بدو نمود*و[لی فرعون] تکذیب نمود و عصیان کرد*سپس پشت کرد [و] به کوشش برخاست*و گروهی را فراهم آورد [و] ندا درداد*و گفت پروردگار بزرگتر شما منم*و خدا [هم] او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد*در حقیقت برای هر کس که [از خدا] بترسد در این [ماجرا] عبرتی است}

- وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ (4)

{و با فرعون صاحب خرگاه ها [و بناهای بلند]}

1- . الصف / 5

2- . المزمل / 15 - 16
3- . النازعات / 15 - 26
4- . الفجر / 10

تفسیر:

طبرسی گفت: «من آل فرعون» یعنی قوم و پیروان فرعون «یسومونکم» یعنی شما را گرفتار می کنند و به شما می چشانند. «سوء العذاب» در مورد نوع این عذاب اختلاف نظر است گروهی می گویند که قول بعد از آن، بیان عذاب است و گفته شده: آن دسته از کارهای سختی است که مجبور به انجام آنها بودند که آنها را چند دسته قرار داده بودند، گروهی خدمتکار، گروهی نگهبان بودند و آن دسته که توانایی انجام کار را نداشتند آنها را مجبور به پرداخت مالیات می کردند. با این وجود اینگونه بودند که: «یذبحون ابناءهم و یستحیون نساءهم» یعنی آنها را زنده میگذاشتند تا از ایشان بردگی بکشند و به رسم بندگی، با آنان نکاح کنند و این از سر بریدن برایشان بدتر است «و فی ذلکم» یعنی در آن عذاب سخت و سر بریدن فرزندان «بلاء من ربّکم عظیم» منظور آزمایش سختی است از جانب خداوند هنگامی که بین شما و او خالی شود. گفته شده: یعنی در نجات یافتن شما نعمت بزرگی از جانب خداوند است که دلیل کشتن نوزادان پسر توسط فرعون این بود که او در خواب دیده بود که پاره ای آتش از بیت المقدس روی آورد و خانه های مصر را دربرگرفت و همه آنها و شهر قبط را سوزاند ولی بنی اسراییل را سالم رها کرد و این خواب باعث ترسش شد و ساحران و کاهنان و تعبیر کنند گان خواب را فراخواند و از آنها در مورد تعبیر خوابش پرسید. گفتند: که در میان قوم بنی اسراییل بچهای متولد می شود که او باعث نابودی خودت و پادشاهیت و عوض شدن دینت می شود. پس دستور داد که هر نوزادی که در قوم بنی اسراییل متولد می شود را بکشند و زنان قابله سرزمینش را جمع کرد و به آنها گفت: هر نوزاد پسری که هنگام تولدش در دستان شما می افتد، باید کشته شود و اگر آن نوزاد دختر بود او را رها کنید، فرعون آنها را به این کار دستور داد و آنها هم آن را انجام میدادند. پس مرگ و کشتار در بین پیران بنی اسراییل به سرعت زیاد شد. سران قوم قبط نزد فرعون رفتند و گفتند: مرگ در بین قوم بنی اسراییل افتاده است و نوزادانشان کشته می شوند و بزرگانشان می میرند، نزدیک است که کار به ضرر ما تمام شود. پس فرعون دستور داد که یک سال نوزادانشان را بکشند و یک سال هم آنها را رها کنند. که

هارون در آن سالی که نوزادان را نمی کشتند متولد شد و موسی در سالی که نوزادان را می کشتند، متولد شد. و یاد کنید «إذ فرّقنا بکم البحر» یعنی بین دو آب را شکافتیم تا اینکه شما در میان آن حرکت کردید و شما در بین آن دو آب بودید در حالی که در جای خشک حرکت می کردید. و گفته شده: با داخل شدن شما در دریا آن را شکافتیم پس بین هر شکافی از دریا گروهی از شما در مکانی خشک حرکت می کریدند و آن شکاف ها برای شما ایجاد شدند. « و أغرقنا آل فرعون » اسم فرعون به خاطر واضح بودن ذکر نکرد ولی در چند جای دیگر اسم او را ذکر کرده است و جایز است که منظور از آل فرعون خود فرعون می باشد.

«و أنتم تنظرون» یعنی غرق شدنشان را مشاهده می کردید. و قصه کامل آن را ابن عباس این گونه روایت می کند که: خداوند متعال به موسی وحی کرد که: قوم بنی اسراییل را از مصر بیرون ببر، پس موسی آنها را شبانه خارج کرد و فرعون همراه هزار هزار اسب با مردانش - بدون زنان - آنها را دنبال کرد، موسی که ششصد و بیست هزار نفر همراهش بود هنگامی که فرعون آنها را دید، گفت: «إنّ هولاء لشرذمه قلیلون* وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ * وَإِنَّا لَجَمِیعٌ حَاذِرُونَ» سپس موسی بنی اسراییل را راهی کرد تا اینکه به دریا رسیدند ناگهان متوجه یک غبار بلندی که از سوارهای فرعون بلند می شد، شدند. سپس گفتند: ای موسی «أوذینا من قبل أن تأتینا و من بعد ما جئتنا» دریا جلوی ماست و فرعون هم با همراهانش از پشت به ما نزدیک می شود، موسی فرمود: «عسی ربّکم أن یهلک عدوّکم و یستخلفکم فی الأرض فینظر کیف تعملون». سپس یوشع بن نون به او گفت: چه دستوری از جانب خداوند دریافت کردی؟ فرمود: به من دستور داده شد که با عصا بر روی آب دریا بزنم. یوشع گفت: بزن و خداوند به دریا وحی کرده بود که هرگاه موسی با عصایش به تو زد، از او اطاعت بکن. پس لرزشی در بین دریا ایجاد شد نمی دانست که عصایش را به کدام طرفش می زند. سپس موسی با عصایش ضربه ای به دریا زد. سپس دریا شکافته شد و دوازده راه در بین آن آشکار شد که هر طایفه ای در یک راه مخصوص خودش عبور می کرد ولی آنها گفتند: که ما از راه آبی و خیس عبور نمی کنیم. پس خداوند باد صبا را فرستاد و راه را برایشان خشک کرد. آنطور که

خداوند فرمود:«فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا» پس راهی شدند هنگامی که در میانه راه بودند، از همدیگر پرسیدند: چرا دوستان دیگرمان را نمی بینیم؟ به موسی گفتند: دوستانمان کجا هستند؟ فرمود: در راهی به مانند راه شما حرکت می کنند. گفتند: که تا آنها را نبینیم راضی نمی شویم. موسی فرمود: پروردگارا، مرا بر اخلاق بد این قوم یاری بفرما. خداوند وحی کرد که: به عصایت بگو که آن طور که می خواهی حرکت کند. پس با عصایش به طرف راست و چپ اشاره کرد. سپس سوراخ هایی ایجاد شدند که در میان آنها همدیگر را می دیدند. هنگامی که فرعون بر روی اسب سیاهش به ساحل دریا رسیدند، ترسید از اینکه وارد دریا بشود. جبرئیل بر روی یک اسب ماده در حالی که وارد دریا می شد، بر وی نمایان شد هنگامی که فرعون، اسب ماده جبرئیل را دید که وارد دریا شدآن هم از پشتش حرکت کرد و وارد دریا شد سپس به دنبال آنها قومش هم وارد دریا شد و میکاییل آنها را به داخل دریا حرکت می داد هنگامی که آخرین نفر از یاران موسی در آن سوی دریا خارج شد و آخرین نفر از همراهان فرعون وارد دریا شد خداوند آب شکافته شده دریا را به روی هم قرار داد پس همه آنها غرق شدند و موسی و یارانش نجات یافتند.(1)

«وملائه» یعنی بزرگان و کارگزاران قومش «فظلموا بها» یعنی با انکار آن به خودشان ظلم کردند. گفته شد: با قرار دادن آن در غیر از جایگاهش به آن ظلم کردند پس به جای ایمان به آن، کفر و انکار را قرار داده بودند. وهب می گوید: اسم فرعون، فرعون ولید بن مصعب است و منظور از او فرعون زمان حضرت یوسف است. و بین آن روزی که حضرت یوسف علیه السلام وارد مصر شد با روزی که موسی به عنوان فرستاده خداوند وارد آن شهر شد چهار صد سال فاصله بود. «حقیق علی أن لا اقول علی الله الا الحقّ » یعنی شایسته است که در مورد خداوند فقط سخن حق بگویم. فراء می گوید: «علی» حرف علی، معنی حرف جر باء را می دهد. یعنی شایسته است که نگویم و گفته شده که: یعنی مشتاق آنم که چیزی نگویم

1- . مجمع البیان 1: 105 - 107

حریص است. «ببیّنه» یعنی همراه حجت و معجزه « فارسل معی بنی اسراییل » یعنی قوم بنی اسراییل را از بند بردگی رها کن و به آنها اجازه بده تا به سرزمین مقدس بازگردند. «فإذا هی ثعبان مبین» یعنی یک مار بزرگ آشکار؛ و واضح بود که مار است به طوری که امر بر مردم مشتبه نمیشد و آنگونه نبود که کسی فکر کند که مار است و برعکس، فکر کند که مار نیست.

از ابن عباس و السدیّ روایت است که: آن عصا هنگامی که به مار تبدیل شد تخت فرعون را به دهانش گرفت که اندازه دهانش هشتاد زراع بود. فرعون به موسی التماس کرد و از روی تختش پرید و از آنجا فرار کرد و مردم هم به خاطر آن فرار کردند. فرعون داخل خانهاش شد و فریاد میزند که ای موسی، آن مار را بگیر من به تو ایمان می آورم. سپس موسی آن را گرفت و به عصا تبدیل شد. و گفته شده که: طول آن مار هشتاد زراع بوده است «و نزع یده» از ابن عباس و السدیّ روایت است که فرعون به او گفت: آیا نشانه ای دیگری داری؟ موسی فرمود: بله، سپس دستش را وارد گریبانش کرد و گفته شده: زیر بغلش، سپس آن را بیرون آورد. و به او نشان داد «فإذا هی بیضاء» که رنگ دستش سفید نورانی شده بود و شعاع نورش بیشتر از نور خورشید بود. و آن طور که روایت است رنگ پوست اصلی موسی سبزه بوده است. سپس دستش را دوباره داخل گریبانش کرد و به رنگ اولش تبدیل شد. و در مورد عصایش هم اختلاف نظر است. گفته شده: در مسیرش به طرف مدین یک پادشاه آن را به او داده بود و گفته شده آن همان عصای حضرت آدم است که از جنس درخت بهشتی است هنگامی که آدم به زمین هبوط می کند با خودش می آورد و بین اولادش دست به دست می گشت تا اینکه نبوت به شعیب رسید. آن عصا همراه چهل عصای دیگر از ارث پدری به شعیب رسید. هنگامی که شعیب موسی برای کار اجاره گرفت به او گفت: که وارد اتاق عصاها شو و یکی از آن عصاها را بردار که آن عصای آدم به دست موسی چسپید. شعیب آن را ازش گرفت و گفت: یکی دیگر را بردار، تا اینکه سه بار همین کار را تکرار کرد و هر بار همان به دست او می آمد و در آخر همان را به او داد. هنگامی که موسی از نزد شعیب به طرف مصر خارج شد آتشی را دید و درخت به سوی او آمد و خداوند وحی کرد که «یا

موسی إنّی انا الله» و خداوند به او دستور داد که آن عصا را بیندازد هنگامی که آن را انداخت ناگهان به یک مار تبدیل شد و موسی از آن فرار کرد و خداوند به او وحی کرد که «خذها و لا تخف» سپس دستش را به طرف آن برد و به شکل عصا تبدیل شد هنگامی که فرعون نزد موسی آمد آن طور که ذکر کردیم آن را جلوی فرعون گذاشت. و گفته شده: که پیامبران به خاطر دوری از تکبر و غرور آن عصا را به دست می گرفتند.

« قال الملأ من قوم فرعون » به آنهایی که آنجا حاضر بودند. «إنّ هذا لساحر علیم » با جادوهایش « یرید أن یخرجکم من أرضکم » و یعنی می خواهد که دلهایی قوم بنی اسراییل را به طرف خودش بکشاند و با آنان تقویت شود و با آنها بر شما چیره شود و شما را از سرزمین هایتان خارج کند. « فماذا تأمرون» گفته شده: که این کلام بزرگان قومشان بود که به عنوان مشورت به همدیگر می گفتند و احتمال دارد که این کلام را به فرعون گفته باشند و فقط به خاطر خطاب به پادشاه این لفظ «قالوا» را به صورت جمع به کار بردند و همچنین ممکن است که گفته فرعون به قومش باشد که تقدیرش اینگونه باشد: قال فرعون لهم: «فماذا تأمرون» فرعون به آنها گفت: «قالوا» به فرعون گفتند: در حکم دادن بر آنها در مورد چیزی عجله نکن که همان عجله کردنت حجت علیه خودت می شود.

و گفته شده: أخّره یعنی او را زندانی بکن، که تفسیر اولی درست تر است. «و ارسل فی المدائن» که در اطرافت است. «حاشرین» ساحران را با هم جمع کن تا آن کسانی که علم آن را از او آموختند با هم جمع شوند؛ مجاهد و السدیّ آن را گفتند. گفته شد: آنها اهل شرط گذاری بودند و آنها را برای جمع گروه ساحران فرستاد، و هفتاد و دو نفر بودند، ابن عباس آن را گفت «و جاء السحره فرعون» که پانزده هزار نفر بودند و گفته شد: هشتاد هزار و گفته شد: هفتاد هزار و گفته شد: سی و چند هزار نفر، و گفته شد: که هفتاد و دو نفر بوده اند که دو نفر از آنها از قوم قبطی بودند که آن دو نفر رئیس قوم بودند و هفتاد نفر آنها از بنی اسراییل بودند. و گفته شده: که هفتاد نفر بودند «و إنّکم لمن المقربین» یعنی شما با گرفتن اجرتان از مقربان خواهید بود، به جایگاه های بزرگ. «قالوا یا موسی» یعنی ساحران به موسی گفتند: «إمّا أن

تلقی» عصایت را اول بندازی «و إمّا أن أکون نحن الملقین» یا اینکه ما اولا آنچه از عصا و طناب همراهمان است را بندازیم. «قال القوا» که این یک تهدید و به نوعی دست کم گرفتن آنهاست. «سحروا أعین النّاس» با مالیدن جیوه به عصاها و طناب ها که به وسیله تابش خورشید به آنها به نوعی انسان فکر می کرد که به مانند مار حرکت می کردند و مردم را فریب می دادند و با حیله ها دیگری شبیه اینها و با انواع تقلب و فریب کاری «و استرهبوهم»

خواستند آنان را بترسانند تا اینکه مردم از آنها ترسیدند «فاذا هی تلقف ما یأفکون» یعنی عصایش را انداخت که ناگهان تبدیل به یک مار افعی شد و کسانی که آن ساحران با تزویر درست کرده بودند را بلعید. « فوقع الحقّ» یعنی حق آشکار شد چون آنها هنگامی که آن نشانه های آشکار را دیدند فهمیدند که این یک کار آسمانی است و کسی غیر از خدا نمی تواند چنین کاری انجام دهد که یکی از آن کارها تبدیل عصا به مار بود و درگیری خوردن طناب ها و عصاهای زیاد ساحران دیگر و همچنین محوشدن همه طناب ها و عصاها در شکم مار یا به صورت پخش شدن و یا به صورت محوی کامل در نزد کسانی که آن را جایز می دانند و همچنین تبدیل شدن دوباره مار به عصا بدون هیچ تغییری، و هر عاقلی می داند که انجام این کارها در توان بشریت نیست پس به توحید و نبوت اعتراف کردند و ایمان آوردن آنها دلیلی برای فرعون و قومش شد. «فغلبوا هنالک» یعنی فرعون و قومش در آن جمع شکست خوردند و فرعون بهت زده شد و موسی و پیروانش را به حال خود رها کرد. «و انقلبوا صاغرین» یعنی با حالت شکست خوردگان از آنجا رفتند. «و ألقی السّحره ساجدین» که خداوند این را به آنها الهام کرده بود.

و گفته شده: موسی و هارون به خاطر آشکار شدن حق سجده شکر بردند و ساحران هم به آنها اقتدا کردند و همراه آنها سجده بردند. و به خاطر این فرموده «القی» به صورت مجهول آورده است تا اشاره‌ای باشد به اینکه آن نشانه های بزرگی که دیدند آنها را به سجده برد به طوری که آنها نتوانستند خودشان را کنترل کنند و بی اختیار سجده کنان افتادند. «ربّ موسی و هارون» به این خاطر خداوند را به این دو نفر اختصاص داده است، چون آنها بودند که به ایمان آوردن به او دعوت

می کردند و به خاطر برتری آنها، یا به خاطر اینکه تا کسی شک نکند که آنها به فرعون سجده کردند و چون فرعون ادعا می کرد که خدای جهان است. « إنّ هذا لمکر » که منظورش از آن فریب و اغفال مردم است که ایمان ساحران از روی علم و آگاهی نبوده است بلکه توطئه کرده بودند که اموال و ملکتان را ببرند. «فسوف تعلمون » نتیجه کارتان را « لأقطعنّ أیدیکم و أرجلکم من خلاف » یعنی از هر طرف بدنتان یکی از آنها را قطع می کنم. حسن می گوید: به اینگونه که دست راست با پای چپ قطع شود و دیگران می گویند: همچنین باید دست چپ با پای راست هم قطع شود و گفته شده: او اولین کسی بود که این کار را با مردم انجام داد و آنها را بر نخل خرما در ساحل رود نیل به دار آویخته بود. « إنّا إلی ربّنا منقلبون » در حالت ایمان به توحید و با اخلاص به سوی پروردگارمان برمی گردیم، بازگشت به سوی خدا همان رسیدن به پاداش نیک اوست. و هدفشان تسلی دادن به خودشان در هنگام تحمل سختی شکنجه های فرعون بود که می خواستند تهدید فرعون به شکنجه دادنشان را با تهدید سخت تر به شکنجه دادن فرعون در آخرت جواب دهند. «و ما تنقم منّا» و این شکنجه های او بعد از این نشانه های خداوند که بر ما آشکار شدند نمیتوانند ما را از ایمان به خداوند منصرف کنند. «ربّنا افرغ علینا صبرا» یعنی در هنگام قطع شدن دست و پایمان و اعدامman قدرت صبر را به ما عطا کن تا دوباره کافر نشویم. «و توفّنا مسلمین» یعنی ما را بر اسلاممان تا زمان مرگ ثابت قدم نگه دار. گفتهاند: که فرعون همان روز آنها را اعدام کرد در روز اول ساحران کافر ولی در آخر روز شهیدانی پاک بودند. و همچنین گفته شده که: دستش به آنها نرسید و خداوند آنها را از او حفظ کرد. (1)
«و قال الملأ من قوم فرعون» هنگامی که ساحران اسلام آوردند «أ تذر موسی و قومه» آیا آنها را زنده نگه می داری تا مخالف تو کار کنند و مردم را به مخالفت تو دعوت کنند و در آخر بر تو چیره شوند و پادشاهیت نابود شود؟ و از ابن عباس روایت است که: فرعون فرزندان بنی اسراییل را میکشت ولی هنگامی که این معجزات موسی را دید دوباره چنین

1- . مجمع البیان 4 : 457 - 458

دستوری داد؛ سپس بنی اسراییل این را به نزد موسی شکایت کردند و موسی گفت: «استعینوا بالله» در دفع بلای فرعون از شما « واصبروا» بر دینتان «یورثها من یشاء» یعنی آن را به کسی می خواهد از طریق ارث انتقال می دهد. «و العاقبه للمتقین» یعنی باتقوا باشید چون عاقبت خیر درد و دنیا برای انسان های باتقواست. «قالوا» بنی اسراییل به موسی گفتند: «أوذینا من قبل أن تأتینا». فرعون با کشتن فرزندانمان و به کنیز گرفتن زنانمان قبل از اینکه رسالت خداوند را برایمان بیاوری ما را شکنجه می کرد «و من بعد ما جئتنا» همچنین ما را تهدید می کند و اموالمان را از ما می گیرد و ما را مجبور به انجام کارهای سخت می کند و ما با آمدن تو هم هیچ فایدهای نبردیم و این نشان میدهد که دوبار قتل و شکنجه در بین آنها اتفاق افتاد. حسن میگوید: فرعون قبل و بعد از آمدن موسی از بنی اسراییل جزیه می گرفت و تا زمانی که موسی وعده نجات از فرعون را داد همچنان ادامه داشت. پس موسی وعده نجات را برایشان تازه کرد «عسی ربّکم أن یهلک عدوّکم» و امیدواری از سوی خداوند، ایجاب کننده است «و یستخلفکم فی الارض» و شما را بعد از آنها مالک سرزمین خودتان بکند «فینظرکیف تعملون» تا شکری باشد در مقابل آنچه که به شما عطا می کند. «و لقد أخذنا آل فرعون بالسنین» لام برای قسم است، یعنی قوم فرعون را با خشکسالی و قحطی عذاب دادیم «فإذا جاءتهم الحسنه» یعنی باروری و نعمت فراوانی در رزق و سلامتی و عافیت، « قالوا لنا هذه» یعنی ما خودمان در اصل مستحق این نعمت ها هستیم و نمی دانستند که اینها از جانب خداوند است و باید او را شکر کنند «و إن تصبهم سیئه» گرسنگی، مصیبت، قحطی باران و قحطی و نابودی میوه و حیوانات «یطیّروا» موسی و همراهانش را به فال شوم و بد می گرفتند و گفتند: زمانی که شما را می بینیم شر به طرف ما می آید. « ألا إنّما طائرهم عندالله » یعنی آن شوم و ضرری که گرفتار آنها میشود همان عقوبت خداوندی است که به آنها وعده داده شده است و در آخرت گرفتار آنها میشود نه آن بلاهایی که در دنیا به سرشان می آید یا اینکه این خداوند است که برکت و شوم و خیر و شر و نفع و ضرر را برای آنها میآرود. اگر عاقل باشند خیر و سلامت را از شر را از جانب او طلب می کنند و گفته شده: آن چیزی که آن را به فال بد می گیرند در

کارنامه آنها حفظ می شود تا آنها را در روز قیامت به خاطر آن عقوبت دهد. «و قالوا» قوم فرعون به موسی گفتند: «مهما تأتنا به من آیه» چه معجزه ای برای ما می آوری «لتسحرنا بها» تا به وسیله آن ما را از دین فرعون برگردانی؟

«فأرسلنا علیهم الطوفان» ابن عباس و ابن جبیر و قتاده و محمد بن اسحاق گفتند و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت است که سخن آنان با یکدیگر درآمیخت و گفتند: هنگامی که ساحران ایمان آوردند و فرعون شکست خورده برگشت و او و قومش خواستند که بر کفرشان بمانند، هامان به فرعون گفت: مردم به موسی ایمان آوردند ببین چه کسی به او ایمان آورده است، پس او را زندانی کن. پس فرعون هر کسی را که به موسی ایمان آورده بودند، زندانی کرد. سپس خداوند نشانه هایش را برای فرعونیان آشکار کرد، خشکسالی و قحطی را بر آنها نازل کرد سپس بر آنها طوفان فرستاد پس خانه و مسکن هایشان را خراب کرد تا اینکه به بیابان رفتند و آنجا چادر زدند و خانه های قبطی ها پر از آب شده بود ولی در خانه های بنی اسراییلیان حتی یک قطره آب نرفته بود و آب بر سطح زمین هایشان مانده بود و نمی توانستند چیزی بکارند پس به موسی گفتند: «ادع لنا ربّک» که آب را بر زمین ها و خانه هایمان بردارد تا به تو ایمان بیاوریم و بنی اسراییلی ها را آزاد کنیم. موسی در نزد خداوند دعا کرد و خداوند طوفان را بر آنها برداشت ولی ایمان نیاوردند و هامان به فرعون گفت: اگر بنی اسراییلی ها را آزاد کنی، موسی بر تو چیره می شود و پادشاهیت را نابود می کند و خداوند در آن سال علف و زراعت و میوه های زیادی را برایشان رویاند به طوری که کل سرزمینشان سبز و حاصلخیز کرد و گفتند: آن بارانی که سال گذشته بارید برای ما نعمت و حاصلخیزی آورد پس خداوند در سال دوم به روایت علی بن ابراهیم و به روایت دیگر مفسران در ماه دوم همان سال، برایشان ملخ فرستاد و کل زراعت و درختهایشان را خوردند حتی نزدیک بود موها و ریشهایشان را بخورند، آن ملخ ها درها، لباس ها و وسایلشان را خوردند ولی وارد خانه های بنی اسراییلی ها نمی شدند و آنها گرفتار ضرر نمیشدند، سپس ناله کردند و درمانده شدند و فرعون از این بلای سخت غمگین شد و گفت: «یا موسی ادع لنا ربّک» که خداوند ملخ ها را از اینجا ببرد تا بنی اسراییلی

ها را آزاد کنیم. موسی دعا کرد و خداوند ملخ ها را از آنها دور کرد در حالی که هفت روز از شنبه تا شنبه، سرزمینشان را غارت کرده بودند.

و گفته شده: موسی از زمین بلند شد و به هوا پرید و در آنجا با عصایش به طرف غرب و شرق زمین اشاره کرد، سپس ملخ ها به همان جایی که آمده بودند، رفتند، به طوری که انگار وجود نداشتند. ولی هامان اجازه نداد که فرعون بنی اسراییلی ها را آزاد کند و خداوند هم در سال سوم به روایت علی بن ابراهیم در ماه سوم و به روایت دیگر مفسران شپش را برایشان فرستاد که از ملخ کوچکتر است و بال پرواز ندارد و اینها بدترین و کثیفترین هستند. پس بر زراعت هایشان حمله کردند و آنها را ریشه کن کردند سپس زراعت ایشان از بین رفت و همه زمین را نابود کردند. و گفته شده که: به موسی دستور داده شد که بر روی یک تپه سفید در یکی از روستاهای مصر به اسم عین شمس برود، پس به آنجا رفت و با عصایش ضربه ای به آن زد. سپس شپش ها از درون آن سرازیر شدند که داخل لباس های آنها می رفتند و آنها را نیش می زدند یا اینکه اگر کسی از آنها غذا می خورد در همان لحظه غذایش پر از شپش می شد. ابن جبیره می گوید: قمل، حشره ای که از حبوبات بیرون می آید اینطور بود که کسی از آنها ده گونی از حبوبات را در سنگ آسیاب می ریخت ولی فقط سه مشت از آن بیرون می آورد و بلای شپش بزرگترین بلایی بود که بر سر آنها آمد. سپس همه وجودشان از موها و صورت و پلک ها و ابروهایشان از آنها پر شده بود و پوستشان به مانند کسی شده بود که بیماری آبله گرفته است و آرام و قرارشان را از دست داده بودند، پس فریاد کشیدند و داد زدند و فرعون به موسی گفت: برایمان دعا کن تا خداوند این شپش ها را از ما دور کند و ما هم بنی اسراییل را از زندان آزاد کنیم. موسی نیز دعا کرد و شپش ها که هفت روز از شنبه تا شنبه، در آنجا مانده بودند از سرزمینشان خارج شدند. سپس خداوند در سال چهارم و گفته شده در ماه چهارم برایشان قورباغه فرستاد که در غذا و آبشان وارد می شد و خانه و مسکن هایشان پر از آن شده بود. و آنها هر لباس و ظرف و غذا و شرابی را باز می کردند در آن قورباغه ای وجود داشت و به درون ظرف های غذای آنها می پرید و هر چه در آن بود را فاسد می کرد. قورباغه ها بر چانه آنها

می نشستند اگر یکی از آنها می خواست که حرف بزند قورباغه به درون دهان آن می پرید دهانش را باز می کرد تا لقمه غذایش را بخورد ولی قورباغه زودتر از لقمه اش به دهانش می پرید، فرعونیان از این قورباغه ها خیلی خسته شده بودند، هنگامی که این را دیدند، گریه کردند و نزد موسی شکایت بردند و گفتند: این بار توبه می کنیم و به گناه خود باز نمی گردیم دعا کن تا خداوند قورباغه ها را از ما دور کند سپس ما هم به تو ایمان می آوریم و بنی اسراییلی ها را آزاد می کنیم. موسی از آنها عهد و پیمان گرفت سپس برای آنها دعا کرد و خداوند قورباغه ها را از سرزمینشان برداشت در حالی که هفت روز از شنبه تا شنبه، در آنجا بودند سپس دوباره عهدشان را شکستند و به کفرشان برگشتند. در سال پنجم خداوند برای آنها خون فرستاد و آب رود نیل برایشان خون شده بود، قبطی ها آن را خون می دیدند ولی بنی اسراییلی ها آن را آب می دیدند اگر بنی اسراییلی آن را می نوشید برایش آب بود ولی اگر قبطی آن را می نوشید خون بود. قبطی ها به اسراییلی ها می گفتند: آب را در دهان خود بریز بعد همان آب را در دهان من بریز، هنگامی که آب دهان خودش را به دهان قبطی می ریخت به خون تبدیل می شد. تشنگی بر فرعون فائق آمده بود تا حدی که مجبور بود درختان تر را میک بزند و هر وقت آن را می مکید آب درخت در دهانش تبدیل به خون می شد در این حالت هفت روز صبر کردند و فقط خون می خوردند و می آشامیدند.

زید بن اسلم می گوید: خونی که بر آنها مسلط شده بود خون دماغ بود. نزد موسی آمدند و گفتند: به خداوند دعا کن تا این خون را در میان ما بردارد ما هم به تو ایمان می آوریم و بنی اسراییل را نیز آزاد می کنیم. هنگامی که خداوند خون را در میان آنها برداشت ایمان نیاوردند و بنی اسراییلی ها را آزاد نکردند «و لمّا و قع علیهم الرجز» هنگامی که عذاب طوفان که بر آنها نازل شد و گفته شده: آن عذاب طاعون بود که بر آنها نازل شد و هفتاد هزار قبطی را کشت، که این عذاب، ششمین عذابی است که بر آنها نازل شده بود. از ابن جبیر نقل شده است. و مانند این روایت از امام صادق علیه السلام روایت شده است که برف قرمزی بر آنها نازل شد که به سبب آنها بعضی از آنها مردند و از سختی آن ناله می کردند.

«قالوا» فرعون و قومش گفتند: «یا موسی ادع لنا ربّک بما عهد عندک» با آن شرایطی که قبلا دعا می کردی چون قبلا هم تو را در آیاتت اجابت می کرد یا اینکه با این شرط که اگر ما ایمان بیاوریم آن عذاب از ما برداشته می شود یا با آن عهد پیامبری که در نزد توست. حرف باء برای قسم است. «إلی أجل هم بالغوه» یعنی مدتی که خدا آنان را در آن مدت غرق کرد «إذا هم ینکثون» عهدشان را می شکستند. «فانتقمنا منهم» پس به خاطر کردار بدشان آنها را مجازات دادیم « فی الیمّ» در دریا «و کانوا عنها غافلین» و آنها از نازل شدن عذاب غافل بودند یا اینکه، ما آنها را به خاطر تکذیب کردنشان و غافل شدنشان و خود را به غفلت انداختن آنها را عقوبت دادیم. «و أورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون» یعنی بنی اسراییل، چون قبطی ها آنها را ضعیف کرده بودند و خداوند بعد از نابود شدن فرعون و قومش سرزمین و حکومتشان را به آنها بازگرداند و آن را از فرعونیان گرفتند. «مشارق الأرض و مغاربها» آن مکان هایی که در آن بودند، جهت های شرق و غرب آن که منظورش کل سرزمین فرعون از اول تا آخر می باشد. و گفته شده که: منظور سرزمین شام و مصر است. و گفته شده: سرزمین مصر. زجاج می گوید: در بین بنی اسراییل داوود و سلیمان به حکومت رسیدند «التی بارکنا فیها» با تولید زراعت ها و میوه ها و نباتات و درختان دیگر و چشمه ها و رودها و دیگر انواع منافع «و تمّت کلمه ربّک الحسنی علی بنی اسرائیل » یعنی وعده خداوند مبتنی بر نابود کردن دشمنشان و به حکومت رسیدنشان به حقیقت پیوست. و گفته شده: به خاطر صبری که بر شکنجه های فرعون و قومش داشتند به آنها وعده بهشت داده شد. « و دمرّنا ما کان یصنع و قومه » و هر آنچه را که فرعونیان از کاخ و شهر و خانه درست می کردند، نابود می کردیم « و ما کانوا یعرشون» و آنچه از درخت و انگور و میوه ها می کاشتند را نابود می کردیم، یا آنچه سقف میزدند از کاخ ها و خانه هایشان.(1) «فلمّا جاءهم الحقّ من عندنا» آن معجزه ها و نشانه هایی را که برای آنها آوردند «أ تقولون للحقّ لمّا جاءکم» که آن سحر بوده، پس با جمله استینافیّه، انکار را آورد و

1- . مجمع البیان 4 : 460 – 471

فرمود: «أ سحر هذا و لا يفلح الساحرون» يعنى با دليل هايى كه مىآورند پيروز نمى شوند «لتلفتنا» يعنى به خاطر كمک هاى ما «و تكون لكم الكبرياء» يعنى حكومت و عظمت و قدرت براى شماست. « فى الأرض» يعنى در سرزمين مصر يا در همه دنيا. «بكل ساحر» چون به آن چيزى كه موسى از طرف خداوند آورده بود، و مى دانست كه سحر نيست ناآگاه بود ولى بعد از آن كه فهميد با او دشمنى كرد. و گفته شده: فهميد كه آن سحر نيست ولى فكر كرد كه چيزى شبيه به سحر است. «و يحقّ الله الحقّ» يعنى حق را آشكار و استوار مى كند و اهل آن را پيروز مى كند. « بكلماته » با وعده هايش و گفته شده كه: با كلامى كه به وسيله آن نشانه هايى را كه پيامبرانش مى آورند را روشن مى كند. و گفته شده: با آن حكمى كه قبلا در لوح محفوظ آمده است، كه اين كار اتفاق مى افتاد. «إلّا ذريّه من قومه» يعنى افرادى از قوم فرعون يا افرادى از قوم موسى، يعنى بنى اسرائيليهايى كه در سرزمين مصر بودند و كسانى كه وجه اول را گفتند در مورد آن اختلاف دارند و گفته شده: قومى بودند كه مادرانشان از بنى اسراييل و پدرانشان از قبط بودند پس راه مادران و دايى هايشان را ادامه دادند اين از ابن عباس است. و گفته شده: مردمانى هستند كه از قوم فرعون هستند از جمله: زن فرعون و مؤمن آل فرعون و كنيز او و زنى كه مامور شانه كردن موهاى زن فرعون بود. و گفته شده: آنها بعضى از فرزندان قوم قبط بودند كه پدرانشان موسى را قبول نكردند. و كسانى كه وجه دوم را گفتند نيز در اين مورد اختلاف دارند و گفته شده: آنها گروهى از بنى اسراييل بودند كه فرعون سحر را به آنها آموزش داده بود و آنها را جزء ياران خودش قرار داده بود ولى به موسى ايمان آوردند و گفته شده: كه منظور از آن مؤمنان قوم بنى اسراييل بودند كه تعداد آنها ششصد هزار نفر بودند و يعقوب هفتاد و دو نفر از آنان را وارد مصر كرد پس زاد و ولد كردند و به ششصد هزار نفر رسيدند به خاطر اين به آنها ذريه گفت چون در مقابل كافران كم و ضعيف بودند. اين از ابن عباس روايت شده است. مجاهد مى گويد: منظور از آنها فرزندان كسانى هستند كه موسى بر آنها پيامبر مبعوث شد و به خاطر گذشت زمان پدرانشان مردند و فرزندانشان باقى ماندند. «على خوف من فرعون» آنها ايمان آوردند ولى از شكنجه هاى فرعون مى ترسيدند. «ملائهم» يعنى

بزرگانشان «أن یفتنهم» آنها را از دین خارج کند این طور که آنها را با سختی امتحان کند و برآن سختی تحمل نداشته باشد و از دینشان برگردند. «لعال فی الأرض» یعنی فردی مستکبر و طاغوت «و إنّه لمن المسرفین» یعنی کسانی که در گناه کردن از حد تجاوز کردند «لا تجعلنا فتنه» یعنی این امکان را به ظالمان مده تا بما ظلم کنند و ما را مجبور کنند که از دینمان برگردیم یا کافران را بر ما چیره مکن تا از پیروزی خود فریب بخورند و بگویند: اگر حق با آنها بود ما نمی توانستیم بر آنها چیره شویم.

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیهما السلام میفرمایند: به این معناست که آنها را بر ما غالب نکن تا آنها را با ما بیازمایی «أن تبوّأ لقومکما» بگیرید برای آن مردمی که به شما ایمان آوردند در مصر «بیوتا» در آن ساکن شوند و به آن پناه ببرند «و اجعلوا بیوتکم» تفسیر این بعدا خواهد آمد. « زینه » از زیورآلات و لباس. گفته شده؛ و الزینه یعنی زیبایی و سلامتی جسم و بلند قامتی و زیبارویی، و اموالی که به وسیله آنها در دنیا خودشان را بزرگ جلوه می دهند. « ربّنا لیضلّوا » لام برای نشان دادن نتیجه است و گفته شده معنای آن این است که: تا گمراه نشوند و حرف نفی لا حذف شده است. و «ربّنا اطمس» منظور از الطمس علی الاموال این است که تغییر یافتن آن از صورتی به صورت دیگر هیچ فایده ای ندارد. اکثر مفسران می گویند: همه اموالشان حتی قند و حلوای آنها به شکل سنگ درآمد. «و اشدد علی قلوبهم» یعنی بعد از نابود شدن همه اموالشان، آنها را بر اقامت در سرزمینشان ثابت کن که این برایشان سختتر است. و گفته شده: بعد از بین رفتن اموالشان خودشان را نیز بمیران و نابود کن. و گفته شده: آن عبارت است از درماندگی و مُهر زدن « فلا یومنوا» که احتمال نصب و جزم را دارد، نصب زمانی است که آن را جواب صیغه امر بگیریم و همراه فاء می آید یا اینکه عطف بر فعل « لیظلّوا » است و هر کلام بین آن جمله معترضه است. و اما جزم زمانی است که آن را به صورت دعا بگیریم و گفته شده معنایش این است که: یعنی ایمانشان اصلا ایمانی اختیاری نیست.

«قد أجیبت دعوتکما» این جریح می گوید: فرعون بعد از این دعا چهل سال در آنجا ماند و این از امام صادق علیه السلام روایت شده است. « فاستقیما » پس به

آنچه که به آن مأمور شده اید و آن دعوت مردم به ایمان است ثابت قدم باشید. «بغیا و عدوا» تا بر آنها ظلم و ستم کنند. « قال آمنت » این ایمان آوردنش به خاطر مصون ماندنش بود و مستحق پاداش نبود و فایده ای هم برایش ندارد. « الان» یعنی به او گفته شد: الان ایمان آوردی. زمانی که ایمان آوردنت دیگر فایده ای ندارد و هنگامی که ایمان برایت فایده داشت آن را رها کرده بودی. چرا قبل از این ایمان نیاوردی؟ «و کنت من المفسدین» در زمین جز انسان فاسد نبودی این کلام را جبرئیل یا خود خداوند به او فرمود: «فالیوم ننجیک ببدنک». بیشتر مفسران می گویند: یعنی هنگامی که خداوند فرعون و قومش را غرق کرد بعضی از بنی اسراییلی ها غرق شدن فرعون را انکار کردند و گفتند: او بزرگتر از این بود که غرق شود پس خداوند جسم او را بیرون آورد تا او را ببینند به خاطر این فرمود: «فالیوم ننجیک» تو را بر روی زمین انداختیم، جسدت را خالی از روح بر مکانی مرتفع از سطح زمین قرار دادیم؛ چرا که او عریان بر روی آب مانده بود و گفته شده یعنی تو را از آب بیرون می آوریم ولی تو مرده ای. البدن یعنی: زره، ابن عباس می گوید: یک زره از طلا در تنش بود که با آن شناخته می شد. یعنی: تو را با زره مشهورت بر روی آب قرار می دهیم تا تو را با آن بشناسند. « لتکون لمن خلفک آیه » تا درس عبرتی باشد « مبوّأ صدق » آنها را در جایی پاک بیت المقدس و شام استقرار دادیم. حسن می گوید: منظور از آن مصر است، به این صورت که قوم بنی اسراییل را یک بار از دریا رد کرد و به مصر برگشت و در خانه های فرعونیان ساکن شد. « فما اختلفوا حتي جاءهم العلم» یهودیان در مورد تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم اختلاف نداشتند تا اینکه قرآن برایشان آمد یا اینکه علم به حقیقت او، یا اینکه بنی اسراییل زمانی با هم اختلاف نظر کردند که حق و حقیقت به وسیله موسی و هارون برایشان فرستاده شد. که قبل از آمدن حق و حقیقت همگی کافر بودند. هنگامی که موسی بر آنها مبعوث شد، بعضی از آنها به او ایمان آوردند و بعضی از آنها بر کفرشان باقی ماندند. سپس با هم اختلاف پیدا کردند.(1)

1- . مجمع البیان 5 : 125 - 132

«برشید» یعنی مرشد « یقدم قومه» یعنی در روز قیامت جلوی قومش راه می رود تا اینکه آنها را به طرف آتش می برند. «و بئس الورد المورود» یعنی آن آبی که برای رفع تشنگیشان به آنها داده می شود تا خودشان را از آتش زنده نگه دارند بدترین آب است. و به خاطر این خداوند لفظ الورد المورود را به آنها داد تا با آنچه که بهشتیان به آنها وارد میشوند از انهار و عیون، مطابقت لفظی داشته باشد. « بئس الرفد المرفود» یعنی چیزی که به آنها می دهند آتش و لعنت است و آن بدترین چیز است. (1)

«تسع آیات» در مورد آن اختلاف نظر است و گفته شده آن دست موسی و عصای او و زبان او و دریا و طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون است و گفته شده: طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون و دریا و عصا و محوشدن و تخته سنگ است و به جای محو شدن، دست هم گفته اند. و به جای دریا و محو شدن و تخته سنگ، دست و سالها - خشکسالی - و کاهش ثمرات - قحطی - گفته اند. حسن نیز مثل این را می گوید ولی خشکسالی و قحطی را یک نشانه فرض می کند و نهمین نشانه را بلعیدن دروغ و تزویر آنان توسط عصای موسی میداند. و گفته شده: که آنها نُه معجزه در احکام شریعت بودند. « فاسئل بنی اسرائیل » به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم دستور داده شد که از بنی اسراییل سؤال بپرسد تا حجت و دلیل برایشان آشکارتر باشد و گفته شده: ای شنونده، بپرس.

« مسحورا » کسی که علم ساحری را به او دادهاند، یا ساحراً است، و مفعول را در جایگاه فاعل قرار داده است. و گفته شده: یعنی تو افسون شدهای پس تو خودت را بر آن چیزی حمل میکنی که افسونی که در توست میگوید « لقد علمت ما أنزل هولاء» یعنی این آیات «إلّا ربّ السّموات و الأرض» که آنها را خلق کرده است. « بصائر» و روایت است که امام علی علیه السلام در مورد «علمت» فرمود: به خدا قسم دشمن خدا این را نمی دانست ولی موسی به آن آگاهی کامل داشت. و گفت: که من این را می دانم. «و إنّی لأظنّک» یعنی آن را به تو نشان می دهم.

1- . مجمع البیان 5: 191

«یافرعون مثبورا» یعنی هلاک شده، و گفته شده ملعون و گفته شده: یعنی احمق، کسی که عقل ندارد.

و گفته شده: کسی که از خیر دور است. « فأراد » یعنی فرعون «أن یستفزّهم» که موسی را اذیت کند « و من معه من الأرض » یعنی ساکنان مصر و فلسطین و اردن را با تبعید کردن آنان از آنجا. و گفته شده: آنها را بکشد. «و قلنا من بعده » یعنی بعد از نابودی فرعون « اسکنوا الأرض » در سرزمین مصر و شام « فإذا جاء وعد الآخره » روز قیامت یعنی وعده روز آخرت و گفته شده که منظور، زمان نزول حضرت عیسی علیه السلام است. «جئنابکم لفیفا» یعنی کسانی که در قبرها هستند آنها را به ایستادن برای حساب و بازرسی می کشانیم در حالی که با هم قاطی هستند و همه به دور هم پیچیده شدهاند در حالی که همدیگر را نمی شناسند، و هیچ کس به قبیله اش وابسته - متمایل - نیست. و گفته شده: « لفیفا» یعنی همگی. (1)

«و هل أتاک» این ابتدای کلام است و به تحقیق خبری است از جانب خداوند که آن را ابلاغ نکرده است و فرمود:آیا خبری از فلان کس شنیدی؟ و گفته شده: جمله در حالت استفهام گزارشی است در معنای جمله خبری یعنی: برایت آمده است «إذ رأی نارا» ابن عباس می گوید: موسی مردی غیوری بوده است با دوستانش زیاد گشت نمی زده است برای اینکه زنش دیده نشود.

«فلمّا قضی الأجل» از شهر مدین خارج شد و گوسفندانش را با خودش آورده بود و خاواده اش سوار بر قاطری همراهش بودند و بر روی آن قاطر گونی های پر از وسایل خانه بود، در شبی بسیار تاریک راهش را گم کرد و گوسفندانش متفرق شدند و سنگ چخماقش جرقه نمی زد و زنش در هنگام وضع حمل بود آتشی را از دور دید که در نزد خداوند نور بود ولی در نزد موسی آتش بود. «فقال» در این هنگام «لاهله» که دختر شعیب بود و در مدین با او ازدواج کرده بود «امکثوا» اینجا بمانید، «بقبس» یک شعله از آن آتش بزرگ بیاورم تا با آن خودتان را گرم کنید یا اینکه به وسیله آن آتش راه را پیدا کنم. یا اینکه علامتی را پیدا کنم

1- . مجمع البیان 6 : 443 - 444

که با آن راه را پیدا کنم. چون جایی که آتش روشن شده حتما کسی در آن نزدیکی هست. « فلمّا أتاها ». ابن عباس می گوید: هنگامی که به طرف آتش رفت متوجه شد که آتش بر روی درخت انگور است. پس از زیبایی نور آن آتش و سبز بودن آن درخت تعجب کرد و ایستاد. از جانب درخت ندایی شنید «یا موسی إنّی أنا ربّک» وهب می گوید: از جانب درخت ندایی آمد: ای موسی، سپس زود جواب داد و نمی دانست کیست که او را صدا می زند، و گفت: من صدایت را می شنوم ولی خودت را نمی بینم، فرمود: من بالای تو، همراه تو، پشت تو و از خودت به تو نزدیکترم. سپس فهمید که این صدا فقط می تواند از جانب خداوند باشد و مطمئن شد. و موسی دانست که این صدا از جانب خداوند است و خواسته که معجزهای برای موسی آشکار کند. آن چنان که در جایی دیگر فرمود: «إنّی أنا الله ربّ العالمین» و گفته شده: هنگامی که آن درخت سبز را دید که از تنه آن تا آخرش در آتش روشنی می درخشد و صدای تسبیح ملائکه ها را شنید و نور بزرگی دید که تا به حال ندیده بود که چیز سرسبز آتش روشن کند و نه آتش چیز سرسبز را بسوزاند تعجب کرد و فهمید که یک معجزه است و یک کار بزرگی است و سکینه و آرامش به او داده شد. پس ندا آمد «أنا ربّک فاخلع نعلیک» که تفسیرش را قبلا ذکر کردیم. «إنِک بالواد المقدّس » یعنی سرزمین پاک و مبارک «طوی» اسم آن بیابان بوده و گفته شده: به این خاطر به طوی نامگذاری شده چون دوبار پاک و مطهر شده است. انگار که دوبار با برکت پاک شده است.

«و أنا اخترتک» تو را برای انتشار رسالتم انتخاب کرده ام. «فاستمع لما یوحی» به آنچه به تو می گویم گوش بده و به آن توجه کن. «و أقم الصلوه لذکری » تا به وسیله آن من را تسبیح و تعظیم کنی یا اینکه من را مدح و ثنا کنی. و گفته شده: یعنی برای من نماز بگذار نه برای یکی دیگر و گفته شده: یعنی هرگاه فکر کردی که نماز بر تو واجب شده نماز بخوان چه در وقت نماز بودی و چه نه، این را اکثر مفسران گفتهاند و از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است. « إنّ السّاعه آتیه » یعنی قیامت حتما برپا می شود و در آن شکی نیست. «أکاد أخفیها» میخواهم آن را از بندگانم مخفی کنم تا به طور ناگهانی اتفاق بیافتد. و از ابن عباس

روایت است: «أکاد أخفیها من نفسی» که در قرائت أبیّ نیز چنین است و آن از امام صادق علیه السلام روایت شده است با این تقدیر که: اگر آن را از خودم مخفی می کنم چطور آن را برای تو آشکار کنم. و این در بین عرب ها شایع است.

ابوعبید می گوید: معنی أخفیها، یعنی آن را آشکار می کنم. و فعل أکاد برای تاکید بر آن رفته است، یعنی نزدیک است که آن را برپا کنم. «بما تسعی» یعنی به آنچه از خیر و شر انجام میدهی «فلا یصدنّک عنها من لا یومن بها» یعنی کسانی که به قیامت ایمان ندارند تو را از نماز منع نکنند و یا اینکه انسانهایی که به قیامت ایمان ندارند تو را از ایمان به قیامت منع نکنند. و گفته شده: از عبادت و فراخواندن مردم به آن، و گفته شده: از این ویژگیها تو را منع نکنند. «و اتبّع هواه» هوی یعنی تمایل نفس به چیزی، « فتردّی» یعنی نابود می کند. (1)

«و ما تلک بیمینک» از عصایی که در دستش بود پرسید: «أتوکّو علیها » هرگاه راه بروم بر آن تکیه می زنم. « و أهشّ بها غنمی» با آن برگ درختان را می ریزانم تا گوسفندانم از آن بخورند. «و لی فیها مآرب أخری » و نیازهای دیگرم را برطرف می کنم.

ابن عباس می گوید: توشه اش را بر آن حمل می کرد و بر آن ضربه می زد و از آن آب بیرون می آمد و با آن بر زمین می زد و از زمین برایش غذا بیرون می آمد و با آن حیوانات وحشی را از خودش و گوسفندانش دور می کرد و اگر کسی با او درگیر می شد با آن می جنگید. و اگر می خواست از چاه، آب بیرون بیاورد بلند میشد و دو سر آن به مانند سطل می شدند و بر سر آن چیزی به مانند شمع بیرون می آمد و شب را برایش روشن می کرد و از او نگهبانی می داد و با او همدم می شد و اگر درختی بلند بود با قلابش آن را خم می کرد. « فإذا هی حیّی تسعی» یعنی با سرعت راه می رفت. و گفته شده: به ماری زرد که یالی به مانند یال اسب داشت تبدیل می شد و به اندازه ثعبان بزرگ می شد که ثعبان بزرگترین نوع مار است. از ابن عباس و گفته شده: وقتی آن را به زمین می انداخت با یک چشم بر هم زدن به

1- . مجمع البیان 7: 5 - 6

ماری بزرگ تبدیل می شد که توجه مردم را جلب می کرد. به مانند شتر حامله از روی صخره ها می گذشت و آنها را می بلعید و با دندانهایش ریشه یک درخت بزرگ را در می آورد و آن را ریشه کن می کرد، و چشم هایش از آتش می درخشیدند، و قلاب آن برایش تبدیل به گردن می شد که موهایی به مانند شهاب سنگ - نیزه کوچک - بر روی آن بود. هنگامی که این را دید به عقب برگشت و ترسید. سپس خداوند را یاد کرد و به حالت شرم از او ایستاد و سپس ندا آمد: « یا موسی » به جایی که بودی برگرد، موسی نیز در حالی که خیلی ترسیده بود، برگشت. «قال خذها» با دست راستت آن را بردار. «و لا تخف سنعیدها سیرتها الأولی» یعنی آن را به شکل اولیه اش که عصا باشد برمی گردانیم. در آن وقت موسی یک جامه پشمی پوشیده بود که آن را درآورده بود. هنگامی که خداوند به او دستور داد که آن را بردار یک طرف از جامهاش را بر دستش گذاشت. خداوند فرمود: ای موسی، تو را چه شده است؟ آیا فکر کردی اگر خداوند بخواهد به تو آسیبی برساند آن جامه پشمین می تواند مانع آن شود؟ موسی گفت: نه، ولی من ضعیف هستم و از ضعف خلق شدهام سپس دستش را برهنه کرد و آن را در دهان مار گذاشت که ناگهان دستش بر جایی بود که عصا را می گرفت، جایی که بین دو سر آن بر عصا تکیه می کند. از وهب روایت است که: جنس عصا از درخت تمشک وحشی است که طول آن ده ذراع بوده به اندازه قد حضرت موسی علیه السلام . «و اضمم یدک إلی جناحک» یعنی دستت را به زیر بازو یا به پهلویت ببر؛ و گفته شده: آن را در گریبانت ببر که جناح کنایه از گریبان است. « تخرج بیضاء» که نور ساطعی دارد و در شب و روز به مانند خورشید و ماه و از آن هم بیشتر میدرخشد.(1)

«آیه أخری» بیضاوی می گوید: یعنی معجزهای دیگر که حال است برای ضمیر در «تخرج» آن را روشن بیرون می آورد یا حال برای ضمیر ها یا مفعول به شرط تقدیر فعل خذ یا اسم فعل دونک «لنریک من آیاتنا الکبری» متعلق به هذا

1- . مجمع البیان 7 : 8

است که مقدر است یا به آنچه که آیه و یا قصه بر آن دلالت می کند، متعلق است. یعنی با آن هدایت کردیم. یا این کار را انجام دادیم تا آن را به تو نشان دهیم. و کبری صفت برای آیات است یا مفعول برای فعل نریک و « من آیاتنا » حال است برای آن.(1)

«ربّ اشرح لی صدری» طبرسی می گوید: سینه ام را فراخ کن تا ناراحت و غمگین نشوم و نترسم «و یسّر لی أمری» یعنی انجام دادن رسالتی را که بر عهده دارم برایم سهل و آسان کن. «و احلل عقده من لسانی» عقده و لکنتی که بر زبانم هست را باز کن تا کلامم را بفهمند. که زبان موسی در هنگام حرف زدن و تلفظ حروف - به ویژه حرف «ت» - گیر داشت که حروف را نمی توانست به صورت فصیح بگوید انگار حروف را سریع ادا میکرد. گفته شده که سبب آن، زغالی آتشینی بود که در دهانش گذاشت، هنگامی که ریش فرعون را گرفته بود و فرعون قصد کشتن او را کرده بود. پس با آوردن یاقوت و اخگر او را امتحان کردند، که موسی می خواست یاقوت را بردارد ولی جبرئیل دستش را به طرف اخگر برد و آن را به طرف دهانش برد و در دهانش گذاشت و زبانش سوخت. و گفته شده: که اکثر زبانش را سوزانده بود جز مقداری از آن که سالم مانده بود زیرا قران فرمود: «و لا یکاد یبیّن» گفته شده: که خداوند دعایش را مستجاب کرد و آن مشکل زبانش را برطرف کرد و آیه «و لا یکاد یبیّن» یعنی بیان و حجت نمی آورد. و به خاطر این، این را برای پوشیده نگاهداشتن گفتند کسی به او توجه نکند. «واجعل لی وزیرا» که مرا در هنگام رفتن نزد فرعون کمک کند و برایم قوت قلب باشد. «من أهلی» تا فصیحتر باشد. «هارون أخی» برادر تنی اش بوده است و در مصر بوده است. « اشدد به أزری» به وسیله او پشت من را قوی کن. «و أشرکه فی أمری» یعنی او را در پیامبری ام شریک کن تا بیشتر از من حمایت کند. «کی نسبّحک کثیرا» تا تو را از آنچه شایسته ات نیست، مبرا کنیم و تو را تسبیح گوییم. «و نذکرک کثیرا» و تو را به خاطر نعمت هایت سپاس و ستایش کنیم. « إنک کنت بنا بصیرا » تو به کارها و

1- . انوار التنزیل 2 : 22

احوال ما آگاه هستی «قد أوتیت سؤلک» امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود: به آنچه امید نداری امیدوارتر باش تا آنچه به آن امید داری. موسی بن عمران رفت تا برای خانواده اش تکه آتشی بیاورد سپس خداوند با او صحبت کرد و با نبوت نزد خانواده اش برگشت. ملکه سبا کافر از شهر خودش خارج شد ولی همراه سلیمان ایمان آورد و ساحران فرعون رفتند تا برای فرعون عزت و عظمت بیاورند ولی در نزد موسی ایمان آوردند.(1)

«إذ أوحینا إلی أمّک» بیضاوی می گوید: با الهام به او گفتیم، یا در خواب، یا به وسیله پیامبر زمان خودش، یا فرشته ای، البته نه در شکل پیامبر آن چنان که به مریم وحی فرستاد. «ما یوحی» آنچه که از طریق وحی فهمیده می شود. یا آنچه که شایسته است از طریق وحی فرستاده شود و نباید به آن بی توجه بود چون اهمیت بسیاری دارد. «أن أقذفیه» به این که آن را در دریا بینداز یا یعنی آن را در دریا بینداز چون وحی به معنای قول است، و قذف به القاء و قرار دادن چیزی گفته می شود. «فلیقه الیمّ بالساحل» از آنجا که انداختن صندوقچه موسی به ساحل توسط دریا یک امر واجب الفعل و انجام شدنی بود چون اراده خداوند به آن تعلق گرفته است و دریا را به گونهای قرار داده که انگار تشخیص میدهد و مطیع امر خداوند در این زمینه است، پاسخ را در حکم امتثال امر قرار داده است و بهتر است که مرجع همه ضمیرها موسی باشد.(2)

«لتصنع علی عینی» طبرسی می گوید: تا او درجلوی چشمان خودم تربیت و سپری شود تا من در مورد کیفیت غذای تو چنان که میخواهم مطمئن شوم و گفته شده: باید به این صورت بزرگ و تربیت شود که من به شیر دادن تو به او آگاه باشم تا به مادرت برسد. و گفته شده: که باید با حفظ و نگهداری خودم او را تربیت کنی، ان طور که هنگام دعاء برای سلامتی یکی می گویند: عین الله علیک: یعنی خدا نگهدار تو باشد. «إذ تمشی» ظرفی تا او را در آن بیندازی و آن ظرف را برایش درست کنی. به این صورت که مادر موسی صندوقچه ای را گرفته بود و در آن پنبه گذاشته بود و موسی را در آن گذاشت و او را در رود نیل رها کرد که از رود نیل

1- . مجمع البیان 7 : 8 - 9
2- . انوار التنزیل 2 : 22

یک جریان بزرگ آب به طرف باغ فرعون می رفت در حالی که او و همسرش آسیه در آنجا نشسته بودند آب صندوقچه را با خودش می آورد. فرعون دستور داد که آن را از آب بگیرند. هنگامی که سر آن را باز کرد یک بچه زیبارو در درون آن بود، و فرعون یک دفعه عاشق آن بچه شد و این دست خودش نبود، موسی شروع به گریه کرد و شیر می خواست. فرعون دستور داد تا آن زنانی را که در اطراف خانه اش بودند را بیاورند و به او شیر بدهند ولی موسی پستان هیچ کدام را نگرفت و در آن لحظه خواهر موسی علیه السلام آنجا ایستاده بود چون مادرش به او گفته بود که دنبال صندوقچه برود و به آنها گفت: من یک زن را می آورم که به او شیر بدهد که خداوند فرمود: «هل أدلّكم على من يكلّفه» گفتند: بله، سپس رفت و مادرش را آورد که پستان مادرش را گرفت. که خداوند فرمود:« فرجعناک إلی أمّک کی تقرّ عینها» با دیدن او «و لا تحزن» از کشتن و غرق شدنت نترس و مادرش او را سالم و مطمئن به خانه اش برگرداند و فرعون برای شیر دادن به او پول هم می داد «و قتلت نفسا» آن قبطی کافری را که یک اسراییلی از موسی برای دعوای با آن مرد کمک خواسته بود. «فنجّیناک من الغمّ» از غم قتلی که انجام دادی چون می ترسید که به خاطر کشتن آن قبطی از او انتقام بگیرند. «و فتّناک فتونا» تو را امتحان کردیم تا برای گزینش تبلیغ رسالت ما خالص و آماده باشی یا از رنج و زحمت های متداوم تو را خلاص کردیم. «فلبث سنین فی أهل مدین» هنگامی که چوپان شعیب علیه السلام بودی. «علی قدر» در آن وقتی که مقدر شده بود برای پیامبری برگزیده شوی. «و اصطنعتک لنفسی» تو را برای وحی و رسالت خودم انتخاب کردم، یعنی تو را به عنوان کارگذار خودم انتخاب کردم و تو را خالص کردم تا بر طبق میل و اراده من رفتار کنی. « بآیاتی» با آیه ها و حجت های من و گفته شده: با 9 معجزه «و لا تنیا فی ذکری» در ترویج رسالت من ضعیف نشوید و فریب نخورید. « فقولا له قولا لیّنا» یعنی در کلام با او با مهربانی حرف بزنید و با او از روی خشم حرف نزنید یا اینکه در هنگام خطاب با کنیه اش که ابوالولید بوده است او را خطاب کنید. و گفته شده که کنیه اش ابوالعباس و یا ابومرّه بوده است. و گفته شده: کلمات آرام و قول این اینها هستند: « هل لک إلی أن تزّکی» «و أهدیک إلی ربّک فتخشی» و

گفته شده: قول لین این بود که موسی به نزد فرعون آمد و به او گفت: تسلیم بشو و به خداوند جهانیان ایمان بیاور تا همیشه جوان بمانی و پیر نشوی و تا آخر عمرت بر تخت پادشاهیت باشی و لذت خوراک و غذا و جماع تا زمان مرگت از تو گرفته نشود و هرگاه مُردی داخل بهشت می شوی. و فرعون نیز از این خوشش آمد ولی هیچ کاری را بدون مشورت با هامان انجام نمی داد و هامان در آن لحظه آنجا نبود هنگامی که هامان برگشت او را از ماجرا باخبر کرد و می خواست که حرف موسی را قبول کند. سپس هامان گفت: فکر می کردم که تو عاقل و صاحب نظر هستی، وقتی تو خودت خدا هستی می خواهی بنده کسی بشوی؟ وقتی که تو پرستش می شوی، می خواهی کسی را بپرستی؟ و فرعون را از نظرش برگرداند. « لعلّه یتذّکر أو یخشی » موسی و هارون وقتی که او را دعوت کردند امید داشتند که تسلیم شود نه اینکه از اسلامش نا امید باشند «أن یفرط علینا» یعنی قبل از اینکه به دعوت ما فکر کند ما را عذاب و شکنجه دهد و قصد کشتن ما را بکند «أو أن یطغی» یا اینکه به ما توهین بکند. «إنّنی معکما» با کمک و حفظ شما «أسمع» آنچه که از شما می پرسد و جوابش را به شما الهام می کنم. «و أری» و اگر قصد اذیت و جان شما را بکند و آن را از شما دور می کنم.

«فأرسل معنا بنی اسرائیل» آنها را از بندگی و اسارت آزاد کن. «و لا تعذّبهم» و آنها را با انجام کارهای سخت عذاب نده. «و السلام علی من اتبع الهدی» منظورش سلام دادن نیست بلکه یعنی کسی که از هدایت پیروی کند از عذاب خداوند در امان است. « فمن رّبکما » او چه جنسی دارد؟ سپس موسی توضیح داد که خداوند جنس ندارد بلکه باید او را از طریق کارهایش بشناسیم. «أعطی کلّ شیء خلقه» صورتی که برایش تصویر کرده است، سپس او را به محل غذا و نوشیدنی ها و زنانش هدایت کرد یا اینکه به مانند خلقتش او را خلق کرد یعنی برای او از جنس خودش زوجی اختیار کرد و سپس او را برای نکاح و عقد کردنش راهنمایی کرد. یا اینکه به مخلوقاتش هر نعمتی را بخشید، از خوردن و آشامیدن و سایر چیزهای دیگری که از آن نفع می برند سپس آنها را به راه زندگی و به امور دینشان راهنمایی کرد تا به وسیله آنها به نعمت های آخرت هم برسند. « فما بال

القرون الاولی» پس حالت امت های پیشین چگونه است که به توحید خداوند اقرار نکردند و او را عبادت نکردند بلکه بت ها را پرستش کردند و گفته شده: هنگامی که موسی او را به ایمان روز رستاخیز دعوت کرد گفت: پس ایشان را چه شده که مبعوث نشدهاند؟ موسی فرمود: « علمها عند ربّی » یعنی کارهای آنها در نزد خداوند محفوظ است و از طریق آن آنها را مجازات یا پاداش می دهد. «فی کتاب» یعنی در لوح محفوظ یا آنچه ملائکه آن را می نویسند. «لا یضلّ ربّی» چیزی از آن از بین نمی رود « و لا ینسی» ربطی به کارشان ندارد بلکه به وسیله اعمالشان با آنها رفتار می شود. «مهدا» یعنی یعنی فرش و گستره ای «و سلک لکم فیها» به خاطر شما در زمین راههایی ایجاد کرد که آنها را بپیمایید. «أزواجا» یعنی گروه گروه، «و لقد رأیناه» به فرعون، «آیاتنا کلّها » یعنی 9 معجزه «فکذّب» به همه آنها «و أبی» که ایمان بیاورد «مکانا سوی» مسافتش بین دو گروه مساوی باشد.

« قال» موسی: « موعدکم یوم الزینه» که روز عید بود که خود و بازارهایشان را زینت می دادند «و أن یحشر الناس ضحی» یعنی در ظهر آن روز « فتولّی فرعون» در جایگاه موعود حاضر شد. « فجمع کیده» ساحران را جمع کرد. « ثمّ أتی» آن موعود فرا رسید. « قال لهم » موسی ساحران را نصیحت کرد و گفت: « ویلکم » که ویل برای تهدید است. یعنی خداوند عذاب و ویل بر شما می فرستد. « لا تفترّوا علی الله کذبا » که معجزه من را سحر بدانید و سحر خودتان را حقیقت بدانید و فرعون را معبود خود قرار دهید. «فیسحتکم» شما را ریشه کن می کند. « فتنازعوا أمرهم بینهم » با قومشان مشورت کردند و در مورد سخنان موسی و فرعون بحث کردند و هرکدام حرف یکی را قبول می کرد و گفته شده: ساحران در مورد ریسمانها و عصاها و اینکه چه کسی اول کارش را انجام دهد، مشورت می کردند. «و أسرّوا النجوی» کلامش را از فرعون مخفی کردند و گفتند: اگر موسی بر ما غلبه کرد از او پیروی می کنیم. و گفته شده: هنگامی که موسی به آنها گفت: «ویلکم لا تفتِروا علی الله کذبا» به همدیگر گفتند: این سخن یک ساحر نیست و بعضی ها با همدیگر نجوا می کردند. و گفته شده: با فرعون نجوا کردند و در مورد موسی و هارون حرف می زدند.

ص: 131

کلام آنها «إن هذان لساحران» فرعون و سپاهیانش این را به ساحران گفتند: «و یذهبا بطریقتکم المثلی» مثلی مونث أمثل است، یعنی برتر و بهتر یعنی: می خواهند کاری بکنند توجه مردم را به سوی شما برگردانند، از امام علی علیه السلام نقل شده است و گفته شده: آن راه برتر ایشان، بنی اسرائیل بودند و بنی اسراییل ثروتمندتر و پرجمعیت تر بودند. و گفته شده: میخواهند آن شیوهای که در عرف و دینتان هستید از بین ببرند. «فأجمعوا کیدکم » یعنی همه سحر و حیله هایتان را بیاورید «ثمّ ائتوا صفّا» صف به صف و همگی «و قد أفلح الیوم من استعلی» هر کس امروز غالب و چیره شود خوشبخت می شود. بعضی از آنها می گویند: این قول فرعون به ساحران بوده است. و دیگران می گویند: این کلام بعضی از ساحران به بعضی دیگرشان است. «یخیّل إلیه» به موسی یا به فرعون. « إنّها تسعی» یعنی به مانند حرکت مارها حرکت می کنند و راه می روند و به خاطر این گفت: «یخیّل إلیه» چون به طور واقعی حرکت نمی کرد و چون در داخلش جیوه ریخته بود انگار که حرکت می کرد هنگامی که خورشید گرم شد جیوه بالا رفت سپس خورشید آن را حرکت داد پس گمان کرد که دارد حرکت می کند.

«فأوجس فی نفسه» یعنی در درونش احساس ترس میکرد. و گفته میشود: أوجس القلب فزعا: یعنی چیزی را در دلش پنهان کرد. به این خاطر ترسید که شاید مردم فکر کنند که کار او هم به مانند کار ساحران بوده است. و فکر کنند که کارشان مساوی است و به او شک کنند. و گفته شده: این ترس سرشت است چون انسان اگر برای بار اول امر هولناکی را ببیند برای اولین بار می ترسد و در وهله اول از آن کار ابا دارد. و گفته شده او ترسید که قبل از اینکه عصایش را بندازد و مردم بطلان کار ساحران را ببینند متفرق شوند و در شک بمانند. و گفته شده: او نمی دانست که اگر عصا به مار تبدیل شود آیا برتری او ظاهر می شود؟ چون او نمی دانست که مار او مار ساحران دیگر را می بلعد. و این باعث ترسش شده بود، چون اگر به مار تبدیل می شد و مار دیگر ساحران را نمی بلعید، شاید آنان ادعای مساوات کار او با آنها را میکردند. بخصوص اینکه چون نظر اولیه مردم و حکومت با آنها بود. هنگامی که مار ساحران دیگر را بلعید شبهه و شک او برطرف شد. «إنّک أنت الأعلی» با

پیروزی و غلبه بر آنها «و ألق ما فی یمینک» گفتند: هنگامی که عصایش را انداخت به مار تبدیل شد و در اطراف صف مردم دور زد تا همه مردم آن را ببینند سپس به طرف ریسمانها و عصاها رفت و همه آنها را با آنکه زیاد بودند بلعید. سپس موسی آن را گرفت و به عصا تبدیل شد آن طور که قبلا بود. «حیث أتی» آن طور که بود و از آنجا که انداخته شده بود «إنّه لکبیرکم» یعنی او استاد شماست و شاگرد نمی تواند کار استادش را انجام دهد و یا اینکه رئیس شماست و به خاطر احترام و بزرگی او از مبازره با او دست کشیدید و فقط برای فریب دادن عامه مردم این را گفت.

«فی جذوع النّخل» یعنی بر آن «أینّا أشدّ عذابا» به من ایمان دارید یا به خدای موسی و باید از ایمان به او بازگردید. «لن نوثّرک» به خاطر معجزهها و نشانه هایی که برای ما آمده است به تو ایمان نداریم. «والّذی فطرنا» یعنی بر کسی که ما را خلق کرده است یا واو برای قسم است. « فاقض ما أنت قاض » هر کاری دوست داری انجام بده و هر حکمی می خواهی بده چون تو حاکم نیستی ما از ایمان خود برنمی گردیم. «إنّما تقضی هذه الحیوه الدّنیا» تو فقط در این دنیا قدرت داری و فقط در این دنیا پادشاه هستی نه در دنیای آخرت و در آخرت هیچ قدرتی نداری. و گفته شده: یعنی دنیا از بین می رود و نابود می شود. « خطایانا » از شرک و گناه «و ما أکرهتنا من السّحر» به این خاطر این را گفتند که چون پادشاهان آنها را بر یادگرفتن سحر و ساحری مجبور می کردند تا از زیر قدرت آنها خارج نشوند و گفته شده: که ساحران به فرعون گفتند: موسی را در حالت خواب به ما نشان بده، سپس موسی را به آنها نشان داد و دیدند وقتی که او خواب است عصایش از او نگهبانی میدهد و گفتند: این سحر نیست چون وقتی ساحر می خوابد سحرش باطل می شود ولی او آنها را مجبور کرد که کارشان را انجام دهند با اینکه از روی اجبار آن کار را می کردند. «و الله خیر» برای ما از تو بهتر است و ثواب و پاداش او بهتر و ماندگارتر است یا پاداشش برای مؤمنان بهتر است و عقوبتش برای گناهکاران ماندگارتر است. اینجا خبرها در مورد ساحران تمام می شود. سپس خداوند فرمود:

«إنّه من يأت ربّه مجرما» و گفته شده: این کلام ساحران است.(1)

«فاضرب لهم» بیضاوی می گوید: یعنی برای آنها قرار بده، که «ضرب له فی ماله سهما» قرار داد؛ از ضرب اللبن، هنگامی که آنرا عمل آورد. «یبسا» مصدری است که به اینجا به عنوان صفت آمده است. « لا تخاف درکا » شما امنیت دارید و دشمن به شما نمی رسد. « فأتبعهم فرعون بجنوده » یعنی خودش و سپاهیانش او را دنبال کردند و مفعول دوم حذف شده و گفته شده: «فأتبعهم» به معنای اتّبعهم است - دنبال آنها رفت -؛ و قرائت نیز آن را تأیید میکند و حرف باء برای متعدی کردن است. و گفته شده: که حرف باء، زائده است «« فغشیهم » مرجع ضمیر هاء برای سپاهیانش است یا مرجعش فرعون و سپاهیانش است و در آن مبالغه و اختصار است، یعنی هر کس داستان او را بشنود می ترسد و هیچ کس جز خداوند، عمق آن را نمیداند «و أضلّ فرعون قومه و ما هدی» آنها را در دین گمراه کرد و آنها را هدایت نکرد و آن ریشخند است به او در این گفتهاش: «و ما أهدیکم إلّا السبیل الرشاد» یا اینکه آنها را در دریا گمراه کرد و نجات پیدا نکرد. (2)

« بآیاتنا » با نُه معجزه « و سلطان مبین » و یک حجت و دلیل آشکار. امکان دارد که منظور از آن عصا باشد و به خاطر این آن را به صورت مفرد آورد چون برترین معجزه ای بوده است «قوما عالین» متکبر « قومها» یعنی: بنی اسراییل « لنا عابدون » به مانند بردگان به ما خدمت می کنند.(3)

«ألا یتّقون» به طور مستقیم هشداری برایشان فرستاد که از زیادی ظلم و انجام دادنش بدون هیچ ترسی از آنها تعجب کرده بود. «إنّی أخاف» تا « إلی هارون » از خداوند خواست که برادرش هارون را نیز به او ملحق کند و در انجام این سه کار با او شریک شود تا بتواند آنها را انجام دهد: ترس از نپذیرفتن او توسط مردم، تنگی قلب او در واکنش به نپذیرفتنش و

همچنین افزایش یافتن لکنت او در هنگام صحبت کردن به طوری که روح در باطن دل، انقباض گیرد و زبانش به سخن باز

1- . مجمع البیان 7 : 10 - 21

2- . انوار التنزيل 2 : 25
3- . انوار التنزيل 2 : 46 - 47

نشود. چون اگر اینها با هم جمع شوند به یک یاور نیاز دارد که برایش قوت قلب باشد و یک جانشین داشته باشد هنگامی که زبانش بند بیاید، تا دعوت رسالتش مختل نشود و این درخواست از جانب او. به منزله تعلل کردن و تردید در قبول کار نبود بلکه می خواست تا یک یاور برای کارش داشته باشد یا اینکه اگر نتوانست رسالتش را انجام دهد در اول عذرش را گفته باشد. «و لهم علیّ ذنب» یعنی پیامد گناه؛ که منظورش کشتن آن مرد قبطی بود. و به خاطر دیدگاه مردم آن را گناه خواند « فأخاف أن یقتلون» و ترسید که قبل از انجام رسالتش او را بکشند و این نیز به منزله تعلل در انجام رسالتش نیست بلکه می خواست از کاری که شاید برایش اتفاق بیافتد جلوگیری کند. «کلّا فاذهبا بآیاتنا» که دو درخواست او را اجابت کرده بود که به او وعده داد که کارهای لازم را برای دقع ترس از او انجام میدهد و اینکه برادرش را در ترویج رسالتش با او بفرستد «إنّا معکم» یعنی موسی و هارون علیه السلام و فرعون «مستمعون» به آنچه که بیت شما و او اتفاق می افتد آگاه هستم و شما را بر او چیره می کنم. « إنّا رسول ربّ العالمین» به این خاطر رسول را مفرد به کار برد چون مصدر است و برای مثنی و جمع به صورت مفرد می توان آن را به کار برد یا به خاطر اینکه با هم برادر و متحد بودند یا به خاطر وحدت فرستنده و فرستاده شده یا اینکه منظورش این بوده که: هر کدام از ما فرستاده خداوند هستیم. «أن أرسل معنا بنی اسرائیل» که آنها را آزاد کنی تا با ما به شام برگردند «قال» بعد از اینکه موسی و هارون نزد فرعون آمدند و این سخنان را به او گفتند، فرعون گفت: «أ لم نربّک فینا» یعنی در خانه ی خودم « ولیدا» یعنی وقتی بچه بودی و به خاطر این به او ولید گفت چون از زمان تولدش چیزی نگذشته بود «و لبثت فینا من عمرک سنین» گفته شده: که سی سال در بین آنها زندگی کرد. و سپس ده سال هم دور از آنها در مدین زندگی کرد سپس به نزد آنها برگشت و سی سال آنها را به خداوند دعوت کرد سپس پنج سال بعد از غرق شدن آنها زنده ماند.(1)

طبرسی میگوید: یعنی سالهای زیادی در نزد ما زندگی کردی که هجده سال

1- . انوار التنزیل 2 : 67

بوده است. (از ابن عباس) و گفته شده: سی سال و چهل سال «و فعلت فعلتک التی فعلت» یعنی کشتن مرد قبطی «و أنت من الکافرین» حق نعمت ها و تربیت کردنت را ادا نکردی و گفته شده: یعنی به خدایی که با هم میپرستیم و به دینمان کافر شدی و این کار او را زشت میداند و میگوید که تو کافر شدی «قال» موسی گفت: « فعلته إذا فأنا من الضالّین» من این کار را کردم

ولی نمی دانستم که آن مرد کشته می شود و گفته شده: یعنی من فراموش کرده بودم و گفته شده که: یعنی من از راه راست گمراه بودم و این کار را هم عمدی انجام ندادم بلکه یک اشتباه بود. و گفته شده: از نبوت گمراه بودم، یعنی حرام بودن کشتن آن قبطی به من وحی نشده بود. «حکما» یعنی از طریق نبوتم. و گفته شده: علمی است به آنچه که حکمت اقتضا میکند از تورات و علم به حلال و حرام و احکام دینی. «و تلک نعمه تمنّها علیّ أن عبّدت بنی اسرائیل» که (عبّده و اعبده) خوانده شده، اگر آن را به بردگی گرفت و در آن چند قول وجود دارد:

یک: در آن اعتراف می کند که تربیت کردن موسی توسط او نعمتی است از او بر موسی و انکار نعمت در ترک به بندگی کشیدن اوست؛ و هزار نوع توبیخ در این عبارت وجود دارد. گویی که گفته است: آیا می گویی که اینکه بنی اسراییلی ها را به بردگی و بندگی کشیدی ولی من را نه، یک نعمت است که بر من منت میگذاری؟

دوم: منت گذاری او را رد می کند، یعنی آیا به خاطر اینکه من را بزرگ کردی و قومم را به بندگی و بردگی گرفتی منت می گذاری. این نعمت نیست منظورش این است به بندگی گرفتن بنی اسراییل که قوم من هستند منت تربیت من را از بین می برد.

سوم: به این معنی که اگر تو بنی اسراییل را به بندگی نمی گرفتی و فرزندان آنها را نمی کشتی، مادرم مجبور نبود که من را به دریا بندازد انگار که تو بر چیزی که خودت بانی و باعث آن بودی، بر من منت می گذاری.

چهارم: بیان این است که فرعون نعمتی بر او ندارد چون کسی که او را تربیت کرد در واقع مادر خودش و مردم دیگر بنی اسراییل بودند که آنها را به بندگی گرفته بود. به این معنا که تو بر من منت می گذاری که بنی اسراییل را به بندگی گرفتی تا

من را تربیت کنند و محافظت کنند. (1)

«قالوا أرجه و أخاه» بیضاوی می گوید: یعنی کار آنها را به تاخیر بیانداز. و گفته شده: یعنی آنها را زندانی کن. « و ابعث فی المدائن حاشرین » نگهبانان را تا ساحران را در ساعاتی از روز معین که وقت ظهر روز عید بوده است، حاضر کنند. «لمیقات یوم معلوم » هنگامی یک روز مشخص را برایشان معین کرد « و قیل للنّاس هل أنتم مجتمعون * لعلنا نتّبع السحره إن کانوا هم غالبون » شاید ما به دین آنها ایمان بیاوریم و امیدواری به اعتبارِ غلبهِ مقتضی پیروی بوده است و منظورشان این بوده که از موسی پیروی نکنند نه اینکه ساحران را تبعیت کنند. « و قالوا بعزّه فرعون » به این خاطر به عزت فرعون قسم خوردند چون به خاطر زیادی اعتقادشان به خود و این که نهایت کاری که از جادو برمیآید را انجام میدهند فکر می کردند که پیروزی با آنهاست «ما یأفکون» با خدعه و حیله هایی که انجام می دهند و موضوع را واژگونه جلوه میدهند فکر می کنند که آن ریسمان ها و عصاهایشان مارهایی هستند که حرکت می کنند و یا اینکه به خاطر این برای عصاهای آنها کلمه إفک را آورد تا شدت - مبالغه -. تزویر و حیله آنها را نشان دهد « إنّکم متّبعون » فرعون و سپاهیانش شما را دنبال می کنند و به این خاطر به آنها دستور داد تا از آنجا بروند، یعنی آنها را در شب حرکت بده تا اگر فردا صبح به دنبال شما حرکت کردند شما از آنها جلوتر باشید و تا قبل از رسیدنتان به دریا، به شما نرسند «فأرسل فرعون» هنگامی که شنید آنها شبانه حرکت کردند « فی المدائن حاشرین» سپاهیان را که آنها را دنبال کنند « إنّ هولاء لشرذمه قلیلون » بنابر اراده قول، و آنها را کمتعداد فرض کرد در حالی که به اضافه سپاهش ششصد و هفتاد هزار نفر بودند. روایت است هنگامی که از شهر خارج شد فقط پیشقراولان سپاهش هفتصد هزار نفر بودند. شرذمه یعنی: تعدادی کم و به اعتبار طایفه هایشان آنها را کم فرض کرده است که هر طایفه ای تعدادشان کم بود. « لغائظون » کاری می کنند که ما را عصبانی کنند. « و إنّ الجمیع حاذرون » و ما جمعی هستیم که طبق عادتمان

1- . مجمع البیان 7 : 186 - 187

آمادهباش هستیم. حاذر یعنی: کسی که مسلح است. « و مقام کریم » خانه های خوب و جایگاههای پرناز و نعمت. « کذلک» مانند آن اخراج کردن اخراج کردیم. پس این مصدر است، یعنی مانند آن جایگاههایی که برای آنان بود و بنا بر این که صفت مقام باشد یا اینکه الأمر کذالک، یعنی خبر آن محذوف است. « فلمّا تراء الجمعان » هنگامی که به آن رسیدند طوری که همدیگر را می دیدند. « إنّا لمدرکون» به ما می رسند. « قال کلّا » هیچ وقت به شما نمی رسند چون خداوند وعده داده است که شما را از دست آنها نجات میدهد « إنّ معی ربّی » با حفظ و پیروزی « سیهدین» راه نجات از آنان را. « بعصاک الحجر » به دریای سرخ یا رود نیل « فانفلق » یعنی بر دریا ضربه ای زد و دریا شکافته شد و 12 شکاف در آن ایجاد شد که بین آنها راه وجود داشت. « کالطّود العظیم » به مانند یک کوه بزرگ در جایش ثابت بود « و أزلفنا » آن را نزدیک کردیم « ثمّ الآخرین » فرعون و قومش را نزدیک کردیم تا اینکه به دنبال آنها وارد آن شکاف های دریا شدند. (1)

« إذ قال موسی» طبرسی گوید: یعنی داستان موسی را به یاد بیاور « أذ قال لأهله » به دختر شعیب « إنِی آنست » یعنی آتشی را دیدم « بشهاب قبس » شعله ای از آتش، شهاب: نوری مانند ستونی از آتش، و هر نوری به مانند عمود کشیده شده باشد شهاب گفته می شود. و به این خاطر برای همسرش لفظ «آتیکم » جمع را به کار برد، به خاطر ایجاد انس در او در مکان های وحشت آور، لفظ جمع را برایش به کار برد. « لعلّکم تصطلون » تا با آن گرم شوید. چون گرفتار سرما شده بودند و در فصل زمستان بودند « فلمّا جاءها ». هنگامی که موسی کنار آن نور آمد که فکر کرده بود آتش است در حالی که نور بوده «أن بورک من فی النار و من حولها» وهب می گوید: هنگامی موسی آتشی را دید در نزدیکی آن ایستاد و دید که آن آتش از شاخه های درختی بسیار سرسبز بیرون می آید که آتش آن بیشتر و بیشتر می شد و درخت هم سرسبزتر و زیباتر می شد. و آن آتش با حرارتش درخت را نمی سوزاند و درخت با رطوبتی که داشت آتش را خاموش نمی کرد. از

1- . انوار التنزیل 2 : 68 - 69

آن صحنه تعجب کرد، و هیزمی که در دست داشت به سوی آن انداخت تا شعله ای از آن بردارد. پس آتش به طرف او آمد و او ترسید و از آن دور شد، همچنان آتش به او طمع داشت و او به آتش تا اینکه ندایی آمد و مراد از آن ندای وحی است: « أنّ بورک من فی النّار و من حولها » کسانی که در آتش هستند مبارک و خجسته اند و کسی که در اطراف آن است یعنی موسی علیه السلام. زیرا آن نوری که موسی دید در آن ملائکه هایی بودند که صدای تسبیح و ذکرشان بیرون می آمد و کسی که اطرافشان است یعنی موسی، چون او نزدیک آن درخت بود ولی در آن نبود. گویی که گفته شده: خداوند کسانی را که در آتش هستند و تو را مبارک کرده است و در حکم دعاست و مراد خبر دادن است. گفته شده: کسانی که در آتشند قدرت و سلطه و برهان او هستند پس برکت به اسم خداوند متعال برمی گردد و تاویل آن: مبارک است کسی که این آتش و اطراف آن را منور کرده است که منظور موسی و ملائکه هستند و گفته شده: کسی که در طلب آتش است، موسی و کسانی که در اطراف آن هستند یعنی ملائکه، مبارک هستند. «سبحان الله ربّ العالمین » او پاک ومنزه است از آنچه لایق صفاتش نیست، از آن که او جسم باشد و به جهت نیاز پیدا کند یا اینکه او عرض باشد و به مکان نیازمند باشد یا اینکه او برای صحبت کردن به وسیلهای نیاز داشته باشد. « إنّ الله » آن کسی که با تو حرف می زند خداست. « العزیز » خداوند قادری که مغلوب نمی شود « الحکیم » در افعالش و محکم در تدابیرش.

« کأنها جانّ » ماری که بزرگ نیست، با اینکه یک ماری بزرگ بود به خاطر سرعت و چابکی و لرزشی که در حرکت کردنش داشت به جانّ تشبیه کرده است. و گفته شده: که جان و ثعبان دو حالت متفاوت هستند در اوایل نبوتش به صورت جانّ و هنگامی که به نزد فرعون فرستاده شد به شکل ثعبان درآمد. «إلّا من ظلم» استثنای منقطع است «فی تسع آیات» یعنی همراه نه معجزه دیگر تو را بر فرعون به پیامبری فرستادیم «إلی فرعون و قومه» و گفته شده: یعنی از نه آیه - معجزه - «فاسقین» یعنی خارج شدگان از اطاعت خداوند و به بدترین شکل کافر شدن «مبصره» به صورت واضح و آشکار « و استیقنتها أنفسهم» با یقین قلبی خود به آن،

آن را شناختند و یاد گرفتند «ظلما» بر مردم بنی اسراییل یا بر خودشان « و علّوا » برای دست یابی به منزلت و بلند مقامی و با تکبری که در آنها بود و نمی توانستند به موسی و معجزاتش ایمان بیاورند. (1)

« إلّا سحر مفتری » سحری ساختگی که بر اصل و پایه درست نبود. « و ما سمعنا بهذه فی آبائنا الأولین» آن را گفتند با وجود شناخته بودن داستان حضرت نوح و هود و صالح و پیامبران دیگری که به توحید دعوت کرده بود یا به دلیل دوره و زمان طولانی و یا به خاطر این که پدرانشان چیزی از آن را تصدیق نکردند. «ربّی أعلم» خداوند می داند که من این آیات و نشانه های هدایت کننده را از جانب او آوردم و اگر شما مرا تکذیب کنید او شاهد من است و او می داند که عاقبت خیر و نیکو برای ما و اهل حق و حقیقت است. « فأوقد لی یا هامان » یعنی آتش را بر آن گِل روشن کن تا از آن آجر درست شود. گفته شده: که او اولین کسی بود که آجر را درست کرد و با آن بنا درست کرد. « فاجعل لی صرحا » یک کاخ یا بنای بلند برایم بساز « لعّلی أطّلع إلی إله موسی » تا به سوی او بروم و به او مشرف شوم و او را بشناسم، او این کار را برای فریب دادن و به اشتباه انداختن مردم انجام داد تا آنها فکر کنند که آن خدایی که موسی شما را به او دعوت می کند به مکان و جهت نیاز دارد. «و إِنِی لأظنه من الکاذبین» در ادعایش نسبت به وجود خدایی دیگر و پیامبری او « إلینا لا یرجعون » و منکر روز قیامت و رستاخیز شدند « فی الیمِّ » در رود نیل یا دریایی در پشت سرزمین مصر که به آن إساف می گفتند. « و جعلناهم أئمه » حکم کردیم که آنها اینگونه باشند. « و أتبعناهم » و لعنت پشت لعنت به دنبال آنها قرار دادیم و آن لعنت ها دوری از رحمت و نعمت هاست، یا اینکه لعنت را همواره همراه آنان قرار دادیم یعنی مؤمنان را بر لعنت فرستادن بر آنها دستور دادیم. « من المقبوحین » یعنی نابود شدگان، یعنی کسانی که خلقتشان زشت شده به این صورت که صورتی سیاه و چشمانی کبود - آبی - رنگ دارند. (2)

«قالوا سحران» بیضاوی می گوید: منظور آنها موسی و هارون یا موسی و

1- . مجمع البیان 7 : 211 – 213

2- . مجمع البیان 7 : 254 - 255

محمد صلی الله علیه و آله است به تقدیر مضاف، یا به خاطر مبالغه کردن آن را به صورت مثنی آورده است. «تظاهرا» برای ایجاد آن کارهای خارق العاده با هم همکاری کردند یا به توافق دو کتاب.(1)

«و فرعون ذی الأوتاد» طبرسی میگوید: درباره این آیه سه قول وجود دارد:

یک: بازیچه هایی از میخ داشت که برای او بر آنها بازی می کرد. دو: مردم را با میخ شکنجه می داد. سه: به معنای صاحب بنیان و بنیان به معنای میخ است. چهار: به این معنا که دارای ارتش و جماعت زیادی است. به این صورت که پادشاهیش را محکم کرده و به مانند میخ که چیزی را محکم می کند آنها هم پایه های پادشاهیش را استوار می کردند. در زبان عربی آمده است که: هو فی عزّ ثابت الاوتاد: یعنی او در عزتش به مانند میخ استوار است. در اصل به این معنی است که خانه هایشان با میخ محکم می شوند. پنجم: به خاطر زیاد بودن سپاهیانش که در زمین در حرکتند و زیاد بودن میخ های چادرهایشان از تعبیر صاحب میخ های زیاد «ذا الاوتاد» استفاده کرده است. و منظورش از زیاد بودن میخ ها، زیاد بودن سپاهیان است. (2)

« ابن لی صرحا» یعنی قصری محکم با آجر و گفته شده: مکانی بلند «لعلّی أبلغ الأسباب أسباب السموات» شاید به راهها برسم از آسمانی به آسمان دیگر. و گفته شده: به دروازه های راههای آسمان برسم. و گفته شده: به منزل های آسمان. و گفته شده: آن را سبب و وسیله قرار دهم و به مرادم برسم و به علم آنچه را که از من غایب است.(3)

سپس منظورش را به طور واضح گفت: « فأطّلع إلی إله موسی » به او نگاه کنم و او را ببینم و منظورش آن بود که به دروغ خداوند را ضعیف نشان دهد با اینکه میدانست که آن محال است. و گفته شده: مرادش این بود: تا به خدای

1- . انوار التنزیل 2 : 89
2- . مجمع البیان 8 : 468
3- . در انوار التنزیل آمده است که می خواست که برایش یک رصد خانه در یک جای بلند بسازد تا در آن احوال ستارگان و و احوال آسمان ها را که

دلالت بر اتفاقات دنیایی می کند، نگاه کند. واین که ببیند آیا موسی آنچه را که گفته است می تواند پیدا کند یا اینکه دروغ است.

موسی برسم و جهل بر او غالب شد و فکر کرد که خداوند بزرگ در آسمان است و فکر کرد که به انتهای آسمان میرسد «و کذلک» یعنی همان طور که کارهای زشت و بد کافران را برای ایشان زینت داده بود «زیّن لفرعون سوء عمله» کار زشت او را، یارانش یا شیطان آن را برایش زینت دادند «إلّا فی تباب» یعنی نابودی و خسارت. (1)

«إذا هم منها یضحکون» از روی مسخره کردن و سبک شمردن «و ما نریهم من آیه» منظور از آن عذاب های پی در پی بودند از طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون و محو شدگی بر آنها نازل شد و آن عذاب ها به ترتیب هرکدام از عذاب قبلی سخت تر بود. که خداوند در مورد آن فرمود: « و أخذناهم بالعذاب » که پس برای آنان عذاب و برای موسی معجزه بود. «و قالو یا أیّها السّاحر» منظورش بود: ای عالم. و در آن زمان ساحر را بزرگ میداشتند و صفت بدی نبود، و گفته شده: این را برای مسخره کردن به او گفتند و گفته شده: یعنی ای کسی که با سحرش بر ما غلبه کرد، و گفته می شود: ساحرته فسحرته یعنی با سحر بر او چیره شدم. «إنّا لمهتدون» هنگامی که عذاب بر ما برداشته شود به آنچه که تو ما را بر آن دعوت می کنی ایمان می آوریم. « تجری من تحتی» یعنی تحت فرمان من، و گفته شده: که زیر قصر او جریان داشت و او بر آن مشرف بود « أفلا تبصرون » این پادشاهی عظیم و قدرت زیاد من و ضعف موسی را نمی بینید «مهین» یعنی ضعیف حقیر که منظورش موسی است. سیبویه و خلیل می گویند: در آیه «أفلا تبصرون» ضمیر أنا به حرف عطف أم عطف شده است. چون معنی این است (أم أنا خیر أم تبصرون) یا من بهتر هستم یا آنچه می بینید چون وقتی آنها گفتند: تو از او بهتری پس آنها در نزد او بصیران شدند. «و لا یکاد یبیّن» و تا آن زمان به خاطر گرهای که در زبانش بود نمیتوانست حرف و دلایلش را به طور فصیح بیان کند. حسن میگوید: هنگامی که خداوند او را بر قوم بنی اسراییل فرستاد آن گنگی زبانش از بین رفت آن طور که خود موسی گفته بود که: « و احلل عقده » و خداوند فرمود: « قد أوتیت سؤلک »

1- . مجمع البیان 8 : 524

قبلا به خاطر آنچه از گنگی در زبان او بود او را سرزنش کرد. و گفته شده: در هنگام حرف زدن در کلامش لثغه - لکنت یا سنگینی زبان - بود و خداوند این مشکلش را حل کرد ولی سنگینی آن باقی ماند « فلو لا ألقی علیه أسوره من ذهب » اگر کسی را به ریاست خودشان انتخاب می کردند آن را با دست بندها و گردنبندهایی طلایی آراسته می کردند « مقترنین » یعنی پی در پی او را در انجام رسالتی که برایش مبعوث شده کمک میکردند و به تصدیق رسالتش شهادت میدادند. و گفته شده: یار و یاور او می شدند « فاستخفّ قومه » یعنی عقلهای آنان را سبک شمرد، پس از وی در آنچه از ایشان خواست اطاعت کردند زیرا با آنها با چیزی که دلیل نبود استدلال کرد که: « أليس لی ملک مصر » و امثال آن. « فلمّا آسفونا » هنگامی که خشم ما را برانگیختند و خداوند بر گناهکاران برای مجازات کردنشان عذاب می فرستد. و گفته شده: فرستادگان ما را خشمگین کردند و به خاطر دوستانمان از آنها انتقام گرفتیم. « فجعلناهم سلفا» یعنی سبقت گیرندگان به سوی آتش. « مثلا » تا عبرت و موعظه ای شوند « و عبره للآخرین » برای کسانی که بعد از آنها میآیند تا از عاقبت آنها عبرت بگیرند.(1)

«و لقد فتّنا» آنها را امتحان کردیم و تکلیف های سخت بر آنها گذاشتیم. «رسول کریم» یعنی کسی که کارهای خوبی انجام می دهد و خوش برخورد است یا کسی که در نزد خداوند و یا در نزد مردم کریم است. « أن أدّوا إلیّ عبادالله » قوم بنی اسراییل را آزاد کنید. «و أن لا تعلوا» به آنها ظلم نکنید. «أن لا ترجمون» اینکه مرا سنگسار کنند و گفته شده که منظورش این بوده که به او ناسزا بگویند به مانند این سخنشان که به او می گفتند: ای ساحر دروغگو. « وإن لم تؤمنوا لی فاعتزلون » اگر رسالت و سخنان مرا قبول ندارید مرا به حال خود رها کنید، نه پیرو من باشید و نه بر علیه من کار بکنید و گفته شده: یعنی من را اذیت نکنید. « فأسر» خداوند به او جواب داد که در شب حرکت کن. «إنّکم متّبعون» یعنی فرعون با سپاهیانش به دنبال تو می آیند. « رهوا » که دریا در آن حالت آرام باشد تا وقتی که شما از آن عبور

1- . مجمع البیان 9 : 50 - 52

کنید و فرعون بعد از شما غرق شود. و گفته شده: « رهوا » یعنی دریا باز و گسترده شود تا اینکه فرعون طمع کند وارد آن شود و گفته شده: به مانند راهی خشک و امان باشد. « مغرقون» خداوند آنها را غرق خواهد کرد. «و نعمه» نعمت های فراوان در زندگی. «کانوا فیها فاکهین» که در آنجا در بین نعمت ها لذت ببرند. (1)

«کذلک» طبرسی میگوید: و همچنین کسی که از من اطاعت نکرد را به این سرنوشت گرفتار کن. « و أورثناها قوما » یعنی قوم بنی اسراییل. « فما بکت علیهم السماء و الأرض» یعنی اهل آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند، یا مراد از آن مبالغه است در توصیف قوم به کمارزش بودن، چون عرب زبانان هرگاه بخواهند از یک مصیبت بزرگ حرف بزنند میگویند: بکاه السماء و الارض، یعنی اهل و آسمان و زمین بر آنها گریستند یا کنایه از این است که هیچ عمل صالحی در زمین نداشتند تا از زمین به آسمان برده شود.

از ابن عباس روایت است که: در مورد این آیه سؤال شده و گفته شده که: آیا آسمان و زمین بر کسی گریه میکنند؟ گفت: بله، مصلای او در زمین و محل صعود عمل او در آسمان است. زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آسمان بر حضرت یحیی بن زکریا و امام حسین علیه السلام چهل روز گریه کرد و فقط به خاطر این دو نفر گریه کرده است. پرسیدند: گریه اش چطور بود؟ فرمود: با حالت سرخی طلوع و غروب می کرد. «و ما کانوا منظرین» با سرعت بر آنها فرستاده شد و به آنها هیچ مهلتی داده نشد.(2)

«المهین» بیضاوی می گوید: از بندگی گرفتن و کشتن فرزندان بنی اسراییل توسط فرعون « من فرعون » بدل است از عذاب بنا بر حذف مضاف، یا اینکه به خاطر رساندن این معنی که او را زیاد عذاب می دهد کلمه عذاب را به جای او آورده است. یا اینکه حال است برای کلمه مهین، به این معنی که عذاب از جهت او واقع میشود. « إنّه کان عالیا » متکبر بود. « من المسرفین » و در سرکشی و شرارت زیاده روی می کرد. « لقد اخترناهم » یعنی قوم بنی اسراییل را برگزیدیم.

1- . مجمع البیان 9 : 63 - 64

2- . مجمع البيان : 64 - 65

«علی علم» و می دانیم که آنها لیاقت این انتخاب را دارند یا به این معنی که: با این که می دانیم در بعضی احوال منحرف میشوند - حق بندگی را به جا نمی آورند -. «علی العالمین» برای زیاد بودن پیامبران در ایشان یا بر عالمان زمانشان برتری دادیم «ما فیه بلاء مبین» نعمتی بزرگ و آزمایشی آشکار.(1)

«فتولّی برکنه» یعنی از ایمان آوردن به او رویگرداند، مانند گفته او: «و نأی بجانبه » رویش را برگرداند به خاطر آنچه با آن تقویت میشد یعنی سپاهش. «و هو ملیم» یعنی کاری که به خاطر آن سرزنش میشود یعنی کفر و لجاجت را انجام داد. و این جمله، حال است برای ضمیر در فعل أخذناه.(2)

«فلمّا زاغوا أزاغ الله قلوبهم» طبرسی میگوید: هنگامی که از حق روی برگرداندند و آنها را با انتخاب بدشان تنها گذاشت و آنها را از الطافی که با آنها قلب مؤمنان را هدایت میکرد منع کرد و گفته شده: خداوند دلهای آنها را از آنچه که دوست داشتند به آنچه که از آن متنفر بودند منحرف کرد.(3)

«وبیلا » یعنی سنگین.(4)

«هل لک إلی أن تزّکّی» بیضاوی می گوید: آیا میخواهی که الان از کفر و سرکشی هایت پاک و مبرا شوی؟ «و أهدیک إلی ربّک» و تو را به شناخت و معرفت خداوند راهنمایی کنم؟ «فتخشی» با ادای وظایف و انجام ندادن کارهای حرام. «ثمّ أدبر» از اطاعت «یسعی» سعی می کرد در باطل کردن کار خود یا بعد از این که آن مار بزرگ را دید هراسناک و با حالت عجله به عقب برگشت «فحشر» ساحران یا سپاهیانش را جمع کرد «فنادی» خودش یا گوینده اش در بین مردم ندا داد.(5)

1- . انوار التنزیل 2 : 173
2- . انوار التنزیل : 195 و 196
3- . مجمع البیان 9 : 279
4- . مجمع البیان 10 : 380
5- . انوار التنزیل 2 : 251 و 252

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءكُمْ» {پسران شما را سر می بریدند}. زمانی که خبر به فرعون رسید که قوم بنی اسرائیل میگویند؛ در بین ما مردی متولد می شود که عامل نابودی فرعون و پیروانش می باشد، فرعون فرزندان پسر آنها را می کشت و فرزندان دختر را به حال خود رها می کرد. (1)

2 .تفسیر علی بن ابراهیم: از امام باقر علیه السلام روایت شده است: درباره قول خداوند متعال که فرمود:« وَقَالَ مُوسَى» تا «لاَ تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » {ما را برای قوم ستمگر [وسیله] آزمایش قرار مده}. براستی آل فرعون قوم موسی را به بردگی گرفتند و گفتند اگر آنها نزد خدا کرامت داشتند ما بر آنها غلبه وحکمرانی نمی کردیم، و آیه « أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا » {که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه هایی ترتیب دهید}. منظور بیت المقدس است و قول « رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأهُ زِينَةً ». {تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده ای}. منظور ملک و پادشاهی است. « لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَ » {تا [خلق را] از راه تو گمراه کنند} یعنی مردم را با اموال و بخششهای خود فریب دهند تا به جای تو او را پرستش کنند. « رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ » {پروردگارا اموالشان را نابود کن} اموال آنها را نابود کن. و آیه « سَبِيلَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ» {راه کسانی را که نمی دانند پیروی مکنید}. منظور راه وسلوک فرعون و پیروانش است، « مُبَوَّأَ صِدْقٍ» {در جایگاه[های] نیکو منزل دادیم} گفت: قوم بنی اسرائیل را به مصر باز گرداند و فرعون را غرق کرد. (2)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: «فِي هَذِهِ لَعْنَةً» {در این دنیا به لعنت بدرقه شدند} منظور نابودی و به هلاکت رسیدن است « وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ » {ودر روز قیامت، و چه بد عطایی نصیب آنان می شود}، منظور، آنها را دچار عذاب خواهد کرد. (3)

ص: 146

1- . تفسیر القمی : 39

2- . تفسیر القمی : 290 - 292

3- . تفسیر القمی : 314

4. تفسیر علی بن ابراهیم: « وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ » {و در حقیقت ما به موسی نه نشانه آشکار دادیم}. در باره آیه گفت: منظور از آن طوفان، ملخ، شپشک، وزغ، خون شدن آب نیل، سنگ، عصا، دست او و دریا می باشد و حکایت موسی را بیان می کند. که گفت: « وَإِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا فِرْعَونُ مَثْبُورًا » {و راستی ای فرعون تو را تباه شده می پندارم}. یعنی ای فرعون تو را فردی هلاک شدنی و رو به زوال و نابودی می دانم .

از امام باقر علیه السلام روایت شده است درباره قول خداوند متعال که فرمود:« فَأَرَادَ أَن یَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الأَرْضِ » {پس [فرعون] تصمیم گرفت که آنان را از سرزمین [مصر] برکند}. فرعون خواست تا آنها را از آن سرزمین بیرون کند در حالیکه فرعون و قومش می دانستند که این آیات ونشانه ها جز از طرف خداوند یکتا نیست و آیه « فَإِذَا جَاء وَعْدُ الآخِرَةِ جِئْنَا بِکُمْ لَفِیفًا » {پس چون وعده آخرت فرا رسد شما را همه با هم محشور می کنیم} منظور از لفیف در اینجا همگی ویکپارچه بودن است .

در روایت علی بن ابراهیم منظور از « فأراد » فرعون است « أَن یَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الأَرْضِ » {که آنان را از سرزمین [مصر] برکند}. یعنی آنها را از مصر بیرون کند «جِئْنَا بِکُمْ لَفِیفًا » {شما را همه با هم محشور می کنیم}. منظور از هر طرف. (1)

5. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَهَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ مُوسَی» { و آیا خبر موسی به تو رسید}. یعنی رسیده است. آیه «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ» {پای پوش خویش بیرون آور}. گفته شده که جنس دو کفش او از پوست الاغ مرده بوده است. « وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِی» {به یاد من نماز برپا دار} گفت: هر گاه نماز را فراموش کردی سپس آن را به یاد آوردی، آن را اقامه کن. و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که درباره آیه «آتِیکُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ» {پاره ای از آن برای شما بیاورم} موسی گفت بروم تا پاره ای آتش برای شما بیاورم « تَصْطَلُونَ» در برابر سرما شما را حفظ کند، وآیه «أَوْ أَجِدُ عَلَی النَّارِ هُدًی» {یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم}. موسی راه را

1- . تفسیر القمی : 390

اشتباه رفته بود گفت تا نزد آن نور راهی بیابم . و قول خداوند متعال از زبان موسی «وَأَهُشُّ بِهَا عَلَی غَنَمِی» {و با آن برای گوسفندانم برگ می تکانم} می گوید: بوسیله آن {عصا} برای گوسفندانم بر شاخه درخت میزنم. « وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی » {و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی آید}. از ترس و وحشت سخنش را طول نداد و کلامش را خلاصه کرد و گفت: « وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی» {و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی آید}. در تفسیر آمده که موسی گفت: با این عصا نیازهای دیگری را برآورده می کنم.

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «إِنَّ السَّاعَةَ ءاَتِیَةٌ أَکَادُ أُخْفِیهَا» {در حقیقت قیامت فرارسنده است می خواهم آن را پوشیده دارم}. گفت: از خودم و به این صورت نازل شده است، گفتم: چگونه خداوند زمان آن را از خودش پنهان می کند؟ جواب داد: آن را در وقت نامعین قرار داده است. « وَفَتَنَّاکَ فُتُونًا » {و تو را بارها آزمودیم}؛ منظور تو را آزمایش کردیم ازمایش کردنی. « فِی أَهْلِ مَدْیَنَ » {در میان اهل مدین}؛ منظور نزد شعیب است، وآیه « وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی » {و تو را برای خود پروردم}، یعنی تو را برگزیدم، « ولا تنیا » {سستی مکنید} ضعف وسستی روا مدارید، « اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی » {به سوی فرعون بروید}، به سوی فرعون روانه شوید. وآگاه باش که خداوند متعال به موسی هنگامی که او را به سوی فرعون فرستاد، فرمود: به سوی او بروید و « فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی » {و با او سخنی نرم گویید شاید که پند پذیرد یا بترسد}. در حالی که خداوند آگاه بود که فرعون نه متذکر می شود ونه از خدا می ترسد اما این را گفت تا موسی در رفتن به سوی فرعون حریص تر ومشتاق تر شود و با حجت مورد اطمینان نزد فرعون برود . (1)

6. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره آیه « لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ » {و گفت اینها عده ای ناچیزند}.فرمودند: منظور از آن گروهی اندکی بوده است. « وَإِنَّا لَجَمِیعٌ حَاذِرُونَ » {و[لی] ما همگی به حال

1- . تفسیر القمی : 418 - 419

آماده باش درآمده ایم }. می گوید: ما از نظر ادات وسلاح جنگی آماده ایم یعنی سراپا مسلح. اما آیه « وَمَقَامٍ كَرِيمٍ » {و گنجینه ها و جایگاه های پر ناز و نعمت بیرون کردیم }. میگوید: منظور از آن خانه های نیکوست وقول خداوند متعال « فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ » {پس هنگام برآمدن آفتاب آنها را تعقیب کردند} هنگام طلوع خورشید. و « إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ » {پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد} یعنی خدا مرا کفایت می کند. (1)

توضیح: جزری گفت هنگامی که گفته شده« أدنی علیه» یعنی برعلیه او آماده و مجهز بودیم «رجل مود» منظور از نظر تجهیزات جنگی وسلاح مجهز است و از این نمونه کلام اسود بن زید است درباره قول خداوند متعال « وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ » گفت: منظور ازمقوون و مؤدون، مجهز وآماده بودن از نظر تجهیزات جنگی می باشد.

7. تفسیر علی بن ابراهیم: « إِنِّي آنَسْتُ نَارًا » {من آتشی دیدم }. یعنی آن را دیدم، وآن زمانی بود که از مدین نزد شعیب علیه السلام خارج شد. وآیه «إِلَّا مَن ظَلَمَ» {لیکن کسی که ستم کرده } و نه کسی که ظلم کرده. در اینجا حرف در مکان حرف قرار گرفته است. (2)

توضیح: براساس آنچه آمده است «الّا» در اینجا حرف عطف است. بغوی در تفسیر خود می گوید: بعضی از نحوی ها اعتقاد دارند الّا در اینجا به معنای «ولا» می باشد منظور؛ در نزد من فرستادگان نمی ترسند و نیز کسی که ظلم کرده است. سپس بدی به نیکی تبدیل شد. میگوید: در نزد من فرستادگان و گناهکاران توبه کار نمی ترسند؛ مانند قول خداوند متعال « لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ » {تا برای مردم غیر از ستمگرانشان بر شما حجتی نباشد}؛ یعنی و نه کسانی از آنها که ظلم کردند .

8. تفسیر علی بن ابراهیم: «سَاحِرَانِ تَظَاهَرَا» گفت: موسی وهارون. (3)

9. تفسیر علی بن ابراهیم: « قالوا یا أیّها السحر» یعنی ای عالم، آیه «مِّنْ هَذَا

1- . تفسير القمى : 473
2- . تفسير القمى : 476
3- . تفسير القمى : 489

الَّذِی هُوَ مَهِینٌ» {از این کس که خود بی مقدار است}. منظور، موسی است. و «وَلَا یَکَادُ یُبِینُ» {و نمی تواند درست بیان کند}. گفت: منظور این است که کلام واضح وروشن و نیست. « فَلَوْلَا أُلْقِیَ عَلَیْهِ » {پس چرا بر او دستبندهایی زرین آویخته نشده}. منظور چرا بر دست او دستبند های طلایی آویزان نشده؟ « مُقْتَرِنِینَ» {همراهان} همراه و هم صحبت. « فَلَمَّا آسَفُونَا » {و چون ما را به خشم درآوردند}. یعنی نافرمانی و عصیان کردند زیرا خداوند متعال دچار تاسف نمی شود مثل تأسف مردم. (1)

10 .تفسیر علی بن ابراهیم: « وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ » {و به یقین پیش از آنان قوم فرعون را بیازمودیم}. ایشان را آزمایش کردیم « أَنْ أَدُّوا إِلَیَّ عِبَادَ اللَّهِ » {که [به آنان گفت] بندگان خدا را به من بسپارید}. منظور، آنچه خداوند واجب کرده است مانند نماز، زکات، روزه، حج، و سنتها واحکام می باشد، خداوند به او وحی نازل کرد که « أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِی إِنَّکُم مُّتَّبَعُونَ » {[فرمود] بندگانم را شبانه ببر زیرا شما مورد تعقیب واقع خواهید شد}، فرعون وسپاهیانش شما را دنبال می کنند « وَاتْرُکْ الْبَحْرَ رَهْوًا» {و دریا را هنگامی که آرام است پشت سر بگذار}. دریا را پشت سر بگذار وعبور کن، آیه « وَمَقَامٍ کَرِیمٍ » {و گنجینه ها و جایگاه های پر ناز و نعمت بیرون کردیم}. منظور نیکو وعالی « وَنَعْمَةٍ کَانُوا فِیهَا » {و نعمتی که از آن برخوردار بودند}. منظور نعمت هایست که در در بدن و جسم انسان ها است. آیه « فَاکِهِینَ » سرگرم زنان. «وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِینَ » {آری این چنین [بود] و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم}. قوم بنی اسرائیل. و قول خداوند متعال « عَلَی الْعَالَمِینَ » {بر مردم جهان}. لفظ دلالت بر عمومیت می کند اما معنای آن خاص و محدود می باشد « فقط آنها را بر عالمان آن زمان برگزید وآنها را برتری داد». (2)

توضیح: آیه « فِیمَا فَرَضَ اللَّهُ » در ظاهر « عبادالله » را منادا قرار داده است و مفعول « ادّوا » مقدر را با صلاه و غیر آن بیان کرده است که این نمونه یکی از دو فرضیه ودلیل گروهی از مفسران می باشد که آن را ذکر کرده اند و نظر دیگر این

1- . تفسیر القمی : 611
2- . تفسیر القمی 616 - 617

است که منظور از «عباد» عباده می باشد که تاء آن حذف شده است مانند إقام الصلاه که این نظر، بعید می باشد. و « الرهو » به این معنا در زبان عربی رایج نیست هر چند معانی نزدیک به این معنا آمده است مانند مکان بلند ومرتفع ومکان پست وهموار، که می توان آن را با تکلف به آنچه که در تفسیر آمده بازگرداند. و الفاکهه: یعنی مزاح وسرگرمی.

11 .تفسیر علی بن ابراهیم: « بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ» {در وادی مقدس }. منظور از آن سرزمین پاک می باشد. اما « طوی» اسم یک سرزمین است. علی بن ابراهیم درباره «فَحَشَرَ فَنَادَی» {و گروهی را فراهم آورد [و] ندا درداد } گفت: منظور از آن فرعون میباشد. نکال: به معنای عقوبت و مجازات می باشد عقوبت او در آخرت به خاطر سخن(1) «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» {پروردگار بزرگتر شما منم }. و عقوبت در دنیا به خاطر سخن « مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي » پس خدا به خاطر این دو قول فرعون، او را نابود کرد . (2)

12 .تفسیر علی بن ابراهیم: «وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ» {و فرعون صاحب [عمارت و] خرگاهها }. عمارت ها وستون هایی ساخت و خواست از طریق آنها به آسمان صعود کند و بالا برود . (3)

13 .قصص الانبیاء: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: فرعون هفت شهر را بنا کرد تا از موسی در امان باشد. هنگامی که به موسی وحی نازل شد که به سوی فرعون برود پس به سوی فرعون آمد و وارد شهر شد هنگامی که شیران – نگهبانان شهر فرعون - او را دیدند دمهایشان را تکان دادند و بدون سروصدا و با آرامش به او اجازه دادند تا وارد شهر شود. موسی به پیش رفت تا به کاخی که فرعون در آن بود رسید. موسی

جلوی در کاخ نشست در حالیکه لباس

1- . طبرسی قدس معتقد است: مراد از « نکال الاخره والاولی» غرق شدن او در دنیا ودر آخرت مورد عقوبت خداوند قرا رگرفتن است.وگفته شده معنای ان بخاطر دو حرف او در دنیا واخرت مورد عقوبت قرار گرفت

اخرت به خاطر سخن وی « انا ربکم الاعلی » ودنیا به خاطر « ما علمت لکم من اله غیری » وبه عقوبت دو قول او رسید.

2- . تفسیر القمی : 710 - 711

3- . تفسیر القمی : 723 - 724

پشمی بر تن داشت وعصایش همراهش بود در این زمان نگهبان از کاخ خارج شد موسی به او گفت: من فرستاده پروردگار به سوی شما هستم اما توجهای به موسی نکرد. با عصایش بر در کوبید در حالیکه بین او و فرعون دری باقی نمانده بود در باز شد و موسی بر فرعون داخل شد و فرمود: من فرستاده پروردگار جهانیان هستم. فرعون گفت برای من نشانه ای بیاور. عصایش را بر زمین انداخت عصا متشعب شد و به دو شاخه تبدیل شد یک شاخه آن بر زمین افتاد و دیگری بر روی گنبد فرعون افتاد و به یک مار بزرگ تبدیل شد، فرعون به داخل دهانش نگاه کرد آتش در آن زبانه می کشید و بر روی او افتاد. فرعون برانگیخت و فریاد برآورد: ای موسی آن را مهار کن و در دست خود بگیر. همه اطرافیان فرعون پا به فرار گذاشتد. هنگامی که موسی عصا را دست گرفت و حال فرعون سر جایش آمد خواست او را تصدیق کند، هامان در مقابل فرعون برخاست و گفت: در حالیکه تو خود را خدایی می پنداری که پرستش می شوی هم اکنون تابع بندهای شدهای؟ مردم گرد هم آمدند و می گفتند: این ساحر ماهری است. پس در یک روز معین همه ساحران را جمع کردند هنگامیکه طناب ها و چوبدستی های خود را برروی زمین انداختند موسی نیز عصای خود را برزمین انداخت وهمه آنها را بلعید. در آن زمان در ساحری هفتاد و دو نفر ماهر و پیشکسوت بودند که همه آنها در مقابل موسی علیه السلام به سجده در آمدند سپس به فرعون گفتند: این کار موسی سحر نیست زیرا اگر سحر بود نمی توانست طناب ها و چوبدستی های ما را بخورد. سپس موسی، قوم بنی اسرائیل را از آنجا خارج کرد میخواست آنها را از میان دریا عبور بدهد. پس خداوند موسی و کسانی که با او بودند را نجات داد و فرعون وهمراهانش را در دریا غرق کرد. هنگامی که وارد دریا شد فرعون و سپاهیانش آنها را تعقیب می کردند. فرعون از اینکه وارد دریا شود می ترسید جبرئیل به شکل اسبی مادینه درآمد در حالیکه فرعون بر اسب نرینه ای سوار بود. هنگامی که قوم فرعون اسب ماده سیاه را دیدند آن را دنبال کردند و وارد دریا شدند در نتیجه در دریا غرق شدند. خداوند متعال به دریا امر کرد جنازه مرده فرعون را به ساحل انداخت تا اینکه کسی گمان نبرد که او غایب و زنده است. سپس خداوند به موسی وحی نازل

کرد که قوم بنی اسرائیل را به شام باز گرداند هنگامیکه آنان را از دریا عبور داد بر قومی که بت هایی داشتند وآنها را پرستش می کردند گذشت؛ بنی اسراییل به موسی گفتند: «یا موسی اجعل لنا إلها کما لهم آلهه قال إنّکم قوم تجهلون» {ای موسی برای ما خدایی قرار بده همان طوری که آنها خدایانی دارند} گفت: به راستی شما قومی جاهل هستید. سپس بنی اسرائیل وارث خانه آنها و اموالشان شدند و هر مردی خانه های بسیاری را صاحب شد و زنان زیادی به دست آورد. (1)

14. تفسیر علی بن ابراهیم: « وَقَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِ فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسَی وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ وَيَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ» {و سران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد کنند و [موسی] تو و خدایانت را رها کند} گفت: فرعون بتها را پرستش می کرد سپس بعد از آن ادعای خدایی می کرد. فرعون گفت: « سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءهُمْ وَنَسْتَحْيِی نِسَاءهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ » {[فرعون] گفت بزودی پسرانشان را می کشیم و زنانشان را زنده نگاه می داریم و ما بر آنان مسلطیم}. قول خداوند از زبان حضرت موسی « قَالُواْ أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِينَا وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا » {[قوم موسی] گفتند پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و [حتی] بعد از آنکه به سوی ما آمدی مورد آزار قرار گرفتیم}. این سخن کسانی است که به موسی علیه السلام ایمان آوردند وگفتند: ای موسی ما پیش از آمدن تو نیز با کشتن فرزندانمان در رنج بودیم وهم اکنون که آنها را به خاطر ایمان آوردنشان زندانی کرده اند نیز در رنج وعذاب هستیم. موسی گفت: «عَسَی رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِی الأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ » {گفت امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین [آنان] سازد آنگاه بنگرد تا چگونه عمل می کنید}. معنای «ینظر» یعنی ببیند چه عملی میکنید. و نظر در مکان رویت قرار گرفته است. و کلام خداوند متعال «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَونَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّن الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» {در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم باشد که عبرت گیرند}. یعنی سالهای قحطی وخشکسالی و

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

بی ثمری؛ و زمانی رخ داد که خداوند بر آنان طوفان وحمله ملخ ها و شپشک ها و وزغ ها وخون شدن آب نیل را نازل کرد.

اما آیه «فَإِذَا جَاءتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَذِهِ» {پس هنگامی که نیکی [و نعمت] به آنان روی می آورد می گفتند این برای [شایستگی] خود ماست}. در تفسیر این گفته: که منظور از « الْحَسَنَةُ » دراینجا منظور صحت وسلامتی و امنیت و آسایش می باشد. « وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ » {و چون گزندی به آنان می رسید}. می گوید: منظور از « سَيِّئَةٌ » در اینجا گرسنگی وترس و وحشت وبیماری می باشد. « يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَمَن مَّعَهُ » {به موسی و همراهانش شگون بد می زدند}. منظور این است که به موسی وهمراهانش فال بد می زدند. اما آیه « وَقَالُواْ مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِن آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» {و گفتند هر گونه پدیده شگرفی که به وسیله آن ما را افسون کنی برای ما بیاوری ما به تو ایمان آورنده نیستیم}. تا آیه « فَاسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» هنگامی که ساحران سجده کردند ومردم ایمان آوردند، هامان به فرعون گفت: براستی مردم به موسی ایمان آوردند پس هر کس در دین موسی داخل شود او را حبس میکنم؛ در نتیجه همه آنهایی که ایمان آوردند از قوم بنی اسرائیل را به زندان انداخت. موسی نزد فرعون آمد و به او گفت: قوم بنی اسرائیل را آزاد کن ولی فرعون از این کار سر باز زد در نتیجه خداوند در این سال توفان خود را برآنها نازل کرد خانه ها وسکونت گاههای آنها را ویران کرد تا اینکه آواره بیابان شدند و در آن خیمه ها به پا کردند. فرعون به موسی گفت: از پروردگارت بخواه این طوفان را از ما دور کند تا قوم بنی اسرائیل را آزاد کنم. پس موسی به درگاه خدا دعا کرد و توفان از آنها دور شد. فرعون خواست قوم بنی اسرائیل را آزاد کند که هامان به او گفت: اگر بنی اسرائیل را آزاد کنی موسی برتو غلبه می کند و ملک و پادشاهی تو نابود می شود. در نتیجه فرعون به حرف هامان گوش داد و قوم بنی اسرائبل را آزاد نکرد. خداوند در سال دوم عذابی دیگر برآنها نازل کرد که عبارت بود از حمله ملخ ها به طوریکه همه درختان وگیاهانی که داشتند را خوردند وعریان کردند تا جایی که مو و ریش آنها را نیز می کندند. فرعون از وضع موجود بسیار نگران شد وگفت: ای موسی از پروردگارت بخواه تا ملخ ها را از ما دور کند تا بنی اسرائیل و یارانت

را آزاد کنم. موسی از خدا خواست در نتیجه ملخ ها از آنها دور شد اما هامان اجازه نداد تا فرعون بنی اسرائیل را آزاد کند. پس خداوند در سال سوم عذاب دیگری که شپشک بود بر آنها نازل کرد که وارد محصول وکاشت آنها شد وآن را از بین برد درنتیجه دچار گرسنگی شدند .

فرعون به موسی گفت: اگر حمله شپشک ها از ما دور شود از قوم بنی اسرائیل دست برمی دارم. موسی به درگاه خدای خود دعا کرد و این عذاب نیز از آنها دور شد. در تفسیر آمده که خدا اولین نوع شپشک را در آن زمان خلق کرد با این وجود فرعون قوم بنی اسرائیل را آزاد نکرد و بعد از آن خدا عذاب خود را که عبارت از وزغ بود را نازل کرد که وارد غذاها و نوشیدنی های آنها شد وگفته شده: از پشت و گوش و بینی آنها خارج میشد از این وضع به شدت بی تاب شدند به نزد موسی آمدند وگفتند: از خدا بخواه تا این عذاب را از ما دور کند ما به تو ایمان می آوریم وقوم بنی اسرائیل را همراه تو می فرستیم. موسی به درگاه خداوند دعا کرد و این عذاب نیز از آنها دور شد اما هنگامی که بعد از این از آزاد کردن قوم بنی اسرائیل سرپیچی کرد خداوند آب نیل را برای آنها به خون مبدل کرد. قبطی ها آب نیل را خون و بنی اسرائیل آن را آب می دیدند. اگر بنی اسرائیلی ها از آن می نوشیدند آب بود اما اگر قبطی ها از آن می نوشیدند به خون تبدیل می شد. قبطی ها به اسرائیلیها میگفتند: آب را در دهانت نگه دار سپس در دهان من بریز هنگامیکه آب را در دهان او می ریخت تبدیل به خون می شد از این وضع بسیار نگران وآشفته شدند. به موسی گفتند: اگر خدا این عذاب خون را از ما دور کند ما قوم بنی اسرائیل را همراه تو می فرستیم. هنگامی که خداوند خون را از آنها دور کرد نیرنگ زدند وقوم بنی اسرائیل را آزاد نکردند در نتیجه عقوبت الهی بر آنها نازل شد که عبارت از برف و یخ بود که قبل از این هرگز ندیده بودند ودر این وضع به هلاکت رسیدند و از بی تابی مردند و خداوند آنها را دچار عذابی کرد که قبلا رخ نداده بود گفتند: ای موسی از پرودگارت به عهدی که نزد تو دارد بخواه اگر این عذاب را از ما دور کند به تو ایمان می آوریم و قوم بنی اسرائیل را همراه تو می فرستیم. به درگاه خدا دعا کرد در نتیجه این عذاب نیز از آنها دور شد پس قوم بنی اسرائیل را آزاد

کرد. هنگامیکه آنها را آزاد کرد نزد موسی جمع شدند موسی از مصر خارج شد. کسانی که از دست فرعون فرار کرده بود نزد وی گرد آمدند این خبر به فرعون رسید. هامان به او گفت: تو را از آزاد کردن قوم بنی اسرائیل نهی کردم هم اکنون نزد موسی جمع شدند. فرعون نگران شد وگروهی را به شهرها فرستاد و برای پیدا کردن موسی خارج شد .

آیه «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُواْ يُسْتَضْعَفُونَ» {و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می شدند [بخشهای] باختر و خاوری سرزمین [فلسطین] را که در آن برکت قرار داده بودیم به میراث عطا کردیم} منظور از آن بنی اسرائیل است. هنگامی که خداوند فرعون را به هلاکت رساند وارث زمین وهر چیزی که برای آنها بود شدند. آیه «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» {وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت}. منظور رحمت و پاداش برای آنها به وسیله موسی به حد کمال رسید.آیه « وَمَا كَانُواْ يَعْرِشُونَ» {و آنچه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند}. منظور کوشکها وعمارت ها وکاخ ها می باشد.

(1)

توضیح: قول خداوند متعال: «آلِهَتَكَ» {خدایانت}. گفته شده: فرعون مردم را به بردگی میگرفت و خود نیز بتها را پرستش میکرد ومردم نیز آنها را با هدف نزدیکی به فرعون پرستش میکردند. وگفته شده آنچه از گاو نیکو میشمرد را پرستش میکرد و روایت شده که وی مردم را به پرستش گاو دستور میداد در نتیجه سامری برای آنها گوساله ای خارج کرد وگفته شده که آنها بتهایی داشته که با هدف نزدیکی به فرعون آنها را پرستش می کردند. «إلهتک» قرائت شده است که بروزن فعاله آمده است. از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است و نیز از ابن عباس وانس وعلقمه ومانند آنها که «الالهه» به معنای ربوبیت خدایی وپرستش است .

قول خداوند متعال «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ» {پس بر آنان طوفان فرستادیم}. در آن اختلاف وجود دارد گفته شده که طوفان آبی غیر طبیعی بوده است و بعضی ها

1- . تفسیر القمی : 220 - 222

گفته اند: منظور مرگ سریع می باشد نظر دیگری معتقد است که در زبان یمنی به معنای طاعون است خداوند این عذاب را بر چارپایان آنها نازل کرد که در شب اتفاق افتاد و هیچ یک از انسانها و چارپایان زنده نماندند ونیز گفته شده: منظور از آن همان آبله بوده است که آنها اولین کسانی بودند که به این بیماری گرفتار شدند واین بیماری از همان زمان بر روی زمین باقی ماند. و نظر دیگری می گوید: منظور از آن امر و مشیت خداوند متعال بوده که آنها را فرا گرفته است. و در عذاب شپشک نیز اختلاف وجود دارد بعضی ها گفتند: منظور از آن ملخ کوچکی است که بال ندارد وگفته شده: منظور از آن مورچههای ریز و کوچک بوده است. وگفته شده منظور از آن کرم ریز بوده در خوردن مانند ملخ نیست و بوی بدی دارد. ونظر دیگر می گوید: منظور، حیوان سیاه کوچکی است مانند کنه؛ و گفته شده: مراد از آن کرمی است که از دانه گندم خارج می شود؛ وگفته شده منظور شپش انسان است.

اما در باره الرجز گفته شده منظور از آن همان عذاب است که بر آنها نازل شده است مانند طوفان و غیره، و بعضی گفته اند منظور از آن طاعون است که جان 70 هزار قبطی را گرفت .

طبرسی میگوید: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که خداوند آنها را به عذاب برف قرمز گرفتار کرد در حالیکه این پدیده قبل از آن اصلا مشاهده نشده نبود بعضی ها در آن به هلاکت رسیدند وبعضی دیگر بی تاب شدند. خداوند با چیزی غیر عادی و چیزی که قبلا وجود نداشته آنها را عذاب داد. (1)

15 .قصص الانبیاء: در باره هفت نشانه موسی: هنگامی که جمع شدند فرعون معتقد بود که موسی نیرنگ میزند. اولین حیله و فریب به اعتقاد فرعون کاخ بود هامان دستور بنا نهادن آن را صادر کرد تا جاییکه پنجاه هزار بنّا را برای ساختن آن جمع کرد جدای از آجر پز و نجار - که چوب درها را تراش می زد و میخ ها را می کوبید - تا اینکه کاخ ساخته شد که مانند و شبیه آن از اول خلقت برروی زمین پیدا نمیشد. این بنا بر روی کوه ساخته شد خداوند متعال با یک زلزله همه کاخ

1- . مجمع البیان 4 : 469

وخدمتکاران و ساکنان آن و همه کارگران و پیشکارانی که آنجا کار کرده بودند را نابود کرد. فرعون به موسی گفت: آیا تو گمان می کنی که پروردگار تو عادل است وستم روا نمی دارد؟ آن کار عادلانه است؟ هم اکنون دوری گزین و به سوی گروه خود برو که مردم به کوهها رفتهاند. اگر تجمع کنند آنها رسالت پروردگارت را به گوششان میرسانی. خداوند متعال به موسی وحی کرد آن را به تاخیر بینداز و او را ترک کن. زیرا او می خواهد سربازانی برعلیه تو آماده کند که تو را به قتل برساند. مهلتی برای او تعیین بکن ونزد اردوگاهت - یارانت - برو تا به خاطر وجود تو در امان باشند. سپس خانه هایی بنا کنید و آنها را روبروی هم قرار دهید. در نتیجه موسی مهلت چهل شب را بین خود و فرعون تعیین کرد. سپس به موسی وحی نازل شد که گروههایی برای تو جمع خواهد شد، این کار فرعون تو را دچار رعب و وحشت نکند من برای تو در مقابل نیرنگ و دسیسه فرعون کفایت میکنم. موسی از نزد فرعون رفت در حالیکه عصایش همراهش بود که همچنان به شکل مار بود در اطراف وی می پیچید و دور می زد در حالی که مردم به او نگاه می کردند در حالیکه وحشت زده شده بودند و در رعب و وحشت بودند تا موسی به پایگاه خود رسید سر اژدها را گرفت ناگهان به عصا تبدیل شد. قوم خود را جمع کرد و مسجدی بنا کرد. هنگامی که موعد بین او و فرعون فرا رسید خداوند به موسی وحی نازل کرد با عصای خود به رودخانه نیل بزن در حالیکه از آن آب می خوردند ناگهان به خون خالص تبدیل شد. هنگامیکه قوم بنی اسرائیل وارد آب شدند تا از آن بنوشند آب صاف وگوارا بود اما هنگامی که یاران فرعون وارد شدند دست ها و بازوهایشان به خون آغشته شد برای رفع تشنگی خود تلاش کردند تا جایی که یک زن از قوم فرعون از زنی در بین قوم بنی اسرائیل درخواست آب کرد هنگامی که آب را به او داد به خون تبدیل شد. این وضع تا چهل شب طول کشید آنها در شرف مرگ و هلاکت قرار گرفتند فرعون و قومش برای رفع تشنگی خود به شیره خرما پناه آوردند. اما به خواست خدا آب آن شور می شد. فرعون به سوی موسی روانه شد و گفت: ای موسی از پروردگارت بخواه تا آب گوارا را به ما بازگرداند. پس موسی با عصایش به آب زد آب گوارا وصاف شد. این داستان تبدیل شدن آب به خون بود .

اما داستان وزغ ها: خدای متعال به موسی وحی کرد که بر ساحل رودخانه نیل بایستد تا همه وزغ هایی که خداوند از این آب آفریده است خارج شوند، که به سرعت پیش رفتند تا به دروازه شهر رسیدند، وارد شهر شدند، تا اینکه همه جا پر از وزغ شد هیچ خانه ای و ظرفی نبود مگر اینکه پر از وزغ شده بود، غذاها و نوشیدنی ها همه پر از وزغ شده بود تا اینکه همه جا را فرا گرفت. نزدیک بود که قوم فرعون به هلاکت برسند. فرعون از موسی خواست تا از پروردگارش بخواهد این بلا ومصیبت را از آنها دور کند و به خاطر کارها و وعده های قبلی خود عذر خواست؛ خداوند به موسی وحی کرد که به فریاد او برسد، برای چندمین بار موسی

از عصایش استفاده کرد در نتیجه به اذن خدا همه وزغ ها به رود نیل بازگشتند .

اما داستان ملخ وشپشک ها: خداوند متعال به موسی وحی کرد که به ناحیه ای از زمین روانه شود پس موسی با عصایش به شرق سپس به مغرب اشاره کرد از هر دو طرف ملخ ها سر بیرون آوردند، و مانند ابر سیاه سرازیر شدند این عقوبت الهی در زمان درو کردن محصول بود همه چیز را پر کرد و کشتزار ها را فرا گرفت و محصولات آنها را خوردند و حتی چوب خانه ها و درهای آنها و میخ های آهنی آنها و قفل ها و زنجیر ها را می خوردند. موسی علیه السلام عصا را بر زمین کوبید زمین پر از شپشک شد که تمام سطح زمین پر از این شپش های سیاه وسرخ شد، تا جایی که لباس ها و روپوش و ظرف های آنها پر از شپش شده بود که پیوسته از روی سر مردها و ریش و صورت آنها راه می رفتند و همه چیز را می خوردند و هنگامی که بلای نازل شده را دیدند نزد فرعون رفتند و گفتند: هر بلایی را میتوانیم در برابر آن صبر پیشه کنیم جز گرسنگی که بلای وحشتناکی است؛ هیچ کس نمی تواند در برابر آن صبر کند چه دستوری می دهید؟ فرعون کسی را نزد موسی فرستاد که او را با خبرکند، امری که او خواسته تحقق نیافته است. پس خداوند به موسی وحی کرد که برای او حجتی فرو نگذارد و به او مهلت بدهد. سپس موسی با عصایش اشاره کرد در نتیجه ملخ ها وشپشک ها از سطح زمین ناپدید شدند.

اما محو و ناپدید شدن: موسی هنگامیکه دید قوم فرعون روز به روز به کفرشان افزوده می شود به درگاه خدا برعلیه فرعونیان دعا کرد: و گفت: «رَبَّنَا إِنَّکَ

آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأهُ زِینَهً وَأَمْوَالاً فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا رَبَّنَا لِیُضِلُّواْ عَن سَبِیلِکَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَی أَمْوَالِهِمْ » {و موسی گفت پروردگارا تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده ای پروردگارا اموالشان را نابود کن}. در نتیجه خداوند اموال آنها را تبدیل به سنگ کرد و چیزی از آنچه خداوند برای آنها آفریده بود باقی نماند، تا مالکش شوند همه اموال آنها از گندم گرفته تا جو، لباس، سلاح و چیزهای دیگر همه به سنگ تبدیل شد.

اما بیماری طاعون: همانا خداوند به موسی وحی کرد وگفت: در این شب ابکار - گاوان و شتران - یاران فرعون طاعونی نازل می کنم که کسی از آل فرعون از انسانها گرفته تا حیوانات باقی نماند و همه آنها نابود شوند. موسی این خبر را به قوم خود بشارت داد. و جاسوسان خبر را به فرعون رساندند هنگامی که خبر را شنید به قوم خود گفت: به بنی اسرائیل بگویید هنگام شب گاوان و شتران خود را پیش آورید و شما نیز گاوهای خود را پیش آورید و هر دو تا گاو را با یک زنجیر ببندید؛ عذاب مرگ شبانه آنها را درمینوردد هنگامی که آنها با هم مختلط بیابد نمیداند کدام یک از آنها را از پای در بیاورد. این کار را انجام دادند هنگامی که شب فرا رسید خداوند تعالی طاعون را بر آنان نازل کرد. نه چارپایی از آنها باقی ماند و نه انسانی، همه آنها کشته شدند. گاوهای قوم فرعون همه مردار شدند در حالی که گاوهای قوم بنی اسرائیل همه سالم و زنده بودند. بجز چارپایان 80 هزار نفر از آنها نیز به هلاکت رسیدند. فرعون وسایل و ادوات وشکوه و زینت و آراستگی و جواهراتی داشت که جز خدا کسی از آنها باخبر نبود؛ و خداوند جل عظمته به موسی وحی کرد: من به ارث گذارنده برای بنی اسرائیل هستم آنچه را که نزد آل فرعون است، پس به آنها بگو زینت و جواهرات فرعونیان را به عاریه بگیرند. آنها از ترس بلا و مصیبت از این کار امتناع نمیورزند. فرعون همه زینت و جواهرات خانواده اش و پسرش و نیز آنچه که در خزائنش بود به آنها تقدیم کرد. در نتیجه خداوند به موسی وحی کرد که با همه اینها به راه ادامه دهد تا اینکه به غرق شدن فرعون و

قومش آنچنان که بحثش آمد انجامید. (1)

توضیح: طبرسی میگوید: درباره آیه خداوند «وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» {و سراهایتان را رو به روی هم قرار دهید}. در آن اختلاف وجود دارد بعضی ها گفتند: هنگامی که موسی وارد مصر شد بعد از آنکه خداوند فرعون را به هلاکت رساند به ساختن مساجد امر شدند که در آن نام خدا ذکر شود و مسجد های خود را رو به قبله بسازند. که منظور کعبه است. قبله های آنها قبلا هم به سمت کعبه بود. و گفته شده: فرعون دستور داد مساجد بنی اسرائیل را تخریب کنند و آنها را از عبادت کردن منع کرد به خاطر ترس از فرعون امر شد که مساجد خود را به خانه ببرند و در آنجا نماز بخوانند و نیز گفته شده که منظور از آن این است که خانه های خود را در برابر یکدیگر بسازند. (2)

می گویم: بر اساس آنچه در داستانها آمده دو وجه اخیر محتمل است، و اینکه آنها خانه های خود را رو به قبله بسازند و « أناف علی الشیء » یعنی مشرف بودن، منظور از آن اشاره به وسیله عصا می باشد. و انقشع: پراکنده و متفرق شد.

16 .تفسیر علی بن ابراهیم: از ابی ابراهیم روایت شده است که گفته اند: هنگامی که بنی اسرائیل از قدرت و ظلم جبّاران خود ترسیدند خداوند به موسی علیه السلام و هارون وحی کرد «أن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً » {که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه هایی ترتیب دهید و سراهایتان را رو به روی هم قرار دهید}. وحی آمد که در خانه های خود عبادت کنند . (3)

17 .تفسیر علی بن ابراهیم: از امام باقر علیه السلام روایت شده است درباره آیه « وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا » {و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال کردند }. تا « وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ » {و من از تسلیم شدگانم}. گفته اند: قوم بنی اسرائیل گفتند: ای موسی از خدا بخواه تا از این مصیبت که در آن قرار گرفتیم

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

2- . مجمع البيان 5 : 129
3- . تفسير القمی : 290

فرجی برای ما حاصل شود دعا کرد و خدا به او وحی کرد که آنها را با خود ببرد. موسی گفت: پروردگارا در مقابل ما دریاست خداوند فرمود برو من به آن امر می کنم که به تو بخشش کند و برای تو باز شود. موسی با بنی اسرائیل خارج شدند و فرعون آنها را تعقیب کرد تا جایی که نزدیک بود به آنها برسد و سایه به سایه بنی اسرائیل حرکت می کرد. موسی به دریا گفت برای ما شکافته شو. گفت: در توان من نیست این کار را بکنم. قوم بنی اسرائیل به موسی گفتند: تو به ما نیرنگ زدی و ما را به هلاکت رساندی کاش ما را رها می کردی تا برده آل فرعون می شدیم وخارج نمی شدیم؛ که اکنون اینگونه به هلاکت برسیم. موسی گفت: « كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ » {ابدا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد. }. آنچه که عامّه قومش در حق وی انجام می دادند عرصه را بر وی سخت وطاقت فرسا می کرد. در حالی که می گفتند: ای موسی زمان مرگ ما فرا رسیده است گمان می کنی که دریا برای ما شکافته می شود تا از آن عبور کنیم در حالی که فرعون و قومش به ما رسیدهاند، آنهایی که میبینید آل فرعون هستند که نزدیک است به ما برسند. موسی از خدا خواست تا دریا را برای آنها شکافته شود در نتیجه خدا به موسی وحی کرد « أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ » {با عصای خود بر این دریا بزن }. پس با عصایش به دریا زد و دریا شکافته شد موسی و یارانش رفتند تا از آن عبور کردند و آل فرعون در این لحظه به آنها رسیدند. هنگامی که به دریا وارد شدند به فرعون گفتند از آنچه که می بینی متعجب وشگفت زده نیستی؟ گفت: من این کار را انجام دادم، از آن عبور کنید و بگذرید. اما هنگامی که فرعون و کسانی که با او بودند به وسط دریا رسیدند خداوند به دریا امر کرد و دریا آنها را در برگرفت در نتیجه همگی آنها غرق شدند و هنگامی که فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» {گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند نیست و من از تسلیم شدگانم }. خداوند فرمود: «الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» {اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی } و تو از عصیان کنندگان بودی. « فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ » {پس امروز تو را با زره [زرین] خودت به بلندی [ساحل]

می افکنیم }. گفته اند که قوم فرعون همگی وارد دریا شدند به طوری که هیچ کدام از آنها دیده نشدند که همگی از دریا به جهنم افتادند. اما خداوند فقط جنازه فرعون را از دریا به ساحل انداخت تا به آن بنگرند وعبرت و نشانه ای بشود برای کسانی که از پی او میآمدند و اینکه کسی در نابودی وی شک و تردید نداشته باشد. در حالی که آنان فرعون او را برای خود خدا قرار داده بودند پس خداوند تنها جسد مردار او را در ساحل نمایان کرد تا عبرتی بشود برای آنانی که از پی وی میآمدند خداوند می فرماید: «وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ » {و بی گمان بسیاری از مردم از نشانه های ما غافلند}

علی بن ابراهیم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: جبرئیل در هنگام نازل کردن این آیات با غم اندوه نزد پیامبر می آمده و این وضع همچنان به این صورت بود تا زمان به هلاکت رسیدن فرعون هنگامی که خداوند این آیه را نازل کرد : « الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِين » {اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی }. در حالی که آیه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نازل می کرد خندان بود. رسول خدا به او فرمود: تا این ساعت هر وقت پیش من حضور پیدا کردی غم واندوه در صورتت آشکار بود گفت: آری ای محمد ! هنگامی که خداوند فرعون را غرق کرد گفت: «آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» {گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند نیست و من از تسلیم شدگانم }. گل و لجنی را برداشتم و در دهانش فرو کردم سپس به او گفتم « آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ » {اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی }. آن کار را انجام دادم در حالیکه امر خداوند متعال نبود زیرا ترسیدم رحمت خداوند شامل حال وی شود و اینکه خداوند به خاطر این کارم مرا عذاب بدهد اما اکنون که خداوند مرا نزد تو فرستاده تا آنچه را که به فرعون گفتم برای تو نازل کنم ایمان آوردم و فهمیدم که در این کار من رضایت خدا بوده است.

آیه: «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ »{پس امروز تو را با زره [زرین] خودت به بلندی [ساحل] می افکنیم}. موسی به قوم بنی اسرائیل خبر داد که خداوند فرعون را

غرق کرده ولی آنها حرف وی را باور نکردند خداوند به دریا امر فرمود در نتیجه دریا جسد وی را به ساحل انداخت تا قوم بنی اسرائیل جسد مرده او را ببینند. (1)

18 .طب الائمه: از ائمه علیهم السلام روایت شده که گفته اند که آنها این دارو را برای پیروانشان تجویز کردند، دارویی که به الشافیه معروف است. حدیث را ادامه داد تا این که فرمودند: جبرئیل علیه السلام این دارو را برای موسی آورد هنگامی که فرعون خواست تا قوم بنی اسرائیل را با سم مسموم کند فرعون برای آنها در روز یکشنبه جشنی فراهم کرد که فرعون آن را آماده کرده بود و برای آنها غذاهای زیادی فراهم کرد و سفره های زیادی برای آنها پهن کرده بود سم را در داخل غذا ریخت. موسی قوم بنی اسرائیل را در حالیکه ششصد هزار نفر بودند بیرون آورد و آنان را جلوی جایگاه مهمانی ایستاند، پس زنان و فرزندان را بازگرداند و به قوم بنی اسرائیل توصیه کرد و گفت از غذاها نخورید و از نوشیدنی ها ننوشید تا نزد شما بیایم. سپس به سوی آنها آمد و به اندازه سر سوزن از این دارو را به آنها نوشاند او می دانست که آنها با امر او مخالفت کرده و بر این سفره طعام می نشینند سپس به پیش رفت و آنها هم دنبال او رفتند. هنگامی که سفره های غذا را دیدند به سوی غذاها شتافتند وشروع به دست انداختن در آن کردند. فرعون از قبل، موسی و هارون و یوشع بن نون و همه برگزیدگان قوم بنی اسرائیل دعوت کرده بود و برای آنها سفره طعام مخصوصی فراهم کرد و گفت من با خودم عهد کردم که جز خودم یا بزرگان اهل مملکتم کس دیگری به شما خدمت و شما نیکی نکند، پس بخورید تا از طعام سیر شوید در حالیکه فرعون دوباره شروع به ریختن سم کرد. هنگامیکه از خوردن دست کشیدند، موسی و یارانش خارج شدند. موسی به فرعون گفت: ما زنان وفرزندان را پشت سر خود رها کردیم وآنها را فرو گذاشتیم منتظر آنها میمانیم. فرعون گفت برای آنها غذا فراهم خواهد شد و آنها را اکرام می کنیم همان طوری که آنهایی که همراه تو بودند را اکرام کردیم. پس آنان وارد شدند و فرعون آنها را غذا داد همانطوری که یاران او را اکرام کرده بود. موسی به سوی سکونتگاه خود

1- . تفسیر القمی : 291 - 292

بازگشت. پس فرعون نزد یارانش رفت و به آنها گفت: گمان کردید که موسی و هارون با ما جادو کردند و سحرشان را به ما نشان دادند که ایشان از غذا و طعام ما میخورند در حالی که چیزی از طعام ما کم نمیشود، پس اکنون که موسی و هارون خارج شدند و سحر به پایان رسید هر آنچه در توان دارید طعام وغذای باقیمانده امروز و فردای ایشان را جمع کنید تا اینکه از بین نروند. در نتیجه آن کار را انجام دادند در حالیکه فرعون دستور داده بود تا برای یارانش غذای بدون سم بیاورند آنها را بر سفره غذا جمع کرد بعضی ها از آنها خوردند و بعضی ها آن را رها کردند و هر کدام از آنها که غذا را خورده بود به هلاکت رسیدند در نتیجه از هفتاد هزار مرد و صد و شصت هزار زن بجز چارپایان وسگها و مانند آنها، از قوم فرعون از پا در آمدند، پس فرعون ویارانش از این صحنه تعجب کردند. (1)

می گویم: کامل این روایت با توصیف دارو در کتاب «السماء والعالم» خواهد آمد.

19 .تفسیر علی بن ابراهیم: « أَوَمَن یُنَشَّأُ فِی الْحِلْیَهِ » {آیا کسی [را شریک خدا می کنند] که در زر و زیور پرورش یافته}. منظور در طلا و زینت پرورده می شود « وَهُوَ فِی الْخِصَامِ» {و در [هنگام] مجادله بیانش غیر روشن است}. گفته شده: خداوند به موسی قدرتی داده است که فرعون او را در شکل و هیبتی می دید که بر اسبی از طلای خالص سوار بود و لباسهایی از طلای خالص بر تن داشت. فرعون گفت: «أَوَمَن یُنَشَّأُ فِی الْحِلْیَهِ » {آیا کسی [را شریک خدا می کنند] که در زر و زیور پرورش یافته}. یعنی با جواهرات وطلا پرورده می شود « وَهُوَ فِی الْخِصَامِ غَیْرُ مُبِینٍ » {و در [هنگام] مجادله بیانش غیر روشن است}. درتفسیرآمده یعنی: به صورت فصیح حرف نمی زد و با مردم عادی فرق ندارد که اگر پیامبر بود باید با مردم عادی فرق می کرد. (2)

توضیح: قول رایج در بین مفسرین این است که معنای کلام «أواجعلوا من ینشوا فی الحلیه» این است: در زینت زنانی که به خدا نسبت دادند؛ که منظور

1- . طب الائمه نسخه خطی

2- . تفسیر القمی : 608

دختران می باشد. «وهو فی الخصام» منظور در خصومت وحجت آوردن عاجز است (فصیح صحبت کردن). یعنی به خاطر ضعف وسستی ونادانی از حجت آوردن هنگام خصومت عاجز است. و گفته شده که منظور از آن: کسی که با زینت وجواهرات پرورده می شود را عبادت می کنند که از حجت آوردن و جدال و جواب دادن عاجز است که منظور بتها هستند زیرا آنها بتها را با جواهرات وطلا زینت می دادند وگفته «وهو» که بر لفظ «من» حمل شده، اما آنچه علی بن ابراهیم ذکر کرده است بُعد و دوری آن از سیاق آیه پنهان نیست زیرا سرشار از آیاتی است که شامل ذکر کسانی میشود که برای خدا دختر قرار دادهاند. و اگر خبر بود شاید در قرائت ایشان علیهم السلام در میان آیاتی که درباره داستان موسی است موجود بود. یا قول، مقدر باشد، و در اینجا معترضه میباشد برای مشابهت بین قول او با قول اینان در دشمنی با حق و لجبازی با اهل دین.

20 .تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده اند: هنگامی که خدا موسی را به سوی فرعون فرستاد تا دروازه کاخ او پیش رفت سپس از او اجازه گرفت تا وارد شود ولی فرعون به او اجازه نداد با عصایش به در زد درها به هم برخورد کردند و به روی موسی باز شدند. سپس بر فرعون وارد شد و او را باخبر کرد که او فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیان است و از او خواست تا قوم بنی اسرائیل را همراه او بفرستد خداوند از زبان فرعون گفت « أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ *وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ » {در میان فرعون] گفت آیا تو را از کودکی خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی و [سرانجام] کار خود را کردی}. یعنی این مرد را کشتی « وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ ». {و تو از ناسپاسانی}. منظور از آن، کفران نعمت کردی. خداوند از زبان موسی نقل می کند: «فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ» {گفت آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم و چون از شما ترسیدم از شما گریختم}. تا آیه « أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ » {و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته ای}. فرعون گفت « وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ » {فرعون گفت و پروردگار جهانیان چیست}. او فقط از کیفیت وجود خدا سؤال کرد موسی جواب داد « رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا إن کُنتُم

مُّوقِنِينَ » {گفت پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین باشید}. فرعون در حالیکه حیرت زده بود به یارانش گفت: «أَلَا تَسْتَمِعُونَ» {آیا نمی شنوید}. من از او درباره کیفیت وجود خدا سؤال کردم او درباره آفرینش جواب داد، موسی گفت: « رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ » {پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما}. سپس به موسی گفت: «لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ » {فرعون گفت اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعا تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت}. موسی جواب داد: «أو لو جئتک بشیء مبین » گفت: اگر برای تو چیزی آشکار بیاورم، چه؟ فرعون گفت: « فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» {گفت اگر راست می گویی آن را بیاور پس عصای خود بیفکند و به ناگاه آن اژدری نمایان شد}. در این لحظه از همنشینان فرعون کسی باقی نماند وهمه آنها فرار کردند فرعون در رعب و وحشت فرو رفت. در حالیکه نمی توانست خود را کترل کند. فرعون گفت: به خدا تو را سوگند می دهم و پسرخواندگی - رضاعی بودن - که این مار را از من دور کنی در نتیجه آن را از فرعون دور کرد سپس دستش را از گریبانش بیرون آورد ناگهان دستش برای ناظرین می درخشید. هنگامی که موسی عصا را در دست گرفت. حال فرعون عادی شد و خواست موسی را تصدیق کند. هامان به سوی فرعون رفت وبه او گفت: در حالیکه تو خدایی هستی که پرستش می شوی اکنون تابع عبدی شده ای؟

سپس فرعون به بزرگان و اشراف قومش که اطرافش بودند گفت: «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ » {واقعا این ساحری بسیار داناست}. « يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُون » {می خواهد با سحر خود شما را از سرزمینتان بیرون کند اکنون چه رای می دهید} تا « لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ » {برای موعد روزی معلوم گردآوری شدند}. فرعون و هامان سحر را یاد گرفته بودند و با سحر و جادو بر مردم غلبه می کردند و فرعون در ساحری ادعای خدایی می کرد. صبح فردا، کسانی را برای جمع آوری ساحران به شهرها فرستاد وآنها را به همه شهر های مصر فرستاد. هزار نفر جمع آوری کردند؛ از میان هزار ساحر صد ساحر و از میان صد ساحر هشتاد ساحر انتخاب کردند. ساحران به فرعون گفتند تو علم داری به اینکه

ساحرتر از ما در دنیا نیست پس اگر بر موسی غلبه کنیم چه اجر و پاداشی نزد تو داریم؟ فرعون گفت: « وَإِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ الْمُقَرَّبِينَ » {گفت آری و در آن صورت شما حتما از [زمره] مقربان خواهید شد}. نزد من، شما را در پادشاهی وحکمرانی خود شریک می کنم . ساحران گفتند: اما اگر موسی بر ما غلبه کرد و سحر ما را باطل کرد روشن می شود که آنچه موسی آورده از نوع سحر و نیرنگ نیست در نتیجه به او ایمان می آوریم و رسالت او را تصدیق می کنیم. فرعون گفت: اگر موسی بر شما غلبه کرد من نیز با شما او را تصدیق می گویم اما کید و حیله خود را جمع کنید. گفت: موعد این مبارزه، روزی بود که برای ایشان عید بود. هنگامی که صبح روز موعود فرا رسید و روز به وسط های خود رسید فرعون مردم وساحران را جمع کرد گنبدی داشت که طول آن 80 ذراع بود و لباسهای فولادی بر او پوشیده شده بود که هنگامی که نور خورشید به آن فولاد میخورد بخاطر درخشش و لمعان آن کسی نمی توانست به او نگاه کند. فرعون و هامان حاضر شدند و بر آن نشستند و نگاه می کردند. موسی پیش آمد و به آسمان نگاه کرد. ساحران به فرعون گفتند ما مردی را می بینیم که به آسمان نگاه می کند سحر و جادوی ما به آسمان نرسیده است و سحر ساحران هر چیزی که در روی زمین بود را در برگرفت. به موسی گفتند: یا اینکه اول تو عصایت را بینداز یا ما طناب ها و چوبدستی های خود را به زمین بیندازیم. موسی به آنها گفت: « أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ » {آنچه را شما می اندازید بیندازید}. « فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ » {پس ریسمانها و چوبدستی هایشان را انداختند}. به پیش آمدند و آنها مانند طناب هایی در حال جنب وجوش بودند و مثل مار تکان می خوردند. می گفتند: « بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ » {و گفتند به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم} « فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى » {و موسی در خود بیمی احساس کرد}. به موسی ندا شد: « لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى * وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى » {گفتیم مترس که تو خود برتری و آنچه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته اند ببلعد در حقیقت آنچه سرهم بندی کرده اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی شود}. پس موسی عصای خود را انداخت و

همانند سرب در زمین آب شد و گداخت، سپس سرش را بیرون آورد و دهانش را باز کرد و قسمت بالایی دهانش را بر روی گنبد فرعون قرار داد. سپس بر روی زمین دور زد وهمه طناب ها وچوبدستی های آنها را بلعید و بر همه آنها غلبه کرد. مردم هنگامی که آن اژدها را دیدند به خاطر هولناکی وبزرگی آن پراکنده شدند و فرار کردند زیرا تا آن زمان هیچ چشمی به مانند آنرا ندیده بود وهیچ کس مانند آن را وصف نکرده بود. به دنبال پراکنده شدن مردم و فرار آنها ده هزار نفر مرد و زن و بچه در زیر پاها کشته شدند. اژدها در اطراف گنبد فرعون دور زد. گفت: فرعون و هامان لباس خود را خیس کردند و موی سرشان سفید شد و از شدت ترس از هوش رفتند. سپس موسی نیز همراه مردم پا به فرار گذاشت. خداوند به او ندا کرد آن را در دست بگیر و نترس، آن را به شکل اول خود برمی گردانیم. موسی برگشت و به دست خود عبایی پوشید سپس دست خود را در دهانش فرو برد ناگهان به عصا تبدیل شد و آنچنان که خداوند متعال میفرماید «فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ سَاجِدِینَ » {و ساحران به سجده درافتادند}. هنگامیکه آن اژدها را دیدند « قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِینَ * رَبِّ مُوسَی وَهَارُونَ » {گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم پروردگار موسی و هارون}. فرعون در آن لحظه به شدت به خشم آمد و گفت: « آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ » {[فرعون] گفت آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید قطعا او بزرگ شماست}. منظور موسی است. « الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَأَرْجُلَکُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّکُمْ أَجْمَعِینَ » {که به شما سحر آموخته است به زودی خواهید دانست حتما دستها و پاهای شما را از چپ و راست خواهم برید و همه تان را به دار خواهم آویخت}. خداوند از زبان ساحران نقل می کند « لَا ضَیْرَ إِنَّا إِلَی رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَن یَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَایَانَا أَن کُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِینَ » {گفتند باکی نیست ما روی به سوی پروردگار خود می آوریم ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشاید [چرا] که نخستین ایمان آورندگان بودیم}

در نتیجه فرعون هر کسی که به موسی ایمان آورد را زندانی کرد تا اینکه خداوند بر آنها طوفان، ملخ، شپشک، وزغ، وخون شدن آب نیل را بر آنها نازل کرد

تا اینکه قوم بنی اسرائیل را آزاد نمود. سپس خداوند به موسی وحی نازل کرد: «أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِی إِنَّکُم مُّتَّبَعُونَ» {بندگانم را شبانه ببر زیرا شما مورد تعقیب واقع خواهید شد}. موسی قوم بنی اسرائیل را خارج کرد تا از دریا عبور کنند و فرعون نیز یارانش را جمع کرد و جمع آورندگان لشکر را به شهرها فرستاد و مردم را جمع کردند و طلایه لشکر خود را که ششصد هزار نفر بودند به پیش فرستاد سپس خودش نیز همراه با هزار هزار - یک ملیون - سواره به راه افتاد و خارج شد آن چنان که خداوند متعال حکایت می کند « فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ * وَکُنُوزٍ وَمَقَامٍ کَرِیمٍ * کَذَلِکَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِی إِسْرَائِیلَ * فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِینَ» {سرانجام ما آنان را از باغستآنها و چشمه سارها*و گنجینه ها و جایگاه های پر ناز و نعمت بیرون کردیم*اراده ما] چنین بود و آن [نعمتها] را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم*پس هنگام برآمدن آفتاب آنها را تعقیب کردند} هنگامی که موسی به دریا نزدیک شد و فرعون نیز به موسی نزدیک شد یاران موسی گفتند: « إِنَّا لَمُدْرَکُونَ» {ما قطعا گرفتار خواهیم شد}. موسی گفت: «کَلَّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ » {چنین نیست زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد} منظور اینکه ما را نجات می دهد. موسی به دریا نزدیک شد و به دریا گفت: شکافته شو. دریا به او گفت: من توانایی این کار را ندارم این برای من کار بزرگی است من یک لحظه هم نمی توانم از فرمان خدا عاصی باشم در حالی که در نزد شما آدم عصیانگر وجود دارد؟ موسی به دریا گفت: از این که نافرمانی کنی برحذر باش دانستم که آدم به خاطر یک گناه و نافرمانی از بهشت بیرون رانده شد و ابلیس فقط به خاطر یک معصیت مورد لعنت خداوند قرار گرفت. دریا گفت: پروردگار من بزرگ است وامر وی باید اطاعت شود و شایسته نیست که از امر او سرپیچی شود.

یوشع بن نون برخاست و به موسی گفت: ای فرستاده خدا، خداوند چه دستوری به تو داد؟ موسی جواب داد: وحی شده که از دریا عبور کنیم یوشع اسبش را به داخل آب پیش برد و خداوند به موسی وحی نازل کرد: «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ » {با عصای خود بر این دریا بزن}. در نتیجه با عصایش به دریا زد « فَانفَلَقَ فَکَانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ» { تا از هم شکافت و هر پاره ای همچون کوهی

سترگ بود}. منظور از آن کوه بزرگی است که در دریا دوازده راه ایجاد شد، هر گروه از یک راه عبور کردند در حالی که آب دریا بالا آمده بود و زمین در حال خشک شدن بود و خورشید در آن طلوع میکرد در نتیجه زمین زیر پای آنها خشک شد همان طوری که خداوند متعال فرمود:« فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِی الْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى » {و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرارسیدن [دشمن] بترسی و نه [از غرق شدن] بیمناک باشی}. موسی و یارانش وارد دریا شدند که دوازده گروه بودند وخداوند برای آنها دوازده راه ایجاد کرد که هر گروهی در یک راه می رفتند و آب تا بالای سر آنها بالا می آمد که همانند کوه شده بود. گروهی که با موسی بودند مضطرب شدند و به موسی گفتند: ای موسی برادران ما کجا هستند؟ جواب داد: آنها نیز در دریا هستند، ولی آنها کلام موسی را باور نکردند در نتیجه خداوند به دریا امر کرد سپس دریا به صورت پنجره هایی در آمد که گروه ها همدیگر را نگاه می کردند و با هم حرف می زدند. سپس فرعون وسربازانش وارد آب شدند هنگامی که به دریا رسیدند به یارانش گفت: آیا نمی دانید من پروردگار شما هستم که دریا برای من شکافته شده است. هیچ کس نمی توانست خطر کند و وارد آب شود حتی اسب ها به خاطر هولناکی آب دریا از راه رفتن امتناع می کردند فرعون اسب ها را به پیش راند تا به ساحل دریا رسید منجّم او به او گفت وارد دریا نشو و با کار فرعون مخالفت کرد. اما فرعون به حرف او عمل نکرد، و با اسب خود به پیش رفت، اما اسب وارد آب نمی شد. پس جبرئیل جلوی آنها برروی اسب مادینه به پیش رفت اسب فرعون به اسب مادینه جبرئیل نگاه کرد و او را دنبال کرد آنها وارد دریا شدند به صورتی که آخرین نفر از سربازان فرعون که وارد آب شد از آن طرف آخرین نفر از یاران موسی از آب خارج شد. خداوند به بادها امر کرد قسمتهای شکافته شده دریا را به هم وصل کرد و توده آب از دو طرف مانند کوه بر آنها افتاد فرعون در این لحظه گفت: « آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» {ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند نیست و من از تسلیم شدگانم} جبرئیل در این لحظه مشتی از گل و لجن برداشت ودر دهان او فرو کرد. سپس گفت: «الآنَ وَقَدْ

عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ » {اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی }. (1)

توضیح: رازی درباره آیه « وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ» می گوید: بدان که سؤال به «ما» برای طلب ماهیت میباشد و تعریف ماهیت شیء یا با خود آن ماهیت صورت می گیرد یا با چیزی وابسته به آن یا امر خارج از آن یا ترکیبی از خارج و داخل آن. اولی امری محال است زیرا لازم است که تعریف شده {معرف } معلوم باشد قبل از این که معلوم باشد. دومی مستلزم مرکب بودن خداوند است که آن هم محال می است. روشن شد که نمی توان خدا را تعریف کرد مگر با متعلقات، نشانه های او، و آشکارترین نشانه او همین دنیای مادی است؛ که عبارت است از آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است، به همین جهت موسی گفت: « رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا»

اما آیه «إن کُنتُم مُّوقِنِینَ» منظور از آن اینکه اگر به استناد این محسوسات به وجود واجب الوجود ایمان آوردید پس بدانید که خدا جز آنچه من گفتم تعریف نمی شود زیرا وقتی پذیرفتید آخر این محسوسات به کسی می رسد که قائم به ذات خود است و ثابت می شود که او فرد و مطلق می باشد و فرد مطلق را نمی توان جز با نشانه هایش تعریف کرد و این نشانه ها باید جزء آشکار ترین آنها باشد و همه آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست برای خداوند است؛ اگر یقین پیدا کردید لازم است که به یقین بپذیرید که جوابی جز این برای این سؤال نیست. فرعون از جواب موسی تعجب کرده بود گفت: « ألا تستمعون » من از ماهیت وجود خدا سؤال کردم او از فاعلیت و مؤثریت او جواب داد. ! موسی به او جواب داد وگفت: «ربّکم وربّ آبائکم الأوّلین» گویی موسی از تعریف قبلی تعدیل کرد زیرا ممتنع نیست که کسی معتقد باشد که آسمآنها و زمین قائم به ذات هستند اما نمیشود انسان عاقل معتقد باشد که خود و آباء و اجداد وی قائم به ذات هستند زیرا مشاهده دلالت می کند بر این که آنها بعد از عدم به وجود آمده اند پس چیزی که چنین است محال است که

1- . تفسیر القمی : 469 - 473

قائم به ذات باشد. در نتیجه فرعون گفت: « إن رسولکم الذی أرسل الیکم لمجنون » منظور از سؤال به «ما» درخواست خصوصیت ماهیت است و تعریف به این نشانههای خارجی، این خصوصیت را افاده نمی کند. موسی گفت: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا » به سوی راه سوم رفت که روشن تر وآشکار تر بود زیرا منظور از مشرق، طلوع خورشید و پدیدار شدن روز، منظور از مغرب، غروب خورشید است، امر واضح و روشن بود که این تدبیر مداوم، انجام نمی شود مگر با تدبیر مدبر، اگر از انسانهای با تدبیر و عاقل باشی می فهمی که جواب این سؤال چیزی جز آنچه ذکر شد نیست. خلاصه کلامش تمام شد (1)

می گویم: شاید آشکارتر این باشد که سؤال از حقیقت و ماهیت وجود خدا نبود بلکه فرعون وجود خدایی غیر از خود را بعید می دانست. پس موسی برای تثبیت وجود خدا به آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است استدلال کرد. فرعون معتقد بود که آسمان ها و زمین بعید است که نیازی به خالق وآفریننده ای داشته باشند بلکه آنها به خودی خود متحرک و در گردش هستند، که این باور همان مذهب دهری است. یا اینکه فرعون گمان می کرد که او پروردگار آسمآنها و زمین است. موسی برای بار دوم به آفرینش خود آنها استدلال کرد ولی فرعون از روی جهل و نادانی و تکبر و دشمنی او را به جنون متهم کرد که این عادت همه کافران بود که بعد از اتمام حجت پیامبران به ایشان، آنها را مجنون می نامیدند.(2)

سپس به حرکات آسمآنها و زمین واختلاف شب و روز استدلال کرد هنگامی

1- . مفاتیح الغیب 6 : 403 - 404
2- . می توان در توجیه اختلاف جوابها گفت: او در آغاز جوابی داد که بر وجود خدا وقدر ت وعظمت وی دلالت می کرد سپس به استناد به علم وحکمت او جواب داد اگر خالق وآفریننده انسان حکیم بزرگواری باشد پس او از آن انسان حکیم تر است زیرا با اندک عقلی می توان فهمید که علت بالاتر و محکم تر از معلول است سپس به انچه دلالت بر رحمت ولطف او دارد جواب دادچنانچه برای بندگان هر انچه نیازمند آن باشند برای آنها فراهم می آورد از امرار معاش آنها تا افرینشخورشید وماه وستارگان ووتدبز در حرکات آنها براساس یک نظم مخصوص که بوسیله ان فصول

مختلف ایجاد می شود که در آنها دانه ومیوه ها رشد می کنند وباید تن ها اصلاح شوند هنگامیکه آنها را آگاه کرد که ذات خداوند متعال را جز با شناخت صفات اوامکان پذیر نمی باشد به صورتی که برای آنها این شناخت میسر می شود اگر اندکی تدبیر کنند.

که فرعون دید که موسی خدا را برای آنها با استناد به نشانه ها به او آشکار ساخت، از استدلال به تهدید و وعید روی آورد. موسی گفت: « أولو جئتک بشی ء مبین» آیا اگر برای تو معجزه و نشانه ای بیاورم، باز آن را انکار می کنی؟ یعنی معجزه. « لَا ضَیْرَ » ضرری در آن برای ما نیست. « أَن کُنَّا » که باشیم. «مُّشْرِقِینَ » منظور داخل شدگان هنگام طلوع خورشید. و « الحصان » با کسر حاء منظور از آن اسب نر اصیل است و هر اسب نری را حصان می گویند و « الرَمَکه » اسب و اسب ترکی که بار سنگین بردارد و برای تولید مثل گرفته میشود را گویند .

21 .تفسیر علی بن ابراهیم: فرعون گفت: « یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُم مِّنْ إِلَهٍ غَیْرِی فَأَوْقِدْ لِی یَا هَامَانُ عَلَی الطِّینِ فَاجْعَل لِّی صَرْحًا لَّعَلِّی أَطَّلِعُ إِلَی إِلَهِ مُوسَی وَإِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الْکَاذِبِینَ » گفت: هامان برای فرعون کاخی ساخت که به جایی رسید که به خاطر بادهای موجود در هوا کسی قادر نبود بر روی آن بایستد. به فرعون گفت: بیشتر از این نمی توانیم ارتفاع آن را افزایش دهیم. خداوند بادهایی را فرستاد و کاخ را ویران کرد و بر زمین افکند. در این زمان، فرعون تختی اختیار کرد و به سراغ چهار کرکس گوشتخوار رفت و بچه هایشان را گرفت و آنها را پرورش داد تا اینکه بالغ و بزرگ شدند. به سراغ چهار طرف تخت رفتند و در هر طرف تخت چوبی فرو کردند که بر روی هر چوب گوشتی بود. کرکس ها را گرسنه نگهداشتند و پاهای آنها را به تنه تخت بستند. کرکسها به گوشت نگاه کردند و به آن تمایل یافتند و با بالهای خود در سطح زمین به پرواز در آمدند و آن دو را از سطح زمین به سمت بالا بردند و همان روز شروع به پرواز کردند. فرعون به هامان گفت: به آسمان نگاه کن آیا ما به آنجا رسیدیم؟ هامان نگاه کرد وگفت: آسمان را می بینم همان طوری که در زمین آن را از دور می دیدم. فرعون گفت: به زمین نگاه کن. هامان گفت: زمین را نمیبینم اما دریا و آب را مشاهده می کنم. گفت: همچنان کرکسها در آسمان اوج می گرفتند تا اینکه خورشید از نظر آنها ناپدید شد و دریا وآب از چشمان آنها ناپدید شدند. فرعون گفت: ای هامان به آسمان نگاه کن. هامان نگاه کرد وگفت: آسمان را می بینم همانطوریکه آن را در زمین از دور می دیدم. هنگامی که تاریکی شب آنان را فرا گرفت هامان به آسمان نگاه کرد. فرعون گفت: آیا ما به آن رسیدیم؟

هامان گفت: ستارگان را می بینم همان طوری که آنها را در زمین از دور می دیدم و بر روی زمین چیزی جز تاریکی نمی بینم. گفت: بعد از آن بادهای موجود در هوا به حرکت درآمد و به طرف تخت رفت و تخت آنقدر آنان را تکان داد تا اینکه بر زمین افتاد؛ فرعون در آن زمان از هر زمان دیگری گستاختر و سرکشتر بود. (1)

توضیح:أوقد لی، یعنی آتش «علی الطین» گلی که برای ساختن آجر از آن استفاده می شود. وگفته شده است که اولین کسی که آجر را به کار گرفت فرعون بود. « فَاجْعَل لِّی صَرْحًا » منظور کاخ مرتفع و باشکوه است. فرعون ملعون گمان می کرد اگر خدا باشد باید به صورت جسمی در آسمان باشد. وگفته اند خواست تا برای او رصدخانه ای بسازند تا در آن اوضاع ستارگان را رصد کند، و ببیند آیا در آنها چیزی هست که بر فرستادن پیامبر و تغییر حکومت و قدرت دلالت کند. «حتّی غابت الشّمس» شاید منظور از آن اثر خورشید به خاطر عدم انعکاس نور آن یا جرم خورشید به خاطر غایب بودن آن در زیر زمین باشد .

22 .خصال، علل الشرائع، عیون الأخبار: شامی از امیر المؤمنین علیه السلام درباره شش مورد سؤال کرد مواردی که در رحم مادر نیامده اند و زاییده نشده اند، فرمود: آدم وحوا ، وگوسفند ابراهیم، عصای موسی ، شتر صالح و خفاشی که عیسی بن مریم آن را درست کرد و سپس به اذن خدای بلند مرتبه به پرواز در آمد . (2)

23 .علل الشرائع، عیون الاخبار: از اولین درختی که در زمین کاشته شد سؤال کرد امیرالمؤمنین علیه السلام جواب داد: درختی به نام عوسجه که جنس عصای موسی از آن است. (3)

24 .علل الشرائع، عیون الاخبار، خصال: از امام علی علیه السلام روایت شده است. فرمودند: ماه از قوم بنی اسرائیل پنهان شد سپس خداوند متعال به موسی وحی نازل کرد که استخوان های یوسف را از آنجا خارج کند و او را وعده داد زمانی که استخوان های او را از مصر خارج کند ماه طلوع کند. موسی از هر کسی

1- . تفسیر القمی : 488 - 489

2- . الخصال 1 : 156، علل الشرائع : 198، عيون الاخبار : 135
3- . علل الشرائع : 118، عيون الاخبار : 135

که مکان قبر او را می دانست سؤال می کرد. به او گفتند اینجا پیرزنی است که مکان قبر او را می داند. موسی به سوی پیرزن رفت و او را در حالی که زمین گیر و نابینا شده بود ملاقات کرد به او گفت آیا مکان قبر یوسف را می دانی؟ گفت: آری، موسی گفت: مرا از مکان آن آگاه می کنی؟ پیرزن جواب داد: خیر مگر اینکه چهار چیز را به من عطا کنی: پایم را خوب کنی، جوانی را به من دوباره عطا کنی، بینایی ام را به من بازگردانی و مرا همراه خود در بهشت قرار بدهی؟ گفته اند این درخواست پیرزن برای موسی کار بزرگی بود در نتیجه خداوند متعال به او وحی کرد: ای موسی آنچه خواسته به او عطا کن براستی هر آنچه او خواسته من به او عطا می کنم. پس موسی این کار را انجام داد. سپس پیرزن او را راهنمایی کرد. پس از کنار رود نیل در داخل یک صندوق مرمرین، استخوان های یوسف را خارج کرد. هنگامیکه از آنجا خارج شد ماه شروع به تابیدن کرد. او استخوانهای یوسف را به شام برد برای همین اهل کتاب، مردگان خود را به شام میبرند . (1)

25 . کافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: آنهایی که به موسی ایمان آوردند گفتند: وارد لشگر فرعون میشویم و از امکانات دنیایی آن بهرهمند میشویم، پس اگر آن چیزی که ما از ظهور موسی امید داریم به وقوع بپیوندد وارد گروه او می شویم. هنگامی که موسی و آنهایی که با بودند و از فرعون فرار کرده بودند آهنگ سفر کردند بر چارپایان خود سوار شدند و به سرعت شتافتند تا به موسی و یارانش ملحق شوند و تا از این به بعد با آنها باشند. سپس خداوند فرشتهای را فرستاد و صورت اسبهای آنها را زد و آنها را به لشکر فرعون باز گرداند. در نتیجه آنها از کسانی بودند که در دریا با فرعون غرق شدند.(2)

کتاب حسین بن سعید و النوادر: از النضر چنین روایتی را روایت می کند. (3)

26 .شرح کافی: از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: مردی از اصحاب موسی پدرش از یاران فرعون بود. هنگامی که لشکر فرعون به موسی

1- . علل الشرائع : 107 ، عیون الاخبار : 143-144، الخصال 1 : 96

2- . فروع الکافی 1 : 357
3- . نسخه خطی

رسید از قوم موسی جدا شد و به سمت پدرش رفت تا او را نصیحت کند که به موسی بپیوندد، ولی او را نپذیرفت و با او دشمنی کرد تا به طرفی از دریا رسیدند وهر دوی آنها غرق شدند. خبر به موسی رسید گفت: رحمت خداوند شامل حال او می شود اما هنگامی که بلایی نازل می شود برای کسی که نزدیک گناهکاران است هیچ جای دفاع و فراری نیست. (1)

27 .الخصال: از ابن سدیر روایت شده است که گفته است مردی از اصحاب امام صادق علیه السلام با من صحبت می کرد و گفت: از ایشان شنیدم که میفرمود: سخت ترین عذاب در روز قیامت برای هفت نفر می باشد: اولین نفر پسر آدم که برادرش را کشت، نمرود که با ابرهیم بر سر خدا جدال داشتند، دو نفراز بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی ومسیحی کردند و فرعون که گفت: « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى » و دو نفر در میان این امت. (2)

28 .الخصال: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خداوند به فرعون در بین دو کلمه چهل سال مهلت داد سپس خداوند او را به عذاب دنیا و آخرت دچار کرد؛ بین قول خداوند متعال که به موسی وهارون علیه السلام گفته بود « قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا ». {دعای هر دوی شما پذیرفته شد}. و بین اجابت شدن دعای آنها حدود چهل سال به طول انجامید. سپس فرمود: جبرئیل گفت: با خدا در باره فرعون شدیدا بحث کردم. به خدا گفتم که او را رها میکنی با این که گفته « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» خدا فرمود: این را بنده ای مثل تو میگوید . (3)

توضیح:شاید منظور از دو کلمه قول خداوند متعال است که: «قد اجیبت دعوتکما» و امر وی مبنی بر غرق کردن فرعون باشد. یا سخن فرعون « مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِى» وقول دیگر او « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ». طبرسی گفت: نکال، مصدر موکد است که به امر خداوند برمی گردد. خداوند او را در دنیا و آخرت مورد عقوبت خود قرار داد، که او را در دنیا غرق کرد و در آخرت عذاب خواهد داد. گفته شده:

1- . اصول الکافی 2 : 375
2- . الخصال 2 : 4
3- . الخصال 2 : 142

معنای آن این است که: خدا او را با کلمه اول و کلمه آخر خود مجازات کرد. اما کلمه آخرت به خاطر قول « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى » و مجازات در دنیا به خاطر قول « مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي » در نتیجه او را با عذاب این دو کلمه مجازات کرد. در تفسیر آمده که مدت زمان بین دو کلمه چهل سال به طول انجامید؛ از ابن عباس روایت شده است: موسی گفت: آیا به فرعون چهارصد سال مهلت دادی در حالی که میگوید «أنا ربّكم الأعلى» و پیامبران و فرستادگانت را انکار می کند و آیات و نشانه هایت را تکذیب می کند؟ خداوند به موسی وحی کرد: او در دنیا رفتارش خوب بود و حجابی آسان داشت - دیدنش آسان بود - و به این خاطر خواستم به او مهلت بدهم؛ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: پیامبر علیه السلام فرمودند جبرئیل گفت: به خدا گفتم پروردگارا فرعون را رها میکنی درحالی که گفته « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى » خدا گفت: این را فقط کسی مانند تو می گوید که از مرگ می ترسد. پایان سخن. (1)

جزری می گوید: در آن آمده: نازلتُ ربی یعنی، مراجعه کردم و برای چندمین بار از او خواستم در حالی که این کلمه از باب مفاعله از پایین آمدن از امر می باشد یا از درگیری در جنگ و شاخ به شاخ شدن در جنگ است.

29 .قرب الإسناد: از امام رضا علیه السلام روایت شده است فرمودند: خدا قوم بنی اسرائیل را مورد غضب قرار نداد مگر اینکه آنها را وارد مصر کرد و از آنها راضی و خشنود نمی شود مگر اینکه آنها را از آنجا خارج کند. و خداوند متعال به موسی وحی نازل کرد: که استخوان یوسف علیه السلام را از آنجا خارج کند موسی از کسی که مکان آن را می دانست سؤال کرد در آخر از یک پیرزن نابینا و زمین گیر راهنمایی خواست موسی از پیرزن خواست تا او را به سوی قبر یوسف راهنمایی کند اما پیرزن امتناع ورزید مگر به دو شرط: که به درگاه خدا دعا کند

که پیریش به جوانی تبدیل کند، و او را در بهشت در کنار خود قرار دهد. این کار به نظر موسی خیلی بزرگی آمد. پس خداوند به او وحی کرد که این امر بر تو بزرگ نیاید؛ به او

1- . مجمع البیان 10 : 432

عطا کن هر آنچه که می خواهد و خداوند ماه را پنهان کرد تا موسی به وعدهگاهش آمد و استخوان ها را از نیل در داخل صندوقی از مرمر خارج کرد . (1)

30 .تفسیر العیاشی: از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند: به او گفتم اهل مصر گمان می کنند که سرزمینشان مقدس است گفت: این چگونه است؟ گفتم: خدا مرا فدایت کند براستی آنها گمان می کنند هفتاد هزار نفر از نسل ایشان بدون حساب وارد بهشت می شوند. گفت: خیر، به جانم سوگند می خورم که این طوری نیست. خداوند بنی اسرائیل را مورد غضب قرار نداد. تا آخر آن چنان که گذشت . (2)

31 .قرب الإسناد: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: خداوند متعال به موسی وحی کرد که استخوان های یوسف علیه السلام را با خود ببرد. موسی از قبر یوسف علیه السلام سؤال کرد پیرمردی نزد او آمد وگفت: کسی هست که قبر او را می داند و او فلان پیرزن می باشد. پس به سوی آن زن رفت و به او گفت: آیا مکان قبر یوسف را می دانی؟ پیرزن گفت: آری، موسی گفت: پس مرا به سوی قبر او راهنمایی کن که بهشت برای توست. پیرزن گفت: خیر، به خدا سوگند تو را به آن قبر راهنمایی نمی کنم مگر اینکه حکم را به من تفویض کنی. موسی گفت: بهشت برای توست. پیرزن دوباره گفت که به خدا سوگند تو را به سوی قبر او راهنمایی نمی کنم مگر اینکه حکم را به من تفویض کنی. گفته شده: خداوند به موسی وحی نازل کرد که چرا بر تو گران میآید که حکم را به او بدهی؟ موسی گفت: حُکم تو از آن توست. پیرزن گفت: بر تو حکم میکنم که در همان منزلتی که تو در بهشت هستی با تو باشم.(3)

32 .دعوات الراوندی: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که موسی امر شده که از دریا بگذرد و به آن محل رسیدند بر صورت اسب ها زده شد و آنها برگشتند. موسی گفت: پروردگارا چه

1- . قرب الاسناد : 165
2- . نسخه خطی

3- . قرب الاسناد : 28

اتفاقی افتاده است؟ گفت: ای موسی تو نزدیک قبر یوسف هستی پس استخوان هایش را بردار. قبر هم سطح زمین بود. موسی از قومش سؤال کرد: آیا کسی از شما می داند که آن قبر کجاست؟ گفتند: پیرزنی هست شاید از قبر آگاه باشد. به پیرزن گفت آیا می دانی کجاست؟ جواب داد: آری، موسی گفت پس ما را به سوی قبر او راهنمایی کن. گفت: به خدا سوگند این کار را نمی کنم مگر اینکه آنچه را از تو می خواهم به من عطا کنی. موسی گفت: آنچه که میخواهی برای توست. پیرزن گفت من میخواهم که در بهشت در درجه ای که تو داری باشم. گفت: بهشت را درخواست کن. پیرزن گفت: خیر به خدا سوگند مگر اینکه در آنجا در درجه تو باشم. پس موسی سخن او را نمیپذیرفت. آنگاه به موسی وحی نازل شد که هر آنچه را که می گوید به او عطا کن زیرا وجود او چیزی را از تو کم نمی کند. در نتیجه موسی هر آنچه که او درخواست کرده بود به او عطا کرد و او نیز موسی را به سوی قبر یوسف راهنمایی کرد. (1)

می گویم: کامل این داستان در کتاب الدعاء آمده است.

33 .علل الشرائع، عیون اخبار الرضا عَلَیْهِ السَّلاَمُ: از محمد همدانی روایت شده که به امام رضا گفتم: چرا خدا فرعون را غرق کرد در حالیکه به او ایمان آورد و به وحدانیت خداوند اقرار کرد؟ گفت: زیرا او در هنگام رویت قدرت و شدّت خدا ایمان آورد و ایمان در این شرایط پذیرفته نیست. این حکم خداوند متعال است که در میان اخلاف واسلاف آمده است. خداوند متعال فرمود: « فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا » {پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند فقط به خدا ایمان آوردیم و به آنچه با او شریک می گردانیدیم کافریم*و[لی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداد}. و خداوند عزوجل فرمود « يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَآنها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَآنها خَيْرًا » {[اما] روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید کسی که قبلا ایمان نیاورده یا

ص: 180

-1 . نسخه خطی

خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده ایمان آوردنش سود نمی بخشد}و به این صورت هنگامی که فرعون غرق شد گفت « آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ » {ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند نیست و من از تسلیم شدگانم}. سپس به او گفته شد « آلآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ * فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَهً» { اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی پس امروز تو را با زره [زرین] خودت به بلندی [ساحل] می افکنیم

تا برای کسانی که از پی تو می آیند عبرتی باشد}. فرعون در حالیکه از سر تا پایش از آهن و فولاد پوشیده بود هنگامی که غرق شد خدای متعال بدن او را به مکان مرتفعی انداخت تا عبرتی برای همه شود و همه او را بروی مکان مرتفعی می دیدند در حالیکه بدن او به خاطر آهن و فولادی که به تن داشت سنگین شده بود. و طبیعت جسم سنگین این است که به جای اینکه بالا برود باید پایین بیاید و این خود نشانه و علامت قدرت خداوند متعال می باشد. علت دیگر این است که هنگامی که خداوند متعال فرعون را غرق کرد از موسی درخواست کمک کرد و به درگاه خداوند پناه نبرد. در نتیجه خدای متعال به موسی وحی کرد: ای موسی فرعون را کمک نکن زیرا تو او را خلق نکرده ای و اگر از من کمک میخواست او را نجات می دادم . (1)

تحقیق: رازی می گوید: اگر گفته شود: دلیل عدم قبول توبه فرعون چیست؟ علما به چند وجه به این سؤال جواب دادهاند :

اول: او هنگام نزول عذاب ایمان آورد و ایمان در این وقت قبول نیست زیرا که این زمان زمان پناه آوردن است و در این زمان توبه پذیرفته نمی شود .

دوم: او در ایمان آوردنش مخلص نبود بلکه او با این کلمات می خواست که آن مصیبت و بلا را از خودش دور کند.

سوم: و اینکه تصمیم او بر تقلید محض دلالت داشت زیرا گفته بود : هیچ خدایی نیست جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند .

1- . علل الشرائع : 31، عيون الاخبار : 232-233

چهارم: بیشتر یهودی ها قلبهایشان میل به تشبیه و تجسیم داشتند از این رو به پرستش گوساله مشغول بودند چون از نظر آنها خداوند متعال در جسم آن حلول کرده بود در نتیجه او به خدایی که توصیف مادی وحسی داشت ایمان آورد و کسی که این اعتقاد را داشته باشد کافر است.

پنجم: او فقط به توحید اقرار کرد و به نبوت موسی اقرار نکرد در نتیجه از او قبول نشد.(1)

و دلیل اول روشن ترین دلیل است همان طوری که که خبرها بر آن دلالت دارد چون توبه نزد خدا از نظر عقلی پذیرفته نمی شود بلکه خداوند آن را از نظر لطف و به خاطر عبادت هایشان قبول می کند؛ ودر آیات زیادی به عدم قبول توبه هنگام دیدن قدرت خدا خبر داده است در نتیجه، اشکالی بر عدم قبول توبه به هنگام دیدن عذاب، وارد نیست .

34 .عیون الاخبار: از امام صادق علیه السلام در مورد سخن فرعون « ذرونی أقتل موسی» که چه کسی او را از این کار منع کرده بود؟ گفت: زنازاده نبودن فرعون مانع شد، زیرا انبیا و فرزندان انبیا کشته نمی شوند مگر به دست فرزندان زنا . (2)

35 .قصص الانبیاء: از العبد الصالح علیه السلام روایت شده است که فرمود: از سخنان موسی هنگامی که بر فرعون وارد شد گفت: «خدایا من بوسیله تو شرش را به خودش برمی گردانم و از شرش به تو پناه می آورم و از تو یاری می طلبم» و خداوند هر آنچه که در قلب فرعون از امنیت و آسایش خاطری بود را به خوف تبدیل کرد . (3)

36 .عیون الاخبار: از عبدالله بن عمر روایت شده است که گفت: آب نیل بر قوم فرعون بسته شد پس مردم نزد او آمدند وگفتند: ای پادشاه نیل را بر ما جاری بکن گفت: گفت من از شما راضی نیستم آنها

رفتند و دوباره برگشتند و به او گفتند: چارپایان ما به هلاکت رسیدند؛ اگر نیل را بر ما جاری نکنی خدایی غیر از تو برمی گزینیم. گفت: به سمت جلگه بروید سپس خارج شدند. پس از آنها دوری کرد به

1- . مفاتيح الغيب 5 : 24 - 25
2- . علل الشرائع : 31
3- . نسخه خطى

طوری که او را نبینند وسخن او را نشنوند. صورتش را به خاک چسباند و با انگشت سبابه اشاره کرد وگفت: خدایا من به سوی تو آمدم همانند یک بنده ذلیل که به سوی سرور خود رهسپار است و من به این آگاهم که تو می دانی کسی جز تو نمی تواند آن را جاری کند پس آن را بر ما جاری کن. گفت: که آب نیل جاری شد به طوری که به مانند آن قبلا جاری نشده بود. پس نزد آنها آمد وبه آنها گفت: من رود نیل را برای شما جاری کردم همه برای او سجده کردند. جبرئیل بر او نمایان شد و به او گفت: ای پادشاه مرا درباره عبدم یاری کن؛ فرعون گفت: داستانش چیست؟ گفت: بنده ای دارم که در میان همه بندگانم پادشاهی را به او دادم همه کلید ها را به او واگذار کردم اما او با من دشمنی ورزید و هر آن کس که با من دشمنی ورزید او را دوست خود قرار داد و کسی که من او را دوست داشته باشم با او دشمنی ورزید. فرعون گفت: بنده تو بنده خوبی نیست، اگر راهی به سوی او داشتم او را در دریای سرخ غرق می کردم. گفت: ای پادشاه آن را به صورت نامه ای برای من بنویس دفتر و دواتی خواست سپس آن را نوشت: مجازات عبدی که با سرور خود مخالفت می ورزد و آن کس را که با سرورش دشمنی بورزد را دوست دارد و با کسی که سرورش او را دوست بدارد دشمنی ورزد، چیزی جز غرق شدن در دریای سرخ نیست. گفت ای پادشاه آن را برای من مهر بزن سپس بر این نامه مهر زد و به او تحویل داد. هنگامی که روز غرق شدن او در دریا فرا رسید جبرئیل نامه را آورد و به او گفت: این نامه را بگیر همان چیزی است که به حکم خودت، استحقاق آن را یافتی یا این همان چیزی است که آن را علیه خودت حکم کردی . (1)

37 .الخصال، علل الشرائع، عیون الاخبار: شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره روز چهارشنبه و به فال بد گرفتن آن پرسید. امام علی علیه السلام جواب داد آخرین چهارشنبه در ماه محاق نامیده می شود. و حدیث را ادامه داد تا اینکه فرمود: در روز چهارشنبه فرعون موسی را خواست تا او را بکشد و در روز چهارشنبه فرعون دستور داد سر کودکان را ببرند و روز چهارشنبه قوم فرعون اولین عذاب را

1- . علل الشرائع : 31

دیدند.(1)

38 .میگویم: در مجمع البیان آمده: در یک حدیث طولانی از امام باقر علیه السلام روایت شده است، فرمودند: هنگامی که موسی به سوی همسرش بازگشت. به اوگفت: از کجا آمدی؟ موسی جواب داد: از جانب پروردگار آن آتش. در تفسیر آمده که به سوی فرعون روانه شد؛ به خدا قسم گویی او را میبینم: فردی توانا و زورمند، با موهایی تیره و با جامه ای بلند پشمی در حالی که عصایش در دستش وکمرش را با شالی بسته و نعلش از پوست الاغ و بند آن از الیاف خرما بود. به فرعون گفتند: بر در کاخ جوانی است که ادعا می کند فرستادهای از سوی پروردگار است فرعون به صاحب شیران گفت: «زنجیرهای آنها را باز کنید» زیرا هنگامی که از کسی خشمگین می شد زنجیر ها را باز می کردند تا شیرها آن فرد را تکه تکه می کردند. زنجیرها را باز کردند ولی هیچ کاری با موسی نکردند. موسی دروازه اول را زد در حالیکه تعداد درها نُه در بود. هنگامی که در اول را زد همه نه در باز شدند، هنگامیکه داخل شد، شیرها دم خود را در زیر دو پای او تکان می دادند گویی بچه سگ هستند. فرعون به هم نشینانش گفت مانند این را دیده اید؟! پس هنگامی که جلو آمد گفت «أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا » {آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم}. تا «وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ» {که از گمراهان بودم}. فرعون به یکی از یارانش گفت: برخیز و دستش را بگیر، و به دیگری گفت: گردنش را بزن، اما جبرئیل با شمشیر به آنها زد تا اینکه شش نفر از یاران او را کشت و گفت: او را رها کنید. گفته اند: پس موسی دستش را در حالی که سفید و درخشان بود بیرون آورد و نور آن بین او و صورتش مانع شد، و عصایش را انداخت که تبدیل به ماری شد و با چانه اش ایوان را بلعید پس او را صدا زد: ای موسی تا فردا به من مهلت بده، سپس آن حوادث اتفاق افتاد. (2)

39 .علل الشرائع: از أبی عمیر روایت است: به موسی بن جعفر علیه السلام

1- . [1] الخصال 2 : 28، علل الشرائع : 199، العیون : 136-137. و کامل این روایت با مستندات أن در ج10ص75-83 والقطعه 81 أمده است

2- . مجمع البیان 7 : 253

گفتم که در مورد خدای عزّوجل به موسی مرا خبر دهد که به او گفت « اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى *فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى » {به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته*و با او سخنی نرم گویید شاید که پند پذیرد یا بترسد}. أما آیه ی « فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا » {و با او سخنی نرم گویید}. یعنی او را با کنیه صدا بزنید و به او بگویید ای ابا مصعب (اسم فرعون أبا مصعب الولید بن مصعب بوده است) و اما آیه « لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى » {شاید که پند پذیرد یا بترسد}. این را به این دلیل گفت تا موسی را به رفتن تشویق کند و خداوند عزّوجل می دانست که فرعون جز با دیدن قدرت پند نمی گیرد و نمی ترسد، آیا نشنیده که خدای عزّوجل می فرماید «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» {تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند نیست و من از تسلیم شدگانم}. و خداوند ایمانش را نپذیرفت و فرمود: « آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ » {اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی}.(1)

40 .الاختصاص: از سخن امام رضا علیه السلام که فرمود: جلو دار سپاه فرعون ششصد هزار نفر و دویست هزار نفر و عقبه سپاه یک میلیون نفر بود. گفت: هنگامی که موسی در دریا رفت فرعون و سربازانش او را تعقیب کرد، گفت: اسب فرعون از رفتن به داخل دریا خودداری کرد، که جبرئیل به صورت مادیانی برای او جلوه پیدا کرد، بنابراین وقتی اسب فرعون مادیان را دید او را دنبال کرد و داخل دریا شدند، در نتیجه او و یارانش غرق شدند.(2)

41 .نوادر الراوندی: امام موسی بن جعفر از پدرانش علیهم السلام نقل کرد که فرمودند پیامبر علیه السلام فرمود: موسی دعا کرد وهارون و ملائکه آمین گفتند، و خداوند متعال فرمود: پایدار باشید تا دعایتان را اجابت کنم و هر کس در راه من

1- . علل الشرائع : 34
2- . نسخه خطی

مبارزه کند تا روز قیامت او را استجابت می کنم. (1)

42 .معانی الاخبار: سفیان بن سعید گفت از امام صادق علیه السلام که به خدا قسم همان گونه که نامیده شده صادق است، شنیدم که فرمود: ای سفیان تو باید تقیه پیشه کنی چرا که این سنت ابراهیم خلیل علیه السلام است و خدای عزّوجل به موسی و هارون علیه السلام فرمود: « اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی *فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی» {به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته*و با او سخنی نرم گویید شاید که پند پذیرد یا بترسد}. خدای عزّوجل فرمود:کنیه اش را صدا بزنید و به او بگویید یا ابامصعب، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم هنگامی که میخواست به سفر برود خودش را به شکل دیگری درمیآورد - ناشناخته سفر میکرد - و میفرمود: پروردگارم مرا به رفتن و گشتن میان مردم امر کرده همان گونه که به انجام واجبات امر کرده است و او را به تقیه تعلیم داده پس فرمود:« ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ *وَمَا یُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَمَا یُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ ». ای سفیان! کسی که در دین خدا تقیه را به کار ببندد به اوج عزت رسیده است، وهمانا بزرگی مؤمن در حفظ زبانش است و کسی که مالک زبانش نیست پشیمان است. سفیان گفت: به او گفتم: یاابن رسول الله، آیا ممکن است خدای عزوجل بندگانش را به آنچه که امکان ندارد طمع بیندازد؟ امام فرمود: نه، گفتم: پس چگونه خدای عزّوجل به موسی و هارون گفت: « لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی » {که پند پذیرد یا بترسد}. و این در حالی بود که می دانست فرعون نه پند می گیرد و نه خشیت می ورزد؟ فرمود: فرعون پند گرفت و خشیت ورزید ولی در هنگام دیدن قدرت، که دیگر این ایمان به او نفعی نمی رساند؛ آیا نشنیده ای که خدای عزوجل فرمود: « حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ » {تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند نیست و من از تسلیم شدگانم}. که خدای عزّوجل ایمانش را قبول نکرد و فرمود: « آلآنَ وَقَدْ

1- . نوادر الراوندی : 20

عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ *فَالْيَوْمَ نُنَجِّيکَ بِبَدَنِکَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آيَةً » {اکنون ! در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی*پس امروز تو را با زره [زرین] خودت به بلندی [ساحل] می افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند عبرتی باشد } فرمود:تو را بر بلندی زمین انداختیم تا برای افراد بعد از تو نشانه وعبرتی باشد. (1)

43 .علل الشرائع: از ابان الاحمر روایت است از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خدای عزوجل پرسیدم که وقتی خدا فرموده: « وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَاد » {و با فرعون صاحب خرگاه ها [و بناهای بلند]}. چرا او را ذی الاوتاد نامیده است؟ فرمود: چون او مردی را عذاب می داد، او را با صورت به زمین پهن کرده و دست وپاهایش را کشیده و با چهار میخ او را به زمین میخ زده بود؛ وشاید او را بر روی چوبی بزرگ پهن کرده و دست وپاهایش را با چهار میخ به چوب میدوخت پس به همین خاطر خدای عزّوجل او را ذی الاوتاد نامیده است. (2)

44 .الخصال: هارون غنوی که از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: از آن حضرا در باره نُه معجزه ای پرسیدم که موسی آورده بود؟ فرمود: ملخ و شپش و قورباغه و خون و توفان و دریا و سنگ و عصا و دستش. (3)

45 .الخصال: از امام باقر علیه السلام در مورد سخن خدای عزوجل که فرموده: « وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ » {و در حقیقت ما به موسی نه نشانه آشکار دادیم }. که فرمود: توفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون و سنگ و دریا و عصا و دستش. (4)

46 .معانی الاخبار: از مردی که از امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خدای تعالی « وَأَدْخِلْ يَدَکَ فِی جَيْبِکَ تَخْرُجْ بَيْضَاء مِنْ غَيْرِ سُوء » {و دستت را در گریبانت کن تا سپید بی عیب بیرون آید }. روایت کرده که فرمود: یعنی بدون اینکه

1- . معانی الاخبار : 109
2- . علل الشرائع : 35
3- . الخصال 2 : 47

4- . الخصال 2 : 47

برص (بیماری برص) باشد. ادامه خبر. (1)

47 . کامل الزیاره: ربعی روایت می کند: امام صادق علیه السلام فرمود: ساحل وادی ایمن که خدا در قرآن آورده، فرات و بقعه مبارکه، همان کربلاء و شجره، محمد صلی الله علیه و آله و سلّم است. (2)

توضیح: شاید منظور این است که خدای تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله وسلّم را نمایان کرد و آن همان درخت مبارک و متبرک است و سپس با او سخن گفت.

48 .تفسیر العیاشی: از عاصم المصری روایت است که: فرعون هفت شهر بنا کرد که در آنها از موسی در امان باشد و در میان آنها درختان پر شاخ و برگ و بیشه قرار داد و شیرهایی در آنجا گذاشت تا به وسیله آنها از موسی در امان باشد و وقتی خدا موسی را به سوی فرعون فرستاد و وارد شهر شد و و قتی شیرها او را دیدند دمشان را تکان دادند و از او روگردانیدند و وقتی دروازه شهر را گشودند به شهر آمد و به قصر فرعون که در آن بود رسید و بر در کاخش نشست در حالی که عبایی پشمی پوشیده و عصایش در دستش بود؛ وقتی که مسؤول ورود افراد نزد فرعون رفت، موسی به او گفت: اجازه بده نزد فرعون بروم؟ ولی او توجه نکرد، و: موسی به او گفت « إِنِّی رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ » {من پیامبر پروردگار جهانیانم }. گفته شده: باز هم توجه نکرد، پس آنچه خدا خواست صبر کرد که و او اجازه ورود خواست. گفت: وقتی که زیاد اصرار کرد به موسی گفت: آیا خدای دو عالم کسی غیر از تو نیافت که او را بفرستد؟ می گویند: موسی عصبانی شد و با عصایش در خانه را زد پس بین او و بین فرعون فقط یک در باقی ماند که آن هم باز شد و فرعون را دید که بر جایگاه خود نشسته است و گفت: او را داخل کنید. میگوید: موسی بر فرعون وارد شد در حالی که فرعون در زیر گنبدی در مکانی بلند به طول هشتاد متر قرار داشت. می گویند: موسی فرمود: من فرستاده خدای دو عالم به سوی تو هستم. می گویند فرعون گفت: « قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ

» {گفت اگر

1- . معانی الاخبار : 54
2- . کامل الزیارات : 48 و 49

راست می گویی آن را بیاور}؛ می گویند: پس عصایش را انداخت که دو سر داشت؛ می گویند: ماری شد که یکی از سرهایش در زمین و دیگری در بالاترین قسمت بلندی آنجا بود. می گویند: فرعون به شکم مار نگاه کرد در حالی که شکمش از آتش شعله میکشید. گفت: مار به سویش رفت پس فرعون شلوارش را خیس کرد وفریاد زد: ای موسی آن را بگیر. (1)

49 .تفسیر العیاشی: از ابن ظبیان روایت است که: موسی و هارون بر فرعون وارد شدند درمیان همنشینانش حرام زادهای نبود و همگی حلال زاده و فرزند ازدواج بودند و اگر حرام زاده ای در میانشان می بود به قتل آن دو دستور می داد؛ پس گفتند: به او و برادرش مهلت بده و او را به تأمل و دقت خواندند؛ سپس دستش را برسینه اش قرار داد وگفت: ما چنین هستیم که حرام زادهای قصد ما را نمی کند.(2)

توضیح:شاید سخنش (لا ینزع إلینا)؛ از کشیدن کمان باشد که کنایه از قصد شر است.

50 .تفسیر العیاشی: از محمد بن علی روایت است که: عصای موسی برای آدم بود که به شعیب و پس از آن به موسی بن عمران رسید تا با آن بترساند و آنچه را که آنان به تزویر انجام دادند ببلعد و هر کاری را که به آن امر میشود اجرا کند و دو سر داشت که یکی از آن دو در زمین، و دیگری در سقف بود و بین این دو سر چهل متر بود و آنچه را که آنان به تزویر انجام دادند را با زبانش بلعید. (3)

51 .تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: پرسیدم توفان چیست؟ فرمود: توفان آب و طاعون است. (4)

52 .تفسیر العیاشی: از امام رضا علیه السلام آوردهاند: « لَئِن کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ » {اگر این عذاب را از ما برطرف کنی حتما به تو ایمان خواهیم آورد}.

-1 . نسخه خطی
-2 . نسخه خطی
-3 . نسخه خطی

4- . نسخه خطی

فرمود: رجز همان برف است، سپس فرمود: خراسان سرزمین رجز است است.(1)

53 .تفسیر امام حسن العسکری علیه السلام: خدای تعالی فرمود: « وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ » {و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می کردید غرق کردیم}. امام علیه السلام فرمود: خدای تعالی فرموده: هنگامی که آب را شکافتیم که از یکدیگر منشعب شود او را ذکر کنید و آنجا شما را نجات دادیم و فرعون و قومش را غرق کردیم در حالی که شما به آنان نگاه می کردید و آنها غرق می شدند، چرا که موسی هنوز به دریا نرسیده بود خدا به او وحی کرد که به بنی اسرائیل بگو: توحید مرا را تجدید کنید و به قلبها و دلهایتان یاد محمد سرور بندگان و کنیزان مرا امر کنید و ولایت علی برادر محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و خاندان پاکش را بر جانهایتان تکرار کنید و بگویید: خدایا تو را به منزلت آنان قسم ما را از روی این آب عبور بده، پس آب برای شما به زمین تبدیل می شود، که موسی این را به ایشان گفت، گفتند: چیزی را بر ما وارد میکنی که ما آن را دوست نداریم و آیا جز این است که ما به خاطر ترس از مرگ از فرعون فرار می کنیم؟! و تو با این سخنانت ما را در این آب عمیق فرو می بری؟ و به ما نشان نمیدهد که از این کار بر ما چه پیش می آید؟ کالب بن یوحنا در حالی که بر چهار پایش سوار بود و آن خلیج چهار فرسخ بود به موسی گفت: ای پیامبر خدا، آیا خدا تو را بر این فرمان داده که این را به ما بگویی و ما داخل آب شویم؟! گفت: بله گفت: آیا تو مرا به این کار امرمی کنی؟ موسی گفت: بله گفته اند: ایستاد و توحید خدا و نبوت محمد و ولایت علی و پاکان خاندان آن دو تن را همان گونه که به آن امر شده بود تجدید کرد گفت: خدایا تو را قسم به آنان که مرا از روی این آب عبور بده؛ پس اسبش را پیش راند و بر روی آب رفت و در آن هنگام آب، مانند زمینی نرم بود تا اینکه به آخر خلیج رسید، و باسرعت برگشت، و به بنی اسرائیل گفت: ای بنی اسرائیل موسی را اطاعت کنید چرا که این دعا جز کلید درهای بهشت و قفل درهای آتش و نازل

-1 . نسخه خطی

کننده روزی نیست و این رضای خالق مهیمن را برای بندگان خدا جلب می کند اما نپذیرفتند، و گفتند: ما فقط بر زمین راه می رویم. بنابراین خدا به موسی وحی کرد: با عصایت بر دریا بزن و بگو خدایا تو را قسم به محمد و خاندان پاکش که ای-ن دریا را بشکافی، و این کار را کرد و زمین زیر دریا تا آخرش پدیدار گشت، موسی فرمود: داخل آن شوید گفتند: زمین گلی است می ترسیم که در آن فرو رویم. خدا گفت: ای موسی بگو: خدایا تو را قسم به محمد و خاندان پاکش؛ آن را خشک کن، پس موسی آن را گفت، خدا بر آن باد صبا را فرستاد و زمین خشک شد. موسی گفت: در آن داخل شوید. گفتند: ای پیامبر خدا، ما دوازده قبیله و فرزندان دوازده پدریم و اگر داخل شویم و هر گروهی از ما که از دوستش پیشی گیرد از وقوع و ایجاد شر در میان خودمان ایمن نیستیم؛ پس اگر هر گروهی از ما راهی جداگانه داشته باشد از آنچه که می ترسیم در امان می مانیم. بنابراین خداوند موسی را فرمان داد تا به تعداد آنها دوازده ضربه در دوازده جای در دریا در کنار جای قبلی بزنند، و می گفت: خدایا تو را قسم به محمد و خاندان پاکش را، زمین را برای ما پدیدار کن و آب را برای ما کنار بزن. بنابراین در آن دوازده راه ایجاد شد و کف زمین با باد صبا خشک شد. گفت: داخل آن شوید. گفتند: هر گروه که از ما در این راهها وارد شود نمی داند برای دیگران چه اتفاقی می افتد، خدای بزرگ و بلند مرتبه گفت: با عصایت بر هر کدام از این بلندیهای بین این راهها بزن، پس این کار را کرد و گفت: خدایا تو را قسم به محمد و خاندان پاکش، برای آنکه این آب را لایه های بزرگی قرار دهد تا همدیگر را ببینند؛ لایه های بزرگی ایجاد شد که همدیگر را می دیدند. پس وارد شدند، و هنگامی که آخرین نفر آنان وارد شد و اولین نفر آنان خواست خارج شود خدای تعالی به دریا دستو داد، پس دریا بر آنها قرار گرفت و غرق شدند و اصحاب موسی به آنها نگاه می کردند که این قول خدای تعالی بود: « وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ » {فرعونیان را در حالی که شما نظاره می کردید غرق کردیم}. خدای بزرگ به بنی اسرائیل در زمان محمد گفت: اگر خدای تعالی همه این کارها را به خاطر کرامت محمد صلی الله علیه و علی آله و سلّم با پیشینیان شما انجام داد و دعای موسی، دعایی بود که با آن به خدای تعالی نزدیک می شدند، آیا در آن نمی

اندیشید که الان که او را می بینید باید به محمد و خاندانش ایمان بیاورید. (1)

54 .تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت است که: بین این کلام خدا « قَدْ أُجِیبَت دَّعْوَتُکُمَا » {دعای هر دوی شما پذیرفته شد}، و تا برداشته شدن فرعون چهل سال طول کشید. (2)

55 .تفسیر العیاشی: از بعضی از یاران ما در حدیثی مرفوع نقل شده که فرمود: هنگامی که موسی وارد دریا شد فرعون و سربازانش او را تعقیب کردند، گفت: که اسب فرعون ترسید که وارد دریا شود، بنابراین جبرئیل به صورت مادیانی درآمد، و هنگامی که اسب فرعون مادیان را دید او را دنبال کرد و فرعون وارد دریا شد و دیگران نیز او را دنبال کردند. (3)

56 .تفسیر العیاشی: از فضل بن ابی قره روایت است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدا به ابراهیم وحی کرد فرزندی برای تو به دنیا خواهد آمد، ابراهیم آن را به ساره خبر داد و ساره گفت: آیا فرزندی دنیا می آید و درحالی که من پیرم؟ خدا به ابراهیم وحی کرد: به درستیکه [قطعا] او به دنیا خواهد آورد و فرزندانش چهارصد سال عذاب می کشند به خاطر این که او این سخن مرا رد کرد - شک کرد -. گفت: هنگامی که عذاب بر بنی اسرائیل طولانی شد چهل روز ضجه زدند و گریه کردند پس خدا به موسی و هارون وحی کرد که آنها را از دست فرعون نجات خواهد داد پس صد و هفتاد سال را از آنها کم کرد. گفت: و امام صادق علیه السلام فرمود: شما نیز این چنین هستید اگر چنین کنید خدا به ما گشایش خواهد داد، پس اگر این کار را انجام ندهید این امر همچنان تا پایان ادامه دارد. (4)

57 .تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام در تفسیر این سخن خدا روایت است: « وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ » {و در حقیقت ما به موسی نه نشانه آشکار دادیم}. گفت: طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون و سنگ و دریا و

1- . تفسیر الامام 98 - 99
2- . تفسیر الامام 98 - 99

3- . تفسير الامام 98 - 99
4- . تفسير الامام 98 - 99

عصا و دستش.(1)

58 .تفسير العياشى: از امام رضا عليه السلام روايت است كه: «اى فرعون» يعنى اى عصيانگر.(2)

50 .نهج البلاغه: پس موسى احساس ترس كرد و از اينكه جاهلان و گمراهان بر او غلبه يابند نگران بود.

60. نهج البلاغه: اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه قاصعه فرمود: پس همانا خداوند سبحان بندگان متكبّر را با دوستان خود كه در چشم آنها ناتوانند ميآزمايد، وقتى كه موسى بن عمران و برادرش هارون عليهم السّام بر فرعون وارد شدند، و جامههاى پشمين به تن، و چوب دستى در دست داشتند، و با فرعون شرط كردند كه اگر تسليم پروردگار شود، حكومت و ملكش جاودانه بماند و عزّتش برقرار باشد، فرعون گفت «آيا از اين دو نفر تعجّب نميكنيد كه دوام عزّت و جاودانگى حكومتم را به خواستههاى خود ربط ميدهند در حالى كه در فقر و بيچارگى به سر ميبرند اگر چنين است چرا دستبندهاى طلا به همراه ندارند» اين سخن را فرعون براى بزرگ شمردن طلا و تحقير پوشش لباسى از پشم گفت، در حالى كه اگر خداى سبحان اراده ميفرمود، به هنگام بعثت پيامبران، درهاى گنجها، و معدنهاى جواهرات، و باغات سرسبز را به روى پيامبران ميگشود، و پرندگان آسمان و حيوانات وحشى زمين را همراه آنان به حركت در ميآورد. امّا اگر اين كار را ميكرد، آزمايش از ميان ميرفت، و پاداش و عذاب بياثر ميشد، و بشارتها و هشدارهاى الهى بيفايده ميبود، و بر مؤمنان اجر و پاداش امتحان شدگان واجب نميشد، و ايمان آورندگان ثواب نيكوكاران را نمييافتند.

توضيح: «اساوره » جمع اسوره كه آن نيز جمع سوار است و«ذهبان» با كسره و ضمه و جمع ذهب است. «العقيان» با كسره همان طلاى خالص است و گفته شده: آنچه كه گياهى از آن مى رويد و البلاء: امتحان است و اضمحل الانباء: يعنى وعده و وعيد از بين رفت.

ص: 193

1- . تفسير الامام 98 - 99
2- . تفسير الامام 98 - 99

ثعلبی میگوید: که علما در مورد اخبار گذشتکان این گونه می گویند: هنگامی که خدا با موسی صحبت کرد و او را به مصر فرستاد در حالی که هیچ علمی و شناختی به راه نداشت راهی سفر شد و خدای تعالی او را هدایت و راهنمایی می کرد و هیچ توشه و سلاح و باری با او نبود جز عصا و ردایی پشمی و کلاهی پشمی و کفش هایش با او نبود، دائما روزه بود و شب را همچنان پیش می رفت و از صید و گیاهان زمین استفاده می کرد تا اینکه به مصر وارد شد و وقتی نزدیک مصر رسید خدا به برادرش هارون وحی کرد که موسی نزد او می رود و وارد شدن موسی را به او بشارت داد و خبر داد که او را وزیر و فرستاده موسی به سوی فرعون کرده است. او را امر کرد که روز شنبه اول ذی الحجه بر سواحل نیل به صورت ناشناس برود تا در آن ساعت موسی را ببیند. گفت: پس هارون بیرون رفت و موسی آمد پس در ساحل نیل همدیگر را قبل ازطلوع خورشید دیدند، پس بر حسب اتفاق، آن روز، روز ورود شیرها به آب بود، و فرعون شیرهایی داشت که او را در بیشه اطراف شهر محافظت می کردند و با آرامش برآب وارد می شدند و فرعون در شهری مستحکم بود که هفتاد حصار داشت و در هر حصار باغ ها و نهرها و مزارع و زمین های بزرگ بود، در میان هر حصار هفتاد جنگجو بود و در پشت آن شهر بیشه ای بود که فرعون خودش آن را کاشته بود و نگهداری از آن را بر عهده داشت و آن را با نیل آبیاری می کرد، شیرها را در آنجا جای داد پس زاد و ولد کردند تا اینکه زیاد شدند سپس سپاهی از آنها درست کرد که او را محافظت می کردند و در این جنگل راههایی ایجاد کرد و هر کسی که می خواست به دروازه های شهر برسد راهی جز آن نداشت، پس هر کسی که اشتباه می کرد در آن جنگل گیر می افتاد و شیرها او را می خوردند و هنگامی که شیرها بر نیل وارد می شدند یک روز کامل آنجا می ماندند و هنگام شب از آنجا می رفتند؛ گفت: موسی وهارون روز ورود شیرها همدیگر را ملاقات کردند و هنگامی که شیرها آن دو را دیدند گردن ها وسرهایشان را به سوی آنها کشیدند و به آن دو خیره شدند، خدا در دلهای این شیرها ترس افکند، پس به سوی بیشه رفتند در حالی که هراسان و دوان بودند و همدیگر را لگد مال می کردند تا اینکه در بیشه پنهان شدند و درحالی که این شیرها رئیسانی داشتند

که آنها را اداره و حمایت و بر مردم مسلط می کردند. بنابراین ترسی که به این شیرها رسید روساء را از فرعون ترساند و نفهمیدند که از کجا ضربه خوردند. پس موسی و هارون در آن بیشه راه افتادند تا اینکه به دروازه بزرگ شهر که نزدیک ترین دروازه ها به کاخ فرعون بود که از آن ورود وخروج می کرد، رسیدند و آن شب دوشنبه یک روز بعد از شروع ذی الحجه بود. پس هفت روز در آنجا ماندند؛ یکی از نگهبانان با آن دو صحبت کرد و مانع آنها شد، و به آن دو گفت آیا می دانید این دروازه خانه کیست؟ موسی گفت: این دروازه و زمین و هر آنچه در آنهاست همگی برای خدای دو عالم است و اهل این زمین بنده اویند؛ آن مرد سخنی را که تا به حال مانند آن را نشنیده بود وگمان نمی کرد که کسی مانند او فصیح حرف بزند و وقتی آنچه را که باید می شنید، شنید به سوی فرماندهانش که بالاتر از او بودند رفت به آنان گفت: امروز سخنی شنیدم و دو مرد عجیب را دیدم که برایم عجیب تر و وحشتناک تر از کاری بود که در مورد شیران اتفاق افتاد و این دو با سحری بزرگ این کارها را انجام دادهاند. پس داستان را به ایشان خبر داد و هنوز این سخنان در بینشان رد و بدل می شد که خبر به فرعون رسید.

السدی با اسناد خودش می گوید: موسی خانواده اش را به سوی مصر برد تا اینکه شب فرا رسید پس مادرش او را مهمان کرد در حالی که مادرش او را نمی شناخت و همانا در شبی برآنها وارد شد که طفیشل (نوعی خورش) می خوردند؛ پس در گوشه ای از خانه سکنی گزید، وقتی هارون آمد و میهمانش را دید درباره او از مادرش پرسید؛ مادرش به او گفت که او مهمانی است، پس هارون او را دعوت کرد و با او غذا خورد و وقتی موسی نشست باهم حرف زدند و هارون از او سؤال کرد و گفت: تو کیستی؟ گفت: من موسی هستم؛ بنابراین هر کدام از آن دو به سوی دیگری رفت و همدیگر را در آغوش گرفتند و هنگامی که همدیگر را شناختند موسی به او گفت: ای هارون با من به سوی فرعون بیا؛ چرا که خدای عزّوجل ما را به سوی او فرستاده است. هارون گفت: اطاعت می کنم، پس مادرشان برخاست و فریاد زد و گفت شما را به خدا که اگر به سوی فرعون بروید شما را می کشد. آن دو حرکت کردند و رفتند که امر خدا را انجام دهند، پس شبانه به سوی او حرکت کردند

ص: 195

تا به در خانه فرعون آمدند وخواستند که بر او در حالی که شب بود وارد شوند پس در زدند؛ فرعون و دربانان ترسیدند و فرعون گفت: در این ساعت کیست که در خانه مرا می زند؟ دربانان به آنان نزدیک شدند و با آن دو صحبت کردند؛ موسی گفت: من رسول خدای دو جهان هستم پس به نزد فرعون آمدند و گفت: همانا اینجا انسان مجنونی است که می پندارد او رسول و فرستاده خدای دو عالم است.

ابن یسار می گوید: زمانی که خدای سبحان موسی را مبعوث کرد و از آنجا خارج شد تا اینکه او و برادرش در مصر بر فرعون وارد شدند و بر در خانه اش ایستادند و اجازه ورود خواستند در حالی که می گفتند: ما رسولان خدای دو عالم هستیم پس به ما اجازه ورود بدهید؛ پس دو سال بر در خانه اش صبر کردند و از صبح تا شام آنجا بودند. فرعون این را نمی دانست و کسی جرأت این را نداشت که در مورد آن دو صحبتی بکند تا این که دلقکی که برای او بازی می کرد و او را می خنداند پیش او رفت وبه او گفت: ای پادشاه بر در خانه ات مردی است

که چیز عجیبی می گوید و میپندارد که خدایی غیر از تو دارد. گفت: بر در خانه من؟! او را داخل کنید. پس موسی و هارون علیه السلام بر فرعون داخل شدند.(1)

گفته اند: هنگامی که فرعون به موسی و هارون اجازه داد که بر او وارد شوند و موسی نزد او ایستاد موسی این دعا را کرد: «هیچ خدایی جز خدای صبور بخشنده نیست، هیچ خدایی جز خدای بلند مرتبه بزرگ نیست، منزه است خدای آسمان ها و زمین آسمان هفت طبقه و آنچه که در درون و بین آنهاست برای اوست و او خدای عرش بزرگ است و سلام بر فرستادگان او و سپاس خدای دو عالم را، ومن شر او را به وسیله تو به خودش بر می گردانم و از شر او به تو پناه می آورم وعلیه او از تو کمک می گیرم، پس با هر آنچه تو می خواهی مرا کفایت کن». می گویند: هر آنچه که از ترس در قلب موسی بود با این دعا به امنیت وآرامش تبدیل شد. ونیز در حالی که ترسیده است این دعا را بخواند خدا خوف او را به آرامش تبدیل می کند و ناراحتی اش را تسلی می دهد و جان دادنش را بر او آسان میکند. فرعون به موسی

1- . العرائس : 114 - 115

گفت: تو کی هستی؟ ! گفت: من فرستاده خدای دو عالم هستم. فرعون در درنگ کرد سپس او را شناخت و به اوگفت « قَالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ » {فرعون] گفت آیا تو را از کودکی خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی}. « وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ » {و [سرانجام] کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی}. معنای آن این است: زمانی به این دین من را که الان آن را قبول نداری، اعتقاد داشتی. موسی گفت: « فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ » {گفت آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم}. یعنی از خطاکاران؛ و آن قتل را به عمد انجام ندادم « فَفَرَرْتُ مِنکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْمًا» {و چون از شما ترسیدم از شما گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید}. یعنی نبوت رابه من بخشید و « وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ » {و مرا از پیامبران قرار داد}. سپس موسی آمد وآنچه را که می گفت انکار میکرد « وَتِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَیَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ » {و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته ای نعمتی است که منتش را بر من می نهی}. یعنی آنان را بنده خود کردهای و فرزندانشان را از آنان میگیری وهرکه را بخواهی به بردگی میگیری؛ یعنی آن کار مرا نزد تو بکشاند؛ فرعون گفت: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ *قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا إن کُنتُم مُّوقِنِینَ» {و پروردگار جهانیان چیست*گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین باشید}. فرعون به اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید؟ به هدف انکار آنچه موسی گفت. موسی گفت: «رَبُّکُمْ وَرَبُّ آبَائِکُمُ الْأَوَّلِینَ » {پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما}. فرعون گفت: « إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ » { واقعا این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده سخت دیوانه است} یعنی وقتی میپندارد شما خدای دیگری غیر از من دارید این سخن درست نیست. موسی گفت: « رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَیْنَهُمَا إِن کُنتُمْ تَعْقِلُونَ » {پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است اگر تعقل کنید}. فرعون به موسی گفت: « لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ » {اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعا تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت}. « قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُّبِینٍ » {اگر چه برای تو چیزی آشکار بیاورم}. که با آن صدق و درستی من و

دروغ تو وحقیقت من وباطل بودن تو مشخص شود. فرعون گفت: « فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ». {اگر راست می گویی آن را بیاور}. « فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ » {پس عصای خود بیفکند و بناگاه آن اژدهایی نمایان شد}. که دهانش باز بود در حالی که دو طرف خوان - قصر - فرعون را در بر گرفت که فک پایینش را بر زمین و فک بالایی را بر حصار قصر قرار داد تا آنجا که بعضی از افراد خارج قصر سر او را دیدند؛ سپس به سوی فرعون رفت تا او را بگیرد. پس مردم او را دور کردند و فرعون از او ترسید و از جایگاهش پایین پرید و در آن فرعون روز شکمش چهل بار به کار افتاد - خودش را خراب کرد - در حالی که گمان می کردند که او حتی دچار سرفه و سردرد نمی شود و او مانند دیگر مردمان، دچار آفت - تغوّط - نمیشود در حالی که قبلا هر چهل روز یک بار دستشویی میرفت و بیشتر موز می خورد تا مدفوعی نداشته باشد و نیازی به کار افتادن شکمش نباشد و این چیزها باعث شده بود که برایش زینت داده شود - توهم کند - و آن ادعاها را بکند چرا که او در میان مردم بی نظیر بود. گفته اند: پس برای چه وقتی مار به سوی او رفت فریاد زد: ای موسی تو را به خدا وحرمت شیری که خوردی او را بگیر و از من دورش کن؟ چون که من به تو ایمان میآورم و بنی اسرائیل را با تو می فرستم؟؟ بنابراین موسی آن را گرفت ودوباره مثل قبل عصا شد سپس دستش را از گریبانش در آورد و آن را خارج کرد درحالی که مثل برف سفید بود و مانند خورشید نور داشت. فرعون به او گفت: این دست توست؟ وقتی فرعون این را گفت موسی آن را داخل گریبانش برد و بار دیگر آن را در آورد نورش در آسمان پخش شد و چشم ها را میزد و اطرافش را نورانی و روشن می کرد و این نور در خانه ها وارد می شد و از پنجره از پشت حجاب وپرده دیده می شد. پس فرعون نتوانست به آن نگاه کند، سپس موسی آن را به گریبانش برگرداند و دوباره آن را بیرون آورد و این بار به شکل اولش در آمده بود. گفته اند: فرعون تصمیم گرفت به موسی ایمان بیاورد؛ ولی هامان به سوی او رفت و مقابلش نشست و به او گفت: در حالی که تو خدایی هستی که پرستیده میشوی میخواهی تابع بندهای شوی؟؟! پس فرعون به موسی گفت: از امروز تا فردا به من مهلت بده. خدای تعالی به موسی وحی کرد: به فرعون

بگو اگر تو به خدای یکتا ایمان بیاوری تو را در ملک و پادشاهیت جاویدان می کنم و جوانی و شادابی را به تو باز می گردانم؛ پس فرعون مهلت خواست. وقتی روز بعد هامان بر فرعون وارد شد و فرعون آنچه را که موسی از طرف خدا به او وعده داده بود خبرداد. هامان به او گفت: به خدا قسم این معادل یک روز عبادت آنها برای تو نیست و بادی در بینی او انداخت. سپس هامان گفت: من تورا جوان می کنم. پس رنگ آورد و او را خضاب کرد. وقتی موسی بر او وارد شد و او را در آن حالت دید ترسید؛ پس خدای تعالی به او وحی کرد آنچه که دیدی تو را نترساند چرا که طولی نمی کشد که به حالت اولش باز می گردد.

در بعضی از روایات آمده است که موسی و هارون وقتی از نزد فرعون برمی گشتند بارانی در راه آنان را گرفت بنابراین نزد پیرزنی از اقوام مادرشان آمدند. فرعون در پی آن دو کسانی فرستاد و هنگامی که شب آنان را در برگرفت در خانه آن پیرزن خوابیدند و آنان که در پی آنها آمده بودند در خانه پیرزن آمدند و پیرزن بیدار بود. پس وقتی وجود آنها را حس کرد بر جان آن دو ترسید. پس عصا از شکاف در خارج شد و پیرزن نگاه می کرد. پس عصا با آن ها مبارزه کرد تا اینکه هفت تن از آنان را کشت و سپس برگشت و داخل خانه شد، و وقتی موسی و هارون بیدار شدند قضیه آنان که در پی آمده بودند و مبارزه عصا را برای آنان تعریف کرد. پس آن پیرزن به آن دو ایمان آورد وآنها را تصدیق کرد . (1)

توضیح: غیضه: جایی است که درآن درختان زیادی میروید، و رَبَض المدینه: آنچه اطراف آن است. الاندساس: پنهان شدن؛ و أشلیت الکلب علی الصید: اورا تشویق وتحریک کرد؛ الطفیشل مانند سمیدع نوعی خورشت است؛ الارفضاض: پراکندگی؛ الطَلَب: جمع طالب است؛ والصیر با کسره؛ شکاف در.

ثعلبی میگوید: علمای به اخبار انبیا میگویند: فرعون آنچه را که موسی و هارون از طرف خدای سبحان آورده بودند را سحر نامید و به اطرافیانش گفت « إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ » {قطعا این دو تن ساحرند میخواهند}. تا « فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ».

1- . العرائس : 116

{اکنون چه رای می دهید }.آیا این دو را بکشم؟ پس حزبیل بنده صالح قوم فرعون گفت: « أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَن یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءکُم بِالْبَیِّنَاتِ مِن رَّبِّکُمْ » {آیا مردی را می کشید که می گوید پروردگار من خداست و مسلما برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده }. تا قول « فَمَن یَنصُرُنَا مِن بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءنَا » {و[لی] چه کسی ما را از بلای خدا اگر به ما برسد حمایت خواهد کرد }. فرعون گفت: « مَا أُرِیکُمْ إِلَّا مَا أَرَی وَمَا أَهْدِیکُمْ إِلَّا سَبِیلَ الرَّشَادِ » {جز آنچه می بینم به شما نمی نمایم و شما را جز به راه راست راهبر نیستم }. واطرافیان فرعون به او گفتند: « أَرْجِهِ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِینَ *یَأْتُوکَ بِکُلِّ سَحَّارٍ عَلِیمٍ » {و و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست*تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند }. و فرعون شهرهایی داشت که در آن ساحران آماده امر بودند تا وقتی که به آنان نیاز پیدا شود.

ابن عباس می گوید: هنگامی که موسی سیطره خدا را در دست و عصا بود، دید، گفت: ما بر موسی پیروز نمی شویم مگر اینکه مانند آن را بیاوریم، بنابراین غلامی از بنی اسرائیل را آورد و او را به روستایی به نام الغرماء فرستاد که به آنها سحر می آموختند همان گونه که بچه ها کتابت را یاد می گیرند، که به آنان نیز سحر زیادی آموخته بودند و فرعون با موسی زمانی را تعیین کردند، بنابراین فرعون به دنبال ساحران فرستاد و آنان را به همراه معلمشان آوردند. سپس به او گفتند: چه کردی؟ گفت: سحری را به آنان آموختم که ساحران روی زمین نیروی آن را ندارند مگر اینکه از آسمان آمده باشند سپس فرعون نظامیانش را در مملکتش فرستاد تا همه ساحران را جمع آورند.

در تعداد ساحرانی که فرعون جمع آورد اختلاف است. مقاتل می گوید: هفتاد و دو ساحر که دو تن از آنها قبطی و رئیس قوم بودند و هفتاد نفر دیگر از بنی اسرائیل بودند. کلبی می گوید: هفتاد نفر به جز رئیسشان بودند کسانی که آموزششان می دادند دو مرد مجوسی اهل نینوا بودند. کعب می گوید: دوازده هزار نفر بودند؛ و سدیّ می گوید: سی و چند هزار نفر بودند؛و عکرمه می گوید: هفتاد هزار؛ و محمد بن المنکدر می گوید؛ هشتاد هزار نفر بودند که از میان آنها هفت هزار که همگی

ساحران ماهری بودند سپس از میان آنها هفتصد نفر را انتخاب کرد و از میان هفتصد نفر هفتاد نفر از بزرگان و عالمانشان را انتخاب کرد. مقاتل می گوید: رئیس ساحران دو برادر از دورترین نقاط مصر بودند. وقتی فرستاده فرعون نزد آنها آمد آن دو به مادرشان گفتند: ما را به قبر پدرمان راهنمایی کن، و مادرشان آن دو را راهنمایی کرد. پس به سر قبر پدرشان آمدند و پدرشان را با اسم فریاد زدند؛ پدرشان جواب داد. گفتند: پادشاه میخواهد که ما به سویش برویم چرا که دو مرد آمده اند و هیچ مرد و سلاحی با آنان نیست ولی عزتی دارند که پادشاه از بزرگی آنها به تنگ و فشار آمده است و عصایی دارند که هنگامی آن را می اندازند، آن دو دیگر کاری انجام نمیدهند؛ آهن و چوب وسنگ را می بلعد. پدرشان جواب داد نگاه کنید وقتی آن دو خوابیدند ببینید می توانید عصا را آرام بیرون بکشید چون ساحر وقتی خواب است سحرش عمل نمیکند و اگر عصا عمل کرد و آن دو خواب بودند پس امر و فرمان خدای دو عالم است و نه شما و نه پادشاه و نه هیچ کس دیگری نمی تواند با آن دو مقابله کند. بنابراین مخفیانه نزد موسی و هارون رفتند و آن دو خواب بودند تا عصا را بگیرند پس عصا قصد آن دو را کرد.

گفته اند: در روز زینه (جشن) با او قرار گذاشتند و آن روز بازار آنان بود که این نقل از سعید بن جبیر است؛ و ابن عباس گفته است: روز دهم بوده است که آن روز شنبه در اولین روز از سال که همان روز نوروز است بوده ودر روز عید همه مردم از گوشه و کنار در آنجا جمع می شدند. ابن اسلم میگوید: اجتماعشان در اسکندریه بوده است؛ ومی گویند: در آن روز دم مار پشت دریاچه بوده است؛ گفته اند: ساحران به فرعون گفتند « أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ » {آیا اگر ما غالب آییم واقعا برای ما مزدی خواهد بود} فرعون گفت: به درستی که شما از مقربین از نظر منزلت به من می شوید. پس هنگامی که مردم جمع شدند موسی در حالیکه به عصا تکیه داده و برادرش همراهش بود آمد. تا اینکه آمدند و فرعون در مجلس بزرگان قومش نشسته بود؛ هنگامی که ساحران آمدند موسی فرمود: « وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى » {وای بر شما به خدا دروغ مبندید که شما را به عذابی [سخت] هلاک می کند و هر که دروغ بندد نومید

می گردد }، پس ساحران با همدیگر نجوا کردند وگفتند این سخن یک ساحر نیست؛ و این سخن خدای تعالی است « فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى » {ساحران] میان خود در باره کارشان به نزاع برخاستند و به نجوا پرداختند }.ساحران گفتند: امروز سحری را انجام میدهیم که تا به الان مانندش را ندیدهای وگفتند: قسم به عزت فرعون که قطعا ما پیروزیم و با عصاها و طناب هایی آمده بودند که شصت شتر آنها را حمل می کردند. وقتی بر سحر پافشاری کردند به موسی گفتند: اول تو شروع می کنی یا ما شروع کنیم؟ گفت: بلکه شما شروع کنید. پس طناب ها و عصاهایشان را انداختند که در این هنگام مارهایی مانند کوه شدند که دشت را پر کرده بودند و بر همدیگر سوار شده و می چرخیدند و این قول خدای تعالی است: «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ آنها تَسْعَى *فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى» {ناگهان ریسمان ها و چوبدستی هایشان بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می نمود که آنها به شتاب می خزند*و موسی در خود بیمی احساس کرد }. وگفت: به خدا قسم عصاهایشان در دست هایشان به صورت مارهایی در می آمد ساحران این عصای مرا محسوب نمی کردند یا چنان که با خودش صحبت کرد؛ پس خدای تعالی به او وحی کرد « لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى *وَأَلْقِ مَا فِی يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى » {مترس که تو خود برتری*و آنچه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته اند ببلعد در حقیقت آنچه سرهم بندی کرده اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی شود }. پس موسی از این فکر آزاد شده و عصا را انداخت و عصایش تبدیل به ماری بزرگ شد که بزرگترین مار ممکن بود، سیاه و تیره بود و چهار پای کوتاه و کلفت وپهن داشت و از کشتی بزرگ تر وطولانی تر بود و دمی داشت که بر روی آن می ایستاد وسر وگردن و شانه هایش بالاتر از دیوارهای شهر بود. اگر دمش به چیزی می خورد آن را از بین می برد و با پاهایش صخره ها وسنگ های سخت را می شکست و همه چیز را آرد می کرد؛ در دیوار خانه ها آتش می افروخت و دو چشم داشت که از آتش، شعله ور بودند و از سوراخ های دماغش بادهای گرم بیرون می آمد و بر روی فرق سرش موهایی مانند نیزه بود و دو شاخه می شد و دهانی داشت که اندازه

این دهان دوازده ذراع بود و در آن دندان های نیش و اسیا بود و دارای صداهای مختلفی از جانب دهان و پوستش بود پس بر آنچه که ساحران از طناب ها و عصاهایشان مار ساخته بودند در جلوی چشم مردم و فرعون نمایان شد؛ می دوید و آنها را می انداخت و یکی یکی می بلعید تا اینکه در دشت از آنچه ساحران ساخته بودند نه کم و نه زیاد، چیزی نماند و مردم با ناراحتی وحالتی منقلب فرار کردند، پس ازدحام کردند و بر همدیگر فشار آوردند و بعضی از آنها زیر دست وپا له شدند تا اینکه در آن ازدحام بیست وپنج هزار نفر از مردم زیر دست وپا له شدند. فرعون شکست بسیار سنگینی خورده در حالی که ترسیده بود و هیچ دل وجرأتی نداشت و دیوانه شده بود ودر آن روز چهار صد بار شکمش به کار افتاد. سپس بعد از آن چهل بار در روز و شب ادامه داشت تا اینکه هلاک شد. پس هنگامی که مردم فرار کردند و ساحران آنچه را که باید می دیدند؛ دیدند گفتند: اگر سحر وجادو بود بر ما غلبه نمییافت و امرش بر ما پوشیده نمیماند و اگر سحر بود پس طناب ها و عصاهایمان کجاست؟پس سجده کنان بر زمین افتادند وگفتند: « قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ*رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ» {گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم*پروردگار موسی و هارون }. ودر میان آنان هفتاد و دو شیخ بودند که کمرشان از پیری خمیده شده بود و عالمان سحر و جادو بودند و رئیس این جماعت چهار نفر بودند: سابور، عادور، حطحط و مصفا؛ و اینان همان هایی هستند که وقتی قدرت خدای منزه را دیدند ایمان آوردند وسپس کل ساحران ایمان اوردند؛ پس وقتی فرعون آنها را دید تاسف خورد و بردبارانه به آنها گفت: قبل از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ او بزرگتر شما بوده که به شما سحر را یاد داده بنابراین دست ها و پاهایتان را برخلاف هم قطع میکنم و شما را بر تنه نخل به صلیب می کشم تا بفهمید که عذاب کدام یک از ما سخت تر وپایدارتر است! گفتند: «لَن نُّؤْثِرَکَ عَلَى مَا جَاءنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِی فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ » {هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و [بر] آن کس که ما را ًپدید آورده است ترجیح نخواهیم داد پس هر حکمی می خواهی بکن}. تا اینجای سخن خدای تعالی «والله خير وأبقى». {و خدا بهتر و پایدارتر است}، پس دست ها وپاهایشان را برخلاف هم قطع کرد و آنها را بر تنه

نخل به صلیب کشید و او اولین کسی است که این کار را کرد. ساحران صبح کافر بودند و شب جزء شهدا شده بودند و فرعون شکست خورده و ناخوش برگشت. سپس ایمان نیاورد و همچنان بر کفرش باقی ماند و آن را ادامه داد پس خدای تعالی همچنان آیاتش را نازل می کرد وسال ها طول کشید تا اینکه آنها را هلاک کرد و موسی به سوی قومش برگشت در حالی که عصا به صورت مار او را دنبال می کرد و اطرافش دم میجنباند و مانند سگ که به صاحبش نزدیک می شود به موسی نزدیک می شد و مردم به آنها نگاه می کردند و گروه گروه شده و به هم فشار می آوردند تا اینکه موسی وارد خیمه های بنی اسرائیل شد و سر مار را گرفت و در این هنگام عصا به حالت اولش در آمد. خداوند کار فرعون را بر او متفرق و پراکنده گرداند و راهی برای از بین بردن موسی نیافت؛ پس موسی در شهرش تنها ماند و به قومش پیوست؛ و جمع شدند و بسیج شدند تا اینکه پیروز وغالب شدند. (1)

توضیح: المدلهمّ: تاریک؛ فحیح الافعی: صدای دهان مار؛ الکشیش: صدای پوست مار؛ المنخوب: فرد ترسویی که دل وجرأت ندارد.

ثعلبی می گوید: هنگامی که فرعون احساس خطر کرد از این که قومش به موسی ایمان بیاورند تصمیم گرفت که کاخی برای حکومتش بسازد پس گفت: « يَا هَامَانُ ابْنِ لِی صَرْحًا » {ای هامان برای من کوشکی بلند بساز شاید من به آن راهها برسم}، پس کارگران و بنایان را جمع کرد تا اینکه پنجاه هزار بنا و آجرپز که آجر کاری و سفید کاری می کردند و چوب می تراشیدند و در می ساختند و میخ می زدند، که ساختن آن بنا هفت سال طول کشید و آنقدر ارتفاعش بلند بود که اندازه هیچ بنایی از زمانی که خدا آسمان ها و زمین را خلق کرد به آن نمی رسید. پس خداوند عزوجل جبرئیل را فرستاد و با بالش به کاخ زد و آن را سه قسمت کرد قسمتی از آن را در دریا انداخت و قسمتی از آن را در هند و قسمتی را در مغرب انداخت.

ضحاک میگوید: خداوند وقت غروب جبرئیل را فرستاد و آن را در میان

1- . العرائس : 116 - 118

سپاه فرعون انداخت و با آن هزار هزار مرد را کشت وگفته اند: کسی باقی نماند جز اینکه همه به مرگ یا سوختن و یا نقص عضو دچار شدند؛ سپس فرعون تصمیم به قتل موسی گرفت پس خدا به او آن آیات را نشان داد،(1)

و هنگامی که ایمان نیاورد خدای تعالی به موسی وحی کرد: که هر چهار خانواده از بنی اسرائیل را در یک خانه جمع کن سپس گوساله ها را ذبح کنید و خونهایشان را بر در خانه ها بمالید پس من بر دشمنانتان عذاب میفرستم و ملائکه را دستور خواهم داد به خانهای که خون روی در آن است وارد نشوند و آنها را دستور میدهم باکرههای خاندان فرعون را اعم از انسانها- دوشیزگان - و اموال ایشان - گوسالهها - بکشند، بنابراین شما سالم میمانید و آنها هلاک می شوند سپس نان های فطیر بپزید چرا که این سریع ترین غذا برای شماست سپس شبانه بندگانم حرکت کن تا آنان را به دریا برسانی بعد از آن فرمانم خواهد آمد. بنی اسرائیل این کارها را کردند و قبطی ها به بنی اسرائیل گفتند: چرا این خونها را بر در خانه هایتان زده اید؟ گفتند همانا خدای پاک و منزه عذابی را می فرستد که ما سالم میمانیم و شما هلاک می شوید. قبطی ها گفتند آیا خدایتان فقط این کارها و نشانه ها را به شما یاد میدهد؟ جواب دادند پیامبر ما نیز این گونه ما را امر کرده است. پس صبح شد و فرزندان نخست خاندان فرعون همگی مریض شده و در یک شب مردند که هفتاد هزار نفر بودند. پس مشغول دفن آنها و اندوه و حزن بر این مصیبت بودند که موسی قومش را شبانه به سوی دریا حرکت داد و در حالی که ششصد و بیست هزار نفر بودند که در میان آنها پیر مرد هفتاد ساله و جوان بیست ساله جزء این تعداد محسوب نمی شدند و این تعداد جنگجویان بود و غیر از کسانی بودند که متفرق شده بودند و موسی عقب دار و هارون جلو دار بود. هنگامی که قبطی ها از دفن دوشیزگانشان فارغ شدند و خبر خروج بنی اسرائیل به آنها رسید فرعون گفت: این کار موسی است باکرههای ما را اعم از انسانها- دوشیزگان - و اموال - گوسالهها - کشتند و خارج شدند و راضی هم نشدند که فقط خودشان بروند بلکه اموال ما را هم با خودشان بردند پس در میان

1- . العرائس : 119

قومش فریاد زد: «فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِینَ *إِنَّ هَؤُلَاء لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ *وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ *وَإِنَّا لَجَمِیعٌ حَاذِرُونَ» {پس فرعون ماموران جمع آوری [خود را] به شهرها فرستاد*و گفت] اینها عده ای ناچیزند*و راستی آنها ما را بر سر خشم آورده اند*و[لی] ما همگی به حال آماده باش درآمده اید}. سپس فرعون با سربازانش که جلو دار آنها هامان بود و یک میلیون و هفتصد هزار نفر بودند آنها را تعقیب کردند که هر مردی بر اسبی سوار و کلاهی بر سر و در دستش نیزه ای بود.

ابن جریح می گوید: فرعون یک میلیون و پانصد هزار فرمانده سیاه پوست و توانا را به تعقیب موسی فرستاد که با هر کدام از این فرماندهان هزار نفر بود. پس فرعون پشت سر آنها در میان تعداد زیادی خارج شد که حدود صد هزار مرد که هر کدام از آنها سوار اسبی سیاه بود پس در سپاه فرعون صد هزار اسب سیاه بود و آن هنگامی بود که خورشید طلوع کرد و درخشید همان طور که خدای تعالی میفرماید: « فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِینَ » {پس هنگام برآمدن آفتاب آنها را تعقیب کردند}. پس هنگامی که جمعیت دیده شدند و بنی اسرائیل غبار سپاه فرعون را دیدند گفتند: ای موسی کجاست آن وعده پیروزی که به ما دادی؟ دریا جلوی ماست که اگر داخلش شویم غرق می شویم و فرعون پشت سر ماست که اگر به ما برسد ما را می کشد و ما در هر دو صورت، قبل از این که تو بیایی و بعد از آمدنت، آزار داده شدهایم. موسی گفت: از خدا طلب کمک کنید و صبر کنید که زمین برای خداست و برای هر کدام از بندگانش که بخوهد آن را به جا می گذارد و عاقبت نیک از آن متقیان است و فرمود: امید است که خدا دشمنانتان را هلاک کند و شما را در زمین باقی گذارد پس نگاه میکند که چگونه عمل می کنید.(1)

گفتند: هنگامی که موسی به دریا رسید بادها شروع وزیدن کردند و موج هایی بسان کوه بالا رفت پس یوشع بن نون به موسی گفت یا کلیم الله کجا دستور داده شده ای و در حالی که فرعون اینجا رسیده و دریا جلوی ماست؟! موسی گفت: همین اینجا، پس یوشع داخل آب شد و از دریا عبور کرد و آب جای سم اسبش را

1- . العرائس : 123

ناپدید میکرد. حزبیل گفت: ای کلیم الله کجا دستور داده شدهای؟ گفت: اینجا، پس لجام اسبش را کشید تا اینکه کف از گوشه دهان اسبش ریخت سپس او را به زور وارد دریا کرد و در آب فرو رفت پس قوم آمدند که مانند او انجام دهند ولی نتوانستند، پس خداوند سبحان به موسی وحی کرد: «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ» {با عصای خود بر این دریا بزن}. پس ضربه زد ولی دریا اطاعت نکرد بنابراین خدا به او وحی کرد که کنیه او را بگو. پس موسی دوباره با عصایش آن را زد و گفت ای ابوخالد! شکافته شو پس شکافته شد و هر شکاف مانند کوه عظیمی بود و در این هنگام دیدند که حزبیل بر اسبش ایستاد زین و یالش خیس نشد و در دریا دوازده راه برای دوازده سبط باز شد، برای هر سبط یک راه؛ و خداوند باد و خورشید را بر قعر دریا فرستاد تا اینکه خشک شد.

ابن سلام میگوید: هنگامی که موسی به دریا رسید گفت: ای کسی که قبل از همه بوده ای و همه چیز را خلق کرده ای و بعد از همه زنده ای؛ راه خروجی برای ما قرار بده .

عبدالله می گوید: پیامبر صلی الله علیه و علی آله و سلم فرمود: که موسی در آن زمان گفت: خدایا حمد و سپاس تو راست و از تو درخواست می شود و تو یاریگر من هستی، هیچ نیرو و قوتی نیست جز خدای بزرگ بلند مرتبه. گفته اند: بنی اسرائیل وارد دریا شدند هر سبط - فرزند- در راهی و در کنارشان آب مانند کوه بزرگ بود که همدیگر را نمی دیدند پس ترسیدند و هر گروهی گفت برادرانمان کشته شده اند. پس خداوند سبحان به کوههای آب وحی کرد که مشبّک شوند، در نتیجه آب شبکه شبکه شد که بنی اسرائیل همدیگر را نگاه می کردند و صدا و سخن همدیگر را می شنیدند تا این که سالم از دریا عبور کردند و هنگامی که قسمت عقبه سپاه موسی از دریا خارج شد، جلو دار سپاه فرعون به آن رسید و موسی خواست که دریا به حال اولش بازگردد؛ خدای سبحان وحی کرد: دریا را آرام ترک کن که آنها سپاهی غرق شده هستند. وقتی فرعون رسید به قومش گفت: به دریا نگاه کنید به خاطر هیبت من شکافته شده است تا دشمنان و بندگانم را بگیرد و در میان سپاه و اسب های فرعون جنس مؤنثی نبود. پس جبرئیل بر اسب مؤنثی آمد و بر آن

دستار سیاهی بود و جلوتر از آنها رفت و در دریا فرو رفت و اصحاب فرعون گمان کردند که او از آنهاست پس هنگامی که اسبها بوی او را شنیدند به دنبال او به طرف دریا پیش رفتند و میکائیل با اسبی پشت سر قوم آمد که آنها را به سرعت جلو می راند و به آنها می گفت: به یارانتان بپیوندید. پس هنگامی که فرعون می خواست راه دریا را طی کند هامان او را از این کار نهی کرد و گفت: من از این جایگاه بارها گذر کرده ام و این راه نبوده و من مطمئن نیستم که این مکر آن مرد نباشد که باعث هلاک ما و یاران ما نشود، پس فرعون از او اطاعت نکرد و در حالی که سوار اسب بود، خواست وارد دریا شود که اسبش امتناع کرد و نرفت تا این که جبرئیل بر مادیانی سفید آمد که در دریا فرو رفت و بنابراین اسب فرعون او را دنبال کرد. وقتی کاملاً همگی وارد دریا شدند و جلوداران آنها می خواستند خارج شوند خدا دریا را امر کرد و بر روی آنها کوبیده شد پس همگی آنها را جلوی چشم بنی اسرائیل غرق کرد.

می گویند: هنگامیکه بنی اسرائیل صدای افتادن دریا را شنیدند به موسی گفتند: این صدای سقوط چه بود؟ به آنان گفت: همانا خدا فرعون و هر که با او بود را به هلاکت رساند. گفتند: همانا فرعون نمی میرد چرا که او به گونه ای آفریده شده که نمیمیرد آیا ندیدهای که او چندین و چند روز این چنین میماند و به چیزی احتیاج ندارد از آنچه انسان به آن نیاز دارد؟ خداوند سبحان دریا را فرمان داد بنابراین دریا او را بر زمین تپهای از زمین انداخت و بر او زرهاش بود تا بنی اسرائیل او را ببینند.

و میگویند: اگر خدای متعال بدن او را بیرون نمی آورد برخی از مردم در آن شک می کردند؛ پس موسی دو لشگر بزرگ از بنی اسرائیل را فرستاد که هرکدام دوازده هزار نفر بودند. آنان به شهرهای فرعون رفتند وآن روزی بود که شهر خالی از سکنه اش بود و در آنها جز زنان و بچه ها و افراد زمین گیر و مریضان و پیران باقی نمانده بود. یوشع بن نون و کالب بن یوفنا را امیر این دو لشگر کرد که وارد شهر های فرعون شوند و هر آنچه از اموال و گنجهایشان می توانند به غنیمت گیرند و هر آنچه را که می توانند حمل کنند بیاورند و هر آنچه حملش سخت است را به قومی دیگر بفروشند؛ و این قول خدای تعالی است: « كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ » وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ *وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ *كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ » {و

چه باغها و چشمه سارانی [که آنها بعد از خود] بر جای نهادند*و کشتزارها و جایگاه های نیکو*و نعمتی که از آن برخوردار بودند*آری] این چنین [بود] و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم }. سپس یوشع بر قوم فرعون مردی از آنها را جانشین کرد و با هر آنچه که بود سالم و دست پُر به نزد موسی بازگشت.(1)

تکمله: سید مرتضی میگوید: اگر گفته شود: موسی چگونه امر کرد که ساحران طناب ها و عصاهایشان را بیاندازند درحالی که آن کفر و سحر و التباس و تحریف است و امر به مانند آن درست نیست؟ جواب می دهیم باید در این دستور موسی شرطی وجود داشته باشد چرا که او گفت: اگر حق با شماست آنچه را که میخواهید بیاندازید، بیاندازید. و در آنچه که انجام می دهید حجّتی باشد و حذف شرط به خاطر دلالت کلام بر آن و اقتضای حال است، و ممکن است از روی مبارزه طلبیدن باشد یعنی آنها را به گونهای انداختن دعوت کرد که در آن با او مساوی باشند و ساحران در آنچه میاندازند عاری از حقیقت نباشند و دخل و تصرفی را تخیل نکنند - دیگران را به وهم نیفکندند- ، چون این کار با آنچه که موسی آورد در شرایط برابر نبود زیرا به دست موسی واقعا جماد به مار تبدیل میشد بدون هیچ به وهم افکندنی؛ و چون این در توان و قدرت آنها نبود آنها را به تحدی خواند تا حجتش آشکار شود. (2)

میگویم: ممکن است که گفته شود: امر به جادو اگر شامل بیان بطلان آن و آشکار شدن معجزه و عدم توجه به آن و نیز اینکه اگر قوم بدون دیدن کار موسی از آن دست نمی کشیدند وحتی - با نهی او - نهی هم نمی شدند زشت و قبیح نیست پس ممکن است که از عمومات نهی از امر به سحر، تخصیص خورده باشد اگر چنین عموماتی را داشته باشیم هر چند که این عمومات، دلیل عقلی صِرف باشد. پس درخصوص آن صورت، نمیتوان نسبت قُبح داد؛ یا گفته شود: منظور از آن امر حقیقی نمی باشد بلکه غرض عدم ترس و عدم توجه به آن چیزی است که با آن جادو می کنند، پس میتوان آن را به امر تسویه برگرداند، و گفته شده: او به سحر

1- . العرائس : 123 - 126
2- . تنزیه الانبیاء : 70 - 71

امر نکرده است بلکه به انداختن امر کرده و این اعم از آن است.

سپس سید مرتضی میگوید: اگر گفته شود: پس موسی از چه چیزی ترسید؟ آیا ترس او به این معنا نیست که در صحت آنچه آورده شک کرده است! جواب میدهیم: موسی به خاطر آنچه که از نیروی حیلهگری و به توهم افکندن دید ترسید که افراد بدون دقت و ظاهربین در شبهه بیافتند - سخن ساحران را بپذیرند - پس خدای تعالی او را آرامش داد و برای او بیان و آشکار کرد که حجت او همه چیز را برای قوم آشکار خواهد کرد با این سخن که: «لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی» {مترس که تو خود برتری}. (1)

میگویم: روایتی در علت این ترس، در ماجرای افکندن ابراهیم در آتش آمده است؛ و گفته شده: عصارا جز با وحی نمیانداخت و وقتی وحی به تأخیر افتاد از متفرق شدن برخی از مردم قبل از اینکه امر به انداختن شود ترسید و گفته شده: ترس او در ابتدا بر مقتضای فطرت بشری بوده است.

سپس سید مرتضی رحمه الله گفت: اگر گفته شود: پس معنی آیه «رَبَّنَا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأَهُ» {پروردگارا تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده ای}. چیست؟ میگوییم: سخن خدای تعالی «لِیُضِلُّواْ عَن سَبِیلِکَ» {تا [خلق را] از راه تو گمراه کنند}. چند وجه دارد:

اوّل: همانا اراده کرده: لئلّا یضلّوا که حذف شده و نظایر این در قرآن و کلام عرب زیاد است و از آن جمله است: «أن تضلّوا احدیهما» (2)

و این را اراده کرده: لئلّا تضل و سخن خدای تعالی «أَن تَقُولُواْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» (3) {تا

مبادا روز قیامت بگویید}. و این آیه «أن تَمِیدَ بِکُمْ» (4) {و در زمین کوههایی استوار افکند تا شما را}. و سخن شاعر:

نزّلتم منزل الأضیاف منّا فعجّلنا القری أن تشتمونا

-1 . تنزیه الانبیاء : 71
-2 . البقره / 282
-3 . الاعراف / 172

4- . النحل / 15؛ لقمان / 10

- مانند مهمانان ما بر ما وارد شدید، پس برای آوردن غذا عجله کردیم تا ما را شماتت نکنید.

دوم: لام در اینجا لام عاقبه است و لام غرض نیست مانند سخن «لیکون لهم عدواً و حزناً»[(1)]

است.

سوم: کلام در جایگاه نفی و انکار می باشد بر کسی که میپندارد خداوند این گونه انجام داده تا آنها را گمراه کند.

چهارم: اراده استفهام کرده پس حرف مختص به استفهام را حذف کرده است. [(2)]

1- . القصص / 8
2- . تنزیه الانبیاء / 73 – 75

آیات:

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ* إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ* فَلَمَّا جَاءهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاء الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ* وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ* وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ* وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءكُم بِالْبَيِّنَاتِ مِن رَّبِّكُمْ وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ* يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِن بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ* وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُم مِّثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ* مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ* وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ* يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ* وَلَقَدْ جَاءكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءكُم بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ *(1)

{و به یقین موسی را با آیات خود و حجتی آشکار فرستادیم*به سوی فرعون و هامان و قارون [اما آنان] گفتند افسونگری شیاد است*پس وقتی حقیقت را از جانب ما برای آنان آورد گفتند پسران کسانی را که با او ایمان آورده اند بکشید

ص: 212

1- . مومن / 38- 46

و زنانشان را زنده بگذارید و[لی] نیرنگ کافران جز در گمراهی نیست*و فرعون گفت مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند من می ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند*و موسی گفت من از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده ام*و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت گفت آیا مردی را می کشید که می گوید پروردگار من خداست و مسلما برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان اوست و اگر راستگو باشد برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید چرا که خدا کسی را که افراطکار دروغزن باشد هدایت نمی کند*ای قوم من امروز فرمانروایی از آن شماست [و] در این سرزمین مسلطید و[لی] چه کسی ما را از بلای خدا اگر به ما برسد حمایت خواهد کرد. فرعون گفت جز آنچه می بینم به شما نمی نمایم و شما را جز به راه راست راهبر نیستم*و کسی که ایمان آورده بود گفت ای قوم من من از [روزی] مثل روز دسته ها[ی مخالف خدا] بر شما می ترسم*[از سرنوشتی] نظیر سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها [آمدند] و [گرنه] خدا بر بندگان [خود] ستم نمی خواهد*و ای قوم من من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را [به یاری هم] ندا درمی دهند بیم دارم*روزی که پشت کنان [به عنف] بازمی گردید برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست*و به یقین پیش از این یوسف دلایل آشکار برای شما آورد و از آنچه برای شما آورد همواره در تردید بودید تا وقتی که از دنیا رفت گفتید خدا بعد از او هرگز فرستاده ای را برنخواهد انگیخت این گونه خدا هر که را افراطگر شکاک است بی راه می گذارد}

وَقَالَ الَّذِی آمَنَ یَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ الرَّشَادِ* یَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِیَ دَارُ الْقَرَارِ* مَنْ عَمِلَ سَیِّئَةً فَلَا یُجْزَی إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیْرِ حِسَابٍ* وَیَا قَوْمِ مَا لِی أَدْعُوکُمْ إِلَی النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِی إِلَی النَّارِ* تَدْعُونَنِی لِأَکْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِکَ بِهِ مَا لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوکُمْ إِلَی الْعَزِیزِ الْغَفَّارِ* لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِی إِلَیْهِ لَیْسَ

- لَهُ دَعْوَهٌ فِی الدُّنْیَا وَلَا فِی الْآخِرَهِ وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَی اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِینَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ* فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ* فَوَقَاهُ اللَّهُ سَیِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ* النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا غُدُوًّا وَعَشِیًّا وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ *(1)

{و آن کس که ایمان آورده بود گفت ای قوم من مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم*ای قوم من این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است و در حقیقت آن آخرت است که سرای پایدار است*هر که بدی کند جز به مانند آن کیفر نمی یابد و هر که کار شایسته کند چه مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند*و ای قوم من چه شده است که من شما را به نجات فرا می خوانم و [شما] مرا به آتش فرا می خوانید*مرا فرا می خوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم و من شما را به سوی آن ارجمند آمرزنده دعوت می کنم*آنچه مرا به سوی آن دعوت می کنید به ناچار نه در دنیا و نه در آخرت [درخور] خواندن نیست و در حقیقت برگشت ما به سوی خداست و افراطگران همدمان آتشند*پس به زودی آنچه را به شما می گویم به یاد خواهید آورد و کارم را به خدا می سپارم خداست که به [حال] بندگان [خود] بیناست*پس خدا او را از عواقب سوء آنچه نیرنگ می کردند حمایت فرمود و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت*[اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می شوند و روزی که رستاخیز بر پا شود [فریاد می رسد که] فرعونیان را در سخت ترین [انواع] عذاب درآورید}

- وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَهَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِندَکَ بَیْتًا فِی الْجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ {و برای کسانی که ایمان آورده اند خدا همسر فرعون را مثل آورده آنگاه که گفت پروردگارا پیش خود در بهشت خانهای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان}

1- . مومن / 38- 46

تفسیر:

«یکتم إیمانه» طبرسی گفت: از روی تقیه ایمانش را پنهان می کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه جزیی از دین من و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد دین ندارد و تقیه سپر خداوند در زمین است، چون انسان مؤمن آل فرعون اگر دینش را آشکار می کرد کشته می شد. ابن عباس می گوید: کسی غیر از او و زن فرعون و آن مؤمنی که به موسی هشدار داد، کسی دیگری به خدا ایمان نداشت. و آنطور که در قرآن آمده است گفت: « إنّ الملأ یأتمرون بک لیقتلوک» {فرعونیان تصمیم بر کشتن تو دارند} سدی و مقاتل گفتند: آن مرد مؤمن پسر عموی فرعون بود که به موسی ایمان آورد و او آن کسی است که از دورترین نقطه شهر شتابان آمد و گفته شده که او جانشین فرعون بعد از خودش بوده است و اسمش حبیب بوده است و گفته شده که اسمش حزبیل بوده است.(1)

بیضاوی میگوید: یک مرد اسرائیلی بود و یا یک مرد غریب یکتاپرست که مخالف آنها بود. « أتقتلون رجلا » آیا قصد کشتن کسی را دارید؟ « أن یقول » که بگوید یا وقت آن که بگوید، بدون فکر و تامل در موردش. «ربّی الله» به تنهایی «فعلیه کذبه» سنگینی دروغش از او جدا نمیشود تا برای دفع آن نیاز به کشتن او پیدا کند «یصبکم بعض الذی یعدکم» یعنی حداقل بعضی از آن شما را گرفتار می کند. « إن الله لا یهدی من هو مسرف کذاب » این دلیل سوم است که دو صورت دارد:

اول اینکه اگر او مسرف و دروغگو بود خداوند او را با این نشانه ها هدایت نمی کرد و او را با این معجزه ها کمک نمی کرد.

دوم اینکه: کسی که خداوند او را ذلیل و نابود کند نیازی ندارد که شما او را بکشید و شاید منظور او معنای اول باشد و معنای دوم به تصور آنها آمد تا کمی آرام شوند و به فرعون گفت: که او مسرف و دروغگوست و خداوند او را به راه راست هدایت نمی کند. «ظاهرین» یعنی غلبه کنندگان و تسلط یافتگان بر سرزمین مصر.

1- . مجمع البیان 521 : 8

«فمن ینصرنا من بأس الله» یعنی کار خودتان را خراب نکنید و خودتان را در معرض خشم خداوند قرار ندهید. چون اگر خداوند بر ما خشم بگیرد کسی نمی تواند به ما کمک بکند. «ما أریکم» به شما اشاره نمیکنم « إلا ما أری » جزء آنچه که در مورد قتل او صلاح میدانم. «إنّی أخاف علیکم» در متهم کردن او و به دروغگویی و تعرض به او. « مثل یوم الأحزاب » به مانند امت های گذشته، منظور اتفاق هایی که بر سر آنها آمده است. « مثل دأب قوم نوح » به مانند جزای آنهایی که همیشه کفر می ورزیدند و رسول خدا را اذیت می کردند. « یوم التناد » منظور از آن روزی است مردم از یکدیگر طلب کمک می کنند یا اینکه داد و واویلا سر می دهند یا اینکه اصحاب بهشت و جهنم یکدیگر را صدا می زنند. «یوم تولّون» از موقف. «مدبرین » که از آنجا به سوی آتش می روید و گفته شده که از آن فرار می کنید. « من عاصم» کسی که شما را از عذاب جهنم حفظ کند. «و لقد جاءکم یوسف» منظور حضرت یوسف پسر حضرت یعقوب است بر این اساس که فرعون زمان او و همان فرعون زمان موسی باشد یا به خاطر نسبت احوال پدران به فرزندانشان و یا منظور از او یکی از نوادگانش به نام یوسف بن ابراهیم بن یوسف است. « من قبل » یعنی قبل از موسی. « من هو مسرف » در گناه. « مرتاب » یعنی کسی که با وجود نشانه های آشکار باز شک دارد. «و قال الّذی آمن» یعنی آن انسان مؤمن آل فرعون گفت: و گفته شده که منظور موسی است. «سبیل الرّشاد» یعنی راهی که رونده آن را به مقصد می رساند. « متاع » یعنی بهره اندک به خاطر زوال زودرسش «بغیر حساب» یعنی بدون حساب و اندازه گیری اعمال بلکه چندین برابر بیشتر. «ما لیس لی به» یعنی به ربوبیت او علمی ندارم و منظور از آن نفی کردن شناخت به آن است. «لا جرم» پاسخی نیست به آنچه به آن دعوت کردند؛ و جرم فعلی است که معنای حق را دارد و فاعل آن جمله «أنّ ما تدعوننی إلیه لیس له دعوه» یعنی شایسته نبودن خدایان شما به دعوت مردم به پرستش آنها؛ و گفته شده – جرم- به معنای فعل کسب کرد، می باشد و فاعلش در آن مستتر است یعنی از دعایش کسب کرد که او هیچ دعوتی نداشته است یعنی چیزی جز آشکار شدن بطلان دعوتش از آن معلوم نشد و گفته شده که از جرم به معنای قطع شدن است یعنی باطل کردن خدا

ص: 216

بودن بت ها قطع نمی شود یعنی زمانی این کار قطع نمیشود تا به حقیقت تبدیل شود. « و أنّ مردّنا إلی الله » به وسیله مرگ « إنّ المسرفین » در گمراهی و گناه هستند. « و أفوّض أمری إلی الله » تا مرا از هر بدی حفظ کند. « إن الله بصیر بالعباد » و آنها را حفظ می کند. « فوقاه الله سیّئات ما مکروا » مکرهای بزرگشان و گفته شده که آن ضمیر هاء به موسی برمی گردد. «و حاق بآل فرعون» یعنی به فرعون و قومش، و به خاطر اینکه خود فرعون برای عذاب از قومش سزاوارتر است، پس اسم او را در آیه ذکر نکرد و فقط قومش را ذکر کرد و گفته شده که به درخواست آن مرد مؤمن از قومش او به دامن کوه فرار کرد. گروهی او را دنبال کردند و او را پیدا کردند در حالی که نماز می خواند و حیوانات وحشی در اطراف او به صف ایستاده اند و به خاطر ترسشان برگشتند و خداوند آنها را کشت. « سوء العذاب » همان غرق شدن، قتل و آتش بود.(1)

طبرسی گفت: « فوقاه الله» یعنی خداوند مکر بد آنها را از او برداشت و به نزد موسی آمد و همراه او از دریا گذشت. « النّار یعرضون علیها غدوّا و عشیّا » یعنی صبح و عصر آتش بر قبر آل فرعون عرضه می شود و عذاب داده می شوند.

امام صادق علیه السلام فرمود: این عذاب در دنیاست و قبل از روز قیامت است چون آتش قیامت صبح و عصر ندارد و فرمود اگر آنها فقط صبح و عصر عذاب داده شوند پس جزء خوشبختان هستند ولی این آتش برزخ قبل از روز قیامت است، آیا سخن خداوند را نشنیدی که فرمود:« وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ » {و روزی که رستاخیز بر پا شود [فریاد می رسد که] فرعونیان را در سخت ترین [انواع] عذاب درآورید} و این دستور برای آل فرعون برای وارد شدنشان به جهنم و یا امر به ملائکه برای وارد کردن آنها در شدیدترین عذاب ها، همان عذاب جهنم است.(2)

1- . انوار التنزیل 2 : 153
2- . مجمع البیان 8 : 526

روایات:

1. تفسیر امام العسکری علیه السلام و احتجاج: امام صادق علیه السلام فرمود: حزبیل مرد مؤمن آل فرعون قوم فرعون را به یکتا پرستی و پیامبری موسی و برتری حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلّم بر همه پیامبران و مخلوقات دیگر و برتری حضرت علی علیه السلام و امامان معصوم بر سایر جانشینان پیامبر، و به دوری و بیزاری از خداوندی فرعون دعوت می کرد. و دشمنانش در نزد فرعون از او سخن چینی کردند و گفتند: که حزبیل مردم را به مخالفت با تو دعوت می کند و دشمنانت را برای دشمنی با تو دعوت می کند؛ فرعون تعجب کرد و گفت: پسر عمو و جانشین و ولی عهد من این کارها را کرده است!! اگر این کار را که شما گفتید انجام داده باشد به خاطر کفران نعمت های من مستحق شدیدترین عذاب است؛ اگر برای او دروغ بسته باشید به خاطر اینکه تلاش کردید جای او را نزد من بگیرید شما مستحق شدیدترین عذاب هستید و حزبیل را آوردند و از او پرس و جو کردند و گفتند که: آیا تو خدا بودن فرعون را انکار می کنی و به نعمت های او کفر می ورزی؟ حزبیل گفت: ای پادشاه آیا تا حالا دیدی که من دروغ بگویم؟ گفت: نه؛ حزبیل گفت: پس در مورد خدایشان از آنها سؤال بپرس؟ گفتند: فرعون؛ پرسید: چه کسی شما را خلق کرده است؟ گفتند: این فرعون. پرسید: و چه کسی برای زندگیتان رزق کافی می دهد و مصیبت ها را از شما دفع می کند؟ گفتند: این فرعون. حزبیل گفت: ای پادشاه، پس در برابر تو و کسانی که اینجا هستند شهادت می دهم که خدای آنها خدای من و خالق آنها خالق من و رازق آنها رازق من است و کسی که زندگی آنها را می چرخاند همان کس هم زندگی من را می چرخاند. من خدایی و خالقی و روزی دهنده ای غیر از خدا و خالق و روزی دهنده آنها ندارم. و در برابر تو و همه کسانی که اینجا هستند شهادت می دهم که من خدا و خالق و روزی دهنده ای غیر از خدای آنها ندارم و من از پرستش خدایی غیر از خدای آنها منزه هستم و به خدایی او ایمان ندارم. و منظور حزبیل از سخنانش این بود که خدای آنها همان خدای من الله است و نگفت که این کسی که آنها گفتند همان خدای من است و این معنا را بر فرعون و کسانی که آنجا بودند مخفی نگه داشت و فکر کردند که او گفت

که فرعون خدا و خالق و روزی دهنده من است. فرعون به آنها گفت: ای مردان پست و ای کسانی که خواهان فساد در مملکت من هستید و بین من و پسر عمویم را فتنه می اندازید؛ او معتمد من است و شما به خاطر قصدتان برای خراب کردن کار من و نابود کردن پسرعمویم و پراکنده کردن یاران مستحق عذاب من هستید. سپس به ماموران‌ش دستور داد که در ساق پای هرکدام یک میخ و در سینه شان یک میخ فرو بکنند و به ماموران عذاب‌ش - اصحاب شانههای آهنین - دستور داد تا با آن میخها گوشت بدنشان را تکه تکه کنند. این همان کلام خداست که فرمود:« فوقاه الله » منظورش حزبیل است. « سیئات ما مکروا » هنگامی که سخن چینی او را نزد فرعون کردند تا او را نابود کنند. « و حاق بآل فرعون سوء العذاب » و منظور او آنهایی هستند که سخن چینی حزبیل را کردند. هنگامی که میخ در بدنشان فرو کردند وبا شانههای آهنین بدنشان را تکه تکه کردند ادامه خبر.(1)

توضیح: « وشی به الی السلطان» یعنی: سعی کرد که او را خراب کند و سخن چینیش را نزد پادشاه کرد. جوهری می گوید: «فت الشی» یعنی آن را شکست و گفته می شود که: بازویم را شکست و پایهام را ویران کرد.

2 .خصال: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود: سه نفر حتی برای یک چشم بر هم زدن به وحی خداوند کافر نبودند: مرد مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب علیه السلام ، آسیه زن فرعون.(2)

3 .خصال: ابن عباس روایت می کند که: پیامبر چهار خط بر روی زمین کشید و فرمود: آیا می دانید این چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش بهتر می دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود که: بهترین زنان دنیا چهار نفر هستند: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون.(3)

4 . خصال: ابن عباس روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم چهار خط کشید سپس فرمود: بهترین زنان بهشت مریم دختر عمران و خدیجه دختر

1- . تفسیر العسکری : 144- 143، الاحتجاج : 206

2- . الخصال 1 : 82
3- . الخصال 1 : 96

خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه دختر مزاحم زن فرعون هستند.(1)

5 . تفسیر علی بن ابراهیم: « و قال رجل من آل فرعون یکتم إیمانه » گفته اند که ایمانش را ششصد سال مخفی کرد و مبتلا به بیماری جزام بود و دستهایش فلج بودند و آن کسی است که انگشتانش زخم شده بودند و با دو دست فلجش به قومش اشاره می کرد و می گفت: « یا قوم اتّبعونی أهدکم سبیل الرّشاد » {ای مردم از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم }.(2)

و کلام خداوند که فرمود: «فوقاه الله سیئات ما مکروا» منظور او مؤمن آل فرعون است امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم او را قطعه قطعه کرده بودند ولی خداوند از اینکه برای او در دینش فتنه ایجاد کنند، حفظ کرد.(3)

6 . قصص الانبیاء: حزبیل آن مرد مؤمن آل فرعون بود، فرعون دو نفر را به دنبال او فرستاد و آنها هم به دنبال او رفتند و او را پیدا کردند که در بین کوه ها نماز میخواند و حیوانات وحشی در پشت او بودند. آن دو خواستند که در نماز خواندنش بر او عجله کنند - مانع او شوند -، خداوند یکی از آن حیوانات را انگار شتر بود، مامور کرد که مانع آنها و آن فرد مؤمن شود و آن دو را از او دور کرد تا نمازش را تمام کرد. هنگامی که آنها را دید احساس ترس کرد و گفت: خدایا من را از فرعون نجات بده چون تو خدای من هستی، به تو توکل می کنم و به تو ایمان دارم و شکایتم را نزد تو می کنم خدایا از تو می خواهم اگر این دو مرد قصد ضرر و زیان من را دارند به زودی فرعون را بر آنها مسلط کن و اگر قصد خوبی به من دارند آنها را هدایت کن. پس راهی شدند تا اینکه به نزد فرعون رفتند تا او را از آنچه که دیدند با خبر کنند. یکی از آنها گفت: چه نفعی به من می رسد اگر او کشته شود؟ پس راز او را مخفی کرد. دیگری گفت: به عزت فرعون قسم که او را از فرعون مخفی نمی کنم و در جلوی مردم فرعون را به آنچه که دیده بود با خبر کرد ولی دیگری راز او را پنهان کرد. هنگامی که حزبیل داخل شد فرعون به آن دو نفر

1- . الخصال 1 : 96
2- . تفسیر القمی : 585

3- . تفسير القمی : 586- 585

گفت: خدای شما کیست؟ گفتند: تو، و به حزبیل گفت خدای تو کیست؟ گفت: خدای من همان خدای آن دو نفر است. و فرعون فکر کرد که منظورش او است. و اینگونه او را از بدیهایی که برای او دسیسه کرده بودند، حفظ کرد و بدترین عذاب آل فرعون را احاطه کرد و فرعون خوشحال شد و دستور داد که آن مردی که راز حزبیل را فاش کرد، دار زدند و حزبیل نجات پیدا کرد و موسی آن مرد دیگری را نجات داد تا اینکه همراه جادوگران کشته شد. (1)

محاسن: امام صادق علیه السلام در مورد آیه « فوقاه الله سیئات ما مکروا » فرمود:همانا بر او چیره شدند و او را کشتند. ولی آیا می دانید خداوند او را از چه چیزی حفظ کرد؟ او را از ایجاد فتنه در دینش حفظ کرد.(2)

توضیح: «سطا علیه» یعنی بر او چیره و غالب شد. ثعلبی می گوید: راویان معتقدند که حزبیل از نجارهای آل فرعون بود و او همان کسی بود که صندوقچه را برای مادر موسی هنگامی که او را به دریا انداخت، درست کرد. و گفته شده که: او به مدت صد سال خزانه دار فرعون و یک مؤمن با اخلاص بود که ایمانش را از فرعون پنهان کرده بود تا اینکه موسی بر جادوگران چیره شد و او ایمانش را آشکار کرد و همان روز او را گرفتند و همراه جادوگران او را به دار آویختند و اما همسر حزبیل آرایشگر موهای دختران فرعون بود و زن با ایمانی بود.

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم روایت می کند: هنگامی که به معراج رفتم یک بوی خوبی شنیدم. به جبرئیل گفتم: این بوی چیست؟ گفت: این بوی زنی است که موهای خانواده فرعون را شانه می کرد به همراه فرزندانش؛ روزی که موهای دختر فرعون را شانه می کرد، شانه از دستش افتاد گفت: بسم الله. دختر فرعون گفت: منظورت پدر من است؟ گفت: نه، منظورم خدای خودم و خدای تو خدای پدرت است. گفت: این را به پدرم خبر می دهم. گفت: بله. او پدرش را با خبر کرد و آن زن و فرزندانش را فراخواند و گفت: خدایت کیست؟ گفت خدای من و تو الله است. سپس دستور داد تنوری از جنس مس را شعله ور کردند. او و

1- . نسخه خطی، این داستان به صورت مفصل در روایت اول آمد.
2- . محاسن البرقی 219

فرزندانش را فراخواند. آن زن به او گفت: یک چیزی از تو می خواهم. گفت: چه میخواهی؟ گفت استخوانهای من و فرزندانم را جمع کن و آنها را دفن کن. گفت: این کار را می کنم به خاطر کارهایی که برایمان کرده ای. فرزندانش را یکی یکی در تنور انداخت تا اینکه نوبت به آخرین فرزندش که یک بچه شیرخوار بود رسید. گفت: ای مادرم صبر کن تو به راه راست هستی سپس او همراه مادرش به تنور انداخته شد. و اما آسیه زن فرعون از مردم بنی اسراییل بود و یک زن مؤمن مخلص بود و مخفیانه خدا را عبادت می کرد و این کار را مخفیانه انجام می داد تا اینکه فرعون زن حزبیل را کشت. در آن هنگام که ملائکه روح او را به آسمان ها بردند او آن را مشاهده کرد چون خداوند که خیر و خوبی او را می خواست، پس یقین و اخلاص و باور او بیشتر شد. در همین حالت بود که فرعون نزد او آمد و او را از آنچه که بر زن حزبیل آورده بود با خبر کرد. گفت: وای بر تو ای فرعون. این چه گستاخی بود که بر خداوند بزرگ کردی. فرعون گفت: احتمالا آن دیوانگی دوستت بر سر تو هم آمده است. گفت: من دیوانه نشدم ولی به خدای خودم و خدای تو و خدای جهانیان ایمان آوردم. فرعون مادرزنش را صدا زد و گفت: دخترت دیوانه شده است. قسم می خورم یا میمیرد یا اینکه باید به خدای موسی کافر شود. مادرش با او خلوت کرد و گفت: آیا حرف فرعون را قبول می کند؟ قبول نکرد و گفت: آیا من به خدا کافر شوم؟ نه، به خدا قسم هرگز این کار را نمی کنم. سپس فرعون دستور داد که او را به چهار میخ بستند سپس آنقدر عذاب کشید تا اینکه مرد. آنطور که خداوند فرمود: «و فرعون ذی الاوتاد» {و با فرعون صاحب خرگاه ها [و بناهای بلند]}.

ابن عباس گفت: فرعون هنگامی که زنش آسیه ایمانش را آشکار کرد او را عذاب می داد تا به دین خودش وارد شود. موسی از کنار او عبور کرد در حالی که فرعون او را عذاب می داد و با انگشتان به موسی شکایت کرد. موسی از خداوند خواست که عذاب او را کم بکند که بعد از آن درد عذاب را احساس نمی کرد و در آخرهم به خاطر عذاب فرعون مرد. در حالی که او را عذاب می دادند گفت: «ربّ إبن لی عندک بیتا فی الجنّه» {خدایا در نزد خودت در بهشت برایم خانه ای بساز}

خداوند به او وحی کرد: سرت را بالا بگیر، او هم سرش را بالا گرفت و آن خانه ای که میخواست از مروارید برایش ساختند. سپس تبسمی کرد. فرعون گفت: دیوانگیش را ببینید، در حالی که عذاب داده می شود می خندد. پایان(1).

طبرسی می گوید: «و ضرب الله مثلا للّذین آمنوا إمراه فرعون» منظور از زن فرعون، آسیه دختر مزاحم است. گفته شده که او هنگامی که معجزه عصای موسی را دید و موسی بر جادوگران غلبه کرد ایمان آورد. هنگامی که ایمانش را نزد فرعون آشکار کرد فرعون او را از ایمانش نهی کرد ولی او قبول نکرد سپس فرعون چهار میخ را در دست ها و پاهایش فرو کرد و او را بست و در جلوی گرمای خورشید گذاشت. سپس دستور داد که یک سنگ بزرگ را بر روی او بگذارند، هنگامی که مرگش نزدیک شد، گفت: «ربّ إبن لی عندک بیتا فی الجنّه» {خدایا در بهشت کنار خودت خانه ای برایم بساز} خداوند روح او را به بهشت بالا برد در حالی که در بهشت از نعمت های آن میخورد و می نوشد. از حسن و ابن کسیان روایت شده است.

و گفته شده: که او خانه اش را که از مروارید ساخته شده بود دید سپس خداوند روحش را گرفت. و هنگامی که آن تخته سنگ بزرگ بر روی او انداختند روحش در بدنش نبود و دردی از عذاب فرعون نکشید. و سلمان روایت می کند که: او را با گرمای خورشید عذاب می دادند هنگامی که آنها از کنار او رفتند ملائکه برای او سایه ایجاد می کردند و خانه اش را در بهشت می دید.

1- . عرائس الثعلبی: 106- 107

آیات:

- وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ* وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُواْ هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُواْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُواْ حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ* فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِی قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجْزاً مِّنَ السَّمَاء بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ* وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاکَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُواْ وَاشْرَبُواْ مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلاَ تَعْثَوْاْ فِی الأَرْضِ مُفْسِدِينَ* وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نَّصْبِرَ عَلَىَ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَى بِالَّذِی هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُواْ مِصْراً فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآؤُوْاْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِکَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ* (1)

{و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما گزانگبین و بلدرچین فرو فرستادیم [و گفتیم] از خوراکیهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید و[لی آنان] بر ما ستم نکردند بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند*و [نیز به یادآرید] هنگامی را که گفتیم بدین شهر درآیید و از [نعمتهای] آن هر گونه خواستید فراوان بخورید و سجده کنان از در [بزرگ] درآیید و بگویید [خداوندا] گناهان ما را بریز تا

1- . بقره / 57 -61

خطاهای شما را ببخشاییم و [پاداش] نیکوکاران را خواهیم افزود*اما کسانی که ستم کرده بودند [آن سخن را] به سخن دیگری غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند و ما [نیز] بر آنان که ستم کردند به سزای اینکه نافرمانی پیشه کرده بودند عذابی از آسمان فرو فرستادیم و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد گفتیم با عصایت بر آن تخته سنگ بزن پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت [به گونه ای که] هر قبیله ای آبشخور خود را می دانست [و گفتیم] از روزی خدا بخورید و بیاشامید و[لی] در زمین سر به فساد برمدارید*و چون گفتید ای موسی هرگز بر یک [نوع] خوراک تاب نیاوریم از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می رویاند از [قبیل] سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند [موسی] گفت آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست ترید پس به شهر فرود آیید که آنچه را خواسته اید برای شما [در آنجا مهیا]ست و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند چرا که آنان به نشانه های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را بناحق می کشتند این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درگذرانیده بودند }

- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاء وَجَعَلَكُم مُّلُوكاً وَآتَاكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّن الْعَالَمِينَ* يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِى كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ* قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ* قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُواْ عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللّهِ فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ* قَالُواْ يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ* قَالَ رَبِّ إِنِّى لا أَمْلِكُ إِلاَّ نَفْسِى وَأَخِى فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ* قَالَ فَانها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِى الأَرْضِ فَلاَ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ *(1)

{و [یاد کن] زمانی را که موسی به قوم خود گفت ای قوم من نعمت خدا را بر

1- . مائده / 20- 26

خود یاد کنید آنگاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاهانی ساخت و آنچه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود به شما داد*ای قوم من به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید و به عقب بازنگردید که زیانکار خواهید شد*گفتند ای موسی در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد*دو مرد از [زمره] کسانی که [از خدا] می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود گفتند از آن دروازه بر ایشان [بتازید و] وارد شوید که اگر از آن درآمدید قطعا پیروز خواهید شد و اگر مؤمنید به خدا توکل کنید*گفتند ای موسی تا وقتی آنان در آن [شهر]اند ما هرگز پای در آن ننهیم تو و پروردگارت برو[ید] و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم} [موسی] گفت پروردگارا من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز* [خدا به موسی] فرمود [ورود به] آن [سرزمین] چهل سال بر ایشان حرام شد [که] در بیابان سرگردان خواهند بود پس تو بر گروه نافرمانان اندوه مخور}

- وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْاْ عَلَی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلَی أَصْنَامٍ لَّهُمْ قَالُواْ یَا مُوسَی اجْعَل لَّنَا إِلَهًا کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ قَالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ *إِنَّ هَؤُلاء مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِیهِ وَبَاطِلٌ مَّا کَانُواْ یَعْمَلُونَ* قَالَ أَغَیْرَ اللّهِ أَبْغِیکُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ* وَإِذْ أَنجَیْنَاکُم مِّنْ آلِ فِرْعَونَ یَسُومُونَکُمْ سُوَءَ الْعَذَابِ یُقَتِّلُونَ أَبْنَاءکُمْ وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءکُمْ وَفِی ذَلِکُم بَلاء مِّن رَّبِّکُمْ عَظِیمٌ*(1)

{و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم تا به قومی رسیدند که بر [پرستش] بتهای خویش همت می گماشتند گفتند ای موسی همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده گفت راستی شما نادانی می کنید*در حقیقت آنچه ایشان در آنند نابود [و زایل] و آنچه انجام می دادند باطل است*گفت آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم با اینکه او شما را بر جهانیان برتری داده است*و [یاد کن] هنگامی را که شما را از فرعونیان نجات دادیم که شما را سخت شکنجه می کردند

1- . اعراف / 138 - 141

پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده باقی می گذاشتند و در این برای شما آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود }

- وَمِن قَوْمِ مُوسَی أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ* وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَهَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَهَ عَیْنًا قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَیْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَی کُلُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ* وَإِذْ قِیلَ لَهُمُ اسْکُنُواْ هَذِهِ الْقَرْیَهَ وَکُلُواْ مِنْهَا حَیْثُ شِئْتُمْ وَقُولُواْ حِطَّهٌ وَادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَکُمْ خَطِیئَاتِکُمْ سَنَزِیدُ الْمُحْسِنِینَ* فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ قَوْلاً غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا کَانُواْ یَظْلِمُونَ*(1)

{و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند*و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم و به موسی وقتی قومش از او آب خواستند وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته سنگ بزن پس از آن دوازده چشمه جوشید هر گروهی آبشخور خود را بشناخت و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم و گزانگبین و بلدرچین بر ایشان فرو فرستادیم از چیزهای پاکیزه ای که روزیتان کرده ایم بخورید و بر ما ستم نکردند لیکن بر خودشان ستم می کردند*و [یاد کن] هنگامی را که بدیشان گفته شد در این شهر سکونت گزینید و از آن هر جا که خواستید بخورید و بگویید [خداوندا] گناهان ما را فرو ریز و سجده کنان از دروازه [شهر] درآیید تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم [و] به زودی بر [اجر] نیکوکاران بیفزاییم*پس کسانی از آنان که ستم کردند سخنی را که به ایشان گفته شده بود به سخن دیگری تبدیل کردند پس به سزای آنکه ستم می ورزیدند عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم }

تفسیر:

«و ظلّلنا علیکم الغمام» طبرسی گفت: یعنی ابر را برای شما به مانند محافظ و

1- . اعراف / 159 - 162

سپر قرار دادیم تا در بیابان شما را از گرمای خورشید حفظ کند. « و أنزلنا علیکم المنّ» آن چیزی است که مردم آن را می شناسند که از درخت میافتد و گفته شده که آن چیزی به مانند چسب که بر روی درختان قرار دارد و طعم آن به مانند کره و عسل است و گفته شده که آن نان پهن و نازک است و گفته شده که: منظور از آن همه نعمت هایی است که خداوند آنها را بدون زحمت به آنها عطا کرده است. «والسّلوی» گفته شده که آن یک نوع پرنده و بلدرچین است و گفته شده که یک نوع پرنده سفید شبیه به بلدرچین است. «کلوا من طیّبات ما رزقناکم» یعنی: به آنها گفتیم که از آن غذا های اشتها آور و خوشمزه بخورید. و گفته شده که منظور از آن غذاهای مباح حلال است و گفته شده غذاهای مباحی که خوردن آنها لذت آور است. «و ما ظلمونا» یعنی بر این نعمت ها کفر ورزیدند و با وجود کفرشان نعمت هایمان را کم نکردند. «و لکن کانوا أنفسهم یظلمون» کم می کنند و گفته شده یعنی به ما ضرر نرساندند بلکه به خودشان ضرر میزدند. خداوند به خاطر این آن نعمت ها از منّ و سلوی را بر آنها نازل کرد که آنان را به بیابان مبتلا کرد چون آنها به موسی گفتند بودند: « إذهب أنت و ربّک فقاتلا إنّا ههنا قاعدون» {تو و خدایت بروید و بجنگید ما اینجا منتظرتان می مانیم}؛ هنگامی که خداوند آنها را به رفتن به سوی بیت المقدس و جنگ با قوم عمالقه دستور داد و به آنها فرمود: « ادخلوا الأرض المقدّسه» ولی سرپیچی کردند و در بیابان گرفتار شدند و هرچقدر راه می رفتند بیشتر از پنج یا شش فرسخ در آن گمراه می شدند و صبح تا ظهر راه می رفتند وقتی شب می شد، می دیدند که در همان جای اول خودشان هستند جریان آنها این گونه بود تا اینکه زمان آنها تمام شد و به مدت چهل سال در بیابان مانده بودند و در بیابان بود که موسی و هارون فوت کردند. سپس یوشع بن نون خارج شد - جانشین او شد - و گفته شده که خداوند آن طرف زمینی که به سوی آن می رفتند را به آنجایی که از آنجا حرکت کرده بودند، می برد و جای آن را عوض می کرد و در آن گمراه می شدند و چون تعداد آنها زیاد بود امکان نداشت که در این مدت طولانی و در این مقدار همه آنها از راه گمراه شوند و هنگامی که در بیابان بودند از کارهای خودشان پشیمان شدند و هنگامی که از گرمای خورشید شکایت کردند خداوند با

فرستادن ابر به آنها لطف کرد و از طلوع سپیده تا طلوع خورشید بر آنها «منّ» - غذای آسمانی - نازل کرد و به اندازه کفایت آن روزشان از آن می گرفتند.

امام صادق علیه السلام فرمود: غذای آسمانی بعد از فجر تا طلوع خورشید بر آنها نازل می شد و هر کس در آن وقت می خوابید سهم او نازل نمی شد به این خاطر خوابیدن در این وقت تا طلوع خورشید مکروه است.

ابن جریح می گوید: هر کدام از آنها بیشتر از سهم خودش از آن غذاهای آسمانی برمی داشت فاسد می شد، جز در روز جمعه که اگر غذای دو روز را برمی داشت فاسد نمیشد و فقط به اندازه نیازشان در روز جمعه و شنبه از آن بر می داشتند. چون در روز شنبه بر آنها نازل نمی شد و آن را به مانند قرص نان می پختند و طعمش به مانند طعم عسل مخلوط با کره حیوانی بود. و خداوند متعال در وسط روز برای آنها ابر می فرستاد و گرمای خورشید را از آنها دفع می کرد. و در شب نوری عمودی از آسمان برای آنها به جای چراغ زمین را روشن می کرد. اگر بچه ای در بین آنها متولد می شد، پارچهای به اندازه خودش بر رویش بود که به مانند پوست بود. «حیث شئتم» هرکجا که می خواهید. «رغدا» یعنی برای شما فراهم بود که از هر غذای آن روستا که می خواستید بخورید و لذت ببرید. گفته شده که این یک نوع اجازه برای غنیمت بردن و صاحب شدن اموال آن روستا بود. « و قولوا حطّه » روایت است که امام باقر علیه السلام فرمود: که ما - باب حطه - دروازه بخشش گناهان شما هستیم. «و سنزید المحسنین» ثواب و پاداشی را که شایسته آنها است را از روی فضل خودمان برای آنها اضافه می کنیم. «و اذا استقی موسی» هنگامی که در بیابان به خاطر تشنگی به موسی شکایت کردند. خداوند به او وحی کرد که: « اضرب بعصاک» و آن عصای معروف او. «الحجر» یعنی هر سنگی که باشد یا یک سنگ مشخصی بوده است و اختلاف نظرها در مورد این را ذکر می کنیم. «قد علم کلّ أناس مشربهم» یعنی هر نسل و طایفه ای محل نوشیدن آب مخصوص به خودش را می دانست. «کلوا و اشربوا» یعنی ما به آنها گفتیم که

بخورید و بیاشامید « ولا تعثوا » ولی در زمین فساد به وجود نیاورید.(1)

بیضاوی گفت: هر کس این معجزهها را انکار کند به خاطر نهایت جهل به خدا و فکر و تدبر نکردن در عجایب کارهای خداوند است. هنگامی که امکان دارد که با سنگ، مو بتراشند و سرکه را تغییر دهند و آهن جذب کنند پس غیر ممکن نیست که خداوند سنگی بیافریند و آن را رام کند تا از زیر زمین آب را جذب کند یا اینکه از اطراف خودش هوا جذب کند و آن را به وسیله نیروی سرمایشی به آب تبدیل کند. «علی طعام واحد» منظور آن چیزی است که به آنان روزی شد از منّ و سلوی و به وحدت آن یعنی این که تغییر نمی کرده و عوض نمی شده است. « الّذی هو أدنی » یعنی به چیزی پست تر و بی ارزش تر.

«اذ جعل فیکم انبیاء» یعنی در هیچ امتی به اندازه بنی اسراییل پیامبر مبعوث نشد. «و جعلهم ملوکا» یعنی از شما و یا در شما و بعد از فرعون و در بین آنها پادشاه و پیامبر زیاد شد. و گفته شده است هنگامی که رعیت قوم قبط بودند و خداوند آنها را نجات داد و آنها را صاحب خودشان و کارهایشان قرار داد و آنها را پادشاه نامید. «و أتاکم ما لم یوت أحدا من العالمین » منظور شکافتن دریا، سایه افکندن ابر، و نازل شدن غذاهای آسمانی و غیره، و گفته شده که منظور عالمان زمان آنهاست.

«یا قوم ادخلوا الارض المقدّسه» منظور بیت المقدس است، چون آنجا محل پیامبران و جای انسانهای مؤمن است. و گفته شده: که منظور از آن کوه سینا و اطراف آن است. و گفته شده: منظور دمشق و فلسطین و بخشی از اردن است و گفته شده: سرزمین شام.(2)

«الّتی کتب الله لکم» طبرسی گفت: یعنی در آن لوح ها نوشته شده است که آن برای شماست. و گفته شده که خداوند آن را به شما عطا کرد. و گفته شده که خداوند شما را به داخل شدن در آن امر کرده است. اگر گفته شود که چگونه خداوند برای آنها نوشته است در حالی که فرموده است « فانها محرمّه علیهم » جوابش این است

1- . مجمع البیان1 : 121
2- . انوار التنزیل1 : 128

که آن در اول هدیه خداوند به آنها بود سپس آن را بر آنها حرام کرد. و گفته شده آن کسانی که خداوند بر آنها واجب کرد کسانی بودند که دو ماه بعد از مرگ موسی همراه یوشع بودند. «ولا تردّوا علی دیارکم» یعنی از سرزمینی که خداوند به شما دستور داده است که وارد آن بشوید، برنگردید، یا اینکه از اطاعت و بندگی خداوند خارج نشوید.

مفسران گفتند: هنگامی که موسی و بنی اسراییل از دریا گذشتند و فرعون نابود شد خداوند به آنها دستور داد که به سرزمین مقدس بروند. هنگامی که در اطراف رود أردن ساکن شدند از داخل شدن در آن ترسیدند و موسی از هر نسل و طایفه یک مردی را فرستاد تا در مورد ساکنان آنجا تحقیق کنند، که خداوند در مورد آنها فرمود:« وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا » و از جایگاه بزرگشان و قدرتشان چیزهای عجیبی دیدند و به میان بنی اسراییل برگشتند و موسی را از آن با خبر کردند و موسی به آنها دستور داد که آن را مخفی نگه دارند و دو نفر از آنها به وعده خود وفا کردند که یکی از آنها یوشع بن نون که از نسل بنیامین بود و گفته شده که او از نسل یوسف علیه السلام است و آن نفر دیگر کالب بن یوفنا از نسل یهودا و آن ده نفر دیگر عصیان کردند و آن راز را برملا کردند و گفته شده که پنج نفر از آن راز خود نگه داشتند و بقیه آن را آشکار کردند و خبر در بین مردم پخش شد و گفتند: اگر بر آنها وارد شویم زنان و اموال ما غنیمت آنها می شود پس تصمیم گرفتند که به مصر برگردند و می خواستند که یوشع بن نون و کالب را سنگسار کنند. موسی به خاطر این ناراحت شد و گفت: «ربّ إنی لا أملک إلّا نفسی و أخی» سپس خداوند به او وحی کرد که آن مردم عصیان گر به مدت چهل سال در بیابان سرگردان می شوند و فقط کسانی از آنها خارج می شوند که گناه نکرده باشند. سپس به مدت چهل سال در مسافت شانزده فرسخی باقی ماندند و گفته شده: نه فرسخ و گفته شده: شش فرسخ و تعداد آنها ششصد هزار جنگجو بودند که لباس هایشان پاره نمی شدند و همراه با رشد آنها بزرگ می شد و غذاهای آسمانی بر آنها نازل می شد و همه نقباء - منتخبان - به جز یوشع بن نون و کالب مردند و بیشتر آنها مردند و نسلهای آنها بزرگ شدند و به سوی جنگ با مردم شهر أریحا رفتند و آن را فتح کردند. در

مورد فاتح آن اختلاف نظر است. گفته شده که: موسی آن را فتح کرد و یوشع در طلیعه آن بود. گفته شده که یوشع آن را فتح کرد و موسی آن موقع از دنیا رفته بود و خداوند یوشع را به پیامبری مبعوث کرده بود. و روایت است که: آنها در حال جنگ بودند که خورشید غروب کرد و یوشع دعا کرد و خورشید بر آنها طلوع کرد تا اینکه اریحا را فتح کردند. و گفته شده که موسی و هارون در بیابان فوت کردند و هارون یک سال قبل از موسی فوت کرد و عمر موسی صد و بیست سال بود که در زمان پادشاهی فریدون و منوچهر بود و یوشع صد و بیست و شش سال عمر کرد و بیست و هفت سال بعد از وفات موسی، تدبیر کننده قوم بنی اسراییل بود. « قالوا » بنی اسراییل گفتند: « إنّ فیها » یعنی در آن سرزمین مقدس « قوما جبّارین » مردمی قوی، قدرتمند و خشمگین هستند. ابن عباس گفت: آن قوم آنقدر قوی و قدرتمند بودند که هنگامی که موسی منتخبان قومش را به آنجا فرستاده بود، یکی از مردان آنجا به نام عوج آنها را دیده بود و آنها را همراه میوه هایی که از باغش چیده بود در آستینش گذاشت و آنها را نزد پادشاهشان آورد و آنها را مقابل او پخش کرد با حال تعجب از آنها به پادشاه گفت: اینها میخواهند با ما بجنگند. پادشاه به آنها گفت: به نزد دوستتان برگردید و خبر ما را به آنها بدهید.

مجاهد می گوید: میوه های آنها به گونه ای بودند که حمل یک خوشه از آنها بر روی چوب برای پنج نفر امکان نداشت و در نصف پوست انارشان پنج نفر جای میگرفتند و موسی خودش ده ذراع قد داشت (نزدیک 5 متر) و عصایش هم نزدیک ده ذراع بود و به اندازه آن هم از زمین به هوا پرید و به قوزک عوج بن عنق رسید و او را کشت. گفته می شود: که طول تختخوابش هشتصد ذراع بود.

«و إنّا لن ندخلها» یعنی هرگز با آنها وارد جنگ نمی شویم. « فإن یخرجوا » یعنی آن انسان های جبار از آن خارج شوند. « قال رجلان » یوشع و کالب ، و گفته شده: آنها دو مرد از مردم شهر ظالمان که پیرو دین موسی بودند. هنگامی که خبر موسی را شنیدند به نزد او آمدند و از او پیروی کردند. « من الذین یخافون » کسانی که از خداوند بزرگ می ترسند. « أنعم الله علیهما » نعمت ایمان را به آنها می دهد. و گفته شده که از انسان های ظالم بترسند یعنی ترس از انسان های ظالم باعث آن

نشد که حقیقت را نگویند و خداوند به آنها توفیق بندگی و عبادت داد. « أدخلوا » ای بنی اسراییل، «علیهم» یعنی بر انسان های ظالم « الباب » یعنی دروازه شهرشان، و شاید می خواهد به آنها خبر بدهد که بر آنها پیروز می شوند. هنگامی که موسی به آنها خبر داد که خداوند وعده پیروزی بر آنها داده است. و گفته شده: هنگامی که ترس و وحشت در دل انسان های ظالم را دید. « إنّا لن ندخلها » یعنی در این شهر نمی رویم. « إنّا ههنا قاعدون » تا اینکه بر آنها پیروز شوی و به سوی ما برگردی آن وقت به آنجا می آییم. « إلا نفسی » یعنی فقط می توانم خودم را برای اطاعت از تو کنترل کنم. « و أخی » یعنی برادرم هم مثل من فقط مالک خودش است یا مالک کسی دیگر جز برادرم نیستم چون اگر او را فراخوانم قبول می کند. « فافرق » یعنی جدا بکن. « بیننا » بین ما و بین آنها خودت حکم کن. «فإنّها» یعنی آن سرزمین مقدس « محرمه علیهم » منظور از حرام بودن منع است و گفته شده منظور: حرام بودن بندگی « یتیهون » یعنی در مسافت بین آنها و آن سرزمین سرگردان می شوند و نمی توانند از آن خارج شوند و اکثر مفسران می گویند که موسی و هارون هم در بیابان بودند و گفته شده که آنها در آنجا نبودند چون بیابان برای آنها عذاب بود و به خاطر عبادت کردن گوساله در آنجا ماندند - هر روز عبادت گوساله مساوی بود با یک سال گمگشتگی در بیابان -؛ و پیامبران عذاب داده نمی شوند. زجاج می گوید: اگر هم در بیابان بوده باشند می تواند که آن بر آنها راحت گذشته باشد آنطور که آتش بر ابراهیم آسان شد و خداوند آن را برای ابراهیم خنک و سلامت قرار داد.

و هرگاه پرسیدند: که چگونه ممکن است که انسان های عاقل زیادی در مسافت چند فرسخ کوتاه راه بروند ولی راه خروج از آنجا را پیدا نکنند؟ جواب این، دو صورت دارد:

اول اینکه

امکان دارد به این صورت بوده باشد که آن زمینی که آنها بر روی آن بودند عوض شده باشد که هرگاه می خوابیدند به آنجایی که به راه رفتن شروع کرده بودند بازگردانده می شدند و دیگری اینکه عواملی مانع خروج آنها از آنجا شده باشند یا با پاک شدن نشانه هایی که دلیل آنها برای خارج شدن بودن مانع از خروج آنها از بیابان می شد. یا به این صورت که شبه تصویر بخشی از بیابان به

بخش دیگر آن گذاشته شده باشد و این یک معجزه و کار خارق العاده است

قتاده می گوید: به جز یوشع و کالب آن هم دو ماه بعد از مرگ موسی کسی از قوم بنی اسراییل وارد شهر انسانهای ظالم نشد. بلکه فرزندان آنها همراه آن دو (یوشع و کالب) وارد شهر شدند. « فلا ت-أس علی القوم الفاسقین » یعنی به خاطر گناهشان از نابودی آنها ناراحت نشو.(1)

« یعکفون علی أصنام لهم » یعنی بر آنها بوسه می زدند و همراه و کنار آنها بودند و آنها را عبادت می کردند. قتاده می گوید: آن مردم از قوم لخم بودند که در شهر رقّه ساکن بودند.

ابن جریح می گوید: بت آنها به شکل گاو بود و آن اولین مرحله بت گوساله بود. « إنّکم قوم تجهلون » از خدا و بزرگیش و یا از نعمت های پروردگارتان که به شما عطا کرده است نا آگاه هستید. « متبّر » یعنی نابود و هلاک شونده هستند. « ما هم فیه » منظور بت پرستی آنهاست. « أبغیکم » یعنی از شما درخواست می کنم. «علی العالمین» یعنی بر آن انسانهای عالم زمانتان و گفته شده یعنی شما را به فضیلت هایی که به دیگران نداده است متمایز کرده است و این فضیلت ها این بودند که دو نفر را به سوی شما فرستاد تا دعاهایتان به وسیله آنها بهتر قبول شوند و شما را از اذیت فرعون و قوم او به عجیبترین صورت نجات داد و سرزمین و ملک و اموال او را به شما داد. (2)

« و من قوم موسی أمّه یهدون بالحق » یعنی گروهی مردم را به حق دعوت می کنند. « و به یعدلون » یعنی با حق حکم می کنند و در حکمشان عادل هستند و در مورد آنها اختلاف نظر است:

یک: آنها قومی در پشت سرزمین چین بودند که تغییر نکردند و عوض نشدند. این قول از امام باقر علیه السلام روایت است. گفتند که: مال آنها با هم مشترک است، شب ها کار می کنند و در طول روز قربانی می کنند و زراعت می کنند نه کسی از ما به آنها می رسد و نه کسی از آنها به ما، آنها بر راه حق هستند.

1- . مجمع البيان 3 : 178
2- . مجمع البيان 4 : 471

ابن جریح می گوید: شنیدم هنگامی که بنی اسراییل پیامبرانشان را کشتند و به آنها کافر شدند که دوازده نسل و طایفه بودند. یک نسل از آنها از کارهایی که آنها انجام داده بودند بیزاری جستند و از خداوند خواستند که آنها را از نسل های دیگر جدا کنند خداوند در زمین کانال برای آنها باز کرد و در آن کانال یک سال و نیم راه رفتند تا اینکه در پشت چین از آن خارج شدند. آنها در آنجا انسان های مؤمن و خداپرست هستند و به قبله ما رو میکنند.

گفته شده که در شب معراج جبرئیل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم را نزد آنها برد و پیامبر ده سوره مکی را بر آنها خواند و آنها ایمان آوردند و پیامبر را تصدیق کردند و به آنها سفارش کرد که در آنجا بمانند و از السبت - شنبه - (اعتقاد قبلی) دست بکشند و آنها را به نماز و زکات سفارش کرد و فریضه ای غیر از این دوتا نازل نشده بود، پس آنها این دو را انجام دادند.

و اصحاب ما روایت کردند که آنها همراه حضرت مهدی (عج) خارج می شوند و روایت است ذوالقرنین آنها را دیده است و گفته: اگر به ساکن شدن در جایی مأمور بودم، خوشحال می شدم که اینجا بین شما بمانم.

دو: اینکه آنها قومی از بنی اسراییل بودند که در هنگام گمراهی بنی اسراییل و کشتن پیامبرانشان آنها بر حق و دین موسی بودند و این قبل از نسخ شدن دینشان با آمدن دین عیسی علیه السلام بود؛ پس تقدیر این است: کانوا یهدون.

سه: آنها کسانی بودند که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند مانند عبدالله بن سلام و ابن صوریا و کسان دیگر. ابن حمزه ثمالی و حکم بن ظهیر روایت می کنند که: هنگامی که موسی لوح های آسمانی را گرفت فرمود: خدایا من در بین لوح ها امتی را می بینم که بهترین امت هستند که برای اصلاح مردم پدیدار گشته اند مردم را به کارهای نیکو دعوت می کنند و آنها را از کارهای بد نهی می کنند پس آنها را جز امت من قرار بده؛ خداوند فرمود: آنها امت احمد صلی الله علیه و آله وسلّم هستند. سپس موسی فرمود: خدایا من در بین الواح امتی را می بینم که آنها آخرین مخلوقات هستند و پیشوایان ورود به بهشت هستند پس آنها را جزء امت من قرار بده. خداوند فرمود: آنها جزو امت احمد صلی الله علیه و آله وسلّم هستند؛

سپس

موسی فرمود خدایا من در بین الواح امتی را پیدا کردم که کتابهایشان در سینه آنها هستند و آنها را می خوانند، آنها را جزء امت من قرار بده. خداوند فرمود: آنها جزء امت احمد صلی الله علیه و آله وسلّم هستند. موسی فرمود: خدایا من در الواح امتی را یافتم که اگر قصد انجام کار خیری را داشته باشد ولی نتواند آن را انجام دهد ثواب آن کار خیر برای او نوشته می شود و اگر آن را انجام بدهد ده برابر ثواب آن برایش نوشته می شود و اگر قصد کار بدی را داشته باشد و آن را انجام ندهد جزای آن برایش نوشته نمی شود و اگر آن را انجام دهد فقط جزای یک گناه برای او نوشته می شود آنها را جزء امت من قرار بده. خداوند فرمود: آنها جزء امت احمد صلی الله علیه و آله وسلّم هستند. موسی فرمود: خدایا من در الواح امتی را یافتم که به اولین کتابهای آسمانی تا آخرین آنها ایمان دارند و با آن مرد یک چشم دروغگو می جنگند، آنها را جزء امت من قرار بده. فرمود: آنها جزء امت احمد صلی الله علیه و آله وسلّم هستند. موسی فرمود: خدایا من در الواح امتی را یافتم که آنها در نزد تو شفاعت کننده و شفاعت شونده هستند آنها را امت من قرار بده. خداوند فرمود: آنها امت احمد صلی الله علیه و آله وسلّم هستند. موسی فرمود: پس من را جزء امت احمد صلی الله علیه و آله وسلّم قرار بده.

ابوحمزه می گوید: به موسی دو چیز داده شده که به امت احمد صلی الله علیه و آله وسلّم داده نشده است، خداوند فرمود: ای موسی « إنّی اصطفیتک علی الناس برسالتی و کلامی » {ای موسی من تو را در بین بندگانم برای پیامبری و حرف زدن با تو انتخاب کردم} و فرمود « ومن قوم موسی أمّه یهدون بالحق و به یعدلون » {در میان قوم موسی مردمی هستند که از حق پیروی می کنند و با آن حکم می کنند} که حضرت موسی به خاطر این دو ویژگی راضی و خوشحال شد.

ابو حمزه در روایتی دیگر نقل می کند: که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم هنگامی که این آیه « وممّن خلقنا أمّه یهدون بالحق و به یعدلون » را خواند فرمود: این در مورد شماست و خداوند به مانند آنها به قوم موسی عطا کرده است.

« و قطّعناهم اثنتی عشر أسباطا امما » یعنی بنی اسراییل را به دوازده گروه تقسیم کردیم. «أسباطا» که منظور از آن فرزندان یعقوب علیه

السلام است که دوازده

ص: 236

نفر بودند و هر کدام فرزندان و نسلی داشتند سپس هر گروه از آنها برای خودش عشیره و امتی شد و خداوند آنها را امت های مختلفی قرار داده است تا اینکه جای نوشیدن و غذایشان از هم متمایز بود و هرکدام از آنها به بزرگ نسل خودش وابسته بود و اینگونه کار موسی آسان تر می شد و بین آنها اختلاف و دشمنی ایجاد نمی شد. « فانبجست » انبجاس، یعنی خارج شدن مقدار کمی از آب؛ انفجار: یعنی خارج شدن مقدار زیادی از آب، که آب از اول کم کم از سنگ خارج می شد سپس سوراخ سنگ پهن میشد و آب شدت مییافت.(1)

روایات:

1 . تفسیر علی بن ابراهیم: « و جعلکم ملوکا » یعنی خداوند در بین بنی اسراییل پیامبری و پادشاهی را در یک نسل برای آنها جمع نکرده بود. سپس این دو را با هم برای پیامبرش جمع کرد. « قطعناهم » یعنی آنها را متمایز کردیم.(2)

2 .تفسیر علی بن ابراهیم: « وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى » {و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما گزانگبین و بلدرچین فرو فرستادیم} هنگامی که بنی اسراییل همراه موسی از دریا گذشتند در یک بیابان ساکن شدند گفتند: ای موسی ما را هلاک و نابود کردی و ما را از شهرمان به یک بیابان آوردی که نه سایه و نه درخت و نه آبی در آن هست، در حالی که روزها ابری می آمد و آنها را از گرمای خورشید حفظ می کرد و در شب ها برای آنها غذای آسمانی نازل می شد و بر روی گیاهان و درختان و سنگ ها می افتاد و آن را می خوردند و در وقت عشا یک پرنده سرخ شده بر روی سفره هایشان قرار می گرفت و هر وقت می خوردند و سیر می شدند پرواز می کرد و می رفت و همراه موسی یک تخته سنگ بود که آن را در وسط سپاه می گذاشت سپس با عصایش بر روی آن می زد آنطور که خداوند فرمود: در درون آن دوازده چشمه آب زیاد بیرون می آمد. و آب هر عشیره در جوی مخصوص آن جاری می شد که دوازده عشیره بودند. هنگامی که

1- . مجمع البیان 4 : 489
2- . تفسیر القمی : 152

مدت زیادی در بیابان ماندند گفتند: « يَا مُوسَى لَن نَّصْبِرَ عَلَىَ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا » {ای موسی هرگز بر یک [نوع] خوراک تاب نیاوریم از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می رویاند از [قبیل] سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند} منظور از فوم در اینجا گندم است. موسی به آنها گفت: « أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَى بِالَّذِی هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُواْ مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ » {آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست ترید پس به شهر فرود آیید که آنچه را خواسته اید برای شما [در آنجا مهیا] ست} سپس گفتند: « قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ » {گفتند ای موسی در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد} پس نصف آیه در سوره بقره و کامل کننده آن در سوره مائده آمده است که فرمود: « و قولوا حطّه » گناهان ما را ببخش و این را عوض کردند و گفتند: حنطه، یعنی گندم. و خداوند فرمود: « فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِی قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا علی الذین ظلموا» به حق آل محمد صلی الله علیه و آله «رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُواْ يَفسُقُونَ » {پس کسانی از آنان که ستم کردند سخنی را که به ایشان گفته شده بود به سخن دیگری تبدیل کردند پس به سزای آنکه ستم می ورزیدند عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم}(1)

توضیح: بیضاوی می گوید: فوم همان گندم است و به نان گفته می شود و گفته شده که سیر(2)

است. فیروزآبادی می گوید: منظور از فوم سیر، گندم، نخود و نان و سایر حبوباتی که پخته می شوند، است.

3 . تفسیر علی بن ابراهیم: « يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ » {ای قوم من به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید} این آیه زمانی نازل شد که بنی اسراییل گفتند: «لن نصبر علی طعام واحد» {غذاهای ما تکراری هستند و نمی توانیم این را تحما کنیم}

1- . تفسیر القمی : 40-41

2- . انوار التنزيل 1 : 26

موسی به آنها گفت: « اهْبِطُواْ مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ » {پس به شهر فرود آیید که آنچه را خواسته اید برای شما [در آنجا مهیا] ست} آنها گفتند: « قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ » {گفتند ای موسی در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد}

نصف این آیه اینجا و نصف دیگر آن در سوره بقره است که هنگامی که به موسی گفتند: « إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا » موسی به آنها گفت: باید که به آنجا بروید، آنها هم گفتند: « فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ » و موسی دست هارون را گرفت آنطور که خداوند فرمود:فرمود: « إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلاَّ نَفْسِی وَأَخِی» منظورش هارون بود، « فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ » {پس بین ما و این قوم گناهکار جدایی بیفکن}. سپس خداوند فرمود: « فَآنها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً » {[خدا به موسی] فرمود [ورود به] آن [سرزمین] چهل سال بر ایشان حرام شد} یعنی آنها از رفتن به مصر به مدت چهل سال محروم هستند. « یتیهون فی الارض » هنگامی که موسی خواست از آنها جدا شود ترسیدند و گفتند: اگر موسی از بین ما برود بر ما عذاب نازل می شود به او پناه بردند و از او خواستند که با آنها بماند و از خداوند بخواهد که آنها ببخشد و خداوند به موسی وحی فرستاد که: آنها را بخشیدم و دیگر نمی خواهد به مصر بروند و آن را به مدت چهل سال از آنها محروم کردم و این مدت به خاطر این حرفشان که گفتند: «إذهب أنت و ربّک فقاتلا» {تو و خدایت بروید و بجنگید} آنها را این مدت در بیابان سرگردان می کنم و همگی در بیابان شروع به توبه کردند. ولی قارون با آنها همراه نشد. آنها در اول شب شروع به توبه می کردند و تورات می خواندند و وقتی که به نزدیکی دروازه مصر می رسیدند زمین آنها را می چرخاند و آنها را به جای اولشان برمی گرداند. در حالی که بین آنها و مصر چهار فرسخ فاصله بود و به مدت چهل سال در بیابان ماندند و هارون و موسی در بیابان فوت کردند و فرزندان

و نوادگانشان داخل مصر شدند.(1)

توضیح: تفسیر کردن سرزمین مقدس در اینجا به مصر خلاف نظر اجماع مفسران و مورخان است آنطور که ذکر خواهد شد. و اما « إهبطوا مصر » منظور از مصر آن مصر فرعونی است که از آن خارج شدند و گفته شده: که بیت المقدس است و گفته شده: سرزمینی از سرزمین ها یعنی آنچه که می خواهید در سرزمین هاست آنطور که در روایت ذکر می شود. « إلّا قارون » یعنی قارون توبه نکرد و شرح این و داستان کامل آن در باب داستان های قارون ذکر خواهد شد.

4 . تفسیر علی بن ابراهیم: « وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْاْ عَلَى قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَّهُمْ » {و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم تا به قومی رسیدند که بر [پرستش] بتهای خویش همت می گماشتند} هنگامی که خداوند فرعون و همراهانش را غرق کرد و موسی و یارانش از دریا گذشتند، یاران موسی به قومی رسیدند که بت پرستی می کردند. آنها به موسی گفتند: « یَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَهًا کَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ » موسی به آنها گفت: « قَالَ أَغَیْرَ اللّهِ أَبْغِیکُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَى الْعَالَمِینَ *وَإِذْ أَنجَیْنَاکُم مِّنْ آلِ فِرْعَونَ یَسُومُونَکُمْ سُوَءَ الْعَذَابِ یُقَتِّلُونَ أَبْنَاءکُمْ وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءکُمْ وَفِی ذَلِکُم بَلاء مِّن رَّبِّکُمْ عَظِیمٌ » {ای موسی همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده*و [یاد کن] هنگامی را که شما را از فرعونیان نجات دادیم که شما را سخت شکنجه می کردند پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده باقی می گذاشتند و در این برای شما آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود}

می گویم: ثعلبی از محمد بن قیس روایت می کند که: یک مرد یهودی نزد امام علی علیه السلام آمد و گفت: ای علی بعد از مرگ پیامبرتان بیست و پنج سال صبر کردید و بعد از آن شروع به کشتن یکدیگر کردید. فرمود: بله، ولی هنوز شما پایتان از آب دریا خشک نشده بود که گفتید: « یا موسی اجْعَل لَّنَا إِلَهًا کَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ » {ای موسی همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده}(2)

1- . تفسیر القمی : 153
2- . عرائس الثعلبی : 113

کتاب الاختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که بنی اسراییل به سرزمین مقدس رسیدند موسی به آنها فرمود: « ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا عَلَی أَدْبَارِکُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِینَ *قَالُوا یَا مُوسَی إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّیَ یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ *قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِینَ یَخَافُونَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلُواْ عَلَیْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غَالِبُونَ » {ای قوم من به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید و به عقب بازنگردید که زیانکار خواهید شد*گفتند ای موسی در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد*دو مرد از [زمره] کسانی که [از خدا] می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود گفتند از آن دروازه بر ایشان [بتازید و] وارد شوید که اگر از آن درآمدید قطعا پیروز خواهید شد}

آنها در جواب گفتند: « اذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ *قَالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلاَّ نَفْسِی وَأَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَبَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ » {تو و پروردگارت برو[ید] و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم*[موسی] گفت پروردگارا من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز} هنگامی که قبول نکردند که وارد شهر بشوند خداوند آن شهر را بر آنها حرام کرد و در مسافت چهار فرسخی چهل سال سرگردان شدند. « یتیهون فی الأرض فلا تأس علی القوم الفاسقین » امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شب می شد ندا دهنده آنها صدا می زد: «به حرکت ادامه دهید» و با خواندن آواز برای شتران و شعر برای خودشان کوچ می کردند هنگامی که وقت سحر میشد خداوند به زمین دستور میداد و آنها را می چرخاند و به همان جای اولشان آنجا که سفرشان را شروع کرده بودند، بر می گشتند و می گفتند که راه را گم کردید؛ که اینطوری چهل سال در بیابان باقی ماندند و برای آنها غذاهای آسمانی نازل شد و همه آنها بجز دو نفر یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و فرزندانشان همگی در آن هلاک شدند. آنها در مساحت چهار فرسخی در دور خودشان سرگردان بودند و هنگامی که می خواستند کوچ بکنند لباس هایشان و کفش هایشان به آنها می چسبید. می گویند: که همراه

آنها سنگی بود که هروقت در جایی ساکن می شدند موسی با عصایش بر روی آن می زد، دوازده چشمه برای هر نسل یک چشمه از آن بیرون می آمد و هرگاه کوچ می کردند آب بر می گشت و در داخل سنگ می رفت و سنگ را بر روی یک حیوان می گذاشتند تا آن را حمل کند.(1)

6 . قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود:هنگامی که موسی بنی اسراییل را به سرزمین مقدس رساند، به آنها گفت: داخل آن شوید آنها نپذیرفتند که به داخل شهر بروند و به خاطر این عصیانشان در مسافت چهار فرسخی به مدت چهل سال سرگردان شدند و هنگامی که شب می شد ندادهنده آنها فریاد می زد که شب شد کوچ کنید -«به حرکت ادامه دهید»- هنگامی که به آنجایی که می خواستند می رسیدند خداوند به زمین دستور می داد و زمین آنها را می چرخاند و آنها را به جای اولشان می برد و به آن جای اول که شروع به کوچ کرده بودند برمی گشتند. و چهل سال اینگونه سرگردان بودند و غذاهای آسمانی در این مدت بر آنها نازل می شد و همه آنها به جز دو نفر یوشع بن نون و کالب بن یوفنا آن دو نفر که خداوند به آنها لطف کرد؛ و موسی و هارون در بیابان مردند و یوشع بن نون و کالب همراه فرزندان آنها وارد شهر شدند و همراه آنها یک سنگ بود که موسی با عصایش بر روی آن می زد و آب از چشمهای در داخل آن برای هرعشیرهای جداگانه بیرون می آمد.(2)

7 . قصص الانبیاء: ابن عباس علیه السلام فرمود: بنی اسراییل هنگامی که موسی از دریا عبور کردند به او گفتند: ای موسی به ما بگو که با چه قدرت و چه نیرویی و با چه حیوانی به طرف سرزمین مقدس برویم در حالی که بچه و زن و انسان های پیر و ناتوان همراه تو هستند؟ موسی فرمود: هیچ قومی را بر روی دنیا نمی شناسم که خداوند به مانند شما به آنها چیزی داده باشد و کسی را نمی شناسم که چیزی به مانند آنچه که به شما عطا کرده است داده باشد. پس خداوند به شما چیزهایی داده که فقط خود خدا می تواند آنها را بشمارد و موسی فرمود: خداوند پیروزی را نصیب شما می کند پس او را یاد کنید و کارهایتان را به او واگذار کنید.

1- . الاختصاص نسخه خطی
2- . نسخه خطی

چون او از خودتان به شما مهربانتر است. گفتند: دعا کن که به ما غذا و آب دهد و به ما لباس بدهد و به ما قدرت راه رفتن بدهد و ما را از گرمای خورشید حفظ کند. خداوند به موسی وحی کرد به آسمان امر کردم که بر آنها غذای آسمان بباراند و باد را مأمور کردم که آن پرنده آسمانی را برای آنها سرخ کند و به سنگ دستور دادم که برای آنها آب بیرون بریزد و به ابر دستور دادم که برای آنها سایه ایجاد کند و لباسهای آنها را به گونهای رام کردم که به اندازه ای که آنان بزرگ میشوند بزرگ شود. هنگامی که موسی این را به آنها گفت، ساکت شدند و موسی آنها را حرکت داد و راهی شدند تا به سرزمین مقدس که همان فلسطین است برسند و آنجا را مقدس کرده است چون حضرت یعقوب در آنجا متولد شد و خانه پدرش اسحاق و پسرش یوسف بوده، و همه آنها بعد از مرگشان به فلسطین آورده شدند.(1)

8 . قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام در مورد آیه « و ادخلوا الباب سجّدا» فرمود: این هنگامی است که موسی از بیابان خارج شد و وارد شهر عمران شدند که بنی اسراییل دچار اشتباه شده بودند و خداوند دوست داشت که اگر توبه کنند آنها را نجات دهد و به آنها فرمود: اگر به دروازه شهر رسیدید سجده کنید و بگویید خدایا گناهان ما را ببخش تا گناهانتان بخشوده شوند که فقط مردان نیکوکارشان دستورات الهی را انجام دادند و اما مردان ظالم حطه را به حنطه (گندم) قرمز تغییر دادند – دستورات خداوند را اجرا نکردند - و خداوند بر آنها عذاب نازل کرد.

توضیح: طبرسی در مورد آیه: « وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُواْ هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُواْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّدًا » {و [نیز به یادآرید] هنگامی را که گفتیم بدین شهر درآیید و از [نعمتهای] آن هر گونه خواستید فراوان بخورید و سجده کنان از در [بزرگ] درآیید } گفت: در اینجا منظور از کلمه قریه بیت المقدس است که خداوند در جای دیگر با آوردن آیه « ادخلوا الارض المقدّسه » این کلام را تصدیق می کند. ابن زید می گوید: آن شهر اریحا در نزدیکی بیت المقدس است که بقایای قوم عاد

1- . نسخه خطی

در آن وجود داشتند و عوج بن عنق در آن شهر بوده است و گفته شده: منظور از باب، باب حطه - دروازه ریزش گناهان - در بیت المقدس است که همان باب هشتم است. مجاهد آن را گفته است. و گفته شده: منظور باب - دروازه - گنبدی بوده است که موسی و بنی اسراییل به سوی آن نماز میخواندند و بعضی ها گفته اند: که باب آن روستایی است که خداوند آنها را به داخل شدن آن دستور داد. جبائی می گوید: آیه بر دروازه گنبد، بیشتر دلالت دارد چون بنی اسراییل در زمان حضرت موسی وارد آن روستا نشدند و در آخر آیه مشخص می شود که آنها وارد جایی شدند که در زمان موسی به وارد شدن به آن امر نشده بودند.

«سجداً» ابن عباس روایت می کند که: منظور حالت رکوع است که آن شدت خم شدن است. و علمای غیر ابن عباس می گویند: یعنی در حالت تواضع و فروتنی وارد شهر شوید. و وهب روایت می کند که یعنی: هنگامی که وارد شهر شدید به نشانه شکرگذاری سجده کنید. « و قولوا حطه » اکثر عالمان می گویند یعنی: گناهان ما را ببخش و آن امر به توبه است. و ابن عباس می گوید: به آنها دستور دادند که بگویند: این امر، حق است. عکرمه گفته: امر شدند که بگویند: «لااله الاالله» چون گفتن این جمله باعث بخشش گناهان است و در تغییر دادن این کلمه اختلاف است گفته شده که آنها به زبان سریانی گفتند: «حطا سمقاثا» یعنی گندم قرمز که جو در آن باشد که قصد آنها از این، مسخره کردن و مخالفت با دستور خداوند بوده است. گفته شده که آنها از روی نادانی و تمسخر گفته اند: حنطه؛ در حالی که امر شده بودند که در حال سجده کنان وارد شهر شوند و دروازه برایشان پایین آورده شد تا همان طور وارد شوند، پس در حالی که روی باسن خود میخزیدند وارد آن شدند. «رجزا» یعنی عذاب، ابن زید می گوید: بر آنها نازل شد و هلاک شدند و در طول یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از بزرگان آنها مردند.(1)

9 . تفسیر العیاشی: ابن بصیر از یکی از امامان باقر و صادق علیهما السلام روایت می کند که سر مهدی را بر روی یک سینی نزد موسی بن عیسی آورند، گفتم:

-1 . مجمع البیان 1 : 118

این و این مردند، گفت: که خداوند فرمود:« ادخلوا الأرض المقدّسه التی کتب الله لکم» و آنها داخل آن نشدند بلکه فرزندان آنها وارد شدند - یا گفت فرزندان فرزندان - و وارد شدن آنها اینگونه بود. گفتم: آیا فکر می کنی که آنچه در مورد مهدی و عیسی گفته شده با این آیه مطابقت می کند؟ فرمود: بله، در مورد فرزندان آنها صدق می کند، گفتم: چه چیزی باعث می شود که آنچه که در أبو الحسن بوده باشد در مورد فرزندش نیز صدق کند؟ گفت: قضیه این با داستان قبلی فرق می کند.(1)

10 .تقسیر العیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمودند: قسم به آن کسی که جانم در دست اوست سنت امتهای قبلی مو به مو و دقیق در مورد شما نیز جریان مییابد به طوری که از راه آنان تخطی نمیکنید و سنت بنی اسراییل بر سر شما میآید.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: موسی به قومش گفت: «یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ» {ای قوم من به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید} ولی آنها قبول نکردند و تعداد آنها ششصد هزار نفر بود و گفتند : « قَالُوا یَا مُوسَی إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّیَ یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ* قالَ رجلانِ مِنَ الَّذینَ یَخافونَ أنعَمَ اللهُ عَلَیهما» {ای موسی در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد* دو مرد از [زمره] کسانی که [از خدا] می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود گفتند} که آن دو مرد یوشع بن نون و کالب بن یوفنا هستند که پسرعموهای موسی بودند. سپس گفتند: «ادْخُلُواْ عَلَیْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غَالِبُونَ وَعَلَی اللّهِ فَتَوَکَّلُواْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ *قَالُواْ یَا مُوسَی إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِیهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ » {گفتند از آن دروازه بر ایشان [بتازید و] وارد شوید که اگر از آن درآمدید قطعا پیروز خواهید شد و اگر مؤمنید به خدا توکل کنید*گفتند ای موسی تا وقتی آنان در آن [شهر]ند ما هرگز پای در آن ننهیم تو و پروردگارت برو[ید] و

-1 . نسخه خطی

جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم } ولی چهل هزار نفر از آنها از دستورات خدا سرپیچی کردند و هارون و دو فرزندش و یوشع بن نون و کالب بن یافنا از گناه در امان ماندند و خداوند آن گناهکاران را فاسقین نامید و فرمود: « لا تأس علی القوم الفاسقین». چون از دستورات خداوند سرپیچی کرده بودند به مدت چهل سال در بیابان سرگردان شدند. پس کاملا و دقیقا جا پای آنها نهادند؛ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فوت کردند کسی به جز علی و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و مقداد و ابوذر بر امر خداوند نبود. پس چهل سال اینگونه ماندند تا اینکه علی علیه السلام برخاست و با مخالفانش جنگید.(1)

توضیح: القذّه: پر تیر، (سلّم هارون) یعنی تسلیم کامل. و شاید منظور امام باقر علیه السلام از چهل سال از زمانی باشد که پیامبر جانشینی امام علی علیه السلام را آشکار کرد. ولی منافقین در دلهایشان آن را انکار می کردند که بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم مخالفتشان را آشکار کردند.

11 .تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام در مورد آیه «یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَهَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ » {ای قوم من به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید } فرمود: داخل شدن به آن شهر را بر آنها واجب کرده بود سپس آنها را از آن محروم کرد.(2)

12 .تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمودند: به بنی اسراییل گفتند: «ادخلوا الأرض المقدّسه» ولی داخل آن نشدند تا اینکه خداوند آن را بر آنها و فرزندانش حرام کرد پس نوادگان آنها وارد شدند(3).

13 .تفسیر العیاشی: اسماعیل الجعفی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: خداوند تو را خیر دهد معنای آیه « ادخلوا الارض المقدسه التی کتب الله لکم » این است که آن را بر آنها واجب کرده بود؟ فرمود: بله، به خدا قسم آن را بر آنها واجب کرده بود ولی برای او بدا حاصل شد - آشکار شد - که وارد آن

-1 . نسخه خطی
-2 . نسخه خطی

3- . نسخه خطی

نشوند. وسپس سخن آغاز کرده و فرمود: نماز نزد خداوند دو رکعت بود که آنرا برای مسافر قرار داد و برای مقیم، دو رکعت دیگر بر آن افزود و آن را چهار رکعت قرار داد.(1)

14 . تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه « أدخلوا الأرض المقدّسه الّتی کتب الله لکم » پرسیدند: ایشان فرمود: خداوند داخل شدن به آن شهر را بر بنی اسرائیل واجب کرد ولی آن را محو کرد سپس آن را بر فرزندانشان واجب کرد که آنها وارد آن شدند و خداوند هر چیزی را که بخواهد پاک می کند و هر چه را که بخواهد ثابت و برقرار می کند و اصل کتاب آفرینش در نزد اوست(2).

15 . تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود:مردم مصر و قوم موسی گفتند: «إذهب أنت و ربّک فقاتلا إنّا ههنا قاعدون» سپس خداوند چهل سال آن را بر آنها حرام کرد و آنها را در بیابان سرگردان کرد. در هنگام اول شب شروع به کوچ کردن می کردند و فریاد می زدند که آماده کوچ کردن شوید، بشتابید بشتابید و همیشه اینگونه بودند تا اینکه خورشید غروب می کرد و در حالی که حرکت کرده بودند زمین بر آنها راست و مستقیم می شد. خداوند به زمین دستور می داد که آنها را بچرخان و همچنان در راه بودند تا اینکه سحر می شد و صبح می کردند می گفتند: این آبی است که بر آن وارد شدید، پس پیاده شوید، وقتی که هوا روشن می شد می دیدند که خانه هایشان همان خانه هایی هستند که دیروز در آنها بودند و به همدیگر می گفتند که: ای قوم گمراه شده اید، راه را اشتباه آمده اید و همچنان آنگونه بودند تا اینکه خداوند به آنها اجازه داد و وارد آن شهر شدند و آن را بر آنها واجب کرده بود.(3)

16 . تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت است که امام باقر علیه السلام فرمود: شام سرزمین خوبی بود ولی مردم آن مردم خوبی نبودند و سرزمین

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی
3- . نسخه خطی و همچنین علامه بحرانی این روایت و روایت های قبل و بعدش را در تفسیر البرهان 1 : 456 آورده است.

مصر سرزمین خوبی نبود، هرکس که مورد خشم خداوند قرار می گرفت او را در آنجا زندانی می کرد و خداوند به خاطر این بنی اسراییل را وارد آنجا کرد چون گناه و معصیت خداوند را انجام داده بودند. چون خداوند فرمود:« ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ » که منظور از آن شام بود ولی آنها قبول نکردند که وارد آن بشوند و به خاطر این چهل سال در مصر و بیابان های آن سرگردان شدند سپس بعد از چهل سال وارد آن شدند و بعد از اینکه توبه کردند از مصر خارج شدند و داخل شام شدند و خداوند از آنها راضی شده بود. و سپس حضرت فرمود: من دوست ندارم که از غذایی که در تنور سفالی آنجا پخته شده باشد، بخورم و دوست ندارم که سرم را با آب کوزه سفال آن بشورم چون می ترسم که خاک آن ذلیل بودن را به من ارث بدهد و غیرتم را ببرد.(1)

17 . تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام در مورد آیه « أدخلوا الأرض المقدّسه الّتی کتب الله لکم » فرمود:خداوند می دانست که آنها سرپیچی می کنند و به مدت چهل سال در بیابان سرگردان می شوند و سپس بعد از محروم کردن آن بر آنها وارد آن می شوند.

18 . تهذیب: خوابیدن در روز شوم است و روزی را از انسان دور می کند و رنگ انسان را زرد می کند و آن را تغییر می دهد و او را زشت می کند و آن زمان خواب انسان های بد طینت است. خداوند در بین طلوع فجر و طلوع خورشید روزی را تقسیم می کند. پس از خواب در آن وقت بپرهیزید. و غذاهای آسمانی (منّ و سلوی) بر قوم بنی اسراییل در زمان طلوع فجر تا طلوع خورشید بر آنها نازل می شد. هر کس در آن ساعت می خوابید سهم او از روزی نازل نمی شد و وقتی بیدار میشد سهم خودش را نمیدید و به سؤال و پرسش نیازمند بود.(2)

19 . تفسیر الامام العسکری علیه السلام: « وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » {و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما گزانگبین و بلدرچین فرو فرستادیم [و

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
2- . التهذیب 1 : 174

گفتیم] از خوراکیهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید و[لی آنان] بر ما ستم نکردند بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند} امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:خداوند فرمود: ای بنی اسراییل آن روزی را که در بیابان بودید به وسیله ابر بر شما سایه افکندیم و شما را از گرمای خورشید و سرمای شب حفظ می کرد و بر شما غذاهای آسمانی (منّ و سلوی) نازل کردیم را به یاد بیاورید. منّ: ترانگبین بود که بر روی درختان آنها می افتاد و آن را می خوردند و سلوی، یک پرنده بود که خوشمزه ترین گوشت را دارد و به سوی آنها فرستاده می شد و آنها را صید می کردند. خداوند به آنها فرمود: از آن نعمت هایی که به شما دادیم بخورید و شکر نعمتم را به جای بیاورید و تعظیم کنید کسی را که من بزرگ داشتم و احترام بگذارید کسی را که من محترم کردم از کسانی که برای آنان از شما عهد و پیمان گرفته شده است یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش. خداوند فرمود: و هنگامی که بنی اسرائیل سخن ما را تغیر دادند و هنگامی که چیزی را انجام می دادند که به آنها امر نشده بود و به آنچه وعده داده بودند وفا نکردند در واقع به ما ظلم نکردند چون کفر انسان کافر از ملک و بزرگی ما کم نمیکند همچنان که ایمان انسان مؤمن بر عظمت و ملک ما اضافه نمی کند ولی آنها به خودشان ظلم میکنند و به خاطر کفرشان و تغییر دادن کلام ما ضرر میکنند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود: ای بندگان خدا بر شما باد به اعتقاد به ولایت ما اهل بیت علیهم السلام و بین ما تفرقه نیندازید و نگاه کنید که خداوند چگونه بر شما توسعه داده است به طوری که حجت و برهانش را بر شما آشکار کرد تا بتوانید حق را بهتر بشناسید و سپس امکان تقیه را برای شما فراهم کرد تا از شرارتهای مردم در امان باشید سپس اگر دستور خداوند راتغییر دادید و گناه کردید، امکان توبه را برای شما فراهم کرد و آن را از شما قبول کرد پس نعمت های خداوند را شکر کنید.

سپس خداوند فرمود: « وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُواْ هَذِهِ الْقَرْيَةَ... وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ»(1) {و

[نیز به یادآرید] هنگامی را که گفتیم بدین شهر درآیید ...و نه بیمی بر

1- . [1] بقره 58 - 62

آنان است و نه اندوهناک خواهند شد } امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: که خداوند فرموده است: ای بنی اسراییل به یاد بیاورید آنگاه که به پیشینیانتان گفتیم وارد این روستا بشوید و آن روستای اریحا در سرزمین شام بود و آن هنگامی بود که از بیابان خارج شده بود. «فکلوا منها» یعنی از نعمت ها آن روستا «حیث شئتم رغدا» برای شما بدون خستگی فراهم شده است. «ادخلوا الباب» یعنی آن روستا. «سجّدا» خداوند بزرگ تصویر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم و امام علی علیه السلام را در آنجا نمایان کرده بود و به آنها دستور داد که آنجا برای تعظیم به ایشان سجده کنند و بیعتشان را با آنها و یادآوری ولایت ایشان را تجدید و تازه کنند تا عهد و میثاقی را که برای آن دو از آنها گرفته شده بود را به یاد بیاورند. «و قولوا حطّه» یعنی بگویید که سجده ما برای خداوند به نشانه تعظیم شأن محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و علی علیه السلام است و اعتقاد ما به ولایت آنها باعث بخشش گناهان و پاک شدن کارهای بد ما می شود. خداوند فرمود:« تغفر لکم » یعنی با انجام این کار، « خطایاکم » اشتباهات و گناهان گذشته تان را از بین میبریم. « و سنزید المحسنین » یعنی کسانی از شما که گناهان کسانی را که با ولایت آنها مخالف هستند را انجام ندهند و بر آن عهد و پیمان ولایت را که خداوند به آنها داده است، ثابت و برقرار باشند. ما برای انجام این کار درجات و پاداشهای آنها را افزایش می دهیم. به خاطر این خداوند فرمود «و سنزید المحسنین».

آیه « فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ » یعنی آنچنانکه به آنها امر شده بود سجده نکردند و آنچه که به گفتن آن امر شده بودند را نگفتند و با حالت حرکت بر روی نشیمنگاه هایشان داخل آن شدند و گفتند: "هنطا سمقانا" یعنی گندم قرمزی آن را پاک کرده باشند در نزد ما از این کار و کلامی که به ما گفته اند، دوست داشتنی تر است.

خداوند فرمود: « فانزلنا علی الذین ظلموا » یعنی کسانی که آنچه را که به آنها گفته بودند تغییر دادند و عوض کردند و به ولایت محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و علی علیه السلام و اهل بیت پاکشان اقرار نکردند « رجزا من السّماء بما کانوا یفسقون » از اطاعت و بندگی خداوند اخراج می شوند و عذابی که بر آنها نازل شد

در بخشی از روز 120 هزارنفر را از آنها با طاعون کشت و خداوند می دانست که ایمان نمی آورند و توبه نمی کنند و این عذاب به کسانی که میدانست توبه می کنند یا اینکه از صلب آنها نسل پاک و یکتاپرستی خارج میشود که بعدا به محمد صلی الله علیه و آله وسلّم ایمان خواهند داشت و به ولایت و جانشینی و برادری علی علیه السلام اعتقاد دارند، نازل نشد. خداوند فرمود: «اذا استسقی لقومه» خداوند فرمود: ای بنی اسراییل به یاد بیاورید آنگاه که موسی برای بنی اسراییل هنگامی که در بیابان دچار تشنگی شده بودند طلب بارش باران کرد. در نزد موسی گریه و زاری کردند و گفتند: که تشنگی ما را کشت، موسی فرمود: خدایا به حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلّم سید پیامبران و به حق علی علیه السلام سید جانشینان پیامبران و به حق فاطمه علیها السلام سید زنان و به حق امام حسن سید اولیای خداوند و به حق امام حسین علیه السلام سید شهیدان و به حق عترت و جانشینان آنهاعلیهم السلام که سرور انسان های پاک دنیا هستند، این بندگانت را سیراب کن. خداوند به موسی وحی کرد: «اضرب بعصاک الحجر» سپس موسی عصایش را به آن زد. «فانفجرت منه اثنتا عشره عیناً قد علم کلّ أناس» هر قبیله متشکل از یکی از فرزندان یعقوب علیه السلام بود. « مشربهم » که دیگران در آب خوردن آنها مزاحمت ایجاد نمی کردند.

خداوند فرمود: «کلوا واشربوا من رزق الله» نعمتی که به شما داده شده است. «و لا تعثوا فی الأرض مفسدین» و در دنیا سعی نکنید که گناه و سرپیچی کنید. سپس فرمود: «و اذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد» به یاد بیاورید آنگاه که پیشینیان شما گفتند: نمی توانیم یک غذای تکراری را تحمل کنیم که آن غذا منّ و سلوی بود و باید غذاهای دیگری به ما بدهد. «فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا» موسی فرمود: «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ» که منظورش این است که آیا می خواهید که غذای کم ارزش جای این غذای خوب بشود؟ سپس فرمود: «اهبطوا مصرا» یکی از شهرهای اطراف این بیابان. « فإنّ لکم ما سألتم» یعنی در مصر.

سپس فرمود: «و ضربت علیهم الذّله» یعنی جزیه، که با آن نزد خداوند و نزد

بندگان خداپرست خوار و ذلیل شدند. « والمسکنه » که فقر و ذلت است. « و باءوا بغضب من الله» غضب و لعنت خداوند را به خود خریدند. « ذلک بأنّهم کانوا » آن فقر و ذلتی که گرفتار آنها شد و خشم خدا را به خود خریدند که به خاطر این بود که « یکفرون بایات الله » قبل از اینکه دچار این فقر و ذلت شوند. « و یقتلون النبیین بغیر الحقّ » و بدون هیچگونه حقی آنها را می کشتند بدون اینکه هیچ بدی به آنها یا کس دیگری رسانده باشند. « ذلک بما عصوا » آن ذلتی که به آن گرفتار شدند تا اینکه شروع به گناه کردن کرده بودند و به خاطر این، فقر و ذلت بر آنها نازل شد. و اقرار کردند که این غضب خداوند به خاطر عصیان آنهاست. «و کانوا یعتدون» از دستور خدا به دستور ابلیس گذرمیکردند - دستور ابلیس را بر دستور خدا ترجیح می دادند -(1)

20 . کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امام باقر فرموده است: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام در مکه ظهور کند و بخواهد که به طرف کوفه برود ندا دهنده سپاه او فریاد می زند که: هیچ کدام از شما غذا و آب با خودش نیاورد چون سنگ حضرت موسی همراه اوست که یک بار سنگین یک شتر است هرجا ساکن شوید چشمه ای از آن بیرون می آید هر کس که گرسنه باشد سیر می شود و هر کس تشنه باشد سیراب می شود و این تنها توشه آنهاست تا اینکه در پشت کوفه در نجف ساکن می شوند.

21 . تفسیر الامام العسکری: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم رو به سوی یهودیان کرد و فرمود: بر حذر باشید که به خاطر سرپیچی از دستور خداوند و کتاب او و به آنچه که پیشینیانتان گرفتار شدند، گرفتار شوید، خداوند در مورد آنها فرمود:« فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ » در حالی که به آنها امر شده بود که آن را بگویند. خداوند فرمود: « فَأَنزَلْنَا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ رِجْزًا » یعنی عذابی « من السّماء» که طاعون بر آنها نازل شد و صد و بیست هزار از آنها را کشت سپس دوباره به آن گرفتار شدند و صد و بیست هزار نفر دیگر را کشت و سرپیچی آنها این

1- . تفسیر العسکری : 102- 105

بود که هنگامی به دروازه شهر رسیدند دیدند که آن در بلند است و گفتند: چرا باید اینجا به حالت رکوع وارد شویم؟ ما فکر کردیم که اینجا یک در کوتاهی است که باید با رکوع از آن رد شد در حالی که این یک در بلندی است، تا کی می خواهند اینها ما را مسخره کنند؟ - که منظورشان موسی و یوشع بن نون بود- و ما را به خاطر کارهای باطل مجبور به سجده میکنند؟ و نشیمنگاه هایشان را به طرف در قرار دادند و به جای اینکه آن چیزی را که به آنها دستور دادند بگویند و بگویند: خدایا گناهان ما را ببخش. گفتند: «حطا سمقانا» که منظورشان گندم قرمز بود و این گونه کلام خدا را تغییر دادند(1).

تکمله: ثعلبی میگوید: خداوند به موسی وعده داد که سرزمین مقدس را که سرزمین شام بود به او و قومش عطا کند و قوم کنعان که قوم ظالمی بودند در آن ساکن بودند و آنها قوم عمالقه بودند از فرزندان عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح. خداوند به موسی وعده داد که آنها را نابود کند و سرزمین شام را خانه مردم بنی اسراییل کند. هنگامی که بنی اسراییل در سرزمین مصر مستقر شدند خداوند به آنها دستور داد که به سمت شهر اریحا در سرزمین شام حرکت کنند و آن سرزمین مقدس بود و فرمود: ای موسی من آن را برای محل سکونت شما قرار کردم، پس به سوی آن برو و با دشمنانی که در آن ساکن هستند بجنگ، من شما را بر آنها پیروز می کنم و دوازده نفر از قومت را، به طوری که هر نفر از عشیرهای باشد انتخاب کن و آنها را به عنوان نماینده خودت در بین عشیرهاش قرار بده و تا به آنچه که به او دستور می دهی وفادار باشد. پس موسی نمایندگان خودش را از هر عشیرهای انتخاب کرد و یکی از آنها را رئیسشان قرار داد. موسی بنی اسراییل را به سوی اریحا حرکت داد و آن نمایندگان را به سوی آنها فرستاد تا اخبار و آگاهی در مورد آنها به دست بیاورند و از آنها و مردم شهر شناخت پیدا کنند که یکی از مردان ظالم آنجا به نام عوج بن عناق به آن نمایندگان رسید. ابن عمر می گوید: قد عوج 23 هزار و 333 ذراع و یک سوم ذراع بود به ذراع پادشاه. عوج به ابرها پناه می برد و از آب آنها

1- . تفسیر العسکری : 227

می نوشید و ماهی - نهنگ - را از وسط دریا می گرفت و آن را با گرمای خورشید سرخ می کرد و آن را بلند می کرد و می خورد. و روایت است که او در زمان طوفان به نزد نوح علیه السلام آمد و به نوح گفت: من را سوار کشتی خودت بکن. نوح فرمود: برو ای دشمن خدا، به من دستور ندادند تو را سوار کنم و آبی که در زمین بود کوهها را پوشاند ولی به زانوهای عوج نرسیده بود. عوج 3 هزار سال زندگی کرد تا اینکه خداوند او را به دست موسی از بین برد؛ موسی لشکری به طول و عرض یک فرسخ داشت، عوج آمد و به آنها نگاه کرد سپس کوه را آورد و به اندازه سپاه یک تخته سنگ از آن برید سپس آن را بر روی سپاه گذاشت تا روی آنها را بگیرد. و خداوند هدهد را به نزد او فرستاد و سوهان همراه او بود تا اینکه آن سنگ را برید و آن را سوراخ کرد که بر روی گردن عوج افتاد و به گردن او افتاد و او را به زمین انداخت. سپس موسی که قدش ده ذراع بود و طول عصایش هم ده ذراع و به اندازه ده ذراع هم به آسمان پرید و فقط به قوزک پای او رسید در حالی که او بر روی زمین افتاده بود او را کشت.

گفتند: مردم زیادی با خنجرهایشان آمدند و سعی کردند تا اینکه سرش را بریدند. هنگامی که او را کشتند و جسدش را بر روی رود نیل گذاشتند جسدش به مدت یک سال پل آنها بود و می گویند که اسم مادرش عنق بوده و گفته شده: که او یکی از دختران حضرت آدم علیه السلام بوده است. هنگامی که عوج این نمایندگان را دیده بود، و بر روی سرش یک بسته هیزم بود و هر دوازده نفر آنها رابرداشت و آنها را در جای بند شلوارش گذاشت و آنها را نزد زنش برد و گفت: به این انسان ها نگاه کن آنها می خواهند با ما بجنگند. و سپس آنها را بین دستان زنش پرت کرد و گفت: میخواهی آنها را زیر پایم له کنم؟ گفت: نه، آنها را رها کن تا بروند و به آنچه دیدند خبر بدهند. سپس آنها را رها کرد آنها سعی داشتند که دشمنانشان را بشناسند، خوشه انگور آنها را پنج نفر با چوب می توانستند حمل کنند و در نصف پوست انار خالی آنها چهار یا پنج نفر جای می شدند. هنگامی که از آن شهر خارج شدند به همدیگر گفتند: ای مردم اگر خبر آنها را به بنی اسراییل بدهید شروع به شکایت می کنند و از پیامبر خدا سرپیچی می کنند. پس خبر آنها را از مردم مخفی نگه دارید؛ به

ص: 254

موسی و هارون خبر بدهید تا در مورد آنها نظرشان را بدهند پس به خاطر مخفی نگه داشتن آن

راز با همدیگر عهد و پیمان بستند. سپس بعد از چهل روز نزد موسی برگشتند و یک دانه انگور به اندازه یک مرد را با خود آوردند و آنچه را که دیده بودند بیان کردند سپس عهد و پیمان خود را شکستند و هر کدام مانع جنگیدن عشیره و نزدیکانش با آنها می شد و آنها را از آنچه که دیده بودند با خبر کردند جز اینکه دو نفر از آنها به وعده خودشان عمل کردند و آنها یوشع بن نون و کالب بن یوفنا بودند که کالب شوهر خواهر موسی بود که مریم نام داشت. هنگامی که بنی اسراییل این خبرها را از نمایندگانشان شنیدند شروع به گریه کردند و فریاد زدند: ای کاش در سرزمین مصر می مردیم و ای کاش در این بیابان می مردیم و خداوند ما را داخل این شهر نمی کرد که زنان و اموال و چیزهای گرانبهای ما غنیمت آنها شوند و آنها به قومشان می گفتند: بیایید یکی را رئیس خودمان بکنیم و به شهرمان برگردیم. و خداوند اینگونه از آنها خبر داد که:« قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ» قتاده می گوید: آنها بدنهای دراز و شکل و صورت عجیبی داشتند و کسی مثل آنها نبود. « وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ » موسی به آنها گفت: « ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ » به راستی خداوند آن شهر را برای شما فتح می کند. او همان کسی است که شما را نجات داد و دریا را برای شما شکافت و آن کسی است که شما را بر دشمنانتان پیروز می کند ولی قبول نکردند و دستوراتش را گوش ندادند و تصمیم گرفتند که به مصر برگردند. یوشع و کالب لباس هایشان را پاره کردند و آنها کسانی هستند که خداوند در مورد آنها فرمود:« قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمَا» با پیروزی و حفظ کردنشان « ادخلوا علیهم الباب » یعنی در آن روستای ظالمان « فاذا دخلتموه فانکم غالبون » چون خداوند متعال وعده اش را انجام می دهد و ما آنها را دیدیم و به آنها خبر دادیم که با اینکه بدنهای قوی دارند ولی دلهایشان ضعیف هستند پس از آنها نترسید. « وَعَلَى اللّهِ فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ » بنی اسراییل خواستند که آن دو را سنگسار کنند و بکشند. سپس گفتند: «يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ » سپس موسی عصبانی شد و آنها را

نفرین کرد و فرمود: «رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلاَّ نَفْسِی وَأَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَبَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ » یعنی بین ما قضاوت بکن و بین ما و آن قوم گناهکار جدایی بیفکن و آن یک تصمیم سریعی بود که موسی آن را گرفت، سپس یک ابر بر روی قله زمر (روی سر آنها) ظاهر شد و خداوند به موسی وحی کرد و فرمود: تا کی این قوم از دستورات من سرپیچی می کنند؟ تا کی به آیات من باور نمی کنند؟ همه آنها را نابود می کنم و یک قوم قوی تر و بیشتر برای تو قرار می دهم.

موسی فرمود: خدایا اگر تو همه این قوم را به مانند یک نفر بکشی امت های دیگر که این خبر را می شنوند، می گویند: این قوم را به خاطر اینکه نتواست آنها را به سرزمین مقدس ببرد آنها را در بیابان کشت و صبر تو زیاد است و نعمت های تو فراوان و تو گناهان را می بخشی و پدران را به خاطر فرزندان و فرزندان را به خاطر پدرانشان حفظ می کنی، پس آنها را ببخش و آنها را نابود نکن. خداوند فرمود که به خاطر تو آنها را بخشیدم، ولی به خاطر اینکه آنها را قوم فاسق نامیدی و آنها را نفرین کردی، آنها را از وارد شدن به این سرزمین مقدس به جز یوشع و کالب محروم می کنم. و به مدت چهل سال آنها را در این بیابان سرگردان و حیران می کنم. به خاطر هر روز گشتن در آن شهر یک سال آنها را سرگردان می کنم. که چهل روز در آن شهر گشته بودند تا خبر بیاورند و لاشه آنها را بعد از مرگشان در این بیابان قرار می دهم ولی فرزندان آنها که کار خیر یا شر انجام ندادند آنها وارد شهر مقدس می شوند که فرمود:« فإنّها محرّمه علیهم اربعین سنّه » که در مسافت شش فرسخی سرگردان بودند و تعداد آنها ششصد هزار جنگجو بودند و هر روز با سعی و تلاش راه می رفتند هنگامی که شب می شد و صبح بیدار می شدند میدیدند که در همان جایی که شروع به راه رفتن کردند هستند و ده نفر نماینده که خبر شهر ظالمان را فاش کردند در بیابان مردند و هر کس که وارد بیابان شده بود به جز یوشع و کالب و کسانی که گفته بودند « و إنّا لن ندخلها ابدا » کسی وارد آن شهر اریحا نشد هنگامی که در بیابان نابود شدند و چهل سال گذشت و بچه های آنها بزرگ شده بودند به جنگ با آن ظالمان رفتند و خداوند آنها را بر آن ظالمان پیروز کرد.

ص: 256

ذکر نعمت هایی که خداوند متعال در بیابان بر بنی اسراییل

نازل کرد

خداوند فرمود: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم » یعنی بر اجداد و پیشینیان شما و آن نعمت ها این بودند که خداوند دریا را برای آنها شکافت و آنها را از فرعون نجات داد و دشمنانشان را نابود کرد و سرزمین و اموال دشمنانشان را به آنها داد و تورات را بر آنها نازل کرد که بیان و توضیح برای هرچیزی بود که به آن احتیاج پیدا می کردند و آن نعمت های زیاد را به آنها عطا کرد و آنها در بیابان به موسی گفتند: ما را نابود کردی و ما را از سرزمین آباد به این بیابان آوردی که حتی سایه و خانه ای در آن نیست و خداوند متعال برای آنها یک ابر سفید و نرم فرستاد و ابر باران زا نبود و از آن نرم تر و بهتر و خنک تر بود و برای آنها سایه ایجاد کرد و هر جا که آنها می رفتند آن هم می رفت. و هرگاه در جایی ساکن می شدند بر روی سر آنها باقی می ماند، که خداوند فرمود:« و ظللنا علیکم الغمام » که در بیابان شما را از گرمای خورشید حفظ می کند و هرگاه نور ماه نبود یک نور عمودی از خورشید در شب بر آنها می تابید و شب را بر آنها روشن می کرد. گفتند: نور و سایه برای ما ایجاد شد، پس غذا کجاست؟ سپس خداوند بر آنها «منّ» نازل کرد و در معنای آن اختلاف است.

مجاهد می گوید: آن چیزی است به مانند صمغ است که بر روی درختان قرار می گرفت و طعمش به مانند طعم عسل است و ضحاک می گوید: آن ترانگبین است و وهب می گوید که آن نان نرم و پهن بوده است. سدی می گوید: آن عسلی بوده است که در شب بر روی درختان قرار می گرفت و از آن می خوردند. عکرمه می گوید: آن چیزی به مانند رب غلیظ بوده است و زجاج می گوید: منظور از آن تمام غذاهای آسمانی است که خداوند بر آنها نازل می کرد و برای به دست آوردن آن هیچ زحمت و تلاش نمی کردند. آنطور که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود:«الکمأه من المنّ و ماوها شفاء للعین » {قارچ از غذاهای آسمانی است و آب آن برای چشم شفا است }.

می گویند که: این منّ هر شب بر روی درختان به مانند برف برای آنها نازل

می شد و برای هر نفر هر شب یک سهم نازل می شد. سپس گفتند: ای موسی شیرینی این غذا ما را کشت از خداوند بخواه که برای ما گوشت بفرستد و موسی دعا کرد و خداوند برای آنها سلوی، پرنده بلدرچین فرستاد. و در مورد معنای آن اختلاف است. ابن عباس و اکثر مردم می گویند که: آن پرنده ای است که شبیه بلدرچین است. ابوالعالیه و مقاتل می گویند: آن پرنده قرمزی است که خداوند آن را به شکل یک ابر فرستاد که در فاصله عرض یک میل و اندازه طول یک نیزه در آسمان برای آنان بلدرچین فرستاده می شد و بلدرچینها روی هم قرار داشتند. و گفته شده: پرنده ای که از نظر لذیذ و چاق بودن مانند جوجه کبوتر بود که پرها و کرک هایش ریخته شده بود و باد آن را به نزد آنها می آورد. صبح هنگامی که بیدار می شدند آن در چادرهایشان بود و گفته شده: آن پرنده ای بود که برای آنها فرستاده میشد و آن را با دستهایشان می گرفتند. عکرمه می گوید: آن یک پرنده هندی است که از گنجشک بزرگتر است و گفته شد که آن عسل است که در زبان کنانه به آن سلوی می گویند. پس خداوند منّ وسلوی را بر آنها نازل می کرد و هر کس به اندازه نیازش در یک شب و روز از آن برمی داشت ولی در روز جمعه به اندازه دو روز از آن برمی داشتند. چون در روز شنبه بر آنها نازل نمی شد که خداوند فرمود:«و انزلنا علیکم المنّ و السلوی کلوا» یعنی به آنها گفتیم بخورید، « من طیّبات» از غذاهای حلال « ما رزقناکم» و از آنها برای فردایتان ذخیره نکنید ولی برای فردایشان پنهان کردند و آن فاسد و کرم زده می شد و خداوند فرستادن آن را قطع کرد. خداوند فرمود:« و ما ظلمونا » یعنی با سرپیچی و گناه کردن و مخالفت با دستورات ما به ما ضرر نمی رسانند. « ولکن کانوا انفسهم یظلمون » که به وسیله آن فرستادن غذایی که بر آنها نازل می شد و بدون تلاش و زحمت در دنیا و بدون حساب و عقوبت در آخرت آن را به دست می آوردند قطع شد و در واقع خودشان ضرر کردند.

از جمله این که: هنگامی که در بیابان تشنه شدند گفتند: ای موسی آب نوشیدنی کجاست؟ سپس موسی برای آنها طلب آب کرد. خداوند به او وحی کرد «أن اضرب بعصاک الحجر » و عالمان در مورد این اختلاف نظر دارند. وهب می

گوید: موسی نزدیکترین سنگ به خود را که به اندازه یک تخته سنگ بود با عصایش می کوبید سپس برای آنها چشمه ای بیرون می آمد و برای هر عشیره و طایفه یک چشمه بود که دوازده عشیره بودند سپس آب هر چشمه ای در جویی به طرف آن عشیره جاری می شد. می گویند: هنگامی که موسی عصایش را گم کرده بود گفتند: از تشنگی مردیم، خداوند به موسی وحی فرستاد که: با عصبانیت بر آن سنگ ها نزن بلکه با آنها صحبت کن و آن هم از تو پیروی می کند تا شاید عبرت بگیرند و موسی هم این کار را انجام می داد. سپس گفتند: اگر به میان گل و لای رفتیم و در آنجا سنگی نبود چکار کنیم؟ سپس موسی دستور داد که سنگی را با خود حمل کنند که هر جا ساکن شدند آن سنگ را آنجا بگذارند.

دیگر عالمان می گویند: آن یک سنگ مشخص بود و دلیل آنها این است که خداوند بر سر کلمه «الحجر » الف و لام تعریف و تخصیص آورده است. مثلا وقتی می گویی: «رأیت الرّجل» یعنی یک مرد مشخص را دیدم و آن مرد را می شناختی. سپس در مورد مورد ماهیت این سنگ اختلاف دارند، ابن عباس می گوید: یک سنگ سبک مربع شکل به مانند سر انسان بود و به او دستور داده شده بود که آن را حمل کند و آن را داخل کیسه اش می گذاشت. هنگامی که به آب نیاز پیدا می کردند آن را بیرون می آورد و با عصایش بر روی آن می زد و آنها را سیراب می کرد. أبوروق می گوید: آن سنگ کدّان بود که یک سنگ نرم به مانند گل بود که دوازده سوراخ داشت که در داخل هر سوراخ آن یک چشمه ی آب گوارا بیرون می آمد و آن را می گرفتند و هنگامی که از آب خوردن دست می کشیدند و موسی می خواست که آن را بردارد با عصایش بر روی آن می زد و آب آن قطع می شد و روزانه ششصد نفر از آن آب می خوردند. و همچنین در بیابان گفتند: لباس نداریم پس خداوند لباس هایی را که بر تن داشتند برای آنها تازه کرد تا با مرور روزگار و گذشت سالها تازه و شیک تر شوند و پاره و کهنه نشوند و آن لباس ها در تن بچه هایشان همراه با رشد آنها بزرگ شود.(1)

1- . عرائس الثعلبی : 135، چاپ مصر

می گویم: قبلا در باب های گذشته ذکر کردیم که موسی و هارون از بیابان خارج نشدند و اینکه آن سنگ موسی یک سنگ مخصوص بود و آن الان نزد حضرت مهدی (عج) است و اخبار آن در بخش غیبت ذکر خواهند شد.

ثعلبی از وهب بن منبه روایت می کند که: خداوند به موسی وحی فرستاد که مسجدی برای نماز جماعتشان درست کند و یک خانه مقدس برای تورات و صندوق سکینه - تابوت عهد - و گنبدهایی برای قربانی کردن درست کند. و برای آن مسجد چادرهای بزرگی درست کند که روکش رویی و زیری آن از پوست باشند، آنها را و بر روی آن بکشند و آن پوست ها از پوست های حیوانات قربانی باشند و با آنها عهد بست که آن پشم ها را زنی که در عادت است نریسد و آن پوست ها را مرد جنبی دباغی نکند و به او دستور داد که آن چادرها را بر پایه ای از جنس مس که طول هر پایه آن چهل ذراع باشد نصب کند و در آن دوازده سوراخ برای هواکشی ایجاد کند و هرگاه این کار را انجام داد و به دوازده بخش تقسیم شوند و هر عشیره پایه هایی که در قسمت او قرار دارند را حمل کند و دستور داد که گنجایش این چادرها ششصد ذراع باشد و در آن هفت گنبد ایجاد کند شش تا از آنها توردار و میله های آن از جنس طلا و نقره باشند و هر گنبد بر روی یک پایه چهل زراعی از جنس نقره نصب شده باشد و بر روی آن چهار بالشت باشد که پارچه درون آنها حریر سبز و ارغوان قرمز و دیبا و پوست آن از پوست حیوانات قربانی باشد تا از باران و غبار محفوظ باشد. ریسمانهایی که با آنها این گنبدها را می بندد از پشم آن حیوانات قربانی باشد و گنجایش هر گنبد چهل ذراع باشد و در داخل آن میزهای غذاخوری مربع شکل از جنس نقره قرار دهد که بر روی آنها گوشت حیوانات قربانی گذاشته شود و گنجایش هر میز یک ذراغ در چهار باشد. هر میز بر روی چهارپایه از نقره قرار بگیرد، طول هر پایه آن سه ذراع باشد و انسان فقط در حالت ایستاده به آن برسد و به او دستور داد که خانه مقدس را بر روی ستون هایی از جنس طلا و با هفتاد ذراع ارتفاع قرار بدهد و آن را بر روی یک قالب از جنس طلا در هفتاد ذراع طول که با جواهرات تزیین شده باشد و پایین آن را توردار و با میله های طلایی و نقرهای درست کند و ریسمان هایی که آن را می

بندد از پشم حیوانات قربانی باشد که با رنگهای قرمز و زرد و سبز رنگ شدند و آن را با هفت نوع پارچه با ارزش بپوشاند: درون آن را با حریر سبز و دوم، ارغوان قرمز و سوم، حریر سفید و زرد و بقیه آن از دیبا و لباس پر نقش و نگار باشند. بیرون یک لایه از پوست حیوانات قربانی برای حفاظت از آزار و اذیت و باران داشته باشد. به او دستور داد که گنجایش آن هفتاد ذراع باشد و گنبدها را با ابریشم قرمز فرش کند و دستور داد که در درون آن صندوقچه ای از طلا قرار دهد برای صندوق عهد و میثاق که با جواهرات و یاقوت های قرمز و تیره و زمرد سبز تزیین شده باشد و پایه های آن از جنس طلا باشند و گنجایش آن نه ذراع در چهار ذراع باشد و ضخامت آن به اندازه قد موسی باشد و چهار در برای آن درست کند: دری که ملائکه از آن داخل شوند و دری که موسی بن عمران از آن داخل شود و دری که هارون از آن داخل شود و دری که فرزندان هارون از آن داخل شوند که آنها خدمتگزاران و خزانه داران صندوق هستند. خداوند به موسی دستور داد که از هر انسان بالغ به بالا از مردم بنی اسراییل یک مثقال طلا بگیرد و آن را در ساختن این خانه و آنچه که در آن است به کار ببرد و باقی آن مالی که به آن احتیاج پیدا می کنند را از لوازم زینتی و اموال از آنهایی که از فرعون و قوم او به آنها رسیده است استفاده کنند. سپس موسی این کار را انجام داد و تعداد مردان بنی اسراییل ششصد هزار و هفتصد و هشتاد نفر بودند و این مال را از آنها گرفت و خداوند به موسی وحی کرد که من از آسمان به روی شما یک آتشی نازل می کنم که دود ندارد و کسی را نمی سوزاند و هرگز خاموش نمی شود تا آن حیوانات نذر شده قربانی را بخورد. و با آن چراغ هایی که در خانه مقدس هستنند روشن شوند و جنس آنها از طلا است و با زنجیرهایی از طلا که با یاقوت ها و مروارید ها و انواع جواهرات آراسته شده است و به او دستور داد که در وسط خانه یک سنگ بزرگ از جنس مرمر قرار دهد و در وسط آن نقطه ای حفر کند تا کانون آن آتشی باشد که از آسمان نازل می شود.

پس موسی برادرش هارون را فراخواند و فرمود: خداوند من را برگزیده است تا با آتشی که از آسمان نازل می شود نذر های قربانی پذیرفته شده را بخورد و با

آن چراغ های خانه مقدس روشن شوند و من را در مورد آن نصیحت کرد و من تو را برای آن برگزیده ام و به تو در مرد آن سفارش می کنم. پس هارون پسرانش را فراخواند به آنها گفت: همانا خداوند، موسی علیه السلام را برای کاری برگزیده است و او را بر آن کار توصیه کرده است و او من را برای این کار برگزیده است و آن را به من سفارش کرده است و من شما را برمی گزینم و شما را به آن کار سفارش می کنم و فرزندان هارون کسانی بودند که خدمتگزاری آن خانه مقدس و کار قربانی و آتش را بر عهده گرفتنند.(1)

توضیح: همچنان که خدمتگزاری آن خانه مقدس و آتشی که از آسمان نازل میشد و همچنین معابد بنی اسراییل بر عهده فرزندان هارون بود همچنان پرده داری کعبه و خانه های علم و حکمت و نورهایی علم و معرفت که از آسمان نازل می شوند و در آنها دود هیچ شک و شبهه وجود ندارد و خداوند آن را در آیه نور نمایان کرده است به فرزندان امام علی علیه السلام آن کسانی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم به منزله هارون برای موسی بودند عطا کرده است و این یک سنت خداوند است که در همه ادوار گذشته برقرار بوده است و بدان که سنت خداوند هیچ وقت تغییر نمی کند.

1- . عرائس الثعلبی : 132- 133

باب هفتم : نازل شدن تورات و سؤال در مورد دیدن خداوند و عبادت کردن گوساله و مسائل مربوط به آن

آیات:

- وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِینَ لَیْلَهً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ * ثُمَّ عَفَوْنَا عَنکُم مِّن بَعْدِ ذَلِکَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ * وَإِذْ آتَیْنَا مُوسَى الْکِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ * وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ إِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَکُمْ بِاتِّخَاذِکُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِکُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ عِندَ بَارِئِکُمْ فَتَابَ عَلَیْکُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ * وَإِذْ قُلْتُمْ یَا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَهً فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ* ثُمَّ بَعَثْنَاکُم مِّن بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ* ثُمَّ تَوَلَّیْتُم مِّن بَعْدِ ذَلِکَ فَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ لَکُنتُم مِّنَ الْخَاسِرِین* وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا آتَیْنَاکُم بِقُوَّهٍ وَاذْکُرُواْ مَا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ * وَلَقَدْ جَاءکُم مُّوسَى بِالْبَیِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ * وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا آتَیْنَاکُم بِقُوَّهٍ وَاسْمَعُواْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَعَصَیْنَا وَأُشْرِبُواْ فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا یَأْمُرُکُمْ بِهِ إِیمَانُکُمْ إِن کُنتُمْ مُّؤْمِنِینَ * (1)

{و آنگاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم آنگاه در غیاب وی شما گوساله را [به پرستش] گرفتید در حالی که ستمکار بودید*پس از آن بر شما بخشودیم باشد که شکرگزاری کنید*و آنگاه که موسی را کتاب و فرقان [=جداکننده حق از باطل] دادیم شاید هدایت یابید*و چون موسی به قوم خود گفت ای قوم من شما با [به پرستش] گرفتن گوساله برخود ستم کردید پس به درگاه آفریننده خود

1- . بقره / 51 – 56، 63 -64، 92 - 93

توبه کنید و [خطاکاران] خودتان را به قتل برسانید که این [کار] نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است پس [خدا] توبه شما را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است*و چون گفتید ای موسی تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد پس در حالی که می نگریستید صاعقه شما را فرو گرفت*سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد که شکرگزاری کنید*و چون از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما افراشتیم [و فرمودیم] آنچه را به شما داده ایم به جد و جهد بگیرید و آنچه را در آن است به خاطر داشته باشید باشد که به تقوا گرایید*سپس شما بعد از آن [پیمان] رویگردان شدید و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلما از زیانکاران بودید*و قطعا موسی برای شما معجزات آشکاری آورد سپس آن گوساله را در غیاب وی [به خدایی] گرفتید و ستمکار شدید*و آنگاه که از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما برافراشتیم [و گفتیم] آنچه را به شما داده ایم به جد و جهد بگیرید و [به دستورهای آن] گوش فرا دهید گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دلشان سرشته شد بگو اگر مؤمنید [بدانید که] ایمانتان شما را به بد چیزی وامی دارد}

- يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُواْ مُوسَى أَكْبَرَ مِن ذَلِكَ فَقَالُواْ أَرِنَا اللَّهِ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُواْ الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا * وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لاَ تَعْدُواْ فِى السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا * (1)

{اهل کتاب از تو می خواهند که کتابی از آسمان [یکباره] بر آنان فرود آوری البته از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند خدا را آشکارا به ما بنمای پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت سپس بعد از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد گوساله را [به پرستش] گرفتند و ما از آن هم درگذشتیم و به موسی برهانی روشن عطا کردیم*و کوه طور را به یادبود پیمان [با] آنان بالای سرشان افراشته

1- . نساء / 153 - 154

داشتیم و به آنان گفتیم سجده کنان از در درآیید و [نیز] به آنان گفتیم در روز شنبه تجاوز مکنید و از ایشان پیمانی استوار گرفتیم }

- وَلَقَدْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللّهُ إِنِّی مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاَةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنتُم بِرُسُلِی وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الآنهارُ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِکَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِيلِ* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ* (1)

{در حقیقت خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم و خدا فرمود من با شما هستم اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید قطعا گناهانتان را از شما می زدایم و شما را به باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می آورم پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد در حقیقت از راه راست گمراه شده است } و {ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست }

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلاَ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ * وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَيْکَ قَالَ لَن تَرَانِی وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ موسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَيْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ * قَالَ يَا مُوسَى إِنِّی اصْطَفَيْتُکَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالاَتِی وَبِكَلاَمِی فَخُذْ مَا آتَيْتُکَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ* وَكَتَبْنَا

1- . مائده / 12 و 54

- لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن کُلِّ شَیْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِیلاً لِّکُلِّ شَیْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا سَأُرِیکُمْ دَارَ الْفَاسِقِینَ* و* وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَی مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ یَرَوْاْ أَنَّهُ لاَ یُکَلِّمُهُمْ وَلاَ یَهْدِیهِمْ سَبِیلاً اتَّخَذُوهُ وَکَانُواْ ظَالِمِینَ* وَلَمَّا سُقِطَ فَی أَیْدِیهِمْ وَرَأَوْاْ أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّواْ قَالُواْ لَئِن لَّمْ یَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَیَغْفِرْ لَنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ* وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِی مِن بَعْدِیَ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ وَأَلْقَی الألْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُواْ یَقْتُلُونَنِی فَلاَ تُشْمِتْ بِیَ الأعْدَاء وَلاَ تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلأَخِی وَأَدْخِلْنَا فِی رَحْمَتِکَ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ* إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُواْ الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ* وَالَّذِینَ عَمِلُواْ السَّیِّئَاتِ ثُمَّ تَابُواْ مِن بَعْدِهَا وَآمَنُواْ إِنَّ رَبَّکَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ* وَلَمَّا سَکَتَ عَن مُّوسَی الْغَضَبُ أَخَذَ الأَلْوَاحَ وَفِی نُسْخَتِهَا هُدًی وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ* وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِّمِیقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِیَّایَ أَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاء مِنَّا إِنْ هِیَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَتَهْدِی مَن تَشَاء أَنتَ وَلِیُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَیْرُ الْغَافِرِینَ* وَاکْتُبْ لَنَا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَهِ إِنَّا هُدْنَا إِلَیْکَ قَالَ عَذَابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشَاء وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِنَا یُؤْمِنُونَ* وَإِذ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ کَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّواْ أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُواْ مَا آتَیْنَاکُم بِقُوَّةٍ وَاذْکُرُواْ مَا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ* (1)

{ و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد و موسی [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت در میان قوم من جانشینم باش و [کار آنان را] اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن*و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا

1- . اعراف / 142 – 145؛ 147 – 156، 171

خواهی دید پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت تو منزهی به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم*فرمود ای موسی تو را با رسالتها و با سخن گفتنم [با تو] بر مردم [روزگار] برگزیدم پس آنچه را به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش*و در الواح [تورات] برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم پس [فرمودیم] آن را به جد و جهد بگیر و قوم خود را وادار کن که بهترین آن را فرا گیرند به زودی سرای نافرمانان را به شما می نمایانم*و قوم موسی پس از [عزیمت] او از زیورهای خود مجسمه گوساله ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت آیا ندیدند که آن [گوساله] با ایشان سخن نمی گوید و راهی بدآنها نمی نماید آن را [به پرستش] گرفتند و ستمکار بودند*و چون انگشت ندامت گزیدند و دانستند که واقعا گمراه شده اند گفتند اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشاید قطعا از زیانکاران خواهیم بود*و چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت گفت پس از من چه بد جانشینی برای من بودید آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید و الواح را افکند و [موی] سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید [هارون] گفت ای فرزند مادرم این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده*[موسی] گفت پروردگارا من و برادرم را بیامرز و ما را در [پناه] رحمت خود درآور و تو مهربانترین مهربانانی*آری کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید و ما این گونه دروغ پردازان را کیفر می دهیم*و[لی] کسانی که مرتکب گناهان شدند آنگاه توبه کردند و ایمان آوردند قطعا پروردگار تو پس از آن آمرزنده مهربان خواهد بود*و چون خشم موسی فرو نشست الواح را برگرفت و در رونویس آن برای کسانی که از پروردگارشان بیمناک بودند هدایت و رحمتی بود*و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید و چون زلزله آنان را فرو گرفت گفت پروردگارا اگر می خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می ساختی آیا ما را به [سزای] آنچه کم خردان ما کرده اند هلاک می کنی این جز آزمایش تو نیست هر که را

بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می کنی تو سرور مایی پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی*و برای ما در این دنیا نیکی مقرر فرما و در آخرت [نیز] زیرا که ما به سوی تو بازگشته ایم فرمود عذاب خود را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و آنان که به آیات ما ایمان می آورند مقرر می دارم*و [یاد کن] هنگامی را که کوه [طور] را بر فرازشان سایبان آسا برافراشتیم و چنان پنداشتند که [کوه] بر سرشان فرو خواهد افتاد [و گفتیم] آنچه را که به شما داده ایم به جد و جهد بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید شاید که پرهیزگار شوید}

يَا بَنِی إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى * كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِی وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَى* وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى* وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ يَا مُوسَى* قَالَ هُمْ أُولَاء عَلَى أَثَرِی وَعَجِلْتُ إِلَيْکَ رَبِّ لِتَرْضَى* قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ* فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِی* قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ بِمَلْكِنَا وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِکَ أَلْقَى السَّامِرِیُّ* فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِیَ* أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِکُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا* وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِی وَأَطِيعُوا أَمْرِی* قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى* قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا* أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِی* قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِی وَلَا بِرَأْسِی إِنِّی خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی* قَالَ فَمَا خَطْبُکَ يَا سَامِرِیُّ* قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی* قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَيَاةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَکَ مَوْعِدًا لَّنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلَهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْيَمِّ نَسْفًا* إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ

- كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا* (1)

{ای فرزندان اسرائیل در حقیقت [ما] شما را از [دست] دشمنتان رهانیدیم و در جانب راست طور با شما وعده نهادیم و بر شما ترنجبین و بلدرچین فرو فرستادیم*از خوراکیهای پاکیزه ای که روزی شما کردیم بخورید و[لی] در آن زیاده روی مکنید که خشم من بر شما فرود آید و هر کس خشم من بر او فرود آید قطعا در [ورطه] هلاکت افتاده است*و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود*و ای موسی چه چیز تو را [دور] از قوم خودت به شتاب واداشته است*گفت اینان در پی منند و من ای پروردگارم به سویت شتافتم تا خشنود شوی*فرمود در حقیقت ما قوم تو را پس از [عزیمت] تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت*پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت [و] گفت ای قوم من آیا پروردگارتان به شما وعده نیکو نداد آیا این مدت بر شما طولانی می نمود یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید* گفتند ما به اختیار خود با تو خلاف وعده نکردیم ولی از زینت آلات قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم و آنها را افکندیم و [خود] سامری [هم زینت آلاتش را] همین گونه بینداخت*پس برای آنان پیکر گوساله ای که صدایی داشت بیرون آورد و [او و پیروانش] گفتند این خدای شما و خدای موسی است و [پیمان خدا را] فراموش کرد*مگر نمی بینند که [گوساله] پاسخ سخن آنان را نمی دهد و به حالشان سود و زیانی ندارد*و در حقیقت هارون قبلا به آنان گفته بود ای قوم من شما به وسیله این [گوساله] مورد آزمایش قرار گرفته اید و پروردگار شما [خدای] رحمان است پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید*گفتند ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهیم داشت تا موسی به سوی ما بازگردد* [موسی] گفت ای هارون وقتی دیدی آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد*که از من پیروی کنی آیا از فرمانم سر باز زدی*گفت ای پسر مادرم نه ریش مرا بگیر و نه [موی] سرم را من ترسیدم بگویی

1- . طه / 80 - 98

میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخنم را مراعات نکردی*[موسی] گفت ای سامری منظور تو چه بود*گفت به چیزی که [دیگران] به آن پی نبردند پی بردم و به قدر مشتی از رد پای فرستاده [خدا جبرئیل] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله] انداختم و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد*گفت پس برو که بهره تو در زندگی این باشد که [به هر که نزدیک تو آمد] بگویی [به من] دست مزنید و تو را موعدی خواهد بود که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد و [اینک] به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر آن را قطعا می سوزانیم و خاکسترش می کنیم [و] در دریا فرو می پاشیم*معبود شما تنها آن خدایی است که جز او معبودی نیست و دانش او همه چیز را در بر گرفته است}

-

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِن بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * (1) {و

به راستی پس از آنکه نسلهای نخستین را هلاک کردیم به موسی کتاب دادیم که [دربردارنده] روشنگری ها و رهنمود و رحمتی برای مردم بود امید که آنان پند گیرند}

-

وَالطُّورِ* وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ* فِى رَقٍّ مَّنشُورٍ* (2) {سوگند به طور*و کتابی نگاشته شده*در طوماری گسترده}.

-

أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِى صُحُفِ مُوسَى* وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِى وَفَّى* أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى* وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى* (3)

{یا بدانچه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است*و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد*که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد*و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست}

- إِنَّ هَذَا لَفِى الصُّحُفِ الْأُولَى* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى* (4) {قطعا

در صحیفه های گذشته این [معنی] هست*صحیفه های ابراهیم و موسی }

ص: 270

1- . قصص / 43
2- . طور / 1 - 3
3- . النجم / 36 - 39
4- . الاعلی / 18 و 19

تفسير:

طبرسی می گوید: «و اذا واعدنا موسی» یعنی اینکه بعد از چهل شب و یا بعد از گذشت چهل شب لوح ها را به او بدهیم. مفسران گفته اند: وقتی که بنی اسراییل بعد از نجات یافت از دریا و نابودی فرعون و قومش به مصر بازگشتند خداوند به آنها وعده نازل شدن تورات و شریعت را داد. موسی برای یاران خود جانشین گذاشت و هارون را جانشین خود کرد و در کوه طور چهل شب ماند و تورات در لوح ها بر او نازل شد. سپس گوساله را بعد از او به عنوان اله (خدا) گرفتید یعنی بعد از غیبت موسی و یا بعد از اینکه خداوند به شما وعده تورات را داد و یا بعد از غرق شدن فرعون و آنچه از آیات و نشانه ها دیدید « و أنتم ظالمون » یعنی به خودتان ضرر رساندید و منظور از فرقان تورات یا گشوده شدن دریا و یا فرق میان حلال و حرام است. « إلی بارئکم » یعنی خالق و به وجود آورنده شما. « فاقتلوا انفسکم » یعنی برخی از شما که بی گناه هستند مجرم ها را بکشند. و گفته شده: یعنی تسلیم قتل شوید. درباره کسی که به قتل امر شده، اختلاف دارند. روایت شده که موسی به آنها دستور داد که دو صف را تشکیل دهند و آنها را غسل دهند و کفن هایشان را بپوشانند. هارون دوازده هزار نفر از کسانی را که گوساله را عبادت نکردند را آورد و آنها چاقوهای پهن و تیز و نازک همراه داشتند و آنها را می کشتند زمانی که هفتاد هزار نفر را کشتند، خداوند توبه بقیه را پذیرفت و قتل گذشتگان را شهادتی برای آنها قرار داد. و گفته شده: هفتاد نفری که در کوه طور با موسی بودند کسانی بودند که از آنهایی که گوساله را عبادت کردند هفتاد هزار نفر را کشتند. و گفته شده: آنها دو صف تشکیل دادند برخی از آنها به برخی دیگر ضربه ای می زدند تا اینکه هفتاد هزار نفر را کشتند و گفته شده: تاریکی شدیدی آنها را فرا گرفت و برخی شروع کردند برخی دیگر را کشتند سپس تاریکی برطرف شد و هفتاد هزار کشته به جای گذاشت.

و روایت شده که موسی و هارون از خداوند درخواست می کردند و به سوی او تضرع و زاری می جستند و برخی از آنها برخی دیگر را می کشت تا اینکه وحی آمد و مانع قتل شد و توبه کسانی که باقی مانده بودند، قبول شد. ابن جریح گفته:

دلیل اینکه به قتل خودشان امر شدند این بود که از ترس این که کشته شوند مانع کار آنان نشدند با وجود اینکه علم داشتند که گوساله باطل است، بدین سبب خداوند متعال آنها را امتحان کرد تا اینکه برخی از آنها برخی دیگر را بکشند. « ذلکم خیر لکم » اشاره ای است به توبه با وجود قتل خودشان(1).

« لن نّومن لک» یعنی تو را در اینکه نبی هستی تصدیق نمی کنیم « حتّی نری الله جهرةّ» یعنی آشکار (تا اینکه خدا را آشکارا ببینیم) و یا تو را در آنچه که درباره لوح ها را آورد آن را گفتند. و گفته شده: همانا «جهرةّ» صفتی برای خطاب آنها به موسی است. آنها آن را آشکار کردند و آن را اعلام کردند « فأخذتهم الصاعقه » یعنی مرگ آنها را فرا گرفت. « و أنتم تنظرون» یعنی به اسباب مرگ می نگرید. و گفته شده: به آتش (می نگرید). و بلخی آن را به عنوان دلیلی برای عدم جایز بودن دیدن خداوند متعال آورده است. و قول «فقد قال موسی اکبر من ذلک فقالوا أرنا الله جهره» آن را تایید می کند و این آیه بیانگر این است که قول موسی « ربّ أرنی انظر إلیک » سؤال قومش بوده است. چون میان اهل تورات اختلافی نیست که موسی فقط یک بار از رویه سؤال کرد و آن دفعه ای بود که قومش از او سؤال کردند. « ثم بعثناکم من بعد موتکم » یعنی شما را برای کامل شدن اجلتان زنده کردیم. و گفته شده: آنها بعد از بیداری خواستند که پیامبرانی مبعوث شوند و خداوند آنها را پیامبرانی فرستاد پس معنا چنین است: شما را پیامبرانی فرستادیم. و تمامی مفسران به جز عده کمی اتفاق دارند که خداوند متعال باعث مرگ موسی نبود آن چنانکه باعث مرگ قوم او شد، اما بیهوش شد به دلیل سخن خداوند متعال « فلمّا أفاق » و آن را دلیلی برای جایز بودن رجعت دانسته است(2).

« و اِذا أخذنا میثاقکم » زمانی که از آنها عهده گرفتیم که از موسی تبعیت کنند و به تورات عمل کنند « و رفعنا فوقکم الطّور » ابوزید گفته است: این زمانی بود که موسی از کوه طور بازگشت و لوح هایی را آورد سپس به قومش گفت: الواحی را برای شما آوردم و در آن تورات و حلال و حرام است و سپس بدان عمل کنید.

1- . مجمع البیان 1 : 111- 113
2- . مجمع البیان. 1 : 114- 115.

گفتند: چه کسی سخن تو را قبول می کند؟ خداوند متعال ملائکه را فرستاد تا کوه را بالای سرشان ببرد و خراب کند. موسی گفت: آنچه را که من برای شما آورده ام قبول کنید در غیر این صورت کوه را بر شما می ریزم. پس تورات را گرفتند و برای خداوند متعال سجده بردند در حالی که به کوه نگاه می کردند. از آن پس یهودیا به یک طرف صورتشان سجده می برند، گفته شده:: این معنای گرفتن عهد و پیمان است. چون در این حالت به آنها گفته شد. « خذوا ما آتیناکم بقوّه » آنچه را که ما آوردیم یعنی به تورات و انجیل با جدیت و یقین متمسک شوید. عیاشی روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه « خذوا ما آتیناکم بقوّه » سؤال شد که آیا منظور قوت و قدرت بدنهاست و یا قوت قلب؟ فرمود: به هر دو. «واذکروا ما فیه» ضمیر به لما آتینت برمیگردد.؛ یعنی آنچه در تورات از حلال و حرام آمده است را حفظ کنید و آنرا فراموش نکنید. و گفته شده: آنچه که ترک کردن آن عقوبت دارد را یاد کنید. و این از امام صادق علیه السلام روایت شده است؛ و گفته شده: یعنی به آنچه که در آن آمده عمل کنید و آنرا ترک نکنید. « ثم تولّیتم » یعنی پیمانی را که با شما بستیم نقض کردید. « فلو لا فضل الله علیکم » اگر فضل خداوند با توبه و «رحمته » رحمتش با گذشت از گناهان بر شما نبود(1).

«واسمعوا» یعنی آنچه را که شنیدید بپذیرید و بدان عمل کنید یا گوش کنید تا بشنوید «قالوا سمعنا و عصینا» یعنی با مسخره گفتند: سخن تو را شنیدیم و از دستور تو نافرمانی کردیم و یا حالت آنها مانند حالت کسی است که آن را گفته است(2).

« و اشربوا فی قلوبکم العجل(3)

« بیضاوی گفته است: یعنی علاقه به آن گوساله آن را در دلشان وارد کرد و شکل آن را در دلهایشان نفوذ داد تا علاقه شان را به آن

1- . مجمع البیان 1 : 128
2- . مجمع البیان 1 :162-163
3- . سید رضی گفته است: این استعاره است و مراد از آن صفت قلبهایشان است و مبالغه در علاقه به گوساله است گویی که عشق به آن را نوشیده است و مانند مشروب با آن آمیخته است و مانند چیز لذیذ با آن

آمیخته است و علاقه به گوساله را به خاطر دلالت کلام بر آن حذف کرده است چون نمی توان قلب ها را به طور حقیقی به نوشیدن گوساله توصیف کرد.

زیاد کند همان طوری که رنگ به لباس و شراب به اعماق بدن وارد می شود « و فی قلوبکم » بیان مکان نوشاندن است. مانند قول « انّما یاکلون فی بطونهم نارا » .

«بکفرهم» یعنی به سبب کفرشان؛ و دلیل آن این است که آنها مجسمه یا حلولیه بودند و عجیب تر از شکل آن تا به حال چیزی ندیده بودند. و آنچه را که سامری بیان کرد در قلبهایشان جای گرفت. « قل بئسما یامرکم به ایمانکم » به تورات. و مخصوص به ذم محذوف است: مانند این امر یا آنچه آن را شامل می شود و غیره، از دیگر زشتی های بنی اسرائیل است که در این سه آیه آمده است. « إن کنتم مؤمنین » و این تقریری برای زیر سئوال بردن ادعای آنان به ایمان به تورات، و تقدیر آن چنین است.: اگر به آن مؤمن بودید شما را به این زشتیها امر نمیکرد و ایمان شما را با وجود آنها تجویز نمیکرد و یا اگر به آن مؤمن بودید پس بد دستوری است که ایمان شما به شما داده است در مورد آن، زیرا مؤمن فقط باید آنچه را که ایمانش اقتضا می کند انجام دهد. اما کسی که به آن ایمان دارد پس به انجام آن امر نمی کند، پس بنابراین شما مؤمن نیستید.(1)

« میثاق بنی اسرائیل » طبرسی گفته است: یعنی عهد آنها با سوگند تاکید شده بود مبنی بر اینکه در عبادت برای او و ایمان به پیامبرانش و آنچه که از شریعت آورده اند اخلاص داشته باشند « و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا » یعنی به موسی امر کردیم که از میان عشایر (اسباط) دوازده مرد را به عنوان طلایه دار برگزیند که تجسس می کنند و برای بنی اسراییل اخبار سرزمین شام و اهل جبار و ستمگر آن را می آورند از هر عشیره یک مرد را اختیار و انتخاب کرد تا طلایه دار آنها باشد یعنی امین و کفیل آنها باشد و زمانی که شدت درد و رنج و بزرگی خلقت آنها را دیدند برگشتند و قومشان را از کشتن آنها نفی می کردند مگر دو مرد: کالب بن یوفنا و یوشع بن نون. و گفته شده: معنایش این است با توجه به آنچه که از عهد و میثاق در کار دینشان، بستیم از هر قبیله ای از آنها یک ضامن گرفتیم یا رئیس و شاهدی بر قومش گرفتیم. و گفته شده: آنها پیامبرانی را مبعوث کردند « و قال الله انّی معکم»

1- . انوار التنزیل 1: 31

خطاب به آن نمایندگان یا به بنی اسراییل است یعنی من با یاری دادن و حفظ کردن همراهتان هستم. اگر آنها با آنها مبارزه کردید و به عهد و پیمانم وفا کردید « و عزّرتموهم » یعنی آنها را یاری دادید. و گفته شده: آنها را بزرگ داشتید و از آنها اطاعت کردید. « و أقرضتم الله » یعنی در راه خدا نفقه ای نیکو دادید. « فمن کفر بعد ذلک » یعنی بعد از فرستادن پیامبران و گرفتن میثاق و پیمان. « فقد ضل سواء السّبیل » یعنی در رفتن به راه واضح و آشکار اشتباه کرد و از راه حق منحرف شد(1).

« فیها هدی » یعنی بیان حق و دلالت بر احکام است « و نور » یعنی نوری است برای هر چیزی که بر آنها مشتبه شده، و گفته شده: بیانی است برای اینکه سخن پیامبر حق است.

«یحکم بها النبیّون الّذین اسلموا» یعنی پیامبرانی که به حکم خداوند اذعان و اقرار کردند و با تورات حکم کردند. «للذین هادوا» یعنی کسانی که از کفر توبه کردند یا برای یهود و (لام) متعلق به « یحکم» است، یعنی با تورات برای آنها و آنچه در میانشان است حکم میکنند « و الربانیون » یعنی عارفان و عابدانی که درجه آنها در علم بالاست. و گفته شده: کسانی که به آنچه می دانند عمل می کنند « والاحبار » علمای بزرگ « بما استحفظوا » یعنی به آنچه از کتاب خدا به امانت بردند یا به آنچه که به حفظ آن و اجرای آن و ترک ضایع کردن آن امر شده اند. «کانوا علیه شهداء» یعنی رقیبانی که آن را رها نمی کنند که تغییر کند یا آنچه که از آن پنهان مانده است را تبیین می کنند(2).

«أخلفنی» یعنی خلیفه و جانشین من باش « فی قومی و اصلح » در میان آنها، و راهت را در مسیر اصلاح قرار ده و یا فاسد آنها را اصلاح کن. « ولا تتبّع سبیل المفسدین » یعنی راه گناهکاران را طی نکن و به ظالمان کمک نکن. « قال ربّ أرنی » درباره این سؤال قول های مختلفی وجود دارد که دو وجه از آنها را ذکر می کنیم:

یکی آنچه جمهور گفته اند و آن قویتر است: او برای خودش سؤال نکرد بلکه برای قومش سؤال کرد زمانی که گفتند: « لنّ نومن لک حتی نری الله جهره» {به تو

1- . مجمع البيان 3 :171
2- . مجمع البيان : 197-198.

ایمان نخواهیم آورد تا اینکه خدا را آشکارا ببینیم }. و بدین سبب موسی فرمود: «أتهکلنا بما فعل السفهاء منّا» آیا ما را به خاطر کاری که افراد سفیه و نادان ما انجام دادند هلاک می کنی؟

و دوم اینکه: او دیدن با چشم را نخواست بلکه از او خواست که با اظهار برخی از نشانه های آخرت که او را مجبور به شناخت می کند، آنچه را که ضروری است به او بیاموزد و او را از استدلال بی نیاز می کند. « قال لن ترانی » هرگز مرا نخواهی دید. « فإن استقرّ مکانه » دیدنش را به مستقر شدن کوه، معلق کرد، کوهی که دانستیم مستقر نمی شود و این از قبیل تعلیق بر محال است. « و خرّ موسی صعقا». یعنی بیهوش بر روی او افتاد و از ابن عباس روایت شده که: شامگاه پنج شنبه، روز عرفه بیهوش و شامگاه جمعه بیدار شد و در آن شب تورات بر او نازل گشت و گفته شده معنایش این است که با حالت مرده افتاد. « فلمّا أفاق » زمانی که به هوش آمد « قال سبحانک » یعنی تنزیهی است برای تو، از اینکه آنچه را که شایسته تو نیست علیه تو جایز باشد. « تبت الیک » پیش رفتن در مسئله قبل از اجازه دادن به آن است.

و گفته شده: آن را به شیوه انقطاع الی الله گفته است همان طوری که تسبیح و تهلیل و مانند آن هنگام ظهور کارهای بزرگ ذکر می شود. « و أنا اوّل المؤمنین » مبنی بر اینکه کسی از بندگانت تو را نمی بیند. از ابن عباس روایت شده است. و مانند آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود است معنایش این است: من اولین کسی هستم که ایمان آورد و تو را تصدیق کرد که دیده نمی شود، و گفته شده: من با بزرگ شمردن سؤال رویت، اولین مؤمن از قومم هستم.

« برسالاتی » بدون کلام « و بکلامی » بدون رسالت. گفته شده: خداوند سبحان با موسی در کوه طور سخن گفت و با پیامبر اسلام در « سدره المنتهی » سخن گفت.

« فخذ ما آتیتک » یعنی آنچه از تورات به تو دادم و به آنچه به تو امر کردم تمسک کن. « و کن من الشّاکرین » یعنی از کسانی باش که به نعمت من اعتراف می کنند و شکر آن را به جای می آورند « فی الالواح » یعنی با لوح های تورات. و

گفته شده: از چوب هایی بودند که از آسمان نازل شده بودند. و گفته شده: از زمردهایی بودند که طول آن ده ذراع بود؛ و گفته شده: از زبرجد سبزرنگ و یاقوت قرمز رنگ بوده است. و گفته شده: که آنها دو لوح بودند.

« من کلّ شیء » زجاج گفته است: خداوند سبحان اعلام کرد که به او از هر چیز که در کار دین به آن نیاز داشت داده است و همراه با نشانه ها و آیاتی که به او نشان داد. « موعظه » تفسیر (کل شیء) است و بیانی است برای برخی از آنچه که در دایره آن است « و تفصیلا لکل شیء » در دین برای نواهی و اوامر و حلال و حرام و. غیره نیازمند آن است. « یأخذوا بأحسنها » یعنی آنچه را که از بهترین محاسن در آن هست که همان فرایض و سنت هاست می گیرند و آن بهتر از مباحات است. و گفته شده: منظور از الاحسن، حَسَن است و همه آنها حَسن است(1). « جسدا » یعنی: مجسّد که در آن روحی نیست و گفته شده گوشت و خون « له خوار » یعنی صدایی مانند صدای گاو داشت و درباره کیفیت صدای گوساله با وجود اینکه از طلا ساخته شده بود، اختلاف است: گفته شده: سامری روزی که دریا را قطع کرد یک قبضه (مشت) از خاک را از جا پای اسب جبرئیل برداشت و آن خاک را در دهان گوساله پرتاب کرد و آن خاک به گوشت و خون تبدیل شد و این مسئله متداول بود و خارق العاده نبود و جایز است که خداوند آن را طبق عادت انجام دهد و گفته شده: او با وارد کردن هوا به داخل آن، نیرنگ زد مانند این ابزار هایی که با حیله صدا درمی آورند او نیز چنین عمل کرد. « إنّه لا یکلّمهم » با آنچه که به آنها نفعی می رساند یا از آنها ضرری را دفع می کند. « و لا یهدیهم سبیلا » یعنی آنها را به سوی چیزی هدایت نمی کند؛ تا آنرا بیاورند و نه به سوی شر تا از آن اجتناب کنند. « اتّخذوه » یعنی آن را به عنوان اله (خداوند) گرفتند(2).

« ولما سقط فی أیدیهم » بیضاوی گفته است یعنی پشیمانی آن شدت یافت. انسان پشیمان دستش را از ناراحتی میگزد و دستش افتاده میشود « و ألقی الالواح» به خاطر شدت غضب و از فرط آزار و به خاطر تعصب به دین، آن را دور

1- . مجمع البیان 40 : 474-475-476-477.
2- . مجمع البیان. 4 : 48.

انداخت..

طبرسی گفته است: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم روایت شده که فرمود: خداوند به برادرم موسی رحم کند؛ خداوند متعال او را از فتنه قومش با خبر کرد و او دانست که آنچه که پروردگارش به او خبر داده حق است بر این اساس او بدانچه که در دستش بود متمسک بود به سوی قومش بازگشت، آنها را دید و خشمگین شد و لوح را انداخت. « استضعفونی » یعنی مرا ضعیف پنداشتند. « و کادوا تقتلوننی » یعنی خواستند مرا بکشند « فلا تمشت بی الأعداء » یعنی آنها را خوشحال نکن و آنچه را که ظاهرش خلاف تعظیم و بزرگداشت است انجام نده. « مع القوم الضالمین» یعنی با عابدان گوساله و از جمله آنها در اظهار غضب و خشم « و ذلّه فی الحیوه الدّنیا » یعنی کوچکی نفس و ذلت آن یا جزیه دادن و تسلیم شدن برای قتل(1). « و اختار موسی قومه » درباره سبب انتخاب آنها و وقت آن اختلاف است. گفته شده: او زمانی که به سوی میقاتگاه رفت آنها را انتخاب کرد تا اینکه خداوند متعال در حضور آنها با او صحبت کند و به او تورات را بدهد تا زمانی که به خبر موسی درباره صحبت کردن

با خدا باور نداشتند در نزد بنی اسراییل برای او شاهد باشند. وقتی که در میقاتگاه حاضر شدند و سخن او را شنیدند درباره رویه سؤال کردند در نتیجه دچار صاعقه شدند سپس خداوند آنها را زنده کرد و گفته شده: آنها را بعد از میقات اول و برای وعدگاه دوم، بعد از عبادت گوساله انتخاب کرد تا از آن عذر خواهی کنند. وقتی که سخن خدا را شنیدند، گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده. «فأخذتهم الرّجفه » منظور از آن، رعد و لرزش و حرکت شدید است تا جایی که نزدیک بود مفصل های آنها نمایان شود. موسی ترسید که بمیرند پس گریه کرد و دعا کرد و ترسید بنی اسراییل او را بر قتل هفتاد نفر متهم کنند و اگر به سوی آنها برگردد و بگوید که آنها مردهاند، حرفش را باور نکنند. ابن عباس گفته است: آن هفتاد نفری که گفتند: به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه او را آشکارا ببینیم. در نتیجه دچار صاعقه شدند و قبل از هفتاد نفری بودند که دچار لرزش و رعد شدند و

1- . مجمع البیان. 4 :482-483

خداوند به موسی امر کرد که هفتاد نفر از قومش را انتخاب کند آنها را انتخاب کرد و به آنها گفت: که در نزد خداوند دعایی بکنند، و آنها در دعایشان گفتند: خدایا چیزی به ما بده که به کسی قبل از ما ندادی و به کسی بعد از ما نمی دهی. خاوند از دعای آنها خوشش نیامد در نتیجه دچار لرزش و ترس (زلزله شدید) شدند.

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که: او گفت: آنها به خاطر ادعایشان مبنی بر قتل هارون توسط موسی دچار ترس و لرزش شدید شدند و داستان اینگونه است که موسی و هارون و شبر و شبیر فرزندان هارون به سوی دامنه کوهی روانه شدند. هارون بر روی یک تخت خوابید در آن لحظه خداوند جان او را گرفت، زمانی که هارون مُرد، موسی او را دفن کرد وقتی به سوی بنی اسراییل برگشت به او گفتند: هارون کجاست؟ گفت: خداوند جان او را گرفت. گفتند: نه بلکه تو او را کشته ای و به خاطر اخلاق و نرمی او بر ما حسادت ورزیدی. گفت: هر کس را که می خواهید انتخاب کنید، هفتاد مرد را از آنها انتخاب کرد و آنها را برد. وقتی که به قبر رسیدند، موسی گفت: ای هارون، آیا کشته شدی یا مردی؟ هارون گفت: کسی مرا نکشت و خداوند جان مرا گرفت. گفتند: بعد از امروز هرگز علیه تو عصیان نخواهد شد. سپس دچار ترس و لرز شدید شدند و بیهوش گشتند و مردند سپس خداوند آنها را زنده کرد و آنها را پیامبرانی قرار داد. وهب گفته است: آن ترس و لرز شدید مرگ نبود اما وقتی که قوم آن شکوه را دیدند دچار ترس شدند و نگران شدند و ترس و لرز شدیدی آنها را فراگرفت تا جایی که نزدیک بود که مفاصل آنها نمایان شود و پشتشان بشکند. وقتی که موسی آنها را دید به رحم آمد و ترسید که بمیرند و نبود آنها بر او سخت آمد و آنها وزیران او در کارهای خیر بودند به او گوش می دادند و مطیع او بودند. در آن هنگام دعا کرد و گریه کرد و پروردگارش را سوگند داد خداوند نیز آن ترس و لرز شدید را از آنها برداشت، آرام شدند و آرامش یافتند و سخن پروردگارشان را شنیدند. « قال » یعنی موسی گفت: « ربّ لو شئت أهلكتهم من قبل و إيّاى » یعنی اگر می خواستی قبل از این موقف این هفتاد نفر را نابود می کردی و من را نیز با آنها از بین می بردی الآن وقتی که به سوی بنی اسراییل برگشتم به آنها چه بگویم؟ « أتهلكنا بما فعل السفهاء منّا » معنای

نفی را دارد اگر چه به صورت انکار است و معنایش چنین است: تو به خاطر کاری که سفیهان و نادان های ما انجام دادند ما را نابود نکن؟ پس با این شیوه از تو می خواهیم که رنج و محنت به هلاک را از ما دفع کنی. آنچه که آن سفیهان انجام داده بودند عبادت گوساله بود. موسی گمان کرد آنها به خاطر عبادت گوساله توسط بنی اسراییل نابود شدند و گفته شده: به خاطر سؤال کردن در مورد رؤیت بود « إن هی الّا فتنتک » یعنی این ترس و لرز امتحان توست و برای تشدید کردن تعبد توسط تو و تکلیف کردن ما به صبر بر آنچه که برای ما نازل کردی. و گفته شده: منظور این است که این فقط عذاب توست « تضل بها من تشاء » یعنی با این ترس و لرز هر کس را که بخواهی نابود می کنی. « و تهدی من تشاء » یعنی هر کس را بخواهی نجات می دهی. و گفته شده: یعنی با ترک کردن صبر بر امتحان تو و ترک رضایت به آن هر کس را که بخواهی از رسیدن به ثواب و بهشت تو باز می داری و هر کس را که بخواهی با رضایت به آن و صبر بر آن، هدایت می کنی. « أنت ولیّنا » یعنی تو یاری دهنده ما هستی و بر ما أولی تر هستی و ما را احاطه و حفظ می کنی « فی هذه الدنیا حسنه » نعمت خوب، که منظور توفیق در انجام کار نیکوست. « و فی الآخره » یعنی نعمت خوبی به ما بده و منظور از آن رفعت و مغفرت و رحمت و بهشت است « فسأکتبها » رحمتم را واجب میکنم و این بشارتی است به بعثت پیامبر ما صلی الله علیه و آله وسلّم(1).

«و إذ نتقنا الجبل» یعنی آن را از ریشه کندیم و آن را بر بالای سر بنی اسراییل بالا بردیم، لشکر موسی حدود نه میل که یک فرسخ در یک فرسخ بود خداوند کوه را بر سر آنها بالا برد (خراب کرد) « کأنّه ظلّه » یعنی گویی پاره ای ابر یا سنگی پهن بود. « و ظنّوا أنّه واقع بهم » یعنی دانستند یا «ظن» به معنای؛ خذوا، است. یعنی به آنها گفتیم، بگیرید(2).

« و واعدناکم جانب الطّور الأیمن » و آن اینکه خداوند متعال به موسی وعده داد بعد از غرق شدن فرعون به کنار کوه طور ایمن بیاید تا تورات را به او بدهد « و

ص: 280

1- . مجمع البیان. 4 : 484-486

2- . مجمع البیان. 4 : 496.

لا تطغوا فیه » یعنی در آن تجاوز نکنید که آن را به شیوه ای که بر شما حرام شده است بخورید. « فقد هوی » یعنی نابود شد و یا به آتش افتاد. « لمن تاب » برای کسی که از شرک توبه کرد. « ثمّ اهتدی » یعنی همراه ایمان شد تا وقتی که بمیرد. و گفته شده در ایمانش شک نکرد و امام باقر علیه السلام فرموده است: سپس به سوی ولایت ما اهل بیت علیهم السلام رهنمون گشت(1).

« و ما أعجلک » ابن اسحاق گفته است: وعده چنین بود که او و قومش به وعده خود وفا کنند. و گفته شده: همراه جماعتی از برجستگان قومش، و به این گفته اش مربوط است « و واعدناکم جانب الطّور الأیمن » پس موسی در میان آنها به خاطر اشتیاق به سوی پروردگارش عجله کرد. و آنها را رها کد تا به او ملحق شوند. به او گفته شد: چه چیزی باعث شد ای موسی که در مقابل قومت عجله کنی؟ یعنی به چه دلیلی قومت را پشت سر گذاشتی؟ و از آنها سبقت گرفتی؟ « علی أثری» یعنی از پشت به من نزدیک هستند و من را می بینند؛ و یا اینکه آنها بر دین و منهاج من هستند و یا اینکه بعد از من منتظر می مانند که چه چیزی را برایشان می برم. « و عجلت إلیک ربّ لترضی » یعنی از آنها در آمدن به سوی تو سبقت گرفتم و به خاطر حرص و شوق به کسب رضایت تو. « فإنّا قد فتنّا قومک » یعنی آنها را امتحان کردیم « بملکنا » یعنی ما مالک چیزی از کارمان هستیم و بدین معناست که پاسخ عبادتکنندگان گوساله را درباره بزرگی آنچه که مرتکب شدند و به خاطر ترس از زیاد بودن آنها و تعداد کم ما طاقت نیاوردیم. « و إنّ لک موعدا » یعنی روز قیامت زمان عذاب دادن آنهاست، و آن زمان و وعده ما از تو به تأخیر نمی افتد. «ظللت علیه عاکفا» بر عبادت او باقی ماند « لنحرّقنّه » یعنی تا با آتش او را بسوزانیم، و امام باقر آن را با سکون حرف (حاء) و تخفیف حرف (راء) خوانده و این قرائت علی علیه السلام و ابن عباس است. یعنی (لنبردنّه بالمبرد: او را با

1- . کل خبر بر اساس چیزیست که در منبع آمده است: سوگند به خدا اگر مردی خدا را عبادت کرد و عمرش را در مسجد باشد و سپس بمیرد و ولایت ما را نپذیرفت خداوند او را با صورتش به آتش می کشد. حاکم ابوالقاسم حکانی آن را با اسنادش روایت کرده است و عیاشی آن را در تفسیرش به چند شیوه روایت کرده است.

سوهان، سوهان می زنیم) با توجه با تفسیر اولی بیانگر این است که حیوانی بود که گوشت و خون داشت و با توجه به تفسیر دومی مجسمه ای بود از طلا و نقره و به حیوان تبدیل نشده بود(1).

بیضاوی گفته: « لنحرّقنّه » یعنی با آتش او را می سوزانیم و قرائت (لنحرقنه) آن را تایید می کند و اگر با مبرّد بیاید مبنی بر این است که در سوزاندن آن مبالغه است زمانی که با مبرّد سوهان زده شود. و قرائت (لنحرقنه) آن را تأیید می کند. «ثم لننسفنّه » سپس او را به خاکستر یا خاکه تبدیل می کنیم. « فی الیمّ نسفا » چیزی مانع آن نمی شود. و منظور از آن زیادی عقوبت و اظهار نادانی امتحان شدگان به وسیله اوست برای کسی که کمترین عقل و درایت را دارد(2).

و طبرسی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی قصد کرد که سامری را بکشد، خداوند متعال به او وحی کرد: ای موسی، او را نکش، او بخشنده است. سپس موسی به قومش روی آورد. و فرمود: « إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا » {معبود شما تنها آن خدایی است که جز او معبودی نیست و دانش او همه چیز را در بر گرفته است}.

می گویم: در برخی تفاسیر آمده است روایت شده که موسی گوساله را گرفت و آنرا ذبح کرد سپس از آن خون جاری شد سپس آن را با آتش سوزاند و آن را در دریا انداخت.

« القرون الاولی » مانند قوم نوح و عاد و ثمود « بصائر » یعنی حجت ها و دلایلی برای مردم و عبرتهایی برای آنها که به وسیله آن در کار دینشان بصیرت و آگاهی یابند(3).

« والطّور » خداوند متعال به کوهی که در بالای آن با موسی سخن گفت و به سرزمین مقدس سوگند خورد. « و کتاب مسطور » یعنی کتابی مکتوب و نوشته شده، « فی رقّ منشور » الرق: پوستی که در آن نوشته می شود. (المنشور) یعنی بسط داده شده و گسترده. گفته شده: منظور از آن کتاب نتیجه کار انسانهاست.

1- . مجمع البیان. 7 : 23-24-25-27-29

2- . انوارالتنزيل. 2 : 26
3- . مجمع البيان. 7 : 22

و گفته شده: کتابی است که خداوند متعال آن را در آسمان برای ملائکه اش نوشت و آنها آنچه را که بوده و می باشد در آن می خوانند(1).

روایات:

1 .تفسیر علی بن ابراهیم: آیه « و رفعنا فوقکم الطور » زمانی که موسی به سوی بنی اسراییل بازگشت و تورات را با خود داشت آن را از او قبول نکردند. خداوند متعال نیز کوه طور سیناء را بر سرشان خراب کرد و موسی به آنها گفت: اگر قبول نکنید کوه را بر سر شما می اندازد (خراب می کند) و شما را می کشد، سرهایشان را پایین انداختند و گفتند: آن را قبول می کنیم(2).

آیه «واشربوا فی قلوبهم العجل» یعنی گوساله را دوست داشتند تا جایی که آنرا عبادت کردند(3).

2 .عیون اخبار الرضا، علل الشرائع: مردی شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره گاو سؤال کرد که او را چه شده است، چشمش را بسته است و سرش را به سوی آسمان بلند نمی کند؟ فرمود: به خاطر شرم از خداوند عزوجلّ زمانی که قوم موسی گوساله را پرستیدند از آن زمان سرش را پایین انداخته است. (4)

3 .علل الشرائع: جمیل بن انس روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: به گاو احترام بگذارید چون بزرگ چهارپایان است. و به خاطر شرم از خداوند بعد از عبادت گوساله چشمش را به سوی آسمان بلند نکرد(5).

4 .تفسیر علی بن ابراهیم: « فانّا قد فتنّا قومک » می فرماید که: بعد از تو آنها را امتحان کردیم « و اضلّهم السّامریّ » ؛ و آنها را با گاوی که آن را عبادت می کردند گمراه کرد. و دلیل آن این بود که وقتی خداوند متعال به موسی وعده داده بود که تا سی روز تورات و لوح ها را بر او نازل کند بنی اسراییل را از آن باخبر کرد و

1- . مجمع البیان 7 : 256

-2 . تفسیر قمی : 41
-3 . تفسیر قمی: 46
-4 . عیون اخبار الرضا : 134؛ علل الشرائع : 198
-5 . علل الشرائع : 168

به وعده گاه رفت و هارون را به عنوان جانشین برای قومش گذاشت. وقتی که سی روز گذشت و موسی به سوی آنها باز نگشت عصیان کردند و خواستند که هارون را بکشند. گفتند: موسی به ما دروغ گفته و از دست ما فرار کرده است، ابلیس به شکل مردی نزد آنها آمد و به آنها گفت: موسی از شما فرار کرده و اصلا به سوی شما برنمی گردد. جواهراتتان را نزد من بیاورید تا خدایی را بر شما بگیرم تا او را عبادت کنید. سامری روزی که خداوند فرعون و یارانش را غرق کرد جلوی موسی بود به جبرئیل نگاه کرد سوار بر حیوانی به شکل رمکه (نوعی اسب) بود و هر بار که سمش را بر جایی از زمین می گذاشت، آن مکان را تکان می داد. سامری به او نگاه کرد و جزء برگزیدگان اصحاب موسی بود و خاک را از جای سم اسب جبرئیل گرفت(1) و آن را در یک کیسه گذاشت. و آن کیسه نزدش بود و به آن در نزد بنی اسراییل افتخار می کرد. زمانی که ابلیس به سوی آنها آمد و گوساله را گرفتند به سامری گفت: خاکی را که همراه توست، بیاور. سامری آنرا آورد. ابلیس آن را در درون شکم گوساله انداخت. وقتی که خاک در شکم گوساله ریخته شد، حرکت کرد و بر روی او پشم و مو شروع به رشد کرد. بنی اسراییل برای او سجده بردند؛ هفتاد هزار از بنی اسراییل برای آن سجده بردند. هارون چنانچه خداوند حکایت کرده به آنها گفت: « یا قوم انّما فتنتم به و انّ ربکم الرحمن فاتبعونی و أطیعوا امری *قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی » قصد کشتن هارون را کردند تا اینکه از میان آنها فرار کرد و تا زمانی که میقات موسی بعد از چهل شب تمام شد در همان حال ماندند (اعتکاف نزد گوساله) زمانی که روز دهم ذوالحجه بود خداوند لوح ها را بر او نازل کرد و در آن تورات و هر آنچه نیازمند آن بودند، از جمله احکام، زندگی نامه ها و داستان ها در آن بود.

سپس خداوند به موسی وحی کرد « انّا قد فتنّا قومک من بعدک و أضلّهم السامری » ما بعد از تو قومت را امتحان کردیم و سامری آنها را گمراه کرد، و آنها گوساله را عبادت کردند. و صدایی مانند صدای گاو داشت. موسی گفت: پروردگارا،

1- . علل الشرائع : 168

گوساله از جانب سامری است پس صدا برای کیست؟ گفت: از من ای موسی. زمانی که آنها را دیدم از من روی گردان شده اند و به گوساله روی آورده اند دوست داشتم که آنها را بیشتر امتحان کنم و موسی چنانچه خداوند فرموده است، با حالت خشم و غضب و تأسف به سوی قومش بازگشت و گفت: « یا قوم الهم یعدکم ربکم وعدا حسنا أفطال علیکم العهد أم أردتم أن یحل علیکم غضب من ربّکم فأخلفتهم موعدی » سپس لوح ها را انداخت و ریش و سر برادرش هارون را گرفت و او را به سوی آن کشاند و به او گفت: وقتی که آنها را دیدی که گمراه شدند چه چیزی باعث شد که دست از متابعت من برداری آیا از دستور من سرپیچی کردی؟ چنانچه خداوند فرموده است، هارون گفت: « یبنومّ لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی إنّی خشیت أن تقول فرقت بین بنی اسراییل و لم ترقب قولی ». بنی اسراییل به او گفتند: « ما أخلفنا موعدک بملکنا» گفت: ما با تو محالفت نکردیم. «ولکنا حُملنا أوزارا مِن زینه القَوم» یعنی از زیورآلات آنان «فقذفناها» گفت: خاکی را که سامری آورد در شکمش ریختیم سپس سامری گوساله را خارج کرد در حالی که صدا داشت. موسی به او گفت: تو را چه شده ای سامری؟ سامری گفت: چیزی را دیدم که آنها ندیدند و یک قبضه از خاک جای پای اسب جبرئیل را گرفتم یعنی از زیر سم اسب جبرئیل در دریا « فنبذتها » یعنی آنرا برداشتم. « و کذلک سوّلت لی نفسی » یعنی نفسم آن را برای من چنین زینت داد. موسی گوساله را خارج کرد و آن را با آتش سوزاند و در دریا انداخت. سپس موسی به سامری گفت: « اذهب فانّ لک فی الحیوه ان تقول لامساس» یعنی تا زمانی که زنده ای در پشت تو این علامت هست و تا آخر عمر به شما میگویند: لامساس: لمس نکن، تا اینکه بدانند شما سامری هستید و مردم از شما فریب نخورند. آنها هم اکنون در مصر و شام معروف به « لامساس » هستند. سپس قصد کرد که سامری را بکشد خداوند به او وحی کرد: ای موسی، او را نکش او بخشنده است. موسی به او گفت: « انظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا لنحرقنه ثم لننسفنّه فی الیمّ نسفا، انما الهکم الله الذی لا اله الّا هو وسع کل شیء علما ».(1)

ص: 285

1- . تفسیر قمی: 420-422

توضیح: بیضاوی گفته است « أسفا » یعنی به خاطر آنچه که انجام داده بودند ناراحت شدند «وعدا حسنا» که تورات را به شما بدهد و در آن نور و هدایت است. «أ فطال علیکم العهد» یعنی زمان، یعنی زمان جدایی او از آنها « فأخلفتم موعدی» وعدهای که به من دادید که در ایمان به خدا و انجام آنچه که شما را به آن امر کردم ثابت قدم باشید. و گفته شده: او کسی است که وعدهاش را خلف کند: اگر خلف وعده را در آن دیدید. آیا در وعده من به شما به اینکه بعد از چهل شب بازمی گردم، خلافی دیدید؟ « بملکنا » یعنی اختیار خودمان را نداشتیم، زیرا اگر سامری ما را به حال خود میگذاشت و برای ما زینت نمیداد آن را خلاف نمیپنداشتیم - گمراه نمی شدیم -. « أوزارا من زینه القوم » بارهایی از زیور قبطی ها که از آنها زمانی که خواستیم با نام عروسی از مصر خارج شویم، امانت گرفتیم. و گفته شده: آن را به خاطر جشنی که داشتند، امانت گرفتند و هنگام خروج به خاطر ترس از اینکه بدانند، آن را برنگرداندند. و گفته شده: آنچه که بعد از غرق شدن فرعونیان، دریا به ساحل انداخت و آن را گرفتند. « فقذفناها » یعنی آنها را در آتش انداختیم. « فکذلک القی السامری » یعنی آنچه از آن همراه او بود. و روایت شده که آنها وقتی گمان کردند که ساز و برگ کامل شده است سامری به آنها گفت: موسی میعاد شما را خلف وعده کرده است به خاطر زیورهای قوم که همراه شماست و برای شما حرام است. نظر درست آن است که برای او چاله ای بکنیم و در آن آتش روشن کنیم و هر چه که همراه ماست را در آن بیندازیم. سپس چنین کردند(1).

می گویم: ممکن است قول (التراب الذی) تفسیر قول (فکذالک القی السامری) باشد اگر چه ذکر نشده است و در بهترین تفاسیر، چنین تفسیر شده است.

سپس بیضاوی می گوید: « فأخرج لهم عجلا جسدا » از آن جواهرات ذوب شده بود. « له خوار » منظور صدایی مانند صدای گاو است. « فقالوا » یعنی سامری و کسانی که به وسیله آن امتحان شدند. « هذا إلهکم و إله موسی فنسی » یعنی موسی او را فراموش کرد و رفت و آن را نزد کوه طور خواست یا اینکه سامری

1- . انوار التنزیل. 2: 65-66

فراموش کرد. یعنی آنچه که از اظهار ایمان بر عهده او بود را ترک کرد. « انّما فتنتم به» یعنی شما به وسیله گوساله امتحان شدید. « علیه » یعنی بر گوساله و عبادتش. « عاکفین » مقیم بودند « أن لا تتّبعن » یعنی در غضب و خشم برای خدا و مقابله با کسی که به او کفر ورزید مرا پیروی کنی. یا اینکه به دنبال من بیایی و به من ملحق شوی و «لا» زائده است. «أ فعصیت أمری» با صلابت در دین و حفاظت از آن «قال یبنومّ» ای پسر مادر، به خاطر طلب مهربانی و لطف، در اینجا مختص شده است. و گفته شده: چون از طرف مادری، برادرش بود. و جمهور معتقدند که هر دو از یک پدر و مادر بودند « لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی » یا موسی، موی سرم را نگیر. آن دو را گرفت در حالی که به سبب خشمی که به خاطر خدا داشت، او را به سوی خود میکشید. « و لم ترقب قولی » زمانی که گفتی: مرا در قومم جانشین قرار بده و صالح بگردان « فما خطبک » درخواست تو برای او چیست؟ و چه چیزی تو را بر آن وا داشت؟ گفت: « بصرت بما لمیبصروا » دانستم آنچه را که نمی دانستند و آن اینکه فرستادهای که آن را نزد تو آورد، روحانی محض بود و جای پای او چیزی را لمس نمیکند مگر این که آنرا زنده می کند. یا دیدم آنچه را که آنها ندیدند و آن اینکه جبرئیل با اسب زندگی به سوی تو آمد. گفته شده: همانا او را شناخت چون مادرش وقتی او را به دنیا آورد به خاطر ترس از فرعون او را انداخت و جبرئیل به او غذا می داد تا اینکه توانایی پیدا کرد. « فقبضت قبضه من أثر الرسول » از خاک له شده زیر پای او برذاشتم و آن را در زیور آلات مذاب شده ریختم. « و کذلک سوّلت لی نفسی » یعنی آن را برای خودم زینت دادم(1).

آیه « لامساس » طبرسی گفت است: در معنایش اختلاف است، گفته شده: او به مردم دستور خدا را داد که با آن قاطی نشوند و نشینند و آن را نخورند به خاطر تنگ گرفتن بر او. و معنایش چنین است: تو باید بگویی: نه لمس می کنم و نه لمس می شوم تا زمانی که زنده ام. ابن عباس گفته است: برای تو و فرزندانت. مساس بر وزن فعال و از مماسه گرفته شده است و «لامساس» یعنی: برخی از ما برخی دیگر

1- . انوارالتنزیل. 2 : 66-67

را لمس نکند. سامری سر به بیابان می زند و با حیوانات وحشی و درنده در گیر می شود، کسی را لمس نمی کند و کسی او را لمس نمی کند خداوند عاقبتش را چنین کرد. و اگر کسی را ملاقات می کرد، می گفت: « لامساس » یعنی مرا لمس نکن و به من نزدیک نشو و این عقوبتی برای خودش و فرزندانش شد تا جایی که بقایای آنان امروزه نیز آن را می گویند. و اگر کسی غیر از آنها، یکی از آنها را لمس می کرد در همان لحظه هردوی آنها داغ میشدند، و گفته شده: سامری ترسید و فرار کرد و سر به بیابان می زند و کسی را نمی دید که او را لمس کند به طوری که به خاطر دوری از مردم مانند گوینده « لامساس » شد، از جبّایی روایت شده است(1).

5 . تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه در زمان او دو شیطان بودند که او را اذیت و امتحان می کردند و مردم را بعد از او گمراه می کردند. اما پنج پیامبر اولوالعزم، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و اما دو همراه نوح، فیطیفوس و خرام و اما دو همراه ابراهیم، مکیل و رذام و دو همراه موسی، سامری و مرعقیبا و دو همراه عیسی مولس و مریسا و دو همراه محمد، حبتر و زریق بودند(2).

توضیح: الحبتر: یعنی روباه، و منظور ابوبکر است به خاطر مکر و حیله اش به این نام معروف شد؛ و منظور از زریق، عمر است که زریق یا به خاطر آبی بودن رنگش و یا به خاطر اینکه در بعضی از رفتار های زشتش به پرنده ای به نام زریق شبیه بود به این نام نامگذاری شده است؛ یا به خاطر این است که رنگ آبی نزد عرب ها شوم است و آن را به فال بد می گیرند. آن چنان که خداوند فرمود: «و نحشر المجرمین یومئذ زرقا».

6 .الاحتجاج: از ابو بصیر روایت شده که گفت: طاوس یمانی از امام باقر علیه السلام درباره پرنده ای سؤال کرد که یک بار پرواز کرده است و قبل و بعد از آن پرواز نکرده و خداوند متعال اسم آن را در قرآن ذکر کرده، آن پرنده چیست؟ گفت:

1- . مجمع البیان 7 : 28-29.
2- - تفسیر قمی : 422.

طور سیناء است که خداوند متعال با گوشه ای از آن بر آنها سایه افکند آن را بر سر بنی اسراییل به پرواز درآورد و در آن عذاب های متفاوتی وجود دارد تا اینکه تورات را قبول کردند و این خبر(1) کلام خداوند متعال است که فرمود:« و إذ نتقنا الجبل فوقهم کانّه ظلّه و ظنّوا انّه واقع بهم ».

7 . تفسیر علی بن ابراهیم: « و واعدنا موسی ثلاثین لیله و اتممناها بعشر فتمّ میقات ربّه أربعین لیله » خداوند متعال به موسی وحی کرد: من تورات را که شامل احکامی برای بنی اسرائیل هست تا چهل روز دیگر بر تو نازل می کنم و چهل روز شامل ماه ذوالقعده و ده روز از ذوالحجه است. موسی به یارانش گفت: خداوند متعال به من وعده داده است که تورات و لوح ها را به مدت سی روز بر من نازل کند و خداوند متعال به او امر کرد که نگوید: تا چهل روز دلهایشان به تنگ آمد موسی به وعده گاه رفت و هارون را به عنوان جانشین خود بر بنی اسراییل گماشت. زمانی که سی روز گذشت و موسی برنگشت؛ خشمگین شدند و خواستند که هارون را بکشند و گفتند: موسی به ما دروغ گفته و از دست ما فرار کرده است، در نتیجه گوساله را گرفتند و پرستیدند وقتی روز دهم ماه ذی الحجه بود، خداوند بر موسی لوح ها و هر آنچه از احکام و اخبار و سنت ها و داستان ها به آن نیاز داشتند را نازل کرد، وقتی که خداوند تورات را بر نزول کرد و با او سخن گفت، گفت: « ربّ ارنی انظر الیک » خداوند به او وحی کرد « لن ترانی » هرگز مرا نخواهی دید یعنی نمی توانی مرا ببینی « و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی » اما به کوه نگاه کن اگر در جایش مستقر شد آن وقت مرا خواهی دید. گفت: خداوند حجاب را برداشت و به کوه نگاه کرد. کوه در دریا فرورفت و تا روز قیامت فرو می ریزد و ملائکه نازل شدند و درهای آسمان گشوده شد. خداوند به ملائکه وحی کرد: موسی را دریابید، فرار نکند، ملائکه نازل شدند. موسی را احاطه کردند و گفتند: ای پسر عمران ثابت قدم باش چیز بزرگی را از خدای درخواست کردی. وقتی موسی به طرف کوه پایین آمد، افتاد، ملائکه نازل شدند و او بر صورت افتاد و از ترس خدا و از ترس آنچه که

1- . الاحتجاج : 179.

دید ترسید و درگذشت. خداوند روحش را به او بازگرداند، سرش را بلند کرد و به هوش آمد و گفت: « سبحانک تبت الیک و أنا اوّل المؤمنین » یعنی اولین کسی هستم که تصدیق کرد که تو دیده نمی شوی. خداوند به او فرمود: « یا موسی انّی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشّاکرین» جبرئیل او را ندا داد: ای موسی من جبرئیل برادر تو هستم.

« و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظه و تفصیلا » یعنی هر چیزی پندی است که او مخلوق است و آیه « فخذها بقوه » یعنی با قوت قلب. « و أمر قومک یأخذوا باحسنها » یعنی بهترین احکامی که در آن است را بگیرند و (بدان متمسک شوند). « سأریکم دار الفاسقین » یعنی قوم فاسقی برای شما می آیند و دولت و قدرت مال آنها می شود. آیه « سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق». یعنی قرآن را از کسانی که به ناحق در زمین تکبر می ورزد باز می دارم. « و إن یروا کلّ آیه لا یومنوا بها و إن یروا سبیل الرّشد لا یتخذوه سبیلا» فرمود :اگر ایمان و صداقت و وفا و عمل صالح را در یابند آن را به عنوان راه انتخاب نمی کنند ولی اگر شرک و زنا و گناهان را ببینند به آن تمسک می شوند و به آن عمل می کنند. «و الّذین کذّبوا بآیاتنا » این خبر محکم است. آیه « هذا إلهکم و إله موسی فنسی » یعنی ترک شده است. « أفلا یرون أن لایرجع إلیهم قولا » یعنی گوساله سخن نمی گوید و زبان ندارد. «و لما سقط فی أیدیهم » یعنی زمانی که موسی به سوی آنها آمد و گوساله را آتش زد. « قالوا لئن لم یرحمنا ربّنا و یغفرلنا لنکوننّ من الخاسرین ». فرموده خدا: «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِی مِن بَعْدِیَ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ وَأَلْقَی الألْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُواْ یَقْتُلُونَنِی فَلاَ تُشْمِتْ بِیَ الأعْدَاء وَلاَ تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ *قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلأَخِی وَأَدْخِلْنَا فِی رَحْمَتِکَ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ *إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُواْ الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ *وَالَّذِینَ عَمِلُواْ السَّیِّئَاتِ ثُمَّ تَابُواْ مِن بَعْدِهَا وَآمَنُواْ إِنَّ رَبَّکَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ » {و چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت گفت پس از من چه بد جانشینی برای من بودید آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید و

الواح را افکند و [موی] سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید [هارون] گفت ای فرزند مادرم این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده*[موسی] گفت پروردگارا من و برادرم را بیامرز و ما را در [پناه] رحمت خود درآور و تو مهربانترین مهربانانی*آری کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید و ما این گونه دروغ پردازان را کیفر می دهیم*و[لی] کسانی که مرتکب گناهان شدند آنگاه توبه کردند و ایمان آوردند قطعا پروردگار تو پس از آن آمرزنده مهربان خواهد بود} این آیه محکم است؛ و آیه « وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّایَ » {و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید و چون زلزله آنان را فرو گرفت گفت پروردگارا اگر می خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می ساختی} موسی وقتی به بنی اسراییل گفت: خداوند با من حرف می زند و با من نجوا می کند و او را تصدیق نکردند و به آنها گفت: از میان شما کسانی را انتخاب کنید تا با من بیایند و کلام او را بشنوند. هفتاد نفر از بهترین آنها را انتخاب کردند و به وعده گاه رفتند. موسی نزدیک شد و با پروردگارش نجوا کرد و خداوند متعال با او سخن گفت. موسی به یارانش گفت: بشنوید و نزد بنی اسراییل به آن شهادت دهید، به او گفتند « يَا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ* ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » {و چون گفتید ای موسی تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد پس در حالی که می نگریستید صاعقه شما را فرو گرفت*سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد که شکرگزاری کنید} این آیه در سوره بقره است و آن با این آیه در سوره بقره است. آیه : « و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا » نصف آیه در سوره بقره و نصف آن اینجاست. وقتی که موسی به یارانش نگاه کرد که هلاک شدند برای آنها ناراحت شد و گفت: « ربّ لو شئت اهلکتهم من قبل و ایّایَ اتهلکنا بما فعل السفهاء منا » و آن زمانی بود که موسی گمان کرد که اینها به خاطر گناه بنی اسراییل نابود شدند. گفت: « إِنْ هِیَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَن

تَشَاء وَتَهْدِی مَن تَشَاء أَنتَ وَلِیُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَیْرُ الْغَافِرِینَ *وَاکْتُبْ لَنَا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَهً وَفِی الآخِرَهِ إِنَّا هُدْنَا إِلَیْکَ » {هلاک می کنی این جز آزمایش تو نیست هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می کنی تو سرور مایی پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی*و برای ما در این دنیا نیکی مقرر فرما و در آخرت [نیز] زیرا که ما به سوی تو بازگشته }خداوند متعال فرمود: « عَذَابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشَاء وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِنَا یُؤْمِنُونَ »(1)

{عذاب خود را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و آنان که به آیات ما ایمان می آورند مقرر می دارم }

توضیح: آیه « ای کلّ شیء موعظه » شاید معنا این باشد که در آن درباره آثار حکمت خدا در خلقت هر چیزی و آثار صنع او، نوشته شده است و به طوری که برای هر کس که در آن تأمل می کند واضح می گردد که صانع و سازنده ای دارد و ممکن است موعظه حال باشد، یعنی از هر چیزی حکمی نوشته است در حالی که آن چیز از جهت دلالت کردنش بر صانع، موعظه است. در میان مفسران قول مشهور این است که « موعظه » بدل از جار و مجرور است. یعنی هر چه از موعظه ها و تفصیل احکام است را نوشتیم.

قوله تعالی « سأریکم دار الفاسقین » گفته شده: که منظور این است که به عنوان تهدید، جهنم را به شما نشان خواهم داد و گفته شده: منظور سرزمین فرعون و قوم او در مصر است. و گفته شده: یعنی شما را وارد شام می کنم و جایگاه قوم های گذشته را که از امر خداوند سرپیچی کردند به شما نشان می دهم تا عبرت بگیرید. قوله تعالی « سأصرف عن آیاتی » گفته شده یعنی: با مهر زدن بر دلهای آنها آیات منصوب در آفاق و أنفس را از آنها باز می دارم. در نتیجه در آن تفکر نمی کنند و از آن عبرت نمی گیرند. و گفته شده: یعنی آنها را از آنچه که باطل است باز می دارم.

1- . تفسیر قمی 1 : 222-225

قول « أفلا یرون » می گویم: در این موضع از قرآن بعد از قول: خوار: صدای گاو: « ألم یروا أنّه لا یکلّمهم و لا یهدیهم سبیلا » و در سوره طه « فقالوا هذا الهکم و اله موسی فنسی أفلا یرون » آیه ممکن است بر مصنف مشتبه شده باشد و یا اینکه در این مقام (جا) آنچه که در سوره طه آمده است را تفسیر کرده است. قول « سقط فی أیدیهم » یعنی پشیمانی آنها شدت یافت، نوعی کنایه است. چون انسان پشیمان از ناراحتی دستش را می گزد در نتیجه دستش در آن می افتد. قول « فهذه الآیه » شاید مراد این است که هر دو آیه به یک واقعه و حادثه مربوط هستند چون در غیر این صورت ارتباط یکی از آنها به دیگری بر اساس لفظ مشکل است. مگر اینکه گفته شود: در لفظ هم تغییر حاصل شده است. پس قول (قوله: و اختار) تفسیری برای قول (هذه الآیه) است. قول « انّا هدنا الیک » به سوی تو توبه کردیم از هاد یهود: هنگامی که بازگشت.

8 . الخصال: از امام رضا علیه السلام روایت شده است که: کسانی که قوم موسی را به عبادت گوساله امر کردند پنج نفر بودند و اهل یک خانه بودند و بر سر یک سفره غذا می خورند و آنها أذنیوه و برادرش میذویه و پسر برادرش و دخترش و زنش بودند و آنها کسانی بودند که گاوی را که خداوند دستور ذبحش را داده بود ذبح کردند. ادامه خبر(1).

عیون اخبار الرضا: پدرم از علی از پدرش از علی بن سعید مانند آن را روایت کرده است(2).

9 . الخصال: ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم روایت می کند که فرمود: از جمله کوههایی که در روز موسی پرواز کردند هفت کوه بودند، و به حجاز و یمن ملحق شدند، از جمله آنها در مدینه أحد و ورقان و در مکه ثور و ثبیر و حراء و در یمن، صبر و حضور(3).

10 . الاحتجاج: درباره سؤالهای زندیق از امام صادق علیه السلام آمده که :

1- . الخصال 1: 145
2- . عیون الاخبار: 237
3- . الخصال2 : 3

همانا خداوند قومی را که با موسی خارج شدند هنگام توجه موسی به سوی خداوند، جانشان را گرفت سپس آنان را زنده کرد چون گفته بودند: « أرنا الله جهره»(1).

11 . الاحتجاج، توحید، عیون أخبار الرضا: در خبر ابن جهم آمده است که مأمون از امام رضا علیه السلام درباره معنای قول خداوند عزوجلّ « و لمّا جاء موسی لمیقاتنا و کلّمهم ربّه قال ربّ ارنی انظر الیک قال لن ترانی » سؤال کرد. چگونه جایز است که موسی کلیم الله نداند که دیدن خدای متعال جایز نیست تا اینکه این سؤال را از او میپرسد؟ رضا علیه السلام فرمود: همانا موسی بن عمران علیه السلام کلیم خداست و می دانست که خداوند بلند مرتبه، فراتر از این است که با چشم دیده شود، ولی وقتی که خداوند با او سخن گفت و او را نجاتبخش - پیامبر - قرار داد به سوی قومش بازگشت و به آنها خبر داد که خداوند متعال با او سخن گفته و او را تأیید و پیامبر کرده است. گفتند: ایمان نمی آوریم مگر اینکه همان طوری که شما شنیدی ما نیز سخن او را بشنویم و این قوم هفتصد هزار نفر بودند. از میان آنها هفتاد هزار نفر را انتخاب کرد و از میان هفتاد هزار، هفت هزار و سپس از میان این هفت هزار نفر، هفتاد نفر را برای میقات پروردگارش انتخاب کرد. و آنها را به طرف طور سیناء برد و آنها را در دامنه کوه قرار داد و موسی به طرف کوه طور بالا رفت و از خداوند متعال خواست که با او حرف بزند و سخنش را به گوش آنها برساند. خداوند متعال با او سخن گفت و آنها کلامش را از بالا و پایین و راست و چپ و پشت و جلو شنیدند. چون خداوند متعال آن را در درخت ایجاد کرد و از آنجا نشأت گرفت، به طوری که از هر جهت آن را شنیدند. گفتند: به تو ایمان نمی آوریم که این چیزی که شنیدیم سخن خداست مگر وقتی که خداوند را آشکارا ببینیم. وقتی این قول بزرگ را گفتند و تکبر ورزیدند و ظلم کردند، خداوند متعال برای آنها صاعقه ای فرستاد که آنها را به خاطر ظلمشان فرا گرفت و مردند. موسی گفت: پروردگارا، وقتی به سوی بنی اسراییل برگشتم به آنها چه بگویم؟ و گفتند: تو آنها را بردی و کشتی، و گفتنند تو در آنچه که از مناجات خداوند با تو ادعا کردی

1- . الاحتجاج : 188

صادق نبودی؟ خداوند آنها را زنده کرد و با او فرستاد. گفتند: تو اگر از خداوند بخواهی که خودش را به تو نشان دهد و تو به او نگاهی کنی، جوابت را می دهد و تو به ما می گویی چگونه است و ما نیز او را آن طور که باید و شاید می شناسیم. موسی گفت: ای قوم من، خداوند با چشم ها دیده نمی شود و چشم، قدرت دیدن خداوند را ندارند ، بلکه با نشانه هایش می توان او را شناخت. گفتند: به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه از او بخواهی؟ موسی گفت: پروردگارا، تو سخن بنی اسراییل را شنیدی و به صلاح آنها داناتری. خداوند متعال وحی کرد: ای موسی، درباره آنچه که از تو سؤال کردند از من سؤال کن، تو را به خاطر جهل آنها مواخذه نخواهم کرد. در آن هنگام موسی گفت: « ربّ ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه » در حالی که می افتد و نمی تواند کنترل خودش را حفظ کند. «فسوف ترانی فلمّا تجلی ربّه للجبل» وقتی خداوند با نشانه ای از نشانه هایش برای کوه متجلی شد. « جعله دکّا و خرّ موسی صعقا فلمّا أفاق قال سبحانک تبت إلیک » می گوید: از جهل قومم به شناختی که به تو داشتم، برگشتم و به سوی تو توبه می کنم. « و أنا اوّل المؤمنین » من جزء اولین کسانی هستم که ایمان دارند تو دیده نمی شوی(1).

می گویم: در کتاب توحید به طور مفصل درباره این موضوع سخن گفته شده است.

12 .تهذیب: با اسنادش از ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در هنگام مرگم مرا در وقت ظهر خارج کنید وقتی قدم های شما پایین آمد و بادی به استقبال شما آمد مرا آنجا دفن کنید و آن اول طور سیناست(2).

13 .ارشادالقلوب: از امام صادق علیه السلام روایت شده که: « الغریّ» قطعه ای از کوهی است که خداوند متعال بر آن با موسی سخن گفت(3).

1- . الاحتجاج : 235، توحیدالصدوق :109-111. عیون الاخبار :111-112
2- . التهذیب، 2 :12
3- . ارشادالقلوب 2 :254

14 .دقّاق و سنایی و المکتّب روایت می کنند که: از امام صادق علیه السلام پرسیدیم که: چرا هارون به موسی گفت: «یبنومّ لا تأخذ بلیحتی و لا برأسی» و نگفت: یا ابن ابی، ای پسر پدرم ؟ فرمود: بیشتر دشمنی بین برادران وقتی بود که آنها از پدران متفاوتی بودند ولی وقتی که از یک مادر بودند دشمنی میان آنها کم می شد، مگر اینکه شیطان میان آنها نزاع می انداخت و آنها نیز از او پیروی می کردند. هارون به برادرش موسی گفت: ای برادرم، ای کسی که مادر من او را به دنیا آورده و آن مادر من را نیز به دنیا آورده، ریش و موی سر مرا نگیر. و نگفت: ای پسر پدرم، چون فرزندان پدر، وقتی که مادرشان متفاوت بود همیشه دشمنی داشتند مگر کسانی که خداوند آن را، از آنها حفظ می کرد و دشمنی بین فرزندانی که از یک مادر بودند، به دور بود (وجود نداشت). گفت: به او گفتم: پس چرا موی سر و ریش او را گرفته بود و به سوی آن می کشاند در حالی که در گرفتن گوساله توسط آنها و عبادت کردن آن، گناهی نداشت؟ گفت: این کار را با او انجام داد، چون وقتی که آنها این کار را انجام دادند از آنها جدا نشد و به موسی ملحق نشد. اگر از آنها جدا می شد، دچار عذاب می شدند. آیا نمی بینی که او به موسی گفت: ای هارون چه چیزی باعث شد که وقتی دیدی آنها گمراه شدند، مرا اطاعت نکنی و یا از فرمان من سرپیچی کنی؟ هارون گفت: اگر آن را انجام می دادم دچار تفرقه می شدند و من ترسیدم که به من بگویی: بین بنی اسراییل تفرقه انداختی و به حرفهای من توجه نکنی.

صدوق می گوید: موسی سر و ریش برادرش را گرفت. چون خودش هم سر و ریشش را می گرفت؛ طبق عادت معمول مردم وقتی که یکی از آنها غمگین شود یا اینکه دچار مصیبت بزرگی شود، دستش را بر سر خودش می گذارد و زمانی که به یک گرفتاری بزرگ دچار می شد ریشش را می گرفت . گویی می خواست با آنچه انجام داد به هارون یاد بدهد که باید به خاطر آنچه که بر سر قومش آورد دچار ناراحتی و بی تابی شده و باید در آن مصیبت به خاطر آنچه که انجام دادند، شریک باشد. چون نسبت امت به پیامبر و دلیل و حجت به منزله گوسفندان به نسبت چوپانانشان می باشد. چه کسی سزاوارتر از چوپان است برای غمگین شدن وقتی که

گوسفندان او متفرق شوند و نابود گردند، چون مسئول حفظ آنها او بوده است و به خاطر راهنمایی کردن و خوب چراندن آنها (خوب حفاظت کردن آنها) به او وعده پاداش داده می شود و اگر ضد آن را انجام دهد و آن ها را تلف کند، به او وعده عقاب داده شده است؟. حسین بن علی علیه السلام نیز چنین کاری انجام داد. وقتی که به قوم دشمن خود حرمتهای خود را یاد آور شد و آن را رعایت نکردند ریش خود را گرفت و سخنان خود را گفت. معمولا فرد نزدیک مورد خطاب قرار می گیرد و فرد دور به خاطر آنچه که انجام داده است، سرزنش می شود، چون آن برای فرد دور آزار دهنده تر است به خاطر انجام دادن چیزی که مستوجب عقاب است. خداوند متعال به بهترین بندگان و نزدیکترین بندگانش محمد صلی الله علیه و آله وسلم گفته است: « لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین »(1).

خداوند متعال می دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هیچ وقت به او شرک نمی ورزد و همانا او را مورد خطاب قرار داد ولی منظورش، امت او بود. موسی نیز برادرش هارون را به خاطر اقتدا به خداوند متعال و به کار بردن این شیوه توسط صالحان قبل از او و کسانی که در زمان او بودند، سرزنش کرد ولی منظورش امت او بود(2).

توضیح: جوهری گفته است منظور از بنی علّات: فرزندان مرد از زنان متفاوت است. و سید رضی در این باره گفته: اگر گفته شود: وجه این سخن خداوند متعال (و أخذ برأس أخیه) چیست؟ آیا ظاهر آیه بیانگر این نیست که هارون کاری کرد که مستوجب انجام این کار، بر او شد؟ و بعد از آن عذر خواستن از موسی به خاطر آن برای چیست در حالی که این کار انسان های نادان و شتابزده است و جزء عادت انسانهای حکیم و خویشتندار نیست؟ میگوییم: آنچه که خداوند متعال از کار موسی به نسبت برادرش حکایت می کند، بیانگر صادر شدن گناه و یا کار زشتی از جانب یکی از آن دو نیست بلکه موسی در حالی به سوی قومش آمد که خشمگین و ناراحت بود به خاطر آنچه که بعد از او انجام دادند و کار آنها را بزرگ تلقی کرد و

1- . الزمر / 65
2- . علل الشرائع : 34-35

در آن به تفکر پرداخت. در نتیجه سر برادرش را گرفت و او را به سوی خود کشاند، چنانکه انسان هنگام خشم و یا شدت فکر آن را با خودش انجام می دهد. آیا ندیدی انسان متفکّر خشمگین گاهی لبهای خود را می گزد و ریش خود را می گیرد؟ پس موسی برادرش هارون را به جای خود در نظر گرفت، چون هارون برادر و شریک او بود و هر آنچه از خیر و شر به او می رسید، به هارون هم می رسید پس با او کاری را انجام داد که انسان هنگام فکر کردن و ناراحتی با خود انجام می دهد و این کارها با توجه به عادت ها، احکامش فرق می کند. ممکن است آنچه که برای برخی اکرام و احترام است، برای دیگران تحقیر باشد و برعکس. اما قول « لا تأخذ بلحیتی ». این احتمال هست که هارون علیه السلام ترسید که بنی اسراییل با سوء ظنی که دارند فکر کنند که او منکر موسی است و او را سرزنش می کند. سپس شرح قصه خود را آغاز می کند. در یک جا می گوید: انّی خشیت: یعنی من ترسیدم و در جایی دیگر می گوید: « یبنومّ إن القوم استضعفونی » و ممکن است قول « لا تأخذ بلحیتی » به منظور غرور نباشد بلکه معنای سخن او این است که: خشمگین نشو، و خودت را زیاد ناراحت نکن. گروهی نیز گفته اند: وقتی موسی برادرش را باحال جزع و ناراحتی که داشت، دید جهت دردمندی و آرامش او سرش را گرفت چنان که وقتی یکی دچار مصیبتی شود، ما چنین می کنیم و بر این اساس قول « لا تشمت بی الاعداء » یک کلام مستأنفه و ابتدایی است. اما قول « لا تأخذ بلحیتی » احتمال دارد این را بخواهد که: آن را انجام نده در حالی که هدف تو تسکین من است و قوم گمان می کنند که تو منکر منی. و قومی دیگر گفتند: سر برادرش را گرفت تا او را به سوی خود بکشاند و آنچه را که خداوند به او وحی کرده به او یاد دهد. هارون ترسید از اینکه آنها به خاطر سوء ظنی که دارند گمان کنند که او با من دشمنی دارد در نتیجه به خاطر دلسوزی به موسی گفت: ریش و سر مرا نگیر تا آنچه که انجام می دهی اینها را خوشحال کند و آن وقت به نسبت تو گمانی می کنند که شایسته تو نیست. پایان(1).

1- - تنزیه الانبیاء، 79-81

می گویم: شاید صحیحتر چیزی باشد که صدوق (ره) اخیرا ذکر کرد و آن اینکه، آن را به خاطر مصلحت میان خود و برای ترساندن امت انجام دادند تا اینکه شدت انکار موسی بر آنها را بدانند مبنی بر اینکه اگر آن چیزی است که نباید یکی از آن دو انجام میدادند پس آن، ترک اولی است به دلایل قاطعی که درباره عصمت انبیا گذشت و آنچه در این خبر آمده بر آن حمل می شود.

15 . تفسیر علی بن ابراهیم: « وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ » موسی وقتی که به میقات رفت و به سوی قومش بازگشت و دید که گوساله را عبادت کردند به آنها گفت: ای قوم من، شما با گرفتن این گوساله (به خدایی) به خودتان ظلم کردید به سوی پروردگارتان توبه کنید و خودتان را بکشید. گفتند: چگونه خودمان را بکشیم؟ موسی به آنها گفت: هر کدام از شما صبحگاه به بیت المقدس برود و همراهش یک چاقو یا آهن تیز یا شمشیر باشد. وقتی که من از منبر بنی اسراییل بالا رفتم شما نقاب بپوشید، به طوری که کسی دوستش را نشناسد و برخی از شما برخی دیگر را بکشد. هفتاد هزار نفر از کسانی که گوساله را عبادت کرده بودند، در بیت المقدس جمع شدند. وقتی که موسی برای آنها نماز خواند و از منبر بالا رفت، برخی از آنها شروع به کشتن برخی دیگر کردند تا اینکه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای موسی، به آنها بگو: از قتل و کشتن دست بردارید، خداوند توبه آنها را قبول کرده است. ده هزار نفر از آنها کشته شدند و خداوند این آیه را نازل کرد «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ » و قول « وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً » آنها هفتاد نفری بودند که موسی آنها را برای شنیدن سخن خداوند انتخاب کرد، وقتی که کلام خدا را شنیدند، گفتند: ای موسی، تا خدا را آشکارا نبینیم به تو ایمان نمی آوریم. خداوند نیز برای آنها صاعقه ای فرستاد و همگی سوختند سپس خداوند بعد از آن، آنها را زنده کرد و برای آنها پیامبرانی فرستاد(1).

1- . تفسیر القمی : 39-40

توضیح: طبرسی گفته است: «لن نومن لک» یعنی تو را در این گفته که پیامبری مبعوث هستی تصدیق نمی کنیم « حتّی نری الله جهره » یعنی آشکارا که به ما خبر دهد تو پیامبر فرستاده شده هستی و گفته شده: معنایش چنین است. ما تو را درباره آنچه از صفات خداوند متعال و آنچه که بر او جایز است می گویی، تصدیق نمی کنیم تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم که ما را از آن با خبر کند. و گفته شده: وقتی که موسی لوح ها را آورد در حالی که در آن تورات بود، گفتند: هرگز ایمان نخواهیم داشت که این از جانب خداست مگر اینکه او را آشکارا ببینیم. و برخی گفته اند: قول « جهره » صفتی برای خطاب آنها به موسی است، یعنی آن را آشکارا و با صدای بلند به او گفتند(1).

16 .توحید: ابن عباس درباره قول خداوند متعال « فلمّا أفاق قال سبحانک تبت إلیک و أنا اوّل المؤمنین » می گوید یعنی: می گویم: پروردگارا، تو منزهی، از اینکه از تو درخواست رویت کنم، توبه کردم و من جزء اولین کسانی هستم که ایمان دارم تو دیده نمی شوی.(2)

17 .توحید: از امام صادق علیه السلام درباره این قول خداوند « فلمّا تجلّی ربّه للجبل جعله دکّا » فرمود: کوه در دریا فرو رفت و تا قیامت سقوط می کند.(3)

توضیح:طبرسی گفته است: « فلما تجلّی رباه للجبل » یعنی امر پروردگارش برای اهل کوه نمایان شد. در اینجا حذف وجود دارد. و بدین معناست که خداوند متعال نشانه هایی را نمایان کرد تا به وسیله آن کسانی که نزد کوه بودند، استدلال کنند که رویت خداوند جایز نیست. و گفته شده: بدین معناست که: پروردگارش با نشانه هایی که در کوه ایجاد کرد، برای اهل کوه - کسانی که نزد کوه بودند - ظاهر شد. همان طوری که که گفته می شود: حمد و ستایش مخصوص خدایی است که با قدرتش بر ما تجلی یافت. زمانی که نشانه عجیب و شگفت انگیز را در کوه نمایان ساخت. آن چنان که گویی برای اهل آن ظاهر شد. و گفته شده: « تجلّی » به معنای

1- . مجمع البیان 1: 114-115
2- . توحید الصدوق :106

3- . توحيد الصدوق : 109

«جلّی» است مانندحدّث و تحدّث، و تقدیر آن چنین است. «جلّی ربّه امره للجبل» یعنی در ملکوتش برای کوه چیزی را نمایان ساخت که کوه با آن تخریب می شود و آنچه که در خبر آمده آن را تایید می کند. خداوند متعال به اندازه انگشت خضر نمایان شد و کوه با این مقدار فروریخت. ابن عباس گفته است: معنایش چنین است: نور پروردگارش برای کوه ظاهر شد. و حسن گفته است: وقتی که وحی پروردگارش برای کوه نمایان شد، آن را ویران کرد یا آن را با سطح زمین یکسان کرد. و گفته شده: آن را به خاک تبدیل کرد؛ از ابن عباس است. و گفته شده: در زمین فرو رفت تا اینکه نابود شد، از حسن است. و گفته شده: به چهار قطعه تبدیل شد. قطعه ای به سمت مشرق و قطعه ای به سمت مغرب رفت و قطعه ای در دریا افتاد و قطعه ای به شن مبدل شد. و گفته شده: کوه به شش کوه تبدیل شد، سه تای آنها در مدینه و سه تای دیگر در مکه واقع شد، آنهایی که در مدینه افتادند احد و ورقان و وضوی بودند و آنهایی که در مکه افتادند ثور، ثبیر و حراء بودند. این از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم روایت شده است.(1)

18 .بصائر الدرجات: از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که: همانا ملائکه های کروبی قومی از شیعه ما از خلق اول هستند که خداوند آنها را پشت عرش قرار داد و اگر نور یکی از آنها بر اهل زمین تقسیم شود، برای آنها کفایت میکند. سپس گفت: همانا موسی زمانی که از پروردگارش درخواست کرد آنچه را که درخواست کرد خداوند به یکی از کروبی ها امر کرد، پس برای کوه متجلی شد و آن را نابود کرد.(2)

19 .بصائر الدرجات: از سدیر روایت می کند که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم. مردی از اهل یمن بر ما گذشت. امام باقر علیه السلام درباره یمن از او سؤال کرد. جلو آمد و صحبت می کرد. امام باقر به او فرمود: آیا خانه ای با این نشانی را میشناسی؟ گفت: بله، آن را دیدهام. امام باقر به او فرمود: آیا صخرهای را در کنار آن است در فلان جا میشناسی؟ مرد گفت: بله آن را دیدهام. مرد گفت:

1- . مجمع البیان4 : 475
2- . بصائر الدرجات : 21

کسی را ندیدم که به اندازه تو شهر ها را بشناسد. وقتی که آن مرد بلند شد، امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای ابوالفضل؛ این همان صخرهای است که وقتی موسی خشمگین شد و لوح ها را انداخت، و آنچه را که از تورات از میان رفت، صخره آن را بلعید و وقتی که خداوند پیامبرش را فرستاد آن را به او داد و آن نزد ماست.(1)

می گویم: در کتاب الإمامه روایات زیادی مبنی بر اینکه کتاب تورات و ألواح و انجیل و سایر کتابهای پیامبران در نزد اهل بیت علیهم السلام است، ذکر خواهد شد.

20 .کافی: ابو بصیر از از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: به من فرمود: ای ابو محمد خداوند به پیامبران چیزی را نداده، مگر اینکه آن را به محمد داده است و ما صحیفه هایی را که خداوند متعال فرمود « صحف ابراهیم و موسی » نزد خود داریم. گفتم: فدایت شوم آنها همان الواح هستند؟ فرمود: بله.(2)

21 .بصائر الدرجات: ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: همانا در جفر - غیب خداوند متعال - آمده است وقتی که لوح های موسی را نازل کرد، آن را بر او نازل کرد در حالی که آنچه را که اتفاق افتاده و تا برپایی قیامت اتفاق خواهد افتاد در آن موجود است. وقتی که دوران موسی سپری شد خداوند به موسی وحی کرد که لوح ها را که جنس آنها زبرجدی از بهشت است در کوه امانت بگذارد. موسی نزد کوه آمد کوه برای او باز شد و او لوح ها را در حالی که پیچیده شده بود در آن گذاشت. وقتی که آنها را در آن گذاشت کوه بر آن بسته شد و آنها همچنان در کوه بود تا اینکه خداوند متعال پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد. پس کاروانی از یمن آمدند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلّم را میخواستند. وقتی که به کوه رسیدند کوه باز شد و لوح ها با حالت پیچیده بیرون آورده شدند همان طوری که موسی آنها را گذاشته بود. آن گروه نیز آنها را گرفتند و به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم تحویل دادند(3).

1- . بصائر الدرجات : 37-38
2- . اصول کافی 1 : 225
3- . بصائر الدرجات : 38

می گویم: تمام روایت های مربوط به این موضوع در باب «کتابهای پیامبران و آثار آنها نزد ائمه است» موجود است و همچنین در آن روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد آمد که : یوشع بن نون وصّی موسی بود و لوح های موسی از زمرد سبز رنگ بود، وقتی که موسی خشمگین شد، لوح ها از دست او افتادند و برخی از آنها شکستند و برخی باقی ماندند و برخی به سمت آسمان بالا رفتند. وقتی که خشم موسی برطرف شد، یوشع گفت: آیا تبیان آنچه که در لوح ها بود را داری؟ گفت: بله، و همچنان گروهی بعد از گروه دیگر آن را به ارث بردند تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و وی آنها را به من داد.

22 .الاحتجاج، توحید، عیون اخبار الرضا: از حسن بن محمد نوفلی در کتاب « احتجاج الرضا علی ارباب الملل» آمده که گفت موسی بن عمران و هفتاد نفری که آنها را انتخاب کرد و با او به کوه

رفتند و به او گفتند: تو خداوند سبحان را دیدی و به ما نشان بده که چگونه او را دیدی؟ به آنها گفت: من او را ندیدم. گفتند: به تو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم. در نتیجه دچار صاعقه شدند و همه سوختند و فقط موسی باقی ماند. گفت: پروردگارا هفتاد نفر مرد را از بنی اسراییل انتخاب کردم، آنها را آوردم و تنها برمی گردم. چگونه قومم مرا به آنچه که به آنها خبر داده ام، تصدیق می کنند؟ اگر می خواستی از قبل آنها و من را هلاک می کردی. آیا به خاطر کاری که نادان های ما انجام داده اند ما را نابود می کنی؟ سپس خداوند متعال بعد از مرگشان آنها را زنده کرد(1).

23 .تفسیر العیاشی: از ابو اسحاق روایت است که: «و قولوا حطه» یعنی بخشش و مغفرت: حطّ عنّا: یعنی ما را ببخش(2).

24 .تفسیر العیاشی: از اسحاق بن عمار روایت شده که از ابو عبدالله درباره این قول خداوند « خذوا ما آتیناکم بقوه » سؤال کردم که آیا منظور قوت بدن هاست یا قوت قلب؟فرمود: در هر دوی آنها با هم(3).

1- . الاحتجاج : 229 توحید الصدوق: 436 عیون الاخبار: 91
2- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

3- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

25 .تفسیر العیاشی: از عبیدالله بن حلبی روایت شده که: « وذکروا ما فیه » یعنی: به یاد آورید آنچه را که ترک کردنآ عقوبت دارد(1).

26 . تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند « خذوا ما آتیناکم بقوه » روایت شده که: سجده کنید و دو دست را در نماز بر زانو بگذار(2)

در حالی که راکع هستی.

27 . تفسیر العیاشی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در قولش: «و إذ واعدنا موسی اربعین لیله» روایت می کند که: در علم و تقدیر سی شب بود سپس برای خداوند بدا حاصل شد در نتیجه ده روز دیگر را به آن اضافه کرد و میقات پروردگارش از اول تا آخر، چهل شب طول کشید.

توضیح:شاید منظور از علم، علم ملائکه باشد، و یا آنچه در لوح محو و اثبات نوشته شده، علم نامیده شده است و تحقیق در مورد آن در باب بداء گذشت.

28 . تفسیر العیاشی: ابوبصیر از امام باقر علیه السلام درباره قول خدا « و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم » روایت شده که: وقتی که پروردگار موسی او را نجات داد خداوند به او وحی کرد: ای موسی، همانا قومت را امتحان کردم؟ گفت: به چه چیزی پروردگار؟ فرمود: با سامری؟ گفت: سامری چه کار کرد؟ فرمود: از جواهراتشان برای آنها گوسالهای ساخت. گفت: پروردگارا، از جواهرات آنها ممکن است آهو یا مجسمه یا گوساله ساخته شود، پس امتحان آنها چگونه است؟ فرمود: همانا سامری برای آنها گوسالهای ساخت که صدا داشت. گفت: پروردگارا، چه کسی او را به صدا درآورد؟ فرمود: من. موسی در آن هنگام گفت: « إن هی الّا فتنتک تضلّ بها من تشاء و تهدی من تشاء» گفت: وقتی که موسی به قومش رسید و دید که گوساله را عبادت میکنند الواح را از دستش انداخت در نتیجه لوح ها شکستند. امام باقر علیه السلام گفت: باید آن اتفاق وقتی باشدکه خداوند او را باخبر کرده باشد. گفت: موسی قصد کرد و گوساله را از بینیش به طرف دمش پاره کرد و آن را با آتش سوزاند، سپس در دریا انداخت. گفت: یکی از آنها که در آب می افتد و نیازی

1- . تفسير العياشى نسخه خطى
2- . تفسير العياشى، نسخه خطى

که به آن دارد و در معرض آن خاکستر قرار می گیرد و آن را می نوشد و آن قول خداوند متعال است «و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم» (1).

تفسیر العیاشی: ابوبصیر از امام باقر علیه السلام مانند این روایت تا قول «تهدی من تشاء » (2)

را روایت می کند.

توضیح: البرد: یعنی قطع کردن به وسیله مبرد یا سوهان است.

بیضاوی درباره قول خداوند متعال « و اشربوا فی قلوبهم العجل » گفته است: به خاطر شدت و زیادی خوشحال شدنشان به آن، عشق و علاقه به آن در دلهایشان وارد شد و شکل آن در دلشان نفوذ کرد. همان طوری که رنگ در لباس و شراب در اعماق بدن نفوذ می کند. « بکفرهم» یعنی به سبب کفرشان و دلیلش این است که آنها مجسمه یا حلولیه بودند و جسمی عجیب تر از آن را ندیدند؛ در نتیجه آنچه که سامری برای آنها ساخته بود در دلشان جای گرفت.

29 . تفسیر العیاشی: محمدحلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که درباره قول خداوند متعال « و واعدنا موسی ثلاثین لیله و اتممناها بعشر » فرمود: با ده روز ذوالحجه ناقص بود تا اینکه به ماه شعبان به پایان رسید. پس گفت: ناقص یعنی کامل نشده.(3)

30 .از فضیل بن یسار روایت شده که : از امام باقر علیه السلام پرسیدم: فدایت شوم برای ما زمانی در آنها تعیین کن؟ فرمود: خداوند علمش با علم کسانی که وقت تعیین می کنند، مخالف است. اما شنیدم خداوند می گوید: « و واعدنا موسی ثلاثین لیله » تا « اربعین لیله » اما موسی آن ده روز را نمی دانست و بنی اسراییل هم نمی دانستند و زمانی که با آنان درباره اش حرف زد، گفتند: موسی دروغ گفت و به ما خلف وعده کرد. اگر درباره آن با شما صحبت شد. بگویید: خدا و رسولش راست گفتند دوبار پاداش داده می شوید(4).

1- . تفسیر عیاشی نسخه خطی

2- . تفسير عياشى . نسخه خطى
3- . تفسير عياشى نسخه خطى
4- . تفسير عياشى نسخه خطى

31 . تفسیر العیاشی: فصیل بن یسار، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: وقتی که موسی به سوی پروردگارش خارج شد به آنها وعده سی روز را داد، وقتی که خداوند بر سی روز ده روز را اضافه کرد، قومش گفتند: موسی با ما خلف وعده کرد، در نتیجه ساختند آنچه را که ساختند(1).

32 . تفسیر العیاشی: محمد بن علی بن حنفیه نیز چنین روایتی شده را نقل می کند(2).

33 . تفسیر العیاشی: ابوبصیر از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می کند که: وقتی که موسی از پروردگارش درخواست کرد و گفت: « ربّ أرنی أنظر إلیک قال لن ترانی و لکن انظر إلی الجبل فإن استقرّ مکانه فسوف ترانی » گفت: وقتی که موسی بر بالای کوه رفت، درهای آسمان گشوده شد و ملائکه گروه گروه روی آوردند. و در دستشان ستون هایی را داشتند که سرشان نور داشت و گروه گروه بر او می گذشتند و میگفتند: ای پسر عمران آمدی، چیز بزرگی را درخواست کردی. و همچنان موسی ایستاده بود تا اینکه پروردگار ما (جلّ جلاله) متجلی شد و کوه ویران شد و موسی بیهوش افتاد. وقتی که خداوند روحش را به او بازگرداند، به هوش آمد و گفت: « سبحانک تبت إلیک و أنا اوّل المؤمنین » ابن ابی عمیر گفت: برخی از اصحاب ما گفته اند که آتش او را احاطه کرد تا به خاطر هول و هراسی که او را فرا گرفت فرار نکند(3).

34 . تفسیر العیاشی: از ابوبصیر روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق می فرمود: وقتی که موسی پسر عمران از پروردگارش خواست که به او نگاه کند. خداوند به او وعده داد که در یک جای بنشیند. خداوند به ملائکه امر کرد که گروه گروه با برق و رعد و باد و صاعقه ها بر او بگذرند. هربار گروهی از ملائکه ها بر او می گذشت، سرش را برمی گرداند (بلند می کرد). به او گفتند: چیز بزرگی را

1- . تفسیر عیاشی نسخه خطی
2- . تفسیر عیاشی نسخه خطی
3- . تفسیر عیاشی نسخه خطی

خواستهای(1).

35 . تفسير العياشی: از حفص بن غياث روايت شده كه گفت: شنيدم كه امام صادق عليه السلام درباره قول « فلمّا تجلّى ربه للجبل جعله دكّاً و خرّ موسى صعقا» می فرمود: كوه در دريا فرو رفت و همچنان تا قيامت فرو می رود(2).

36 . و در روايت ديگری آمده است كه: آتش موسی را احاطه كرد تا به خاطر ترس از آنچه كه ديد فرار نكند و گفت: وقتی كه موسی بيهوش افتاد، مُرد. وقتی كه خداوند روحش را به او بازگرداند به هوش آمد و گفت: پروردگارا، به سوی تو توبه كردم و من جزء اولين مؤمنان هستم(3).

37 . تفسير العياشی: از محمد بن ابی حمزه از كسانی كه آن را ذكر كرده از امام صادق درباره قول خداوند متعال « و اتّخذ قوم موسى من بعده من حليتهم عجلا جسدا له خوار» روايت شده كه موسی گفت: پروردگارا، چه كسی بت را به صدا درآورد؟ خداوند متعال فرمود: ای موسی، من آن را به صدا درآوردم(4). موسی گفت: اين فقط به خاطر امتحان توست و هر كس را كه بخواهی به وسيله آن گمراه می كنی و هر كس را كه بخواهی هدايت می كنی.(5)

38 .تفسير العياشی: وصاف از امام باقر عليه السلام روايت می كند كه: در آنچه كه موسی نجوا كرد اين بود كه گفت: پروردگار اين سامری گوساله را ساخته، در آوردن صدا از گوساله هم كار اوست؟ گفت: خداوند به او وحی كرد: ای موسی، آن كار فتنه و امتحان من است و از من نخواه كه دليل آن را بگويم(6).

توضيح: «لا تفصحنی عنها» شايد با صاد باشد. يعنی از من نخواه كه دليل آن را به تو بگويم. افصاح اگر چه لازم باشد ولی ممكن است تفصيح متعدی باشد و در برخی نسخه ها با ضاد آمده است. يعنی آن را برای مردم بيان نكن، آنها نمی فهمند.

1- . تفسير عياشی نسخه خطی
2- . تفسير عياشی نسخه خطی

3- - تفسیر عیاشی نسخه خطی
4- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
5- . تفسیر العیاشی نسخه خطی.
6- . تفسیر العیاشی نسخه خطی.

39 .تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که: وقتی که خداوند متعال به موسی خبر داد که قومش گوساله را عبادت کردند که صدا دارد برای او عینی و قابل درک به نظر نرسید. وقتی آنها را دید ناراحت شد و لوح ها را از دستش انداخت، امام صادق علیه السلام فرمود: رویت بر خبر برتری دارد(1).

40 . کافی: علی بن ابراهیم آن را روایت می کند که: خداوند متعال به موسی وحی کرد که سامری را نکش او مرد بخشنده ای است(2).

41 .مهج الدعوات: عبدالله بن حماد انصاری از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: کلمه حزیران نزد ایشان ذکر شد و ایشان فرمود: ماهی است که موسی در آن بنی اسراییل را نفرین کرد و در یک شبانه روز سیصد هزار نفر از بنی اسراییل مردند.(3)

42 . تفسیر الامام العسکری: خداوند متعال فرموده است « و إذ واعدنا موسی أربعین لیله ثم اتّخذتم العجل من بعده و أنتم ظالمون» گفت: موسی به بنی اسراییل می گفت: وقتی که خداوند در فرج و رحمت را به سوی شما گشود و دشمنانتان را نابود کرد برای شما کتابی از جانب پروردگارتان می آورم که شامل اوامر و نواهی و موعظه ها و عبرت ها و مثل های اوست. وقتی که خداوند به آنها آسایش و راحتی داد خداوند به او دستور داد که به وعده گاه بیاید و سی روز کنار اهل کوه روزه بگیرد. موسی فکر کرد، که بعد از آن به او کتاب می داد، سی روز، روزه گرفت. وقتی که روز آخر بود. پیش از افطار مسواک زد. خداوند متعال به او وحی کرد: ای موسی، آیا ندانستی که بوی دهان روزه دار، نزد من از بوی مسک خوشبوتر است؟ ده روز دیگر روزه بگیر و هنگام افطار مسواک نزن. موسی آن کار را انجام داد و خداوند به او وعده داد که بعد از چهل شب به او کتاب بدهد. و آن را به او داد، سامری آمد و در میان ضعیفان بنی اسراییل شبهه انداخت و گفت: موسی به شما وعده داد که بعد از چهل شب برگردد. و این بیست شب و بیست روز گذشت و چهل

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
2- . فروع کافی. 1 : 173 باب جود و بخشش.
3- . مهج الدعوات : 536

شبانه روز تمام شد. موسی در مورد پروردگارش خطا کرد و پروردگار شما می خواهد که نشان دهد که او می تواند که خودش، شما را به سوی خود دعوت کند. و موسی را به خاطر نیاز به او، مبعوث نکرد، و گوساله ای را که خودش ساخته بود، برای آنها نمایان ساخت. گفتند: چگونه گوساله خدای ماست؟ گفت: این گوساله از او (پروردگار) برای شما حرف می زند. همان طور که موسی از درخت سخن گفت. وقتی که از آن سخنی شنیدند به او گفتند: خداوند در گوساله است همان طوری که در درخت است. در نتیجه بدان گمراه شدند. وقتی که موسی به سوی قومش بازگشت، گفت: ای گوساله، آن چنان اینها میپندارند، خدای ما در توست؟ گوساله سخن گفت: و گفت: پروردگار ما عزیزتر و بزرگ تر از آن است که گوساله او را در بربگیرد و یا اینکه چیزی از درخت و یا مکان شامل او باشد. نه به خدا سوگند موسی. و سامری بود که گوساله ای را ساخت که پشتش به دیوار بود (قسمت عقب آن رو به دیوار بود). و در قسمت دیگر زمین را سوراخ کرد و در آن یکی از افرادش را نشانده بود و او بود که دهانش را بر دمبر گوساله گذاشت و گفت: آنچه را که گفت وقتی که گفت: «هذا الهکم و اله موسی». ای موسی بن عمران چیزی که باعث شد اینها به عبادت من و گرفتن من به عنوان اله و خدا خوار شوند این بود که صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و اهل بیت اوعلیهم السلام را سبک شمردند و موالات و دوستی با آنها و نبوت پیامبر و وصیت وصی را انکار کردند تا جایی که منجر شد مرا به عنوان خدا بگیرند. خداوند عزوجل فرمود: اگر خداوند متعال، عابدان گوساله را به خاطر سبک شمردن صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و جانشین او علی علیه السلام خوار کرد، پس به خاطر دشمنی با محمد و علی علیهما السلام از خواری بزرگتر نمیترسید و شما آنها را دیدهاید و آیات و دلایل آنها را شناختهاید؟. (1)

توضیح: بدان که در میان خاصّه و عامّه اختلاف است که آیا موسی به آنها وعده سی شب را داد و بعد از چهل شب آمد و یا اینکه وعده چهل شب را داد.

1- . تفسیر الامام : 99-100

بیشترین اخبار گذشته نشان می دهد که آن جزء اخبار بدائی است و سی شب مشروط به یک شرط بود و بعد از آن چهل شب کامل شد. و از این خبر ظاهر می شود که سامری شبهه فاسدی را برای گمراه کردن آنها به وجود آورد و میقات فقط چهل شب بوده است. و می توان یکی از آنها را حمل بر تقیه کرد، چون در زمان صادر شدن خبر بین مخالفان مشهورتر بود و یا اینکه موسی به آنها وعده سی روز را داد در حالی که چهل روز را هم جایز شمرد. پس برای میقاتش دو سرانجام قرار داد. می توان به این شیوه بین دو آیه را جمع کرد.

طبرسی رحمه الله درباره قول خداوند متعال «و إذ واعدنا موسی ثلاثین لیله و أتمناها بعشر» گفته است که: به خاطر یک فایده، مانند آنچه که در سوره بقره آمد، نگفته است چهل شب؛ و برای آن وجه هایی را ذکر کرده است:

یک: زمان آن ماه ذوالقعده و ده روز از ذوالحجه بود و اگر می گفت: چهل شب، نمی دانست که آغاز آن اول ماه است و روزها متوالی اند و ماه، همان ماه است. این را بیشتر مفسران گفته اند.

دو: خداوند به موسی وعده داد که سی شب روزه بگیرد و با عبادت به او نزدیک شود سپس تا وقت مناجات آن را با ده شب دیگر کامل کرد. و گفته شده: آن ده شب، شب هایی است که تورات در آنها نازل شد لذا به صورت جدا و تنها ذکر شده است.

سه: موسی به قومش گفت: من بیشتر از سی روز می مانم و تاخیر می کنم تا بر آنها آسان شود سپس ده روز دیگر به آن اضافه کرد و در آن خلف وعده نیست، چون وقتی که او چهل شب از آنها دور شد و تاخیر کرد قبل از آن سی شب دیگر نیامده بود. از امام باقر علیه السلام روایت شده است. پایان خبر(1).

ثعلبی گفته: موسی به قومش وعده سی شب را داد، خداوند با افزودن ده شب دیگر آن را کامل کرد تا اینکه چهل شب شد. بنی اسراییل سی شب را حساب کردند و وقتی که موسی به سوی آنها بازنگشت، دچار فتنه شدند و برخی گفته اند: آنها

1- . مجمع البيان: 4 : 473

شب و روز را، روز حساب کردند، وقتی که بیست روز گذشت، دچار فتنه شدند(1).

43 .تفسیر الامام العسکری: خداوند متعال فرمود: « ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلّکم تشکرون » یعنی از پیشینیان شما به خاطر عبادت گوساله گذشتیم تا شاید شما ای کسانی که از بنی اسراییل در عصر محمد صلی الله علیه و آله هستید، آن نعمت را بر پیشینیانتان شکرگزار باشید و بر شماست که بعد از آنها شکرگزار باشید. سپس ایشان علیه السلام فرمود: خداوند عزوجلّ آنها را بخشید چون خدا را به واسطه محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و آل پاک او، خوانده بودند و ولایت محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و علی علیه السلام و خاندان پاک آن دو را برای خودشان تجدید کردند. در آن هنگام بود که خداوند به آنها رحم کرد و آنها را بخشید. سپس خداوند عزوجلّ فرمود: « و إذ آتینا موسی الکتاب و الفرقان لعلّکم تهتدون » گفت: به یاد آورید زمانی را که به موسی کتاب دادیم و آن کتاب تورات بود که از بنی اسراییل پیمان گرفته شد که به آن ایمان آورد و آنچه را که واجب میکرد، بپذیرد و فرقان را نیز برای فرق بین حق و باطل و فرق میان اهل حق و اهل باطل آوردیم، زیرا زمانی که خداوند با کتاب تورات و ایمان به آن و تسلیم شدن برای او، آنها را اکرام کرد بعد از آن خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی، آنها به این کتاب اقرار کردند و « فرقان » باقی مانده است، کتابی که بین مؤمنان و کافران و اهل حق و اهل باطل فرق گذاشته است. عهد و پیمان به آن را برایشان تازه کن. من قسم حقی را به خودم خورده ام که از کسی ایمان و عملی را قبول نمی کنم مگر وقتی که به آن کتاب «فرقان» ایمان داشته باشد. موسی گفت: پروردگارا آن چیست؟ خداوند عزوجلّ فرمود: ای موسی، از بنی اسراییل عهد بگیر که محمد صلی الله علیه و آله وسلّم بهترین انسان ها و سید پیامبران است و اینکه برادرش و جانشین او، علی علیه السلام بهترین جانشینان است و اولیای او یعنی کسانی که بزرگان مردم آنها را منصوب کردند و پیروانش که تسلیم اوامر و نواهی او و جانشینانش شدند، همه اینها ستارگان بهشت والا و پادشاهان بهشت جاودانند. گفت: موسی این عهد را

1- . عرائس الثعلبی : 117

با آن بست، برخی از آنها به طور حق آن را پذیرفتند و برخی از آنها آن را با زبان قبول کردند ولی قلبا آن را قبول نداشتند. هر کدام از آنها که به حقیقت آن را پذیرفت، نور روشنی بر پیشانی اش آشکار می شد و هر کدام از آنها که فقط با زبان آن را گفت و قلبا قبول نداشت، آن نور را نداشت. پس آن فرقانی بود که خداوند آن را به موسی داد و این فرقان میان اهل حق و اهل باطل فرق گذاشت. سپس خداوند عزوجلّ فرمود: «لعلّكم تهتدون» تا شاید شما بدانید که آن چیزی که انسان به وسیله آن نزد خداوند عزوجلّ شریف میشود، اعتقاد به ولایت است همان طوری که گذشتگان شما بدان مشرف شدند.

سپس خداوند متعال فرمود: «و إذ قال موسى لقومه يا قوم إنّكم ظلمتم أنفسكم باتّخاذكم العجل فتوبوا إلى بارئكم فاقتلوا أنفسكم ذلكم خير لّكم عند بارئكم فتاب عليكم إنّه هو التّواب الرّحيم» امام فرمود: خداوند متعال فرمود: ای بنی اسراییل به یاد بیاورید «إذ قال موسى لقومه» وقتی که موسی به قوم خود یعنی عابدان گوساله گفت: «يا قوم إنّكم ظلمتم أنفسكم» ای قوم من شما به خودتان ظلم کردید و با این کار ضرر کردید. «باتّخاذكم بالعجل» اینکه گوساله را به عنوان اله (خدا) گرفتید. «فتوبوا إلى بارئكم» به سوی پروردگارتان توبه کنید کسی که شما را مبرا کرد و مصور کرد. «فاقتلوا أنفسكم» یعنی برخی از شما برخی دیگر را می کشد کسی که گوساله را عبادت نکرد آن کسی را که آن را عبادت کرده است، می کشد. «ذلكم خير لّكم » این قتل برای شما بهتر است. « عند بارئكم » از اینکه در دنیا زندگی کنید در حالی که شما را نمی بخشد در نتیجه خیرات و خوبی های شما در دنیا تمام می شود و بازگشت شما به سوی آتش خواهد بود. اگر کشته شوید در حالی که توبه کردید خداوند متعال کشتن شما را به عنوان کفاره شما قرار می دهد و بهشت را به عنوان منزلگاه شما و محل خواب شما قرار می دهد. خداوند عزوجل فرمود: «فتاب عليكم» قبل از توبه شما و کشتن جماعت شما و قبل از اینکه به سراغ مجازات شما را برود، و به شما مهلت توبه داد و شما را برای اطاعت باقی گذاشت. «إنّه هو التّواب الرّحيم» گفت: و آن اینکه وقتی خداوند کار گوساله را با دست موسی باطل کرد و خداوند با او درباره غلط نشان دادن کار سامری خبر داد و

ص: 312

به موسی امر کرد که هر کسی که گوساله را عبادت نکرده است، آن کسی را که گوساله را عبادت کرده است، بکشد. بیشتر آنها تبرئه شدند و گفتند: آن را عبادت نکردیم. خداوند متعال به موسی گفت: این گوساله را با آهن خورد کن سپس آن را در دریا بریز. هر کس از آب آن بنوشد لبانش و بینی اش سیاه می شود و گناهش آشکار می گردد، آن کار کرد و عابدان ظاهر شدند. خداوند به دوازده هزار نفر دستور داد که بر علیه آنهایی که باقی مانده اند خارج شوند و شمشیر بکشند و انان را به قتل برسانند. کسی بر آنها ندا داد: آگاه باشید خداوند کسی را که با دست یا پا از آنها پرهیز کند، لعنت کرده است. و خداوند لعنت کرده است کسی را که در مقتول تأمل کند شاید که او نزدیک و صمیمی منسوب او باشد، و از او بگذرد و به سراغ بیگانه برود. مقتول ها تسلیم شدند و قاتل ها گفتند: مصیبت ما از ایشان بزرگتر است با دستان خود پدرانمان و مادرانمان و فرزندانمان و برادرانمان و نزدیکانمان را می کشیم در حالی که عبادت نکردیم و ما و آنها در مصیبت شریکیم. خداوند متعال به موسی وحی کرد: من آنها را با این کار امتحان کردم چون وقتی که آنها گوساله را عبادت کردند از آنها دوری نکرده و کناره نگرفتند و به خاطر این کار با آنها دشمنی نکردند. به آنها بگو: هر کس به واسطه محمد صلی الله علیه و آله و آل و خاندن پاک او از خدا بخواهد که بر آنها قتل کسانی را که به خاطر گناهانشان مستحق قتل هستند را آسان کند ما آن را انجام میدهیم. آن را گفتند: و این کار بر آنها آسان شد و در کشتن آنها دردی را نیافتند. وقتی کشتار در میان آنها ادامه یافت و آنها پانصد و هشتاد و هشت هزار نفر بودند. خداوند به برخی از کسانی که گوساله را عبادت نکردند این توفیق را داد که به برخی از آنها که هنوز نوبت قتل آنها نشده بود گفتند: آیا چنین نیست که خداوند توسل به محمد و خاندان پاک او علیهم السلام را کاری دانسته که هیچ درخواستی را ناامید نمیکند و با آن هیچ خواستهای رد نمیشود؟ انبیا و پیامبران هم چنین توسل کردند پس چرا ما توسل نکنیم؟ گفت: جمع شوید و فریاد بزنید: پروردگار ما، به واسطه جاه و بزرگی محمد اکرم صلی الله علیه و آله و علی افضل و اعظم و فاطمه صاحب فضل و عصمت و حسن و حسین که دو نوه پیامبر و سرور جوان اهل بهشتند و به آبروی نسل پاک آل طه و یاسین، از تو می

خواهیم که گناهان ما را ببخشی و از لغزش های ما درگذری و این قتل را از ما برداری. و آن زمانی بود که موسی از آسمان مورد خطاب قرار گرفت: که مانع قتل شو، یکی از آنها از من درخواستی کرد و سوگندی را به من داد که اگر این عابدان گوساله به آن قسم میخوردند و برخی از آنها از من درخواست عصمت میکردند تا اینکه گوساله را عبادت نکنند با آنها موافقت کرده و آنها را حفظ میکردم؛ و اگر ابلیس با آن مرا قسم میداد او را هدایت می کردم و اگر نمرود و فرعون مرا به آن قسم میدادند نجاتشان میدادم. در نتیجه قتل از آنها برداشته شد و آنها گفتند: وای بر ما، ما چرا از این دعا به واسطه محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او غافل ماندیم تا اینکه خداوند ما را با بهترین عصمت از شر فتنه حفظ کند؟

سپس خداوند متعال فرمود: « و إذا قلتم یا موسی لن نومن لک حتّی نری الله جهره» گفت: گذشتگان شما این را گفتند « فأخذتکم الصاعقه » صاعقه گذشتگان شما را فراگرفت « و أنتم تنظرون الیهم ثم بعثناکم » یعنی گذشتگان شما را مبعوث کردیم « من بعد موتکم » یعنی بعد از مرگ گذشتگان شما « لعلّکم تشکرون » شاید گذشتگان شما زندگی را که در آن توبه می کنند و به سوی پروردگارشان پشیمان میشوند را شکرگذار باشند. آن مرگ بر آنها ادامه نیافت تا سرنوشت آنها به سوی آتش باشد در حالی که در آن جاودانند. گفت: همانا وقتی که موسی خواست که با آنها عهد فرقان را ببندد بین پذیرندگان و ردّکنندگان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام را جدا کرد. آنها گفتند: « لن نومن لک» ایمان نمی آوریم که این امر پروردگارت است. « حتّی نری الله جهره » تا وقتی که خداوند را به صورت آشکار ببینیم که ما را از آن باخبر کند. « فأخذتهم الصّاعقه » به طور عینی «و أنتم تنظرون» و آنها به صاعقه نگاه می کرد که بر سر آنها فرود می آمد.

خداوند عزوجلّ فرمود: ای موسی، من اکرام کنندگان اولیای خود و کسانی را که برگزیدگان مرا تصدیق می کنند اکرام می کنم و اهمیت نمیدهم و دشمنانم را کسانی که حقوق برگزیدگان مرا ردّ و پایمال می کنند عذاب می دهم و اهمیت نمیدهم. سپس موسی به کسانی که دچار صاعقه نشده بودند و باقی مانده بودند گفت:

چه می گویید؟ آیا قبول می کنید و اعتراف می کنید در غیر این صورت شما نیز به آنها ملحق خواهید شد؟ گفتند: ای موسی، ما نمی دانیم چرا آنها گرفتار آن چیزی شده اند که به آن گرفتار آمدهاند؟ آنها به خاطر تو دچار صاعقه نشدند بلکه صاعقه یکی از مصیبت های روزگار است که دچار انسان نیکوکار و فاجر می شود. اگر این ها به خاطر رد کردن تو در دستور محمد صلی الله علیه و آله و علی و خاندان آنها دچار صاعقه شدند، به واسطه محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او یعنی کسانی که ما را به سوی آنها فرا می خوانی از خدا بخواه، که این صاعقه زده ها را زنده کند تا از آنها بپرسیم که چرا دچار این مصیبت شدند؟ پس موسی برای آنها دعا کرد و خداوند آنها را زنده کرد و موسی گفت از آنها بپرسید که آن صاعقه چرا به آنها برخورد کرد. آنها نیز پرسیدند. گفتند: ای بنی اسراییل، به خاطر این دچار صاعقه شدیم که از پذیرفتن نبوت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام امتناع کردیم. بعد از مرگمان، ممالک پروردگارمان از جمله آسمان ها و حجاب ها و کرسی و عرش و بهشت ها و آتش او را دیدیم. در تمامی آن ممالک و دارایی ها امر و قدرتی نافذتر و بزرگتر از، امر محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ندیدیم و وقتی که ما با این صاعقه مردیم، ما را به سوی آتش بردند. محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و علی آنها را صدا کردند و گفتند: عذابتان را از سر اینها بردارید. اینها به خاطر درخواست یکی از کسانی که خدا را به ما و اهل بیت پاک ما قسم داده است زنده میشوند؛ و آن زمانی بود که هنوز ما را در جهنم نیانداخته بودند. پس عذاب ما را به تاخیر انداختند تا اینکه با دعای تو ای موسی بن عمران، به محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او، دوباره زنده شدیم. خداوند عزوجلّ به اهل عصر محمد صلی الله علیه و آله فرمود: اگر با دعا کردن به واسطه محمد و خاندان پاک او علیهم السلام، عذاب گذشتگان شما را، که به خاطر ظلمشان دچار صاعقه شدند، برداشتیم، آیا بر شما واجب نیست که به آنچه که آنها بدان هلاک گشتند و خداوند آنان را زنده کرد مبتلا نشوید؟(1).

1- 0 تفسیر الامام العسکری : 100-102

44 . کافی: حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تورات در زمانی که شش روز از رمضان گذشته بود نازل شد. (1)

45 . کافی: ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام مانند آن را روایت می کند.(2)

46 .علل الشرائع: با اسناد آن از یزید بن سلام روایت شده است که: او از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد که چرا فرقان، فرقان نامیده میشود؟ ایشان فرمود: چون آیات و سوره هایش متفرق است و بر روی لوح و صحیفه ها نازل نشده است و تورات و انجیل و زبور همگی در لوح ها و ورق نازل شدهاند. حدیث(3).

47 . تفسیر الامام العسکری: قوله تعالی «و إذ أخذنا میثاقکم» امام فرمود: به یاد آورید زمانی را که از شما عهد و پیمان گرفتیم که بدان چه در تورات آمده است و به فرقانی که با کتاب مخصوص به ذکر محمد و علی و اهل بیت پاک او علیهم السلام به موسی دادیم، عمل کنید، مبنی بر اینکه آنها بزرگان مردم هستند و حق را به پا می دارند. زمانی را که از شما عهد گرفتیم که بدان اقرار کنید و آن را به آیندگان و فرزندانتان برسانید و به آنها امر کنید که تا آخرین مقدّرات من در دنیا آن را به فرزندانشان برسانند. تا اینکه به محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا ایمان بیاورند و در برابر آنچه که از جانب خداوند درباره علی ولی الله به آنها امر می کند تسلیم او شوند و تا به آنچه به آنان خبر میدهد از خلفای بعد از او یعنی کسانی که حق خدا را اجرا می کنند، ایمان بیاورند، ولی از قبول آن ابا کردید و تکبر ورزیدید. « فرفعنا فوقکم الطّور» یعنی به جبرئیل دستور دادیم که کوه فلسطین را به اندازه اردوی نظامی اسلاف شما یعنی به اندازه یک فرسخ در یک فرسخ قطع کند. پس آن را قطع کرد و آورد و آن را بر بالای سرشان بالا برد، موسی به آنها گفت: یا بدانچه من به آن امر شده ام، متمسک شوید، و یا اینکه این کوه را بر سر شما می اندازم. در حالی که مکره و مجبور بودند به پذیرش آن پناه بردند، مگر کسی که خداوند او را از

1- . الاصول 2 : 628-629

2- . فروع كافى 1 : 206
3- . علل الشرائع : 161

عناد و انکار حفظ کرده بود، چون وی با اختیار و و از روی طاعت و آن را قبول کرده بود. سپس وقتی که آن را قبول کردند سجده بردند و پیشانی شان را بر زمین زدند و بسیاری از آنها گونه هایشان را بر زمین زدند نه به خاطر خضوع برای خداوند، بلکه به کوه نگاه می کردند ببینند که می افتد یا نه، و دیگران با اختیار و از روی اطاعت سجده بردند(1).

48 . تفسیر الامام العسکری: قول خداوند متعال «و إذ أخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطّور خذوا ما آتیناکم بقوه و اسمعوا قالوا سمعنا و عصینا و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم قل بئسما یأمرکم به ایمانکم إن کنتم مؤمنین » امام علیه السلام فرمود: خداوند عزوجلّ فرمود: زمانی را به یاد آورید که این کار را با گذشتگان شما کردیم. زمانی که بدان چه موسی از دین خدا و احکام آن و مسئله برتری محمد صلی الله علیه و آله و علی و جانشینان آنها علیهم السلام، بر سایر خلایق برایشان آورد ولی از آن ابا کردند. « خذوا ما آتیناکم » به آنها گفتیم: هر آنچه که از فریضه ها را به شما دادیم با قوت و قدرت بگیرید. آنها را برای شما قرار دادیم و به وسیله آنها به شما تمکین دادیم و بیماریهای - بهانهها - شما در ترکیب آنها در میان شما را از بین بردیم « و اسمعوا » بشنوید آنچه را که به شما امر می شود. « قالوا سمعنا » گفتند: شنیدیدم « و عصینا » یعنی از فرمان شما عصیان کردیم یعنی آنها بعد از او عصیان کردند و در حال حاضر نیز عصیان را پنهان می کنند. « و اشربوا فی قلوبهم العجل » به نوشیدن گوساله ای امر شدند که سحاله آن (سحاله: براده های طلا و نقره) در آبی ریخته شده بود که به نوشیدن آن امر شدند تا کسانی که آن را عبادت کردند از کسانی که آن را عبادت نکردند جدا شوند. « بکفرهم » یعنی به خاطر کفرشان به آن امر شدند. « قل » ای محمد بگو: « بئسما یأمرکم بإیمانکم » یعنی به موسی و کفر شما به محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اولیای خدا که از اهل بیت آن دو هستند. « إن کنتم مؤمنین » یعنی اگر به تورات موسی ایمان دارید. اما پناه بر خدا، ایمان شما، شما را به کفر به محمد صلی الله علیه و آله وسلّم

1- . تفسیر العسکری : 105-106

و علی علیه السلام دعوت نمی کند.

امام علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند متعال در عصر محمد صلی الله علیه و آله، موضوع بنی اسرائیل را ذکر کرد که چگونه از پدرانشان که در زمان موسی بودند، برای محمد و علی و اهل بیت پاک آن دو علیهم السلام که به نسبت بقیه خلایق به خلافت شایسته ترند و نیز برای اصحاب آن دو و شیعه آنها و بقیه امت محمد صلی الله علیه و آله، عهد و پیمان گرفت.

پس فرمود: «و إذ أخذنا میثاقکم» به یاد آورید زمانی را که از پدران شما عهد گرفتیم « و رفعنا فوقکم الطّور » و زمانی را که کوه را بالای سر شما آوردیم زمانی که از پذیرش و اعتراف به آنچه که بدان امر شدید، ابا کردید. « خذوا ما آتیناکم » یعنی بدان که به شما دادیم متمسک شوید. « بقوه » یعنی با قدرتی که به شما دادیم و برای آن کار مناسب است « و اسمعوا » یعنی در آن اطاعت کنید. «قالوا سمعنا » گفتند با گوش هایمان شنیدیم و با قلبمان عصیان کردیم، اما در ظاهر همه آنها با حالت تحقیر و خواری اطاعت کردند. سپس خداوند فرمود: « و اشربوا فی قلوبهم العجل » به نوشیدن گوساله ای که آن را عبادت می کردند، پرداختند تا آنچه را که نوشیدند به قلبهایشان رسید و گفت: وقتی که موسی به سوی آنها بازگشت و در حالی که آنها گوساله را عبادت کرده بودند، به گونهای برای او وانمود کردند که از عبادت آن بازگشتهاند. موسی به آنها گفت: چه کسی از شما گوساله را عبادت کرده است؟ تا اینکه حکم خداوند را برای او اجرا کنم؟ آنها از حکم خداوند که در میان آنها اجرا می کند، ترسیدند و عبادت کردن گوساله را منکر شدند و هر کدام از آنها می گفت: من آن را عبادت نکردم و کسی دیگری آن را عبادت کرده است. برخی از آن به نسبت برخی دیگر سخن چینی کردند. بدین خاطر خداوند از زبان موسی در گفته اش به سامری این آیه را حکایت می کند. « أنظر إلی ألهک الّذی ظلمت علیه عاکفا لنحرقنّهم لننسفنه فی الیمّ نسفا» خداوند به او امر کرد. او نیز به وسیله سوهان (مبرد) آن را سوهان زد و سحاله آن را (براده های طلا و نقره) را در دریا ریخت. سپس به آنها گفت: از آن بنوشید، آنها نیز نوشیدند. و هر کدام از آنها که آن را عبادت کرده بودند و رنگ لبان و بینی شان سفید بود، به رنگ سیاه تبدیل شد. و هر

کدام از آنها که رنگ سیاه داشتند، لبان و بینی شان سفید شدند. در این هنگام حکم خداوند را در مورد آنها اجرا کرد.

سپس خداوند متعال از زبان محمد صلی الله علیه و آله به افرادی از بنی اسراییل که در عصر محمد بودند، فرمود: «قل» یعنی ای محمد، به این کسانی که تو را تکذیب می کنند، بگو: یعنی آنهایی که عهد وپیمانی را که از گذشتگانشان، برای تو و برادرت علی و اهل بیت شما و پیروانتان، گرفتیم را شنیدند و تو را تکذیب کردند. « بئسما یأمرکم به ایمانکم » اینکه به محمد کافر شوید و حق علی و اهل بیت علیهم السلام و پیروانش را کوچک بشمارید « إن کنتم مؤمنین » به موسی و تورات چنانکه گمان می کنید.حضرت فرمودند: داستان اینگونه بود که موسی به بنی اسراییل وعده داد که بعد از آنکه خداوند آنها را از دست فرعون و قومش نجات داد، برای آنها کتابی را از جانب خداوند می آورد که مشتمل بر اوامر و نواهی و حدود و فریضه های خداست. وقتی که آنها را نجات داد و نزدیک شام شدند همان طوری که وعده داده بود، از جانب خدا کتاب را برایشان آورد و در آن آمده بود: من عمل کسی را که محمد صلی الله علیه و آله و علی و اهل بیت آنها را تعظیم نمی کند و اصحاب و محبّان (دوستداران) آنها را تکریم نمی کند، قبول نمیکنم. ای بندگان خدا، آگاه باشید و شهادت دهید که محمد صلی الله علیه و آله و سلّم بهترین خلایق و بندگانم است و اینکه علی علیه السلام برادر و جانشین اوست و جانشین او در امتش است و بهترین کسی است که بعد از او جانشینش می شود و اینکه خاندان محمد صلی الله علیه و آله وسلّم برترین خاندان پیامبرانند. و اصحاب محمد بهترین و برترین اصحاب پیامبرانند و امت محمد بهترین امت هاست.

بنی اسراییل گفتند: ای موسی، این را قبول نمی کنیم. این چیز بزرگی است و بر ما سنگینی می کند. اما از این شریعت ها چیزی را قبول می کنیم که برای ما سبک باشد. و وقتی که آن را قبول کردیم گفتیم: پیامبر ما بهترین پیامبران است و خاندان او بهترین خاندان هاست و یاران او بهترین اصحاب هستند و ما که امت او هستیم بهتر از امت محمد هستیم و به فضل و برتری قومی که آنها را ندیدیم و نمی شناسیم اعتراف نمی کنیم. پس خداوند به جبرئیل امر کرد. او نیز با یکی از بالهایش

از کوهی از کوه های فلسطین قطعه ای را به اندازه لشگر موسی قطع کرد که طول و عرض آن یک فرسخ در یک فرسخ بود. سپس آن را آورد و بالای سرشان نگه داشت و گفت: یا آنچه که موسی برای شما آورده است را قبول می کنید یا اینکه کوه را بر سر شما قرار می دهم و شما را زیر آن نابود می کنم. و مانند کسانی که در چنین شرایطی قرار می گیرند دچار ترس ودلهره شدند و گفتند: ای موسی چکار کنیم؟ موسی گفت: با پیشانی تان برای خدا سجده ببرید سپس گونه راست و بعد از آن گونه چپ خود را در خاک قرار دهید. و گفتند: پروردگارا شنیدیم و اطاعت کردیم و قبول کردیم و اعتراف کردیم و پذیرفتیم و راضی گشتیم. گفت: این چیزی را که موسی به آنها گفت، با زبان و در عمل انجام دادند، جز اینکه بسیاری از آنها قلبش با ظاهرش کارهایش، مخالف بود. و با قلبش گفت: شنیدیم و عصیان کردیم برخلاف آنچه که با زبانش گفت. گونه های راستشان را در خاک گذاشتند ولی هدفشان ذلت برای خداوند متعال و پشیمانی از کار خلافشان نبود، بلکه این کار را کردند تا ببینند آیا کوه بر سر آنها می افتد یا نه؟ سپس گونه های چپشان را گذاشتند و درو باره این چنین نگاه می کردند و آن طوری که به آنها دستور داده شده بود، عمل نکردند. جبرئیل به موسی گفت: بیشتر آنها عصیان و نافرمانی خداوند را می کنند، اما خداوند متعال به من امر کرد به خاطر اعتراف ظاهریشان این کوه را در دنیا از آنها بردارم، خداوند متعال در دنیا آنها را با ظاهرشان میخواهد تا خودشان را حفظ کنند و عهد و پیمان همچنان برای آنها باقی بماند. اما در آخرت نتیجه کار آنها با خداست، و آنها را به خاطر عهد و پیمانشان و درونشان عذاب می دهد و قوم به کوه نگاه کردند به دو قطعه تبدیل شد. قطعه ای از آن به یک مروارید سفید تبدیل شد و به سمت آسمان بالا رفت و تا جایی بالا رفت که آسمان ها را سوراخ کرد و آنها به آن نگاه می کردند و تا جایی رفت که چشمان آنها دیگر آن را نمی دیدند. دو قطعه دیگر به آتش تبدیل شد و در حضور آنها بر زمین افتاد، زمین را سوراخ و در آن وارد شد و از چشمان آنها پنهان شد. گفتند: این دو قطعه از کوه چه بودند؟ قطعه ای مانند مروارید بلند شد و قطعه ای مانند آتش فرورفت؟ موسی به آنها گفت: قطعه ای که به سمت آسمان بالا رفت به آسمان رسید و آن را سوراخ کرد تا اینکه به

بهشت رسید و چند برابر شد و جز خدا کسی عدد آن را نمی داند و با توجه به آنچه که در این کتاب آمده است خداوند دستور داد که برای مؤمنان از آن قصرها، خانه ها و منازل و مسکن هایی بسازند که شامل انواع نعمت هایی باشند که برای اهل تقوا وعده داده شده است. و از جمله این نعمت ها، درختان، باغ ها، میوهها، حوری های زیبارو، ولدان مخلدون که مانند مروارید پراکنده هستند، و دیگر نعمت های بهشت و خیر و خوبی های آن می باشند. اما قطعه ای که در زمین فرو رفت آن را سوراخ کرد و سپس تا جایی رفت که به جهنم رسید و چند برابر شد و با توجه به آنچه که در این کتاب آمده است خداوند دستور داد که از آن برای کافران، خانه و منازلی بسازند که شامل انواع عذاب هایی است که خداوند به بندگان کافرش وعده داده است و از جمله این عذاب ها، دریاهای آتش و حوض های غسلین (آنچه که از پوست اهل آتش سیلان می یابد) و آب سرد و بدبو و خون چرکینی است که از درون اهل جهنم جریان می یابد و وادی های خون و خونابه و دوزخ بانان آن با گرزهای آهن و درختان زقوم (درختی در جهنم و غذاهای اهل آتش از این درخت است) و ضریع آن (ضریع: چیزی در جهنم است که از صبر تلخ تر و از مردار بدبوتر و از آتش گرم تر است) و مارها و عقرب ها و افعی ها و قید و بندها و زنجیرها و انکال آن و دیگر مصیبت ها و عذابهایی که در آن به حساب آمده است، می باشد. سپس محمد صلی الله علیه و آله به بنی اسراییل فرمود: آیا در انکار کردن این فضیلت هایی که به محمد و علی و خاندان آنها اختصاص یافته است از عذاب پروردگارتان نمی ترسید؟(1)

توضیح: سحاله: یعنی آنچه که از طلا و نقره افتاده باشد و مانند براده هستند و طحطحتُ الشی یعنی آن را شکستم و از هم جدا کردم.

49 . بصائر الدرجات: عبدالله بن ولید سمّان روایت می کند که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای عبدالله، شیعه درباره علی و موسی و عیسی علیهم السلام چه می گوید؟ گفت: فدایت شوم درباره چه حالتهایی از من سؤال می کنی؟

1- . تفسیر العسکری: 170-173

فرمود: درباره علم از تو سؤال می کنم اما درفضیلت، آنها با هم برابرند. گفتم: فدایت چه میتوانم درباره آنها بگویم؟ فرمود: به خدا سوگند علی علیه السلام از آن دو دانا تر است. سپس فرمود: ای عبدالله، آیا نمیگویند(1): علمی که پیامبر دارد علی علیه السلام ندارد؟ گفتم: بله، گفت: پس با آنها در این باره محاجه کن. خداوند متعال به موسی گفته است: «و کتبنا فی الالواح من کلّ شیء » به ما نشان داد که همه امر را برای او روشن نکرده بود و خداوند متعال به حضرت

محمد صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود: «و جئنا بک علی هولاء شهیدا(2)

و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکلّ شیء» (3)

می گویم: در کتاب امامت اخبار زیادی درباره آن خواهد آمد.

50 . رجال الکشی: بشیر و حارث بن مغیره روایت می کنند که از امام صادق علیه السلام پرسیدیم: عبدالله بن عجلان دچار مریضی شد که بر اثر آن مرد، در حالی که می گفت: من در اثر این بیماری ام نمی میرم. امام صادق علیه السلام فرمود: بعید است، بعید است، ابن عجلان کجا رفت؟ خداوند کار زشتی از او را نشناسد. موسی بن عمران علیه السلام هفتاد نفر از قومش را اختیار کرد وقتی که دچار ترس و لرز شدید شدند موسی اولین کسی بود که برخاست و گفت: خدایا امتم را دریاب؟ خداوند فرمود: ای موسی من بهتر از آنها را به تو عطا میکنم. موسی گفت: پروردگارا، من بوی آنها را یافتهام و اسمشان را دانستهام. این را سه بار گفت: پس خداوند آنها را پیامبرانی مبعوث کرد (4).

تفسیر العیاشی: محمد بن سالم بیّاع القصب از حارث بن مغیر مانند آن را روایت می کند و در آن آمده است: خداوند کار زشتی از او را نشناسد. و در آن

1- . یعنی عامه و آنها وقتی که حدیث (مدینه العلم) را شنیدند بدان اعتراف کرد و قول « علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» و غیره بیانگر وسعت علم اوست و اینکه جایگاه او جایگاه هارون به نسب

موسی (علیه السلام) است و در برخی نسخه ها آمده است « الیس تقولون»

2- . النحل / 92

3- . بصائر الدرجات : 62

4- . رجال الکشی : 158-159

آمده است که: من به جای آنها کسانی را برای تو می آورم که برای تو از آنها بهترند(1).

تفسیر العیاشی: ابان بن عثمان از حارث مانند آن روایت شده جز اینکه او گفته: زمانی که دچار صاعقه شدند و جریان (رجفه) ترس و لرز شدید را ذکر نکرده است(2).

توضیح: «لاعرّفه الله» دعای برای مغفرت اوست چون با عذاب و ذکر زشتی های او به صورت سرزنش، آن را می داند و شاید ابن عجلان به این خاطر در آن بیماری به نمردنش حکم داده باشد که از امام علیه السلام شنیده است که جزء یاران قائم عجل الله فرجه و مانند آن است. امام علیه السلام اشاره کرد که او سخن ما را نفهمیده بلکه آن را در هنگام رجعت به دست می آورد. همان طوری که آن هفتاد نفر مردند و سپس با دعای موسی زنده شدند.

و شاید آنچه که از آنها صادر شد، سؤالی از جانب قوم باشد نه پیشنهادی از ایشان، تا با انبیاء شدن آنها منافات نداشته باشد و یا اینکه مراد این باشد که آنها در فضیلت تالی پیامبرانند یا اینکه نبی به معنای لغوی باشد یعنی: بازگشتند در حالی که از آنچه که دیده بود، خبر دادند. یا گفته می شود: عصمت و پاکی آنها بعد از رجعت کفایت می کند؛ و این اشکال دارد و بیشتر این وجوه را منع میکند آنچه که در باب احوال سلیمان رضی الله عنه می آید که در خطبه ای گفت: قوم موسی نسبت به اسباط، یوشع، شمعون و دو پسر هارون یعنی شبر و شبیر و هفتاد نفری که موسی را به قتل هارون متهم کردند، مرتد شدند و به خاطر گمراهی شان دچار رجفه - ترس و لرز - شدند سپس خداوند آنها را به عنوان پیامبران مرسل (دارای رسالت) و غیر مرسل مبعوث کرد.

51 . تفسیر علی بن ابراهیم: «و إذ انتقنا الجبل فوقهم کانّه ظلّه و ظنّوا أنّه واقع بهم » امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که خداوند تورات را برای بنی اسراییل نازل کرد، آن را قبول نکردند، خداوند نیز کوه طور سینا را بر بالای سر آنها بلند کرد

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

2- . تفسير العياشى نسخه خطى

و موسی به آنها گفت: اگر قبول نکنید کوه بر سر شما می افتد، آنها پذیرفتند و سرشان را پایین آوردند.(1)

تکمله: ثعلبی می گوید: قتاده گفت: سامری یکی از بزرگان بنی اسراییل و از قبیله ای بود که به آن سامره می گفتند. اما دشمن خدا و منافق بود. و سعید بن جبیر گفته: اهل کرمان بود و دیگران گفته اند مرد زرگری بود از اهل باجرمی و نامش میخا بود. ابن عباس گفته: نامش موسی بن ظفر است و منافقی بود که اسلام آورد و از قومی بود که گاو را پرستش می کردند. هارون به بنی اسراییل گفت: جواهرات مردم قبط غنیمت است برای شما حلال نیست آنها را جمع کنید و چاله ای کوچک بکنید و آنها را در آن دفن کنید تا اینکه موسی باز گردد و نظرش را درباره آن بدهد. و این کار را انجام دادند و سامری با قبضه خاکی که از زیر سم اسب جبرئیل گرفته بود، آمد و به هارون گفت: ای پیامبر خدا، این قبضه را در این حفره بریزم؟ هارون فکر کرد که جواهرات است و گفت: بریز. او نیز آن را ریخت. در نتیجه به گوساله ای تبدیل شد که صدا داشت.

ابن عباس گفت: هارون آتشی روشن کرد و به آنها دستور داد که آن قبضه را در آن بریزد، سامری آن قبضه را در آن انداخت و سپس به گوساله ای تبدیل شد که صدا داشت. پس چنین شد و گفته می شود: کسی که به بنی اسراییل گفت: غنیمت برای شما حلال نیست سامری بود آنها نیز او را تصدیق کردند و غنیمت را به او دادند. او نیز در مدت سه روز از آن گوساله ای ساخت و آن خاک قبضه را در آن انداخت، در نتیجه گوساله زنده شد و صدا داد.

السدی گفته: آن گوساله صدا می کرد و راه می رفت، زمانی که سامری گوساله را خارج کرد گوساله از طلا و به بهترین شکل ممکن بود، گفت: « هذا الهکم و اله موسی فنسی » راه را اشتباه رفت و آن را اینجا ترک کرد و در پی پیدا کردن آن از اینجا خارج شد به این خاطر است که هنوز برنگشته است. و در برخی روایات آمده که: وقتی قبضه را در آن ریخت گوساله مو درآورد و دوید و صدا کرد.

1- . تفسیر قمی : 229

قبضه به گوشت و خون تبدیل شد.

روایت شده که: ابلیس در وسط او وارد شد و صدا کرد و راه رفت و گفته می شود: که سامری عقب گوساله را رو به یک دیوار کرد و در گوشه ای دیگر در زمین چاله ای کند و انسانی را در آن قرار داد، آن انسان نیز دهنش را بر مقعد گوساله گذاشت و صدا کرد و سخن گفت و این کار را بر جاهلانشان مشتبه کرد تا اینکه آنها را گمراه کرد و گفت: موسی درباره پروردگارش اشتباه کرد، در نتیجه پروردگارتان آمد تا اینکه به شما نشان دهد که او خودش می تواند شما را به سوی خودش فراخواند و او موسی را به خاطر نیاز به او مبعوث نکرد و او گوساله را برای شما ظاهر کرد تا اینکه از وسط آن با شما حرف بزند همان طوری که موسی از داخل درخت با شما حرف زد، به جز دوازده هزار نفر بقیه به وسیله او دچار فتنه و ابتلاء شدند و ششصد هزار نفر با هارون بودند و وقتی که موسی بازگشت و به آنها نزدیک شد. پیرامون گوساله صداهای مبهمی را شنید و آنها دور آن می رقصیدند و موسی از آنچه که خداوند متعال درباره گوساله به او خبر داده بود به هفتاد نفری که با او بودند چیزی نگفت. آنها گفتند: این صداها از جنگی در محله است؟ موسی گفت: صدای فتنه است که بعد از ما قوم را با عبادت غیر خدا دچار فتنه کرده است، وقتی که آنها و آنچه را که ساخته بودند، دید، لوح ها را از دستش انداخت، لوح ها شکستند همه کلامی که در آن بود، بالا رفت و فقط یک ششم آن باقی ماند، سپس در دو لوح بازگشت. از ابن عباس روایت شده است.

از تمیم داری روایت شده است که: گفتم ای رسول خدا، از شهری گذشتم که ویژگی آن چنین و چنان است و نزدیک ساحل دریاست. رسول خدا فرمود: آنجا انطاکیه است آگاه باشید که در یکی از غارهای آن شکستهای از آن لوح های موسی وجود دارد و هر ابری که از جهت شرق و غرب بر آن می گذرد برکاتش را بر آن می اندازد و روزها و شبها سپری نمی شوند مگر اینکه مردی از اهل بیت من در آن ساکن میشود و آن را پر از قسط و عدل می کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده است. گفتند: موسی موی سر هارون را با دست راست و ریش او را با دست چپ گرفت و آنها را در دوازده هزار نفری که گوساله را عبادت نکرده بودند کنار گذاشته بود و گفت: ای هارون، «ما منعک ... الخ ».

وقتی که بنی اسراییل به اشتباهشان پی بردند، پشیمان شدند و استغفار کردند. موسی به آنها دستور داد که هر کدام از آنها که بی گناه است، کسی را که مجرم است، بکشد. بیشتر آنها خودشان را تبرئه می کردند. خداوند به موسی امر کرد که گوساله را با سوهان بتراشد و آن را آتش بزند و آن را در نیل بریزد. آنهایی که گوساله را عبادت کردند اگر از آب آن بنوشند صورتشان زرد و لبانشان سیاه می شوند. و گفته شده: بر روی سبیل آنها طلا رشد کرد و این نشانه ای برای جرم آنها بود. موسی گوساله را گرفت و ذبح کرد. آن را سوهان زد سپس آن را آتش زد و خاکسترش را جمع کرد و به سامری امر کرد که بر آن بول کند و این کار را به خاطر تحقیر او کرد، سپس آن را در آب ریخت. بعد به آنها دستور داد که از آن آب بنوشند. لبهای کسانی که گوساله را عبادت کرده بودند، سیاه شد و صورتشان زرد شد در نتیجه اقرار کردند و گفتند: اگر خداوند سبحان به ما دستور دهد خودمان را می کشیم، تا توبه ما را قبول کند، خودمان را می کشتیم. به آنها گفته شده: «فاقتلوا أنفسكم» پس در حیاط خانه هایتان نشستند در حالی که خودتان را پوشاندند، همدیگر را کشتند. مرد، پسر، پدر، برادر، خویشاوند، دوست و همسایهاش را میدید و نمیتوانست اجرای حکم الهی را انجام بدهد. پس خداوند بر سر آنها مه و ابری سیاه فرستاد به طوری که برخی از آنها برخی دیگر را نمی دیدند. به آنها گفته شد: هر کس که عمامه خود را باز کند یا اینکه به قاتلش نگاه کند و یا با دستش یا پایش او را جلوی او را بگیرد او ملعون است و توبه اش مردود است. آنها تا شامگاه همدیگر را می کشتند وقتی که کشتار در میان آنها زیاد شد و تعداد کشته شدگان به هفتاد هزار نفر رسید، موسی و هارون دعا کردند و گریه کردند و آه و ناله سر دادند و گفتند: پروردگارا، بنی اسراییل را نابود کردی، باقیمانده را حفظ کنید. خداوند متعال ابر را کنار زد و به آن دستور داد که سلاح ها را کنار بگذارند و از قتل و کشتار دست بردارند وقتی که ابر کنار رفت و تعداد کشته شدگان مشخص شد این کار بر موسی سخت آمد. خداوند به او وحی کرد آیا راضی نمی شوی به این که قاتل و مقتول وارد بهشت شوند؟ هر کدام از آنها که کشته شدند شهید و هرکدام که باقی ماندهاند، گناهانشان را می بخشم. سپس موسی خواست که سامری را بکشد، اما خداوند متعال به او وحی کرد که: او را نکش، چون انسان بخشنده ای است. موسی او را لعنت کرد و گفت: « اذهب فانّ

لک فی الحیاه أن تقول لامساس و انّ لک موعدا» و ای سامری عذاب تو در قیامت است « لن تخلفه ». و آن به تأخیر نمی افتد. موسی به بنی اسراییل دستور داد که با او ارتباط نداشته باشند و به او نزدیک نشوند. سامری مانند یک وحشی شد که با کسی دوستی نمی کرد و کسی با او انس نمی گرفت و به کسی از مردم نزدیک نمی شد و کسی از آنها را لمس نمی کرد. هر کس او را لمس می کرد آن بخش را با قیچی قطع میکرد، و وضعیت او چنین بود تا اینکه نابود شد.

گفته اند: سپس خداوند متعال به موسی دستور داد که بهترین مردمان بنی اسراییل را بیاورد تا از عبادت کردن گوساله توسط قومشان معذرت خواهی بکنند و طلب بخشش بکنند. موسی هفتاد مرد را اختیار کرد و به آنها دستور داد که روزه بگیرند و خودشان را پاک کنند و لباسشان را پاک کنند و خودشان را خوشبو کنند. سپس آنها را به سوی طور سینا برد. وقتی که موسی به کوه نزدیک شد ستون ابری بر روی کوه افتاد تا اینکه تمام کوه را پوشاند. موسی نزدیک شد و وارد آن شد و به قومش هم گفت: نزدیک شوید و موسی وقتی که با پروردگارش حرف زد بر صورتش نور درخشانی افتاد و کسی از بنی اسراییل نمی توانست به او نگاه کند، پس بر او حجاب پوشانده شد و قوم زیر سایه ابری رفتند و به سجده افتادند. کلام خدا را شنیدند در حالی که با موسی صحبت می کرد. و به او امر و نهی می کرد. و خداوند به آنها شنواند که: همانا من خدا هستم جز من خدای دیگری نیست. صاحب بکّه هستم و شما را از سرزمین مصر خارج کردم. پس مرا عبادت کنید و غیر مرا عبادت نکنید. وقتی که موسی از کلام فارغ شد و ابر کنار رفت به سوی آنها آمد، پس گفتند: «لن نؤمن لک حتی نری الله جهره فأخذتهم الصاعقه» و آن آتشی بود که از آسمان آمد و همه آنها را سوزاند. وهب گفته است : خداوند به سوی آنها سربازانی از آسمان فرستاد وقتی که سرو صدای آنها را شنیدند، در عرض یک شبانه روز مردند. موسی گفت: «ربّ لو شئت أهلکتهم من قبل و إیای أتهلکنا بما فعل السّفهاء منّا» پروردگارا، چگونه به سوی بنی اسراییل برگردم در حالی که بهترین آنها نابود کردی؟ موسی همچنان پروردگارش را سوگند می داد تا اینکه خداوند همه آنها را زنده کرد، یکی پس از دیگری و برخی به برخی دیگر نگاه می کردند که چگونه زنده میشوند و خداوند دراین باره فرمود: «ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلّکم

تشکرون» (1).

گفتهاند: وقتی که موسی به سوی قومش بازگشت و تورات را برای آنها آورد عهدها و چیزهای سنگین و اغلالی را که در آن بود، قبول نکرده و بدان عمل نکردند. خداوند به جبرئیل دستور داد کوهی را به اندازه ارتش آنها قطع کند و آن به اندازه یک فرسخ در یک فرسخ بود و به اندازه ارتفاع یک مرد آن را بر بالای سرشان برد.

از ابن عباس روایت شده که: خداوند به کوهی از کوههای فلسطین امر کرد از ریشه کنده شود تا اینکه بر بالای سر بنی اسرائیل مانند سایه قرار گرفت. و در این باره خداوند متعال فرمود: « و إذ أخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطّور » و قول « و إذ نتقنا الجبل فوقهم کانّه ظلّه »

ابن عباس گفته است: خداوند کوه طور را بر بالای سرشان بالا برد و در برابر چهره هایشان (صورتشان) آتشی برانگیخت و دریایی شور از پشت آنها آورد و به آنها گفته شده: « خذوا ما آتیناکم بقوه واسمعوا » اگر آن را قبول کردید و به آنچه که من به آن امر شدم عمل کردید (بلایی سرتان نمی آید) در غیر این صورت این کوه را بر سر شما خراب می کنم. و در این دریا غرقتان می کنم و با این آتش شما را می سوزانم. وقتی که دیدند که راه فراری ندارند، آن را قبول کردند و بر گونههایشان سجده بردند و کوه را نگاه می کردند در حالی که سجده کرده بودند. و این سنتی در میان یهود شد که فقط بر نصف صورتشان سجده می برند. وقتی که کوه از آنجا رفت گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و اگر کوه نبود تو را اطاعت نمی کردیم.

قتاده از حسن روایت کرده که گفت: موسی بعد از اینکه نور پروردگارش او را فرا گرفت، درنگ کرد و بعد از چهل شب به سوی قومش روانه شد. هر کسی او را می دید، میمرد. برای خودش یک لباس کلاهدار تهیه کرد و یک روبند داشت و چهره اش را به کسی نشان نمی داد مبادا با دیدن او بمیرند(2).

1- . العرائس : 117-119
2- . العرائس : 117

آیات:

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ* وَابْتَغِ فِيمَا آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَکَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْکَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِى الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ* قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِى أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ* فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِى زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِىَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ* وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ* فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ المُنتَصِرِينَ* وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ * (1)

{قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می آمد آنگاه که قوم وی بدو گفتند شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد*و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنانکه خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد*[قارون] گفت من اینها را در نتیجه دانش خود یافته ام آیا وی ندانست که خدا نسلهایی را

1- . قصص / 76- 82

- پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند و[لی این گونه] مجرمان را [نیازی] به پرسیده شدن از گناهانشان نیست*پس [قارون] با کوکبه خود بر قومش نمایان شد کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند گفتند ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده به ما [هم] داده می شد واقعا او بهره بزرگی [از ثروت] دارد*و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند گفتند وای بر شما برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است و جز شکیبایان آن را نیابند*آنگاه [قارون] را با خانهاش در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا او را یاری کنند و [خود نیز] نتوانست از خود دفاع کند*و همان کسانی که دیروز آرزو داشتند به جای او باشند صبح می گفتند وای مثل اینکه خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند و اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را [هم] به زمین فرو برده بود وای گویی که کافران رستگار نمی گردند }

تفسیر:

« لا تفرح» یعنی به خاطر گنج هایت گستاخ نشو و خودسر نباش و مغرور نشو « و لا تنس نصیبک من الدّنیا » یعنی فراموش نکن که با آن آخرتت را به دست بیاوری یا اینکه از آن به اندازه ی نیازت برداری.

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: علی بن ابراهیم در مورد این آیه « إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِی الْقُوَّةِ » فرمود:که عصبه بین ده تا پانزده نفر هستند که کلید گنج هایش را یک گروه قدرتمند می توانستند حمل کنند و آنطور که خداوند فرمود:« إنّما أوتیته علی علمٍ عندی » یعنی مال وثروتش. قارون کیمیاگری می کرد، خداوند فرمود: « أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِن قَبْلِهِ مِنَ القُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ » یعنی از آنهایی که قبل از او بودند در مورد گناهانشان سؤال نمی شود. « فخرج علی قومه فی زینته » در لباس های رنگی که بر زمین کشیده می شدند.

«قَالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیَاةَ الدُّنیَا یَا لَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ » و خواص اصحاب موسی به آنها گفتند: « وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا یُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ *فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا کَانَ لَهُ مِن فِئَهٍ یَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا کَانَ مِنَ المُنتَصِرِینَ *وَأَصْبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکَانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ » که این به زبان سریانی است. « یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَیَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَیْکَأَنَّهُ لَا یُفْلِحُ الْکَافِرُونَ »

سبب نابود شدن قارون این بود که: هنگامی که موسی قوم بنی اسراییل را از مصر خارج کرد و آنها را در بیابان ساکن کرد. خداوند بر آنها خوراک آسمان منّ و سلوی نازل کرد و در داخل سنگ ها و دوازده چشمه آب از دل سنگ برای آنها بیرون آورد و شروع به گستاخی کردند و گفتند: « لَن نَّصْبِرَ عَلَیَ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ اهْبِطُواْ مِصْرًا فَإِنَّ لَکُم مَّا سَأَلْتُمْ » و آن طور که خداوند فرمود:گفتند: « إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّیَ یَخْرُجُواْ مِنْهَا » {مردمانی ظالم در آنجا ساکن هستنند ما داخل آن شهر نمی شویم تا آنها از آنجا خارج شوند} و به موسی گفتند: «اذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ » {تو و خدایت بروید ما اینجا می مانیم و منتظرتان می مانیم} و خداوند به آنها دستور داد که داخل آن شهر شوند و سپس آن را به مدت چهل سال بر آنها حرام کرد که در زمین سرگردان بودند و از اول شب شروع به خواندن کتاب تورات و دعا و گریه می کردند و قارون هم جزء آنها بود و او تورات را با صدایی می خواند که هیچکدام از بنی اسراییل صدایی به خوبی صدای او نداشتند و به خاطر زیبایی صدایش به منون معروف بود و کیمیاگری می کرد. هنگامی که زیاد در بیابان ماندند و زیاد توبه کردند و قارون به بین توبه کنندگان نمی رفت، موسی قارون را دوست داشت به نزد او رفت و فرمود: ای قارون قوم تو مشغول توبه کردن هستند و تو اینجا نشسته ای! به نزد آنها برو وگرنه بر سر تو عذاب نازل می شود. قارون حرف او را به شوخی گرفت و مسخره کرد. موسی ناراحت از نزد او خارج شد و در حیاط قصرش نشست که یک جامه پشمی و کفش هایی از پوست الاغ داشت که آنها را از پشم درست

کرده بود و عصایش در دستش بود. قارون دستور داد بر روی او خاکستر با آب بریزند، بر روی او ریختند، موسی بسیار عصبانی شد و در شانه هایش موهایی بودند که هرگاه عصبانی می شد از لباسش بیرون می آمدند و از آنها خون می چکید. موسی فرمود: خدایا اگر به خاطر من ناراحت نشده باشی پس من پیامبر تو نیستم. خداوند به موسی وحی کرد که به آسمان ها و زمین دستور دادم که از تو اطاعت کنند پس هرچه که می خواهی به آنها دستور بده. قارون دستور داد که دروازه های قصر را ببندند. موسی جلو آمد با یک اشاره به دروازه آن را نابود کرد و داخل قصر شد. هنگامی که قارون به او نگاه کرد فهمید که عذاب آورده است. قارون گفت: ای موسی به خاطر آن رحمی که بین من و توست از تو می خواهم که من را عذاب ندهی. موسی فرمود: ای پسر لاوی، با من سخن مگوی. موسی فرمود: ای زمین او را بگیر و او را با قصر و گنجینه هایش در خودت فرو ببر، و این چیزی بود که موسی آن روزی که خداوند قارون را نابود کرد به او گفت. خداوند او را به خاطر آنچه به قارون گفت سرزنش کرد. و موسی فهمید که خداوند او را به خاطر این کارسرزنش کرده است. گفت: پروردگارا، قارون با توسل به غیر از تو از من خواست که او را عذاب ندهم و اگر به نام تو از من میخواست از او قبول می کردم. و خداوند فرمود: ای پسر لاوی با من سخن مگوی. موسی فرمود: خدایا، اگر می دانستم که شما با این کار راضی می شدید، خواسته او را قبول می کردم. خداوند فرمود: ای موسی قسم به عزت و بزرگی و بخشش و عظمت و بلند مرتبهگیام، اگر قارون آنگونه از تو خواست اگر از من می خواست او را اجابت میکردم، ولی هنگامی که به تو دعا کرد او را به تو واگذار کردم. ای موسی به خاطر مرگ ناراحت نباش من هر نفسی را میمیرانم. برایت استراحتگاهی آماده کردم که اگر داخل آن بروی خوشحال و شادمان می شوی. موسی با جانشینش به طرف کوه سینا رفتند و از آن بالا رفتند. او به یک مردی که از بالای کوه پایین می آمد، نگاه کرد که یک سبد و یک بیل دستش بود. موسی به او گفت: چه می خواهی؟ جواب داد: مردی از اولیای خداوند فوت کرده است و من برای او قبر می کنم، موسی گفت: می خواهی کمکت کنم؟ گفت: بله. سپس با هم قبری کندند هنگامی که تمام شد آن مرد

خواست که به داخل قبر برود، موسی فرمود: می خواهی چکار کنی؟ گفت می خواهم به داخل آن بروم ببینم چگونه است؟ موسی فرمود من این کار را می کنم. موسی به داخل آن رفت و در آن دراز کشید و فرشته مرگ جان او را گرفت و کوه او را دربرگرفت.(1)

توضیح: « کان من قوم موسی » گفته شده که او پسر عمویش یصهربن قاهث بود و موسی پسر عمران پسر قاهث بوده و گفته شده که پسرخاله اش بود. طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که عمویش بوده است.(2)

طبرسی گفت: ناء بحمله، یعنی: هرچند حمل آن برایش سخت بود ولی آن را انجام داد.(3)

و در اینجا منظور از کلید گنج به نظر بیشتر مفسرین خود گنجها بوده است. و گفته شده: که آن کلیدهایی بودند که با آن دروازه ها را باز می کردند. و أعمش روایت می کند که روکش هر کدام از آن کلید ها به مانند انگشت بود. و در مورد معنای عصبه اختلاف نظر است گفته شده: که بین 10 تا 15 نفر و گفته شده: بین 10 تا 40 نفر و گفته شده:40 مرد و گفته شده 3 تا 10 نفر و گفته شده: گروهی هستند که نسبت به هم تعصب دارند. « انّما اوتیته من علم» بیضاوی می گوید: یعنی به وسیله آن بر مردم برتری یافتم و به وسیله آن با منزلت و ثروت بر مردم چیره شدم. و « علی علم» نقش حال را در جمله دارد و منظور از آن علم به تورات بود که او از مردم به آن عالم تر بود. و گفته شده که منظور از آن علم، علم کیمیاگری بوده و گفته شده که علم تجارت و ریاست بر مردم و سایر کار و کسب های دیگر بوده است و گفته شده که منظور از آن علم به گنجینه های یوسف بوده است.(4)

« ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون » منظور از سؤال بازجویی است، و گرنه خداوند به گناهان آنها آگاه تر است، یا منظور از آن سرزنش کردن آنهاست و به خاطر آنها عذاب داده میشوند. «ویکأن الله» فداء می گوید که آن از کلمات تقریر

1- . تفسیر القمی : 491 - 493

2- . مجمع البیان 7: 266 و همچنین گفته شده که پسر عمویش بوده است.
3- . مجمع البیان 7: 265
4- . انوار التنزیل 2: 89

است. و حسن روایت می کند که آن از کلمات ابتدا است و گفته شده که آن برای هشدار دادن است به معنی هان، و قطرب می گوید: ویک به معنای ویلک(وای بر تو) و نصب آن به خاطر فعل مستتر «أعلمُ» است. بیضاوی می گوید: که علمای بصره معتقدند که «ویی» برای ادای تعجب است و « کأن » برای تشبیه به این معنا که: چقدر این کار عجیب است که خداوند که خداوند روزی می دهد.

کلام موسی «لا تردنی من کلامه» یعنی با من حرف نزن و در بعضی از نسخه ها (لا تزدنی کلامک) و در بعضی دیگر (لا یردنی کلامک) آمده است.

2. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام در مورد داستان یونس علیه السلام فرمود: در دریای قلزم (دریای سرخ) داخل شکم نهنگ شد و آن از دریای مصر خارج شد و وارد دریای طبرستان شد. سپس در دجله غورا از دریا خارج شد. سپس او را به زیر زمین برد تا اینکه به قارون رسید و قارون در زمان موسی نابود شده بود و خداوند ملائکه ای را مامور او کرده بود که هر روز به اندازه قد یک مرد او را به داخل زمین فروتر می برد، یونس در داخل شکم نهنگ خدا را تسبیح می کرد و از او طلب بخشش می کرد. قارون صدای او را شنید و به ملائکه ی مامورش گفت: به من فرصت بده من صدای انسان را می شنوم، خداوند به آن ملائکه وحی کرد که: به او فرصت بده، آن ملائکه به او فرصت داد، قارون به او گفت: تو کیستی؟ یونس جواب داد من انسان گناهکار خطاکار یونس بن متی هستم. قارون پرسید: خداوند شدید الغضب با موسی بن عمران چه کرد؟ یونس گفت: هیهات او فوت کرد. پرسید: خداوند رحیم و رووف بر سر قومش و هارون بن عمران چه آورده است؟ فرمود او نیز فوت کرد. سپس پرسید: پس بر سر کلثم دختر عمران که همسر من بود چه آمده است؟ فرمود: هیهات، از خانواده عمران کسی باقی نمانده است. قارون گفت: ای وای بر خانواده عمران، و خداوند را به خاطر این شکر کرد و خداوند به ملائکه مأمور قارون دستور داد که تا عذاب دنیا را از او بردارند(1).

3. قصص الانبیاء: موسی به هارون امر کرد که نخ هایی سبز بر لباسش بیاویزد

1- . تفسير القمى : 294

ولی قارون از او اطاعت نکرد و مغرور شد. و گفت: که این کار را ارباب ها با برده های خود انجام می دهند تا آنها را بشناسند. و با زیورآلات خودش سوار بر روی قاطر خاکستریش شد و بیرون آمد که چهار هزار جنگجو و سیصد کنیز که همگی زیورآلات داشتند همراه او بودند و به موسی گفت: من از تو بهتر هستم. هنگامی که موسی این را دید به قارون گفت: بیا جلو تو بر علیه من دعا بکن و من هم بر علیه تو دعا می کنم. او پسر عموی موسی بود. موسی به زمین دستور داد و زمین قارون را تا زانوهایش گرفت. قارون گفت: ای موسی تو را به خدا قسم رحم کن، سپس زمین او را بلعید و او و قصرش را فرو برد.(1)

4. قصص الانبیاء: ابن عباس گفت: قارون پسرعموی موسی بود و در زمان موسی یک زن روسپی زیبا و خوش اندام بود. قارون به او گفت: صدهزار درهم به تو می دهم که فردا هنگامی که موسی در بین بنی اسراییل نشسته است و برای آنها تورات می خواند بگویی که: ای مردم: موسی من را به سوی خودش فراخوانده است. آن زن صد هزار درهم را گرفت، هنگامی که صبح شد، آن زن روسپی آمد و قارون هم با زیورآلاتش حاضر شد. زن روسپی جلو آمد و گفت: ای موسی! قارون صد هزار درهم به من داد که در بین مردم بگویم و شهادت بدهم که تو من را به نزد خودش فراخواندهای. پناه بر خدا که تو من را به این کار دعوت کرده باشی؛ خداوند تو را از این کار پاک و منزه کرده است. موسی به زمین دسور داد: او - قارون - را بگیر، و زمین هم او را گرفت و او را برو میبرد تا همه جای او را فراگرفت. و سپاس از آن خداوند است.

توضیح: التجلجل یعنی در زمین فرو رفتن، ثعلبی می گوید: قارون بعد از موسی و هارون عالم ترین و بزرگ ترین و زیباترین بنی اسراییل بود. و در بین مردم فقط او می توانست تورات بخواند. ولی به مانند سامریی نفاق کرد و بر قومش ظلم کرد و در مورد معنای« بغی» اختلاف است. ابن عباس می گوید: فرعون قارون را هنگامی که در مصر بود بر قوم بنی اسراییل مسلط کرد. و از مسیب بن شریک

1- . القصص نسخه خطی

روایت است که: او حاکم قوم بنی اسراییل بود و بر آنها ظلم می کرد و گفته شده که یک وجب لباس بیشتر به آنها داد. و گفته شده: با غرور بر آنها ظلم کرد؛ و گفته شده: با فراوانی اموالش، و او ثروتمندترین فرد زمان خودش بود.

و در مورد تعداد عصبه در اینجا اختلاف نظر است. مجاهده میگوید: تعداد آن ده تا پانزده نفر است، قتاده می گوید: بین ده تا چهل نفر، عکرمه میگوید: چهل یا هفتاد نفر، و ضحاک می گوید: سه تا ده نفر و گفته شده: که شصت نفر و خثیمه روایت می کند: در انجیل دیدم که کلید گنجینه های قارون بار سنگین شصت قاطر قوی و دست و پاسفید بوده و هر کلیدی از اندازه یک انگشت فراتر نمیرفته و برای هر کلیدی گنجی بود. گفته شده: که هر جا می رفت آنها را با خودش می برد و جنس آنها در اول از آهن بود. چون سنگین بودند، آنها را از چوب درست کرد و چون سنگین بودند آنها را از پوست گاو درست کرد که اندازه آنها به اندازه انگشتان بود، و بر روی چهل قاطر همراه او حمل می شدند و اولین ظلم او این بود که مغرور شد و به خاطر زیادی اموالش بر مردم فخر فروشی کرد و با زیورآلات خودش به نزد مردم می رفت و آنها را فریب می داد. آنطور که خداوند فرمود:« فخرج علی قومه فی زینته» مجاهد می گوید: بر روی اسب های سفیدی که زین های ارغوانی داشتند و گل های معصفر بر روی آنها بود به بین مردم می رفت. عبدالرحمن می گوید: همراه با هفتاد هزار اسب که بر روی آنها گل های معصفر بودند به بین مردم می رفت. مقاتل می گوید: بر روی یک قاطر خاکستری رنگ که زین آن از طلا و بر روی آن ارغوان بود و همراه او چهار هزار سوارکار بودند که بر روی قاطران آنها هم ارغوان بود و همچنین سه هزار کنیز سفیدرو که با زیور آلات و لباس های قرمز خودشان را آراسته بودند و بر روی قاطران خاکستری بودند او را همراهی می کردند. و آنطور که خداوند فرمود: مردم نادان تمنای داشتن اموال و ثروت او را کردند و انسان های عالم آنها را نصیحت کردند که از خداوند بترسند. چون پاداش کسی که ایمان بیاورد و کار خیر انجام دهد از آن بهتر است.

سپس خداوند به موسی وحی کرد که به قومش امر کند که بر لباس هایشان در هر طرف آن چهار بند سبز ببندند که رنگ آن به مانند رنگ آسمان باشد. موسی

قومش را فراخواند و به آنها گفت: که خداوند به شما دستور داده است که به لباس هایتان بندهایی به رنگ آسمان ببندید تا هنگامی که آن را دیدید خداوند را به یاد بیاورید، و خداوند از آسمان، کلامش را بر شما نازل می کند. قارون مغرور شد و گفت این کار را ارباب ها با بندگان خودشان می کند تا آنها را از دیگران تشخیص دهد. هنگامی که موسی همراه بنی اسراییل از دریا گذشت و ریاست حبوره را که مکان ذبح و قربانگاه بود به هارون داد. پس بنی اسراییل هدیه خود را میآوردند و به هارون میدادند و او آنها را بر محل قربانی قرار می داد و آتشی از آسمان پایین می آمد و آن قربانی را می خورد. قارون می خواست که او مسئولیت آنجا را داشته باشد، پس نزد موسی آمد و گفت: ای موسی تو پیامبر خدا هستی و هارون ریاست قربانگاه را دارد، ولی من مسئولیتی ندارم و من برای شما تورات میخوانم من نمی توانم این را تحمل کنم. موسی گفت: من این مسئولیت را به هارون ندادم بلکه خدا آن را داده است. قارون گفت: به خدا قسم که حرفت را باور نمی کنم تا اینکه بیان آن را به من ثابت کنی. سپس موسی بزرگان بنی اسراییل را جمع کرد و فرمود: عصایتان را بیاورید آنها را آوردند و آنها را به هم بست و آنها را در جایی که خداوند را عبادت می کرد گذاشت و تا فردا نگهبانانی را بر آنها گذاشت. فردای آن روز عصای هارون برگ سبز رویانده بود که برگ درخت بادام بود. موسی فرمود: ای قارون این را می بینی؟ قارون گفت: به خدا قسم این از جادوهایی که انجام می دهی عجیب تر نیست. قارون با حالت خشمگین از آنجا رفت و موسی با پیروانش نیز از آنجا رفتند و موسی به خاطر نزدیکی که بین آنها بود با او مدارا می کرد. ولی او همیشه موسی را اذیت می کرد. و هر روز غرور و مخالفت و دشمنیاش با موسی بیشتر می شد. تا اینکه خانه ای ساخت و دروازه آن را از طلا درست کرد و بر دیوار خانه اش روکش هایی از طلا زده بود. بزرگان قوم بنی اسراییل نزد او رفت و آمد میکردند و به آنها غذا می داد و با او صحبت می کردند و همراه او می خندیدند.

ابن عباس گفت: سپس خداوند زکات را بر موسی فرستاد. هنگامی که خداوند زکات را بر آنها واجب کرد، قارون قبول نکرد و باید از هر دینار یک دینار و از هر هزار درهم یک درهم و از هر هزار گوسفند یک گوسفند و از هر هزار چیز

یک چیز آن. سپس به خانه برگشت آن را حساب کرد و دید که زیاد است و نتوانست خودش را به آن راضی کند، بنی اسراییل را جمع کرد و به آنها گفت که ای بنی اسراییل، موسی شما را به هر چیزی امر کرده است از او اطاعت کردید. او الان می خواهد که اموالتان را بگیرد. آنها هم به او گفتند: تو بزرگ و آقای ما هستی آنطور که میخواهی به ما دستور بده تا انجام بدهیم. گفت: به شما دستور می دهم که بروید و فلان زن روسپی را بیاورید و به آن رشوه می دهیم تا در مورد خودش به او تهمت بزند. هنگامی که آن کار را کرد بنی اسرائیل بر او داخل می شوند و او را رد می کنند و از او راحت می شویم. آنها هم آن زن را آوردند و قارون به او هزار درهم داد و گفته شده: که هزار دینار به او داد و گفته شده: که تشتی از طلا بود و گفته شده: او را گرفت و به او گفت به تو اموال میدهم و تو را از جمله زنانم قرار میدهم، به شرط آنکه فردا هنگامی که قوم بنی اسراییل حاضر شدند در مورد خودت به او تهمت بزنی. فردای آن روز قارون بنی اسراییل را جمع کرد. سپس موسی آمد به او گفت: بنی اسراییل آمدند و منتظر بیرون آمدن تو هستند تا به آنها دستور دهی و آنها را از کارهای بد نهی کنی و نشانه های دینشان و احکام شریعتشان را برای آنها توضیح دهی. موسی به نزد آنها آمد و آنها در یک زمین بزرگ جمع شده بودند و شروع به نصیحت و سخنرانی در بین آنها کرد و گفت: ای بنی اسراییل هر کس دزدی کند دستش را قطع می کنیم و هر کس به کسی تهمت بزند هشتاد ضربه شلاق به او می زنیم و هر انسان مجردی زنا کند صد ضربه شلاق به او می زنیم و هر انسان متأهلی زنا کند، آنقدر آن را سنگسار می کنیم تا بمیرد. قارون گفت: اگر خودت این کارها را بکنی، چی؟ فرمود: هر چند که من باشم. قارون گفت: بنی اسراییل فکر می کنند که تو به فلان زن تجاوز کردی. فرمود: من؟ گفت: بله. گفت: او را بخوانید، اگر او گفت درست است. هنگامی که آن زن آمد، موسی به او فرمود: آیا این کاری که این افراد میگویند من با تو انجام دادم؟ و او را قسم داد و از او خواست به حق آن کسی که دریا را برای بنی اسراییل شکافت و تورات را بر موسی نازل کرده راستش را بگوید. هنگامی که او را قسم داد، خداوند به او توفیق داد و با خودش گفت که اگر امروز توبه کنم بهتر است تا اینکه پیامبر خدا را اذیت کنم. پس

گفت که نه. آنها دروغ می گویند و قارون به من رشوه داد تا من در مورد خودم به تو تهمت بزنم. هنگامی که این حرف ها را زد، قارون از کارش پشیمان شد و سرش را پایین آورد و همه ساکت شدند و فهمید که در مخمصه افتاده است. و موسی سجده کرد و شروع به گریه کرد و گفت: پروردگار، دشمن تو، من را اذیت کرد و خواست که آبروی من را ببرد و من را رسوا کند؛ خدایا، اگر من فرستاده تو هستم پس به خاطر من عصبانی بشو و من را بر او مسلط کن. خداوند وحی فرستاد که سرت را بالا بگیر و هرطور که می خواهی به زمین دستور بده آن در اطاعت توست. موسی فرمود: ای بنی اسراییل خداوند همانطور من را بر فرعون فرستاده بود، من را بر قارون نیز مبعوث کرده است. هر کس با اوست پس در جای خودش بایستد و هر کس با من است پس کنار برود. همگی بجز دو نفر از قارون جدا شدند سپس موسی گفت: ای زمین آنها را بگیر. پس زمین آنها را تا قوزک پا گرفت. گفت: ای زمین آنها را بگیر. و زمین آنها را تا زانو گرفت. دوباره فرمود: ای زمین آنها را بگیر و زمین آنها را تا پایین کمرشان گرفت. و گفت: ای زمین آنها را بگیر، و زمین آنها را تا گردنشان گرفت. و در این میان قارون و همراهانش به موسی گریه و زاری می کردند و قارون او را به خدا و رحمت قسم می داد. حتی در بعضی از روایات آمده است که او موسی را هفتاد بار قسم داد و موسی به خاطر خشمش اصلا متوجه نشده بود. پس گفت: ای زمین آنها را بگیر، و زمین آنها را در خودش فرو برد و بر آنها بسته شد. خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی ، چقدر عصبانی بودی؟ هفتاد بار از تو کمک و یاری خواستند ولی به آنها رحم نکردی، اما قسم به عزت و بزرگیام که اگر من را یک بار می خواندند من را نزدیک و اجابت کننده می یافتند.

قتاده گفت: زمین هر روز آنها را به اندازه قد یک نفر به داخل زمین فرو می برد و هر روز پایین تر می رود و تا روز قیامت به قعر آن نمی رسد. هنگامی که خداوند قارون را همراه دو همراهش در زمین فرو برد. بنی اسراییل با هم می گفتند: که موسی به خاطر این بر ضد قارون دعا کرد تا قصر و گنجینه ها و اموال او را تصاحب کند و از خداوند خواست تا قصر و اموالش را هم به داخل زمین فرو ببرد و خداوند به او وحی کرد که: بعد از تو دیگر زمین را مطیع هیچ کس نمی کنم. آنطور

که خداوند فرمود: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ» {آنگاه [قارون] را با خانهاش در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا او را یاری کنند و [خود نیز] نتوانست از خود دفاع کند}.(1)

6. عده: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هنگامی که یونس علیه السلام به آن دریایی که قارون در آن بود رسید، قارون به آن ملائکه مأمورش گفت: این صدا و ترس که میشنوم چیست؟ آن ملائکه به او گفت: آن یونس است که خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرده است. و با او هفت دریا گشته است تا به این دریا رسیده است این صدا و ترس از آنجاست. گفت: آیا به من اجازه می دهی با او صحبت کنم؟ گفت: اجازه داری. قارون به او گفت: ای یونس آیا به درگاه خداوند توبه نکردی؟ یونس گفت: آیا تو به درگاه خدا توبه کردی؟ قارون به او گفت: توبه من به موسی واگذار شده و من از او توبه کردم ولی او از من قبول نکرد و تو اگر به درگاه خداوند توبه کنی در اولین قدم او را می یابی و با آن به نزد او برمی گردی.(2)

1- . عرائس الثعلبی : 119 - 122
2- . عده الداعی : 104 - 105

آیات:

وَإِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ* قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لّنَا مَا هِیَ قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ آنها بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِکْرٌ عَوَانٌ بَیْنَ ذَلِکَ فَافْعَلُواْ مَا تُؤْمَرونَ* قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ آنها بَقَرَةٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِینَ* قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا هِیَ إِنَّ البَقَرَ تَشَابَهَ عَلَیْنَا وَإِنَّا إِن شَاء اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ* قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ آنها بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِیرُ الأَرْضَ وَلاَ تَسْقِی الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لاَّ شِیَةَ فِیهَا قَالُواْ الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا کَادُواْ یَفْعَلُونَ* وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِیهَا وَاللّهُ مُخْرِجٌ مَّا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ* فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا کَذَلِکَ یُحْیِی اللّهُ الْمَوْتَی وَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ *(1)

{و هنگامی که موسی به قوم خود گفت خدا به شما فرمان می دهد که ماده گاوی را سر ببرید گفتند آیا ما را به ریشخند می گیری گفت پناه می برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم*گفتند پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاوی] است گفت وی می فرماید آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال [بلکه] میانسالی است بین این دو پس آنچه را [بدان] مامورید به جای آرید*گفتند از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است گفت وی می فرماید آن ماده گاوی است زرد یکدست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می کند*گفتند از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه [گاوی] باشد زیرا [چگونگی] این ماده گاو بر ما مشتبه شده و[لی با توضیحات بیشتر تو] ما ان شاء الله

1- . بقره / 67 - 73

- حتما هدایت خواهیم شد*گفت وی می فرماید در حقیقت آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند بی نقص است و هیچ لکه ای در آن نیست گفتند اینک سخن درست آوردی پس آن را سر بریدند و چیزی نمانده بود که نکنند*و چون شخصی را کشتید و در باره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می کردید آشکار گردانید*پس فرمودیم پاره ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود] این گونه خدا مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما می نمایاند باشد که بیندیشید }

تفسیر: « فادّارأتم » اگر در مورد نفسی که به قتل رساندید با هم نزاع دارید. هنگامی که منازعان یکدیگر را متهم می کنند یا اینکه سعی کردید که هرکدام قتل را به گردن دیگری بیندازد. و اصل این کلمه «تدارأتم» است که حرف تاء در دال ادغام شده و همزه وصل بر سر آن آورده شده است. « قلنا اضربوه » و ضمیر، ها، به نفس برمی گردد به خاطر اینکه در تأویل به شخص یا فرد کشته شده بر می گردد مذکر آورده شده است. « ببعضها » یعنی هر قسمت آن که باشد و گفته شده: که ران گاو را به او زدند و سپس زنده شد و گفت: فلان شخص من را کشت و سپس دوباره مرد و گفته شده: که دم گاو را به آن زدند و گفته شده: که به یکی از استخوان هایش و گفته شده: که به قطعه گوشتی که بین شانه اش است زده شد.

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از مردان و عالمان برگزیده ی قوم بنی اسراییل به خواستگاری زنی رفت و به او پاسخ مثبت دادند. از سوی دیگر پسر عموی آن مرد نیز از آن زن خواستگاری کرد ولی او مردی فاسق و پست بود به خاطر این حاضر نشد با او ازدواج کند. آن مرد به پسرعمویش که آن دختر به او بله گفته بود حسودی کرد.؛ پس بر او کمین کرد و او را کشت. سپس او را به نزد موسی برد و گفت: ای پیامبر خدا، این پسر عموی من است که کشته شده است. موسی فرمود: چه کسی او را کشته است. گفت: نمی دانم. قتل در بین بنی اسراییل گناه بسیار بزرگی بود این کار برای موسی سخت شد و

مردم گرد او جمع شدند و گفتند که: نظر تو چیست ای پیامبر خدا؟ و در بین بنی اسراییل مردی بود که یک گاو و یک پسر وظیفه شناس داشت و کالاهایی در نزد پسرش بود. مردم نزد او آمدند و از او کالا می خواستند ولی کلید خانه اش زیر بالش پدرش بود و او خوابیده بود و پسرش نمی خواست که او را بیدار کند و خوابش را بر او تلخ کند. مردم برگشتند و کالاهای او را نخریدند. هنگامی که پدرش بیدار شد به او گفت: ای پسرم، با کالاهایت چه کار کردی؟ گفت: باقی ماندند و آنها را نفروختم چون کلید زیر بالشت تو بود و من نخواستم که بیدارت کنم و خوابت را تلخ کنم. پدرش گفت: که به خاطر از دست دادن سود فروش کالاهایت این گاو را به جای آن به تو می دهم و خداوند را به خاطر این رفتار پسرش شکر کرد و موسی به بنی اسراییل دستور داد که فقط آن گاو پسر را قربانی کنند. هنگامی که نزد موسی جمع شدند و گریه و ناله کردند، موسی به آنها فرمود: «انّ الله یامرکم ان تذبحوا بقره» {خداوند به شما امر کرده است که گاوی را قربانی کنید}. آنها تعجب کردند و گفتند: «أتتخذنا هزوا» {آیا ما را مسخره می کنی؟ } یک مقتول را نزد تو می آوریم ولی تو می گویی: گاوی را قربانی کنید! موسی به آنها گفت: « أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» فهمیدند که اشتباه کرده اند و گفتند: « ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لّنَا مَا هِیَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ آنها بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِكْرٌ » فارض: یعنی گاوی که با گاو نه جفت گیری کرده باشد ولی حامله نشده باشد. و بکر، یعنی گاوی که جفت گیری نکرده است. گفتند: « قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ آنها بَقَرَةٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا » فاقع الون، یعنی بسیار زرد. « تسرّ النّاظرین » آنهایی که به او نگاه می کنند. « قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِیَ إِنَّ البَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاء اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ *قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ آنها بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْضَ » یعنی گاوی که زیاد پیر و ناتوان نشده باشد. «ولا تسقی الحرث» یعنی آنقدر جوان نباشد که زراعت را آب دهد. « مسلمه لا شیه فیها » یعنی هیچ خالی بر روی آن نباشد. فقط زرد خالص باشد. « قالوا الان جئت بالحقّ » فهمیدند که آن گاو مورد نظر گاو فلان شخص است. رفتند که آن را بخرند. صاحبش گفت: که آن را فقط به اندازه پُرکردن پوستش از طلا می فروشم. به نزد موسی برگشتند و او را با خبر کردند؛ موسی فرمود: باید همان گاو را قربانی کنید

پس آنها هم آن را به اندازه پوست پُر شدهاش از طلا خریدند و آن را قربانی کردند سپس گفتند: که ای پیامبر خدا چکار کنیم؟ خداوند به او وحی فرستاد که به آنها بگو که بعضی از گوشت آن را به بدن آن مقتول بزنید و بگویید که چه کسی تو را کشت؟ پس دم گاو را گرفتند و آن را به مقتول زدند و گفتند که ای فلانی چه کسی تو را کشت؟ مقتول گفت: فلان شخص و پسر فلانی پسر عمویم، همان کسی که او را آورده بود که خداوند فرمود:« فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا کَذَلِکَ یُحْیِی اللّهُ الْمَوْتَی وَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ »(1)

توضیح: أنعم له: یعنی به او بله گفت. الغیله با کسره ی غین. یعنی کشتن با حیله، وقتی گفته می شود: قتله غیله، یعنی او را با حیله و فریب به یک گوشه ای برد هنگامی که بر او غلبه کرد او را کشت. و نغض به مانند خوشحالی است که به طور کامل انجام نشده باشد و شتری که آب خوردنش تمام نشده باشد، و انغض الله علیه العیش و نغضه علیه فتنغضت، یعنی: زندگی بر او تلخ شد. بیضاوی می گوید: داستان اینگونه بود که در میان بنی اسراییل پیرمرد ثروتمندی بود که برادرزاده اش، پسرش را به خاطر طمع در میراث عمویش کشت. او در جلوی دروازه شهر گذاشتند و سپس آمدند و خواستار خون بهایش بودند. خداوند امر کرد که گاوی را قربانی کنند و بعضی از گوشت آن را به بدن مقتول بزنند تا زنده شود و قاتلش را معرفی کند « لا فارض و لا بکر» به شرطی که آن گاو نه زیاد پیر و نه جوان باشد. وقتی می گویند: «فرضت البقره فروضا» یعنی: بریدن، یعنی انگار دندانهایش شکسته شده باشند و ترکیب بکر برای اوّلیّت است، و بکره و باکوره هم از آن است.(2)

میگویم: نتوانستم معنایی را که علی بن ابراهیم برای فارض کرده است پیدا کنم. و ممکن است کنایه از نهایت بزرگ بودنش است تا حدی که حامله نمیشود. العوان: یعنی، متوسط بین کوچک و بزرگ. و « فاقع لونها » یعنی بسیار زرد رنگ و گفته شده که زرد خالص و گفته شده که رنگ زرد زیبا.

کلینی روایتی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: هر کس کفش زرد

1- . تفسير القمى : 41 - 42
2- . انوار التنزيل 1: 88

رنگ بپوشد تا زمانی که آن کفشها در پایش هستند با خوشحالی نگاه می کند. چون خداوند متعال فرمود: رنگ آن زرد باشد تا مردم از دیدن آن خوشحال باشند.(1) «بقر لا ذلول» بیضاوی در مورد آن گفت: که مجاری آب و آبیاری زراعت را خراب نمی کند، و حرف لا برای صفت گاو است به معنای غیر ذلول است و لای دوم زائده و برای تاکید است و آن دو فعل صفت ذلول هستند گویی که گفته شده: گاوی که برای کشت و آبیاری رام نشده است. «مسلمه» یعنی خداوند آن را از هرگونه عیبی حفظ کرده است. یا اینکه صاحبانش آن گاو را از کار کردن حفظ کردند یا اینکه رنگش خالص است. سلم له کذا یعنی: برای او خالص شد و «لا شیه فیها» یعنی رنگی که مخالف رنگ پوستش باشد بر روی پوستش نیست. و این کلمه در اصل از وشاه وشیا وشیه است یعنی رنگی با رنگ اصلیش قاطی باشد «و ما کادو یفعلون» به خاطر طول دادن موضوع و زیاد مراجعه کردنشان نزدیک بود آن کار را هم انجام ندهند. (2)

طبرسی گفت: نزدیک بود به خاطر ترس از بروز رسوایی قاتل آن کار را انجام ندهند. گفته شده: که نزدیک بود به خاطر هزینه زیاد آن، آن را انجام ندهند. از ابن عباس روایت شده است که: آنها را با قیمت پر کردن پوستش از طلا از مال خود مقتول خریدند. و از سدی روایت است که: آن را با قیمت 10 بار وزن خودش از طلا خریدند و عکرمه می گوید: که قیمت آن فقط سه دینار بود.(3)

پایان.

بیضاوی گفت: شاید خداوند در ابتدا مقتول را زنده نکرده باشد و آن شرط را کرده است زیرا در آن شرط، نزدیک شدن به خداوند و انجام کار واجب و نفع رساندن به یتیم و آگاه کردن مردم بر برکت توکل بر خدا و مهربانی به فرزندان بوده است؛ و حق انسان طلب کننده چیزی آن است که به خاطر تقرب به خداوند آن کار را انجام دهد و حق طرف مقابل است که کار شایستهتری انجام دهد و میتواند قیمت جنس خودش را بالا ببرد. و در اینجا هدف در اصل خداوند متعال است و این

1- . فروع الکافی 2: 209
2- . انوار التنزیل 1: 89

3- . مجمع البيان 1. 136

شرایط و ویژگی ها اثری در اصل موضوع ندارند و هرکس میخواهد که اصلی ترین دشمنش را بشناسد و آن کسی است که برای کشتن او به شکل حقیقی سعی و تلاش کند، راهش این است که گاو نفس خویش را که همان قوه شهوانیه است ذبح کند هنگامی که حرص و ولع جوانی در او از بین رفته باشد و ناتوانی پیری بر او وارد نشده باشد و مورد پسند و خوشمنظر باشد و برای طلب دنیا ندویده باشد و از پلیدی آن حفظ شده باشد و هیچ نشانهای از زشتیهای آن - نفس - در او نباشد به طوری که اثرش به نفسش برسد و زندگی پاکی را آغاز کند و آنچه را که واقعیت حال با آن آشکار میشود نشان دهد و نزاع و دشمنیای که بین عقل و وهم است از میان بردارد.(1)

2. عیون الاخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: مردی از قوم بنی اسراییل یکی از نزدیکانش را کشت سپس آن را گرفت و بر سر راه یکی از بهترین اولاد بنی اسراییل گذاشت و خواستار گرفتن دیه اش شد. به موسی گفتند: که اولاد خانواده فلان شخص، فلانی را کشته اند، ما را از قتل آن با خبر کن. موسی فرمود: یک گاو بیاورید. گفتند: «أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ » که اگر همان لحظه در پی گاو می رفتند خداوند به آن رضایت می داد ولی آنها سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت. « قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لّنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ آنها بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِكْرٌ » نه بزرگ باشد نه کوچک (از نظر سنی) «عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ» که اگر آنها آن موقع هم دنبال گاو می رفتند خداوند به آن گاوی که می آوردند رضایت می داد ولی آنها سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت. « قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ آنها بَقَرَةٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ » که اگر آنها آن موقع هم دنبال گاو می رفتند خداوند به آن گاوی که می آوردند رضایت می داد ولی آنها سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت « قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ البَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاء اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ *قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ آنها بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْضَ وَلاَ تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لاَّ شِيَةَ فِيهَا

1- . انوار التنزيل 1: 90

قَالُواْ الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ » سپس به دنبال پیدا کردن آن گاو رفتند و و آن را نزد یک جوان بنی اسراییلی پیدا کردند. او گفت: که آن را فقط به اندازه پر کردن پوستش از طلا می فروشم. آنها به نزد موسی برگشتند و جریان را برای تعریف کردند. موسی فرمود: آن را بخرید و و بیاورید. سپس فرمود که آن را قربانی کنید و دُم آن را به بدن مقتول بزنید، هنگامی که آن کار را انجام دادند، مقتول زنده شد و گفت: ای پیامبر، پسر عمویم من را کشته است. کسی که پسرعمویم او را متهم کرده است من را نکشته است. سپس با این کار قاتل او را شناختند. بعضی از اصحاب موسی به او گفتند: این گاو یک مصلحتی داشت و آن چی بود؟ فرمود: آن جوانی بنی اسراییلی به پدرش نیکی می کرد یک روز برای کالاهایش خریدار پیدا کرده بود نزد پدرش آمد و دید که کلیدها زیر سرش پدرش هستند و نخواست پدرش را بیدار کند و آن معامله را انجام نداد. پدرش بیدار شد و جریان را برایش تعریف کرد؛ پدرش گفت: آفرین بر تو، این گاو را بگیر، به جای آن معامله ای که از دست دادی این برای تو باشد. موسی فرمود: به نیکی نگاه کنید، که نیکوکاران را به کجا میرساند؟(1)

تفسیر العیاشی: چنین روایتی را از البزنطی نقل می کند.

توضیح: دلالت این روایت بر این است که باید تکلیف خداوند در همان اول انجام شود نه اینکه بعد از سؤال کردن آن را انجام دهیم و این آشکار و واضح است. و علما بر سر این بحث اختلاف نظر دارند و دو دسته شدند. شیخ طبرسی گفت: علما بر سر این آیات اختلاف نظر دارند، بعضی معتقدند که تکلیف در آن متغایر است؛ اگر آنها در همان اول گاوی را که با هم بر سر آن موافقت کردند را ذبح می کردند، امر خداوند را انجام داده بودند. هنگامی که در اول این کار را انجام ندادند مصلحت این بود که آن تکلیف بر آنها سخت گرفته میشد. هنگامی که بار دوم به موسی مراجعه کردند، مصلحت آنها به یک تکلیف سوم تغییر کرد.

سپس این علما از سوی صورت اختلاف دارند؛ بعضی از آنها در مورد تکلیف اخیر در مورد ویژگیهای گاوی که باید میخریدند معتقدند که آن گاو می بایست

1- . عیون الاخبار : 186 - 187

همه ویژگی هایی که برای آن ذکر شده بود را میداشت. پس تکلیف دوم و تکلیف سوم عبارتست از گنجاندن یک تکلیف در تکلیف دیگر برای زیاد کردن سخت گیری به خاطر مصلحتی که دربرداشت. و بعضی از آن عالمان میگویند که آن گاو باید ویژگی هایی را که فقط در بار سوم آنها را ذکر کرد دارا بود و لازم نبود که ویژگی های بار اول و دوم را نیز داشته باشد. پس بر این اساس، تکلیف دوم نسخ کننده تکلیف اول و تکلیف سوم نسخ کننده تکلیف دوم است. و نسخ کردن یک تکلیف قبل از انجام آن جایز است. چون مصلحت چیزی بعد از گذشتن وقت مقرر آن ممکن است تغییر کند، ولی نسخ کردن یک چیزی قبل از زمان انجام آن کار امکان ندارد چون آن کار منجر به بداء می شود.

بعضی دیگر از جمله سید مرتضی معتقدند: تکلیف، یکی است و آن ویژگی هایی که بعدا ذکر شدند ویژگی های آن گاوی است که در اول ذکر شده و ذکر شدن آنها در آیات بعدی به خاطر تاخیر در زمان بیان آیات بوده است و برای جایز بودن تاخیر بیان از وقت خطاب به وقت نیاز، به این آیه استدلال میکند و میگوید: هنگامی که خداوند به آنها دستور داد که یک گاو قربانی کنند؛ به موسی گفتند: «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ » و کلام آن که گفتند «ما هِیَ» منظورشان کنایه آن گاوی بود که قبلا آن را ذکر کرده بود یا آن گاوی که بار دوم به آنها دستور داده شد. ظاهر «ما هِیَ» ایجاب میکند که سؤال در مورد ویژگی آن گاوی باشد که مأمور به قربانی کردن آن هستند، چون آنها در مورد تکلیف قربانی کردن گاوی دیگر خبر نداشتند تا از آن طلب اطلاع کنند و اگر این درست باشد امکان دارد که «إنها بقره لا فارض و لا بکر» ضمیر هاء می تواند کنایه از گاو اولی یا گاو دیگر باشد و نمیتواند که منظور از آن گاو دومی باشد، چون در ظاهر به مضمون سؤال آنها ربط دارد و چون اگر منظور خداوند همان گاو نبود آنها جوابی نداشتند. جواب کسی که بپرسد آن چگونه باشد؟ این است که به فلان صفت باشد، و این موضوع صراحت دارد که ضمیر هاء کنایه از آن چیزی است که از آن سؤال شده است. بعلاوه آنها گفتند: «إنّ البقرّ تشابه علینا» و آنها زمانی این را گفتند: که فهمیدند که کلامی که به آنها گفتند کوتاه و واضح نبوده است. اگر منظور از آن گاوی است که مد

نظر آنهاست، چرا به آنها گفته نشد که: چه تشابهی برای شما ایجاد شده! من که شما را به قربانی کردن هر گاوی که باشد دستور دادم. اما این سخن او: «و ما کادوا یفعلون» ظاهر این است که سرزنش کردنشان به خاطر کوتاهی کردن آنهاست، یا تاخیر آنها برای انجام دستور الهی بعد از بیان کامل دستور بوده است، نه به خاطر ترک اقدام آنها به کشتن گاو در همان بار اول.(1)

می گویم: هدف شیخ طبرسی از بیان این کلام، این بوده است که معنی ظاهری آیات این بوده است و بعد از پذیرفتن آن، ممکن است از ظاهر عدول شود چون روایات معتبری وارد شده است. اما بحث نسخ کردن تکلیف قبل از انجام آن در باب ذبیح علیه السلام گذشت و بحث مفصل در مورد آن را به کتاب های اصول واگذار می کنیم.

3. قصص الانبیاء: ابن عباس گفت: در شهری دوازده طایفه بودند که امت نیکوکار بودند و در بین آنها پیرمردی بود که یک دختر داشت که پسر برادرش از او خواستگاری کرد ولی قبول نکرد که دخترش را و او را به ازدواج کس دیگری درآورد. پس آن برادرزاده در راه مسجد بر او کمین کرد و او را کشت و جسدش را بر سر راه بهترین شخص طایفه آنان گذاشت و فردا بر سر او با آنها مخاصمه کرد - علیه آنان ادعا کرد -. و به نزد موسی رفتند و جریان را برای او تعریف کردند. و ایشان دستور داد که گاوی را قربانی کنند. گفتند که: آیا ما را مسخره می کنی؟ در مورد کشتن این مرد از تو سؤال می کنیم ولی تو می گویی یک گاو قربانی کنید! فرمود: به خدا پناه می برم که من از انسان های نادان باشم. که اگر آنها همان موقع دنبال گاو میرفتند، هر گاوی که می آوردند جایز بود، ولی آنها سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت. گفتند: « قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ *قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ آنها بَقَرَهٌ لاَّ ذَلُولٌ » پس به نزد موسی برگشتند و گفتند: چنین گاوی را فقط در نزدیک جوان بنی اسراییل پیدا کردیم و او هم آن را فقط به قیمت پر کردن پوستش از دینار میفروشد. فرمود: آن را بخرید. آن را خریدند و قربانی کردند، سپس یک

1- . مجمع البیان 1: 136

تکه از گوشت آن را به مقتول زدند و مقتول زنده شد و نشست. موسی به او گفت: چه کسی تو را کشت؟ گفت: پسر برادرم من را کشت کسی که مدعی خونخواهی من است. گفت: پس قاتل کشته شد. به موسی گفتند: ای پیامبرخدا این گاو یک حکمتی داشت. موسی فرمود: آن چه بود؟ گفتند که: این گاو برای یک پیرمردی بود که پسر داشت و پسرش با او نیکو رفتار می کرد، پسرش یک چیزی خریده بود و آمده بود که پول را به آنها بدهد. وقتی آمده بود پدرش خوابیده بود. او نخواسته بود که پدرش را بیدار کند، چون کلید صندوق زیر سر پدرش بوده است. آن قوم هم کالاهایشان را گرفته بودند و رفته بودند. هنگامی که بیدار شد، گفت: پدر جان، من یک چیزی خریده بودم که برای من سودی زیادی داشت، آمدم که پول آن را به فروشنده بدهم ولی شما خوابیده بودید و کلید زیر سر شما بود و نخواستم که بیدارتان بکنم و آنها هم کالاهایشان را پس گرفتند و رفتند. آن پیرمرد گفت: آفرین بر تو ای پسرم، این گاو به جای آن کاری که انجام دادی برای تو باشد و این تنها مال آنها بود. موسی فرمود: نگاه کنید که آن کار نیکو با او چکار کرد. (1)

4. قصص الانبیاء: امام رضا علیه السلام فرمود:خداوند به قوم بنی اسراییل امر کرد که گاوی را قربانی کنند و هر گاوی که پیدا می کردند و قربانی می کردند برای آنها جایز بود ولی آنها سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت.(2)

5. قصص الانبیاء: امام رضا علیه السلام فرمود: قوم بنی اسراییل سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت. موسی به آنها گفت: که گاوی قربانی کنید، گفتند: رنگ آن چی باشد؟ آنقدر سخت گرفتند تا اینکه گاوی قربانی کردند که به قیمت پر کردن پوستش از طلا آن را خریدند.(3)

6. تفسیر العیاشی: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند به بنی اسراییل دستور داد که گاوی قربانی کنند. آنها فقط به دم آنها احتیاج داشتند ولی خداوند بر آنها

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی
3- . قصص الانبیاء نسخه خطی

سخت گرفت.(1)

7. تفسیر الامام العسکری علیه السلام : «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً» تا «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ »(2)

امام علیه السلام فرمود: خداوند به یهودیان مدینه فرمود: به یاد بیاورید هنگامی که موسی به قومش فرمود: که خداوند به شما امر کرده است که یک گاو را قربانی کنید و بعضی از گوشت آن را در برابر خودتان به بدن مقتول بزنید تا به اذن خداوند زنده شود و سراپا بایستد و شما را از قاتلش با خبر کند و این در حالی بود که مقتول در بین آنها افتاده بود. در این هنگام موسی به امر خدا به مردم قبیله دستور داد که پنجاه نفر از آنها به نمایندگی از بقیه به خداوند بزرگ و قادر، خداوند بنی اسرائیل، کسی که حضرت محمد صلی الله علیه و علی آله الطیبین و اهل بیت او علیهم السلام را بر همه خلایق برتری داد، قسم بخورند که ما او را نکشتیم و از قاتل او هم خبر نداریم. اگر این قسم را بخورند پس باید دیه مقتول را پرداخت کنند و اگر این کار را نکنند باید قاتل آن مقتول را ذکر کنند یا خود قاتل اقرار کند تا قصاص شود. اگر هم این کار را نکنند باید در یک زندان تنگ زندانی شوند تا این که حاضر شوند یکی از این کارها را انجام دهند. آنها گفتند: آیا ایمان ما اموالمان را و اموال ما ایمانمان را حفظ نمی کند؟ حضرت فرمود: نه در اینجا خداوند حکم کرده است که باید اینگونه جریان حل شود،

جریان به خاطر این بود که زنی خوشگل و زیبا و خوش خلقت و فرهیخته و با اصل و نسب و عفیف خواستگاران زیادی داشت. او سه پسر عمو داشت.آن زن به عالم ترین و عفیف ترین آنها راضی شد و خواست با او ازدواج کند. پسر عموهای دیگرش به او حسودی کردند و به خاطر عشق آن دختر به او غبطه خوردند. پس آن دو پسر عموی خودشان را به جایی دعوت کردند و او را کشتند و او را به محله ای بردند که بیشتر طایفه های بنی اسرائیل در آنجا ساکن بودند و جسد او را شبانگاه در میان آن محله انداختند. هنگامی که صبح شد جسد آن جوان را پیدا کردند و فهمیدند که کشته شده است. در آن هنگام دو پسر عموی قاتلش به آنجا آمدند و به خاطر او

1- . تفسير العياشى نسخه خطى

2- . بقره / 67 - 73

گریبان چاک کرده و خاک بر سر و روی خودشان می ریختند و خون او را به گردن آن طایفه گذاشتند. موسی آنها را فراخواند ولی آنها انکار کردند و نپذیرفتند که آنها او را کشته باشند یا اینکه بدانند چه کسی قاتل او است. سپس آن طور که داستان آن را می دانید خداوند بر قاتل آن حکم کرد. آنها گفتند ای موسی سوگندهای ما چه فایده ای دارد زمانی که این غرامت سنگین را از گردن ما برندارد؟ و این غرامت - دیه - چه فایده ای دارد زمانی که سوگندهایمان ما را حفظ نکند؟ موسی فرمود: همه نفع و سود در عبادت خداوند متعال و اطاعت از اوامر او و دوری از منکرات دین اوست. گفتند: ای موسی این غرامت و دیه بزرگ بر ما افتاده است در حالی که ما این قتل را انجام ندادهایم و سوگندهای ما قوی است ولی هیچ حقی برای ما قائل نیستی، ای کاش خداوند متعال قاتل او را به ما معرفی کند و او برای ما به عنوان حاکم کافی است. پس در نزد او دعا کن تا قاتل او را برای ما معرفی کند تا جزای گناهش را ببیند و این کار او برای همه عاقلان آشکار شود.

موسی گفت: خداوند متعال حکمش را در این موضوع مشخص کرده است و من این حق را ندارم که چیزی غیر از آنچه که در این باره به ما حکم کرده است به او پیشنهاد بدهم و من بر حکم او هیچ اعتراضی نمی کنم بلکه بر ما لازم است که حکم او را اجرا کنیم و به آن عمل کنیم. موسی تصمیم گرفت در این حادثه به مانند حوادث دیگر حکمش را بر آنها اجرا کند. خداوند متعال بر موسی وحی فرستاد که: ای موسی پیشنهاد آنها را قبول کن و از من بخواه تا قاتل او را بر آنها آشکار کنم و کسان دیگر را از تهمت کشتن آن جوان حفظ کنم. من از طریق قبول کردن پیشنهاد آنها میخواهم که بر یکی از بندگان خوبم ثروت ارزانی دارم و دین این بنده درود فرستادن بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله سلم و برتری دادن محمد و علی بر دیگر انسانهاست و از این طریق او را در این دنیا بی نیاز می کنم تا بعضی از ثواب این کارش به او برسد.

پس موسی گفت: ای خدا! قاتل ای جوان را بر ما آشکار کن. خداون وحی فرستاد که ای موسی به بنی اسرائیل بگو که خداوند به شما دستور می دهد که یک گاو را قربانی کنید و بعضی از گوشت آن را به بدن آن مقتول بزنید تا زنده شود و

اجرای این حکم را به خداوند متعال واگذار کنید و گرنه این مسأله را رها کنید و با ظاهر حکم مرا بگیرید. که خداوند در مورد این داستان فرمود:« وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ » یعنی اگر می خواهید که قاتل آن جوان را پیدا کنید باید یک گاو قربانی کنید و بدن آن مقتول را به بعضی از گوشت آن قربانی بزنید که آن مقتول خودش قاتلش را معرفی می کند. گفتند: آیا ما را به مسخره و شوخی گرفتی؟ به ما می گویی که گاوی را قربانی کنیم و تکه ای از گوشت آن را به بدن آن مقتول بزنیم تا او زنده شود؟ این چگونه امکان دارد؟ موسی گفت: « أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ » هیچ وقت چیزی را که خداوند به من دستور نداده است به او نسبت نمی دهم و به خدا پناه می برم که از انسان های جاهل باشم و با قیاس و منطق خودم با آنچه خداوند به آن دستور داده است معارضه کنم. این را در دفاع از سخن خدا و امر او گفت.

سپس موسی فرمود: آیا آب زن و مرد که در درون آنهاست مرده نیست سپس آنها با هم مخلوط می شوند و یک انسان زنده از آنها به وجود می آید؟ و آیا آن بذرها و دانه هایی را که در زمین هایتان میکارید در اول به بی جان و بی فایده نیستنند تا اینکه خداوند متعال آنها را از داخل زمین با آن همه زیبایی و سرزندگی بیرون می آورد و به درختان بزرگی تبدیل میشوند؟ هنگامی که موسی با دلیل و استدلال خودش بر نظر آنها غالب شد به موسی گفتند: « ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لّنَا مَا هِیَ » آن گاو چگونه باشد تا برویم و آن را بخریم؛ موسی از خداوند خواست و خداوند هم به او فرمود: « آنها بَقَرَهٌ لاَّ فَارِضٌ » بزرگ باشد « وَلاَ بِکْرٌ » کوچک « عوان » در حد وسط باشد « بین ذلک » نه بزرگ و نه کوچک « فَافْعَلُواْ مَا تُؤْمَرونَ » که به آن امر شدید « قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا » یعنی رنگ آن گاوی که به ما دستور دادی تا آن را قربانی کنیم چگونه باشد؟ موسی بعد از این سؤال و جواب به آنها گفت: « إنها بَقَرَهٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ » رنگ زرد آن زیبا باشد نه به سفیدی بزند و نه به سیاهی « لَّوْنُهَا » به صورت تیره باشد « تَسُرُّ » رنگ آن گاو « النَّاظِرِینَ » و به خاطر خالص بودن و براق و درخشان بودن آن « قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا هِیَ » که آن گاو چگونه باشد؟ خداوند در مورد آن فرمود:« قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ آنها بَقَرَهٌ لاَّ

ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْضَ » پیر و فرتوت نشده باشد به طوری که بتواند زمین را شخم بزند و باید کارهای سنگین مثل شخم زدن و کشیدن سطلها و چرخاندن دولاب - آبرسانی - را انجام نداده باشد و از همه اینها معاف شده باشد. «مُسَلَّمَةٌ» هیچ عیب و نقصی نداشته باشد « لاَّ شِيَةَ فِيهَا » هیچ خال و رنگ دیگری با رنگ اصلیش قاطی نشده باشد.

هنگامی که این ویژگیهای گاو را شنیدند گفتند: ای موسی آیا خداوند ما را به قربانی کردن چنین گاوی دستور داده است؟ گفت: بله. و موسی در اول این را نگفت، چون او اگر میگفت: خداوند شما را به این کار دستور داده است، آنها پرسیده بودند: به خداوند بگو که آن گاو باید چگونه باشد و رنگ آن چه باشد؟ و اگر در اول این را نمی گفتند هر گاوی را می آوردند خداوند آن را قبول می کرد. ولی او به آنها اینگونه جواب داد که: خداوند شما را به قربانی کردن هر گاوی دستور داده است ولی شما از قربانی کردن آن سرباز زدید، و گفت: هنگامی که تصمیم گرفتند که آن گاو را با آن ویژگی پیدا کنند و آن را قربانی کنند به دنبال چنان گاوی گشتنند و آن گاو را فقط در نزد یک جوان بنی اسرائیلی پیدا کردند که خداوند در خواب، محمد صلیّ الله علیه و علی آله و سلّم و حضرت علی علیه السلام و اهل بیت پاکش را به او نشان داده بود،. آن دو به او فرمودند: تو ما را در دنیا دوست داشتی و ما را گرامی داشتی و ما می خواهیم بعضی از پاداشت را در دنیا به تو بدهیم اگر برای خریدن گاوت نزد تو آمدند جز با جلب رضایت مادرت آن را نفروش چون خداوند متعال به وسیله آن تو و نسلت را از دنیا بی نیاز می کند پس آن مرد جوان خوشحال شد و مردم نزد او آمدند تا گاوش را بخرند و به او گفتند: که گاوت را به چند می فروشی؟ گفت با دو دینار و اختیار با مادرم است. گفتند: که آن را با یک دینار می خریم. و از مادرش پرسید او گفت که با چهار دینار آن را می فروشیم. او نیز به آنها خبر داد و گفتند که آن را با دو دینار می خریم. به مادرش خبر داد، مادرش هم گفت: آن را با صد دینار می فروشم. آنها هم چنان پیش مادر آن جوان می رفتند و از او می خواستند که آن را با نصف قیمت گفته شده بفروشد و هر بار هم مادرش قیمت قبلی را دو برابر می کرد تا اینکه قیمت آن به پر کردن شکم

یک گاو بزرگ از طلا و دینار رسید و در آخر هم آن را خریدند و قربانی کردند و یک تکه از آخر دم آن را که انسان هم از آن خلق شده است گرفتند و اگر هم دوباره زنده شود خلقت دوباره اش از آنجا شروع می شود و آن را بر جسد آن مقتول زدند و گفتند: خداوندا! تو را به مقام و منزلت پیامبر صلیّ الله علیه و علی آله و سلّم و اهل بیت پاکش علیهم السلام قسم می دهیم که آن مقتول را زنده کنی تا ما را از قاتلش با خبر کند. پس آن مقتول زنده شد و سالم و سرحال ایستاد و گفت: ای پیامبر خدا این دو پسر عموی خودم من را کشتند که به خاطر عشق دختر عمویمان به من، من را کشتند و جسد من را جلوی راه این طایفه گذاشتند تا دیه من را از آنها بگیرند. پس موسی آن دو نفر را گرفت و آنها را کشت. و قبل از آنکه آن مقتول زنده شود یک تکه از گوشت آن گاو را به او زدند ولی زنده نشد پس به موسی گفتند: ای پیامبر خدا آن وعده خداوندی که به ما دادی که آن مقتول زنده می شود کجاست؟ موسی گفت: راست میگویید و دلیل این را خدا بهتر می داند. و خداوند به موسی وحی فرستاد که ای موسی من خلف وعده نمی کنم ولی اول باید پول آن مرد جوان را بپردازید و پوست آن را پر از دینار و طلا کنید و به او بدهید تا من هم آن مقتول را زنده کنم. سپس آنها پولهایشان را جمع کردند و گنجایش پوست آن را هم زیاد کرد تا اینکه گنجایش آن به پنج هزار هزار دینار رسید و در هنگام زنده کردن آن مرد مقتول کشته شده بعضی از مردم بنی اسرائیل به موسی گفتند که نمی دانیم کدام یک از این کارها عجیب تر است، زنده کردن این مرد مقتول و یا ارزانی داشتن این مال زیاد به این مرد جوان؟ پس خداوند به موسی وحی فرستاد که به آنها بگو که هر کس میخواهد که زندگی دنیایش را بهتر کنم و در بهشت جایگاهش را بلند کنم و در بهشت او را قرین محمد صلیّ الله علیه و علی آله و اهل بیت او علیهم السلام قرار دهم باید به مانند این جوان رفتار کند. آن مرد جوان در نزد موسی بن عمران ذکر پیامبر صلیّ الله علیه و علی آله و علی و اهل بیت علیهم السلام آنها را شنیده بود که همیشه بر آنها درود می فرستاد و آنها را از هر جن وانسی برتر و گرامی تر میدانست. به خاطر این، این ثروت فراوان را بر او ارزانی داشتم تا از روزیهای حلال بهره ببرد و با هدیهها و بخششها گرامی شود و

به خاطر این کار خیرش در بین انسانهای خوب، محبوب گردد و با امکانات مادی که دارد دشمنان را سرکوب کند.

آن مرد جوان به موسی گفت ای پیامبر خدا این همه پول را چگونه حفظ کنم؟ و چگونه خودم و مالم را از حسد مردم حسود و حیله ای دشمنانم حفظ کنم؟ فرمود: با درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و علی آله و سلّم و اهل بیت او آن چنان که قبل از به دست آوردن آن، با این گفتار و با صحت عقیده، این کار را انجام می دادی، هرکس که این همه مال و ثروت را به تو داده است آن کس هم تو و آن را با این گفتار و با صحت عقیده حفظ میکند. آن مرد جوان آن را گفت و از آن پس، هیچ انسان حسودی قصد نکرد آن را از او بگیرد و هیچ دزدی قصد نکرد آن را بدزدد و هیچ انسان ظالمی قصد نکرد آن را غصب کند مگر این که خداوند با یکی از کارهای ظریفش او را از این کارش منع کرد تا به اختیار خود به وی ظلم نکند یا او را به رساندن آفت یا مصیبتی از این کار بازداشت تا به اجبار به این کار دست نزند.

آن حضرت علیه السلام فرمود: سپس موسی هنگامی که این را به آن مرد جوان گفت و خداوند متعال با این گفتار، او را حفظ کرد این منشور را گفت: خداوندا از تو میخواهم به حق آن صلاه و درودی که این مرد جوان بر محمد صلی الله علیه و علی آله و سلّم و اهل بیت او علیهم السلام فرستاد و از تو خواست از تو میخواهم که من را در این دنیا باقی بگذاری و مرا از دختر عمویم بهرمند گردانی و دشمنان و حسودانم را از من دور نگه داری و به خاطر وی، خیر و برکت زیاد به من عطا کنی». خداوند به او وحی فرستاد که: ای موسی این مرد مقتول قرار بود که بعد از قتل، شصت سال در دنیا زندگی کند ولی الان به خاطر این کارش و توسلش به پیامبر صلی الله علیه و علی آله و سلّم و اهل بیت او علیهم السلام هفتاد سال دیگر عمر به او عطا کردم که میشود صد و سی سال، با حواس سالم در دنیا زندگی کند و دلش محکم باشد و شهواتش قوی باشد و از حلال این دنیا استفاده کند و زندگی کند و او وی را ترک نگوید و وی نیز او را ترک نگوید، و هرگاه که وقت مرگش فرا رسید وقت مرگ همسرش هم فرابرسد و آنها با هم این دنیا را ترک کنند و با هم به

بهشتم بروند و به عنوان دو زوج در آنجا به خوبی و خوشی زندگی کنند. ای موسی اگر آن انسان بدبخت قاتل هم به مانند این مرد جوان و با اعتقاد سالم و با توسل به آنچه که این مرد جوان انجام داد و از من میخواست که او را از دست حسد حفظ کنم و به آنچه به او دادهام قانعاش کنم که قناعت سرمایهای عظیم است این کار را انجام میدادم؛ و اگر با یک توبه خالص از من می خواست که در دنیا او را رسوا نکنم این کار را انجام می دادم و آن مردم را از شناختن قاتل آن مقتول منصرف می کردم و این مرد جوان دیگر را به یک روش دیگر و به اندازه این مال، بینیاز می کردم و اگر بعد از رسواییش و با یک توبه خالص و با توسل به آنچه که آن جوان توسل کرد از من میخواست که مردم کار زشت او را فراموش کنند و و از قصاص کردن او منصرف شوند این کار را انجام می دادم و هیچ کس او را به خاطر کارش سرزنش نمیکرد و کارش در یاد آنها نمیماند، ولی این فضلی است که آن را به کسانی که خودم بخواهم میدهم و همانا من دارای فضیلتی بزرگ هستم، واگر من نخواهم در مقابل کسی که بخواهد این کار را انجام داهد منعی قرار میدهم و همانا من قدرتمند و حکیم هستم.

هنگامی که مردم آن گاو را قربانی کردند خداوند فرمود: «فذبحوها و ما کادوا یفعلون» و میخواستند که به خاطر گران بودن گاو این کار را انجام ندهند ولی لجاجت آنها باعث شد که این کار را انجام دهند و تهمت زدن آنها به موسی آنها را به این کار ترغیب کرد. به نزد موسی گلایه بردند و گفتند: طایفه ما فقیر شد و به گدایی افتاد و به خاطر لجاجت، کم و زیاد خود را از دست دادیم. پس از خداوند متعال بخواه که رزق فراوان به ما عطا بکند. موسی به آنها فرمود: وای بر شما چرا قلب هایتان کور است؟ آیا دعای صاحب آن گاو را نشنیده اید؟ و ندیدید که خداوند چگونه بر او نعمت و رزق ارزانی داشت؟ و آیا دعای آن مرد مقتول را نشنیدید که خداوند به خاطر آن، چه عمر طولانی و با سعادتی به او عطا کرد که از حواس خود بهرمند شود و با بدن و عقل سالم در دنیا با بهترین نعمت ها زندگی کند؟ پس چرا به مانند دعای آنها شما هم به درگاه خداوند دعا نمیکنید به مانند آنها به توسل های آنها متوسل شوید و از خداوند بخواهید که فقر را از میان شما بردارد و فقر و نیاز

ص: 357

شما را برطرف کند؟ پس گفتند: «ای پرودگار ما به تو پناه بردیم و بر فضل و بخشش تو امید داریم پس فقر ما را بردار و ما را بینیاز کن به خاطر بزرگی و منزلت پیامبر صلی الله علیه و علی آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و اهل بیت پاکشان». خداوند به موسی وحی فرستاد: ای موسی به آنها بگو که بزرگانشان به سوی خرابه بنی فلان بروند و در آنجا کنار فلان چشمه کمی از خاک آنجا را بکنند و هر چه در زیر آنجا هست را برای خودشان بردارند؛ در آنجا ده هزار دینار وجود دارد و آن را به هر کسی که برای خرید آن گاو پولی داده است بدهند وآن را در بین آنها پخش کنند تا فقرشان از بین برود. سپس باقیمانده آن گنج را که پنجهزار دینار است و به اندازه پولی است که هر یک در این مصیبت دادند در بین مردم تقسیم کنند تا به خاطر توسلشان به محمد صلّ الله علیه و علی آله و سلّم و اهل بیت او و اعتقادشان به برتری و فضیلت ایشان پول و رزقشان دوبرابر شود. به این خاطر خداوند بزرگ فرمود: « و إذا قتلتم نفسا فادّارأتم » در آن اختلاف پیدا کردید، بعضی از شما تقصیر را به گردن دیگری میانداخت و خودش و نزدیکانش را از آن بری میدانست « والله مخرج » نشان دهنده « ما کنتم تکتمون » خبر قاتل و آنچه که پنهان میکردید یعنی اراده تکذیب موسی با پیشنهادتان به او و خیال کردید که خداوند به او پاسخ نمیدهد. « فقلنا اضربوه ببعضها » به بعضی از گوشت گاو «کذلک یحیی الموتی » در دنیا و آخرت این گونه مرده زنده می شود، آن طور که یک مرده با برخورد جسم مرده دیگر به او، زنده می شود در دنیا نیز آب مرد با آب زن در رحم قاطی میشود پس آنچه را که در صلبها و رحمها مرده است زنده میکند. ولی در آخرت اینگونه است که خداوند بعد از اینکه برای بار اول از کمی پایینتر از آسمان دنیا از دریای مسجور میدمد همان که در باره آن فرمود: «و البحر المسجور » و حالت آن به مانند حالت منی مرد است و آن بر روی زمین می ریزد و بر جسد پوسیده مردگان ریخته میشود و آن مردگان هم به مانند درختان رشد می کنند و دوباره زنده می شوند. سپس خداوند فرمود: «و یریکم آیاته » جدا از این نشانه ها، نشانه های دیگری بر توحید خداوند و نبوت پیامبرش موسی و فضل و بزرگی محمد صلی الله علیه و علی آله و اهل بیتش علیهم السلام را بر دیگر

مخلوقات و سرور بندگان و کنیزان او را به شما نشان میدهد و فضیلت او و اهل بیت طاهر او بر سایر خلق خدا تبیین میکند « لعلّکم تعقلون » تا عبرت بگیرید و به فکر بیفتید کسی که این کارهای بزرگ و عجیب را انجام می دهد دستوراتش خالی از حکمت نیستند و محمد صلی الله علیه و علی آله و اهل بیتش را جز به خاطر اینکه بهترین عاقلان هستند انتخاب نمیکند. (1)

توضیح: (أما وقت ایماننا أموالنا) بعید شمردن حکم دیه بر آنان بعد از سوگند، یعنی آیا سوگندهای ما اموال ما را حفظ نمی کند و برعکس، که بین آنها جمع شده است؟. الباسقه: یعنی دراز و طولانی. و راض الدابه: یعنی آن را رام و ذلیل کرد. النواعیر جمع ناعوره است و آن به سطل و یا دولاب که با آن آب برمی دارند، گفته می شود؛ نادمه منادمه و نداما: یعنی با او بر سر سفره شراب نوشی نشست. (و لم یقل موسی) حاصل این که موسی این حکم خداوند « إنّ الله یأمرکم » را بر حقیقت استقبال و آینده آورد، و به خاطر این با فعل آینده آن را تفسیر کرد و گفت: سیأمرکم (در آینده به شما دستور می دهد) که در اول به آنها وعده چنین دستوری را داد سپس بعد از سؤال های مبنی بر چگونه بودن گاو به آنان دستور داد و اگر موسی در اول آن را با صیغه ماضی می آورد (أمرکم أن تذبحوا) امر به حقیقت متعلق میشد و هر گاوی را که می خریدند قبول بود. این وجه سوم تفسیر این آیه است غیر از آنچه که دو گروه در باره تأویل این آیه گفتند. اما این قول با قول سید و اصحاب او مناسبت بیشتری دارد و جمع آن با اخبار پیشین، خالی از اشکال نیست. میتوان اخبار پیشین را به این حمل کرد که وقتی خداوند متعال دانست که اگر ایشان را به قربانی مطلق گاو- هر گاوی - دستور بدهد آنها قبول نمی کنند به این خاطر در همان اول این دستور را به آنها نداد یا اینکه اگر بعد از وعده دادن آنها به این کار، آنها از خصوصیات آن گاو نمیپرسیدند خداوند به آنها دستور می داد که هر گاوی را که بخرند قبول می کند ولی هنگامی که آنها شروع به پرسیدن سؤال کردند خداوند هم بر آنها سخت گرفت. ولی این دو تفسیر بعید می باشد و پذیرفتن توجیهاتی مانند

1- . تفسیر الامام : 108 - 113

این دو توجیه در آن، برای این خبر مشکل است با این که قویتر و بهتر نیز هست؛ و خداوند حقیقت امر را از همه بهتر میداند.

ثعلبی می گوید: مفسران میگویند که: یک مقتول به اسم عامیل در بین بنی اسرائیل افتاده بود و نمی دانستند که قاتل او کیست. و در مورد قاتل او و عات کشته شدنش به اختلاف رسیدند، عطا و سدی می گویند: در میان بنی اسرائیل مردی ثروتمند بود که پسر عمویی فقیر داشت و آن مرد ثروتمند هیچ وارثی غیر از او نداشت. هنگامی که عمر آن مرد زیاد شد پسر عمویش او را کشت تا به ارثش برسد. و بعضی از عالمان می گویند: و عامیل یک دختر عمو داشت که در بین بنی اسرائیل به زیبایی شهرت داشت، پس پسر عمویش او را کشت تا دختر عمویش را برای خودش بگیرد. هنگامی که او را کشت جسدش را از شهر خودشان به شهر دیگری برد و در آنجا گذاشت. عکرمه می گوید: بنی اسرائیل یک مسجد داشتند که دوازده دروازه داشت هر طایفه آنها از یک دروازه وارد می شد و جسد مقتول را در بین دروازه دو طایفه گذاشت که به خاط آن دو طایفه با هم در گیر شدند. ابن سیرین می گوید: قاتل او را کشت سپس آن را در کنار در خانه یک مردی گذاشت فردای آن روز قاتلش آمده بود و دیه او را می خواست. و گفته شده: جسد آن را بین دو روستا گذاشت که به خاطر آن مردم دو روستا با هم درگیر شدند و موسی نمی دانست که چگونه قاتلش را پیدا کند و این جریان قبل نازل شدن حکم قسامه بود (قسامه: سوگند خوردن اولیای مقتول به هنگام ادعای خونبها) پس خداوند به او دستور داد که یک گاو قربانی کنند و آنها در خرید گاو بر خودشان سخت گرفتند خداوند هم بر آنها سخت گرفت؛ و سخت گرفتن آنها هم در تقدیر خداوند بود و حکمتی داشت.

سبب و حکمت این داستان گاو آنطور که سدیّ و دیگران می گویند این بود که جوانی در بین بنی اسرائیل بود که نسبت به پدرش نیکوکار بود؛ و نیکوکاریش به پدرش در این حد بود که یک بار مردی برایش یک مروارید آورده بود و آن را با پنجاه هزار دینار خرید و این معامله برایش سود فراوانی داشت. به فروشنده گفت: پدرم مرده است و کلید صندوق زیر بالش پدرم است پس منتظر بمان تا پدرم بیدار

شود و من پولت را به تو بدهم، آن مرد گفت: برو پدرت را بیدار کن و پول من را بیاور. گفت: این کار را نمی کنم ولی ده هزار دینار بر پولم اضافه می کنم پس به من وقت بده تا پدرم بیدار شود. آن مرد گفت: من ده هزار دینار از پولم کم می کنم ولی تو باید زود پدرت را بیدار کنی و پولم را زود بیاوری. آن مرد گفت: من بیست هزار دینار بر پولم اضافه می کنم تا تو منتظر بمانی تا پدرم بیدار شود. آن مرد منتظرش ماند ولی پدرش بیدار نشد. هنگامی که پدرش بیدار شد جریان را برایش تعریف کرد و به خاطر این کار خوبش او را دعا کرد و به او پاداش داد. و گفت: این گاو را به خاطر این کار نیکت به تو میدهم و حضرت موسی فرمود: ببینید که کار نیک چه کاری می کند.

ابن عباس و وهب و دیگران از اهل کتاب می گویند: در میان بنی اسرائیل مرد صالحی بود که یک پسر بچه داشت، او یک گوساله داشت، آن را به جنگل برد، گفت: خدایا من این گوساله را در نزد تو به ودیعه می گذارم تا این بچه ام بزرگ شود. سپس آن مرد، مرد؛ و آن گوساله در جنگل بزرگ و به گاو تبدیل شد و از دست هر کسی که قصد او را میکرد میگریخت. هنگامی که پسر آن مرد بزرگ شد با مادرش خیلی مهربان بود. شب را برخودش به سه قسمت تقسیم کرده بود: یک سوم آن را نماز می خواند، یک سوم آن را می خوابید، و یک سوم آن را در کنار مادرش می نشست و هنگامی که صبح می شد هیزم بر پشتش می گذاشت و آنها را به طرف بازار می برد و در آنجا آنها را می فروخت سپس سود آن روزش را به سه قسمت تقسیم می کرد یک سوم آن را به صدقه می داد، یک سوم آن را می خورد و یک سوم دیگر آن را به مادرش می داد. روزی مادرش به او گفت: پدرت یک گوساله برایت به ارث گذاشته است و آن را به فلان جنگل برده است و آن را آنجا گذاشته است. پس به آنجا برو و از خداوند ابراهیم و اسماعیل و اسحاق بخواه که آن را به تو باز گرداند و علامت آن هم این است که وقتی به آن نگاه کنی فکر می کنی که نوری از داخل پوستش خارج می شود و به خاطر زیبا بودنش و براق و خالص بودن رنگ و پوستش به المذهبه معروف بود. آن مرد جوان به طرف جنگل رفت و آن را دید که در جنگل می چرد و فریاد کشید که به إذن خدای ابراهیم و

اسماعیل و اسحاق یعقوب به نزد من بیا. پس آن گاو نزد آن مرد آمد و گردن گاو را گرفت و آن را با خودش آورد. پس آن گاو به إذن خداوند صحبت کرد و گفت: ای مردی که با مادرش مهربان است سوار من بشو تا راحت باشی. آن مرد گفت: مادرم به من اجازه نداده که سوارت بشوم ولی گفت که گردن تو را بگیرم. آن گاو گفت: قسم به خدای بنی اسرائیل اگر بر من سوار میشدی هیچ وقت نمی توانستی من را با خودت ببری. پس راه بیفت که اگر به کوه هم دستور دهی تا از ریشه کنده شود و با تو بیاید به خاطر آن رفتار خوبت با مادرت این کار را میکند. پس آن مرد گاو را می برد که در راه شیطان به شکل یک مرد بر او ظاهر شد و به او گفت: ای جوان من یک مرد گاو دار هستم، دلم برای خانواده ام تنگ شده، یکی از گاوهایم را آوردم و بر روی آن توشه ام را گذاشتم تا با آن به طرف خانه بروم. وقتی به نیمه راه رسیدم رفتم تا رفع حاجت بکنم که وقتی برگشتم دوید و به طرف کوه رفت و نتوانستم آن را بگیرم. من میترسم که در اینجا گم شوم و بمیرم، اگر بتوانی من را سوار بر این گاوت بکنی و من را نجات دهی دو گاو به مانند گاو خودت به تو می دهم. ولی آن مرد جوان قبول نکرد؛ و به او گفت: به راهت ادامه بده و به خدا توکل کن که اگر خداوند یقین تو را بداند تو را نجات می دهد و تو را بدون توشه به مقصدت می رساند. ابلیس به او گفت: اگر میخواهی آن را به هر قیمت که میخواهی به من بفروش یا اینکه من را بر روی آن به مقصد برسان من هم ده تا مثل آن به تو بدهم.

ولی آن مرد جوان نپذیرفت و گفت که مادرم به من اجازه نداده است، که در آن لحظه پرنده ای در جلوی گاو پرید و آن را ترساند و به طرف دشت فرار کرد و آن مرد گاودار هم مخفی شد. سپس آن مرد جوان دوباره با اسم خدای ابراهیم آن گاو را صدا زد و آن حاضر شد؛ و گفت: ای مرد نیکوکار مگر ندیدی که وقتی که آن پرنده پرید آن مرد ناپدید شد او شیطان بود که من را دزدید؛ اگر او را بر پشت من سوار شود نمی توانی من را با خودت ببری؛ و هنگامی که من را با خدای ابراهیم صدا زدی فرشته ای آمد و من را از دست او نجات داد و به خاطر رفتار نیکت با مادرت و اطاعت خداوند من را به سوی تو برگرداند. سپس آن مرد گاو را به نزد

مادرش آورد و مادرش به او گفت: تو فقیر هستی و مال و پولی نداری و روزانه کار کردن تو را خسته میکند و شب ها هم عبادت می کنی پس برو و این گاو را بفروش و پول آن را برای خودت نگه دار؛ گفت که آن را چقدر بفروشم؟ گفت: به سه دینار ولی وقتی خواستی آن را بفروشی اول از من اجازه بگیر؛ که در آن زمان قیمت گاو سه دینار بود؛ پس آن را با خودش به بازار برد و خداوند فرشته ای را همراه او فرستاد تا مردم قدرت او را ببینند و تا آن مرد را آزمایش کند که نیکی او به مادرش چگونه است؟ و خداوند به این آگاه است. آن فرشته به او گفت آن گاو را به چند می فروشی؟ گفت: به سه دینار و به شرط آنکه مادرم به این معامله اجازه بدهد. فرشته گفت آن را با شش دینار می خرم ولی از مادرت اجازه نگیر. آن مرد گفت: اگر به اندازه وزن خودش به من طلا بدهی آن را بدون اجازه مادرم نمی فروشم. پس به سوی مادرش برگشت و او را از قیمت باخبر کرد، مادرش گفت: برو و آن را به 6 دینار و با کسب رضایت من بخر؛ آن مرد به طرف بازار برگشت؛ فرشته از او پرسید: از مادرت اجازه گرفتی؟ گفت: بله، او به من دستور داد که آن را با شش دینار و کسب رضایت از او بفروشم، فرشته گفت: من دوازده دینار به تو می دهم ولی از او اجازه نگیر؛ ولی آن مرد قبول نکرد و به نزد مادرش برگشت و او را باخبر کرد، مادرش گفت: آن مردی که به نزد تو می آید یکی از فرشتگان خداوند است که در شکل انسان بر تو ظاهر می شود و می خواهد تو را امتحان کند. هرگاه نزد تو آمد از او بپرس که آیا این گاو را بفرشیم یا نه؟ او نیز از فرشته پرسید: فرشته به او گفت: این گاو را نگه دارید چون موسی به خاطر یک نفر که در بین بنی اسرائیل کشته می شود آن را از شما می خرد و آن را فقط به قیمت پر کردن پوستش از دینار بفروشید. پس آنها هم آن گاو را نگه داشتند تا اینکه خداوند به بنی اسرائیل دستور داد که آن گاو را بخرند به خاطر آن رفتار خوب مرد با مادرش. پس به دنبال آن گاو رفتند و آن را فقط در نزد آن مرد جوان پیدا کردند و آن را به قیمت پر کردن پوستش از طلا از او خریدند. سدیّ می گوید: آن را به قیمت ده بار پرکردن پوستش از طلا خریدند.

و در مورد آن تکه از گاو که به بدن مقتول زدند اختلاف است، ابن

عباس گفت: استخوانی که بر روی آن غضروف باشد را بر روی آن زدند و آن مقتل است، ضحاک گفت: زبانش را به بدن مقتول زدند، حسین بن فضل می گوید: این بهترین اقوال است چون آن مقتول را به خاطر حرف زدن زنده کردند و وسیله حرف زدن زبان است. سعید بن جبیر می گوید: آخر دم گاو را به او زدند. یمان بن رئاب می گوید: این بهترین تفسیر آیه است، آخر دم پایه بدن حیوان است و خلقت آن از آنجا آغاز شده است، و دم اولین چیزی است که خلق می شود و آخرین چیزی از بدن حیوان است که پوسیده میشود، مجاهد گفت: همه دم آن را به او زدند، عکرمه و کلبی می گویند: ران راست آن را به مقتول زدند، سدیّ گفت: آن تکه گوشتی که در بین شانه هایش است را به او زدند، و گفته شده: با گوشش. پس این کار را انجام دادند و آن مقتول به إذن خداوند زنده شد و خون از رگهای او جاری بود و گفت که: فلان کس من را کشت و بعد از آن همانجا افتاد و دوباره مرد. (1)

میگویم: سید بن طاوس در کتاب سعد السعود می گوید: در تفسیر منسوب به امام باقر علیه السلام آمده است که خداوند متعال فرمود:« إنّ الله یأمرکم أن تذبحوا بقره » که داستان اینگونه بوده که دو نفر از مردم بنی اسرائیل که با هم برادر بودند و یک پسر عمو داشتند که خیلی ثروتمند بود و آنها یک دختر عموی جوان زیبا رو داشتند که در میان بنی اسرائیل به زیبایی مشهور بود. آنها ترسیدند که پسر عموی پولدارشان او را برای خودش نکاح کند پس او را کشتند و جسد او را برداشتند و در کنار یک روستا قرار دادند تا از کشتن او خودشان را بری کنند. مرده آن شب را در میا آن اهل قریه صبح کرد، هنگامی که نسبت به قتل او و قاتلش نگران شدند مردم روستایی که جسد در میا آنان پیدا شده بود، گفتند: ای موسی دعا کن تا خداوند قاتل این مرد را برای ما آشکار کند، پس موسی دعا کرد سپس داستانی که خداوند آن را در قرآن آورده است را ذکر کرد و گفت که آنها بر خداوند سخت گرفتند خداوند هم بر آنها سخت گرفت، که اگر در بار اول هر گاوی را پیدا می کردند خداوند آن گاو را از آنها قبول می کرد ولی خداوند بر آنها سخت گرفت و آنها هم

1- . عرائس الثعلبی : 130 - 132

آن گاو را در نزد یک زن بنی اسرائیلی پیدا کردند و او هم آن را به قیمت پر کردن پوست گاو ازطلا فروخت. پس آن را خریدند و تکه ای از آن را به بدن مقتول زدند پس زنده شد و آنها را از قاتلش با خبر کرد، و سپس آن دو را گرفتند و کشتند. پس در دنیا هلاک شدند و در آخرت هم پروردگار ما آن دو را میکشد - به عذاب الهی گرفتار می شوند -.(1)

1- . سعد السعود : 121 - 122

باب دهم : داستان موسی علیه السلام هنگامی که خضر را ملاقات کرد و دیگر داستان ها و احوال خضر علیه السلام

آیات:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا* فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَبًا * فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا * قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّی نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِی الْبَحْرِ عَجَبًا * قَالَ ذَلِکَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا * فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا * قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا * قَالَ إِنَّکَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أَمْرًا * قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلَا تَسْأَلْنِی عَن شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِكْرًا * فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِی السَّفِينَهِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا * قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِی بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْرًا * فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا * قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکَ إِنَّکَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِی صَبْرًا * قَالَ إِن سَأَلْتُکَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّی عُذْرًا * فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَهٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا * قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِی وَبَيْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا * أَمَّا السَّفِينَهُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءهُم مَّلِکٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَهٍ غَصْبًا * وَأَمَّا

الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا * فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا * وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِی الْمَدِينَهِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّکَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذَلِکَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا* (1)

{و [یاد کن] هنگامی را که موسی به جوان [همراه] خود گفت دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم هر چند سالها[ی سال] سیر کنم*پس چون به محل برخورد دو [دریا] رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [و رفت]*و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم*گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت*گفت این همان بود که ما می جستیم پس جستجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند*تا بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم*موسی به او گفت آیا تو را به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده ای به من یاد دهی پیروی کنم*گفت تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی*و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی*گفت ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد*گفت اگر مرا پیروی می کنی پس از چیزی سؤال مکن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم*پس رهسپار گردیدند تا وقتی که سوار کشتی شدند [وی] آن را سوراخ کرد [موسی] گفت آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی واقعا به کار ناروایی مبادرت ورزیدی*گفت آیا نگفتم که تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی*[موسی] گفت به سبب آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر*پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند [بنده ما] او را کشت [موسی به او] گفت آیا شخص بی گناهی را بدون اینکه کسی را

1- . کهف / 60- 82

- به قتل رسانده باشد کشتی واقعا کار ناپسندی مرتکب شدی*گفت آیا به تو نگفتم که هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی*[موسی] گفت اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراهی مکن [و] از جانب من قطعا معذور خواهی بود*پس رفتند تا به اهل قریه ای رسیدند از مردم آنجا خوراکی خواستند و[لی آنها] از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند پس در آنجا دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد و [بنده ما] آن را استوار کرد [موسی] گفت اگر می خواستی [می توانستی] برای آن مزدی بگیری*گفت این [بار دیگر وقت] جدایی میان من و توست به زودی تو را از تاویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت*اما کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند خواستم آن را معیوب کنم [چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [درستی] را به زور می گرفت*و اما نوجوان پدر و مادرش [هر دو] مؤمن بودند پس ترسیدیم [مبادا] آن دو را به طغیان و کفر بکشد*پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد*و اما دیوار از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود و پدرشان [مردی] نیکوکار بود پس پروردگار تو خواست آن دو [یتیم] به حد رشد برسند و گنجینه خود را که رحمتی از جانب پروردگارت بود بیرون آورند و این [کارها] را من خودسرانه انجام ندادم این بود تاویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی }

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم قریش را از جریان اصحاب کهف با خبر کردند، گفتند: ما را از آن عالمی که خداوند به موسی امر کرد که از او پیروی کند با خبر کن و داستانش چه بوده است. خداوند متعال این آیه را نازل کرد « وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: که سبب آن این بود که هنگامی که خداوند با موسی حرف زد و الواح را بر او نازل کرد، آنطور که خداوند فرمود:« و کتبنا له فی الالواح من کل شی کوعظه و تفصیلا لکل شی ء » موسی به بین قوم بنی

ص: 368

اسرائیل برگشت و بالای منبر رفت و به آنها خبر داد که خداوند تورات را بر او نازل و با او صحبت کرده است. موسی با خودش گفت: که خداوند هیچ کس را عالم تر از من خلق نکرده است. آنگاه خداوند به جبرئیل وحی کرد که به کمک موسی برو که خودش را هلاک کرد و به او بگو در محل تجمع دو دریا در کنار یک صخره مردی هست که از تو عالم تر است. پس به نزد او برو و از علم او یاد بگیر. جبرئیل بر موسی نازل شد و او را خبر کرد. سپس موسی در نزد خودش خوار شد و فهمید که اشتباه کرده است و ترسید، به جانشینش یوشع گفت: خداوند به من دستور داده است که از یک مردی که در کنار تجمع دو دریا است پیروی بکنم، و از او علم یاد بگیرم، یوشع یک ماهی نمکزده را به عنوان توشه برداشت و سپس خارج شدند. هنگامی که از شهر خارج شدند و به آنجا رسیدند مردی را دیدند که بر پشت خود دراز کشیده بود، او را نشناختند. یوشع ماهی را از کیسه بیرون آورد و آن را با آب دریا شست و آن را بر روی یک صخره گذاشت. و سپس راهشان را ادامه دادند و ماهی را فراموش کردند. آن آب، آب زندگانی بود، آن ماهی زنده شد و داخل آب شد. موسی رفت و یوشع نیز با او میرفت تا اینکه خسته شدند. به یوشع گفت: « آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا » نصبا یعنی سختی، یوشع یادش آمد که ماهی را جا گذاشته است و گفت: من آن ماهی را بر روی آن صخره فراموش کردم. موسی فرمود: آن مردی که در کنار صخره دیدیم همان کسی است که به دنبالش هستیم، و از همان جایی که آمده بودند به نزد آن مرد برگشتند. در حالی که او نماز می خواند. موسی نشست تا اینکه نمازش تمام شد و به آن دو سلام داد.

یونس روایت می کند که: یونس و هشام بن ابراهیم در مورد آن عالمی که موسی به نزد او رفت اختلاف دارند که کدام یک عالم تر است؟ و آیا امکان دارد که در زمان موسی یک نفر بر او حجت باشد در حالی که او حجت خداوند بر مردم است؟ قاسم الصقیل می گوید: به امام رضا علیه السلام در جواب نامه نوشتند و در این باره پرسیدند. ایشان در جواب نامه نوشتند: موسی به نزد آن عالم آمد و در یکی از جزیره ها به او رسید که نشسته بود و یا بر چیزی تکیه داده بود. موسی به او سلام داد ولی او سلام نداد، چون در سرزمینی بود که در آنجا سلام وجود نداشت. از

موسی پرسید: تو کی هستی؟ فرمود: من موسی پسر عمران هستم. فرمود: تو آن موسی هستی که با خداوند صحبت کرد؟ فرمود: بله. پرسید: چه می خواهی؟ فرمود: به نزد تو آمدم تا از آنچه به تو آموختهاند به من بینش را بیاموزی. گفت: من مأمور انجام کاری هستم که تو طاقت آن را نداری. همانطور که من هم طاقت انجام کار تو را ندارم. سپس آن عالم در مورد آن مصیبت هایی که آل محمد صلی الله علیه و آله وسلّم می بینند صحبت کرد که زیاد گریه کردند. سپس در مورد فضل و بزرگی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلّم صحبت کرد تا اینکه موسی فرمود: ای کاش من هم جزء آل محمد علیهم السلام بودم. و حتی در مورد فلان شخص و فلان شخص و مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم بر قومش و آن بدی هایی که آنها می بینند و تکذیب کردن وی توسط ایشان ، صحبت کرد. و این آیه را « و نقلّب أفئدتهم و أبصارهم کما لم یومنوا به أوّل مرّه » برایش تفسیر کرد، هنگامی که از آنها عهد و پیمان گرفت.

موسی گفت: « قَالَ لَهُ مُوسَی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلَی أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا » خضر جواب داد: « قَالَ إِنَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا *وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا » موسی گفت: « قَالَ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أمْرًا » خضر جواب داد: « قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلَا تَسْأَلْنِی عَن شَیْءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا» گفت که در مورد کاری که انجام می دهم از من سؤال نکن و انجام آن را بر من نهی نکن تا اینکه تو را از آن با خبر کنم. موسی فرمود: بله. سپس آن سه نفر رفتند تا اینکه به ساحل دریا رسیدند. یک کشتی آنجا بود که پر شده بود و می خواست حرکت کند، صاحب آن کشتی گفت: این سه نفر را با خودمان می بریم آنها انسان های صالحی هستند آنها را سوار کردند. هنگامی که کشتی داخل آب شد، خضر شروع به سوراخ کردن کناره های کشتی کرد و آنها را با کهنه و خاک پر می کرد. موسی عصبانی شد و به خضر گفت: « أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا إِمْرًا » خضر به او گفت: « قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا » موسی فرمود: « قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِی بِمَا نَسِیتُ وَلَا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْرًا ». از کشتی خارج شدند، خضر به یک نوجوان زیبایی که گویی یک تکه از ماه بود که با دوستانش بازی می کرد، نگاه

کرد و در گوشهایش دو مروارید بودند. خضر کمی فکر کرد سپس او را گرفت و کشت. موسی بر روی خضر پرید و او را بر زمین زد. و گفت: « أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا». خضر گفت: « أَلَمْ أَقُل لَّکَ إِنَّکَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِی صَبْرًا» موسی فرمود: « إِن سَأَلْتُکَ عَن شَیْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّی عُذْرًا» سپس راهی شدند و تا اینکه شب بر یک روستایی به نام ناصره رسیدند که نصاری به آنجا منسوبند و هرگز هیچ کس را مهمان نکرده و به هیچ غریبه ای غذا ندادهاند. آنها از مردم آن روستا غذا خواستند ولی به آنها ندادند و آنها را هم مهمان نکردند. خضر به یک دیواری که در آنجا در حال افتادن بود، نگاه کرد و دستش را بر روی آن گذاشت و گفت: به اذن خداوند بایست. آن دیوار هم راست و استوار شد. موسی گفت: شایسته نبود که دیوار را درست کنی تا اینکه به ما غذا و جا می دادند. که در قرآن چنین فرمود:« لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا » خضر به موسی گفت: «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِی وَبَيْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا *أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءهُم مَّلِکٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا » و اگر آن کشتی سالم نبود آن را از صاحبانش نمی گرفتند؛ « وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ » و به پیشانی او نگاه کردم که برروی آن نوشته بود در فطرت کافر است؛ « فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا *فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا» و خداوند به جای او یک دختر به آنها عطا کرد که هفتاد پیامبر از وی متولد شدند. «وَأَمَّا الْجِدَارُ» که آن را از نو بنا کردم « فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِی الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّکَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذَلِکَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا »(1)

توضیح: طبرسی رحمه الله علیه فرمود: «و إذ قال موسی لفتاه» اکثر مفسران نظرشان این است که منظور موسی از فتاه، یوشع بن نون است و چون همیشه در سفر و اقامت با او همراه بود تا از او علم بیاموزد به او فتاه گفته است. و گفته شده

1- . تفسیر القمی : 398 - 401

است که چون خدمتگذاری موسی را می کرد. محمد بن اسحاق می گوید: یهودیان و مسیحیان می گویند: آن موسی که دنبال خضر رفت موسی بن میشا بن یوسف بود که یکی از پیامبران بنی اسراییل قبل از زمان حضرت موسی پسر عمران بود. ولی نظر اکثر عالمان این است که او همان موسی پسر عمران بوده است. « لا أبرح حتی أبلغ مجمع البحرین» به طور مداوم راه می روم و می گذرم و به راه دیگری نمی روم تا اینکه به محل تجمع دو دریا برسم. و منظور از آن دو دریا، دریای فارس و دریای روم است. محمد بن کعب می گوید: که آنجا شهر طنجه در ساحل دریای مغرب بوده است. و همچنین از او روایت شده است که منظور آفریقا است. (1)

میگویم: بیضاوی میگوید: منظور از دو دریا موسی و خضر بوده است چون موسی دریای علم ظاهری و خضر دریای علم باطنی بوده است. و میگوید: « أو أمضی حقبا» یعنی زمان زیادی راه می روم. و یعنی راه می روم تا اینکه به محل تجمع دو دریا برسم. یا اینکه زمان زیادی را می گذرم یا اینکه تا زمانی بگذرد که مطمئن شوم که از محل تجمع دو دریا گذشته باشم. حقب: یعنی زمان و گفته شده: یعنی هشتاد سال و گفته شده: هفتاد سال و روایت شده است: که موسی بعد از نابود کردن قبط و وارد شدن به مصر یک خطبه بلیغ و رسایی انجام داد و خودش از خطبه اش خوشش آمد و به آن مغرور شد، و به او گفتند: آیا کسی را عالم تر از خودت می شناسی؟ گفت: نه. خداوند به او وحی کرد که بله، بنده من خضر و او در محل تجمع دو دریاست. و خضر در زمان پادشاهی افریدون در اوایل ذی القرنین بزرگ بود و تا زمان موسی زنده مانده بود و گفته شده که: موسی از خداوند پرسید: کدام یک از بندگانت نزد تو دوست داشتنی تر هستند؟ فرمود: کسی که من را ذکر می کند و هیچ وقت من را فراموش نمی کند. پرسید: کدام یک از بندگانت عادل تر هستند؟ فرمود: کسی که به حق حکم کند و از هوا و هوسش پیروی نکند. پرسید: کدام یک از بندگانت از همه عالم تر است؟ کسی که علاوه بر علم خودش، علم دیگران را بطلبد با این امید که به کلمهای برسد که او را به هدایت رهنمون شود یا

1- . مجمع البیان 6: 480

او را از هلاکت منع کند. موسی فرمود: اگر در بین بندگانت کسی از من عالم تر است آن را به من معرفی کن. خداوند فرمود: خضر از تو عالم تر است. پرسید: کجا او را پیدا کنم؟ خداوند فرمود: در ساحل دریا کنار یک صخره. پرسید: چگونه او را پیدا کنم؟ فرمود: یک ماهی در توشه ات بگذار و هر کجا آن را گم کردی خضر آنجاست. به همراهش گفت: که هر کجا ماهی را گم کردی به من بگو. سپس آنها راه افتادند. «فلمّا بلغا مجمع بینهما» هنگامی که به محل تجمع آن دو رسیدند یعنی، محل تجمع دو دریا « بینهما » ظرف است، به خاطر عمویت و شمولیت اضافه شده است؛ یا اینکه به معنای وصل است. « نسیا حوتهما » ماهی را فراموش کردند. موسی فراموش کرد که ماهی را از همراهش بخواهد که ماهی کجاست؟ و یوشع فراموش کرد به موسی بگوید که چگونه ماهی زنده شد و در دریا افتاد.

و روایت است که موسی دراز کشیده بود و آن ماهی سرخ شده شروع به تکان خوردن کرد و به دریا پرید تا این برای موسی و خضر معجزه ای باشد. و گفته شده که: یوشع در چشمه آب زندگانی وضو می گرفت که آب بر روی آن ماهی پاشیده شد و زنده شد و به دریا پرید. و گفته شده که فراموش کردند که سراغش را بگیرند. چون آن نشانه دستیابی به آنچه می خواستند، بود. « فاتخذ سبیله فی البحر سربا » و ماهی به طرف دریا رفت، «سربا» به مانند آیه « و سارب بالنهار »(1)

و گفته شده: خداوند جریان آب را به طرف آن ماهی آورد و ماهی بر روی آب شناور شد و به درون آب افتاد. « فلما جاوزا » هنگامی که به محل تلاقی دو دریا رسیدند. « قال لفتاه آتنا غدانا » نهارمان را بیاور. « لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا » گفته شده: که او خسته نشد تا اینکه به محل قرار رسید. هنگامی که به آنجا رسید یک شب و روز تا ظهر گذشته بود و آنجا احساس گرسنگی و خستگی کرد. و گفته شده که: در سفرهای دیگر غیر از این سفر، خسته نمی شد. و تقیید به اسم اشاره آن را تأیید میکند. موسی گفت: «أرأیت » آنچه به آن مبتلا شدم « إذ أوینا إلی الصّخره » یعنی آن صخره ای که موسی در کنار آن دراز کشید و گفته شده: که آن همان صخره ای

1- . رعد / 10

است که پایین تر از رود زیت بود. « فإنّی نسیت الحوت » آن را فراموش کردم یا اینکه این را که تو را از آنچه که درباره ماهی دیدم به تو بگویم. « و ما أنسانیه إلّا الشیطان أن أذکره» یعنی فقط شیطان باعث شد که من آن را فراموش کنم. وشاید او آنرا به خاطر توجه فکر و روحش به بارگاه قدسی بود. سبب آن را شیطان قرار داد تا اینکه آن را به خودش بقبولاند؛ و یا اینکه عدم احتمال قدرت به توجه به هر دوی آنها و فراموش کردن یکی از آن کارها به خاطر مشغول بودن به یک کار دیگر از نقص و کمبود شخص محسوب می شود. « اتّخذ سبیله فی البحر عجبا » به شیوه عجیب که حرکت آن به مانند حرکت سرب - راه - بود، یا در پیش گرفتن او عجیب بود. مفعول دوم آن ظرف است و گفته شده که: عجبا مصدر است فعل آن مقدر است. یعنی یوشع در آخر کلامش یا اینکه موسی در جواب یوشع گفت: عجبا، به تعجب از آن جریان که بر ماهی گذشت. و گفته شده: که فعل اتخذ برای موسی است یعنی موسی راه ماهی را در آب با تعجب دنبال کرد. « قال ذلک » یعنی آن زنده شدن ماهی « ما کنّا نبغ » طلب نمیگردیم، چون آن نشانههای مقصود است. « فارتدا علی آثارهما » یعنی از همان راهی که آمده بودند، برگشتند. « قصصا » یعنی رد پاهای خودشان را دنبال می کردند. یا اینکه تا اینکه به کنار آن صخره برگشتند. « فوجدا عبدا من عبادنا » که نظر اکثر عالمان این است که او خضر بوده است که اسم آن بلیا بن ملکان بوده است. و گفته شده که: الیسع بوده است و گفته شده: الیاس، « آتیناه رحمه من عندنا» که منظور وحی نبوت بوده است. « و علّمنا من لدنّا » آن علمی که مخصوص به خود ماست و جز با توفیق ما کسی چیزی از آن را نمی داند و آن علم غیب است. « ممّا علّمت رشدا » یعنی علمی که با آن رشد و هدایت می یابند و این یادگیری موسی نزد خضر منافاتی با نبوت و صاحب شریعت بودن وی ندارد. به شرطی که آن علم، مربوط به دین نباشد چون پیامبر باید به آن دینی که آورده است، از اصول و فروع آن از هر کسی عالم تر باشد نه مطلق علم های دیگر. « و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا » یعنی چگونه میتوانی به کارهایی که من می کنم صبر کنی در حالی که تو فقط بر ظاهر آنچه که مامور تبلیغ آن هستی آگاه هستی و از باطن آن آگاه نیستی. « حتّی إذا رکبا فی السّفینه خرقها » خضر با یک تبر دو

تخته از تخته های کشتی را سوراخ کرد و کشتی را غرق کرد. « لقد جئت شیئا إمرا» یک کار عجیبی انجام دادی. امر الامر یعنی کار بزرگ شد. « قال لا تواخذنی بما نسیت » به خاطر آنکه که فراموش کردم یا به چیزی که فراموش کردم، یعنی خضر به موسی سفارش کرده بود که بر کارهای او اعتراض نکند یا به خاطر فراموش کردن من آن سفارش را، و آن عذرخواهی است به فراموشی که آن را به صورت نهی از مؤاخذه آورد با وجود مانع از آن. گفته شده: که منظور از فراموشی در اینجا ترک کردن کاری است، یعنی مرا مؤاخذه مکن به خاطر این که سفارش تو را در مرتبه اول فراموش کردم. و گفته شده اینها همه شرح کلام هستند و منظور از فراموشی، فراموش کردن چیز دیگری بوده است. « لا ترهقنی من أمری عسرا » و با سخت گیری و سرزنش کردن به خاطر چیزی که فراموش کردم بر من سخت نگیر چون این سخت گیریها پیروی از تو را برای من سخت می کند. « فانطلقا » یعنی بعد از اینکه از کشتی خارج شدند. « حتّی إذا لقیا غلاما فقتله » و گفته شده که گردنش را زد و گفته شده که سرش را به دیوار کوبید و گفته شده که او را به زمین خواباند و او را قربانی کرد. و حرف فاء به این معنی دلالت دارد که هنگامی که خضر آن نوجوان را دید بدون هیچ تأمل و پرس و جویی او را کشت. به خاطر این موسی به او گفت که: « أقتلت نفسا زکیه بغیر نفس » یعنی بدون گناه. « شیئا نکرا » یعنی کار منکر و بدی انجام دادی. « قد بلغت من لدنّی عذرا » یعنی از سوی خودم عذری پیدا کردم چون سه بار با تو مخالفت کردم.

از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم روایت است که: خدا برادرم موسی را بیامرزد، حیا کرد و این را گفت که اگر با آن همراه خودش بیشتر می ماند عجیبترین چیزها را می دید.

« أهل قریه » یعنی روستای انطاکیه و گفته شده روستای أبلّه بصره بود و گفته شده که باجروان ارمینه بوده است. أضافه و ضیفّه، او را فرود آورد. « یرید ان ینقضّ» نزدیک است که بیفتد. پس اراده برای مشارفه استعاره شده است « فأقامه » آن را بنا کرد یا اینکه با ستونی که آن را بنا کرد آن را محکم کرد و گفته شده که: آن را با دستش مسح کرد پس دیوار استوار شد. و گفته شده: که آن را خراب کرد سپس

دوباره بنا کرد. موسی فرمود: « لو شئت لتّخذت علیه أجرا » تا او را به این تحریک کند که به جای آن کار چیزی از آنها بگیرد که با آن سیر بشوند یا اشاره ای است به اینکه کار بی اهمیتی انجام میدهد. و این معنی از حرف لو فهمیده می شود. چون مردم آنجا به آنها غذا ندادند در حالی که به آن نیاز داشتند. خضر به کاری مشغول شد که به او مربوط نبود. نتوانست خودش را کنترل کند. « فکانت لمساکین » برای فقیران بود. و این دلیلی است که مسکین به کسی می گویند که چیزی داشته باشد ولی کفایتش را نکند. و گفته شده که به آنها به خاطر ناتوانیشان در پرداخت آن کشتی به پادشاه و یا بسیاریشان به آنها مسکین میگفتند. چون کشتی برای ده برادر بود، پنج برادر آنها بیمار بودند و پنج نفر آنها در دریا کار می کردند. « فأردت أن أعیبها » خواستم که آن را عیب دار کنم « و کان وراءهم ملک » که بر آنها حکومت می کرد و یا اینکه پشت آنها بود و به سوی او برمی گشتند و این آیه « کلّ سفینه صالحه غصبا» قرائت شده است.

«أن یرهقهما» که پدر و مادرش را اغفال کند. « طغیانا و کفرا » به نعمت آن دو با نافرمانیاش و به آنها ضرر برساند، یا اینکه کفر و بی ایمانیش را به ایمان پدر و مادرش نزدیک کند و در یک خانه دو مؤمن و یک کافر سرکش جمع شوند، یا اینکه بخاطر دوست داشتن فرزندشان آنها را با خود همراه کند و به خاطر گمراهی و کفر و سرکشی خودش آنها را هم از دینشان مرتد کند. « أن یبدلهما ربّهما » که به جای او یک فرزند دیگر به آنها بدهد. « خیر منه زکوه » که از گناه و اخلاق های پست پاک است. « و أقرب رحما» رحمت و مهربانیش بر پدر و مادرش بیشتر است. گفته شده که: دختری به آنها عطا کرد که با یک پیامبر ازدواج کرد و فرزندشان هم پیامبر شد که خداوند به وسیله او یک امت را اصلاح کرد. « لغلامین یتمین » گفته شده که اسم آن دو کودک یتیم، اصرم و صریم بوده است. « و کان تحته کنز لهما » که آن گنج طلا و نقره بود و این کلام را با اعراب مرفوع هم خوانده اند و گفته شده: که آن گنج کتاب های علمی بودند و گفته شده که: لوحی بود از طلا که بر روی آن نوشته شده بود: عجیب است برای کسی که به قضا و قدر ایمان دارد، چگونه غمگین می شود!؟ وعجیب کسی که به رزق و روزی خداوند ایمان دارد

ص: 376

چگونه خسته می شود؟! و عجیب است و کسی که به مرگ ایمان دارد چگونه خوشحال است؟! و عجیب است کسی که به حساب روز قیامت ایمان دارد چگونه غفلت می کند؟! و عجیب است کسی که دنیا و پشت کردن آن به مردمش را می شناسد، چگونه به آن اطمینان می کند؟! و همچنین نوشته شده بود: «لااله الّا الله و محمد رسول الله» .

کلام امام رضا علیه السلام: « امّا جالسا و امّا متکئا » یعنی دراز کشید یا اینکه اشاره به اختلاف روایت در بین مخالفان دارد و این که شک و تردید از راوی روایت باشد بعید است. اینکه فرمود: «حین اذا المیثاق» هنگامی که از آنها عهد و میثاق گرفت، تأویل «أوّل مرّه» است.(1)

طبرسی گفت: از ابیّ و ابن عباس روایت است که آنها چنین قرائت کردند: «أما الغلام فکان کافرا و أبواه مؤمنین» یعنی پدر و مادرش مؤمن بودند ولی خودش کافر بود. این را امام صادق علیه السلام روایت کرده است. (2)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام فرمود:آن گنج لوحی بود که بر روی آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، لا اله الّا الله و محمد رسول الله. تعجب می کنم کسی که می داند مرگ حق است چگونه خوشحال است؟! تعجب می کنم کسی که به قضاوقدر ایمان دارد چگونه می ترسد؟! تعجب می کنم کسی که آتش جهنم را یاد می آورد چگونه می خندد؟! تعجب می کنم کسی که دنیا و تغییر حالت آن با مردم را می بیند، چگونه به آن اطمینان می کند؟!

3. امام باقر علیه السلام فرمود:« و إذ قال موسی لفتاه » آن فتاه: یوشع بن نون بوده است. و« لا أبرح » یعنی، همیشه و به طور مداوم « حتی أبلغ مجمع البحرین أو أمضی حقبا » منظور از حقب: هشتاد سال است و « لقد جئت شیئا إمرا » منظور از إمرا، کار منکر است. موسی ظلم کردن را رد می کرد و آنچه را که دید بزرگ تلقی کرد.(3)

1- . انوار التنزیل 2: 19 -24
2- . مجمع البیان 6: 487
3- . تفسیر القمی 401

4. امام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: خضر پیامبر مرسل بود که خداوند متعال او را بر قومش مبعوث کرده بود و آنها را به توحید به خدای یگانه و باور به پیامبران و فرستادگان و کتابهای آسمانیاش دعوت کرد و معجزه او آن بود که اگر بر روی هر درخت خشک و زمین بی آب و علفی می نشست، آنجا سبز و خرم می شد و به خاطر این خضر نامیده شد؛ خضر به معنی سبز است. اسم اصلی او تالیا بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است. و موسی هنگامی که با خداوند صحبت کرد و تورات را بر او نازل کرد و در آن لوح های آسمانی از هر چیزی نصیحت و شرح هر چیزی نوشته بود و معجزه اش را در دستش و عصایش و در طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون قرار داده بود و دریا را شکافت و خداوند فرعون و سپاهش را در آن غرق کرد، نفس انسانیش او را تحریک کرد و با خود گفت: فکر نمی کنم که خداوند بزرگ، کسی را عالم تر از من خلق کرده باشد، خداوند به جبرئیل وحی فرستاد که: ای جبرئیل به کمک بنده ام برو قبل از اینکه خودش را هلاک کند و به او بگو که: در کنار تجمع دو دریا مرد عابدی است از او پیروی کن و از او علم یاد بگیر، جبرئیل بر موسی نازل شد و امر خداوند را به او گفت: و موسی فهمید که این بخاطر حرفی بود که با خودش گفت: پس او و آن جوان همراهش یوشع بن نون راهی شدند تا اینکه به محل تجمع دو دریا رسیدند. در آنجا خضر را دیدند که خداوند عبادت می کند، و آنطور که خداوند فرمود:« فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا » موسی به او گفت: « هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا » خضر گفت: « انّک لن تستطیع معی صبرا » چون به من علمی دادند که تو طاقت آن را نداری و به تو علمی دادند که من طاقت آن را ندارم. موسی به او گفت: من می توانم با تو طاقت بیارم. خضر به او گفت: قیاس در علم و فرمان خداوند هیچ جایگاهی ندارد. « و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا » موسی به او گفت: « ستجدنی إن شاء الله صابرا و لا أعصی لک أمرا» هنگامی که مشیت را قبل از او استثنا کرد به او گفت: « قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا » موسی گفت: هر آنچه که تو بگویی انجام می دهم. « فانطقنا حتی إذا رکبا فی السفینه خرقها » سپس موسی به او گفت:

« أخرقتها لتغرق أهلها لقد جئت شيئا إمرا* قال ألم أقل إنّک لم تستطیع معی صبرا» موسی گفت: « لا تواخذنی بما نسیت » یعنی به سفارشت عمل نکردم. « و لا ترهقنی من أمری عسرا » « فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله » موسی عصبانی شد و گردن خضر را گرفت و به او گفت: « أقتلت نفسا زکیّه بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا » خضر به او گفت: عقل انسان ها نمی تواند بر دستورات خداوند حکم کند بلکه دستور خداوند بر عقل ها حاکم است. پس از آنچه که من انجام می دهم خیالت راحت باشد و بر آن صبر کن و از قبل می دانستم که تو نمی توانی با من طاقت بیاوری. موسی به او گفت: « إن سألتک بعدها عن شی فلا تصاحبنی قد بلغت من لدنّی عذرا فانطلقا حتی اذا أتیا أهل القریه » و آن روستای ناصره بوده که نصاری به آن منسوبند. « استطعما أهلها فأبو أن یضیّفوهما فوجد فیها جدارا یرید أن ینقضّ » خضر دستش را به روی آن گذاشت « فأقامه » {آن را استوار کرد} موسی به او گفت: « لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا » {باید پولی در قبال این کارت می گرفتی} خضر به او گفت: « قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ». سپس خضر گفت: « أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءهُم مَّلِکٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» هر کشتی سالمی را می گرفت. « غصبا » تا برای آنها باقی بماند و پادشاه آن را به زور نگیرد، و این کار را که عیب دار کردن کشتی بود به خودش ربط داد. چون می خواست که هنگامی که پادشاه آنرا می بیند کشتی عیب دار باشد و آن را از فقیران نگیرد و خداوند با این دستوری که به خضر داد صلاح آنها را خواست.

سپس خضر گفت: « وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ» ولی او سرشت کافری داشت. و خداوند متعال می دانست که اگر او زنده بماند پدر و مادرش را کافر می کند و به خاطر او فریب می خورند و گمراه می شوند، خداوند به من دستور داد که او را بکشم و خواست با این کار، انان را سران جام به محل کرامتش منتقل کند - عاقبت آنها را نیکو گرداند - و خودش را در این کار با خدا شریک کرد با این قول: « فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا * فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا » خودش را در این کار شریک کرد و چون او بود که ترسید و خداوند نمی

ترسد، چون او چیزی را از دست نمیدهد و هیچ کس نمی تواند مانع اراده او بشود. خضر بود که ترسید که چیزی مانع شود و نتواند از دستور خدا را اجرا کند و به ثواب انجام آن برسد و فهمید که خداوند او سبب و باعث برای رحمت پدر و مادر آن پسر است، و فطرت انسانی او را نیز تحریک کرد، همانطور که موسی را تحریک کرده بود چون خضر خودش را خبرآورنده خداوند فرض کرد در حالی که موسی کلیم الله خبر آورنده خدا بود، و این مرتبه استحقاق خضر نبود چون بیشتر حق موسی بود و موسی از خضر برتر بود بلکه تبیین و توضیح بیشتر استحقاق موسی بود.

سپس خضر گفت: « وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِی الْمَدِينَهِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا » و آن گنج و طلا و نقره نبود بلکه یک لوح طلایی بود که بر روی ان نوشته شده بودعجیب کسی است که به مرگ یقین دارد چگونه خوشحال می شود !؟ عجیب است کسی که به قضا و قدر یقین دارد چگونه ناراحت می شود؟ ! عجیب است کسی که یقین دارد که روز قیامت حق است چگونه ظلم می کند؟ ! عجیب است کسی که دینار و تغییر رفتار آن با مردمش را می بیند چگونه به آن اطمینان می دهد. « و کان أبوهما صالحا » که بین آن دو پسر یتیم و پدرشان هفتاد نسل فاصله بود و خداوند به خاطر صالح بودن او آنها را حفظ کرد. سپس فرمود: « أَرَادَ رَبُّکَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا » و در آخر داستان خودش را از غرور نسبت آن کار رها کرد، و همه اراده را به خداوند نسبت داد؛ چون از کارهایی که انجام داد چیزی باقی نمانده بود که به موسی خبر بدهد و موسی به حرف او گوش بدهد و از او پیروی بکند، بلکه خودش را به مانند یک عبد مخلص خود را از اراده و قدرت خارج کرد. و در آخر خودش را از آن غرور و ادعای اشتراک در کار خدا که در اول داستان ادعایش را می کرد، خودش را مبرا و جدا کرد. و سپس گفت: « رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذَلِکَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ».

سپس امام جعفر بن محمد علیه السلام می گوید: نمی توان کارهای خداوند را بر مقیاس و اندازه حمل کرد و هر کس کارهای خداوند را بر اساس مقیاس و اندازه

حمل کند، نابود می شود و نابود میکند. اولین گناه غرور از جانب ابلیس لعین بود هنگامی که خداوند متعال به ملائکه خودش دستور داد تا برای آدم سجده کنند؛ همه ملائکه سجده کردند ولی ابلیس سجده نکرد. خداوند به او فرمود: « ما منعک أن لا تسجد إذ أمرتک قال أنا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین» اولین نافرمانی و کفر او این بود که گفت: «أنا خیر منه» {من از او بهترم} سپس قیاس و مقایسه کردنش که گفت: « خلقتنی من نار و خلقته من طین » {من را از آتش و او را از خاک خلق کردی} پس خداوند او را از رحمت خودش طرد کرد. و او را رجیم- رانده شده- نام نهاد، و به عزت خودش قسم خورد که هر کس در دینش مقایسه بکند او را همراه دشمنش ابلیس در پایین ترین نقطه جهنم قرار می دهد.

شیخ صدوق گفت: موسی با آن کمال عقل و فضیلت و جایگاهش در نزد خداوند نتوانست که با استنباط و استدلال خودش معنی کارهای خضر را بفهمد و حتی در استنباط آن کارها به اشتباه رفت و بخاطر آن کارهایی که خضر انجام می داد، عصبانی می شد تا اینکه خضر تاویل آن کارها را برای او توضیح داد سپس راضی شد. و اگر او را از تأویل آنها با خبر نمی کرد معنی آنها را نمی فهمید هر چند که تمام عمرش را روی آنها فکر می کرد سپس اگر برای پیامبران و فرستادگان خداوند مقایسه کردن و استنباط و درک معنی از خودشان جایز نیست، پس برای مردم دیگر که درجه آنها از پیامبران پایین تر است به طریق اولی جایز نیست.(1)

توضیح: التلبیت: آن قسمت لباس که در جلوی گردن است و اللبب: جایی گردنبند در سینه است. و منظور از إبانه یا طلب برجسته بودن و اظهار فضل یا اظهار اصل کار است. و ممکن است در این مواضع، أنانیه خوانده شود.

و کلام امام: «لعلّه ذکر التعییب» یعنی آن کار را {عیب دار کردن کشتی} به خاطر رعایت ادب به خداوند نسب نداد، چون نسبت عیب دار کردن چیزی به خداوند مناسب نیست و کار مناسب آن بود که صلاح و فایده آنها از آن عیب دار کردن به خداوند نسبت داده شود.

1- . علل الشرائع : 31 - 32

و همچنین « إنّما اشترک فی الإبانه » منظور بیان آن کلام اوست که چرا گفت « فخشینا و أردنا » {من و خداوند ترسیدم و من و خداوند خواستیم } با این که بهتر بود ترس را به خودش و اراده انجام آن کار را به خداوند نسبت می داد یا اینکه همه مصلحت ها را به خداوند نسبت می داد؟ که می توان آن را به دو وجه توضیح داد:

اول اینکه: هنگامی که خداوند متعال او را به کشتن آن پسر دستور داد و به او گفت که او باعث کفر می شود و در آنچه خبر داد از بداء در امان نبود، از این روی از آن به ترس تعبیر کرد و به خاطر این که خداوند این خبر را به او داده بود، پس دو صورت را رعایت کرد که در یک جهت ترس را به خودش نسبت داد و اراده آن را به خداوند نسبت داد تا دانسته شود که این را خداوند به او گفته است پس ترس از حیلولت - مانع شدن - کنایه از احتمال بداء است. یا اینکه گفته میشود هنگامی که از نسخ دستور قتل آن بچه مطمئن نبود و با فرض آن، طغیان او بر والدینش محقق میشد و خضر از انجام این کار محروم میشد؛ پس گویی گفت: من به خاطر این زود آن پسر را کشتم ترسیدم که خداوند دستور کشتن او را باطل کند و آن پسر پدر و مادرش را کافر کند و من به ثواب انجام کارم نرسم یا اینکه ترسیدم هر چند این امر، نسخ نشود چیزی مانع انجام این کار توسط من بشود و من آن کار را انجام ندهم وبه ثوابش نرسم؛ و اما دلیل نسبت دادن ترس به خداوند، آن صورت اول است که آن را ذکر کردیم.

و اما کلام خضر که گفت: « أردنا » چون این نکته در آن وجود نداشت این را به خودش نسبت داد و همچنین در خلال آن به اراده و مشیت الهی اشاره کرد و بیان ترس از جمله کارهای انسانی نیست و در آخر هم این اراده تغییر دستور را به خداوند نسبت داد بلکه بیان اراده خداوند در وسط کلام، کار انسانی حساب می شود.

دوم: اینکه باید که ترس و اراده انجام فعل هر دو منصوب به انسان باشند، پس باید می گفت « لأنّه خشی » برای دلیل و علت آوردن یکی از دو جزء اشتراک باشد، یعنی نسبت ترس به خودش و اینکه « فعمل فیه » برای علت نسبت ترس به خدا و نسبت اراده انجام آن کار به خودش به طور همزمان، چون در اول کلام عیب

دار کردن کشتی را برای رعایت ادب به خودش نسبت داد و در آخر اراده انجام کار را به خدا نسبت داد. و در این دو مورد خودش را با خداوند مشترک کرد در حالی که بهتر آن بود که عیب دار کردن را به خودش و اراده انجام کار را به خدا نسبت دهد. و در هر دو صورت وسط الامر منصوب است بر ظرفیت و با تقدیر حرف جر «فی»؛ و ممکن است فاعل برای فعل «عمل» باشد، یعنی اشتراک در کار را به انسان نسبت داد چون اراده انجام فعل را به خودش نسبت نمی دهد بلکه آنرا بین خودش و بین خدا مشترک می داند، ولی این بعید است.

و کلام امام علیه السلام که می فرماید: « للتّبیین» یعنی تا بیان کند که او همه چیز را نمی داند و او از خودش چیزی نمی داند بلکه خداوند به او یاد میدهد و ممکن است که در بین انسانها کسی باشد که از او عالمتر باشد یا منظور از این داستان آموزش موسی بود نه اینکه خضر بر موسی حجت باشد یا اینکه از او بهتر و موسی رعیت و پیرو او باشد، بلکه خضر یک واسطه بود به مانند یک فرشته.

« بذهب و لافضه» یعنی هدف از آن گنج طلا و نقره نبوده بلکه هدف از آن رساندن آن علم که بر روی آن لوح نوشته شده بود به آن دو یتیم بود و طلا بودن لوح هیچ منافاتی با این ندارد. « تصرف أهلها » یعنی، تغییر حالت آن. «متصله» شاید معنی روی گردانی یا جدایی را برساند، یعنی به خدای تعالی متصل شد در حالی که اعراض کرد یا جدا شد از آنچه اول آورد. و ظاهرا «متنصله» بوده است، از «تنصّل إلیه»، یعنی از گناهش برگشت و عذر خواهی کرد، پس تصحیف شده است.

سپس بدان از این کلام معلوم میشود که خضر علیه السلام در اول کار نیز دچار غفلت شده است با اینکه دلیل او را برای این کار ذکر شده است و او عیب دار کردن را به خودش نسبت داد و می توان آن را اینطور توجیه کرد که غفلت او به خاطر نسبت دادن عیب دار کردن کشتی به خودش نیست بلکه به خاطر نگفتن اینکه این کار از دستورات خداوند است میباشد، چون از کلام وی علیه السلام این را می فهمیم که خضر مستبدّ بوده است - به خودش نسبت میداده است - به خاطر این عذرخواهی کرد و از حرفش برگشت.

5. علل الشرائع: ابوجعفر محمد بن عبدالله بن طیور دامغانی واعظ در فرغانه

در مورد سوراخ کردن کشتی توسط خضر و کشتن آن پسر و بنای دیوار گفت: آنها اشاره هایی هستند که خداوند به موسی می کند که از طریق آنها او را به نعمت هایی که عطا کرده است و به آنها فضل و بزرگی داده است یادآوری می کند. با سوراخ کردن کشتی به او یادآوری کرد هنگامی که مادرش او را در صندوقچه ای به آب انداخت خداوند از او محافظت کرد در حالی که یک بچه کوچک بود و هیچ قدرتی برای محافظت از خودش نداشت و به این استدلال که همان خدایی که تو را از غرق شدن در آن صندوقچه که در دریا انداخته شده بودی حفظ کرد همان خدا آنها را از غرق شدن در کشتی محافظت میکند و اما کشتن آن پسر بچه اینگونه بود که یادآوری شود که آنگاه که موسی یک مرد را به خاطر خداوند کشت و این گناه در نزد کسی که نمی دانست که موسی پیامبر خداست یک لغزش و گناه بزرگی بود و با کشتن این پسر بچه این را به موسی یادآوری کرد که در هنگام کشتن آن مرد خداوند او را از قصاص شدن و کشتنش توسط مردم حفظ کرد، و اما بنای دیوار بدون گرفتن دستمزد، خداوند با این کار مهربانی او را به دو دختر شعیب هنگامی که خودش گرسنه بود، و گوسفندان آنها را سیراب کرد و هیچ دستمزدی از آنها نخواست این را به او یادآوری کرد تا سپاسگذار و خوشحال باشد و اما آن سخن خضر به موسی که گفت: «هذا فراق بینی و بینک» {این زمان، زمان جدایی ماست} این از جهت موسی بود که گفت: « إِن سَأَلْتُکَ عَن شَیْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِی » {اگر بعد از این از تو درباره چیزی پرسیدم با من همراهی نکن} و این موسی بود که تصمیم جدایی گرفت. هنگامی که گفت: «فلا تصاحبنی» موسی هفتاد مرد از قومش را برای ملاقات با خداوند انتخاب کرد. بعد از شنیدن کلام خداوند صبر نکردند تا اینکه از حد خودشان گذشتند و گفتند: که اگر آشکارا خداوند را ببینیم به تو ایمان می آوریم و به خاطر آن گستاخیشان، صاعقه آنها را گرفت و مردند. و اگر خداوند متعال آنها را انتخاب کرده بود از این گناه محفوظ بودند و کسی را که می دانست که از حد خودش می گذرد انتخاب نمی کرد. پس اگر موسی با آن فضل و جایگاهش برای انتخاب کردن احکام خودشان به اشتباه دچار می شود چگونه آن مردم عوام با استنباط و عقل های ناقص خودشان و نظرهای متفاوتشان و همت متضاد و اراده

مختلفشان برای خود حکمی را استخراج کنند و امام خودشان را مشخص بکنند؟ خداوند متعال از رضایت به انتخاب ناقص آنها بسیار منزه و متعال است. کارهای امام علی علیه السلام به مانند کارهای حضر هستند و آنها حکمت و فایده ای دارند هرچند که مردم حکمت و فایده آنها را ندانند.(1)

6. علل الشرائع: عبایه الاسدی روایت میکند: عبدالله بن عباس بر لبه چشمه زمزم نشسته بود و برای مردم صحبت می کرد هنگامی که صحبتش را تمام کرد مردی نزد او آمد و به او سلام کرد و گفت: ای عبدالله من اهل شام هستم. عبدالله گفت: که آنها یاوران هر ظالمی بودند جز کسانی که خداوند آنها را از این گناه حفظ کرده است، سؤالت را بپرس. پرسید: ای عبدالله من آمدم تا از تو درباره کسانی بپرسم که علی علیه السلام آنان را به قتل رساند و مسلمان بودند و به لااله الاالله و محمد رسول الله ایمان داشتند و به نماز و حج و روزه ماه رمضان و زکات کافر نبودند. عبدالله گفت: مادرت به عزایت بنشیند، به آنچه به تو ربط دارد سؤال بپرس. آنچه که مربوط به تو نیست سؤال در مورد آن را رها کن. آن مرد گفت: از حمص تا اینجا برای انجام حج یا عمره نیامدم. بلکه به نزد تو آمدم تا در مورد علی علیه السلام و کارهایش برایم توضیح دهی. عبدلله گفت: وای بر تو تحمل علم انسان عالم بر تو سخت است و قلب های آلوده و زنگ زده نمی توانند به آن ایمان داشته باشند. همانا علی علیه السلام در این امت به مانند موسی و خضر است. خداوند در قرآن فرمود:« یا موسی إنّی اصطفیتک علی الناس برسالتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین *و کتبنا فی الالواح من کل شی ء موعظه و تفصیلا لکل شی ء» و موسی در این شرایط دید که همه چیز برای او اثبات شده است. همانطور که معتقدید عالمانتان همه چیز را اثبات کردهاند. هنگامی که موسی به ساحل دریا رسید و خضر را دید او در مورد علمش با موسی صحبت کرد. تا به علمش برسد و او را درک کند و موسی به او حسودی نکرد آنچان که شما به حضرت علی علیه السلام حسودی کردید و فضل و بزرگیاش را انکار کردید. موسی به او گفت: « هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلَی أَن

-1 . علل الشرائع : 32 - 33

تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا » آن انسان عالم (خضر) فهمید که موسی نمی تواند با او همراهی کند و تحمل علم او را ندارد. به او گفت: « إِنَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا *وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا » موسی به او گفت: « سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أَمْرًا ». خضر چون می دانست که موسی طاقت تحمل علم او را ندارد گفت: « فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلَا تَسْأَلْنِی عَن شَیْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا » پس آن دو سوار کشتی شدند و خضر آن را سوراخ کرد و آن را با رضایت خداوند سوراخ می کرد ولی موسی ناراضی بود و بعدا هم آن پسر بچه را دید و کشت، خداوند از کشتن آن راضی ولی موسی ناراضی بود و بعدا هم آن دیوار را بنا کرد و بنای دیوار با رضایت خداوند بود ولی موسی ناراضی بود؛ و حضرت علی علیه السلام هم اینگونه بود هر کس را که می کشت خداوند با کشتن او راضی بود ولی انسانهای جاهل ناراضی بودند.(1)

توضیح: أضرب إلیک: یعنی به سوی تو سفر می کنم. حمص: یک منطقه در شام است. جزری در آن می گوید: این قلب ها زنگار میگیرند همچنان که آهن زنگ میزند؛ با انجام دادن گناه و معصیت، روشنایی قلب از بین می رود آنچنانکه زنگ روی آیینه و شمشیر و غیره را می گیرد و « فاستنطق بموسی » یعنی خداوند او را به سبب موسی به حرف زدن مجبور کرد تا به موسی بفهماند که علمش ناچیز و نابودشدنی است و به جهل خودش اقرار کند؛ پس موسی به او حسودی نکرد.

7. أمالی الصدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی هنگامی که می خواست از خضر جدا شود به او گفت: مرا نصیحت کن؛ و نصیحت خضر به او این بود که از لجاجت پرهیز کن، اشتباهاتت را یاد آوری کن ولی از یادآوری اشتباهات مردم پرهیز کن.(2)

8. خصال: امام حسین علیه السلام فرمود:آخرین چیزی که خضر به موسی وصیت کرد این بود که: هیچ کس را به خاطر گناهی سرزنش نکن و بدان که دوست داشتنی ترین اشیاء نزد پروردگار سه چیز هستند: تعادل در هنگام جدیت، بخشش

1- . علل الشرائع : 33
2- . امالی الصدوق : 194

در هنگام توانایی و مهربانی با خلق خدا. و هر کس در دنیا با کسی مهربان باشد خداوند در روز قیامت با او مهربان است، و سرلوحه حکمت، ترس از خداوند متعال است. (1)

9. قرب الاسناد: امام رضا علیه السلام فرمود:در آن گنجی که خداوند فرمود: «و کان تحته کنز لهما» {در زیر آن دیوار گنجی برای آن دو یتیم بود} آن گنج لوحی از طلا بود که بر روی آن نوشته شده بود: « بسم الله الرحمن الرحیم، محمد رسول الله » تعجب می کنم کسی که به مرگ یقین دارد چگونه خوشحال می کند و تعجب می کنم کسی که به قضا و قدر ایمان دارد چگونه ناراحت می شود؟! تعجب می کنم کسی که دنیا و زیرورو کردن دنیا بر اهل دنیا را دیده است چگونه به آن اعتماد می کند؟ و شایسته است کسی که از خداوند غافل است خداوند متعال را در قضا و قدرش متهم نکند و در رزق خود نسبت بیاعتنایی و کندی به خدا ندهد.(2)

تفسیر العیاشی: از امام رضا علیه السلام چنین روایتی نقل شده است.(3)

کافی: از ابن اسباط نیز چنین روایتی نقل شده است.(4)

10. خصال: امام باقر علیه السلام در مورد آیه «کان تحته کنز لهما» {در زیر آن دیوار برای آن دو یتیم گنجی بود} فرمود: به خدا سوگند، آن گنج طلا و نقره نبود و فقط یک لوح بود که روی آن چهار جمله نوشته شده بود که: من خدایی هستم که هیچ خدایی جز من وجود ندارد و محمد صلی الله علیه و آله و سلّم فرستاده من است. تعجب میکنم کسی که به مرگ یقین دارد چگونه قلبش خوشحال میشود؟! و تعجب میکنم کسی که به حساب روز قیامت یقین دارد چگونه دندانش میخندد؟! و تعجب میکنم کسی که به قضا و قدر ایمان دارد چگونه در رزق خود نسبت بیاعتنایی و کندی به خدا میدهد؟! و تعجب می کنم کسی که خلق کردن

1- . الخصال 1: 54 - 55
2- . قرب الاسناد 165
3- . تفسیر العیاشی . نسخه خطی
4- . اصول الکافی 2: 59

اولیه انسان را دیده است چگونه زنده شدن در آخرت را انکار می کند؟! (1)

11. عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام حسین علیه السلام فرمود: زیر دیوار یکی از شهر ها لوحی پیدا شده که بر روی آن نوشته شده بود: من همان خدایی هستم که هیچ خدایی جز من وجود ندارد و محمد صلی الله علیه و آله و سلّم پیامبر من است. تعجب می کنم کسی که به مرگ یقین دارد چگونه خوشحال می شود؟! و تعجب می کنم کسی که به قضا و قدر یقین دارد چگونه ناراحت می شود؟! و تعجب می کنم کسی که دنیا را آزمایش کرده است چگونه به آن اعتماد می کند؟! و تعجب می کنم کسی که به حساب روز قیامت یقین دارد چگونه گناه می کند؟! (2)

12. معانی الاخبار: امام علی علیه السلام درباره این آیه « کان تحته کنز لهما» {زیر آن دیوار گنجی برای آن دو یتیم بود } فرمود:آن گنج لوحی از طلا بود که بر روی آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، لااله الاالله، محمد رسول الله. تعجب می کنم کسی که به مرگ ایمان دارد چگونه خوشحال میشود؟! تعجب می کنم کسی که به قضا و قدر ایمان دارد چگونه ناراحت می شود؟! تعجب می کنم کسی که آتش جهنم را یاد می کند چگونه میخندد؟! تعجب می کنم کسی که دنیا و تغییر رفتار آن اهل دنیا را حال به حال می بیند چگونه به آن اطمینان می کند؟! (3)

13. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خضر آن دیوار را بنا کرد خداوند به موسی وحی کرد که: ما فرزندان را بر اساس اعمال پدرانشان جزا می دهیم اگر خیر باشد به آنها خیر میدهیم و اگر شر باشد به آنها شر میدهیم. زنا نکنید چون زنانتان هم زنا میکنند و هر کس پا بر بستر مرد مسلمانی بگذارد - زنا کند - بر بستر او نیز پا نهاده می شود، هر طور رفتار کنید با شما آنطور رفتار می شود. (4)

14. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام فرمود:هنگامی که پیامبر به

1- . الخصال 1: 112

2- . عیون الاخبار : 209

3- . معانی الاخبار : 61
4- . فروع الکافی 2: 73 - 74

معراج برده شد بویی به مانند بوی مشک خالص شنید. از جبرئیل در موردآن سؤال پرسید. جبرئیل گفت: که آن از خانه ای می رسد که در راه خداوند عذاب داده شده اند تا اینکه مردهاند. سپس گفت: خضر از فرزندان پادشاه بوده است به خداوند ایمان آورد و در اتاقی در خانه پدرش خلوت کرد و خداوند را عبادت می کرد. پدرش پسری غیر از او نداشت. با پدرش مشورت کردند که خضر ازدواج کند تا شاید خداوند پسری به او عطا کند تا بعد از او پادشاه شود. پدرش دختر باکره ای برای او عقد کرد و او را در نزد خضر فرستاد. خضر به او توجهی نکرد و در روز دوم خضر به او گفت: آیا رازدار من میشوی؟ گفت: بله. به او گفت: اگر پدرم از تو پرسید که من با تو همبستری کردم؟ بگو: بله. گفت: باشه، این کار را می کنم. پادشاه از او درباره همبستریش با خضر پرسید. او هم جواب داد: بله. و مردم به او گفتند: که زنان او را تفتیش کنند و او هم دستور داد که در او درباره همبستریش تفتیش کنند. ولی او بر حالت باکرگی مانده بود. به او گفتند: ای پادشاه، یک دختر باکره هیچ ندیده برایش عقد کرده ای، باید یک زن بیوه را برای همبستریاش انتخاب کنی. پس یک زن بیوه را برایش انتخاب کرد. هنگامی که آن زن نزد خضر رفت خضر از او خواست تا رازش را بر او پنهان کند آن زن هم قبول کرد. هنگامی که پادشاه از آن زن سؤال پرسید، گفت: پسرت زن است، آیا یک زن از زن دیگر حامله می شود؟ پادشاه عصبانی شد و دستور داد که در را بر او مسدود کنند و آنها هم در را مسدود کردند. در روز سوم مهر پدریش باعث شد که در را بار دیگر بر او باز کند. هنگامی که در را باز کردند او در اتاق نبود. خداوند به او قدرتی داده بود که هر چه را بخواهد می توانست با تصور کردن آن به دست بیاورد. سپس به نزد ذی القرنین رفت و از آن آبی که هر کس از آن بنوشد جاودانه می شود و تا روز قیامت باقی می ماند نوشید. دو نفر برای تجارت در دریا از شهر پدرش خارج شدند تا اینکه به یکی از جزایر دریا رسیدند و در آن خضر را دیدند که نماز می خواند. هنگامی که نمازش را تمام کرد از آنها در مورد پدر و مادرش سؤال پرسید آنه هم جواب او را دادند، به آنها گفت: اگر همین امروز شما را به شهرتان برگردانم خبر من را به کسی نمی گویید؟ گفتند: بله. یکی از آنها تصمیم گرفت که رازش را نگه دارد و یکی دیگرشان

تصمیم گرفت که اگر به خانه اش برگشت او را به پدرش خبر بدهد. خضر یک ابر را خواست و به آن گفت: که این دو نفر را به خانه شان ببر. ابر آنها را سوار کرد تا اینکه در همان روز آنها را در شهرشان گذاشت یکی از آنها رازش را نگه داشت و یکی دیگر به نزد پادشاه رفت و او را از پسرش باخبر کرد. پادشاه به او گفت: چه کسی بر حرف تو شهادت می دهد. گفت: فلان تاجر پس دوستش را به پادشاه معرفی کرد. پادشاه کسی را دنبال او فرستاد هنگامی که او را آوردند حرف دوستش مبنی بر دیدن خضر را انکار کرد. مرد اولی به پادشاه گفت: ای پادشاه، یک سپاه را با من به جزیره بفرست و این مرد را نزد خودت زندانی کن تا پسرت را بیاورم. پادشاه نیز سپاهی با او فرستاد ولی او را پیدا نکرد و پادشاه آن مردی را که راز خضر را پنهان کرده بود، آزاد کرد.

سپس آن قوم شروع به گناه کردند و خداوند آنها را نابود و شهرشان را واژگون کرد. و آن زن و مردی که راز خضر را پنهان کرده بودند یک طرف از شهر را گرفتند. هنگامی که به هم رسیدند هرکدام دیگری را از خبری که داشت با خبر می کرد. با هم گفتند: فقط به خاطر این از مرگ نجات یافتیم. سپس به خدای خضر ایمان آوردند و ایمانشان کامل شد. و آن مرد با آن زن ازدواج کرد و به سرزمین پادشاه دیگری رفتند و آن زن به خانه پادشاه راه یافت. روزی مشغول آرایش دختر پادشاه بود و سرش را شانه می کرد که شانه از دستش افتاد و گفت: لاحول و لا قو الا بالله. دختر پادشاه به او گفت: این جمله چی بود گفتی؟ آن زن گفت: من خدایی دارم که همه کارها با اراده و قدرت او انجام می شود. دختر پادشاه پرسید: آیا خدایی غیر از پدر من داری؟ گفت: بله، و آن خدای تو و پدرت نیز هست. دختر پادشاه نزد پدرش رفت و پدرش را از آنچه از آن زن شنیده بود، باخبر کرد. پادشاه آن زن را فراخواند و جریان را از او پرسید و آن زن هم او را با خبر کرد. پادشاه گفت: چه کسی با تو همدین است؟ جواب داد: همسرم و پسرم. پادشاه آنها را فراخواند و به آنها دستور داد که از توحید خود برگردند. ولی آنها نپذیرفتند. پادشاه دستور داد که یک دیگ بزرگ پر از آب آوردند و آن را جوشاند و آنها را در آن انداخت و آنها را در داخل یک خانه کرد و خانه را بر روی آنها خراب کرد. جبرئیل

به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم میگفت: این بویی که میشنوی از آن خانه است.(1)

توضیح: «زوجت الغرّ من الغرّه» شاید با کسره حرف غین به معنای غفلت یعنی جوانی که تجربه ندارد و کسی که از طینت بد به دور باشد آنطور که در حدیث آمده است؛ المؤمن غرّ کریم، یعنی انسان مؤمن طینت و سرشت پاکی دارد و بزرگوار است. همچنین آمده است که: علیکم بالأبکار فإنّهنّ أغرّ غرّه: یعنی با زنان باکره ازدواج کنید چون دارای شرشت پاک تری هستند، و مرجل بر وزن منبر، دیگی که از سنگ و مس ساخته شده است.

15. معانی الاخبار: معنی کلمه خضر این است: او بر هر درخت خشک و زمین بی آب و علفی می نشست آن علف و زمین سبز می شد. و اسم اصلی او تالیا بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام بود.(2)

16. اکمال الدین: از عبدالله بن سلیمان روایت شده است که: که در بعضی از کتابهای خداوند متعال خواندم که ذوالقرنین مرد صالحی بود که خداوند او را حجت خود بر مردم قرار داده بود. او پیامبر نبود خداوند در زمین او را قدرت داد و اختیار همه چیز را در اختیار او قرار داده بود و چشمه زندگانی برای او توصیف کرد و به او گفته شد: که هر کس از این بنوشد تا زمان برپایی روز قیامت نمیمیرد و او برای یافتن آن چشمه راهی شد تا اینکه به جایی رسید که سیصد وشصت چشمه آنجا بودند و خضر در طلیعه آنها بود و از محبوبترین مردم نزد او بود. ذوالقرنین به او یک ماهی نمک زده داد و به همه همراهانش یک ماهی نمک زده داد و به آنها گفت: هر کس ماهی اش را در آب آن چشمه بشوید و شروع به شستن ماهی ها کردند و خضر هم به طرف یکی از آن چشمه ها رفت. هنگامی که ماهی را درآن شست زنده شد و به سرعت درآب شنا کرد آنگاه خضر فهمید که به آب حیات رسیده است. لباسش را درآورد و خودش را در آب انداخت و شروع به غوطه زدن در آب و خوردن ازآن کرد. هرکدام با ماهی نزد ذوالقرنین برگشتند وخضر نیز نزد او برگشت

1- . تفسیر القمی : 403 - 405

2- . معانى الاخبار : 19

در حالی که ماهی در دستش نبود. از او در مورد آن پرسید. به او گفت: آیا از آن آب نوشیدی؟ گفت: بله. ذوالقرنین گفت: تو صاحب آن چشمه حیات شدی و تو برای آن خلق شدی پس تو را به زندگانی طولانی در این دنیا و همچنین پنهان ماندن از چشم مردم تا زمان نفخ در صور - برپایی قیامت - بشارت میدهم.(1)

17. اکمال الدین: امام رضا علیه السلام فرمود:خضر از آب حیات نوشیده است، و تا روز قیامت زنده است و نمی میرد، او به نزد ما می آید و بر ما سلام می دهد و ما صدای او را می شنویم. ولی خودش را نمی بینیم هر جا که او را بخواهند حاضر می شود و هر کس از شما او را نام برد باید بر او سلام کند. او در مراسم حج حاضر میشود و تمام مناسک حج را انجام می دهد و در عرفه می ایستد و برای دعاهای مؤمنان آمین می گوید و خداوند با او تنهایی حضرت مهدی (عج) را در زمان غیبتش مأنوس می کند و در زمان تنهاییش با او همراه است.(2)

18. اکمال الدین: امام رضا علیه السلام فرمود:هنگامی که پیامبر فوت کردند خضر آمد و در جلوی در ایستاد و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و حسن و حسین علیهما السلام در خانه حاضر بودند و یک لباس بر روی پیامبر کشیده بودند. گفت: سلام بر شما ای اهل بیت پیامبر، هر موجودی می میرد و بیتردید در آخرت به اجر خود می رسید. خداوند برای هر از بین رونده ای جانشینی دارد و برای هر مصیبتی تسلیت و آرامشی دارد و برای هر چیز از دست رونده ای جبرانی هست. پس بر خداوند توکل کنید و به او اطمینان کنید و از خداوند برای من و خودتان طلب بخشش کنید. امام علی علیه السلام فرمود: ایشان برادر من خضر است برای تسلیت مرگ پیامبرتان صلی الله علیه و آله وسلّم نزد شما آمده است.(3)

می گویم: بعضی از احوال خضر را در باب احوال ذوالقرنین ذکر کردیم.

19. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: ذوالقرنین مرد صالحی بود و شاخ طلایی و نقره ای نداشته است خداوند او را بر قومش مبعوث کرد و ضربهای به

1- . کمال الدین: 217

2- . كمال الدين : 219
3- . كمال الدين : 219

شاخ طرف راستش زدند و از آنها غایب شد. سپس به بین آنها برگشت و آنها را به سوی خدا فراخواند و به شاخ چپش هم ضربه زدند. در میان شما هم کسی مانند او هست - این را سه بار گفت - چشمه آب حیات به او معرفی شده و به او گفته شده بود: هر کس از آن آب بنوشد تا زمان برپایی قیامت نمی میرد و او برای یافتن آن راهی شد، تا اینکه به جایی رسید که سیصد وشصت چشمه آنجا بودند که خضر در طلیعه همراهانش بود و از محبوبترین مردم نزد ذوالقرنین بود. ذوالقرنین خضر و همه همراهانش را فراخواند و به هر یک از آنان یک ماهی نمک زده داد. سپس گفت: به سوی این چشمه ها بروید و هر کس ماهی اش را در آن بشورد. خضر هم به طرف یکی از آنها رفت. هنگامی که ماهی را در آب گذاشت و بوی آب را شنید زنده شد و در آب به سرعت شنا کرد. هنگامی که خضر این را دید لباسش را درآورد و در آب پرید و در آب غوطه می زد، و از آن می نوشید به امید آنکه به آب حیات رسیده است. هنگامی که این را دید، او و همراهانش برگشتند. ذوالقرنین دستور داد که ماهی ها را جمع کنند و گفت: ببینید یک ماهی کم شده است. گفتند: که خضر صاحب آن بود. او را صدا زد و گفت: با ماهیات چکار کردی؟ جریان را برای او تعریف کرد و گفت: چی شد؟ گفت: در آب افتاد و من هم به دنبال آن گشتم ولی پیداش نکردم. گفت: از آب هم خوردی؟ خضر جواب داد: بله. سپس ذوالقرنین دنبال آن چشمه رفت آن را نیافت. به خضر گفت: که تو صاحب آن چشمه بودی و تو برای آن خلق شده بودی. و اسم ذوالقرنین عیاش بود و اولین پادشاه بعد از حضرت نوح بود که بر ما بین شرق و غرب زمین حکومت می کرد.(1)

20. کافی: سیف تمار روایت می کند: با گروهی از شیعیان با امام صادق علیه السلام در حجر نشسته بودیم که ایشان فرمود: یک چشم - جاسوس - به ما نگاه می کند، به راست و چپ خود نگاه کردیم ولی کسی را ندیدیم. گفتیم کسی به ما نگاه نمی کند. سه بار فرمود: قسم به خدای کعبه قسم به خدای آن خانه، اگر بین موسی و خضر بودم به آنها خبر می دادم که من از آنها عالم تر هستم و به آنچه در دستانشان

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

نبود خبر می دادم. چون علم آنچه که اتفاق افتاده به آنها داده شده ولی به آنها علم حوادث آینده و آنچه تا روز قیامت اتفاق می افتد داده نشده و ما اهل بیت این علم را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم به ارث برده ایم. (1)

21. قصص الانبیاء: از ابی بصیر از یکی از دو امام علیهما السلام روایت است که: چون آن ماجراها بر موسی گذشت یک سبد به او دادند که در آن یک ماهی نمک زده بود و به او گفته شده که این ماهی تو را به دوستت می رساند و او در کنار چشمه ای است که هر چه در آن بیافتد زنده می شود. پس راهی شدند تا اینکه به یک صخره رسیدند و از آن گذشتند. به همراهش گفت: نهار را بیاور. او گفت: ماهی زنده شد و به داخل دریا رفت. پس رد پای خود را گرفتند و برگشتند تا اینکه در جزیره ای به آن مردی که دنبال ش بودند رسیدند که بر روی یک ردا نشسته بود. موسی به او سلام داد و او جوابش را داد و از سلام تعجب کرد چون او در سرزمینی بود که سلام رایج نبود، گفت: که تو کی هستی؟ گفت: موسی. گفت: موسی پسر عمران، کسی که با خدا صحبت کرد؟ گفت: بله. خضر گفت: برای چه اینجا آمدی؟ گفت: آمدم تا به من علم بیاموزی. خضر گفت: من به چیزی مامور شدم که تو طاقت آن را نداری و خضر در مورد آل محمد علیهم السلام و در مورد بلا و مصیبت هایی که بر سر آنها می آید با او سخن گفت تا اینکه هر دو با صدای بلند گریه کردند و فضل و برتری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را بیان کرد و در مورد آنچه که به آنها داده شده است و آنچه که با آن گرفتار شدند، صحبت کرد. و موسی شروع به گفتن این جمله کرد که: ای کاش از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم بودم. و هنگامی که موسی از خضر پیروی کرد او آن کشتی را سوراخ کرد و آن پسر بچه را کشت و آن دیوار را هم بنا کرد سپس دلیل آنها را برایش گفت و اظهار داشت که اینها را خودم انجام ندادم؛ یعنی اگر خداوند به من دستور نمی داد این کارها را انجام نمی دادم. و فرمود: اگر موسی بر کارهای خضر صبر می کرد خضر هفتاد چیز عجیب به او نشان می داد. (2)

و در

1- . اصول الکافی 1: 260- 261

2- . قصص الانبیاء نسخه خطی

روایتی آمده است که خداوند به موسی رحم کرد که بر خضر عجله کرد که اگر بر او صبر می کرد عجیب ترین کار ها را از او می دید که تا حالا ندیده بود.

22 . قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که موسی خضر را دید با او صحبت کرد و با او همراه شد به یک پرستو که بانگ می کرد و بر روی آب بالا و پایین می رفت نگاه می کرد. خضر به او گفت: آیا می دانی آن پرستو چه می گوید؟ گفت: چه می گوید؟ گفت: می گوید که قسم به خدای آسمانها و زمین و دریاها؛ علم شما نسبت به علم خدا فقط به اندازه آن مقدار آبی است که من با نوک منقارم برمیدارم و بیشتر از آن. هنگامی که موسی او را ترک می کرد موسی به او گفت: من را نصیحت بکن. خضر گفت: به چیزی پایبند باش که چیزی با آن به تو ضرر نرساند و با غیر آن، چیزی به تو نفع نرساند، از لجاجت دوری کن و همچنین از رفتن به سوی چیزی که نیاز نداری بپرهیز و در غیر از تعجب نخند. ای موسی کسی را به خاطر اشتباهش سرزنش نکن و به خاطر اشتباهاتت گریه کن. (1)

می گویم: در یک باب با ذکر سن و احادیث ذکر می کنیم که امامان از پیامبران عالم تر بوده اند.

23. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود:هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم به معراج رفت در حالی که بر براق سوار بود و جبرئیل همراه ایشان بود بوی مسک را شنید به جبرئیل فرمود: این چیست؟ جبرئیل گفت: در زمان های گذشته یک پادشاهی بود که اسوه حسنه - الگوی خوب - برای مردمش بود و او یک پسری داشت که از مقام و منزلت خود بیزار بود و در یک خانه خلوت کرده و خداوند را عبادت می کرد. هنگامی که پادشاه پیر شد گروهی از مردم نزد او رفتند و گفتند: بهترین حکومت را بر ما می کردی و الان پیر شدی و هیچ جانشینی جز پسرت نداری، ولی او به حکومت و پادشاهی گرایش ندارد اگر او را به نزد زنان ببری و لذت دنیا را به او بچشانی، برمیگردد. پس یک دختر با اصل و نسب را برای او خواستگاری کرد و یک دختر با ادب و عاقل را به همسری او درآورد.

1- . قصص الانبياء . نسخه خطی

هنگامی که او را آوردند او را به خانه پسرش بردند و او را آنجا نشاندند و آن پسر مشغول نماز خواندن بود. هنگامی که نمازش تمام شد گفت: ای زن، من به زنان هیچ علاقه ای ندارم،. پس اگر دوست داری با من بمانی و آن کاری را که من انجام می دهم تو هم انجام دهی؛ ثواب را به فلان اندازه خواهی برد. آن دختر گفت: من آن کاری را که تو میخواهی انجام میدهم. سپس پادشاه کسی را دنبال آن دختر فرستاد تا بپرسد که این حامله شده است؟ آن دختر گفت: که پسرت حتی لباس های من را درنیاورد و پادشاه به او دستور داد که به نزد خانواده اش برگردد. و از پسرش عصبانی شد و در را بر روی او بست و نگهبانانی بر آن گذاشت. سه روز او را حبس کرد پس در را باز کرد ولی کسی را در خانه نیافت، آن پسر پادشاه، خضر علیه السلام بود. (1)

24. اکمال الدین: اسم کامل خضر، خضرویه بن قابیل بن آدم بوده و گفته شده که خضرون بوده و گفته شده خلعبا، و به این خاطر خضر نامیده شده است، چون اگر بر روی یک زمین خشک می نشست آن را سر سبز می کرد به این دلیل خضر نامیده شد. او بیشتر از هر انسانی عمر می کند و آمده است که اسم صحیح او، الیاس بن ملکان بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است.(2)

25. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مسجد سهله اقامتگاه آن مرد سوارکار است. پرسیدند: که آن سوار کار کیست؟ فرمود: خضر علیه السلام .(3)

26. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مسجد سهله اقامتگاه سوارکار است.(4)

27. تفسیر العیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: جانشین موسی، یوشع بن نون بود و او آن کسی است که خداوند با لفظ « فتاه» از او یاد می کند.(5)

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی
2- . کمال ادین : 219
3- . فروع الکافی1: 139

4- . فروع الكافى 1: 139

5- . تفسير العياشى نسخه خطى

28. تفسیر العیاشی: امام صادق فرمود:موسی از خضر عالم تر بود.(1)

29. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام در کلام موسی به جوانش گفت: غذایمان را بیاور. این کلامش که: پروردگارا من به خیری که تو به من نازل می کنی، محتاجم. امام فرمود: منظورش غذا بود؛ امام فرمود: و موسی صاحب گرسنگی بود.(2)

30. از یکی از دو امام علیها السلام روایت است که: منزلت شما امامان در بین انسان های گذشته به مانند کدام یک است و به کدام یک شباهت دارید؟ فرمود: خضر و ذوالقرنین که عالم بودند ولی پیامبر نبودند.(3)

کافی: چنین روایتی را نقل می کند ولی امام در جواب می فرماید که: به مانند همراه موسی و ذوالقرنین.(4)

توضیح: شاید منظور این است که هنگامی که موسی با او برخورد کرد هنوز پیامبر نبود و رعیت موسی بود، که این کلام بُعد و اشکال دارد.

31. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود:امام علی علیه السلام و امامان بعد از ایشان در بین این امت به مانند موسی پیامبر و خضر هستیم. هنگامی که موسی او را دید با او صحبت کرد و از او خواست با او همراه شود. و خداوند داستان آنها را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در کتابش تعریف می کند که خداوند به موسی فرمود: «إنّی اصطفیتک علی النّاس برسالتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشّاکرین» سپس فرمود: «و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظه و تفصیلا لکلّ شیء» و خضر علمی داشت که برای موسی در آن لوح ها نوشته نشده بودند، و موسی فکر می کرد که به هر چیزی احتیاج داشته باشد در صندوقچه اش است. و تمام علم جمع شده و بر روی آن لوح ها نوشته شده است. همان طور که اینان ادعا می کنند که فقیه و عالم هستند و همه علم و فقهی را که این امت به آن

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
2- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
3- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

4- . اصول الکافی 1: 269

احتیاج دارند را - اثبات کردند - همراه دارند و آنچه به صورت صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم به آنها رسیده را حفظ کرده و آموختهاند، ولی آنها همه علم پیامبر را نمی دانند و از پیامبر به آنها نرسیده است و آن را نشناختند؛ چرا که وقتی چیزی در مورد حلال و حرام و احکام بر آنان وارد میشود و از آنها می پرسند چیزی از احادیث و سنت پیامبر در آن زمینه وجود ندارد و خجالت می کشند اگر مردم صفت جهل و ندانستن یک چیزی را به آنها نسبت بدهند و از این که مردم از آنها سؤالی بپرسند ولی جواب آن را بلد نباشند و در نتیجه بروند علم را از معدن آن بگیرند کراهت دارند؛ از این روست که رأی و قیاس را در دین خدا به وجود آوردند و سنت پیامبر را رها کردند و با بدعتها به خداوند سرسپردند، همانا پیامبر صلی الله علیه و علی آله و سلم فرمود: «هر بدعتی گمراهی است» اگر وقتی از آنها سؤالی پرسیده میشد و آنان حدیث و سنتی از رسول خدا نداشتند، آن را به خداوند و پیامبر و اولوالامر ایشان واگذار می کردند، کسانی که آن علم را در سینه دارند یعنی آل محمد علیهم السلام، جواب را به آنان میگفتند و تنها حسد و دشمنی بود که باعث شد آنها علم حقیقی را از ما یاد نگیرند. به خدا قسم که موسی به عالم - خضر - حسودی نکرد در حالی که موسی پیامبر خدا بود و به او وحی فرستاده می شد، ولی هنگامی که با او برخورد کرد و با او صحبت کرد فهمید که او عالم است و آن طور که این مردم بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و علی آله و سلم به خاطر آن علمی که پیامبر به ما ارث داده بود به ما حسادت کردند موسی به آن عالم حسادت نکرد و آنطور که موسی به یادگیری علم آن عالم اشتیاق داشت آنها به علم ما اشتیاق نداشتند و به طرف ما نمی آمدند. موسی از او طلب همراهی کرد تا از او علم بیاموزد و او را ارشاد کند. هنگامی که موسی از آن عالم درخواست همراهی کرد عالم فهمید که موسی تحمل همراهی او را ندارد و ظرفیت ندارد و با او صبر نمیکند. آنگاه به موسی گفت: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» موسی با حالت خشوع که تلاش می کرد آن مرد عالم او را بپذیرد گفت: « سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أَمْرًا » آن مرد می دانست که موسی تحمل علم او را ندارد، پس ای اسحاق و ای عمار به خدا قسم که قاضیان اینان و عالمان اینان و

جماعتشان هم تحمل علم ما را ندارند و آن را نمیپذیرند و ظرفیت آن را ندارند و آن را نمیگیرند و بر آن صبر نمیکنند آنطور که موسی تحمل و صبر علم خضر را نداشت آنگاه که همراه او رفت و هنگامی که علم آن مرد برایش آشکار شد نتوانست آنها را تحمل کند و کارهایی که آن مرد انجام می داد در نزد موسی مکروه بودند ولی در نزد خداوند متعال پسندیده بودند و این حق و حقیقت بود. علم ما نیز نزد جاهلان مکروه است و گرفته - پذیرفته - نمیشود، ولی در نزد پروردگار حق و حقیقت است. (1)

32. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود:هنگامی که یک سبد به موسی دادند که یک ماهی نمک زده در آن بود و گفته شده بود: که این تو را به نزد دوستت راهنمایی می کند که در کنار چشمه محل تجمع دو دریاست و هر چیز مردهای در آن چشمه بیفتد زنده می شود. و به آن آب حیات می گویند. سپس راهی شدند تا اینکه به آن صخره رسیدند و آن جوان همراه موسی ماهی را در چشمه آب می شست که از دستش افتاد و او را خراش داد و از دست او گریخت و جوان آن را فراموش کرد. هنگامی که از آن زمان مورد نظر گذشتند، موسی خسته شد و به همراهش گفت: « آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِینَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا *قَالَ أَرَأَیْتَ إِذْ أَوَیْنَا إِلَی الصَّخْرَهِ فَإِنِّی نَسِیتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِیهُ إِلَّا الشَّیْطَانُ أَنْ أَذْکُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ عَجَبًا *قَالَ ذَلِکَ مَا کُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَی آثَارِهِمَا قَصَصًا » هنگامی که نزد آن صخره رسیدند، آن ماهی را دیدند که در آب فرو می رود، جای پای خود را دنبال کردند تا اینکه به نزد آن مرد در یکی از جزایر دریا رسیدند که یا تکیه زده و یا بر ردای خودش نشسته بود. موسی به او سلام کرد، از سلام کردن تعجب کرد چون او در سرزمینی بود که سلام در آن رایج نبود. گفت: تو کی هستی؟ فرمود: من موسی هستم. گفت: تو آن موسی پسر عمران هستی که با خدا صحبت کرده است؟ گفت: بله. پرسید: نیازت چیست؟ فرمود: میخواهم از تو پیروی کنم تا از علمت به من هدایت و بینش بیاموزی. گفت: من مامور کارهایی هستم که تو طاقت آنها را نداری

1- [1] . تفسیر العیلشی نسخه خطی

و تو مامور کاری هستی که من طاقت آن را ندارم. به او گفت: « إِنَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا *وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا *قَالَ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أمْرًا » و آن عالم در مورد فضل و بزرگی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و آنچه که بر سر آنها می آید با موسی صحبت کرد تا اینکه با صدای بلند گریه کردند. سپس در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم و امام علی علیه السلام و فرزندان فاطمه سلام الله علیها و در مورد فضل آنها و آنچه که به آنها عطا شده است صحبت کرد. تا اینکه موسی گفت: ای کاش که من هم جزء آل محمد صلی الله علیه و آله وسلّم بودم، و همچنین در مورد بازگشت پیامبر به میان قومش در هنگامی که به پیامبری مبعوث شد در مورد برخورد آنها و تهمت دروغگویی به ایشان صحبت کرد. و این آیه را برای او خواند: « و نقلّب أفئدتهم و أبصارهم کما لم یومنوا به أوّل مرّه » که از آنها عهد و میثاق گرفته است. (1)

توضیح: کلام امام صادق علیه السلام: «و عن رجوع رسول الله» یعنی بعد از هجرت یا در رجعت.

33. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی بالای منبر رفت و منبر او سه پله بود و با خودش فکر کرد که خداوند کسی را عالم تر از او خلق نکرده است. جبرئیل نزد او آمد و گفت: تو دچار غرور شدی از منبر پایین بیا، در زمین کسی عالم تر از تو وجود دارد، پس به دنبال او برو. کسی را دنبال یوشع فرستاد و به او گفت: من دچار غرور شدم یک توشه آماده کن و همراه من بیا. او یک ماهی خرید و آن را سرخ کرد و در سبدش گذاشت و از شهر آذربایجان خارج شدند سپس در ساحل دریا راه می رفت - و پیامبر هرگاه از جایی عبور می کرد هرگز از حال خودش آگاه نبوده است تا اینکه وقت آن بگذرد -. هنگامی که با هم راه می رفتند به یک پیرمردی رسیدند که دراز کشیده بود و عصایی در دست داشت و آن را کنار خودش گذاشته بود و یک جامه ای بر رویش گذاشته بود که اگر سرش را می پوشاند پاهایش از زیر آن خارج می شدند و اگر پاهایش را می پوشاند

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

سرش بیرون می افتاد. موسی شروع به نماز خواندن کرد و به یوشع گفت: مواظب باش، سپس یک قطره باران از آسمان بر روی آن سبد افتاد و ماهی شروع به حرکت کردن کرد و سبد را به سوی دریا می کشید. خداوند فرمود:« و اتّخذ سبیله فی البحر سربا» سپس یک پرنده ای آمد و بر ساحل دریا نشست و منقارش را داخل آب کرد و به موسی گفت: ای موسی از علم پروردگارت به اندازه آنچه که منقار من از دریا برداشت، علم نداری. سپس موسی ایستاد و راه افتاد و یوشع دنبال او رفت. هنگامی که موسی خسته شد و وقت آن گذشت گفت: « آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا *قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَهِ فَإِنِّى نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِى الْبَحْرِ عَجَبًا » سپس موسی برگشت و دنبال ردپای خود رفت و تا اینکه به او رسید و او همچنان دراز کشیده بود. موسی به او گفت:سلام بر تو. و او گفت: سلام بر تو ای عالم بنی اسرائیل. فرمود: سپس از جایش برخاست و عصایش در دستش بود. موسی به او گفت که به من دستور دادند از تو پیروی کنم که تو از آنچه آموختهای به من هدایت - بینش - بیاموزی. آنطور که داستان برایتان تعریف شد، خضر گفت: « انّک لن تستطیع معی صبرا » {تو نمی توانی با من طاقت بیاوری }.

فرمود: سپس با هم راه افتادند تا اینکه به یک گذرگاه کشتی رسیدند. هنگامی که صاحبان کشتی به آنها نگاه کردند گفتند: به خدا قسم از آنها پول نمی گیریم و امروز آنها را سوار کشتی می کنیم، هنگامی که کشتی به وسط دریا رفت، خضر آن را سوراخ کرد. موسی به او گفت: « أخرقتها لتغرق أهلها لقد جئت شيئا إمرا » سپس خضر به او گفت: « قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْرًا *قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِى بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِى مِنْ أَمْرِى عُسْرًا » سپس از ساحل دریا خارج شدند که به یک پسر نوجوانی رسیدند که با بچه های دیگر بازی می کرد و یک لباس حریر سبز بر تن داشت و دو مروارید در گوش هایش بود و خضر او را در زمین خواباند و او را سر برید. موسی به او گفت: « أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّهً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا »

فرمود: «فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَهٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا » یک نان

به ما می دادند تا از آن می خوردیم که گرسنه شدیم. فرمود: آن روستا، روستایی در ساحل دریا به نام ناصره بود و به خاطر آن روستا به مسیحیان نصاری میگویند، و مردم آن آنها را مهمان نکردند و تا روز قیامت هیچ کس را بعد از آن مهمان نکردند. و جریان آن کشتی در بین مسلمانان همان بیعت نکردن حسین علیه السلام با معاویه است و کشتن آن پسر بچه به مانند سخن امام حسن علیه السلام به عبدالله بن علی است که فرمود: «خدا توی کافر را لعنت کند. پس به او گفت: او را کشتی ای ابومحمد.» (1) و آن دیوار در بین شما به مانند امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. (2)

توضیح: تورّک فلان الصبیّ: او را بر سرین خود نهاد با حالت تکیه بر آن. فیروزآبادی آن را گفت. بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با معاویه از آن جهت با سوراخ کردن شبیه است که امام علیه السلام با بیعت نکردن خودش را برای شهادت آماده کرد و با این شهادت، کشتی اهل بیت علیه السلام شکسته شد، و این کار امام حسین خیلی منفعت داشت از جمله: آشکار شدن کفر بنی امیه و ظلم و ستم آنها بر مردم و خارج شدن مردم از طاعت آنها و همچنین آشکار شدن حق اهل بیت علیهم السلام و امامت آنها، که اگر امام حسین علیه السلام با معاویه بیعت می کرد، بیشتر مردم تصور کردند که باید از آن حاکمان ظالمان اطاعت کرد و اینکه اهل بیت ولیّ أمر مسلمین نیستند.

از جمله این که: بعد از این جریان امامان با خیال راحت و با آرامش علم خودشان را در بین مردم ترویج می دادند و همچنین منفعت های دیگری که کسی غیر از خودشان آنها را نمیداند و اگر آنچه که مورخان در مورد بیعت ایشان با معاویه در آخر، می گویند راست باشد، مراد همان بیعت نکردن او در اول است و بعید نیست که در اصل یزید بن معاویه باشد که با این کارش هم یزید و هم پدرش را از حکومت ساقط کرد. اماتوجیه کلام امام حسن علیه السلام به عبدالله بن علی مشکل است زیرا بنابر آنچه که مفید و دیگران ذکر می کنند او از سعادتمندانی بود که

1- . توضیح این کلام در البیان خواهد آمد
2- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

همراه امام حسین علیه السلام شهید شد. گفتن این که امام حسن علیه السلام می دانست که اگر او همراه امام حسین علیه السلام شهید نمیشد و باقی میماند بعد از آن کافر می شد بعید است.

ظاهر این است که عبیدالله باشد یعنی مصغّر بنابرآنچه که ابن ادریس بر خلاف مفید ذکر می کند که او همراه امام حسین علیه السلام شهید نشد. صاحب کتاب المقاتل و دیگران می گویند که او نزد مختار رفت و از او خواست که او را نیز با خودش همراه کند ولی مختار این کار را نکرد؛ پس خارج شد و با مصعب بن زبیر همراه شد و در یک درگیری کشته شد و کسی در آنجا او را نمی شناخت.

(فقال له) یعنی امام علی علیه السلام گفت: که او را کشتی، یعنی به خاطر این لعنت کردن تو کشته می شود یا می خواست با این کلامش خبر بدهد که او کشته می شود آن چنان که خضر آن بچه را به خاطر کفرش کشت. اما شاید منظور از آن دیوار این باشد که همانطور که خداوند به خاطر صالح بودن پدر آن دو یتیم، علم را در زیر آن دیوار برای آنها نگه داشته بود، آن چنان نیز علم را به خاطر صالح بودن امام علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در بین فرزندان آنها حفظ کرد تا حضرت مهدی (عج) آن را برای خلق، آشکار کند، یا اینکه خداوند علم پیامبر صلی الله علیه و علی آله را به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیه السلام رساند و بعد از آن سختی هایی که از طرف مخالفان به امام علی علیه السلام رسید او را به خلافت رساند، خداوند به همه چیز آگاه است.

34. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام از پدرشان روایت می کند که: موسی در بین جمعی از بنی اسراییل نشسته بود، مردی به او گفت: کسی عالم تر از تو نمی بینم. موسی فرمود: من هم نمی بینم. خداوند به او وحی کرد بله، بنده من خضر از تو عالم تر است. پس راه رسیدن به او را بپرس و نشانه او این است که هرگاه آن ماهی را گم کردی؛ و داستانی که خداوند تعریف کرده در باره اوست.(1)

35. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: سلیمان علیه السلام از

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

آصف عالم تر بود و موسی از کسی که پیروی کرد عالم تر بود.(1)

36. تفسیر العیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: موسی در سه مورد برای گرسنگی به خداوند شکایت کرد: «آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا *لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا *ربِّ إنّی لما أنزلت من خير فقير ».(2)

37. تفسیر العیاشی: از ابن عباس روایت است که: برای مردم و علی علیه السلام شبیهی پیدا نکردم مگر موسی و صاحب کشتی؛ موسی از روی جهل حرف زد و خضر از روی آگاهی، مردم از روی آگاهی حرف زدند و علی علیه السلام از روی آگاهی.(3)

38. ابن عباس روایت می کند که: نجده الحروری در نوشتهای از ابن عباس در مورد اسیر کردن اسیران پرسید. ابن عباس نوشت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم اسیران را نمی کشت و خضر هم انسان کافر را می کشت و مؤمن را رها می کرد. اگر تو نیز آنچه را که خضر میدانست می دانی آنها را بکش.(4)

39. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: خضر با موسی راه می رفتند که با یک پسر نوجوانی برخورد کردند که بازی می کرد. خضر آن را گرفت و بر زمین خواباند و کشت، موسی به او گفت: « أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا » خضر دست او را در آورد و شانه اش را از بیخ کند که بر روی شانه اش نوشته شده بود: کافر بالفطره.(5)

40. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام این آیه چنین قرائت میکرد: « کان وراءهم ملک» یعنی جلوی آنان « یأخذ کل سفینه غصبا».(6)

توضیح: طبرسی گفت: پشت، معنی روبرو را هم می دهد از باب اتساع، چون یک جهت است که ضد جهت مقابل خودش است، به طوری هر جهت در پشت

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
2- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
3- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

4- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
5- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
6- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

جهت دیگری قرار دارد.(1)

41 . تفسیرالعیاشی: روایت است که: یکی از امامان فرموده است که پدر و مادر آن پسر که خضر او را کشت، مؤمن بودند ولی خودش کافر بالفطره بوده است.(2)

42 . تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: کلام خضر که گفت: « فخشینا» ترسیدیم، یعنی ترسید که اگر آن پسر بزرگ شود و پدر و مادرش را به کفر دعوت کند به خاطر شدت علاقه شان به او، کفرش را بپذیرند(3).

43 . تفسیر العیاشی: عبدالله بن خالد روایت می کند: در شانه آن پسر که خضر او را کشت نوشته شده بود: کافر.(4)

44 . تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند فرزند مؤمن را تا هزار سال به خاطر خوبی پدر و مادرش حفظ می کند، بین آن دو پسر یتیم و پدر مؤمنشان هفتصد سال فاصله بود.(5)

45 . تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام در مورد آیه « فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا » فرمود: دختری به آنها عطا کرد که آن دختر صاحب پسری شد که پیامبر شد.(6)

.46 حسن بن سعید اللحمی روایت می کند که: یکی از یاران ما صاحب دختر بچه ای شد و به نزد امام صادق علیه السلام رفت و او را به خاطر تولد دختر بچه اش خشمگین یافت. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خداوند به تو وحی می کرد که من برایت چیزی انتخاب کنم یا تو انتخاب کنی؟ چه می گفتی؟ گفت: می گفتم: پروردگارا، تو برای من انتخاب کن. امام علیه السلام فرمود: پس خداوند این دختر بچه را برایت انتخاب کرده است. سپس فرمود: آن پسر بچه ای که خضر وقتی که همراه موسی بود او را کشت، آنطور که خداوند فرمود:« فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا

1- . مجمع البیان 6 : 486

2- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

3- . تفسير العياشى نسخه خطى
4- . تفسير العياشى نسخه خطى
5- . تفسير العياشى نسخه خطى
6- . تفسير العياشى نسخه خطى

مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا » حضرت فرمود: از نسل آن دختر بچه، هفتاد پیامبر متولد شدند.

47. تفسیرالعیاشی: ابی یحیی الواسطیّ در مورد آیه « وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا* فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا » فرمود: خداوند به جای آن پسر یک دختر به آنها عطا کرد که از نسل آن دختر هفتاد پیامبر متولد شدند.(1)

48. ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: بعضی انسان ها حقی دارند که آن را نمی دانند. پرسیدم: خداوند تو را خیر دهد، آن حق چه چیزی است؟ فرمود: آن دو صاحب دیوار گنجی در زیر دیوار برای آنها پنهان شده بود، اما آن گنج از طلا و نقره نبود. پرسیدم: کدامیک از آنها به آن گنج سزاوارتر بود؟ فرمود: بزرگ تر آنها، ما هم چنین نظری داریم. (2)

49. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به خاطر صالح بودن مرد مؤمن، فرزندش و فرزند فرزندش را رستگار می کند. و آنها را از بلا های دور و اطرافشان حفظ می کند. و به خاطر کرامت پدرشان نزد خداوند همیشه در حفظ و امنیت خداوند قرار دارند(3).

50. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: بین آن دو پسر یتیم و پدرشان هفتصد سال فاصله بود.(4)

51 . تفسیر العیاشی: صفوان الجمال روایت می کند که: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِی الْمَدِينَهِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا» پرسیدم. ایشان فرمود: آن گنج طلا و نقره نبود بلکه فقط چهار جمله بود: من همان خدایی هستم که هیچ خدایی جز من نیست، کسی که به مرگ یقین دارد دندانش نمیخندد؟! و کسی که به صاحب روز قیامت ایمان دارد دلش خوشحال نمی

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
2- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
3- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
4- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

شود؟! و کسی که به قضا و قدر ایمان دارد فقط از خدا می ترسد.(1)

کافی: چنین روایتی را ذکر کرده است.(2)

52 . ریاض الجنان: عبدالملک بن سلیمان روایت میکند: در ارث یکی از حواریون مسیح یک پوست نازکی پیدا شد که به زبان سریانی بر روی آن به نقل از تورات نوشته شده بود: هنگامی که موسی و خضر در داستان کشتی و آن پسر نوجوان و دیوار با هم مشاجره کردند و موسی به نزد قومش بازگشت، برادرش هارون در مورد آنچه که از خضر یاد گرفته بود و از آن عجایبی که دیده بود سؤال پرسید. فرمود: وقتی من و خضر در ساحل دریا بودیم یک پرنده در جلوی ما به زمین افتاد و یک قطره آب را با منقارش برداشت و آن را به طرف مشرق و یک قطره دیگر به طرف مغرب ویک قطره دیگر برداشت و آن را به طرف آسمان و قطره چهارم را به طرف زمین پرتاب کرد. سپس قطره پنجم را برداشت و برگشت و آن را به دریا انداخت. به خاطر آن تعجب کردم، از خضر در مورد آن پرسیدم. جواب نداد. و ناگهان به یک صیاد برخورد کردیم که صید می کرد. گفت: چرا در فکر هستید حتما از آن پرنده تعجب کردهاید؟. گفتیم: بله همین طور است. گفت: من مردی صیاد هستم من اشاره آن پرنده را فهمیدم شما که پیامبرید نمیدانید؟ گفتیم: ما فقط آنچه را می دانیم که خداوند به ما یاد داده است. گفت: این پرنده دریایی است که مسلم نامگذاری شده است. چون هنگامی که میخواند صدایش شبیه ادای لفظ مسلم است. با پرتاب آب از منقارش به آسمان و زمین و مشرق و مغرب به شما اشاره کرد که بعد از شما پیامبری مبعوث می شود که امت او مشرق و مغرب زمین را می گیرند و به آسمان صعود می کند و در زمین دفن می شود و اما انداختن آن قطره در دریا یعنی اینکه علم عالم در برابر علم او به اندازه آن قطره در برابر دریاست و وصی و پسرعموی او علم او را به ارث میبرد. پس از مشاجره با هم دست کشیدیم و هر کدام از ما بعد از اینکه به علم خودمان مغرور بودیم، علم خود را کم شمردیم. سپس صیاد از جلوی چشم ما غیب شد و فهمیدیم که آن فرشتهای بوده است که خداوند او

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

2- . الاصول 2 : 58

را بر ما فرستاده تا به خاطر ادعای کمالی که می کردیم حقیقت را به ما نشان دهد. (1)

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره معا: چنین حدیثی را روایت کرده است.(2)

تکمله: سید مرتضی رحمه الله میگوید: اگر گفته شد که چگونه ممکن است که موسی از یکی دیگر پیروی کند و از او علم بیاموزد در حالی که شما معتقد هستید که پیامبر نباید در مقابل یکی دیگر احساس نیاز کند. و چگونه ممکن است که به او بگوید: « إِنَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا » و استطاعت در نزد شما یعنی قدرت در حالی که موسی بر اساس مذهب شما بر صبر کردن توانا بود. و چگونه موسی گفت: «سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِی لَکَ أَمْرًا» و چگونه است که مشیت الهی را به صبر کردن مستثنی کرد، اما طاعت و اجتناب از معصیت را مطلق آورد؟ و چرا گفت: « لَّقَدْ جِئْتَ شَیْئًا إمرا » و « شَیْئًا نُّکْرًا » در حالی که آن عالم در واقع کار بدی انجام نداده بود؟ و معنی کلام موسی چیست «لاتؤاخذنی بما نسیتُ» در حالی که شما معتقدید که فراموشی برای پیامبران جایز نیست؟ چرا موسی نفس آن پسربچه را با صفت پاک بیان کرد در حالی که در حقیقت آنگونه نبود؟ و چرا گفت: « فخشینا » {ترسیدیم} و آن کسی که خداوند از آن ترسید به نظر او یک قوم بود در حالی که ترس برای خداوند جایز نیست، و اگر این از جانب خضر است چگونه ریختن خون یک پسر بچه را به خاطر ترس مباح می کند در حالی که ترس، علم و یقین را اقتضاء نمی کند؟

میگوییم: آن عالمی که خداوند او را با صفت عالم ذکر کرده است جایز نیست کسی غیر از یک پیامبر فاضل بوده باشد. و گفته شده: او خضر بوده است. ابوعلی این را انکار کرده و ادعا کرده صحیح نیست زیرا گفته میشود که خضر یکی از پیامبران بنی اسراییل بوده است که بعد از موسی مبعوث شدهاند؛ و این غیر ممکن نیست که خداوند به آن عالم چیزی یاد داده باشد که به موسی یاد نداده باشد. و موسی را راهنمایی کرد که از او علم یاد بگیرد؛ همانا منکر آن است که پیامبر به

1- . ریاض الجنان و الکنز، نسخه خطی

2- . رياض الجنان و الكنز

کسانی که بر سر آنها مبعوث شده است نیازمند باشد و اما اگر به کسی غیر از امت و رعیت خودش نیاز پیدا کند، جایز است و از آن مرد عالم به مانند آن فرشته ای که وحی برای او می آورد، علم یاد می گرفت و این دلالت بر آن نمی کند که آن عالم از موسی در علم برتر باشد، و این مانع نمی شود که موسی در علومی دیگر که از علم آن عالم برتر و با فضیلت تر است از او عالم تر باشد.

اما منظور از نداشتن توانایی صبر موسی این است که صبر کردن کار آسانی نیست و تحمل آن بر فطرتت سخت و سنگین است. آن طور که یکی از ما به دیگری می گوید: که تو نمی توانی به من نگاه کنی و آن طور که به انسان بیماری که سعی می کند روزه بگیرد تو نمیتوانی روزه بگیری و طاقت آن را نداری هرچند که می تواند آن را بگیرد و شاید منظور از استطاعت، خود فعل بوده است، آن طور که خداوند از قول حواریون فرمود:« هل یستطیع ربّک أن ینزّل علینا مائده من السّماء » گویی که این طوری گفته شده که: تو نمی توانی صبر کنی و بر این کار صبر نمی کنی، هر چند که موسی و عالم، در نفی توانایی صبر- آن طور که جاهلان می گویند- با یکدیگر برابرند، پس اختصاص دادن نفی توانایی صبر به موسی معنایی ندارد. چیزی که به ما نشان می دهد که منظور از آن صبر کردن بوده است نه توانایی بر صبر کردن این سخن موسی در جواب حرف خضر است که فرمود: « ستجدنی إن شاء الله صابرا » {اگر خدا بخواهد من می توانم صبر کنم} و نگفت که ستجدنی إن شاء الله مستطیعا {اگر خدا بخواهد من را توانا می یابی} و جواب سؤال واجب است که با خود سؤال مطابقت داشته باشد؛ پس جواب موسی این را ثابت می کند که منظور از استطاعت در صبر، خود فعل صبر کردن بوده است.

و اما «و لا أعصی لک أمرا » این کلام هم مشروط به اراده خداوند است و آن طور که در سؤال آمده است این موضوع عصیان مطلق نیست، انگار گفته است: من را صابر می یابی و در دستوراتت از تو سر پیچی نمی کنم اگر خدا بخواهد. و شرط اراده خدا را برای هر دو امر آورده است و این شرط در کلام، آشکار و واضح است. و اما کلام « لقد جئت شیئا إمرا » گفته شده که منظور از آن چیز عجیب است، و گفته شده که منظور کار منکر و غیر عادی است. گفته شده: امر به معنای مصیبت هم

هست پس گویی گفته است: جئت داهیه؛ و بعضی از زبان شناسان معتقدند که کلمه ی « إمر » مشتق از: کثره أمر القوم است: وقتی زیاد شوند و آن را عبارت از این قرار داد که تعجبش از کار خضر زیاد شده بود. و اگر این لفظ را حمل بر تعجب او کنیم دیگر سئوالی در آن نیست. و اگر آن را حمل بر کار منکر بکنیم جواب آن و جواب سؤال خضر یکی می شود که: « لقد جئت شیئا منکرا ». و در مورد این چند صورت وجود دارد:

از جمله این که ظاهر این کار تو مشکل دارد و هر کس قبل از آنکه علتش را بداند آن را انکار و رد می کند.

از جمله این که: شرطی در آن حذف شده باشد، گویی این طور است که: اگر آن پسر بچه را از روی ظم کشته باشی همانا کار منکر و بدی انجام دادی.

و اینکه: به این معنا است که تو کار عجیب و غریبی انجام دادی و این حرف را به خاطر تعجب و عدم فهم علت کار گفته اند که آن کار منکر و بد است، و نمی توان اسلوب کلام او را از شکل استفهام خارج کرد و در اسلوب تقریر قرار داد، چرا که در همه کلام هایش این اسلوب وجود دارد، مانند : «أخرقتها لتغرق أهلها» و «أ قتلت نفسا زکیّه بغیر نفس» و این فهمیده می شود که اگر قصد او از سوراخ کردن کشتی غرق کردن آن بود کار او زشت بود و همچنین اگر آن پسر بچه را به خاطر ظلم وستم می کشت کار او زشت و منکر بود.

و اما کلام « لا تواخذنی بما نسیت» {من را به خاطر آنچه که فراموش کردم مواخذه نکن } سه صورت در مورد این ذکر شده است:

یک: منظور همان فراموشی معمولی است و به خاطر کم بودن مدت زمان آن هم جای تعجب نیست چون انسان به خاطر دل مشغولی و همچنین کارهای دیگر چیزهایی را فراموش می کند که زمان زیادی از آنها نگذشته است.

دوم اینکه: منظور از آن ترک کردن است یعنی من را به خاطر آنچه که ترک کردم مواخذه نکن، و این هم مثل آیه « لقد عهدنا إلی آدم من قبل فنسی » یعنی ترک کرد. و این وجه از تفسیر از ابن عباس روایت شده است. أبیّ بن کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: موسی گفت: « لا تواخذنی بما

نسیت » یعنی آنچه را که با تو عهد بسته بودم و ترک کردم.

سوم اینکه: منظور این بوده که من را به خاطر کارم که شبیه به فراموشی بود مواخذه نکن. و به این دلیل کار او را فراموشی خواند چون به فراموش کردن کاری شباهت داشت آن طور که مؤذن به برادران یوسف علیه السلام گفت: « إنّکم لسارقون » {شما دزد هستید} یعنی شما به دزد شباهت دارید. و آن طور که از حدیثی که أبو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند تأویل میشود که: ابراهیم علیه السلام سه بار دروغ گفته است: وقتی که گفت ساره خواهرم است. و وقتی که گفت « بل فعله کبیرهم هذا » {بت بزرگ بت های دیگر کوچک را شکسته است}. و وقتی که گفت: من مریض هستم. و منظور از آن – اگر این روایت درست باشد - این است که ابراهیم حرفهایی زده که به دروغ شباهت دارند و اگر این کلام را به عنوان فراموشی غیر حقیقی توجیه کنیم پس مشکلی ندارد و اگر به عنوان فراموشی حقیقی آن را توجیه کنیم این گونه است که برای پیامبر جایز نیست که چیزی را فراموش کند (در رسالتش ودر شریعتش) یا در کاری که اقتضاء می شود آن را فراموش نکند و در مورد چیزهای دیگری غیر از این موارد فراموشی برای آنها هم جایز است. آیا ندیدی که در مورد خوردن و نوشیدنش چیزی را فراموش یا سهو می کند به گونهای که استمرار و اتصال ندارد، پس به او می گویند که غفلت کرده است است، و این غیر ممکن نیست.

و اما آنجا که موسی نفس بچه را پاک - زکیه - توصیف کردف قبلا گفتیم: که این جمله در اسلوب استفهام و سؤالی گفته شده نه در اسلوب خبری. پس اگر در اسلوب استفهامی باشد در اینجا اشکالی ندارد.

مفسران در مورد کلمه نفس در اینجا اختلاف دارند: بیشتر آنها معتقدند: که آن یک پسر بچه بوده و به سن بلوغ نرسیده و داستان این گونه بوده که موسی و خضر به دو بچه رسیدند که باهم بازی می کردند پس خضر یکی از آن بچه ها را گرفت و او را خواباند و سرش را برید و کسی که به این صورت از کلام معتقد باشد می توان گفت که در اینجا منظور از زکیّه، از زکاء است یعنی زیاد بودن آن پسر بچه در رشد بوده نه طهارتش در دین. وقتی که می گوییم: « زکت الأرض یزکو »: زمانی این را

می گوییم که بهره زمین زیاد شود. و گروهی نیز معتقدند که آن یک مرد بالغ کافر بوده و موسی او را مستحق کشته شدن نمی دانست پس خواست تا حال آن مرد را بداند و اگر پرسیده شود که در قرآن آمده که: « حتی إذا لقیا غلاما » می توان گفت که: در کلام عرب می توان به مردی که بالغ و بزرگ شده لفظ غلام را نسبت داد.

و اما کلام خدا: « فخشینا أن یرهقهما طغیانال و کفرا » {ترسیدیم که او پدر و مادرش را کافر کند}در ظاهر این گونه برداشت می شود که ترس در اینجا به آن مرد عالم بر می گردد نه به خداوند متعال. و لفظ خشیه در اینجا گفته شده یعنی: علم است. آن طور که خداوند متعال فرمود:« و إن امرأه خافت من بعلها نشوزا أو إعراضا » و آیه « إلّا أن یخافا ألّا یقیما حدود الله» و کلام « إن خفتم عیله» که همه اینه به معنای علم هستند که در این صورت می گوید که: من از طریق اعلام خداوند فهمیدم که این پسر بچه اگر زنده بماند والدینش را کافر می کند و اگر کشته شود آنها بر ایمانشان باقی می مانند، پس زنده ماندن او غیر ضروری و کشتن او واجب بود و فرقی بین این نیست که آیا خداوند او را می میراند یا اینکه به کشتن او دستور بدهد. و گفته شده که منظور از خشیه در اینجا ترسی است که همراه یقین و قطعیت نباشد و این با جواب کسی که می گوید: آن یک جوان کافر بود که مستحق کشته شدن بود، مطابقت دارد و ترس از کافر شدن والدینش و زینت دادن کردن کفر برای آنها باعث مستحق شدن او به مرگ شد. گروهی می گویند منظور از از خشیه در اینجا کراهیت است، گفته می شود: «فرقتُ بین الرجلین خشیه أن یقتتلا» بین دو مرد را به خاطر ترس از اینکه جنگ کنند جدا کردم، یعنی به خاطر کراهت از آن. و بر این تأویل و در آن صورتی که گفتیم به معنای علم است، ممتنع نیست که خشیه را به خداوند نسبت دهیم.

اگر گفته شد: معنای آیه «أمّا السفینه کانت لمساکین یعملون فی البحر» چیست؟ در حال که داشتن کشتی مساوی است با داشتن مال فراوان؟ و چگونه است که مالک آن کشتی را مساکین نامیدند در حالی که مسکین کسی است که وضعیت مالیش از فقیر بدتر است. و چگونه است که گفته شده: « و کان وراءهم ملک یأخذ کلّ سفینه غضبا» و آن کس که پشت سر آنهاست از شرّ او راحت شدهاند و ترس

آنها از کسانی بود که جلویشان هستنند؟

میگوییم: کلام « لمساکین » چند وجه برای آن متصور است: از جمله اینکه منظور از صفت مسکین نشان دادن فقر صاحبان کشتی نیست بلکه منظور نداشتن کسی که به آنها کمک کند است و نداشتن چاره و راه حل. چنان که به کسی که دشمنی ظالم دارد و به او ستم میکند میگویند: او در مقابل دشمنش مسکین و ضعیف است هر چند که پولدار باشد و این با روایتی که از امام علی علیه السلام نقل شده است که: کسی که زن ندارد مسکین است، مسکین است، مطابقت دارد؛ و منظور از آن کسی است که ناتوان است و را ه حلی ندارد هر چند که پولدار باشد.

و صورت دیگر اینکه: آن کشتی تنها سرمایه صاحبانش بوده و فقط از آن امرار معاش می-کردند و این به مانند مرد فقیری است که تنها برای خودش و خانواده اش یک خانه دارد و چیزی غیر از آن خانه ندارد و به آن احتیاج ضروری دارد و اگر قرار بود که گروهی با آنها در کشتی شریک بشوند و سهم آنها بخش اندک از آن کشتی میشد وضعیتشان بدتر میشد و فقیرتر میشدند.

و صورت دیگر اینکه: لفظ مساکین با تشدید حرف سین خوانده شده و اگر این نقل، درست باشد ومنظور از آنها انسانهای بخیل بودهاند در اینجا دیگر سئوال معنا ندارد.

و اما کلام خدا: «و کان وراءهم ملک» لفظ وراء هم معنای جلو هم معنای پشت را می دهد و در اینجا به معنای جلو آمده است و این آیه بر این معنی دلالت دارد. «من وراءهم جهنم» یعنی روبرو و جلوی او. و شاعر می گوید:

- اگر انسان آینده خودش را میدانست در طول زندگی پشیمان نمیشد. شکی نیست که مراد از همه اینها «جلو» است. گروهی از مردم عرب میگویند جایز است که از کلمه وراء {پشت} معنای جلو را گرفت زمانی که از چیزی که از آن به پشت خبر میدهیم چنین فهمیده شود که باید به آن رسید و از آن سبقت گرفت و آن را پشت سر گذاشت.

و صورت دیگر اینکه: جایز است که یک پادشاه ظالم در پشت آنها و در راه برگشتشان منتظر آنها باشد به صورتی که راه دیگری غیر از گذر بر او نداشته

باشند و در این وقت کشتی را سوراخ کرد تا در زمان برگشتنشان آن را نگیرند. امکان دارد منظور از پشت، پیروی و در خواست باشد. و خداوند به منظور آنها آگاه تر است.

53 . مهج الدعوات: روایت است که خضر و الیاس در هر موسم حج با هم جمع می شوند و با گفتن این دعا از هم جدا می شوند «به نام خدا، هر آنچه خداوند بخواهد انجام می شود و هیچ قدرتی جز خداوند وجود ندارد. هر آنچه که خداوند بخواهد انجام می گیرد و هر نعمتی از آن خداست. هر آنچه که خداوند بخواهد انجام می گیرد و همه خیر و برکت به دست خداست، هر آنچه خداوند بخواهد انجام می گیرد، فقط خداوند بدی را از انسان دور می کند».(1)

54 . کافی: امام صادق علیه السلام فرمود:خضر به موسی گفت: ای موسی، بهترین روز تو در بین این دو روز (دنیا و قیامت) آن روزی است که در برابر تو قرار دارد، پس نگاه کن که آن چه روزی است و برای آن روز جواب حاضر کن چون تو ایستانده و سئوال میشوی. نصیحتت را از دنیا بگیر چون دنیا طولانی و کوتاه است و آن طور رفتار بکن که گویی ثواب کارت را میبینی تا نسبت به جزای بیشتر، بیشتر کار خیر انجام دهی چون آینده دنیا مثل گذشته آن است و به مانند هم هستند. (2)

توضیح: طولانی، یعنی روزگار موعظه و آن روزگار گذشته است، یا عمر از جهت موعظه؛ قصیر یعنی روزگار کار و عمل کوتاه است یا از جهت آن - کار کردن برای آخرت - و این می گوید: « فإنّ ما هو آت » شاید علتی برای دیدن ثواب کار و یا تعجیل رسیدن زمان آن باشد.(3)

میگویم: در باب وفات پیامبر و وفات امام علی علیه السلام ذکر خواهد شد که خضر برای تسلیت گفتن به اهل بیت علیهم السلام به نزد آنها می آید. و همچنین

1- . مهج الدعوات : 463

2- . اصول الکافی

3- . اولا از گذشته نصیحت بگیر چون زمان آینده هم به مانند گذشته است (برای کسی که بخواهد از آن عبرت بگیرد)

در باب احوال امام علی علیه السلام آمدن او به نزد ایشان ذکر می شود.

میگویم: در کتاب مزار نوشته بعضی از اصحاب قدیمی ما یافتیم که از علی بن ابراهیم روایت است که: وقتی که حج خانه خدا را انجام دادم هنگام رفتنمان به کوفه وارد مسجد سهله شدیم ناگاه شخصی را در حال رکوع و سجود دیدیم. هنگامی که نمازش تمام شد این دعا را خواند: «تو خدای من هستی، هیچ خدایی جز تو وجود ندارد و تا آخر دعا را خواند » سپس به یک گوشه مسجد رفت و گفت: خدایا و تا آخر دعا را خواند؛ وقتی از نماز فارغ شد تسبیح گفت سپس دعا کرد و گفت: خدایا.. تا آخر دعا. سپس ایستاد پس در مورد آن مکان از او پرسیدیم. گفت: اینجا خانه ابراهیم خلیل علیه السلام بوده است که از اینجا به قوم عمالیق حمله می کرد. سپس به گوشه غربی مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند. سپس دستانش را بالا برد و گفت: خدایا.. و تا آخر دعا را خواند. سپس به گوشه شرقی مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند. سپس دستانش را بالا برد و گفت: خدایا.. و تا آخر دعا را خواند و گونه هایش را به زمین مالید و ایستاد و از مسجد خارج شد و از او پرسیدیم: که این مکان به چی شناخته می شود؟ گفت: که اینجا مکان انسان های صالح و پیامبران و فرستاده شدگان است. و سپس او را دنبال کردیم داخل یک مسجد کوچک جلوی مسجد سهله شد و در آن با آرامش و وقار آنطور که اولین بار نماز خواند، دو رکعت نماز خواند و دستانش را باز کرد و گفت: خدایا، و تا آخر دعا را خواند. سپس گریه کرد و صورتش را به زمین مالید و گفت: خدایا به کسی که گناه کرده است، و جنایتی مرکتب شده است و ذلیل شده است و به گناهش اعتراف کرده است رحم کن. سپس گونه چپش را برگرداند و دعا کرد و سپس از مسجد خارج شد و به دنبال او رفتم. به او گفتم آقا، این مسجد به چه چیزی شناخته می شود؟ گفت: این مسجد زید بن صوحان دوست و همراه علی بن ابی طالب علیه السلام است. سپس از جلوی چشم ما غایب شد و او را ندیدیم. دوستم به من گفت: او خضر علیه السلام بوده است. (1)

1- . المزار نسخه خطی

55 . دیلمی در کتابش اعلام الدین روایت می کند که: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم به یکی از اصحابش گفت آیا می خواهید در مورد خضر برایتان داستانی بگویم؟ گفتنند: بله، فرمود: روزی در یکی از بازارهای بنی اسراییل راه می رفت که یک مسکینی او را دید و گفت: خداوند به تو برکت دهد، چیزی به من صدقه بده، خضر گفت: به خدا ایمان آوردم که هرچه او بخواهد انجام می شود چیزی ندارم که به تو ببخشم. مسکین گفت: به خدا سوگنت میدهم که صدقهای به من بدهی، من خیر و برکت را در چهرهات دیدم و امید خیر از تو دارم. خضر گفت: به خدا ایمان آوردم که تو به امری عظیم چیزی از من خواستی و من چیزی ندارم که به تو ببخشم جز اینکه من را ببری و در بازار بفروشی. آن مرد فقیر گفت: و آیا این کار امکان دارد و درست است؟ خضر گفت: راست می گویم چون به امری عظیم چیزی از من خواستی تو من را به خداوند عزوجل قسم دادی و چون به امری عظیم چیزی از من خواستی من نمیخواهم تو را نا امید کنم پس من را ببر و بفروش، پس آن مرد خضر را به بازار برد و خضر را به چهار صد درهم فروخت و خضر زمانی در نزد صاحبش ماند و کاری را به او نمی داد که انجام دهد. خضر گفت: تو به خاطر این من را خریدی که برای کار بکنم پس به من دستور بده تا کاری را برایت انجام بدهم. آن مرد گفت: من دوست ندارم که بر تو سخت بگیرم چون تو پیر هستی. خضر گفت: نه تو بر من سخت نمیگیری - چنین تصور مکن -. آن مرد گفت: پس برو و آن سنگ را جابجا کن. - که آن سنگ را فقط شش نفر در یک روز کامل میتوانستند حمل بکنند – پس خضر آن سنگ را به تنهایی در طول یک ساعت حمل کرد. آن مرد به او گفت: آفرین تو کاری را انجام دادی که هیچ کس نمی توانست آن را انجام دهد. سپس آن مرد به سفری تجاری رفت و به خضر گفت: من تو را امین خودم می دانم پس در نزد خانوادهام جانشین من باش و با آنها درست رفتار کن، و گفت که من نمی خواهم بر تو سخت یگیرم. خضر گفت نه بر من سخت نیست بگو چکاری بکنم؟ گفت: تا من بر می گردم مقداری خشت بزن تا من بر گردم. پس آن مرد به سفرش رفت و کارش را انجام داد و برگشت و دید که ساختمانش ساخته شده است. به خضر گفت: تو را قسم می دهم که تو چه کسی

هستی؟ و داستان تو چیست؟ خضر گفت: تو به امری عظیم مرا قسم دادی یعنی به خداوند متعال و قسم به خداوند متعال مرا در بردگی انداخت. اکنون به تو خبر میدهم که کیستم. من خضر هستم که نامم را شنیدی؛ یک مرد فقیری از من چیزی در خواست کرد و من هم چیزی نداشتم که به او ببخشم پس من را به خدا قسم داد که به او چیزی بدهم من هم خودم را به او دادم که من را بفروشد و او نیز من را فروخت. پس بدان هر کس با خداوند از او چیزی بخواهند، ولی او چیزی نبخشد در حالی که بتواند چیزی ببخشد در روز قیامت، صورتش پوست و گوشت و خون ندارد و فقط استخوان هایی هستنند که تکان می خورند. آن مرد گفت: بر تو سخت گرفتم و نمی دانستم که کی هستی. گفت مشکلی ندارد تو بر من رحم کردی و با من خوب رفتار کردی. و به خضر گفت: فدایت بشوم آن طور که خداوند عزوجل به تو نشان داده است در مورد من و خانواده و مالم دستور بده یا اینکه تو را مخیر میگردانم پس تو را آزاد کنم؟ من دوست دارم که تو من را آزاد کنی تا خداوند را عبادت کنم. خضر گفت: سپاس برای خداوندی که من را در دام بندگی انداخت سپس من را از آن نجات داد(1).

ص: 417

1- . اعلام الدین، نسخه خطی

باب یازدهم : مناجات موسی با خداوند و حکمت و نصیحت هایی که بر او وحی شد و آنچه که بین او و ابلیس رخ داد و در این باب نکته های نادری وجود دارد.

آیات:

-

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ كَثِيرًا* وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُواْ عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا* (1)

{پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه [مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم*و [به سبب] رباگرفتنشان با آنکه از آن نهی شده بودند و به ناروا مال مردم خوردنشان و ما برای کافران آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم}

-

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلاَّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِمْ وِإِنَّا لَصَادِقُونَ *(2)

{و بر یهودیان هر [حیوان] چنگال داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو یا بر روده هاست یا آنچه با استخوان درآمیخته است این [تحریم] را به سزای ستم کردنشان به آنان کیفر دادیم و ما البته راستگوییم}

- ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِىَ أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى

1- . نساء / 160 و 161
2- . انعام / 146

وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاء رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ *(1) {آنگاه به موسى کتاب داديم براى اينکه [نعمت را] بر کسى که نيکى کرده است تمام کنيم و براى اينکه هر چيزى را بيان نماييم و هدايت و رحمتى باشد اميد که به لقاى پروردگارشان ايمان بياورند}

- وَعَلَى الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْکَ مِن قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ *(2) { و بر کسانى که يهودى شدند آنچه را قبلا بر تو حکايت کرديم حرام گردانيديم و ما بر آنان ستم نکرديم بلکه آنها به خود ستم ميکردند}

- وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِی إِسْرَائِيلَ أَلاَّ تَتَّخِذُواْ مِن دُونِی وَكِيلاً *(3)

{و کتاب آسمانى را به موسى داديم و آن را براى فرزندان اسرائيل رهنمودى گردانيديم که زنهار غير از من کارسازى مگيريد}

- وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ *(4) {و

چون امر [پيامبرى] را به موسى واگذاشتيم تو در جانب غربى [طور] نبودى و از گواهان [نيز] نبودى}

- وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّکَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُون(5)

{و آنگاه که [موسى را] ندا درداديم تو در جانب طور نبودى ولى [اين اطلاع تو] رحمتى است از پروردگار تو تا قومى را که هيچ هشداردهنده اى پيش از تو برايشان نيامده است بيم دهى باشد که آنان پندپذيرند}

تفسير:

طبرسى گفت: « فبظلم من الّذين هادوا » يعنى آنچه که قوم يهود با گناه کردن به خود ظلم کردن، آنطور که قبلا بيان شد، «حرّمنا » متعلق حرف جر باء است يعنى هنگامى که کردند آنچه که کردند مصلحت اقتضا کرد اين چيز ها بر آنها تحريم

1- . انعام / 154
2- . نحل / 118
3- . اسراء / 2
4- . قصص / 44
5- . قصص 46 /

شود. و گفته شده که: این نعمت ها را به خاطر جزای کار بدشان بر انسان های ظالم آنها تحریم کرد. و این همان است که خدا بیان کرده و فرمود: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِى ظُفُرٍ».[(1)]

«کلّ ذی ظفر» ابن عباس و غیر او می گویند: یعنی هر آنچه که بین انگشتانش از هم جدا نباشد مانند شتر، شتر مرغ، غاز، مرغابی و گفته شده که منظور از آن فقط شتر است و می گویند: حیوانات وحشی، سگ ها و گربه ها و هرآنچه با چنگالش شکار کند، شامل آن می شوند. و گفته شده: که منظور هر پرنده چنگال دار و هر حیوان سم دار مانند گاو و گوسفند. «و من البقر و الغنم» خداوند به آنها گفت: که پی گاو گوسفند و چریب آنها بر آنان حرام است. شحم یعنی قلوه و هر آنچه که در درون باشد. و از بین آنها اینها را استثناء کرده است: « إلّا ماحملت ظهورهما » از شحم یعنی گوشت چاق بر آنها حرام نیست. « أو الحوایا » آن چربی که امعا و احشاء را دربرمیگیرد و حوایا مباعر - مکان خروج پشگل - است. و گفته شده: که منظور از آن حیوانات شیرده است. و گفته شده دل و روده ای که گوشت به آن چسبیده باشد. « أو ما اختلط بعظم » منظور از آن گوشت پهلو و دنبه است چون بر روی دم قرار دارد و گفته شده که دنبه جزء آن نیست. « ذلک جزیناهم ببغیهم » یعنی اینها را به خاطر کشتن پیامبران و ربا خواری و حلال شماردن مال مردم بر خودشان بر آنها حرام کردیم.[(2)]

« تماما علی الّذی أحسن » یعنی برای تکمیل کار نیک موسی تا کامل کند آن کار حضرت موسی را که با انجام آن مستحق همه ثواب آخرت را دارد. یا کامل کردن آن بر نیکو کاران یا کامل کردن ثواب خداوند بر پیامبران و گفته شده: یعنی کامل کردن آنچه که خداوند با نبوتش و معجزات دیگری که به موسی داد و گفته شده: برای کامل کردن نعمت خداوند بر حضرت ابراهیم علیه السلام و برای پاداش خداوند به خاطر عبادت خداوند و همه اینها از لسان صدقی است که از خداوند خواست که آن را برای او « تفصیلا لکل شیء » برای آنچه که مردم نیاز دارند، قرار

1- . مجمع البیان 3 : 138
2- . مجمع البیان 4 : 379

دهد. « وهدی » یعنی بر حق و دین راهنمایی کند و در توحید و عدل و شریعت از آن پیروی شود. «و رحمه» یعنی تا رحمتی باشد برای سایر مردم « بلقاء ربهم » یعنی با جزای خداوند؛ (1)

« ما قصصنا علیک » (2)یعنی

در سوره انعام.

«أن لا تتخذوا من دونی وکیلا » یعنی به آنها امر کردیم که غیر از من بر کسی توکل نکنند و در بلا و مصیبت به خدای دیگری امید نداشته باشید و بر آن توکل نکنید. (3)

«و ماکنت» ای محمد «بجانب الغربی» یعنی در طرف غرب آن کوهی که خداوند در آن با موسی صحبت کرد، حاضر نبودی و گفته شده: در طرف وادی غربی «إذ قضینا الی موسی الأمر» با موسی عهد بستیم و برای پیام رسانی بر فرعون و قومش او را مامور کردیم. و گفته شده: که او را بر اوامر و نواهی خود آگاه کردیم و گفته شده: که میخواست که پروردگار با او در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و نبوتش حرف بزنند. «و ما کنت من الشّاهدین » یعنی از حاضران به آن ماموریت و به آن مکان تا قومت را به آنچه که به عیان و مشاهده دیدی با خبر کنی ولی ما تو را به آن آگاه می کنیم تا معجزه ای برای تو باشد. « و ما کنت بجانب الطور و إذ نادینا » یعنی در کنار آن کوهی که آنجا با موسی حرف زدیم و به او ندا کردیم ای موسی، آن کتاب را با قدرت بگیر. و گفته شده: که منظور خداوند از آن بار دوم که با موسی حرف زد زمانی بود که موسی هفتاد مرد را از قومش انتخاب کرد تا کلام خداوند را بشنوند. «و لکن رحمه من ربّک» ولی خداوند تو را بر آن آگاه کرد و آن را برای تو آشکار کرد تا به عنوان نعمتی برای تو باشد تا به وسیله آن به تو لطف کرده باشد، و ان این است که تو را به پیامبری مبعوث کرد و تو را انتخاب کرد تا علم به آن را به تو بدهد تا معجزهای برایت باشد.

ص: 421

1- . مجمع البیان 4 : 385- 386
2- . مجمع البیان 6 : 390
3- . مجمع البیان 6 : 396

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هرکس در زمین دانه ای بکارد ولی زکات آن و زراعتش را ندهد و در آن زمین زراعت کند و زراعتش پر از جو شود بداند که این به خاطر ظلمی است که در مالک شدن زمین انجام داده است یا برای ظلم به کشاورز و کارگران آن است، چون خداوند فرمود:« فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِینَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ طَیِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِیلِ اللّهِ کَثِیرًا » یعنی گوشت شتر و گوشت و چربی گاو و گوسفند. خداوند اینگونه آن را نازل کرد پی این گونه قرائت کنید و اینگونه است که خداوند هیچ چیزی را در قرآن حلال نمی کند بعد از اینکه آن را حرام کرده باشد و اگر چیزی را حلال کند آن را حرام نمی کند. پرسیدیم که آیا این آیه «و من البقر و الغنم من حرمنا من شحومها » هم جزء آن است؟ فرمود: بله. پرسیدم: پس این آیه چیست؟ «و الا ما حرّم اسراییل علی نفسه» فرمود: هرگاه بنی اسراییل گوشت شتر را می خوردند کمردرد به آنها فشار می آورد، و آنها خودشان گوشت شتر را به خودشان حرام کردند، این قبل از نازل شدن تورات بر آنها بود. ولی بعد از نازل شدن تورات آن را حرام نمی دانستند ولی از آن هم نمی خوردند.(1)

توضیح: اگر کلمه «حرّمنا» بدون تشدید خوانده شود به معنای آن است که آنها را محروم کردیم، و متعدی کردن آن با حرف جر علی به خاطر نشان دادن معنای خشم و نارضایتی به آن است. و امام صادق علیه السلام به این خاطر به این آیه برای نشان دادن ظلم قوم یهود بعد از حضرت موسی استدلال می کند و اینکه دین موسی فقط بعد از آمدن دین عیسی علیه السلام منسوخ شد. ولی یهودیان به عیسی ایمان نیاوردند پس اینجا «حرمنا» بدون تشدید برای معنا مناسب تر است. یعنی خداوند توفیق اینکه به دین جدید ایمان بیاورند را از آنها گرفت تا این که بدعت گذاردند و نعمت هایی که خداوند بر آنها حلال کرده بود را به قصد تهمت به خداوند بر خود حرام کردند. این نوع قرائت کلمه را در قراءات شواذ هم ندیدم.

1- . تفسیر القمی : 146 - 147

«ولم یاکله» یعنی موسی به خاطر گناه نکردن و مبتلا نشدن به آن از آن نخورد، و می توان آن را اکلّ بر وزن تفعیل بگیریم که مرجع هر دو ضمیر خداوند باشد یا اینکه توکله باشد و مرجع ضمیر تاء تورات باشد و همچنین با یوکله می توان مرجع ضمیر را تورات گرفت ، و توکله که می توان آن را بدون تشدید خواند و مرجع ضمیرش را بنی اسراییل گرفت.

2 . تفسیر علی بن ابراهیم: « تماما علی الّذی أحسن » یعنی هنگامی که کار نیکو انجام می داد کتاب بر او نازل شد.(1)

3 . تفسیر علی بن ابراهیم: « و علی الذین هادوا حرّمنا کل ذی ظفر » یعنی قوم یهود که خداوند بر آنها گوشت پرندگان و گوشت چاق را بر آنها حرام کرده بود و خوردن آن گوشت را دوست داشتند جز آن گوشتی که بر پشت گوسفند یا پهلوی آن خارج از شکمش بود و آیه «حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلاَّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَایَا» یعنی در جنین و «أوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِکَ جَزَیْنَاهُم بِبَغْیِهِمْ » یعنی پادشاهان بنی اسراییل مانع فقیرانشان از خوردن گوشت پرندگان میشدند. پس خداوند به خاطر ظلم آنها بر فقیرانشان، خوردن آن گوشت را بر آنها حرام کرد.(2)

توضیح: بیضاوی می گوید: «أوالحوایا» یا آنچه که همراه دل و روده حیوان باشد. «أو ما اختلط بعظم » منظور از آن گوشت دنبه است که به دم چسپیده است.پایان سخن.

و سخن علی بن ابراهیم که می گوید: منظور از آن جنین است مخالف قول مشهور است ولی به اصل معنای لغوی کلمه نزدیک تر است. زجاج می گوید: مفرد این کلمه حاویه، حاویا و حویه است یعنی آنچه که در داخل شکم تجمع کرده و پیچ خورده است. پس منظور، استثناء کردن پی اطراف جنین و یا آنچه که در داخل جنین است میباشد و در بعضی نسخه ها « فی الجنین » آمده است، که این به خاطر آنچه گذشت از معنای لغوی کلمه دورتر است. هرچند که با معنای سابق آن به طور کلی مناسب است.

1- . تفسیر القمی : 209

2- . تفسیر القمی : 207 - 208

4 . امالی الصدوق: امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند با حضرت موسی صحبت کرد، موسی گفت: پروردگارا پاداش کسی که شهادت بدهد من فرستاده و پیامبر تو هستم و با من صحبت کردی، چیست؟ فرمود: ای موسی، ملائکه من بر او نازل می شوند و او را به بهشت بشارت می دهند. موسی فرمود: پروردگارا پاداش کسی که در مقابلت برایت نماز بخواند، چیست؟ ای موسی، ملائکه من در حالت رکوع، سجود، قیام و قعودش به او می بالند و ملائکه من به هر کسی ببالند او را عذاب نمیدهم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که به خاطر رضای تو فقیری را غذا دهد، چیست؟ گفت: ای موسی، به یک نفر دستور می دهم که در روز قیامت در بین همه مخلوقات فریاد بزند که فلان شخص جزء کسانی است که از عذاب پروردگار در امان هستند. موسی گفت: پروردگار، پاداش کسی که صله رحم می کند، چیست؟ فرمود: مرگ و جان دادنش را برایش آسان می کنم و گنج های بهشت او را صدا می زنند که به سوی ما بیا و از هر دری که می خواهی وارد بهشت شو. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که مردم را اذیت نکند و کار نیک برای آنها انجام دهد، چیست؟ فرمود: در روز قیامت آتش جهنم به او می گوید: هیچ راهی تو را به من نمی رساند. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که با زبان و قلبش ذکر تو را بکند، چیست؟ فرمود: در روز قیامت او را در زیر سایه عرش خود و در پناه خودم قرار می دهم. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که به طور پنهانی و آشکارا حکمتت را تلاوت کند، چیست؟ فرمود: از روی پل صراط به مانند برق می گذرد. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که بر اذیت ها و دشنام های مردم به خاطر رضایت تو صبر می کند، چیست؟ فرمود: در هنگام ترس های روز قیامت او را کمک می کنم. پرسید: پاداش کسی که به خاطر ترس از تو از چشمانش اشک بریزد، چیست؟ فرمود: ای موسی، صورتش را از گرمای آتش و او را از عذاب بزرگ حفظ می کنم. پرسید: پاداش کسی که به خاطر شرم از تو خیانت نکند، چیست؟ فرمود: در روز قیامت او از هر عذابی در امان است. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که عبادت کنندگان تو را دوست بدارد، چیست؟ فرمود: او را بر آتشم حرام می کنم. پرسید: جزای کسی که به طور عمد انسان مؤمنی را بکشد، چیست؟ فرمود: در روز قیامت

به او نگاه نمی کنم و گناهش را نمی بخشم. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که کافری را مسلمان کند، چیست؟ فرمود: در روز قیامت او را شفیع هرکسی که بخواهد، می کنم. پرسید: پاداش کسی که نمازش را سر وقت بخواند، چیست؟ فرمود: خواسته اش را برطرف و بهشتم را بر او حلال می کنم. پرسید: خدایا، پاداش کسی که به خاطر ترس از تو وضویش را همیشه تازه می کند، چیست؟ روز قیامت او را در حالی که نوری در بین چشمانش می درخشد، زنده می کنم. پرسید: خدایا، پاداش کسی که روزه های ماه رمضان را فقط به خاطر تو بگیرد، چیست؟ فرمود: در روز قیامت او را در جایی قرار میدهم که ترسی برای او نباشد. پرسید: پروردگارا، پاداش کسی که ماه رمضان را برای مردم بگیرد، چیست؟ فرمود: ثوابی ندارد به مانند کسی که اصلا روزه نگرفته باشد. (1)

5 . امالی الصدوق: امام باقر علیه السلام فرمود:در تورات آمده است: ای موسی، من تو را خلق کرده ام و برگزیده ام و به تو قدرت دادم و تو را به عبادت کردنم دستور دادم و از گناه کردن منعت کردم، اگر از من پیروی کنی تو را بر عبادت کردن کمک می کنم ولی اگر گناهی بکنی تو را بر گناه کردن کمک نمی کنم. ای موسی، در عبادت کردنت بر تو مهربانی می کنم و در گناه کردنت حجت من برای تو باشد.(2)

6 . امالی الصدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: در تورات مناجات خداوند با موسی نوشته شده است که ای موسی، در خفا از من بترس تو را در بهشت از عیب هایت حفظ می کنم، من را در هنگام خلوت و خوشحالی هایت ذکر کن، تو را در هنگام غفلت هایت ذکر می کنم، خشمت را بر زیردستانت کنترل کن، من نیز خشم را از تو دور می کنم. راز و سر من را نزد خودت نگه دار و با خلق خدا چه دشمن خدا و چه دشمن خودت، آشکارا مدارا کن. و با آشکار کردن اسرار من نزد آنها باعث نشو که آنها به من دشنام دهند تا در گناه آنها شریک نشوی. (3)

1- . امالی الصوق : 125 - 126
2- . امالی الصدوق : 185 - 186
3- . امالی الصدوق : 153 - 154

مجالس المفید: از ابن محبوب چنین روایتی ذکر شده است.(1)

قصص الانبیاء: ابن محبوب روایت می کند: ای موسی، من تو را از بین خلقم انتخاب کردم، و به تو قدرت دادم و تو را بر عبادت کردنم امر کردم و از گناه کردن نهی کردم، اگر من را اطاعت کنی به تو کمک می کنم و اگر عصیان کنی تو را بر گناه کردن کمک نمی کنم و تو را کمک کردم تا من را عبادت کنی و برای گناه نکردنت نسبت به من حجت و دلیل برایت آورده ام، موسی گفت: خدایا چه کسی در مکان مقدس ساکن می شود؟ فرمود: کسانی که چشمانشان زنا ندید و ربا با اموالشان قاطی نشد و در قضاوت کردنشان رشوه نگرفت. و فرمود: ای موسی، انسان فقیر را ذلیل نکن و به انسان ثروتمند به خاطر یک چیز کم حسودی نکن.(2)

توضیح: « أحفظک من وراء عورتک » العوره: یعنی عیب و هر آنچه که از آن حیا شود، یعنی تو را از آگاه شدن مردم بر عیبت یا اینکه عیوب و هر چیز بدی که به تو برسد، حفظ می کنم، یا بعد از این که به آن موصوف باشی تو را از مجازات آن و همانند آن حفظ میکنم؛ و معنای اول نزدیک تر است. « عند غفلاتک » یعنی با حفظ کردنت از گناهان یا با بخشش بعد از انجام گناه. « ولا تستسبّ » یعنی اسرار من را نزد آنها آشکار نکن که به من دشنام بدهند و تو سبب آن شده باشی.

7 . امالی الصدوق: مفضل روایت می کند: از سرورم امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از راز و نیاز خداوند با حضرت موسی این بود که خداوند به موسی فرمود: ای موسی، هر کس که ادعا کند که عاشق من است ولی در هنگام شب بخوابد و من را فراموش کند و در آن هنگام من را یاد نکند، در مورد عشقش به من دروغ گفته است، آیا انسان عاشق خلوت کردن با محبوبش را دوست ندارد؟ ای موسی، من بندگان عاشق خودم را خوب می شناسم. هر گاه شب فرا برسد چشمهایشان به قلبشان رجوع می کنند و عقوبت و عذاب من در بین چشمهایشان نمایان می شود و با من در مورد دیدار و حضور من صحبت می کنند. ای موسی، در تاریکی شب خشوع را از قلبت و فروتنی را از جسمت و اشک را از چشمانت به

1- . مجالس المفید : 122

2- . قصص الانبیاء نسخه خطی

من بده. مرا دعا کن همانا مرا نزدیک و پاسخ دهنده مییابی.(1)

توضیح: «حوّلت أبصارهم من قلوبهم» یعنی دلهایشان با ذکر من مشغول می شوند. به طوری که به آنچه که چشمهایشان می بینند توجهی نمیکنند، یا اینکه یعنی، چشمهایشان به آنچه که قلبشان می خواهد نگاه نمیکنند. و میتوان «عن قلوبهم» را صفت یا حال برای «حوّلت أبصار قلوبهم عن النّظر إلی غیری» گرفت که بند دوم صدق این معنا را تایید می کند.

8 . توحید، امالی الصدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که موسی از کوه طور بالا رفت و با خداوند مناجات کرد فرمود: خدایا، گنج هایت را به من نشان بده، خداوند فرمود: ای موسی، گنج های من طوری هستند که هرگاه چیزی بخواهم به محض آنکه به چیزی بگویم باش (حاضر شو)، در همان لحظه حاضر می شود. (2)

معانی الاخبار: از ابن محبوب چنین روایتی نقل شده است.

9 . امالی الصدوق: از امام باقر علیه السلام روایت است که: موسی فرمود: خدایا، من را نصیحت کن. فرمود: تو را به خودم سفارش می کنم، موسی فرمود: خدایا نصیحتم کن. خدا فرمود: تو را به خودم سفارش می کنم، و سه بار این را تکرار کرد. سپس موسی فرمود: خدایا نصیحتم کن. فرمود: تو را به نیکی کردن به مادرت سفارش می کنم. موسی فرمود: خدایا نصیحتم کن. خدا فرمود: تو را به نیکی کردن به مادرت سفارش می کنم. موسی فرمود: خدایا، نصیحتم کن. خدا فرمود: تو را به نیکی کردن به پدرت سفارش می کنم. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خاطر همین گفته شده که برای مادر، دوسوم نیکی و برای پدر، یک سوم نیکی است.(3)

10 . امالی الصدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: از مناجات حضرت موسی با خداوند متعال این بود که: ای موسی، لباسهایت کهنه ولی دلت پاک و تازه و

1- امالی الصدوق 214 - 215

2- . توحید الصدوق : 123، امالی الصدوق : 305

3- . امال الصدوق : 305 - 306

خانه نشین باش و چراغ شب باش تا در بین اهل آسمان شناخته شوی، و در بین اهل زمین ناشناس بمانی. ای موسی، از لجاجت دوری کن و در صورت عدم نیاز - بی دلیل - راه نرو، و در غیر از زمان خوشحالی نخند و ای موسی به خاطر اشتباهاتت گریه کن.(1)

توضیح: فیروزآبادی می گوید: حلس، با کسره حرف حاء : پارچه ای است که بر پشت شتر زیر جل آن می گذارند و در خانه زیر چیزهای باارزش پهن می شود و «هو حلس بیته» یعنی خانه اش را ترک نمیکند.

11. امالی الصدوق: از امام حسن علیه السلام روایت است که: مردی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. سپس امام حسن علیه السلام روایت را ادامه داد تا اینکه آن مرد پرسید: من را از پنج چیز که در تورات به آنها اشاره شده است، با خبر کن. و روایت را ادامه داد تا اینکه فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اولین چیزی که در تورات نوشته شده است این است که «محمد فرستاده خدا است» و آن با زبان عبری «طاب» است، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم این آیه را تلاوت کرد: «یجدونه مکتوبا عندهم فی التورات و الانجیل و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد» و در سطر دوم تورات اسم علی بن ابی طالب جانشینم آمده است و در خط سوم و چهارم نوه هایم حسن و حسین علیهما السلام و در سطر پنجم مادر آن دو فاطمه سلام الله علیها سرور زنان دنیا آمده است. که در تورات اسم جانشینم به اسم إلیا و اسم نوه هایم شبر و شبیر و انها دو نور فاطمه هستند. آن مرد یهودی گفت: راست گفتی، ای محمد.(2)

12 . من لا یحضرالفقیه: امام باقر علیه السلام فرمود: اسم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم در تورات با عنوان موسی الحاد آمده است و به معنای کسی که خداوند دین موسی را در زمانی نزدیک یا دور، با دین او را باطل می کند.

13. تحف العقول: نجوای خداوند با موسی علیه السلام: ای موسی آرزوهای بلند در دنیا نداشته باش چون آنها قلبت را بی رحم می کنند و آدم بی رحم از من

1- . امالی الصدوق : 306
2- . امالی الصدوق : 115 - 116

دور است. قلبت را با ترس به خدا نزدیک کن و لباس های کهنه بپوش ولی قلبت تازه و نو باشد تا در بین اهل زمین ناشناخته و در بین اهل آسمان شناخته شوی. و در هنگام زیاد بودن گناهت از من کمک بخواه به مانند انسان فراری از دشمنش به من پناه ببر، و در آن هنگام از من کمک بخواه که من بهترین کمک کننده هستم ای موسی من خدای بندگانم هستم. من برتر از آنها و آنها کوچکتر از من هستند و همه آنها نسبت به من خوار و ذلیل هستند. خودت را برای کارهایت متهم کن (خودت مسئول کارهای خودت هستی) فرزندت را نسبت به دینت ایمن ندان جز اینکه فرزندت به مانند خودت انسان های صالح را دوست داشته باشد. ای موسی، خودت را شستشو بده و غسل کن و خودت را به بندگان صالح نزدیک کن. ای موسی، در نماز و دعواهایشان امام آنها باش. و با حق بر اساس آنچه که به تو نازل شده است در بین آنها قضاوت کن، که به راستی یک حکم روشن و برهانی دقیق و نوری که با پیامبران اول و آخر همراه است برتو نازل شده است. ای موسی، تو را با یک نصحیت دلسوزانه به پسر مریم پاکدامن عیسی علیه السلام صاحب اتان (اتان: الاغ معروف عیسی) و همچنین به صاحب عبای مخصوص، زیت و زیتون و محراب و به کسی که بعد از او صاحب شتر قرمز و پاک و پاکیزه و مطهر است، سفارش می کنم، مَثَل او در کتاب تو کسی است که به کتابهای آسمانی ایمان دارد و مسلط است. و او رکوع کننده و سجده کننده است و به خدا امید دارد و از او میترست. برادرانش از بیچارگانند و پیروانش از قوم خودش نیستند. و در زمان او سختی و مصیبت ها و قتل زیاد است اسمش احمد و محمد امین از باقیماندگان نخستین است. او به همه کتابهای آسمانی و به همه پیامبران ایمان دارد و امت او مورد رحمت خداوند هستند، و مبارک هستند. در روز ساعات مشخص دارند که برای نماز خواندن اذان می دهند، او را باور و تصدیق کن او برادر توست. ای موسی، او امین من است، او بنده صادق و مبارک خداوند است دستش را بر روی هر چیزی بگذارد مبارک میشود. اینچنین است در علم من و اینچنین او را آفریدهام. با او قیامت را آغاز میکنم و به امت او کلیدهای دنیا را ختم میکنم، پس به بنی اسرائیل بگو که اسمش را فراموش نکنند و او را نااامید نکنند ، که آنها چنین کاری را انجام می دهند. عشق به او نزد من

نیکوست من با او و از حزب او هستم و به او کمک می کنم و او نیز جزو حزب من است و حزب من همیشه پیروز است. ای موسی تو بنده من هستی و من خدای تو، انسان فقیر و حقیر را ذلیل نکن و بر انسان ثروتمند به خاطر یک چیز کم غبطه نخور و در هنگام ذکر کردن من فروتن باش و هنگام تلاوت رحمت من طمع داشته باش، اذت خواندن تورات را با صدایی فروتن و غمگین به گوش من برسان و هنگام ذکر من مطمئن باش و مرا عبادت کن و برایم شریک قرار مده من سرور بزرگ شما هستم. همانا تو را از نطفه از آب پست و از گِلی خلق کردم که آن را از زمینی ذلیل و مخلوط خارج کردم، پس بشر شد و من خالق او (نوع انسان) هستم؛ پس مبارک است وجه من و مقدس است ساخته من، هیچ چیز به مانند من وجود ندارد، فقط من زنده دائمی هستم و هیچ وقت از بین نمیروم، ای موسی هرگاه مرا یاد می کنی ترسان و مهربان و هراسان مرا بخوان و هرگاه مرا مناجات می کنی از روی ترس و هراس مرا مناجات کن و با کتاب توراتم روزهای زندگی را زنده کن و به انسان های نادان سپاس کردنم را یاد بده و نشانه ها و نعمت هایم را بر آنها یادآوری کن و به آنها بگو در گمراهی که دچار آن هستند ادامه ندهند چون عذاب من دردناک و سخت است.

ای موسی، اگر عشقت نسبت به من قطع شد به ریسمان غیر از من متصل نشو، مرا عبادت کن و در برابر من به مانند یک بنده حقیر باش، خودت را ملامت کن که نفس انسانی بیشتر شایسته ملامت کردن است، و با کتابم بر بنی اسرائیل سرکشی مکن، آن برای نصیحت و روشنایی قلبت کافی است، آن کلام خداوند متعال است. ای موسی، هرگاه مرا بخوانی مرا خواهی یافت، گناهانت را که مرتکب شدی می بخشم، آسمان با حالت ترسان مرا تسبیح می کند و فرشتگان از ترس من نگران هستند و زمین به طمع چیزی مرا تسبیح می کند و همه مخلوقاتم ذلیلانه مرا تسبیح می کنند، پس نماز را به پا دار چون آن نزد من مهم است و با من رابطه محکمی دارد و همچنین زکات قربانی به مانند نماز هستند و آنها باید از بهترین اموال و غذاهایت باشند، چون من مال زکات و قربانی اگر از بهترین آنها و برای رضایت من نباشد را قبول ندارم، صله رحم را انجام بده، من خداوند مهربان و بخشنده هستم و

مهربانی را جدا از رحم خودم خلق کردم تا بندگانم نسبت به هم مهربان باشند و صله رحم در روز قیامت در نزد من بسیار ارزشمند است. هرکس که آن را قطع کند من هم او قطع کننده هستم و هرکس که آن را انجام بدهد من هم به او رحم می کنم و همچنین کسی که دستوراتم را انجام ندهد با او چنین رفتار می کنم.

ای موسی انسان نیازمند را گرامی بدار، اگر از تو چیزی خواست و چیزی نداشتی او را با رفتار نیکو رد کن یا اینکه به او حتی یک چیز ساده ببخش چون او برای کمک به طرف تو آمده است و ملائکه خداوند قصد امتحان کردن تورا دارند که چگونه با کسی که نزدت آمده رفتار کردی و آنچه را که به تو اعطا کردیم را چگونه بخشیدی و با گریه و زاری در برابر من فروتنی کن و کتاب را با گریه و ناله بخوان بدان من تو را مثل خواندن سروری میخوانم که بردهاش را میخواند تا او را به منزلتهای شریف برساند و این از فضل من بر تو و پدرانت در زمانهای پیش است. ای موسی هیچ وقت مرا فراموش نکن و به زیادی مال و ثروت خوشحال نباش، همانا فراموش کردن من قلب را ظالم می کند و با زیاد شدن مال و ثروت گناه کردن زیاد میشود. زمین و آسمان و دریاها مطیع من هستند و هر کس از من سرکشی کند بدبخت میشود، من خداوند مهربان هستم که در هر زمانی مهربان هستم، بعد از آسایش سختی و بعد از سختی آسایش را برای مردم می آورم و بعد از یک پادشاه، پادشاه دیگر را بر سر قدرت می آورم و مملکت و پادشاهی من دائمی است و هیچ وقت نابود نمی شود. هیچ چیزی در زمین و آسمان بر من مخفی نیست. چگونه چیزی بر من مخفی باشد در حالی که اصل آن من هستم و چگونه هم وغم تو آنچه نزد من است نباشد در حالی که ناگزیر به سوی من بازمیگردی.

ای موسی، مرا محافظ خودت قرار بده و گنج کارهای نیکویت را نزد من قرار بده و تنها از من بترس، که بازگشت همه به سوی من است.

ای موسی توبه ات را زود انجام بده و گناه کردنت را به تأخیر بینداز و در نماز کردنت متأنی و صبور باش و غیر از من به کسی امید نداشته باش. من را سپر خودت در برابر سختی ها و سنگرت در برابر مصیبت های دنیا قرار بده.

ای موسی در کار خیر با مردم نیکو کار مسابقه بده چون خیر به مانند اسمش

از کارهای نیکو است و انجام کار شر را به هر انسان فریبکار بسپار.

ای موسی، زبانت را در پشت قلبت قرار بده تاسلامت باشی، و در شبانه روز مرا زیاد یاد کن تا بی نیاز شوی، از اشتباهاتت پیروی نکن چون پشیمان می شوی و چون موعد انسان خطا کار آتش است.

ای موسی با کسانی که گناه انجام نمی دهند نیکو صحبت کن و با آنها همنشینی کن و آنها را برای زمان نبودنت برادر خودت قرار بده، با آنها درست رفتار کن تا با تو درست رفتار کنند.

ای موسی هر کس برای رضایت من کاری انجام دهد کار کوچکش بزرگ و هر کس برای غیر از من کار بکند کار بزرگش کوچک حساب می شود. بهترین روزهایت زمان پیش روی توست، فکر کن آن روز چه روزیست و برای آن روز جواب حاضر کن چون تو مسئول کارهایی هستی که انجام دادی، از دنیا و ساکنان آن پند بگیر، زمان طولانی دنیا کوتاه و زمان کوتاهش طولانی است. همه چیز فانی و نابود می شود، طوری کار کن که انگار پاداش کارت را می بینی تا باعث و انگیزه تو برای کار بیشتر و توشه آخرتت بشود چون هرچه در دنیا

باقی مانده مثل آن است که رفته است - تمام میشود - و هر انسانی کارش را از روی آگاهی و الگو انجام می دهد،

ای موسی خودت را بشناس. ای موسی شاید فردا روز بازخواست پیروز شوی آنجاست که انسان های یاوه گو ضرر می کنند.

ای موسی نفست را از آرزوهای دنیا پاک کن و از آنها دوری کن چون تو متعلق به آن نیستی و آن هم برای تو آفریده نشده است. تو با خانه ستمگران چکار، مگر برای کسی که کار خیر بکند که برای او بهترین جایگاه است.

ای موسی دنیا و مردم آن برای یکدیگر فتنه هستند، هرکدام خودش را برای یکدیگر مزین می کنند ولی آخرت برای انسان مؤمن مزین شده است و به آن به عنوان یک نعمت و زینت نگاه می کند که شهوتش بین او و بین لذت دنیایی قرار گرفته است و باعث شده در شب حرکت کند و برای رسیدن به هدفش به مانند اسب سواری که در ردیف اول مسابقه قرار دارد تلاش می کند و همیشه غمگین است و

روزش را با اندوهگینی شب میکند. خوش به حال او، اگر پرده های حجاب برداشته شوند چه خوشحالیهایی را میبیند ؟!

ای موسی اگر دیدی که ثروت به سوی تو می آید بگو: این جزای زود رس گناهی است که انجام دادم و اگر فقر به سویت آمد بگو: درود بر شعارهای انسان های صالح و انسانی ظالم و ستمگر نباش و با انسان های ظالم همنشینی مکن.

ای موسی آنچه آخرش مذمت شود عمر نیست اگر چه طولانی باشد و آنچه از تو منع شود به تو ضرر نمیرساند اگر سرانجامش پسندیده باشد. ای موسی! کتاب برای تو فریاد میزند که سرنوشت تو به کجاست پس چگونه با این چشمها میخوابی یا اگر غفلت و دنبال کردن پی در پی شهوات نبود چگونه قومی لذت عیش را مییافتند، برای چنین چیزی راستگویان گریه و ناله میکنند؟

ای موسی به بندگان دستور بده که من را عبادت بکنند و اگر در هر کاری من را دعا کنند و به خداوندی و مهربان بودن من اقرار و اعتراف بکنند دعای نیازمندان را قبول می کنم و بدی و زشتی را از بندگانم بر می دارم و وضعیت بد آنها را تغییر می دهم و آسایش را برای آنها م آورم و بر اندک شکر میکنم و ثواب را زیاد میکنم و فقیر را بی نیاز می کنم. همانا من خدای دائم و بی نیاز و توانا هستم. هر انسان خطا کاری به تو پناه آورد و تمایل یافت بگو خوش آمدی، به بهترین درگاه گام نهادی، به درگاه خداوند جهانیان. برای آنها در نزد من طلب بخشش کن و مانند که یکی از آنها باش، و با آن فضلی که من به تو دادم به آنان تکبر مکن و به آنها بگو که باید به دنبال فضل و رحمت من باشند چون تنها مالک فضل و ورحمت حقیقی من هستم و من صاحب فضل بزرگ و پناهگاه خطاکاران و همنشین نیازمندان و بخشاینده گناهکاران هستم. تو در نزد من جایگاه رضایتمندی - والا - داری پس من را با یک قلب پاک و زبان صادق بخوان و آن طور رفتار کن که من به تو دستور دادم و همیشه دستورات من را اطاعت کن و با آنچه که آغاز آن در نزد تو نیست به بندگانم تکبر مکن، پس تو به من نزدیک بشو چون من به تو نزدیک هستم، من از تو چیزی نخواستهام که سنگینی و حمل آن تو را آزار دهد. از تو می خواهم که مرا دعا کنی تا تو را اجابت کنم و چیزی از من بخواهی تا آن را به تو

بدهم

و این که به من نزدیک شوی با آنچه که تأویل آن را از من گرفتی و تنزیل کامل آن با من است.

ای موسی به زمین نگاه بکن آن به زودی قبر تو می شود و چشمانت را به سوی آسمان بالا ببر همانا در آنجا منزلگاه و پادشاهی بزرگی است و به خاطر اینکه در دنیا بودی گریه بکن و از هلاک و مهلکهها بترس و زیبایی هایی و درخشش ظاهری دنیا تو را فریب ندهند، هیچ وقت از ظلم کردن کسی به خودت راضی نباش - اجازه نده که به تو ظلم کنند - و هیچ وقت هم به کس دیگری ظلم نکن چون من در کمین ظالم هستم تا حق انسان مظلوم را از ظالم بگیرم.

ای موسی همانا نیکی و خوبی ده بخش است که فقط با یک بخش زشتی آن همه نیکی از بین می رود. و هیچ وقت برای من شریک قرار نده و برای تو جایز نیست که برای من شریک قرار دهی، در کارهایت همیشه جانب اعتدال را رعایت بکن و از مبالغه کردن و طمع زیاد بپرهیز؛ در هنگام دعا از من به رحمت و نعمت های من امید داشته باش و از دستاوردهای خودت امیدی نداشته باش، چون تاریکی شب با روشنایی روز از بین می رود و همچنین کارهای نیکو زشتی ها را از بین می برند، و تاریکی شب بر روشنایی روز میآید و همچنین کار زشت بر کارهایی نیک و خوب می آید و آنها را سیاه می کند. (1)

کافی: از علی بن عیسی روایت است که: خداوند با موسی مناجات کرد و به موسی گفت: ای موسی آرزوهای بلند در دنیا نداشته باش و به مانند روایت قبلی را با اضافاتی نقل کرد و این روایت همراه با شرحش در کتاب الروضه آمده است.(2)

14 . امالی الصدوق: حفص از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ابلیس به نزد موسی آمد درحالی که موسی با خداوند راز و نیاز می کرد، یکی از ملائکه به شیطان گفت: از او چه می خواهی در حالی که او اینگونه با خدایش مناجات می کند؟ گفت آنچه را که از پدرش آدم در بهشت خواستم از او نیز می خواهم.

1- . تحف العقول : 490 – 496
2- . روضه الكافی : 42 - 49

و از مناجات خداوند با او این بود که: ای موسی نماز را نمیپذیرم مگر از کسی که به خاطر عظمت من متواضع است و ترس مرا لازمه قلب خود کرده است و همه روز، ذکر من را می کند و با اصرار بر گناه بیتوته نکرده است و منزلت اولیا و عاشقان مرا بشناسد. موسی گفت: منظورت از عاشقان و اولیائت ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستند؟ خداوند فرمود: آنها هم عاشقان و اولیای من هستند ولی منظور من کسی است که به خاطر او آدم و حوا و بهشت و جهنم را خلق کردم. موسی پرسید: خدایا او کیست؟ فرمود: محمد احمد. اسم او را از نام خودم محمود گرفتم. موسی گفت: خدایا مرا جزو امت او قرار بده. خداوند فرمود: ای موسی تو اگر او را بشناسی و منزلت او و اهل بیتش را بشناسی جزو امت او هستی و مَثل او و اهل بیتش در بین مخلوقاتم به مانند فردوس بهشت هستند که برگهایش خشک نمی شوند و طعم میوه هایش عوض نمیشود. هر کس منزلت و حق آنها را بشناسد به او در عین جهلش علم در هنگام تاریکی نور عطا می کنم. قبل از اینکه من را بخواند به او جواب میدهم،

و قبل از اینکه چیزی از من بخواهد خواسته اش را برآورده می کنم.

ای موسی، اگر دیدی که فقر به سویت می آید بگو: درود بر شعار انسان های صالح و اگر دیدی که ثروت به سویت آمد بگو: که آن جزای زود رس گناهی است که انجام دادم. دنیا مکان عقوبت است که آدم را هنگام گناهش در آن مجازات کردم و آن را ملعون قرار دادم و آنچه در آن هست، جز آنچه که در آن برای من است.

ای موسی، بندگان صالحم به اندازه علمشان به من از دنیا دوری کردند و بندگان دیگرم به اندازه جهلشان به من به آن گرایش پیدا کردند و هیچ کس از مخلوقاتم نیست که آن را بزرگ انگارد پس چشمش روشن شود و هیچ کس آن را کوچک نمیانگارد مگر این که از آن بهرمند میگردد.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: اگر میتوانید در دنیا ناشناخته بمانید چنین کنید و چیزی بر تو نیست اگر مردم تو را ثنا نگویند اگر نزد خداوند ستوده و شایسته ستایش باشی، امام علی علیه السلام فرمود: فقط دو نفر در دنیا خیر و خوبی می بینند: یک کسی که کارهای نیکش هر روز بیشتر می شوند و کسی که گناهانش

را با توبه به پایان می رساند. چگونه باید توبه کند؟ به خدا قسم اگر آنقدر سجده کند که گردنش قطع شود خداوند توبه اش را قبول نمی کند مگر اینکه به ولایت ما اهل بیت.(1)

تفسیر علی بن ابراهیم: از اصفهانی نیز چنین روایتی ذکر شده است و در آخر روایتش آمده است که: آگاه باشید که هر کس حق را ما بشناسد و پاداش کار نیکش را از ما بخواهد روزانه به نصف قوت متوسطش راضی می شود و آنچه که عورتش را با آن بپوشاند و آنچه که سرش را با آن بپوشاند آنان در این کار به خدا سوگند هراسان و لرزان هستند.(2)

معانی الاخبار: سعد نیز این روایت را از اصفهانی تا «و قبل از اینکه چیزی از من بخواهد به او می دهم» نقل می کند.(3)

15 . تفسیر علی بن ابراهیم: در تورات نوشته شده است که: اولیای خداوند آرزوی مرگ را می کنند.(4)

16 . تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق فرمود: از مناجات - نجوی - خدا با موسی این بود که: ای موسی اگر دیدی که فقر به سوی تو می آید بگو: درود بر شعار انسانهای صالح، و اگر دیدی که ثروت به سوی تو می آید بگو: این حتماً به خاطر گناهی است که مجازات آن زودرس است، چون خداوند این دنیا را فقط به کسی می دهد که گناهی انجام داده باشد تا آن گناهش را به او بفراموشاند و توبه نکند و این توجهش به دنیا جزای گناهش می شود.(5)

17. کافی: سدیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: قوم بنی اسرائیل به نزد موسی رفتند و از او خواستند که از خداوند بخواهد که هر وقت خواستند خداوند بر آنها باران بفرستد و هر وقت نخواستند باران نبارد، موسی این

1- . امالی الصدوق : 395 - 396
2- . تفسیر القمی : 225
3- . معانی الاخبار : 20
4- . تفسیر القمی 679

5- . تفسير القمى : 187- 188

خواسته آنها را از خداوند برایشان در خواست کرد. خداوند فرمود: این را برایشان انجام می دهم موسی نیز این را به آنها خبر داد. سپس همه چیز را در همه زمین ها کاشتند و از خداوند خواستند که هر وقت خواستند باران ببارد و هر وقت خواستند قطع شود. سپس زراعتشان به اندازه کوهها و جنگل ها بزرگ شد، و آن را برداشت و خرمن کردند ولی هیچ ثمر و گندمی برایشان نیاورده بود، به موسی شکایت کردند و گفتند که: ما از تو خواستیم که از خداوند بخواهی هر وقت بخواهیم برای ما باران بباراند و قبول کرد ولی همه کشت ما را برایمان تبدیل به ضرر کرد. موسی فرمود: خدایا، بنی اسرائیل از آنچه که بر سر آنها آوردی شکایت دارند. خداوند فرمود: ای موسی چه کسی این بلا را بر سرشان آورده؟ موسی جواب داد: از من خواستند تا از شما بخواهم که هر وقت بخواهند برایشان باران بفرستی و هر وقت بخواهند آن را قطع کنی و شما هم قبول کردید ولی زراعت آنها به ضرر تبدیل شد. خداوند فرمود: ای موسی من برای آنها چیزی را مقدر می کردم که به نفعشان بود ولی آنها به تقدیر من راضی نبودند، خواسته آنها را قبول کردم خودت دیدی که نتیجه چی شد.(1)

18. علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود:هنگامی خداوند موسی را به پیامبری برگزید و او را برای صحبت کردن با خودش انتخاب کرد، و دریا را باری او شکافت و قوم بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و آن لوح های آسمانی را به او داد، جایگاه و منزلت خودش را در نزد خداوند دید و گفت: خدایا، همانا من را در نزد خودت طوری اکرام کردی که قبل از من چنین کسی را اکرام و بزرگ نکردی. خداوند فرمود: ای موسی، آیا نمی دانی که محمد در نزد من از همه ملائکه و مخلوقاتم برتر است؟ موسی فرمود: پروردگارا، اگر محمد در نزد تو از همه پیامبران برتر است آیا آل و خانواده من در نزد تو از همه آل و خانواده دیگر پیامبران برتر نیستند؟ خداوند فرمود: ای موسی، آیا نمی دانی که برتری خانواده و آل محمد در نزد من به مانند برتری محمد نسبت به دیگر پیامبران است؟ موسی فرمود: اگر آل محمد اینگونه هستند آیا اصحاب من نسبت به اصحاب دیگر پیامبران

1- . فروع الکافی 1 : 404

برتر نیستند؟ خداوند فرمود: ای موسی آیا نمیدانی که برتری اصحاب محمد بر اصحاب دیگر پیامبران به مانند برتری آل محمد بر آل پیامبران دیگر و برتری محمد بر دیگر پیامبران است؟ موسی فرمود: خدایا اگر محمد و پیروانش اینگونه هستند آیا امت من در نزد تو از امت دیگر پیامبران برتر نیست در حالی که ابرهای آسمان بر آنها سایه انداخته اند و در بیابان بر آنها غذای آسمانی نازل کردی و به آنها آرامش دادی؟ خداوند فرمود: این موسی آیا نمی دانی که برتری امت محمد بر همه امت ها به مانند برتری او به دیگر پیامبران است؟ موسی فرمود: خدایا، ای کاش که آنها را می دیدم، خداوند به موسی وحی کرد که ای موسی تو آنها را نمی بینی الان زمان ظهور آنها نیست، ولی آنها را در بهشت می بینی، بهشت عدن و فردوس در حضور محمد در نعمت های بهشت و در خوبی های آن به خوبی و خوشی زندگی می کنند، آیا دوست داری که صدای آنها را بشنوی؟ موسی فرمود: بله خدایا. خداوند فرمود: پس در برابر من به مانند یک بنده ذلیل که در روبروی پادشاه بزرگ ایستاده است بایست و آماده باش. موسی چنین کرد. خداوند بزرگ صدا زند ای امت محمد، و آنها که در کمر پدرانشان و رحم مادرانشان بودند جواب دادند که لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، إن الحمد و النعمه لک و الملک، لا شریک لک لبیک. امام صادق علیه السلام فرمود که: خداوند این شعار آنها را شعار حج ایشان کرد. سپس خداوند فرمود: ای امت محمد! تقدیر من برای شما چنین است که رحمتم بر غضبم و بخششم بر مجازات کردنم برای شما جلو بیفتد و قبل از اینکه من را دعا کنید شما را اجابت می کنم، و قبل از اینکه چیزی از من بخواهید آن را به شما می دهم، و هر کس شهادتین را بگوید: لااله الا الله وحده لا شریک له و ان محمد عبده و رسوله صادقاً فی اقواله و محقاً فی اعماله. {هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و او تنهاست و شریکی ندارد و محمد صلی الله علیه و آله وسلّم عبد و فرستاده خداست که در سخنانش راستگو و در کارهایش به حق است} و همچنین شهادت بدهد که علی بن ابی طالب برادر و جانشین اوست و پیروی از او به مانند پیروی از محمد لازم است، و این که اولیای برگزیده و پاک که به نشانه های عجیب و دلایل برهانهای خداوند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم و علی علیه السلام آگاه هستند

اولیای خداوند هستند، هرچند که گناهان او به اندازه کف دریا باشد و او را می بخشم. هنگامی که خداوند پیامبر را مبعوث کرد فرمود: ای محمد، آنگاه که امتت را به آن کرامت ندا کردیم تو در کنار کوه طور نبودی تا آن را بشنوی، سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود: ای محمد بگو که سپاس برای پروردگار جهانیان است که من را به این فضیلت ها اختصاص - برتری - داد و به امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: شما هم بگوید که سپاس برای پروردگار جهانیان است که مارا با این فضیلت ها برتری داد. (1)

19. خصال: امام صادق علیه السلام از پدرشان روایت می کند که: خداوند به موسی وحی کرد که به زیاد بودن مال و ثروت خوشحال نباش و در هر حال از ذکر کردن من غافل نشو. چون زیاد بودن مال تو را از گناهت غافل و ترک ذکر من قلب هارا بی رحم می کند.(2)

کافی: چنین روایتی نقل شده است.(3)

قصص الانبیاء: چنین روایتی نقل شده است. (4)

20. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: در توراتی که تحریف نشده است نوشته شده که: موسی به پروردگارش گفت که خدایا آیا تو به من نزدیک هستی تا با تو نجوا کنم یا از من دور هستی تا تورا فریاد زنم؟ خداوند فرمود ای موسی، هر کس مرا یاد کند من همنشین او هستم. موسی فرمود: آن روز که هیچ کس پناهی به جز پناه تو وجود ندارد چه کسی در پناه تو قرار می گیرد؟ خداوند فرمود: کسانی که من را یاد کنند من هم آنها را یاد می کنم و من را دوست بدارند من هم آنها را دوست دارم، آنان کسانی هستند که اگر بخواهم به اهل دنیا آسیبی برسانم آنها را به یاد میآورم و به خاطر آنان بدی را از اهل دنیا دفع می کنم.(5)

1- . علل الشرائع : 145، عیون الاخبار : 157، و در اول حدیث مقداری از آن برای اختصار حذف شده است
2- . الخصال 1 : 21
3- . اصول الکافی 2 : 497
4- . نسخه خطی

5- . اصول الكافى 2 : 496 - 497

21. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: در توراتی که تحریف نشده است نوشته شده است که موسی به خداوند گفت پروردگارا بعضی وقت ها به جاهایی می روم که تو را بزرگتر و والاتر از آن می دانم که تو را در آنجا ذکر کنم. خداوند فرمود: ای موسی، یاد کردن من در هر جایی خوب است. (1)

22 . کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی فرمود که در شب و روز من را زیاد یاد کن و در هنگام ذکر کردن من خاشع و فروتن باش و هنگامی که بلا و مصیبتی بر تو آمد صبور باش و با آرامش مرا ذکر کن و من را عبادت کن و چیزی را شریک من قرار نده چون بازگشت همه چیز به سوی من است. ای موسی، من را گنج خودت قرار بده و کارهای نیکت را که به مانند گنج هستند در نزد من بگذار. (2)

23. از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که خداوند به موسی فرمود که: زبانت را در پشت قلبت بگذار تا سلامت باشی و شبانه روز من را زیاد یاد کن، گناهان را سرچشمه آنها پیروی نکن که پشیمان میشوی، چون گناه وعدگاه اهل آتش است. (3)

24. از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که از مناجات حضرت موسی با خداوند این بود که خداوند فرمود: ای موسی هیچ وقت مرا فراموش نکن چون غفلت از من باعث مرگ قلب می شود. (4)

25. خصال: از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود خداوند در طول سه شبانه روز صدو بیست و چهار هزار کلمه با حضرت موسی حرف زد که در آن مدت موسی نه غذا خورد و نه آب نوشید. هنگامی که به بین بنی اسرائیل برگشت و کلام انسان ها را شنید از گوش دادن آن بیزار بود چون

1- . اصول الکافی 2، 497
2- . اصول الکافی 2، 497
3- . اصول الکافی 2 : 498
4- . اصول الکافی 2 : 498

شیرینی کلام خداوند بزرگ به گوش هایش رسیده بود. (1)

26 . خصال: اصبغ بن نباته از امام علی علیه السلام روایت می کند که خداوند بزرگ به موسی فرمود چهار چیز را به تو وصیت می کنم: یک، تا زمانی که ندیدی گناهانت بخشیده شدهاند به عیب های دیگران مشغول مشو. دو: تا زمانی که ندیدی گنج های من تمام شدهاند به خاطر رزق و روزیت غصه نخور. سه: تا زمانی که نابودی ملک و عظمت من را ندیدی به غیر من امید نداشته باش. چهار: تا زمانی که مرگ شیطان را ندیدی از مکر و حیله او در امان نباش.(2)

روضه الواعظین: چنین روایتی را از امام علی علیه السلام روایت می کند. (3)

27. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدرانش روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: موسی به خداوند گفت: پروردگارا من را از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلّم قرار بده. خداوند به او فرمود: تو به زمان او نمی رسی.(4)

28. عیون اخبار الرضا: از امام رضا علیه السلام و پدرانش علیه السلام و امام علی علیه السلام روایت می کنند که: در قرآن هر چقدر « یا ایها الذین آمنوا » {ای کسانی که ایمان آوردید} است به همان اندازه در تورات، ای مردم وجود دارد. ودر یک روایت دیگر آمده است که «ای مساکین» وجود دارد.(5)

29. عیون اخبار الرضا علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود: موسی به خداوند گفت: آیا تو از من دور هستی تا تو را فریاد بزنم یا به من نزدیک هستی تا تو را نجوا کنم؟ خداوند فرمود: ای موسی هر کس من را یاد بکند در کنار او هستم.(6)

1- . الخصال 2 : 173
2- . الخصال 1 : 103
3- . روضه الواعظین : 382

4- . عیون الاخبار : 200، و همچنین این روایت در کتاب صحیفه الرضا، 21 و در کتاب أبی الجعد 10 آمده است

5- . عیون الاخبار : 205 و هکچنین در کتاب صحیفه الرضا 14 آمده است

6- . عیون الاخبار : 211 و هکچنین در کتاب صحیفه الرضا 7 آمده است

30. عیون اخبار الرضا علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود: موسی به خداوند گفت: خدایا برادرم هارون فوت شد او را ببخش. خداوند فرمود: ای موسی اگر از من بخواهی که از اولین انسان ها تا آخرین انسان ها را همه را ببخشم قبول می کنم. جز قاتل حسین بن علی علیه السلام که انتقام او را از قاتلش می گیرم.(1)

31. کافی: امام صادق علیه السلام خداوند به موسی فرمود: چه چیزی تو را از مناجات با من منع می کند؟ تو را از مناجات، جلیلتر میدانم به خاطر بوی بد دهان روزهدار. خداوند فرمود: ای موسی بوی دهان انسان روزه گیر در نزد من از بوی مسک بهتر است.(2)

32 . عده الداعی: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی به کارها و اعمال مردم نظر می کرد. پس نزد مردی از عابدترین مردمان آمد. هنگامی که شب شد آن مرد یک درخت انار که در کنارش بود را تکان داد ناگهان دو دانه انار بر روی آن پیدا شد. او گفت ای عبد خدا تو کیستی؟ تو بنده صالح خداوند هستی. من از زمانی که خداوند مقدر کرده است اینجا هستم و جز یک دانه انار بر روی این درخت ندیدم. پس تو اگر بنده صالحی نبودی دو انار پیدا نمی کردم. پس تو کی هستی؟ گفت: من مردی هستم که در سرزمین موسی بن عمران ساکن هستم. هنگامی که صبح شد موسی به آن مرد گفت: آیا کسی را میشناسی که از تو عابد تر باشد؟ گفت: بله. فلان شخص. پس به سوی او رفت دید که او از آن مرد عابد تر است. هنگامی که شب شد دو عدد نان و کمی آب نزد او آوردند. او گفت: ای بنده خدا تو کی هستی؟ تو مردی صالح هستی. من از زمانی که خداوند مقدر کرده است اینجا هستم ولی بیشتر از یک نان برایم نیاوردهاند اگر تو بنده صالحی نبودی دو نان به من داده نمیشد. پس تو کی هستی؟ گفت: من مردی هستم که ساکن سرزمین موسی بن عمران هستم. سپس موسی گفت: آیا کسی را می شناسی که از تو عابد تر باشد؟

1- . عیون الاخبار : 211 و همچنین این روایت در کتاب صحیفه الرضا، 44 و در کتاب أبی الجعد 25 آمده است
2- . فروع الکافی 1 : 180

جواب داد: بله. فلان آهنگر در فلان شهر. پس موسی نزد آن مرد رفت و دید که زیاد عبادت نمی کند، بلکه خداوند را ذکر می کند. هنگامی که وقت نماز فرا رسید، نماز خواند. هنگامی که شب شد به پولش نگاه کرد و دید که دوبرابر شده است. او گفت: ای بنده خدا تو کی هستی؟ تو عبد صالح و نیکوکاری هستی. من از زمانی که خداوند مقرر کرده است اینجا هستم و کسب و کارم زیاد فرقی نمی کند ولی امشب دوبرابر شد. تو کی هستی؟ جواب داد: من مردی هستم که ساکن سرزمین موسی بن عمران هستم. آن مرد یک سوم درآمدش را برداشت و آن را صدقه داد. و یک سوم آن را به غلامش داد و یک سوم دیگر آن را غذا خرید و آن را همراه موسی خوردند. موسی تبسمی زد آن مرد پرسید: به خاطر چه چیزی تبسم کردی؟ موسی جواب داد: پیامبر بنی اسرائیل من را به فلان شخص معرفی کرد. او یکی از انسان های عابد خداوند بود، و آن مرد مرا به یکی دیگر معرفی کرد که از خودش عابدتر بود، و آن مرد من را به تو معرفی کرد و فکر کرد که تو از او عابدتر هستی ولی من تو را مانند آنان نمیبینم. آن مرد گفت که من برای کسی کار می کنم، مگر من را در حال ذکر کردن ندیدی؟ مگر ندیدی سر وقت نماز می خواندم؟ به خاطر این بود که اگر همواره نماز می خواندم کسب و کار مولایم و کار مردم ضرر می کرد. به موسی گفت: آیا می خواهی به شهرت بروی؟ گفت بله. یک ابر بر آنها گذر کرد. آن آهنگر گفت: ای ابر بیا. آن ابر به نزد او آمد از آن پرسید کجا می روی؟ جواب داد: می خواهم به فلان شهر بروم. به آن گفت: برو، سپس یک ابر دیگر آمد. گفت: ای ابر بیا. نزدش آمد، از آن پرسید: کجا می روی؟ جواب داد: به فلان شهر می روم. گفت برو. سپس ابر دیگری آمد گفت: ای ابر بیا، آن هم نزدش آمد، گفت: کجا می روی؟ جواب داد: می خواهم به سرزمین موسی بروم. گفت: این مرد را با مهربانی سوار کن و او را در سرزمین موسی به آرامی قرار بده. هنگامی که موسی به شهرش رسید، گفت: خداوندا این بنده ات چگونه به این منزلت بزرگ رسیده است؟ خداوند فرمود: این بنده من بر بلا و مصیبت صبر می کند، و به قضا و قدر من راضی است و به

خاطر نعمت هایی که به او دادم من را شکر می کند.(1)

33. توحید، عیون اخبار الرضا علیه السلام : امام علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرمود: پروردگارا، آیا تو از من دور هستی تا تو را فریاد بزنم یا به من نزدیک هستی و تو را نجوا بکنم؟ خداوند فرمود: هر کس که من را ذکر کند، همنشین او هستم. موسی فرمود: خدایا من بعضی وقتها در جایی هستم که تو را بزرگتر از آن می دانم که در آن حال تو را ذکر کنم. خداوند فرمود: ای موسی در هر حال من را ذکر کن.(2)

34. احتجاج، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، توحید: حسن به نوفلی روایت می کند که: امام رضا علیه السلام به رأس الجالوت گفت: ای مرد یهودی، ده آیه در قرآن در مورد موسی نازل شدند آیا در تورات خبری در مورد محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و امتش بدین گونه آمده است؟: «آنگاه آخرین امت آمدند که بر شتران سوار هستند، پروردگار را بسیار زیاد با یک تسبیح جدید و در کنیسه های جدید ذکر می کنند، بنی اسرائیل باید به آنها و به دین آنها پناه ببرند تا آرامش پیدا کنند و در دست آنان شمشیرهایی است که به وسیله آنها از ملت های کافر در همه سرزمین ها انتقام میگیرند». آیا در تورات هم اینچنین نوشته شده است؟ رأس الجالوت گفت: بله. در تورات هم چنین است. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: ای یهودی، همانا موسی به بنی اسرائیل وصیت کرد و به آنها گفت: پیامبری از برادرانتان بر همه مردم مبعوث می شود پس به او ایمان بیاورید و سخنان او را گوش دهید، اگر رابطه اسرائیل با اسماعیل و رابطی فامیلی که از جانب ابراهیم علیه السلام بین آنها هست را میدانی؟ آیا برای بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل هستند؟ راس الجالوت گفت: این سخن موسی است و آن را رد نمی کنیم. امام رضا علیه السلام به او گفت: آیا این نزد شما صحیح نیست؟ گفت: بله، ولی دوست دارم که آن را در تورات هم برایم بیاوری، امام رضا علیه السلام فرمود: آیا این را انکار می کنی که تورات می گوید: نور از جانب کوه سینا بر ما نازل شد و از جانب کوه ساعیر بر

1- . عده الداعی : 184 - 186
2- . توحید الصدوق : 174 – 175، عیون الاخبار : 72

مردم روشنایی افکند و از جانب کوه فاران هم بر ما آشکار شد. نوری که از جانب کوه سینا نازل شد همان وحی است که خداوند بر موسی نازل کرد، و کوه ساعیر آن کوهی است که خداوند در آنجا به عیسی علیه السلام وحی فرستاد و اما کوه فاران، از کوههای مکه است که یک روز با آن فاصله دارد. (1)

می گویم: کامل این روایت همراه با شرح و راویان آن در کتاب احتجاجات ذکر شده است.

35 . امالی الطوسی: رفاعه روایت می کند که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات چهار چیز ذکر شده است و در کنار آنها هم چهار چیز دیگر وجود دارند: هر کس بر دنیا ناراحت شود بر خدای خودش خشمگین شده است. هر کس از مصیبتی که به او رسیده است شکایت کند از خداوند شکایت کرده است هر کس در برابر انسان ثروتمند خودش را ذلیل کند تا از دنیای او چیزی به وی برسد یک سوم دینش از بین رفته است هر کس که وارد آتش شود هر چند که قاری قرآن باشد به خاطر این است که آیات قرآن را مسخره میکرده است. و آن چهار دسته دیگر که در کنار آنها هستند: از هر دست بدهی از همان دست میگیری، و هر کس غنی شود خودش را بی نیاز و کامل میداند و هر کس مشورت نکند پشیمان می شود و فقر، مرگ بزرگ است.(2)

مجالس المفید: از رفاعه چنین روایتی نقل کرده است. (3)

36. امالی الطوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: از آنچه که خداوند بزرگ به موسی وحی کرد این بود که: هیچ یک از مخلوقاتم به اندازه بنده مؤمنم نزد من دوست داشتنی نیستند و من به هرچه که صلاح او باشد او را گرفتار میکنم و یا اینکه او را از حفظ می کنم برای آنچه به صلاح اوست. و من به صلاح عبد خودم از خودش آگاه تر هستم پس به نفع اوست که بر بلاء و مصیبت من صبر کند و نعمت

1- . توحید الصدوق : 437، 440، 441؛ الاحتجاج : 229 و 230؛ عیون اخبار الرضا : 91 و 93
2- . امالی ابن الطوسی : 143 - 144

3- . المجالس : 111

های مرا شکر کند و به قضا و قدر من راضی باشد و اگر به خاطر رضایت من کار بکند و از دستورات من پیروی بکند نام او را جزء صدّیقین می نویسم.(1)

37. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: از مناجات حضرت موسی و خداوند در کوه طور این بود که ای موسی به قومت خبر بده که هیچ چیز مثل گریه از روی ترس از من، انسانها را به من نزدیک نمی کند و هیچ عبادتی برای انسانهای عابد به مانند دوری از گناهان نیست و دوری از دنیا و آنچه که از آن بی نیاز هستند بهترین زهدی است که انسانهای زاهد می توانند خودشان را به آن مزین کنند. سپس موسی گفت: ای اکرم الأکرمین پس پاداش آنها در نزد شما چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، پاداش کسانی که با گریه به خاطر ترس از من به من نزدیک شدند آن است که آنها در بالاترین مرتبه بهشت قرار می گیرند و هیچ کس در پاداششان شریک نیست. و اما کسانی با دوری از گناهان، من را عبادت کردند از مردمان دیگر در مورد کارهایشان سؤال می پرسم ولی پاداش آنها این است که من از آنها حیا و شرم می کنم که در مورد اعمالشان از آنها سؤال بپرسم. و اما کسانی که با زهد و دوری از دنیا به من نزدیک شدند پاداششان آن است که همه بهشت را برای آنها حلال می کنم تا در هر جای آن که می خواهند ساکن شوند. (2)

38 . اعلام الدین للدیلمی: امام باقر علیه السلام فرمود: موسی بر ساحل دریا راه میرفت که دید صیادی آمد و بر زمین افتاد و برای خورشید سجده کرد و حرف های شرک آمیز می زد. سپس تورش را در آب انداخت و پر از ماهی شد. دوباره آن را انداخت و دوباره پر از ماهی شد، سپس آن را به آب انداخت و بازهم پر از ماهی شد و سپس رفت. بعد از آن یک نفر دیگر آمد و وضو گرفت و نماز خواند و خدا را شکر کرد و او را ستایش کرد سپس تورش را به آب انداخت ولی چیزی نگرفت. سپس امتحان گرفت و یک ماهی کوچک از آب گرفت، و به خاطر آن خدا را شکر کرد و او را ستایش کرد و رفت. موسی فرمود: خدایا، این بنده کافرت با این که کافر است به او بخشیدی ولی آن بنده مؤمنت غیر از یک ماهی کوچک چیزی به

1- . امالی ابن الطوسی : 149
2- . ثواب الاعمال : 166، 167

او ندادی. خداوند به او فرمود: به طرف راستت نگاه کن. پس آنچه را که برای بنده مؤمنش آماده کرده بود به او نشان داد. سپس فرمود: به طرف چپت نگاه کن پس آنچه را که برای بنده کافرش آماده کرده بود به او نشان داد. سپس فرمود: ای موسی، آن کافر از آنچه که به او داده بودم هیچ نفعی نبرد و این بنده مؤمنم از آنچه که به او ندادم ضرر نکرد. موسی فرمود: شایسته است که کسی تو را می شناسد به تقدیر تو راضی باشد. (1)

حسن بن سلیمان به مانند این روایت را در کتاب المحتضر از کتاب الشفا و الجلا نقل کرده است.(2)

39 . قصص الانبیاء: شیخ صدوق روایت می کند که موسی نشسته بود. ابلیس به نزد ایشان آمد در حالی که یک عبا با رنگهای مختلف در دستش بود سپس به موسی نزدیک شد و به ایشان سلام داد. موسی به او فرمود: تو کی هستی؟ شیطان جواب داد: ابلیس. موسی فرمود: خداوند خانه ات را به کسی نزدیک نکند چرا این عبا را آوردی؟ گفت: با این، دلهای انسان ها را دزدیدم و آنها را فریب دادم. موسی فرمود: به من بگو آن چه گناهی بوده است که هرگاه کسی آنرا انجام داده باشد در آن بر انسان چیره شده باشی؟ ابلیس گفت: این که به خودش مغرور شود و کارهای نیک خودش را زیاد و گناهش را کم انگارد. و گفت ای موسی، با زنی که حلال تو نیست خلوت نکن خودم برای فریب دادن آنها تلاش می کنم و کار فریب آنها را به دستیارانم نمی دهم. پس از عهد بستن به خداوند بپرهیز چون هر کس که با خداوند عهد ببندد خودم تمام تلاشم را می کنم که مانع از وفای به عهد او شوم و هر گاه قصد کردی که صدقه ای بدهی آن را بده چون هر گاه کسی خواست که صدقه بدهد خودم تلاش می کنم که مانع صدقه دادنش بشوم. (3)

توضیح: این سخن ابلیس، (کنت صاحبه) یعنی فرصت را غنیمت می شمارم تا او را فریب دهم و به آن اهمیت می دهم بطوری که کار فریب او را به دستیارانم نمی

1- اعلام الدین نسخه خطی
2- روایت مذکور را در نسخه چاپی کتاب المحتضر نیافتم

3- قصص الانبیاء نسخه خطی

دهم بلکه خودم گمراه کردن او را به دست میگیرم.

40. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: در زمان حضرت موسی پادشاه ظالمی بود که بخاطر یک بنده صالح نیاز یک انسان مؤمنی را برطرف کرده بود. در یک روز آن پادشاه ظالم و آن بنده صالح فوت کردند که بخاطر مرگ آن پادشاه مردم بر سر او آمدند و سه روز بازار را به خاطر مرگش تعطیل کردند، آن مرد صالح در خانه اش مانده بود و حیوانات وحشی صورتش را خورده بودند و موسی پس از سه روز جنازه او را پیدا کرد و فرمود: پروردگارا آن پادشاه دشمن تو بود ولی این مرد دوست تو. خداوند فرمود: ای موسی، این دوست من نیازش را از آن پادشاه ظالم خواسته بود و او نیز نیازش را برطرف کرده بود من نیز برای این کارش به او پاداش دادم و آن حیوانات وحشی را بر زیباییهای چهره بنده صالح مسلط کردم چون از آن پادشاه جبار درخواست کرده بود.(1)

41. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند به موسی فرمود: ای موسی، من را همان طور که شایسته ام شکر کن. موسی فرمود: پروردگارا چگونه حق شکرت را به جای آوردم در حالی که تو هر نعمتی را به من عطا کرده ای، خداوند فرمود ای موسی اگر بدانی که آن نعمت را به تو دادم حق شکر من را ادا کردی. (2)

42. محاسن: علی بن حسین علیه السلام فرمود: موسی فرمود: چه کسانی در زیر سایه تو محفوظ هستند آنگاه که هیچ سایبانی جز رحمت تو وجود ندارد؟ خداوند به او فرمود: آنها کسانی هستند که قلبهایشان پاک و دستهایشان خاکی است - فقیر هستند-، کسانی که هرگاه من را یاد کنند عظمت من را یاد می کنند، کسانی که به طاعت و بندگی من کفایت می کنند آن طور که نوزاد به شیر کفایت می کند. کسانی که به مسجد پناه می برند همانند شاهین ها که به لانه هایشان پناه می برند و کسانی که اگر یکی از چیزهایی که من حرام کردهام حلال شده باشد به مانند پلنگ

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی

خشمگین، غضب میکنند.(1)

توضیح: (التربه أیدیهم) با کسره حرف راء یعنی فقیران. جزری می گوید: (ترب الرجل) به کسی گفته میشود که فقیر شده باشد یعنی به خاک چسبید. فیروز آبادی می گوید فعل حرد بر وزن ضرب و سمع است، یعنی عصبانی و خشمگین شد.

43 . قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند به موسی وحی کرد که ای موسی من را دوست بدار و من را نزد بندگانم دوست داشتنی کن. موسی گفت: خدایا خودت می دانی که هیچ کس به اندازه تو نزد من دوست داشتنی نیست. من چگونه می توانم دلهای مردم را به عشق تو وا دارم؟ خداوند فرمود: نعمت ها و نشانه های من را برایشان یادآوری کن تا آنها به جز خیر چیزی از من ذکر نکنند. موسی گفت: خدایا به آنچه مقدر می کنی راضی هستم، انسان های بزرگ را می میرانی و کودکان کوچک را باقی می گذاری، خداوند به او وحی کرد و فرمود: آیا من را به عنوان رازق و کفیل قبول داری؟ موسی فرمود: بله خدایا. تو بهترین وکیل و کفیل هستی. (2)

44. قصص الانبیاء: امام باقر فرمود:موسی از خداوند خواست که چگونگی زوال خورشید را به اعلام کند. خداوند فرشتهای را مأمور کرد که به موسی میگفت: ای موسی خورشید زوال یافت. موسی پرسید: کی؟ خداوند فرمود از وقتی که باخبرت کردم پانصد سال گذشته است.(3)

45 . کافی: امام صادق فرمود: علیه السلام موسی اصحابش را موعظه می کرد که یک مردی ایستاد و لباسش را پاره کرد. خداوند وحی فرستاد ای موسی به او بگو پیرهنت را پاره نکن، ولی قلبت را برای من باز کن. سپس فرمود: موسی به یکی از اصحابش گذر کرد در حالی که او سجده کرده بود. موسی کارش را انجام داده بود و برگشت باز آن مرد را در حال سجده دید، موسی به او گفت: اگر حاجتت به دست

1- . محاسن البرقی : 16
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی
3- . قصص الانبیاء نسخه خطی

من بود آن را برایت انجام می دادم. خداوند وحی فرستاد که: ای موسی اگر آنقدر سجده کند که تا گردنش بیفتد حاجتش را برطرف نمی کنم تا اینکه رفتارش را از آنچه که من متنفر هستم به آنچه که من دوست دارم تغییر بدهد.(1)

46. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند متعال به موسی وحی فرستاد که هیچ چیزی به اندازه این سه ویژگی بنده ام را به من نزدیک نمی کند. موسی پرسید: خدایا آن سه ویژگی چی هستند؟ فرمود: زهد در دنیا، دوری از گناهان، گریه بخاطر ترس از من. موسی فرمود: پاداش کسی را که آنها را انجام دهد چیست؟ اما زاهدان در دنیا، حکم بهشت را به دست آنان میدهم. اما کسانی که از گناه کردن دوری کردند پاداششان این است که از مردم در مورد کارهایشان سؤال می پرسم. ولی از آنها سؤال نمی پرسم. و اما کسانی که به خاطر ترس از من گریه می کنند آن است که در بهترین مکان بهشت ساکن می شوند و کسی شریک آنها نمی شود. (2)

47. کتاب الحسین بن سعید یا کتاب النوادر: امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند به موسی وحی کرد که یکی از اصحابت سخن چینی تو را می کنند از آنها بر حذر باش. موسی گفت: خدایا او را نمی شناسم مرا با خبر کن، تا او را بشناسم. خداوند فرمود: ای موسی عیب سخن چینی را بر او گرفتم حالا که از من میخواهی که سخن چینی کنم؟ موسی فرمود: خدایا پس چه کار کنم؟ خداوند فرمود: اصحابت را به صورت ده نفری تقسیم کن سپس بین آنها قرعه بینداز، قرعه به اسم آن ده نفر که او بینشان است، در می آید. سپس آن ده نفر را تقسیم کن و قرعه بینشان بینداز، قرعه به اسم او درمی آید، هنگامی که قرعه به اسم آن مرد درآمد، ایستاد و گفت: ای فرستاده خدا من دوست تو هستم، نه، به خدا قسم دیگر هیچوقت این کار ار انجام نمی دهم.(3)

48 . کتاب الحسین بن سعید یا کتاب نوادر: ابن ابی البلاد روایت می کند:

1- . روضه الکافی : 128، 129
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی
3- . نسخه خطی

موسی مردی را دید که زیر سایه عرش خداوند بود. موسی فرمود: پروردگارا، آن کیست که آنقدر به تو نزدیک است که او را زیر سایه عرش خودت قرار دادی؟ خداوند فرمود: ای موسی، او کسی است که به پدر و مادرش بی ادبی نکرد و کسی است که به آنچه که خداوند از فضل و بزرگی به مردم داده بود، حسودی نکرد.(1)

49 . امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی وحی کرد که: آنطور که با دیگران رفتار کنی با تو رفتار می کنند و آنطور که کار کنی نتیجه می گیری هر کس که به انسان بدی، خوبی کند ضرر می کند.(2)

50 . قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: از آنچه که خداوند به موسی فرمود این بود که: دنیا پاداش عمل انسان مؤمن نیست، و نمی تواند برای مجازات انسان گناهکار به اندازه گناهش، جای انتقام و مجازات باشد. بلکه آن جای انسان ظالم است و برای کسی که کار نیک انجام بدهد، بهترین جا است.(3)

51 . قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: از مناجات - نجوای - خداوند با موسی این بود که: ای موسی، به مانند انسان های ظالم و کسانی که دنیا را به مانند پدر و مادر خود گرفته اند تکیه نکن. ای موسی، اگر تو را به خودت وامیگذاشتم تا در آن نظر کنی، حب دنیا و خوشی های آن بر تو چیره می شد. ای موسی، در کار خیر با انسان های نیکوکار رقابت بکن و برای آنها پیشی بگیر چون خیر به مانند اسمش نیکو و برازنده است. و در دنیا چیزی را که به آن نیازی نداری رها کن و چشمانت به هر کس که به آن دل بسته است و به خودش واگذاشته شده است، نگاه نکنند و بدان که ریشه هر فتنه ای حب دنیا است. و تا اینکه مطمئن نشوی که خداوند از او راضی است، به رضایت مردم از او غبطه نخور، و به کسی که مردم در غیر حق از او پیروی می کنند، غبطه مخور چرا که این، هلاکت خودش و پیروانش است.(4)

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی
3- . قصص الانبیاء نسخه خطی
4- . قصص الانبیاء نسخه خطی

52 . امام باقر علیه السلام فرمود: موسی به خداوند گفت: کدام یک از بندگانت در نزد تو منفورترین است. خداوند فرمود: کسی که شب ها مثل مرده می خوابد و روز ها بی کار میگردد. موسی به پروردگارش گفت: خدایا، از من دور هستی تا تو را فریاد بزنم یا به من نزدیک هستی تا تو را نجوا کنم؟ خداوند فرمود: هر کس که من را یاد کند من همنشین او هستم. موسی فرمود: خدایا، اگر در دنیا بر سر دستشویی و یا در حالت جنابت بودیم باز تو را ذکر کنیم؟ خداوند فرمود: ای موسی، در هر حال من را یاد بکن. موسی پرسید: پاداش کسی که از مریض عیادت بکند، چیست؟ خداوند فرمود: فرشته ای را مامور می کنم که او را از قبرش تا محشر از او عیادت بکند. موسی پرسید: خدایا، پاداش کسی که مرده ای را غسل بکند چیست؟ فرمود: از را از گناهانش خارج میکنم گویی از شکم مادرش متولد شده است. پرسید: پاداش کسی که در تشییع جنازهای شرکت کند چیست؟ فرمود: ملائکهای پرچم به دست را مامور میکنم که او را از محشر تا جایگاهش در بهشت تشییع کنند. پرسید: پاداش کسی که به زنی که فرزندش را از دست داده است، تسلیت بدهد، چیست؟ فرمود: در آن روز که هیچ پناهی به جز پناه من نیست، او را زیر سایه و پناه خودم می گیریم. خداوند بزرگ و متعال است.

و امام باقر علیه السلام فرمود: از مناجات خداوند با حضرت موسی این بود که خداوند فرمود: انسان نیازمند را گرامی بدار اگر نزد تو آمد اگر توانستی یک چیز ساده به او بده یا اینکه با احترام و خوشرویی او را رد کن چون ممکن است کسی نزد تو بیاید که نه جن باشد و نه انسان: بلکه فرشتهای باشد از فرشتگان الهی تا تو را در آنچه به تو واگذار شده است آزمایش کند و از اموالی که به تو داده است بخواهد و ببیند تو چه میکنی؟

و خداوند فرمود: ای موسی، بوی دهان انسان روزه دار نزد من از بوی مسک بهتر است.(1)

توضیح: کلام خداوند (فإنّ الخیر کاسمه) شاید منظور از آن این باشد که این

ص: 452

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

کلمه بر حسب معنای لغویاش معنای برتری را می دهد و آنچه که در عرف و شرع بر کارهای نیک اطلاق میشود در حقیقت، بهترین اعمال هستند، یعنی اسم با مسمای خود مطابقت دارد؛ یا این که خیر را چون همه نیکو میدانند وقتی آن را میشنوند، پس در واقع نیز نیکو ست.

و نتیجه آنچه که عقل عامه مردم آن را قبول دارند با واقعیت مطابق است. و احتمالا منظور از (اسمه) ذکر آن در بین مردم باشد، یعنی خیر در آخرت نفع می رساند آنچنانکه باعث بالا رفتن نام در دنیا می شود.

53 . قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی به مردی که دستانش را به آسمان بلند کرده بود و دعا می کرد، گذر کرد. موسی کارش را بعد از هفت روز انجام داد و برگشت و به سوی آن مرد برگشت در حالی که هنوز دستانش را بلند کرده بود و گریه می کرد و از خداوند نیازش را می خواست. خداوند به موسی وحی کرد که: اگر آنقدر دعا کند که زبانش بیفتد تا از آن دری که به او دستور دادم به سوی من نیاید دعایش را قبول نمی کنم.

54. از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که: در مورد کلام خداوند «فبظلم من الّذین هادوا حرّمنا علیهم طیبات أحلّت لهم » فرمود: منظور از آن گوشت شتر و گاو و گوسفند است. و امام صادق علیه السلام فرمود: قوم بنی اسراییل هرگاه از گوشت شتر می خوردند کمردرد می گرفتند و خوردن گوشت شتر را بر خودشان حرام کردند و این قبل از نازل شدن تورات بود و هنگامی که تورات نازل شد، آن را حرام نمی دانستند ولی از آن نمی خوردند.(1)

55 . قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که موسی به سوی کوه سینا رفت یکی از بهترین یارانش او را همراهی می کرد. موسی آن مرد را در پایین کوه نشاند و خودش بالای کوه رفت. سپس با خداوند مناجات کرد و از کوه پایین آمد و دید که حیوانات وحشی صورت او را خوردند، خداوند متعال وحی کرد که: او یک گناهی انجام داده بود خواستم که بدون گناه با من ملاقات کند.(2)

1- . فروع الکافی 1 : 418

2- . قصص الانبياء نسخه خطی

56 . قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند به موسی وحی کرد که: هر کس از بندگانم با انجام یک کار نیک به من نزدیک شود او را در بهشت، حَکَم برای بهشت قرار میدهم. موسی فرمود: آن کار نیک کدام است؟ خداوند فرمود: که برای رفع نیاز یک انسان مؤمن تلاش کند.(1)

57 . امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که موسی به کوه طور رفت با خداوند مناجات کرد و گفت: پروردگارا، گنجهایت را به من نشان بده. خداوند فرمود: ای موسی، گنج های من طوری هستند که هرگاه بگویم چیزی به وجود بیاید، به وجود می آید. سپس فرمود: خدایا، چه کسی نزد تو منفورترین است؟ خداوند فرمود: کسی که من را متهم کند. موسی فرمود: در بین مخلوقات، کسی تو را متهم می کند؟ فرمود: بله، کسی که از من استخاره بگیرد پس من بهترین چیز را برای او انتخاب کنم و کسی که چیزی را برایش مقدر کنم و آن به صلاح او باشد، ولی او من را متهم کند.(2)

58 . کتاب الاختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی وحی کرد: به قوم بنی اسراییل بگو: از کشتن یک نفس بدون حق پرهیز کنید، چون هر کس از شما یک نفر را در دنیا بکشد در آتش جهنم آنطور که آن شخص را کشته است صد هزار بار او را در جهنم می کشم.(3)

59. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: از مناجات خداوند با حضرت موسی این بود که: همانا من بندگانی دارم که بهشتم را به آنها عطا می کنم و آنها را حاکم در آن می کنم. موسی فرمود: آن کسانی که بهشت را به آنها عطا می کنی و آنها را در حاکم - حَکَم - آن قرار می دهی، کیستند؟ خداوند فرمود: آنها کسانی هستند که در قلب یک انسان مؤمن، شادی و سرور داخل کنند.(4)

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی
3- . الاختصاص نسخه خطی
4- . قصص الانبیاء نسخه خطی

کافی: ابن سنان چنین روایتی را ذکر می کند.(1)

60. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات آمده است که: ای فرزند آدم همیشه من را عبادت کن تا قلبت را از خشیت و ترس از خداوند پر کنم و اگر من را عبادت نکنی قلبت را به مشغولی به دنیا پر می کنم، سپس نیازت را رفع نمی کنم و تو را از به دست آوردن آن ناتوان می کنم.(2)

61. کتاب حسین بن سعید یا کتاب نوادر: ابی بصیر روایت می کند که شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: سی روز وحی بر موسی نازل نشد. بر یک کوهی به نام اریحا در شام بالا رفت و گفت: پروردگارا چرا وحی و کلامت را از من منع کردی؟ آیا گناهی انجام دادم؟ من جلوی تو حاضر هستم پس من را تنبیه کن تا از من راضی شوی. و اگر به خاطر قوم بنی اسراییل است پس بخشش تو قدیم و همیشگی است. خداوند به او وحی کرد که: ای موسی، آیا میدانی که چرا در بین مخلوقاتم برای وحی و صحبت کردن انتخابت کردم؟ موسی فرمود: خدایا نمی دانم. خداوند فرمود: ای موسی، من نگاهی به خلقم انداختم پس هیچ کس را به اندازه تو متواضع نیافتم. به خاطر این تو را در بین مخلوقاتم برای وحی و کلامم انتخاب کردم. موسی هر وقت نماز میخواند از نماز دست نمی کشید تا اینکه گونه راست و چپش به زمین می چسپید.(3)

62. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: در تورات چهار سطر کلام نوشته شده است، هرکس مشورت نکند، پشیمان می شود و فقر همان مرگ بزرگ است و آنطور که رفتار کنی با تو رفتار می شود و هر کس غنی شود احساس بی نیازی می کند.(4)

63. کشف الغمه: جابر بن عبدالله روایت می کند که شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم می فرمود: آنچه که خداوند در لوح های اول به موسی عطا کرد

1- . اصول الکافی 2 : 188 – 189
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی
3- . نسخه خطی

4- . محاسن البرقى : 601

نوشته شده بود از من و پدر و مادرت سپاسگذار باش، تو را از هلاکتها حفظ می کنم و تو را حیات طیّب میبخشم - احیا میکنم - و (زندگی) تو را به بهتر از آن مبدل میکنم. (1)

64 . امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند به موسی وحی کرد که هرگاه در برابر من ایستادی به مانند یک انسان ذلیل و فقیر بایست و هرگاه تورات را خواندی آن را با صدای غمگین به گوش من برسان.(2)

65 . کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: اسم اعظم خداوند سی و هفت حرف است که چهار حرف آن به موسی داده شده است.(3)

66 . کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات نوشته شده است که ای فرزند آدم در هنگام خشمت مرا به یا آور تا در هنگام خشمم تو را به یاد آورم تو را از جمله کسانی که نابود میکنم نابود نکنم، پس اگر ظلمی به تو شد به یاری من خرسند باش چرا که یاری من برای تو بهتر از این است که تو خودت را یاری کنی.(4)

67. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به موسی فرمود: ای موسی، به آنچه که به مردم عطا کردم به آنها حسودی نکن و به آنها چشم نداشته باش، از هوای نفست پیروی نکن ، چون انسان حسود از نعمت های من ناراضی است و با قسمتی که بین بندگانم کردم مخالف است و هر کس که اینچنین انسانی باشد من از او نیستم و او از من نیست.(5)

68. دعوت الراوندی: روایت است که موسی گفت: خدایا من را به کاری نصیحت کن که اگر آن را انجام بدهم رضای تو را بدست بیاورم. خداوند به او وحی کرد که: جلب رضایت من در بیزاری توست - چیزی است که تو از آن خوشت نمیآید - و تو هرگز طاقت آن را نداری. سپس موسی سجده برد و شروع کرد به گریه

1- . کشف الغمه : 212
2- . اصول الکافی 2 : 615
3- . اصول الکافی 1 : 230

4- . اصول الكافى 2 : 304
5- . اصول الكافى 2 : 307

کردن. گفت: خدایا، من را به سخن گفتن با خویش اختصاص دادی و قبل از من با کسی صحبت نکردی ولی من را به یک کاری که با آن رضای تو را به دست بیاورم، راهنمایی نمی کنی؟ خداوند به او وحی کرد: رضای من در رضای تو به قضا و قدر من است.(1)

69. من لا یحضره الفقیه: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که موسی حج کرد، جبرئیل بر او نازل شد و موسی به او گفت: ای جبرئیل، جزای کسی که بدون نیت راست و پول پاک این خانه را حج کند، چیست؟ جبرئیل فرمود: نمی دانم تا اینکه نزد خداوند برگردم. هنگامی که برگشت خداوند فرمود: ای جبرئیل، موسی به تو چی گفت؟ در حالی که خودش به آنچه که گفته بود، آگاه تر بود. جبرئیل گفت: او به من گفت: جزای کسی که بدون نیت صادق و پول پاک این خانه را حج کند، چیست؟ خداوند فرمود: به نزد او برو و بگو: حق خویش را به او عطا می کنم و مردم را از او راضی می کنم. فرمود: ای جبرئیل، هر کس که با نیت صادق و پول پاک این خانه را حج کند، پاداشش چیست؟ جبرئیل نزد خداوند بازگشت، خداوند به او وحی کرد که به او بگو: او را در بهترین مرتبه بهشت همراه پیامبران و راستگویان و شهیدان و انسان های صالح قرار می دهم و آنها دوستان و همراهان خوبی هستند. (2)

70 . کافی: امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: موسی دعا میکرد و هارون و ملائکه آمین میگفتند. خداوند فرمود: دعای شما دو نفر را قبول می کنم خیالتان راحت باشد، هر کس در راه خداوند بجنگد آنطور که دعای شما را قبول کردم دعای او را تا روز قیامت قبول می کنم.(3)

71 . کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: بنی اسراییل به موسی شکایت کرد که از بیماری چشم سفیدی رنج می برند، او نیز شکایتشان را نزد خداوند رساند،

1- . دعوات الراوندی نسخه خطی
2- . من لا یحضره الفقیه : 213
3- . اصول الکافی 2 : 510؛ و همچنین راوندی آن را در کتابش النوادر، 20 آمورده است

خداوند به او وحی کرد که به آنها دستور بده که گوشت گاو را با چغندر بخورند. (1)

72 . امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات نوشته شده است که: از کسی که به تو نعمت داده است سپاسگذای کن و به هر کس که از تو تشکر کرد، نعمت بده. اگر نعمت ها را شکرگزاری کنی آنها تمام نمیشوند ولی به آنها کفر بورزی آنها تمام می شوند. شکر کردن نعمت ها را زیاد می کند و آنها را از تبدیل شدن به نغمت حفظ می کند.(2)

73 . امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات آمده است که هرکس زمین یا چاه آبی را بفروشد و قیمتش را مشخص نکند، صاحبش زمین را بی قیمت از دست می دهد. (3)

74 . فلاح السائل: در کتاب ربیع الابرار آمده است که: روزی موسی به یکی از روستاهای بنی اسراییل گذر کرد به ثروتمندان آن نگاه کرد که لباس پشمی پوشیده بودند و بر سرشان خاک ریخته بودند و ایستاده گریه می کردند. به خاطر دلسوزی بر آنها گریه کرد و فرمود: خدایا، آنها قوم بنی اسراییل هستند که همانند ناله کبوتر برای تو ناله و زاری میکنند و به مانند گرگ زوزه می کشند و به مانند پارس کردن سگ پارس می کنند. خداوند به او وحی کرد. به خاطر چی؟ چون گنج های من تمام شدهاند؟ یا به خاطر اینکه قدرت دستم کم شده است؟ یا اینکه من دیگر ارحم الراحمین نیستم؟ ولی به آنها بگو که من به قلب های آنها آگاه هستم من را می خوانند در حالی که دلهای آنها از من غایب است و به طرف دنیا گرایش دارد.(4)

.75 عده الداعی: روایت است که موسی روزی گفت: پروردگارا من گرسنه هستم، خداوند فرمود: من به گرسنه بودنت آگاه هستم. موسی فرمود: خدایا به من

1- . فروع الکافی 2 : 168
2- . الاصول 1 : 94
3- . فروع الکافی 1 : 353
4- . فلاح السائل نسخه خطی

غذا بده. خداوند فرمود: تا زمانی که خودم بخواهم. (1)

76. از آنچه که خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی، فقیر کسی است که سرپرستی به مانند من نداشته باشد و بیمار کسی است که پزشکی مانند من نداشته باشد و غریب کسی است که مونسی چون من نداشته باشد. خداوند فرمود: ای موسی، به تکه نان جوین که با آن گرسنگیت را دفع کنی راضی باش و به یک لباس کهنه که با آن عورتت را بپوشانی و بر مصیبت ها صبر داشته باش و اگر دیدی که دنیا به سوی تو می آید بگو: که ما از خداوند هستیم و به سوی او بازمی گردیم، مجازات زودرس گناهی است - که انجام دادیم - و اگر دیدی که دنیا به تو پشت کرده است بگو: درود به شعار انسان های صالح. ای موسی، به آنچه که به فرعون داده شده و از آن لذت می برد حسرت نخور. چون آن زیبایی فریبنده زندگی دنیایی است. (2)

77. و روایت شده است که خداوند متعال به موسی وحی کرد که: برای مناجات کردن با من به بالای کوه بیا، و در آنجا کوه هایی بودند که هرکدام خودشان را بلندتر می کردند و هرکدام طمع می کردند که موسی از آنها بالا برود. به جز یک کوه کوچک که خودش را کوچک می شمارد و گفت: که من کوچکتر از آن هستم که پیامبر خدا برای مناجات با خدا بر بالای من برود. خداوند متعال به موسی وحی کرد که: به بالای آن کوه بیا، چون منزلتی برای خودش قائل نیست. (3)

78. از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت است که: از جمله آنچه خداوند متعال به موسی وحی کرد این بود که: هر کس ادعا کند که من را دوست دارد ولی چون شب او را فراگرفت بخوابد دروغ گفته است. ای موسی، اگر کسانی را دیدی که در تاریکی شب برای من نماز میخوانند و من خودم را در بین چشمانشان مجسم کردهام و آنها من را مخاطب قرار میدهند ولی من از دیده شدم منزه هستم و با من صحبت میکنند ولی من برتر از حضور هستم، ای پسر عمران، اشک چشمانت

1- . عده الداعی : 86
2- . عده الداعی 86
3- . عده الداعی : 126

را به خاطر من بریز و قلبت را خاشع گردان و بدنت را فروتن کن، سپس من را در نیمه های شب فرا بخوان که مرا نزدیک و اجابت کننده مییابی.(1).

79. ابن عباس در مورد آیه «و ما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر و ما کنت من الشاهدین» گفت: یعنی به جانشینی یوشع بن نون بعد از او دستور داد. سپس خداوند فرمود: من هیچ پیامبری را بدون جانشین رها نکردم، همانا من یک پیامبر عربی را مبعوث می کنم که جانشین او را علی علیه السلام قرار می دهم به خاطر این فرمود: «و ما کنت بجانب الغربی» (2).

از ابن عباس به مانند حدیث قبلی روایت شده است و بر آن افزوده است: در وصایت، و با او در باره آنچه بوده است و خواهد بود سخن گفت.(3)

80. از ابی سعید المدائنی روایت شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنی این آیه قرآن «و ما کنت بجانب الطور إذ نادیناه» چیست؟ فرمود: ای اباسعید! خداوند نوشته ای را بر روی یک ورق آس که هزاران سال قبل از اینکه مخلوقاتش را بیافریند نوشته است سپس آن را در عرش و یا زیر عرش خودش قرار داده است که بر روی آن نوشته است که: ای شیعیان آل محمد! قبل از اینکه از من چیزی بخواهید آن را به شما دادهام و قبل از اینکه از من طلب بخشش کنید شما را بخشیدهام، و هرکس به ولایت محمد صلوات الله علیه و اهل بیت او علیهم السلام او معتقد باشد و نزد من بیاید او را در بهشت و در جوار رحمتم قرار می دهم. (4)

1- . عده الداعی : 148
2- . تفسیر الفرات : 116
3- . تفسیر الفرات : 116
4- . تفسیر الفرات : 117

باب دوازدهم : وفات حضرت موسی و هارون علیهما السلام و محل قبر ایشان و بعضی از احوال یوشع بن نون علیه السلام

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: هارون و موسی در بیابان فوت کردند و روایت شده است که آن کس که قبر حضرت موسی را کند فرشته مرگ بود که در شکل یک انسان ظاهر شده بود. به همین خاطر است که بنی اسراییل محل قبر موسی را نمی دانند. از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد محل قبر حضرت موسی پرسیدند. فرمود: بر سر راه بزرگ و در کنار آن تپه سرخ رنگ است. و فرمود که: پانصد سال بین موسی و داوود علیهما السلام فاصله است و بین حضرت داوود و حضرت عیسی علیهما السلام هزار و صد سال فاصله زمانی است.(1)

2. امالی الصدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: موسی بن عمران فرمود: پروردگارا، به آنچه که برایم مقدر کردی راضی هستم کهنسال را میمیرانی و بچه کوچک را زنده نگهمیداری. خداوند فرمود: ای موسی، آیا به رازق و کفیل بودن من برای ایشانخوشنود نیستی؟ گفت: بله. پروردگارا، همانا تو بهترین وکیل و بهترین کفیل هستی.(2)

قصص الانبیاء: از ابی جمیله چنین حدیثی روایت شده است.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی یوشع بن نون را جانشین خود و یوشع بن نون، پسر هارون را به جانشینی خودش انتخاب کرد، و وصایت و

1- . تفسیر القمی : 153
2- . امالی الصدوق : 119

جانشینی را به پسر خودش و یا به پسر موسی نداد. خداوند متعال انسان های برگزیده دارد هرکس را که بخواهد از هرکس که بخواهد انتخاب میکند و موسی و یوشع به آمدن حضرت عیسی مردم را بشارت دادند.(1)

4. کافی: ابی معمر روایت میکند که: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا امام را - در هنگام مرگ - امام غسل میدهد؟ فرمود: این سنتِ حضرت موسی بن عمران است.(2)

توضیح: چون حضرت موسی را جانشین او یوشع یا فرشتگان معصوم غسل دادند.

5. تهذیب: حنان بن سدیر گفت از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که پیراهنش را به خاطر ناراحتی مرگ پدر، مادر، برادر و یا یکی از نزدیکانش پاره می کند پرسیدم. فرمود: اشکالی ندارد و موسی به خاطر مرگ برادرش هارون لباسش را پاره کرد.(3)

6. للتهذیب: از محمد بن مسلم روایت شده است که: غسل در هفده وقت ثواب دارد و حدیث را ادامه داد تا اینکه فرمود: شب بیست و یکم رمضان و آن شبی است که اوصیای پیامبران زخمی شدند و در آن شب حضرت عیسی علیه السلام به آسمان بالا برده شد و حضرت موسی قبض روح شد.(4)

7. میگویم: در باب اول از امام باقر علیه السلام روایت شده که: یوشع بن نون جانشین حضرت موسی بود، آن همان (فتاه) جوانمردی است که خداوند در کتابش از او سخن گفت.

8 . اکمال الدین، امالی الصدوق: ابن عماره از پدرش روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد وفات حضرت موسی پرسیدم. ایشان فرمودند: هنگامی

1- . اصول الکافی 1 : 293
2- . اصول الکافی 1 : 385

3- . التهذیب 2 : 339 و در ادامه این حدیث توضیح در مورد کفاره پاره کردن لباس در چنین مواقعی آمده است

4- . التهذیب 1 : 32

که زمان مرگش فرارسید و مدت زندگیش تمام شد و غذا خوردنش قطع شد فرشته مرگ بر او نازل شد و به او گفت: سلام بر تو ای کلیم الله. موسی جواب داد: سلام بر تو، تو کی هستی؟ گفت: من فرشته مرگ هستم. موسی گفت: برای چه چیزی نزد من آمدهای؟ گفت: آمدهام تا جانت را بگیرم. موسی پرسید: از کجا روحم را می گیری؟ گفت: از دهانت. موسی گفت: چگونه میتوانی در حالی که من با دهانم با خداوند صحبت کردم. گفت: پس از دستت. موسی گفت: چگونه می توانی در حالی که من با آن تورات را حمل کردم. گفت: از پاهایت. موسی گفت: چگونه می توانی در حالی که من با آنها بر روی طور سینا راه رفتم. گفت: پس از چشمانت. موسی گفت: چگونه می توانی در حالی که آنها هنوز به امید پروردگار چشم دوخته اند. گفت: پس از گوشهایت، فرمود: چگونه میتوانی در حالی که من با آنها کلام خداوند متعال را شنیده ام. خداوند به فرشته مرگ وحی کرد که جانش را نگیر تا وقتی که خودش بخواهد. سپس فرشته مرگ از نزد او رفت و موسی بعد از او تا زمانی که خداوند خواست، زندگی کرد و سپس یوشع بن نون را فراخواند و او را جانشین خودش قرار داد و از او خواست که جریان وصایت را بر مردم فاش نکند و خودش نیز - هنگام مرگ - وصی برگزیند. سپس از قومش پنهان شد و در زمان غیبتش بر مردی گذر کرد که مشغول کندن قبر بود. به او گفت: آیا می خواهی که به تو کمک کنم؟ آن مرد گفت: بله. پس به آن مرد کمک کرد تا قبر را کند و سنگ لحد را بر روی آن گذاشت. سپس موسی در آن قبر دراز کشید تا آن را امتحان کند. آنگاه پرده برای او برداشته شد و جایش را در بهشت دید و گفت: ای پروردگارا، مرا به سوی خودت ببر؛ پس فرشته مرگ همانجا روحش را گرفت و او در آن قبر دفن کرد و بر او خاک ریخت. آن کسی که قبر را حفر میکرد همان فرشته مرگ بود که خودش را به شکل یک انسان درآورده بود. این ماجرا در تیه - بیابان - اتفاق افتاد. ندادهندهای از آسمان ندا داد:: موسی کلیم الله وفات یافت، پس چه کسی نمی میرد؟

روایت میکنند از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد قبر حضرت موسی پرسیدند که کجاست؟ فرمود: بر سر راه بزرگ و در کنار تپه قرمز رنگ.

سپس یوشع بن نون بعد از حضرت موسی قائم امر - پیامبر بنی اسرائیل - شد

که بر اذیتها و سختیها و زحمت و بلای پادشاهان ظالم صبر می کرد تا اینکه سه نفر از آن ظالمان مردند و بعد از آنها کارش قوت گرفت. دو مرد از منافقان دین موسی به رهبری صفراء دختر شعیب زن حضرت موسی همراه صد هزار مرد به او حمله کردند و با یوشع بن نون جنگیدند و او آنها را شکست داد و تعداد زیادی از آنها را کشت و بقیه را به اذن خدا شکست داد و صفراء دختر شعیب را اسیر کرد. و به او گفت: در دنیا تو را می بخشم تا - در قیامت - موسی پیامبر خدا را ببینیم و به خاطر آنچه که از خودت و قومت به من رسید نزد او شکایت کنم. صفراء گفت: وای بر من، قسم به خدا، اگر بهشت را به من عطا کنند شرم میکنم که رسول خدا را در آن ببینم در حالی که حجاب او را پاره کردم و بعد از او بر وصی او خروج کردم. (1)

می گویم: در کتاب امالی الصدوق از «سپس یوشع بن نون بعد از.. تا آخر روایت» وجود نداشت و آن کتاب را از کتاب اکمال الدین نقل کردم و تکملهای هم در آن هست که آن را در باب احوال داود علیه السلام ذکر می کنم.

قصص الانبیاء: از امام صادق علیه السلام هم از «سپس یوشع بن نون بعد از.. تا آخر روایت» روایت شده است.(2)

9. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: فرشته مرگ به سوی موسی آمد و بر او سلام کرد و گفت: تو کیستی؟ گفت: که من فرشته مرگ هستم. موسی گفت: چی میخواهی؟ گفت آمدم تا روحت را بگیرم. موسی به او گفت: از کجا روحم را می گیری؟ گفت: از دهانت. موسی گفت: چگونه میتوانی در حالی که من با دهانم با خداوند صحبت کردم. گفت: پس از دستت. موسی گفت: چگونه می توانی در حالی که من با آن تورات را حمل کردم. گفت: از پاهایت. موسی گفت: چگونه می توانی در حالی که من با آنها بر روی طور سینا راه رفتم.و چیزهای دیگری را ذکر کرد. امام فرمود: فرشته مرگ به او گفت: به من امر شده که تو را رها کنم تا زمانی که خودت مرگت را از خداوند بخواهی. پس موسی بعد از آن تا زمانی که خداوند خواست زندگی کرد. سپس روزی بر مردی گذر کرد که مشغول کندن قبر

1- . کمال الدین : 91 – 92 ؛ امالی الصدوق : 140
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی

بود. موسی به آن مرد گفت: آیا میخواهی در کندن این قبر به تو کمک کنم؟ آن مرد گفت: بله. سپس به او کمک کرد تا قبر را کند و سنگ لحد آن را قرار داد. آن مرد می خواست که برای امتحان قبر، در آن بخوابد. موسی به او گفت که من در آن دراز می کشم. موسی در آن دراز کشید، پس جایگاهش را در بهشت به او نشان دادند - یا گفته شد: خانه اش را در بهشت - پس گفت: پروردگارا، مرا به سوی خودت ببر. پس فرشته مرگ جانش را گرفت و او را در قبر دفن کرد و خاک بر روی او ریخت فرمود: آن که قبر حفر میکرد ملک الموت در صورت انسانی بود؛ و به خاطر این است که محل قبر موسی معلوم نیست.(1)

10. اکمال الدین: عبدالله بن مسعود روایت می کند که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای رسول خدا، هرگاه فوت کردید چه کسی شما را غسل میدهد؟ فرمود: هر پیامبری را جانشین او غسل میدهد. پرسیدم: جانشین شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب. گفتم: چند سال بعداز شما زنده می ماند؟ فرمود: سی سال. یوشع بن نون جانشین موسی نیز سی سال بعد از زنده ماند که صفراء دختر شعیب همسر موسی بر او عصیان کرد و گفت: من بر جانشینی موسی مستحق ترم تا تو. پس با یوشع جنگید و یوشع جنگجویان او را کشت و او را اسیر کرد و با او در اسارت، رفتار خوبی داشت. همانا دختر ابوبکر بر حضرت علی علیه السلام با چندین و چند هزار نفر از امتم خروج می کند و علی علیه السلام هم با آنها می جنگد و جنگجویان آنها را می کشد و او را اسیر می کند و با او در اسارت، رفتار خوبی دارد؛ و آیه « و قرن فی بیوتکنّ و لا تبرجن تبرّج الجاهلیه الأولی » در مورد صفراء دختر شعیب نازل شده است.(2)

11. کافی: عمار الساباطیّ روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: منزلت امامان علیهم السلام چگونه است؟ فرمود: مانند منزلت ذی القرنین و مانند منزلت یوشع و مانند منزلت آصف دوست و همراه حضرت سلیمان است.(3)

1- . علل الشرائع : 35
2- . کمال الدین : 17 – 18
3- . اصول الکافی 1 : 398

12. قصص الانبیاء: از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که امام باقر علیه السلام فرمود: آن شبی که حضرت علی علیه السلام کشته شد تا طلوع فجر هیچ سنگی بر روی زمین برداشته نشد مگر آنکه زیر آن خون تازهای یافت شد. در شب کشته شدن یوشع بن نون نیز چنین بود.(1)

13. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: موسی به هارون گفت: با من به طور سینا بیا. سپس با هم راهی شدند و در راه به خانهای رسیدند که بر درگاه آن درختی بود که بر روی آن دو لباس آویزان بود. موسی به هارون گفت: لباست را درآور و داخل خانه شو و این دو لباس را بپوش و بر روی تخت بخواب. پس هارون آن کار را انجام داد، وقتی که هارون خوابید خداوند جانش را گرفت و آن خانه و درخت به آسمان برده شدند و موسی به سوی قوم بنی اسراییل برگشت و به آنها گفت: که خداوند جان هارون را گرفت و او را نزد خودش بالا برد. گفتند: دروغ میگویی خودت او را کشتی. موسی نزد خداوند شکایت کرد. پس خداوند به ملائکه دستور داد تا او را بر روی سریر در بین آسمان ها و زمین آوردند تا اینکه بنی اسراییل او را دیدند و فهمیدند که مرده است.(2)

14. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: فرشته مرگ نزد حضرت موسی آمد. به او سلام کرد و به او گفت: تو کیستی؟ گفت: من فرشته مرگ هستم. موسی گفت: برای چه کاری نزد من آمده ای؟ گفت: آمدم تا جانت را بگیرم، و به من امر شده که تو را رها کنم تا هر وقت خودت بخواهی جانت را بگیرم. فرشته مرگ از پیش او رفت و او تا زمانی که خداوند خواست موسی در دنیا ماند. سپس یوشع بن نون را خواند و وصایت - جانشینی - را به او داد و به او دستور داد که این جریان را برای قومش بازگو نکند و خود نیز وصایت را به کسی که بعد از او مسئولیت را به عهده میگیرد بدهد. سپس موسی از قومش پنهان شد و در غیبتش فرشتهگانی را دید که مشغول کندن قبر بودند. پرسید: این قبر را برای چه کسی میکنید؟ گفتند: به خدا سوگند، این قبر را برای بندهای که نزد خدا کرامت دارد میکنیم.

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی

گفت: این بنده صالح نزد خداوند منزلت والایی دارد! من قبر و جایگاهی بهتر از این ندیدم. ملائکه پرسیدند: ای برگزیده خداوند! آیا دوست داری که تو آن بنده باشی؟ گفت: بله دوست دارم. به او گفتند: پس داخل آن برو و در آن دراز بکش و آنگاه به پروردگارت رو کن. پس موسی در آن دراز کشید تا ببیند چگونه است. پس پرده حجاب برای او کنار زده شد و جایگاهش را در بهشت دید. گفت: خدایا، جان من را بگیر. فرشته مرگ جانش را گرفت و او را دفن کرد و فرشتگان بر او خاک ریختند. پس منادی در آسمان ندا داد که: موسی کلیم الله وفات یافت، و چه کسی نمی میرد؟ و بنی اسراییل محل قبر او را نمی دانند. از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم در مورد مکان قبر او پرسیدند. فرمود: بر سر آن راه بزرگ، کنار تپه سرخ رنگ.(1)

15. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: زن موسی علیه السلام سوار بر یک زرافه بر یوشع بن نون حمله کرد و در اول روز، پیروزی برای زن موسی و در آخر روز، برای یوشع بن نون بود، پس بر او پیروز شد. کسانی که در محضر او بودند به او گفتند کاری با آن زن بکند که شایسته زن موسی نبود، او گفت: آیا بعد از ازدواجش با موسی چنین کنم؟ اما من حرمت موسی را در او حفظ میکنم.(2)

16. کافی: محمد بن سنان روایت می کند که: در نزد امام رضا علیه السلام بودم که به من گفت: ای محمد در زمان بنی اسراییل چهار انسان مؤمن بودند که یکی از آنها برای آن سه نفر دیگر وارد شد در حالی که آن سه نفر در یک خانه جمع شده بودند و با هم بحث می کردند. در را کوبیدند. غلام در را باز کرد. آن مرد به او گفت: که مولایت کجاست؟ گفت: در خانه نیست. آن مرد بازگشت و آن غلام داخل خانه شد. مولایش از او پرسید: چه کسی بود که در زد؟ گفت: فلان شخص بود و من به او گفتم که تو در خانه نیستی. او ساکت شد و اهمیتی نداد و غلامش را ملامت نکرد و هیچکدامشان به خاطر بازگشت آن مرد از در خانه ناراحت نشدند و دوباره شروع به حرف زدن کردند. فردای آن روز صبح زود به سوی آنها آمد و به

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی

آنها برخورد کرد که برای رفتن به زمین زراعتی یکی از آنها از خانه خارج شده بودند. به آنها سلام کرد و گفت : که من هم با شما میآیم. گفتند: بله. و از او معذرت خواهی نکردند. آن مرد ضعیف و فقیر بود. در نیمه را بودند که ابری بر آنها سایه افکند، فکر کردند که باران می بارد و عجله کردند. هنگامی که ابر بر روی آنها قرار گرفت، ناگهان صدایی از دل ابر به گوش رسید که ای آتش آنها را بگیر. من جبرئیل فرستاده خداوند هستم. ناگهان آتش از دل آن ابر، آن سه نفر را ربود و آن یک نفر دیگر هراسان باقی ماند و از آنچه بر آنها نازل شده بود تعجب کرده بود و نمی دانست دلیل آن چیست. پس به شهر بازگشت و دلیل آن را از یوشع بن نون پرسید و جریان آنچه را که دیده و شنیده بود تعریف کرد. یوشع بن نون گفت: آیا نفهمیدی خداوند که از آنان راضی بود بعد از آن رفتارشان با تو بر آنها خشمگین شد؟ گفت: کدام رفتارشان؟ سپس یوشع جریان را برای او توضیح داد. آن مرد گفت: من آنها را حلال کردم و آنها را بخشیدم. یوشع گفت: اگر قبل از این آنها را می بخشیدی فایده داشت اما الان نه، شاید بعدا - در آخرت - برای آنها فایده داشته باشد.(1)

17. اکمال الدین: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم روایت می کنند که فرمود: حضرت موسی صد و بیست و شش سال و هارون صد و سی و سه سال عمر کردند.(2)

توضیح: جمع بین این روایت و روایت هایی که در قبل در مورد جلو بودن مرگ هارون بر موسی مشکل است جز اینکه بگوییم که هارون از موسی بزرگتر و مسنتربود.(3)

18. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر فرمود: هنگامی که موسی کلیم الله در بیابان وفات یافت، صدایی از آسمان آمد که: موسی وفات یافت و کیست

1- . اصول الکافی 2 : 364 – 365 و در اول و آخر این حدیث توضیحی در مورد سن پیامبران (علیهما السلام) آمده است

2- . کمال الدین : 289

3- . روایت های فراوان و مختلف و گونگون و متفاوتی در مورد سن این دو حضرت نقل شده اند و به این خاطر تشخیص سن دقیق آنها سخت و

مشکل است

که نمیرد !؟ (1)

کتاب الحسین بن سعید یا کتاب نوادر او: محمد بن حسین مانند این روایت را ذکر می کند.(2)

19. صفوه الصفات از کفعمی: امام باقر علیه السلام فرمود: یوشع بن نون جانشین حضرت موسی هنگامی که با قوم عمالیق جنگید و آنها صورت ترسناکی داشتند و قوم بنی اسراییل از آنها ترسیده بودند نزد خداوند متعال شکایت کردند. خداوند به یوشع دستور داد که به خواص بنی اسراییل دستور بدهد که هرکدام از آنها یک کوزه توخالی به اسم عملیق بر روی شانه چپشان قرار دهند و با دست راستشان یک شاخ گوسفند سوراخ شده بگیرند و هرکدام از آنها در شاخ این دعا را بخواند: (دعای سمات) تا برخی از شیاطین انس و جن آن را نشنوند و آن را یاد نگیرند. سپس آخر شب آن کوزهها را در بین سپاه قوم عمالیق بیندازند و آنها را بشکنند. آنها نیز این کار را انجام دادند. پس عمالیق که گویی تنه درخت خرمای خشک شدهای بودند که داخل آنها خالی شده بود هلاک شدند.

سپس گفت: همانند این حدیث را از امام صادق علیه السلام پیدا کردم؛ فقط ایشان فرموده بود که جنگ عمالیق با حضرت موسی بود که آن را عثمان بن سعید العمری از ایشان روایت کرده است.(3)

میگویم: مؤلف کتاب الکامل میگوید: خداوند متعال در بیابان به موسی وحی کرد که من می خواهم هارون را بمیرانم، پس او را به فلان کوه ببر. سپس با هم به سوی آن کوه که خداوند فرموده بود رفتند که در آن درختی را دیدند که تا به حال مثل آن را ندیده بودند و همچنین خانه ای بود که تختی در آن قرار داشت و بر روی آن بستری وجود داشت و بویی خوش. وقتی که هارون آن را دید پسندید. گفت: ای موسی من دوست دارم که بر روی این تخت بخوابم. موسی به او گفت: برو بخواب. هارون گفت: من از خداوند این خانه میترسم که بیاید و بر من غضب کند. موسی به

1- . فروع الکافی 1 : 31
2- . نسخه خطی
3- . صفوه الصفات نسخه خطی

او گفت: نترس، من تو را کفایت میکنم. هارون گفت: پس بیا با من بخواب. وقتی که خوابیدند مرگ، هارون را فراگرفت. وقتی که مرگ را حس کرد به موسی گفت: که ای موسی، من را فریب دادی. پس هارون فوت کرد و با همان تخت به آسمان بالا برده شد. موسی نزد بنی اسراییل برگشت، آنها به او گفتند: تو به خاطر اینکه ما هارون را دوست داشتیم او را کشتی. موسی گفت: وای بر شما، آیا فکر می کنید که من برادرم را می کشم؟ هنگامی زیاد بر او اعتراض کردند نماز خواند و به خداوند متعال دعا کرد. خداوند تخت هارون را بین آسمان و زمین آورد تا مردم او را ببینند و به آنها خبر داد که او مرده است، و موسی او را نکشته است. پس حرف موسی باور کردند پس مرگ او در بیابان بود.

موسی صد و بیست سال عمر کرد و گفته شده است هنگامی که موسی با جوان خود، یوشع بن نون راه می رفتند، ناگهان باد سیاهی به سوی آنها آمد. وقتی یوشع به آنها نگاه کرد فکر کرد که روز قیامت است، پس موسی را دربرگرفت و گفت: وقتی من پیامبر خدا را گرفته باشم قیامت نمیشود. موسی لباسهایش را به آرامی خارج کرد و پیراهن در دست یوشع باقی ماند. هنگامی که یوشع به نزد قومش برگشت آنها پیراهن موسی را گرفتند و گفتند: که پیامبر خدا را کشتی. گفت: او را نکشتم ولی او خودش از دست من خارج شد. قومش حرف او را باور نکردند. یوشع گفت: اگر حرف من را باور نمی کنید سه روز به من مهلت بدهید - تا به شما ثابت کنم - پس کسی را مراقب او قرار دادند. هارون دعا کرد و به هرکدام از نگهبانانش در خواب خبر داده شد که یوشع موسی را نکشته است بلکه ما او را به نزد خود بردیم. پس یوشع را رها کردند و گفته شده است که: او تنهایی به گروهی از ملائکه رسید که مشغول کندن قبر بودند و همانند روایت های قبلی را ذکر کرد. سپس گفت: صاحب الکامل میگوید: خداوند یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم را به پیامبری در بین بنی اسراییل مبعوث کرد و به او امر کرد که به سوی شهر اریحا مکان انسان های ظالم برود.

علما بر سر کسی که این شهر را فتح کرد، اختلاف دارند. ابن عباس میگوید: موسی و هارون در بیابان فوت شدند و در مدت بیست سال هرکس داخل آن بیابان

شد، فوت کرد جز یوشع بن نون و کالب بن یوفنا. وقتی چهل سال سپری شد خداوند به یوشع وحی کرد که به سوی آن شهر برود و آن را فتح کند و یوشع نیز آن را فتح کرد. قتاده و السدی و عکرمه به مانند این را ذکر کرده اند. دیگران گفتند: موسی زنده بود تا زمانی که از بیابان خارج شد و به سوی شهر ظالمان حرکت کرد و یوشع بن نون و کالب بن یوفنا که شوهر خواهر موسی - مریم دختر عمران – بود جلودار آنان بودند. هنگامی که به آن شهر رسیدند ستمگران نزد بلعم بن باعورا که از نوادگان لوط بود جمع شدند و به او گفتند: موسی به سوی ما می آید تا ما را بکشد، و ما را از شهرمان آواره کند، پس خداوند را بخوان تا ما را علیه آنها یاری برساند. بلعم اسم اعظم خداوند را می دانست. گفت: چگونه برضد پیامبر خدا و یارانش دعا کنم - نفرین کنم - در حالی که ملائکه هم با او همراه هستند؟ آنها دوباره اصرار کردند و او هم امتناع می کرد. زنش را آوردند به او هدیه ای دادند او نیز قبول کرد و از او خواستند که شوهرش را راضی کند که موسی را نفرین کند. زنش همچنان به او اصرار میکرد تا این که او گفت: از خداوند استخاره میگیرم و استخاره گرفت خداوند هم در خواب او را از نفرین کردن منع کرد، و او به زنش این خبر را داد. زنش دوباره گفت: بار دیگر استخاره بگیر. او نیز دوباره استخاره گرفت و جوابی نگرفت. زنش گفت: اگر خداوند نمیخواست تو را از این کار منع می کرد. همچنان او را فریب داد تا سرانجام قبول کرد. پس سوار بر الاغ خود شد تا به طرف کوهی که بر قوم بنی اسراییل مشرف است برود تا بر روی آن کوه بایستد و بر ضد آنها دعا کند - نفرین کند -. الاغش فقط کمی با او حرکت کرد و سپس نشست و از رفتن امتناع کرد. از روی آن پایین آمد و آن را زد تا این که الاغ بلند شد و او سوار الاغ شد. بعد از کمی راه رفتن، الاغ دوباره امتناع کرد. سه بار این کار را تکرار کرد. برای بار سوم، هنگامی که او را زیاد زد خداوند زبان الاغ را گویا کرد و به بلعم گفت: وای بر تو ای بلعم، کجا می روی؟ آیا ملائکه را نمی بینی که مرا باز می دارند. اما او از کارش منصرف نشد. سپس خداوند به خر اجازه داد که با او برود تا اینکه بر قوم بنی اسراییل مشرف شد. اما هر بار که میخواست نفرین کند زبانش برمیگشت و ایشان را دعا میکرد و هرگاه می خواست که به صلاح قومش دعا کند دعایش به

نفرین بدل میشد. او را از این موضوع با خبر کردند پس گفت: این چیزی است که خداوند آن را بر ما چیره کرده است. زبانش را بیرون آورد و بر روی سینه اش افتاد و به آنها گفت: الان هم دنیا و هم آخرت را از دست دادم و چیزی جز مکر و حیله باقی نمانده است. به آنها دستور داد زنان را آرایش کنند و به آنها زیورآلات بدهند و آنها را به سوی سپاه بنی اسراییل بفرستند و هیچ زنی دست رد به سینه کسی که او را میخواهد نزند؛ و گفت: اگر حتی یکی از آنها زنا کند حساب آنها را رسیدهاید. آنها این کار را انجام دادند و زنان وارد لشگر بنی اسراییل شدند. زمری بن شلوم که بزرگ عشیره شمعون بن یعقوب بود زنی را گرفت و او را نزد موسی برد و به او گفت: به نظر تو این حرام است؟ به خدا قسم از این زنها به تو نمی دهیم. سپس آن زن را به داخل خیمه برد و بر روی او پرید. سپس خداوند بر آنها طاعون فرستاد. در آن زمان فنحاص بن العیزار بن هارون فرمانده موسی غایب بود، هنگامی که آمد و طاعون را دید که در بین قومش شایع شده است و به او خبر دادند که جریان چه بوده است او که مرد قدرتمندی بود به سوی زمری رفت و او را در حالی که با آن زن همبستر بود و دید با نیزه ای که در دستش بود آنها را کشت و هر دو را به هم چسپانید. پس طاعون برداشته شد و تا آن ساعت ده هزار نفر را کشته بود و گفته شده هفتاد هزار. و سپس خداوند این آیه را در مورد بلعم نازل کرد «واتل علیهم نبأ الذّی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فأتبعه الشّیطان فکان من الغاوین »

سپس موسی یوشع بن نون را با بنی اسراییل به سوی اریحا فرستاد. آنها داخل شهر شدند و ظالمان آن را کشتند و بعضی از آنها مانده بودند و نزدیک غروب خورشید بود و ترسید که شب برسد و او را ناتوان کنند، پس از خداوند خواست که خورشید را برای آنها نگه دارد. خداوند نیز آن کار را انجام داد خورشید را در آسمان باقی گذاشت تا همه آنها را نابود کرد. موسی وارد شهر شد و هرچه که خداوند خواست در آن شهر اقامت کرد. سپس خداوند او را نزد خودش برد و کسی از مردم جای قبرش را نمی داند. و اما هرکس که معتقد است که موسی قبل از این جنگ فوت کرده بود گفته است که: خداوند متعال به یوشع بن نون امر کرد که به طرف شهر ظالمان برود. پس با بنی اسراییل به طرف آن شهر لشکرکشی کرد و

مردی به نام بلعم بن باعور از سپاه او جدا شد و او اسم اعظم خداوند را می دانست. سپس روایت را به مانند قبل ادامه داد. و هنگامی که یوشع بن نون ظالمان را شکست داد شب شنبه بود که هوا بر آنها تاریک شد و از خداوند خواست که خورشید را برای آنها بازگرداند، و خداوند یک ساعت را بر روز اضافه کرد. سپس ظالمان را شکست داد و داخل شهر شد و غنائم آنها را برداشت تا قربانی - آتش - آنها را بگیرد، ولی آتش بر آنها وارد نشد. یوشع گفت: کسی در بین شما خیانت کرده است. با من بیعت کنید، با او بیعت کردند، و دست کسی که به او خیانت کرده بود به دستش چسپید. پس سر یک گاو طلایی را که با یاقوت مزین شده بود، برایش آورد، و آن را هم برای قربانی قرار داد و آن مرد خیانتکار را هم در کنار آن گذاشت. آتش آمد و آنها را خورد. گفته شده که: آن شهر را شش ماه محاصره کردند. در ماه هفتم به طرف شهر پیشروی کردند، پس فریاد بلندی کشیدند و دیوار، ویران شد و آنها داخل شهر شدند و ظالمان را به شکل بدی شکست دادند

و تعداد زیادی از آنها را کشتند. سپس گروهی از پادشاهان سرزمین شام با هم جمع شدند و به یوشع بن نون حمله بردند، یوشع با آنها جنگید و آنها را شکست داد. پادشاهان به غاری پناه بردند یوشع دستور کشتن آنها را داد، پس آنها را کشتند و به صلیب کشیدند. سپس بر تمام سرزمین شام حکومت می کرد و شام برای قوم بنی اسراییل شد و آن را از دیگر داراییهایش متمایز کرد. بعد از این، خداوند جانش را گرفت و کالب بن یوفنا را جانشین خود بر بنی اسراییل کرد. عمر یوشع صد و بیست و شش سال بود که بیست و هفت سال بعد از موسی این جنگ را انجام داد.پایان. (1)

مسعودی می گوید: پادشاه شام به نام سمیدع بن هزبر بن مالک به یوشع بن نون حمله کرد و با هم جنگهایی کردند تا اینکه یوشع او را کشت و سرزمینش را گرفت، و سایر ظالمان و عمالیق را نیز به آن پادشاه ملحق کرد. یوشع به سرزمین شام لشکرکشی های فراوانی انجام داد. یوشع بیست و نه سال بعد از موسی زنده ماند. در یکی از روستاهای بلقاء که جزء سرزمین شام بود مردی به نام بلعم بن

1- . الکامل 1 : 68 - 70

باعور بود که دعایش مستجاب می شد، قومش او را بر دعا کردن علیه - نفرین - یوشع وادار کردند اما برایش میسر نشد و او نتوانست آن کار را انجام دهد ولی به بعضی از پادشاهان عمالیق گفت: که زنان زیبا را به سوی سپاه یوشع بفرستند. آنها هم این کار را انجام دادند، سپس مردان یوشع زنا کردند و طاعون در بین آنها شایع شد که نود هزار از آنها را کشت. گفته شده که بیشتر از این کشته شدند. و گفته شده که یوشع در سن صد و ده سالگی فوت کرد و بعد از یوشع کالب بن یوفنا جانشین او شد.(1)

20. مهج الدعوات: از امام رضا علیه السلام روایت است که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم نوشته ای پیدا کرد و آن را نزد پیامبر آورد و ایشان فریاد زد: نماز با جماعت برگزار میشود و هیچ زن و مردی نباید در آن غایب باشد. سپس بالای منبر رفت و آن را که وصیت موسی به یوشع بود، خواند که در آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحیم همانا خداوند از خودتان به شما مهربانتر و دلسوزتر است. آگاه باشید که بهترین بنده خداوند کسی است که مخفیانه از خداوند بترسد و بدترین بنده خداوند کسی است که خودش را در بین مردم مشهور کرده باشد. هرکس می خواهد که اعمالش با اندازه های پُر و کامل اندازه گیری شود و حق خداوند را به خاطر نعمت هایی که به او عطا کرده است، ادا کند باید هر روز بگوید: «خداوند از هر نقصی منزه است آنطور که برای او شایسته است، هیچ شریکی برای خداوند وجود ندارد، آنطور که برای او شایسته است و سپاس برای خدا، آنطور که شایسته اوست و هیچ قدرت و توانی جز برای خداوند نیست؛ درود و سلام خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و اهل بیت عربی هاشمی او؛ و درود خداوند بر همه فرستادگان خداوند تا اندازه ای که خداوند راضی باشد».(2)

در کتاب دعوات الراوندی چنین روایتی نقل شده است.(3)

21. اکمال الدین: روایت می کنند که هنگامی که امام علی علیه السلام فوت

1- . مروج الذهب : 67 – 68
2- . مهج الدعوات : 379

3- . دعوات الراوندی نسخه خطی

کرد امام حسن علیه السلام سخنرانی کرد و گفت: ای مردم، خداوند در این شب حضرت عیسی علیه السلام را به آسمانها برد و در این شب یوشع بن نون فوت کرد.(1)

22. العدد: در شب بیست و یکم رمضان، خداوند حضرت عیسی علیه السلام را به آسمان بالا برد و همچنین موسی و همچنین جانشینش یوشع بن نون در این شب فوت کردند. ادامه روایت.

میگویم: بعضی از احوال یوشع و ذکر جریان وفات موسی و هارون در باب تیه (بیابان) قبلا ذکر شد.

ص: 475

1- . امالی الصدوق : 192

باب سیزدهم : داستان کامل بلعم بن باعور، که بخشی از آن را در باب پیشین آوردیم.

آیات:

- وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِیَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ*(1) {و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد*و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند}

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِیَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» این آیه درباره بلعم بن باعور نازل شده است؛ او از مردم بنی اسراییل بود. از امام رضا علیه السلام روایت است که: خداوند نام های اعظم خودش را به بلعم داده بود. هرگاه با آنها دعا می کرد، دعایش اجابت می شد،

1- . اعراف : 175 و 176

- به فرعون ملحق شد. وقتی که فرعون برای پیدا کردن موسی و اصحابش راهی شد به بلعم گفت: دعا کن که خداوند راه بر موسی و یارانش را ببندد، تا به آنها برسیم. سپس سوار بر الاغش شد تا دنبال آنها برود، ولی الاغش امتناع کرد و شروع به زدن آن کرد. خداوند زبانش را گویا کرد و گفت: وای بر تو به خاطر چه چیزی من را میزنی؟ آیا میخواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا و یارانش را نفرین کنی؟ و آنقدر آن را زد تا مُرد و اسم را از زبانش بیرون کشید. خداوند فرمود:«فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ» که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد*و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند}.

امام رضا علیه السلام فرمود: فقط سه حیوان وارد بهشت می شوند: الاغ بلعم، سگ اصحاب کهف و گرگ. گرگ به این خاطر که پادشاه ظالمی ماموری را برای یک قوم مؤمن فرستاد تا آنها را جمع کند و عذاب بدهد، آن مامور پسری داشت که او را زیاد دوست داشت. گرگ آمد و پسر آن مامور را خورد آن مامور خیلی ناراحت شد، خداوند آن گرگ را وارد بهشت کرد چون آن مامور را ناراحت کرده بود.(1)

2. قصص الانبیاء: معاویه بن عمار روایت می کند که: دروازه های شام بر یوشع بن نون باز شدند و او شهر به شهر آنها را فتح می کرد تا اینکه به شهر بلقاء رسید. در آن شهر به مردی به نام بالق(2)

رسیدند که مردم با او می جنگیدند ولی کسی

1- . تفسیر القمی : 230 و 231

2- . در کتابهای دیگر آمده است که بالق اسم پادشاه آن شهر بوده است و به خاطر اسم پادشاه، اسم آن روستا را بلقا گذاشتنند.

از آنها کشته نمی شد، دلیل آن را پرسید. گفته شد: یک زن نزد آنها ست که علم دارد. سپس از یوشع خواستند که با آنها صلح کند. سپس به سوی یک شهر دیگر رفت، آن شهر را محصور کرد و رئیس آن شهر کسی را نزد بلعم فرستاد و او را فراخواند. بلعم سوار بر خرش شد و رو به پادشاه حرکت کرد اما خرش لغزید. گفت: چرا لغزیدی؟ خداوند به الاغش قدرت نطق داد و جواب داد: چگونه نلغزم؟ در حالی که این جبرئیل است که نیزهای در دست دارد و شما را از آن بازمیدارد. آنان عقیده داشتند که به بلعم اسم اعظم (دعای بزرگ) داده شده است. پادشاه گفت: آنها را نفرین کن - او آن منافقی است که روایت شده که خداوند «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِىَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا » این آیه را برای او نازل کرده است -. و به رئیس شهر گفت: نفرین بر ایشان کارگر نمیافتد، بلکه به تو میگویم که باید زن ها را آرایش کنی و به آنها دستور بدهی تا به نزد مردان سپاه ایشان بروند و خود را به آنها نشان دهند و بیتردید، هنگامی که زنا در بین قومی رواج پیدا کند خداوند مرگ به سوی آن قوم می فرستد. وقتی زنان وارد سپاه شدند مردان با زنان درآویختند و خداوند بر یوشع وحی کرد که اگر بخواهی دشمن را بر آنها چیره می کنم یا اینکه با قحطی و خشکسالی آنها را نابود می کنم و یا اینکه مرگ سریع و زودرس را برای آنها می فرستم. پیامبر فرمود: آنها قوم من هستند، دوست ندارم دشمن بر آنها غلبه کند و یا اینکه آنها را با قحطی نابود کنی، ولی مرگ زودرس و سریع را بر آنها بفرست. می گویند که در سه ساعت از روز، هفتاد هزار نفر با طاعون کشته شدند.

3. تفسیر العیاشی: سلیمان لبّان از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: آیا میدانی مغیره بن سعید به مانند چیست؟ گفتم: نه نمی دانم. گفت: به مانند بلعم است کسی که اسم اعظم را به او داده شده بود. کسی که خداوند در مورد او فرمود: «آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» (1)

توضیح: شیخ طبرسی میگوید: «آیاتنا» یعنی دلیل و برهان ما و توضیح هایمان «فانسلخ منها » یعنی از علم به آن، با جهل خارج شد به مانند چیزی که از

1- . العیاشی نسخه خطی و همچنین البحرانی آن را در تفسیر البرهان آورده است.

پوستش بیرون میآید. «فأتبعه الشیطان» یعنی او را تعقیب کرد و گفته شده است که به معنای شیطان به او رسید و او را گمراه کرد. «فکان من الغاوین» یعنی جزء نابودشدگان شد. و گفته شده: از ناامیدشدگان، و در مورد شخص مورد نظر آیه اختلاف است. ابن عباس و ابن مسعود روایت می کنند که او بلعم بن باعور بوده است. مردی بود که دین موسی را داشت و در آن شهری که موسی قصد آن را کرده و همه آنان کافر بودند ساکن بود. او اسم اعظم خدا را با خود داشت که هرگاه با آن دعا می کرد، خداوند دعایش را مستجاب می کرد. این از ابی حمزه ثمالی و مسروق روایت شده است. ابوحمزه گوید: او بلعم بن باعورا از قوم بنی هاب بن لوط بود. ابوحمزه گوید: به من خبر رسیده که او امیه بن ابی الصلت الثقفی بوده است - خدا بهتر می داند - و کتاب های آسمانی را خوانده بود و می دانست که خداوند رسولی را در آن زمان بر مردم می فرستد. هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلّم به پیامبری فرستاده شد به او حسودی کرد. بر کشته شدگان جنگ بدر گذر کرد. در مورد آنها پرسید. گفتند: محمد صلی الله علیه و آله وسلّم آنها را کشته است. گفت: اگر پیامبر نمیشد نزدیکانش را نمی کشت. و گفته شده: که منظور از آن منافقان از اهل کتاب هستند و امام باقر علیه السلام فرمود: منظور از آیه در اصل، بلعم است. سپس خداوند اسم او را برای هر فرد مؤمنی که هوا و هوس خودش را بر هدایت خدا ترجیح دهد مثال میزند.

«و لوشئنا لرفعناه بها» یعنی با آن نشانه ها، یا اینکه اگر می خواستیم منزلتش را با ایمانش و معرفتش قبل از اینکه کافر شود، بالا می بردیم، ولی او را بر حال خودش گذاشتیم تا ایمانش زیاد شود پس کافر شد. و گفته شده است که معنا این است: اگر میخواستیم بین او و آنچه که از معصیت و گناه انتخاب کرده بود مانع می شدیم. «ولکنّه أخلد إلی الأرض» یعنی به دنیا تکیه کرد. «إن تحمل علیه یلهث و إن تترکه یلهث» صفتش مانند صفت سگ است، اگر او را طرد کنی و بر او سخت بگیری زبانش را از دهانش بیرون می آورد، و نیز اگر او را رها کنی و طرد نکنی «تحمل علیه» تحمل از واژه حمله است نه حمل. معنا این است: چه او را نصیحت کنی و چه نصیحت نکنی باز گمراه می شود. و گفته شده است به خاطر پست و کم

همت بودنش به سگ تشبیه شده است. سپس سگ را به له له زدن (زبان از دهان درآوردن) تشبیه می کند. چون عرب ها عادت دارند که هرچیزی را به چیز دیگری تشبیه کنند. سپس وجه شبه را در مشبه به توضیح می دهند هرچند که آن وجه شبه در مشبه وجود نداشته باشد. و گفته شده که: او را در بیرون آوردن زبانش به سگ تشبیه کرده است چون با زبانش مردم را اذیت میکند، چه به او حمله کنی و چه رهایش کنی. به کسی که با زبانش مردم را اذیت می کند میگویند: فلانی، زبانش را مانند سگ از دهانش بیرون آورده است و لهث اینجا به معنای پارس کردن است.(1)

ص: 480

1- . مجمع البیان 4 : 499 - 501

آیات:

- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَشْكُرُونَ

- *(1)

{آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند و هزاران تن بودند خبر نیافتی پس خداوند به آنان گفت تن به مرگ بسپارید آنگاه آنان را زنده ساخت آری خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند}

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: «اَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِمْ» بیماری طاعون بعضی از مناطق سرزمین شام را گرفت و به خاطر آن مردم زیادی آن طور که خداوند فرمود برای فرار از طاعون، از آن شهرها خارج شدند و به غاری پناه بردند و همگی در یک شب مردند و جسدهایشان آنجا مانده بود. وقتی کسی بر آنها گذر می کرد با پایش استخوانهای آنها را از سر راهش کنار میزد. سپس خداوند آنها را زنده کرد و به خانههایشان بازگرداند و مدت زیادی زنده ماندند و دوباره مردند و دفن شدند.(2)

2. منتخب البصائر: از حمران بن اعین روایت است که از امام باقر علیه السلام

1- . بقره / 243
2- . تفسیر القمی / 70

پرسیدم: آیا در بین قوم بنی اسرائیل چیزی بوده است که اینجا نباشد؟ فرمود: نه. پرسیدم: سپس در مورد این سخن خدا که فرمود:«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ » برایم توضیح بده. آیا آنها را زنده کرد تا مردم به آنها نگاه کنند و در همان روز دوباره مردند یا اینکه آنها را به دنیا بازگردند؟ فرمود: آنها را به دنیا بازگرداند و به خانه هایشان باز گشتند، غذا می خوردند و با زنهایشان ازدواج کردند و تا زمانی که خداوند مقدر کرده بود، زندگی کردند سپس با مرگ طبیعی خودشان مردند.(1)

تفسیرالعیاشی: این روایت را از حمران روایت می کند.(2)

3. قصص الانبیاء: هشام بن سالم روایت می کند که عبدالأعلی مولی بنی سام از امام صادق علیه السلام در مورد حدیثی که مردم آنها را روایت می کردند، پرسید. و من هم آنجا بودم. حضرت فرمود: آن حدیث چیست؟ گفت: روایت می کنند که: خداوند متعال به حزقیل وحی کرد که به فلان پادشاه بگو که من در فلان روز تو را می میرانم. حزقیل به نزد پادشاه رفت و او را باخبر کرد. پادشاه در حالی که بر روی تختش بود، آنقدر دعا کرد تا اینکه بین دیوار و تخت افتاد. گفت: پروردگارا، مرگم را به تأخیر بینداز تا پسرم بزرگ شود و کارهایم را انجام بدهم. خداوند به حزقیل وحی کرد که به او بگو که پانزده سال به عمرش اضافه کردم. حزقیل گفت: پروردگارا، به عزتت قسم، میدانی که تا به حال هیچ دروغی نگفتم. خداوند بر او وحی کرد: تو بنده و مامور من هستی. پس به او بگو.(3)

4 . قصص الانبیاء: از عمربن یزید درباره آیه « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ » روایت می کند: این قوم اهل شهری از شهرهای شام و از قوم بنی اسراییل بودند که هفتاد هزار خانوار بودند و بیماری طاعون همیشه در شهرستان شایع می شد و هرگاه احساس می

1- . مختصر بصائر الدرجات : 23 و 24

2- . تفسیر العیاشی نسخه خطی و همچنین البحرانی آن را در تفسیر البرهان 1 : 233 آورده است

3- . قصص الانبیاء نسخه خطی

کردند که طاعون آمده است ثروتمندان از شهر خارج میشدند و فقیران به خاطر ضعیف بودنشان در شهر میماندند؛ و مرگ جان بیشتر آنهایی را که در شهر مانده بودند، میگرفت و کسانی که از شهر خارج شده بودند کمتر میمردند. پس استخوان هایشان پوسیده شد. حزقیل علیه السلام که یکی از پیامبران بود، بر آنها گذر کرد و بر آنها گریه کرد و گفت: پروردگارا، اگر اراده میکردی الان آنها را زنده می کردی، و خدا هم آنها را زنده کرد. و در روایتی دیگر چنین آمده است که: خداوند به او وحی کرد که بر آنها آب بپاش. او نیز این کار را انجام داد و آنها زنده شدند.(1)

توضیح: چنان که از روایت کافی(2)

ظاهر است بخشی از این روایت افتاده است، با این که آخر سند هر دو روایت یکی است.

5. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی که پادشاه قبط به قصد ویران کردن بیت المقدس از شهر خارج شد، مردم در نزد حزقیل جمع شدند و از پادشاه نزد او شکایت کردند. گفت: امشب با پروردگارم مناجات می کنم. هنگامی که شب فرارسید حزقیل با خداوند مناجات کرد، خداوند بر او وحی کرد که: من در مقابل آنان برای شما کافی هستم، در حالی آنها از ترس پادشاه گریخته بودند. و خداوند به فرشته باد وحی کرد که جان پادشاه و همراهانش را بگیر و همه آنها مردند. حزقیل علیه السلام فریاد زد و قومش را از آن خبر آگاه کرد. سپس برای پیدا کردن آنها رفتند و آنها را مرده پیدا کردند. حزقیل مغرور شد و گفت: برتری سلیمان بر من چه بوده است در حالی که چنین قدرتی به من داده شده است. درهمین هنگام زخمی بر کبد حزقیل به وجود آمد و او را اذیت کرد. در برابر خداوند فروتن و ذلیل شد و بر روی خاکستر نشست. خداوند به او فرمود: که شیره خرما را از بیرون به سینه ات بمال، او نیز این کار را انجام داد و دردش از بین رفت. (3)

قصص الانبیاء: چنین روایتی را با اسناد به صدوق و ثمالیّ ذکر کرده است.(4)

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

2- . روایت شماره 6
3- . محاسن البرقی : 553 - 554
4- . قصص الانبیاء نسخه خطی

طبرسی در مورد آیه «الذین خرجوا من دیارهم» {کسانی که از شهرهایشان خارج شدند} گفت: از حسن روایت شده است که آنها مردمی از قوم بنی اسراییل بودند که به خاطر بیماری طاعون که در سرزمینشان شایع شده بود، فرار کردند. از ضحاک و مقاتل روایت است که: از جهاد کردن فرار کردند در حالی که بر آنها واجب شده بود. و به این آیه استناد کردند که: «قاتلوا فی سبیل الله» {در راه خداوند بجنگید}. و گفته شده که: آنها قوم حزقیل بودند و حزقیل سومین پیامبر قوم بنی اسراییل بعد از موسی بود؛ به این ترتیب که بعد از موسی، قیّم امور بنی اسراییل یوشع بن نون سپس کالب بن یوفنا و سپس حزقیل بودند و به حزقیل ابن العجوز میگفتند چون مادرش پیرزن بود. مادرش در حالی که پیر و نازا شده بود از خداوند پسری خواست و خداوند به او عطا کرد. حسن میگوید: او همان ذوالکفل است و به این دلیل که هفتاد پیامبر را از کشته شدن نجات داد و کفیل آنها شد و به او ذوالکفل می گفتند. و به آنها گفت: شما بروید چون اگر من کشته شوم بهتر است که همه شما کشته شوید. هنگامی که قوم یهود آمدند و از حزقیل در مورد هفتاد پیامبر پرسیدند، او گفت: آنها رفتند و من الان نمیدانم که آنها کجا هستند و خداوند متعال مانع شد از این که آنان ذوالکفل را بکشند. «و هم ألوف» مفسران به اجماع معتقدند که منظور از الوف - هزاران -، کثرت عدد است. جز ابن زیدون که می گوید: منظور این است که آنان متحد و به همپیوسته رفتند و از روی دشمنی خارج نشدند. و کسانی که گفته اند منظور از آن زیاد بودن عدد است با هم اختلاف دارند. عطا گفت: منظور سه هزار است، مقاتل و کلبی می گویند: هشت هزار، ابی روق می گوید: ده هزار، سدی گفته است: سی و چند هزار، ابن عباس و ابن جریح گفته اند: چهل هزار، عن ابن ابی ریاح گفته است: هفتاد هزار و ضحاک گفته است که تعداد زیادی بودند.

«حذر الموت» یعنی به خاطر ترس از مرگ. « فقال لهم الله موتوهم احیاهم » ابن عباس میگوید: خداوند به خاطر دعای پیامبرشان حزقیل آنها را زنده کرد. گفته شده که منظور، شمعون یکی از پیامبران بنی اسراییل بوده است. سپس طبرسی رحمه الله داستان را ادامه می دهد و میگوید: گفته شده که اسم آن روستایی که از آن خارج شدند، داوردان بود و گفته شده که اسمش واسط بوده است. کلبی و ضحاک و

ص: 484

مقاتل میگویند: پادشاهی از قوم بنی اسراییل به آنها دستور داد با دشمنانشان بجنگند. پس از شهر خارج شده و سپاه تشکیل دادند، سپس از جنگ و مرگ ترسیدند و بهانه آوردند و گفتند که: در سرزمینی که میخواهیم به آنجا برویم بیماری وبا آمده، پس به آنجا حمله نمی کنیم تا آن بیماری از آنجا برود. سپس خداوند مرگ را بر آنها فرستاد. هنگامی که دیدند که بیشتر آنها مردهاند به خاطر فرار از مرگ از شهر خارج شدند. وقتی پادشاه این شرایط را دید گفت: خدای من، ای پروردگار یعقوب و ای خدای موسی گناه بندگانت را دیدی، پس نشانهای از خودت به آنها نشان بده تا بدانند که نمیتوانند از تو فرار کنند. سپس خداوند همه آنها را و حیواناتشان را میراند و هشت روز بر آنها گذشت تا اینکه بدنشان باد کرد و بوی جسدشان عوض شد. مردم به سوی آنها رفتند ولی به خاطر بوی بدشان نتوانستند آنها را دفن کنند. یک آغل برای آنها درست کردند تا از دست درندگان در امان باشند و آنها را همان جا گذاشتند. مدتی از مرگشان گذشت تا اینکه جسمشان پوسید و استخوانهایشان ظاهر شده و مفصل هایشان جدا شد. و حزقیل بر آنها گذشت و با تعجب به آنها نگاه کرد که خداوند بر او وحی کرد: ای حزقیل، آیا می خواهی که یک نشانه خداوندی به تو نشان دهم؟ و به تو نشان دهم که مردگان چگونه زنده می شوند؟ گفت: بله، سپس خداوند آنها را زنده کرد و گفته شده که آنها از قوم حزقیل بودند که خداوند بعد از هشت روز آنها را زنده کرد و داستانش اینطوری بوده که وقتی آنها مردند حزقیل دنبالشان رفت و آنها را پیدا کرد در حالی که مرده بودند. سپس گریه کرد و گفت: من در میان قومی بودم که تو را تحمید و تسبیح و تقدیس می کردند، ولی الان تنها ماندهام و قومم را از دست داده ام. خداوند به او وحی کرد. زنده کردنشان را به دست تو می دهم. حزقیل علیه السلام گفت: باذن خداوند زنده شوید، سپس آنها زنده شدند.(1)

6. کافی: امام باقر علیه السلام در باره آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» فرمود: آنها مردم یکی

1- . مجمع البیان 2 : 346 - 347

از شهرهای شام بودند که هفتاد هزار خانوار بودند و بیماری طاعون گهگاه بین آنها شایع میشد و هروقت احساس میکردند که طاعون آمده است ثروتمندان از شهر خارج می شدند چون قدرتمند بودند و فقیران به خاطر ضعیف بودنشان در شهر میماندند و مرگ در میان کسانی که در شهر مانده بودند بیشتر بود و آنهایی که از شهر خارج شده بودند کمتر میمردند. آنهایی که خارج شده بودند می گفتند: که اگر در شهر مانده بودیم تعداد بیشترمان تلف شده بودند و آنهایی که در شهر مانده بودند می گفتند اگر از شهر بیرون میرفتیم تعداد کمی از ما می مردند. فرمود: و به خاطر این قرار گذاشتند که اگر طاعون آمد همه آنها از شهر خارج شوند وقتی احساس کردند که طاعون آمده است همه آنها برای فرار از طاعون و ترس مرگ، از شهر خارج شدند و تا آن زمان که خدا خواست در شهرها پراکنده شدند. سپس به یک شهر خرابه ای گذر کردند که مردمش آن شهر را ترک کرده بودند و طاعون آنها را نابود کرده بود، پس در آن شهر ساکن شدند. هنگامی که بار و بُنه خود را باز کردند و مستقر شدند. خداوند به آنها گفت: بمیرید؛ پس همان لحظه همه آنها مردند و پوسیده شدند و استخوان هایشان بر سر راه عابران بود که آنها را جارو کردند و کنار زدند و در یک گوشه ای جمع کردند. یکی از پیامبران بنی اسراییل به نام حزقیل بر آنها گذر کرد. هنگامی که استخوآنهایشان را دید، گریه کرد و اشک ریخت و گفت: خدایا ای کاش آنها را الان زنده میکردی آنچنانکه آنها را میراندی تا شهر تو را آباد می کردند و بندگانت را به دنیا میآوردند و همراه سایر بندگانت تو را عبادت می کردند. خداوند به او وحی کرد که: آیا دوست داری آنها را زنده کنم؟ گفت: بله، خدایا آنها را زنده کن. خداوند به او وحی کرد که این کلمات را تکرار کن. سپس آنچه را که خداوند به او گفت تکرار کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: آن کلمات، اسم اعظم خداوند بود. هنگامی که حزقیل آن سخنان را تکرار کرد، به استخوانها نگاه کرد در حالی که به سوی هم پرواز میکردند و زنده شدند و به هم نگاه می کردند و خداوند را ذکر می کردند و او را تکبیر و تسبیح و تهلیل میکردند. حزقیل علیه السلام در آن

وقت گفت: شهادت می دهم که خداوند بر هرکاری تواناست. عمر بن یزید روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: که این آیه در مورد آنها نازل شده است.(1)

7. میگویم: شیخ احمد بن فهد در کتاب مهذب و غیر آن به استناد از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: روز نوروز همان روزی است که در آن روز، خداوند مردمی را که هزاران نفر بودند و به خاطر ترس از مرگ از شهرشان خارج شده بودند، زنده کرد. خداوند به آنها گفته بود بمیرید و سپس آنها را زنده کرد، چرا که یکی از پیامبران از خداوند خواسته بود که آنها را زنده کند. سپس به او وحی شد که: آب بر روی قبرهایشان بریز، او نیز در این روز بر روی آنها آب پاشید و زنده شدند که تعدادشان سی هزار نفر بودند. به خاطر همین، ریختن آب در نوروز یک سنت قدیمی شد که جز راسخون در علم، هیچ کس دلیل آن را نمی دانست.(2)

8. احتجاج، توحید، عیون اخبار الرضا علیه السلام: حسن بن محمد النوفلی در مورد احتجاجات - برهانهای - امام رضا علیه السلام برای مذاهب مختلف روایت می کند که امام رضا علیه السلام به جاثلیق فرمود: یسع همان معجزه ای را برای قومش انجام داد که حضرت عیسی انجام داد ولی قومش او را خدای خود نکردند و حزقیل همان کاری را انجام داد که حضرت عیسی انجام داد. او سی و پنج هزار نفر را بعد از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده کرد. سپس بر سر جالوت نگاه کرد و گفت: آیا چیزی در مورد این گروه از بنی اسراییل در تورات است؟ هنگامی که بخت نصر به بیت المقدس حمله کرد، آنها را از بین اسیران بنی اسراییل انتخاب کرد و آنها را به بابل برد. سپس خداوند او را بر آنها فرستاد و آنها را زنده کرد. سپس امام رضا علیه السلام به آن مرد مسیحی رو کرد و فرمود: ای مرد مسیحی، آیا این پیامبران قبل از عیسی بودند یا عیسی قبل از آنها؟ گفت: آنها قبل از عیسی بودند. امام فرمود: پس چرا عیسی را خدای خود گرفتید؟ باید یسع و حزقیل را خدای خود می گرفتید، چون آن دو قبل از عیسی، معجزه زنده کردن مردگان و

1- . روضه الکافی : 198 و 199
2- . المهذب نسخه خطی

دیگر معجزات عیسی را انجام داده بودند. تعداد زیادی از قوم بنی اسراییل به خاطر ترس از طاعون و مرگ از شهرشان فرار کرده بودند، خداوند همه آنها را در عرض یک لحظه در روستایی میراند، مردم آن روستا برای آنها آغل درست کردند و آنقدر در آن ماندند تا اینکه استخوانهایشان خرد و پوسیده شدند. یکی از پیامبران بنی اسراییل بر آنها گذر کرد و از آنها و زیاد بودن استخوان های پوسیده تعجب کرد، خداوند به او وحی کرد که آیا دوست داری آنها را زنده کنم و به آنها هشدار بدهی؟ گفت: بله، خداوند به او وحی کرد که: آنها را صدا بزن. او گفت: ای استخوان های پوسیده به اذن خداوند زنده شوید. سپس همه آنها زنده شدند و ایستادند و خاک را از روی سرشان میتکاندند.(1)

9. احتجاج: در حدیث آن زندیق که از امام صادق علیه السلام در مورد مسائلی سؤال پرسیده بود، آمده است که حضرت فرمود: خداوند مردم زیادی را که از ترس طاعون از سرزمینهایشان فرار کردند زنده کرد. خداوند آنها را مدت زیادی میرانده بود به طوری که استخوانهایشان پوسیده و اعضای بدنهایشان از هم جدا شده بود و به خاک تبدیل شده بودند. خداوند هنگامی که خواست قدرت خود را به مردم نشان دهد، پیامبری را مبعوث کرد که حزقیل نام داشت. پس آنان را صدا زد پس بدنهایشان جمع شد و روحشان بازگشت و به شکل قبل از مرگشان برگشتند و حتی یک نفر از تعدادشان کم نشده بود، و بعد از آن زمان زیادی زندگی کردند.(2)

میگویم: داستان حزقیل را به خاطر پیروی از آنچه بین مفسران و مورخان، مشهور است اینجا کتاب ذکر کردیم. از بعضی روایتها آشکار است که این داستان، بعد از این ذکر میشود.

1- . احتجاج الطبرسی : 228 و 229 توحید الصدوق : 434 و 436 عیون الاخبار : 90 – 91 و شرح کامل این حدیث را در کتاب الاحتجاجات 10 : 299 – 318 می توانید بیابید
2- . احتجاج الطبرسی : 188 این روایتی طولانی است و مولف آن را در کتاب الاحتجاجات آورده است، برای مراجعه ج 10 : 164 – 188

آیات:

-وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولاً نَّبِیًّا* وَکَانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاهِ وَالزَّکَاهِ وَکَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا* (1) {و

در این کتاب از اسماعیل یاد کن زیرا که او درستوعده و فرستادهای پیامبر بود*و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان میداد و همواره نزد پروردگارش پسندیده[رفتار] بود }

روایات:

1. عیون اخبار الرضا علیه السلام ، علل الشرائع: جعفری از امام رضا علیه السلام روایت میکند که: فرمود:آیا می دانی چرا به اسماعیل لقب صادق الوعد داده اند؟ گفتم: نه نمیدانم. ایشان فرمود: چون به یک مردی وعده داد و به مدت یک سال نشست و منتظرش ماند.(2)

معانی الاخبار: چنین روایتی را نقل کرده است.(3)

2. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: آن اسماعیل که خداوند در قرآن در مورد او فرمود: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولاً نَّبِیًّا» او اسماعیل پسر حضرت ابراهیم نبود بلکه یکی از پیامبرانی بود که خداوند او را بر قومش مبعوث کرد که قومش او را گرفتند و پوست سر و صورتش

-1 . مریم / 54 و 55
-2 . عیون الاخبار / 233 علل الشرائع / 37
-3 . معانی الاخبار / 19

را کندند. یک فرشته به نزد او آمد و گفت: خداوند متعال مرا به سوی تو فرستاده است، هر چیزی را که دوست داری به من دستور بده. گفت: اسوه من آن است که در حق حسین علیه السلام انجام دادند.(1)

کامل الزیاره: از محمد بن سنان چنین روایتی ذکر شده است. (2)

3 . علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل، رسول و پیامبر خدا بود که قومش او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند. یک فرستاده از جانب خداوند نزد او آمد و به ایشان گفت: پروردگارت برایت سلام فرستاد و گفت: که دیدم قومت با تو چکار کردند و مرا مامور کرده است که از تو اطاعت کنم. پس هر چه که دوست داری به من دستور بده. ایشان فرمود: اسوه من حسین بن علی علیه السلام است.(3)

کامل الزیاره چنین روایتی را ذکر کرد.(4)

4 . قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و علی آله و سلّم فرمود: بهترین صدقه، صدقه زبان است که از خونریزی و انجام کار زشت جلوگیری می کند و به برادر مسلمانت نفع می رساند. سپس فرمود: عابدترین مرد بنی اسراییل کسی بود که برای برآوردن نیازهای مردم نزد پادشاه تلاش می کرد. او اسماعیل بن حزقیل را دید و گفت : از اینجا حرکت نکن تا به نزد تو برگردم. ولی وقتی نزد پادشاه رفت او را فراموش کرد و اسماعیل نزدیک به یک سال منتظر ماند و خداوند برای او گیاه رویاند تا آن را بخورد و برای او چشمه ای جاری کرد و با یک ابر برایش سایه ایجاد کرد. یک سال بعد از آن روز، پادشاه با آن مرد عابد برای گردش از کاخ بیرون رفتند و او را دیدند. مرد عابد به او گفت: ای اسماعیل، تو هنوز اینجایی؟ اسماعیل گفت: تو به من گفتی اینجا بمان، من هم ماندم. به این خاطر صادق الوعد نامیده شد. و یک مرد ظالمی همراه پادشاه بود گفت: ای پادشاه این مرد دروغ میگوید. من قبلا از اینجا عبور کردم ولی او را ندیدم.

1- . علل الشرائع : 37
2- . کامل الزیارات : 64
3- . علل الشرائع : 37

4- . كامل الزيارات : 64 و 65

اسماعیل به او گفت: اگر دروغ گفته باشی خداوند بهترین چیزی را که به تو داده است از تو بگیرد. پس دندآنهای این مرد در دهانش خرد شدند. مرد ظالم گفت: من این مرد صالح را تکذیب کردم. از او بخواه که دعا کند که خداوند دندانهایم را به من برگردان. من پیرمرد هستم. پادشاه از او خواست تا برایش دعا کند. گفت: من دعا میکنم. گفت: الان؟ فرمود: نه، تا هنگام سحر آن را به تاخیر انداخت سپس دعا کرد. سپس پیامبر فرمود: ای فضل، بهترین وقت دعا کردن هنگام سحر است. خداوند فرمود: «و بالأسحار هم یستغفرون» {سحرگاهان از خداوند طلب آمرزش و بخشش می کردند }. (1)

قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل پیامبر خدا بود که در منطقه صفاح(2) با یک مرد وعده گذاشتند و به خاطر وعده اش یک سال آنجا مانده بود و اهل مکه دنبالش میگشتند و نمی دانستند کجاست. تا اینکه روزی مردی او را دید و به او گفت: ای پیامبر خدا بعد از تو ضعیف و هلاک شدیم. اسماعیل فرمود: که فلان مرد با من قرار گذاشت که اینجا باشم و اینجا میمانم تا بیاید. به سوی آن مرد رفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، به پیامبر خدا وعدهای دادهای و خلف وعده کردهای. آن مرد نزد اسماعیل آمد و گفت: ای پیامبر خدا وعده ام را فراموش کرده بودم. اسماعیل گفت: به خدا قسم اگر نمی آمدی تا روز محشر اینجا منتظرت می شدم. خداوند فرمود: «واذکر فی الکتاب اسماعیل إنّه کان صادق الوعد». (3)

6 . کامل الزیاره: از برید العجلیّ روایت می کنند که به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا ! در باره اسماعیل برایم توضیح بده که خداوند در قرآن در مورد او فرمود: «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيًّا» آیا او اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام است؟ چون مردم فکر می کنند که او اسماعیل فرزند ابراهیم است. فرمود که: اسماعیل قبل از ابراهیم فوت میکند و ابراهیم، حجت خدا، قائم و صاحب شریعت بود. گفت: اسماعیل بر چه قومی مبعوث شد و او چه کسی بود فدای شما شوم؟ فرمود: او اسماعیل پسر حزقیل پیامبر بود که

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی
2- . مکانی است در بین حنین و مکه

3- . قصص الانبیاء نسخه خطی

خداوند او را پیامبر قومش کرد ولی آنها او را به دروغ گویی متهم کردند و پوست صورتش را کندند و او را کشتند. خداوند بر آنها خشمگین شد و ملکه عذاب را بر آنها فرستاد. او به اسماعیل گفت: که من سطاطائیل ملکه عذاب هستم. خداوند مرا به سوی تو فرستاده تا به هر شکل که تو می خواهی قومت را عذاب بدهم. اسماعیل گفت: ای سطاطائیل من احتیاجی به تو ندارم. خداوند بر او وحی کرد: پس چه خواستهای داری ای اسماعیل؟ گفت: پروردگارا، پیمان خداوندی را برای خودت و پیامبری را بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و ولایت را بر جانشینان پیامبر بسته ای و مردم را بر آنچه قوم حسین بن علی علیه السلام بعد از پیامبر بر سر او میآوردند آگاه کردی. و تو به حسین علیه السلام وعده داده ای که او را به دنیا بازگردانی تا انتقامش را از دشمنانش بگیرد و ای پروردگار، خواسته من این است که انتقامم را از کسانی که این کار را انجام دادند بگیرم، آنطور که حسین علیه السلام را به دنیا برمی گردانی من را نیز برگردان تا انتقامم را از دشمنانم بگیرم؛ پس خداوند به اسماعیل بن حزقیل وعده داد؛ پس او با حسین علیه السلام به دنیا رجعت میکند.(1)

7 . مجالس المفید: سماعه روایت می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: آن کسی که خداوند در کتابش فرمود: « وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِیًّا » پیامبری بود که قومش بر او چیره شدند و پوست صورت و سرش را کندند. خداوند یک فرشته به سوی او فرستاد و فرمود: خداوند بزرگ بر تو سلام می کند و گفت: دیدم که قومت با تو چکار کردند. پس از من چه چیزی بخواه تا آن را برایت برآورده کنم. ایشان فرمود: ای پروردگار جهان، اسوه من حسین بن علی بن ابوطالب علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرمود: او اسماعیل پسر ابراهیم نیست.(2)

توضیح: مشهور در بین عامه این است که او اسماعیل پسر ابراهیم بوده است. و بعضی از آنها بخشی از آنچه در این روایتها آمده است را نقل کردهاند.

1- . کامل الزیارات : 65
2- . المجالس : 24

باب شانزدهم : داستان الیاس و الیا و یسع علیهم السلام

آیات:

- وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطاً وَكُلاًّ فضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * (1) {و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند*و اسماعیل و یسع و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم }

- وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنْ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ* أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ* اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ* فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ* وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِی الْآخِرِينَ* سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ* إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ* إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ* (2) {و به راستی الیاس از فرستادگان [ما] بود*چون به قوم خود گفت آیا پروا نمی دارید*آیا بعل را می پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید*[یعنی] خدا را که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست*پس او را دروغگو شمردند و قطعا آنها [در آتش] احضار خواهند شد*مگر بندگان پاکدین خدا*و برای او در [میان] آیندگان [آوازه نیک] به جای گذاشتیم*درود بر پیروان الیاس*ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم*زیرا او از بندگان با ایمان ما بود}

- وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنْ الْأَخْيَارِ * (3)

{و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور [که] همه از نیکانند}

1- . انعام / 85 و 86
2- . صافات / 123 - 132
3- . ص / 48

تفسیر:

گفته شده: بعل اسم بت قوم بکّ در سرزمین شام است. آن سرزمینی که الان به آن بعلبک می گویند. و گفته شده که: که بعل به زبان یمنی یعنی خدا، و به این معناست که آیا بعضی از خدایان را میخوانید؟ «فإنّهم لمحضرون» یعنی عذاب داده می شوند. «الیاسین» گفته شده: لغتی در الیاس است و گفته شده: جمع الیاس است و منظور از آن الیاس و پیروانش هستند. نافع و ابن عامر و یعقوب با اضافه آل به یاسین خواندهاند.، پس یاسین ابا إلیاس میشود یا منظور حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و معنای اخیر در کتاب الإمامه (1)در

تفاسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است.

روایات:

1. کافی: مفضل بن عمر روایت می کند که نزدیک در خانه امام صادق علیه السلام رفتیم و خواستیم برای ورود اجازه بگیریم، شنیدیم که با زبانی غیر عربی صحبت می کند. فکر کردیم که زبان سریانی است. سپس گریه کرد و ما هم به خاطر گریه او گریه کردیم. سپس غلامش را دنبال ما فرستاد و به ما اجازه ورود داد و ما هم داخل شدیم. به او گفتم: خداوند تو را هدایت کند، نزد تو آمدیم و خواستیم کسب اجازه کنیم و داخل شویم که شنیدیم که با زبانی غیر عربی حرف می زنی، فکر کردیم زبان سریانی است. سپس گریه کردید و ما هم به خاطر گریه شما گریستیم. ایشان فرمود: بله، از الیاس نبی یاد میکردم که او عابدترین پیامبر بنی اسراییل بود. من آنچه را که او در سجده اش می گفت گفتم. سپس حضرت شروع کرد که آن را با زبان سریانی بگوید؛ به خدا هیچ کشیش و اسقفی را فصیح تر از او در لهجه سریانی ندیدیم. سپس ایشان آن ذکر را برای ما به عربی تفسیرکرد. فرمود: که او در سجده اش میگفت: خداوندا آیا مرا عذاب میدهی؟ در حالی که در گرمای ظهر روز به خاطر تو تشنه ماندهام. آیا من را عذاب میدهی در حالی که من صورتم

1- . و اینجا در روایت شماره 10 آمده است

را در خاک مالیده ام. آیا من را عذاب میدهی در حالی که گناهان تو را انجام نداده ام؟ آیا من را عذاب میدهی در حالی که در عبادت تو شب زنده داری کردهام؟ حضرت فرمود: خداوند به او وحی کرد که سرت را بلند کن من تو را عذاب نمی دهم. سپس گفت: اگر به من بگویی که عذابت نمی دهم ولی بعدا عذابم دهی چکار کنم؟ مگر من عبد تو نیستم و تو خدای من؟ خداوند به او وحی کرد که: سرت را بلند کن چون من تو را عذاب نمی دهم. من هر وقت به کسی وعده بدهم به وعده خود عمل می کنم. (1)

2 . قصص الانبیاء: ابن عباس گفت: یوشع بن نون بعد از موسی، بنی اسراییل را به شام برد و آنجا سکونت داد و آنجا را در بین آنها تقسیم کرد. پس عشیرهای از آنان در سرزمین بعلبک ساکن شدند و آن نسلی است که الیاس نبی خدا از آنها است. خداوند پادشاهی را برای آنها فرستاد و او آنها را به پرستش بتی به نام بعل تحریک کرد - فریب داد -. که خداوند فرمود: « وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنْ الْمُرْسَلِينَ *إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ *أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ *اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ *فَكَذَّبُوهُ » و پادشاه همسر ظالمی داشت که هرگاه او آنجا نبود جانشینش بود و در بین مردم حکومت می کرد. و آن زن یک نویسنده حکیم داشت که سیصد انسان مؤمن که آن زن قصد کشتن آنها را داشت، نجات داده بود. زنی زناکارتر از او در روی سرزمین نبود که با هفت پادشاه قوم بنی اسراییل ازدواج کرده بود که جدا از نوادگانش، نود بچه به دنیا آورده بود. پادشاه همسایهای صالح داشت که بوستانی داشت که در کنار قصر پادشاه از طریق آن بستان زندگی میکرد، و پادشاه او را گرامی می داشت. روزی پادشاه به مسافرت رفت و زنش وقت را غنیمت شمرد و عبد صالح را کشت و بوستانش را به زور از خانواده و فرزندانش گرفت و آن کارش خشم خدا را برانگیخت. وقتی پادشاه برگشت زنش این خبر را به او داد. پادشاه به او گفت: کار درستی نکردی. خداوند الیاس نبی را بر آنها مبعوث کرد که آنها را به عبادت خداوند دعوت می کرد. آنها او را دروغگو خواندند و او را طرد کردند و به

1- . اصول الکافی 1 : 227 و 228

او اهانت کردند و او را تهدید کردند ولی او بر کارهای آنها صبر کرد و اذیت آنها را تحمل کرد و بار دیگر آنها را به سوی خداوند دعوت کرد ولی آنها فقط سرکشتر میشدند. سپس خداوند با خود عهد بست که اگر توبه نکنند پادشاه و آن زن خطاکار را نابود کند ، و پیامبر، آنها را بر این وعده الهی آگاه کرد. ولی آنها نسبت به او خشمگین تر شدند و به عذاب و کشتن او مصمم تر شدند. او از آنها فرار کرد و به بلندترین کوه در آنجا پناه برد، و تنهایی هفت سال در آنجا زندگی کرد که از گیاهان و میوه ها تغذیه می کرد و خداوند جایش را برای آنها مخفی کرده بود. خداوند عزیزترین فرزندان پادشاه را مریض کرد تا اینکه از سلامتی او نامید شدند و از پرستشگران بتها برای شفای او طلب شفاعت کردند ولی فایده ای نداشت، پس مردم را به سوی کوهی که الیاس در آن بود، فرستادند و آنان میگفتند: ای الیاس به سوی ما پایین بیا و برایمان طلب شفاعت کن. الیاس از کوه پایین آمد و به آنها گفت: خداوند مرا بر شما و کسانی که پشت شما هستند فرستاد پس پیام خدا را بشنوید. خدا میگوید: به سوی پادشاه برگردید و به او بگویید که: من همان خدایی هستم که جز من خدایی دیگر نیست و خدای قوم بنی اسراییل هستم. و من آنها را آفریده ام و من هستم که به آنها روزی می دهم و من آنها را زندگی دادم و آنها را می میرانم و به آنها نفع و ضرر می رسانم و تو شفای فرزندت را از غیر من می خواهی؟ هنگامی که نزد پادشاه برگشتند و جریان را برای او تعریف کردند، خشمگین شد و گفت: چه چیزی مانع شما شد که وقتی او را دیدید به او حمله کنید و او را ببندید و برای من بیاورید، او دشمن من است. گفتند: وقتی که به نزد ما آمد ترسی بر دلهایمان وارد کرد. پس پنجاه نفر از قدرتمندان قومش را فراخواند و از آنها خواست تا او را فریب دهند و به دروغ به او بگویند که به او ایمان آورده اند و او فریبشان را بخورد و اینگونه خود را در اختیار آنان بگذارد. سپس راهی شدند تا به آن کوهی که الیاس در آن بود، رسیدند. سپس در آن پخش شدند و با صدای بلند او را فریاد می زدند و به او می گفتند: ای پیامبر خدا، خودت را بر ما ظاهر کن، ما به تو ایمان آورده ایم. وقتی الیاس صدای آنها را شنید به ایمان آنها دل خوش کرد. او در یک غار پنهان شده بود. گفت: خدایا اگر در ایمانشان صادق هستند پس به من اجازه بده تا به

سوی آنها بروم و اگر دروغ می گویند آنها را نابود کن و گلوله آتش را به سوی آنها پرتاب کن. هنوز حرف الیاس تمام نشده بود تا اینکه از از هر طرف بر روی آنها آتش بارید و آتش گرفتند و خبر آن به گوش پادشاه رسید و خشمش نسبت به او شدت گرفت. سپس نویسنده مؤمن همسرش را فراخواند و همراه او گروهی را به کوه فرستاد و به او گفت: وقت آن رسیده است که توبه کنم. ما را به سوی او ببر تا او به سوی ما برگردد و ما را به آنچه که خدا راضی میشود امر و نهی کند. پس به قومش دستور داد تا از بت ها دوری کنند. پس آن نویسنده و آن گروه از مردم که انتخاب کرده بود، به راه افتادند. و از کوهی که الیاس در آن بود، بالا رفتند. الیاس را صدا زد و الیاس صدای او را شناخت. سپس خداوند به او وحی کرد که نزد برادر نیکوکارت برو و با او دست بده و سلام بگو. مؤمن به الیاس گفت: این پادشاه ستمگر و قومش مرا به نزد تو فرستادند. سپس جریان را برایش تعریف کرد و گفت: من می ترسم اگر بدون تو پیشش برگردم من را بکشد. خدای عز و جل به الیاس وحی کرد که هر آنچه که برایت تعریف کردند یک حیله است میخواهند با آن بر تو چیره شوند. ولی من نمیگذارم به این مؤمن آسیبی برساند و سر او را گرم میکنم به این که پسرش را میمیرانم. هنگامی که آنان نزد پادشاه رفتند خدا بیماری پسرش را زیاد کرد و فوت کرد. و در آن هنگام الیاس سالم به مکانش برگشت. وقتی که ناراحتی پادشاه برای مرگ پسرش از بین رفت از نویسنده در باره کسی پرسید که او را آورده است. نویسنده گفت: از او خبری ندارم.

سپس الیاس از کوه پایین آمد و به مدت شش ماه در نزد مادر یونس بن متی ماند، آن وقت یونس نوزاد بود. بعد از آن الیاس به مکان خودش برگشت و چیزی نگذشته بود که بچه آن زن هنگامی که او را از شیر گرفت، فوت کرد این برای او بلای سختی بود. برای پیدا کردن الیاس از خانه خارج شد و از کوه بالا رفت تا اینکه الیاس را پیدا کرد. به او گفت: من با مرگ پسرم مصیبتزده شدم و خداوند به من الهام کرد که از تو در نزد خداوند طلب شفاعت کنم تا پسرم را برایم زنده کند. من بعد از مرگش او را رها کرده و دفن نکردم و جای او را پنهان نگهداشتهام. الیاس به او گفت: پسرت چند وقت است که مرده است؟ گفت: با امروز هفت روز می شود،

الیاس با او راهی شد و هفت روز دیگر گذشت تا اینکه به منزل آن زن رسید. سپس الیاس دعا کرد و تلاش کرد تا اینکه خداوند متعال یونس را زنده کرد. هنگامی که یونس زنده شد الیاس به مکان خودش برگشت و وقتی یونس چهل ساله شد خدا او را بر قومش به پیامبری مبعوث کرد. آنطور که فرمود: «و أرسلناه إلی مائه ألف أ یزیدون» و سپس خداوند هفت سال بعد از زنده شدن یونس به الیاس وحی کرد که از من بخواه تا به تو بدهم. الیاس گفت: مرا میمیرانی تا به پدرانم ملحق کنی. من از قوم بنی اسراییل خسته شدهام و به خاطر تو از آنان خشمگین هستم. خداوند به او فرمود: هنوز وقت آن نرسیده که زمین و مردمش را از وجود برکت تو خالی کنم. قوام و وجود زمین و مردمش به وجود تو بستگی دارد. ولی چیزی غیر از مرگت از من بخواه تا به تو بدهم. الیاس گفت: انتقامم را از کسانی که من را به خاطر تو خشمگین کردند، بگیر. هفت سال به آنها باران نباران حتی یک قطره جز اینکه خودم بر آنها شفاعت کنم. سپس در آن مدت گرسنگی بر آنها سخت شد و بلا و مصیبت بر آنها فشار آورد و همگی به مرگ نزدیک شده بودند و فهمیدند که این بلا و مصیبت و قحطی را الیاس برای آنها دعا کرده است. سپس به او پناه بردند و گریه و زاری کردند و گفتند: ما گوش به فرمان تو هستیم. الیاس با آنها که شاگردش یسع در بین آنها بود و به پایین کوه آمد و به سوی پادشاه رفت. پادشاه به او گفت: بنی اسراییل را با قحطی نابود کردی. الیاس گفت: آن کسی که آنها را گمراه کرده، آنها را نابود کرده است. پادشاه گفت: از پروردگارت بخواه که برای آنها باران ببارد. هنگامی که شب شد الیاس ایستاد و از خداوند خواست. سپس به یسع گفت: به گوشه و کنار آسمان نگاه کن، چه میبینی؟ یسع به آسمان نگاه کرد و گفت: یک ابر میبینم. الیاس گفت: آنها را به باران بشارت بده و خود و مالشان را از غرق شدن حفظ کنند. سپس خداوند برای آنها باران فرستاد و زمین برایشان سرسبز کرد. الیاس در بین آنان که همگی انسانهای صالح بودند، ایستاد. و بعد از آن سرکش و طاغی شدند و حق پیامبر را ضایع کردند و در برابر او سرکشی کردند. سپس خداوند دشمنی را بر آن چیره کرد که قصد جنگ با آنها را کرده بود ولی آنها نفهمیده بودند تا اینکه آنها نابود کرد. پادشاه و همسرش را کشت و آنها را در آن بوستانی که صاحبش را زن پادشاه

کشته بود، انداخت. سپس الیاس، یسع را جانشین خود کرد و خداوند برای الیاس بال رویاند و او را با نور پوشانید و او را به آسمان ها بالا برد و سپس از آسمان ها عبای او را برای یسع انداخت و خداوند او را بر بنی اسرائیل به پیامبری مبعوث کرد و به او وحی فرستاد و او را تأیید کرد و قوم بنی اسراییل او را بزرگ میداشتند و از نور هدایت او پیروی می کردند.(1)

توضیح: الکظم با حرکت همه حروف؛ یعنی حلق یا دهان یا محل خروج نفس. طبرسی می گوید: در مورد الیاس اختلاف است. ابن مسعود و قتاده روایت می کنند که او ادریس بوده است. از ابن عباس و محمد بن اسحاق و غیر از آن دو روایت است که: او از پیامبران بنی اسراییل بوده است و از فرزندان هارون پسر عمران و پسرعموی یسع بوده است. و او الیاس بن یاسین بن فنحاص بن العیزار بن هارون بن عمران بوده است. می گویند: که او بعد از حزقیل هنگامی که اتفاقات بزرگی در بین بنی اسراییل افتاد به پیامبری برگزیده شد. و یوشع هنگامی که سرزمین شام را فتح کرد بنی اسراییل را در آنجا سکنی داد و آنجا را در بین آنها تقسیم کرد. یک نسل او را در بعلبک ساکن کرد و آنها نسل الیاس بودند که خداوند او را به پیامبری نزد آنان فرستاد و پادشاه او را پذیرفت ولی همسر پادشاه، پادشاه را ترغیب کرد تا مرتد شود و با او مخالفت کرد و خواستار کشتن او شد. سپس الیاس به سوی کوهها و بیابان ها فرار کرد. از ابن عباس روایت است که: او جانشین یسع در پیامبری بر قوم بنی اسراییل شد. و خداوند او را از میان آنان به آسمان ها برد و لذت خوردن و نوشیدن را از او گرفت و به او بال عطا کرد، پس انسانی فرشتهای و در عین حال زمینی و آسمانی شد. و خداوند بر پادشاه و قومش دشمنی را مسلط کرد که پادشاه و همسرش را کشت و یسع را به پیامبری بر آنها فرستاد که بنی اسراییل بر او ایمان آوردند و به او احترام گذاشتند و تا آخر کارش با او همراه بودند. و گفته شده که: الیاس، همراه بیابان ها و خضر، همراه جزیره ها بوده است، و در هر روز عرفه در عرفات گرد میآیند، و وهب ذکر کرده بود که او ذوالکفل است،

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

و گفته شده: او خضر علیه السلام است؛ و گفت: یسع، پسر اخطوب پسر عجوز است.(1)

3. کافی: امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم فرموده است که: کرفس زیاد بخورید، چون آن غذای الیاس و یسع و یوشع بن نون بوده است.(2)

4. کافی: از امام جواد علیه السلام روایت می کنند که: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم طواف کعبه را میکرد که مرد عمامه داری که با آن صورتش را پوشانده بود، جلوی او ظاهر شد و طواف او را قطع کرد و اجازه نداد هفت دور طواف را تمام کند و او را به خانه ای در کنار تپه صفا وارد کرد، پس را نزد من فرستاد و ما با هم سه نفر بودیم. گفت: سلام بر شما ای پسر رسول خدا! سپس دستش را بر روی سر من گذاشت و گفت: درود خدا بر تو باد ای امین مردم بعد از پدرانتش ای ابوجعفر، اگر می خواهی به من خبر بدهید و اگر می خواهید من تو را باخبر کنم. اگر می خواهی از من سؤال بپرس و اگر می خواهی من از تو بپرسم. و اگر می خواهی خبر راست را به من بده و اگر می خواهی من به تو خبر راست را بگویم. گفت: همه آنها را میخواهم. آن مرد گفت: پس مبادا هنگام پرسیدن من، چیزی خلاف آن را در دلت پنهان کنی؟. حضرت فرمود: کسی این کار را می کند که در سینهاش دو علم داشته باشد و یکی از آن علوم مخالف علم دیگرش باشد، و خداوند متعال ابا دارد از این که علمی داشته باشد که در آن اختلاف باشد. آن مرد گفت: این سؤال من بود که یک بخش آن را جواب دادی؛ مرا از این علمی که در آن اختلاف نیست آگاه کن چه کسی این علم را دارد؟ حضرت فرمود: همه علوم در نزد خداوند است و آن دسته از علوم که بندگان باید بدانند در نزد اوصیا است. سپس آن مرد عمامه اش را باز کرد و راست نشست و صورتش باز شد و گفت: این سؤال من بود و به این خاطر آمدم. فکر کردم علمی که در آن اختلاف وجود ندارد در نزد امامان است چگونه آن را یاد می گیرند؟ حضرت فرمود: آن چنان که پیامبر صلی الله علیه

1- . مجمع البیان 8 : 457

2- . فروع الکافی 2 : 281

و آله وسلّم آن را یاد گرفته بود جز آنکه آنها آنچه را که رسول الله آن را می دید، نمی بینند. چون او پیامبر خدا بوده است ولی آنها محدّث بودند و پیامبر از طرف خداوند برایش وحی می آمد و آن را می شنید ولی آنها نمی شنیدند. آن مرد گفت: راست میگویی، ای پسر رسول خدا. یک سؤال سخت برایت طرح می کنم. این علم چرا بر ما آشکار نمی شود آنچنانکه بر پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار میشد؟ پدرم خندید و گفت: خداوند کسی را از علم خود مطلع نمیگرداند مگر آن که او را به ایمان به خود امتحان کرده است. چنانکه بر پیامبر صلی الله علیه و آله مقدر کرد که بر آزار و اذیت قومش صبر کند و فقط با دستور خداوند با آنها بجنگد، و چقدر مسائل را کتمان کرد تا اینکه به ایشان فرمود: «اصدع بما تومر و أعرض عن المشرکین» به خدا سوگند اگر قبل از آن آشکارا دعوت می شدند، ایمان می آوردند. ولی او از دستور خداوند اطاعت کرد و از خلاف دستور او ترسید و به خاطر این از آشکار کردن بعضی از چیزها که به صلاح امت نبود جلوگیری می کرد. دوست داشتم که چشمانت همراه مهدی این امت باشد و ملائکه با شمشیرهای قوم آل داود در بین زمین و آسمان ارواح مرده کافران و همچنین ارواح زنده کافر را عذاب می دادند. سپس آن مرد شمشیری بیرون آورد و گفت: این یکی از آنهاست. پدرم گفت: بله، سوگند به آن کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را از همه انسان ها برگزید. فرمود: آن مرد عمامهاش را به حالت اول درآورد و گفت: من الیاس هستم و چیزی از تو نپرسیدم که پاسخ آن را ندانم، فقط میخواستم که این سخنان قوت قلب اصحابت بشود و این حدیث طولانی را ادامه داد تا اینکه گفت: سپس آن مرد ایستاد و رفت و دیگر او را ندیدم.(1)

5 . تفسیر امام العسکری: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم به زید بن أرقم فرمود: اگر می خواهی خداوند تو را از غرق شدن و سوختگی و گلوگیر شدن در امان نگهدارد، صبح هر روز بگو « بسم الله، ما شاء الله، هیچ کس به جز خداوند نمی تواند بدی را از انسان دفع کند؛ بسم الله، ما شاء الله، هیچ کس به جز خداوند انسان

1- . اصول الکافی 1 : 242 – 244، 247

را به نیکی هدایت نمیکند؛ بسم الله، ما شاء الله، هر نعمتی هست از خداست؛ بسم الله، ما شاء الله، لاحول ولا قوه الا بالله العلی العظیم. بسم الله، ما شاء الله، صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین» هر کس هنگام صبح سه بار این را بگوید از سوختن و غرق شدن و گلوگیر شدن در امان میماند تا صبح کند. خضر و الیاس در هر موسم همدیگر را ملاقات میکنند و هنگام جدایی از یکدیگر، این جملات را می گویند.(1)

6 . قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: در زمان بنی اسراییل مردی به نام إلیا بود که رئیس چهارصد نفر از مردم بنی اسراییل بود. پادشاه قوم بنی اسراییل عاشق زنی غیر از قوم خودش شده بود که بت پرست بودند و به او پیشنهاد ازدواج داد. آن زن گفت: به شرط آنکه بت را با خودم بیاورم و آن را در شهر تو پرستش کنم. ولی او آن را نپذیرفت، و چند بار دیگر پی در پی نزد او رفت تا اینکه پادشاه بالاخره قبول کرد و آن زن را به شهر خود منتقل کرد در حالی که بتش همراهش بود و همراه آن زن هشتصد مرد آمدند که همگی بت پرست بودند. إلیا به نزد پادشاه آمد و به او گفت: خداوند تو را پادشاه کرد و عمرت را طولانی کرد ولی تو سرکشی و ستم کردی. پادشاه به إلیا توجهی نکرد سپس الیا دعا کرد تا خداوند حتی یک قطره باران برای آنها نبارد. قحطی بزرگی به مدت سه سال بر آنها نازل شد به طوری که تمام حیوانات خودشان را قربانی کردند و هیچ حیوان دیگری برای آنها باقی نماند به جز اسبی که پادشاه و اسب دیگری که وزیر بر آن سوار می شدند. دوستان إلیا در نزد وزیر مخفی شده بودند و آنها را گروه گروه غذا می داد. خداوند به الیا وحی کرد که به سوی پادشاه برو، میخواهم توبه او را قبول کنم. پس نزد او آمد. پادشاه به الیا گفت: با ما چکار کردی، بنی اسراییل را نابود کردی؟ الیا گفت: در آنچه به تو دستور میدهم مرا اطاعت می کنی؟ پس از او تعهد گرفت و اصحاببش را بیرون آورد و دو گاو نر را برای خداوند قربانی کردند. سپس آن زن را صدا زد و او را قربانی کرد و آن بت را آتش زد و پادشاه توبه خوبی کرد و لباس پشمی پوشید و

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

باران برای آنها فرستاده شد و زمین سرسبز شد. (1)

7. بصائر الدرجات: موسی النمیری روایت میکند که به خانه امام باقر علیه السلام آمدم و اجازه ورود خواستم که یک صدای غمگین شنیدم که با زبان عبری چیزی میخواند و وقتی آن صدا را شنیدیم، گریه کردیم و فکر کردیم که آن را برای یک مرد یهودی نوشته است و آن را با خود می خواند. سپس اجازه ورود به ما داد و داخل شدیم و کسی را نزد ایشان ندیدیم. به ایشان گفتیم: خداوند تو را خیر دهد، صدایی شبیه صدای عبری شنیدیم فکر کردیم که چیزی را برای مردی از اهل کتاب نوشتهای و آن را با خود میخوانی. فرمود: نه، مناجات الیا با خداوند را میخواندم و به خاطر آن گریه کردم. به ایشان گفتیم: فدای شما شویم مناجات ایشان چه بوده است؟ فرمود: پروردگارا، آیا من را عذاب میدهی در حالی که من همیشه تو را عبادت میکردم؟ و آیا من را عذاب میدهی در حالی که نمازهای طولانی برای عبادت تو خواندهام؟ و همینطوری اعمال نیکش را ذکر میکرد که خداوند به او وحی کرد من تو را عذاب نمیدهم. گفت: پروردگارا اگر چیزی باعث شود تا نظرت عوض شود چه؟ در حالی که من بنده تو هستم و تو اختیار مرا داری. خداوند وحی کرد که: من هروقت به کسی وعده بدهم به آن عمل میکنم. (2)

توضیح: یکی بودن الیاس و الیا به خاطر تشابه اسم ها و قصه های ذکر شده در مورد آنها بعید نیست.

8 . احتجاج، توحید، عیون اخبار الرضا: در یک روایت طولانی که حسن بن نوفلی آن را از امام رضا علیه السلام در باب احتجاج ایشان بر جاثلیق مسیحی آورده است. فرمود: یسع معجزاتی مانند حضرت عیسی داشت. بر روی آب راه رفت، مردگان را زنده کرد،

بیماران پیسی دار و ناعلاج را شفا داد، ولی امتش او را خدای خودشان قرار ندادند.(3)

9. مناقب ابن شهر آشوب: از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله

1- . قصص الانبياء نسخه خطى
2- . بصائر الدرجات : 99
3- . الاحتجاج : 228 توحيد الصدوق : 434 عيون اخبار الرضا : 90

وسلّم از قله ی یک کوه صدایی شنید که می گفت: خدایا من را جزء امتی قرار بده که به آنها رحم می کنی و آنها را می بخشی؛ که ناگهان یک مرد پیر که صاحب آن صدا بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم آمد؛ که قد او 300 ذراع بود. وقتی که رسول الله او را دید، بغلش کرد. سپس گفت: من هر سال یک بار غذا می خورم و این ظرف هایش هستند که یک غذای آسمانی بود و آن 2 با هم آن را خوردند و آن مرد الیلاس بود.(1)

10. تفسیر علی بن ابراهیم: در مورد «أ تدعون بعلا» میگوید: یک بتی داشتند که به آن بعل میگفتند، مردی از یک مرد بادیه نشین در مورد یک شتر ایستاده پرسید و گفت: آن شتر برای کیست؟ مرد بادیه نشین گفت: من صاحب آن هستم، و صاحب هر چیزی را بعل می گفتند. خداوند بعد از این آیه فرمود:« و ترکنا علیه فی الآخرین * سلام علی الیاسین ». سپس گفت: منطور از یاسین، محمد صلی الله علیه و آله وسلّم و آل محمد، امامان علیهم السلام هستند.(2)

میگویم: ثعلبی از یک مردی اهل عسقلان روایت می کند که در وقت ظهر در اردن راه می رفت که مردی را دید. به او گفت: ای بنده خدا، تو کیستی؟ او با من حرف نمیزد. دوباره پرسیدم: ای بنده خدا، تو کیستی؟ گفت: من الیاس هستم. گفت: لرزش شدیدی بر بدنم افتاد. گفتم: از خدا بخواه که ترس و لرزشم را بردارد تا بتوانم حرفت را بفهمم و در آن تفکر کنم. پس با هشت کلمه برایم دعا کرد. گفت: یا برّ، یا رحیم و یا حنّان و یا منّان و یا حیّ و یا قیوم. و دو دعای دیگر به سریانی که من نفهمیدم. سپس خداوند احساس ترس و لرزشم را برداشت. او دستش را بین شانههایم گذاشت و سردی دستش را بین دو سینهام احساس کردم و به او گفتم: آیا امروز بر تو وحی نازل میشود؟ گفت: از آن زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شده بر من وحی نازل نمیشود. به او گفتم: الان چند تا از پیامبران زنده هستند؟ گفت: چهار نفر، دو تا از آنها در آسمان و دو نفر در زمین. در آسمان حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ادریس و در زمین، الیاس و خضر. از

1- . مناقب آل أبی طالب 1 : 118- 119
2- . تفسیر القمی : 559 - 560

او پرسیدم: ابدال (جانشینان) چند نفر هستند؟ گفت: شصت نفر، پنجاه نفر آنها از نزدیک منطقه عریش مصر تا ساحل رود فرات و دو نفر در مصیصه و یک نفر در عسقلان و هفت نفر دیگر در سرزمین های دیگر. و هرگاه خداوند یکی از آنها را بگیرد یکی دیگر را به جای او می فرستد. خداوند به وسیله آنها بلا و بدبختی را از مردم دفع میکند و با آنها باران فرو میریزد. پرسیدم: خضر کجاست؟ گفت: در جزیرههای دریاها. پرسیدم: که آیا او را می بینی؟ گفت: بله، پرسیدم: کجا؟ گفت: در موسم (حج). پرسیدم: با هم چه میگویید؟ گفت: من از شعر او میگیرم و او از شعر من میگیرد؟ و آن زمانی بود که بین مروان بن حکم و مردم شام جنگ بود. پرسیدم: نظرت درباره مردان بن حکم چیست؟ گفت: با او چکار داری؟ مردی ستمگر که نسبت به خدای بزرگ سرکشی کرد، قاتل و مقتول و شاهد آنها همه در آتش جهنم هستند. گفتم: که من شاهد جنگ بودهام ولی هیچ نیزه ای و هیچ تیری را پرت نکردم و با شمشیر هیچ ضربه ای نزدم و به خاطر آن حضورم از خداوند طلب بخشش می کنم و هیچ وقت آن کار را تکرار نمی کنم. گفت: آفرین، اینطور باش. آنجا که با هم نشسته بودیم دو نان جلوی او قرار داده شد که از برف سفیدتر بودند و با هم یکی از نان ها و کمی از نان دومی را خوردیم. سپس آن نان برداشته شد و هیچکس را ندیدم که نان را بگذارد یا بردارد. شتری داشت که در زمین اردن چرا می کرد؛ سرش را به سوی آن بلند کرد. به محض این که شترش را صدا کرد نزد او آمد و جلوی او زانو زد و سوارش شد. به او گفتم: که می خواهم با تو بیایم. گفت: که تو نمی توانی با من بیایی. به او گفتم: من مجرد هستم، همسر و فرزندی ندارم. گفت: ازدواج کن ولی از چهار زن دوری کن. زن ناشزه (حاشا کننده)، مختلعه (بی بندوبار)، ملاعنه (لعنت شده) و مبارئه (طلاق گرفته)، غیر از اینها با هرکس که می خواهی ازدواج کن. به او گفتم: می خواهم با تو ملاقات کنم. گفت: هرگاه من را دیدی با هم ملاقات می کنیم. سپس گفت: من می خواهم در ماه رمضان در بیت المقدس اعتکاف کنم. سپس بین من و او درختی مانع شد و به خدا قسم بعد از آن نفهمیدم که چگونه رفت.(1)

1- . عرائس الثعلبی : 146

آیات:

- وَإِسْمَاعِیلَ وَإِدْرِیسَ وَذَا الْکِفْلِ کُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِینَ * وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا إِنَّهُم مِّنَ الصَّالِحِینَ*(1) {و

اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند*و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم چرا که ایشان از شایستگان بودند}

- وَاذْکُرْ إِسْمَاعِیلَ وَالْیَسَعَ وَذَا الْکِفْلِ وَکُلٌّ مِّنْ الْأَخْیَارِ* (2)

{و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور [که] همه از نیکانند}

روایات:

1. قصص الانبیاء: از عبدالله بن عمر روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلّم پرسیدند: ذوالکفل چه کسی بود؟ پیامبر فرمود: مردی از منطقه حضرموت بود که اسمش عویدیا بن ادریم بود. روزی پیامبر آن قوم به مردم گفت: چه کسی بعد از من مسئولیت مردم را بر عهده میگیرد به شرط آنکه خشمگین نشود؟ جوانی بلند شد و گفت: من. ولی به او توجهی نکرد و دوباره همان سئوال را پرسید و دوباره همان جوان بلند شد. پس آن پیامبر فوت کرد و خداوند آن جوان را پیامبر قومش کرد. آن جوان اولین روز پیامبریش را می گذراند که ابلیس به پیروانش گفت: چه کسی مسئول خشمگین کردن او می شود؟ یکی از آنها که اسمش ابیض بود گفت: من. شیطان به او گفت: به نزد او برو شاید بتوانی او را عصبانی کنی. هنگام

1- . انبیاء / 85 و 86
2- . ص / 48

ظهر ابیض نزد آن مرد جوان آمد در حالیکه در رختخواب بود. ابیض فریاد زد: به من ظلم شده است. آن مرد جوان گفت: به کسی که به تو ظلم کرده بگو به اینجا بیاید. ابیض گفت: نمی آید. آن مرد جوان مهرش را به او داد و گفت: برو و طرفت را بیار. ابیض رفت و فردای همان روز در همان ساعت که او خوابیده بود، آمد و فریاد زد که به من ظلم شده است و دشمنم به مهرت توجه نکرد. نگهبان به او گفت: وای بر تو، بگذار ایشان بخوابد. او دیشب و پریشب را نخوابیده است. ابیض گفت: اجازه نمیدهم که او بخوابد در حالیکه به من ظلم شده است. نگهبان نزد پیامبر رفت و او را باخبر کرد. پیامبر یک نامه نوشت و آن را مهر کرد و به او داد و رفت و ابیض فردای آن روز در همان ساعت که او خوابیده بود آمد و فریاد زد: به دستور تو توجه نمیکند و همچنان ابیض فریاد می زد تا پیامبر بلند شد و دستش را در آن روز بسیار گرم و سوزان گرفت که اگر یک تکه گوشت را در برابر نور خورشید میگذاشتی پخته میشد. هنگامی که ابیض این را دید دستش از اذیت کردن او کشید و از خشمگین کردن او نا امید شد. خداوند بر وی وحی فرستاد و داستان او را برایش تعریف کرد، تا بر اذیت و آزار مردم صبر کند آنچنانکه پیامبران بر سختی و مصیبت صبر کردند.(1)

توضیح: احتمالا از اول این روایت چیزی افتاده باشد و در بعضی از کتاب ها این روایت را چنین دیدم که: هنگامی که یسع علیه السلام بزرگ شد، گفت: ای کاش که من در طول زندگیم کسی را برای جانشینی خودم انتخاب می کردم و می دیدم که چگونه با مردم رفتار می کند. مردم جمع شدند و به آنها گفت: چه کسی سه شرط مرا قبول می کند تا جانشین من شود؟ روزها روزه بگیرد و شبها عبادت کند و خشمگین نشود. مردی که مردم او را تحقیر میکردند بلند شد و گفت: من. او را قبول نکرد. در روز دوم سخنش را تکرار کرد و مردم همه ساکت شدند و دوباره آن مرد ایستاد و گفت: من. پس او را جانشین خودش کرد و هنگامی که ابلیس این صحنه را دید، به پیروانش گفت: باید به سراغ فلانی بروید که نتواند کارش را انجام

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

دهد و از اینجا به بعد روایت را به مانند روایت قبلی نقل کرد.(1)

میگویم: آنطور که از روایت معلوم است راوی حدیث پیامبری غیر از ذی الکفل است و آن کس که به وعدهاش عمل کرد و خشمگین نشد، ذوالکفل علیه السلام بود.

2. قصص الانبیاء: عبدالعظیم الحسنی روایت می کند که نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم و در آن از نام ذی الکفل علیه السلام پرسیده بودم که آیا رسول خدا بوده است؟ ایشان جواب دادند: که خداوند متعال بیست و چهار هزار پیامبر مبعوث کرده است که صد و سیزده نفر از آنها رسول بودهاند و ذی الکفل یکی از آنها بوده است. او بعد از سلیمان بود و به مانند حضرت داود در بین مردم قضاوت می کرد و هیچوقت خشمگین نشد جز اینکه به خاطر خداوند بزرگ خشمگین می شد. اسمش عویدیا بود و او آن کسی است که خداوند در کتابش در مورد او فرمود:« واذکر اسماعیل و الیسع وذی الکفل و کلّ من الأخیار».(2)

توضیح: شیخ طبرسی گفت: در مورد ذی الکفل اختلاف است. از ابوموسی اشعری و قتاده و مجاهد روایت است که او مردی صالحی بود و پیامبر نبود، ولی به یکی از پیامبران متعهد شد که جانشین او بشود به شرط آنکه روز را روزه بگیرد و شبها بیدار بماند و هرگز خشمگین نشود و به حق عمل کند و او توانست شرطش را انجام دهد و خداوند به این خاطر از او تشکر کرد. و از حسن روایت است که: او پیامبری بود که اسمش ذی الکفل بود. و میگوید که خداوند داستان او را مفصل تعریف نکرده است. و از ابن عباس روایت است که: او الیاس بوده است و از جبایی روایت است که: او پیامبر بود و به خاطر اینکه او صاحب دوچندان بوده به او ذو الکفل گفتهاند و به خاطر کارهای بزرگی که انجام داده در بین مردم زمان خودش، دو برابر ثواب داشت؛ و گفته شده است که او یسع بن خطوب بود که با الیاس همراه بود، نه آن یسع که قرآن اسمش را ذکر کرده است. ضمانت پادشاهی ظالم به نام کنعان را عهده دار شد و به پادشاه نامه ای داد و به او گفت: اگر توبه کند وارد بهشت

1- . ثعلبی هم در کتابش العرائس این را آورده است
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی

می شود. پس پادشاه توبه کرد و به این خاطر ذی الکفل نامیده شد. کفل در لغت به معنای خط است.

و در کتاب نبوت با استناد به عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی چنین روایتی ذکر شده است.(1)

و بیضاوی می گوید: منظور از ذی الکفل، الیاس است و گفته شده که یوشع و یا ذکریا بوده است.(2)

میگویم: بعضی از مورخان میگویند که او بشر بن ایوب الصابر بوده و بیشتر آنها معتقدند که او جانشین یسع بوده است و در باب اول ذکر کردیم که او خود یوشع بوده است و در مورد او صحبت کردیم و به خاطر پیروی از حرف مورخان داستان او را اینجا آوردیم، هرچند که آنطور از اخبار مشخص است او بعد از سلیمان علیه السلام بوده است. و مسعودی می گوید: که حزقیل و الیاس و ذوالکفل و ایوب بعد از سلیمان و قبل از حضرت عیسی بوده اند.

ثعلبی در کتاب العرائس می گوید: بعضی از مورخان میگویند که ذوالکفل همان بشر بن ایوب الصابر بوده است که خداوند او را بعد از پدرش به پیامبری بر سرزمین روم فرستاد، آنها به او ایمان آوردند و او را تصدیق و از او پیروی کردند و به او گفتند: ای بشر، ما مردمی هستیم که زندگی را دوست داریم و از مرگ متنفر هستیم و با این حال از معصیت خدا و فرستاده اش هم بیزار هستیم. پس اگر از خداوند بخواهی که عمر ما را زیاد کند و ما را نمیراند مگر زمانی که خودمان بخواهیم، او را عبادت می کنیم و با دشمنان خداوند می جنگیم. بشر به آنها گفت: به راستی کار بزرگی را از من خواسته اید و خارج از حد خود از من چیزی می خواهید. سپس ایستاد و نماز خواند و دعا کرد و گفت: خدایا، مرا به جنگ با دشمنانت امر کرده ای و تو میدانی که من جز خودم کسی را ندارم و قومم چیزی از من خواسته اند که تو خود از آن آگاه تر هستی. پس به خاطر گناه دیگری، بر من سخت نگیر. من از خشمت به رضایت و از عذابت به بخششت پناه می برم. گفت:

1- . مجمع البیان 7 : 59 - 60

2- . انوار التنزيل 2 : 89

خداوند به او وحی کرد که: ای بشر، من حرف قومت را شنیدم و من به آنها چیزی را داده ام که از من خواستند، عمرشان را زیاد کردم و تا خودشان نخواهند، نمی میرند. تو بر این کار کفیل من باش، پس ای بشر، پیام خداوند را به آنها برسان. سپس به خاطر این ذی الکفل نامیده شد. سپس آنها صاحب فرزندان زیادی شدند و جمعیتشان زیاد شد و آنقدر زیاد شدند که سرزمینشان بر آنها تنگ شد و زندگی بر آنها سخت شد و به خاطر زیاد بودنشان اذیت شدند، سپس از بشر خواستند که خداوند مرگ را بر آنها بفرستد. خداوند بر بشر وحی کرد که آیا قومت نمی دانست که انتخاب من برای آنها بهتر از انتخاب خودشان است؟ سپس آنها را به عمرهای خودشان بازگرداند و در عمر خودشان مردند. گفت: به خاطر این جمعیت روم زیاد شد. حتی گفته شده که: دنیا پنج ششم آن رومیان هستند و به خاطر انتسابشان به جدشان روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام روم نامگذاری شده است. وهب می گوید: بشر بن ایوب تمام عمرش را در شام ماند تا اینکه در سن نود و پنج سالگی فوت کرد.(1)

سید بن طاووس در کتاب سعدالسعود می گوید: گفته شده که ذی الکفل به خداوند متعال تعهد داد که از قومش خشمگین نشود، به این خاطر ذی الکفل نامیده شد. و گفته شده که: جانشین یکی از پیامبران شد و به او تعهد داد که خشمگین نشود، پس ابلیس از هر راهی تلاش کرد که او را خشمگین کند ولی نتوانست و به خاطر وفای به عهدش به پیامبر زمان خودش که توانست خشمگین نشود، ذی الکفل نامیده شد.(2)

1- . العرائس : 95
2- . سعد السعود : 241

آیات:

- وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِيدٌ * وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَیَّ لَا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ * وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَی وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِی عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِی وَلِوَالِدَيْکَ إِلَیَّ الْمَصِيرُ * وَإِن جَاهَدَاکَ عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * يَا بُنَیَّ إنها إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ * يَا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلَاهَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَی مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَاقْصِدْ فِی مَشْيِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ *(1)

{و به راستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد تنها برای خود سپاس می گزارد و هر کس کفران کند در حقیقت خدا بی نیاز ستوده است*و [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را اندرز می داد گفت ای پسرک من به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است*و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد سستی بر روی سستی و از شیر باز گرفتنش در دو سال است [آری به او

1- . لقمان / 12 - 19

- سفارش کردیم] که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است*و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و[لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من بازمی گردد و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است و از [حقیقت] آنچه انجام می دادید شما را با خبر خواهم کرد*ای پسرک من اگر [عمل تو] هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمآنها یا در زمین باشد خدا آن را می آورد که خدا بس دقیق و آگاه است*ای پسرک من نماز را برپا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند باز دار و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکیبا باش این [حاکی] از عزم [و اراده تو در] امور است*و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی دارد*و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است }

تفسیر:

«أن أشکر» یعنی اینکه شکر کن یا یعنی شکر کن، زیرا دادن حکمت به معنای قول و گفتار است. و «وهنا» یعنی صاحب ضعف و یا ضعیف و ضعیف تر میشود، یعنی بیشتر و بیشتر ضعیف می شود. « و فصاله » یعنی او را بعد از اتمام دو سال از شیر خوردن گرفت و مادرش در این مدت او را شیر داده بود. «أن أشکر» تفسیری است برای وصّینا یا علت آن است یا بدل اشتمال است برای کلمه «والدیه» «إنها» ویژگی خوب و بد « إن تک» مَثَلی در کوچکی به مانند یک دانه خردل بوده «فتکن» در مخفی ترین مکان و دست نایافتنی ترین جا مانند درون یک صخره یا بالاترین قسمت آن مانند پشت آسمانها یا پایین ترین قسمت آن مثل زیر زمین، خداوند آن را حاضر می کند و آن را حساب می کند. «من عزم الامور» یعنی از آنچه خداوند تصمیم بر آن گرفته و در آنها یقین وجوبی دارد «ولا تصعّر خدّک للّناس» یعنی از آنها روی بر نگردان و به مانند انسان های مغرور و رویت را از آنها برنگردان و به آنها پشت نکن. «مرحا» از خوشحالی و گستاخی «واقصد فی

مشیک» بین خزیدن و شتاب کردن، متعادل باش. « و اغضض من وجهک » صدایت را پایین بیار جز در زمان نیاز یا اینکه در آن حد متوسط را رعایت کن.

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: «وهنا علی وهن» یعنی ضعیف و ضعیف تر، و امام باقر علیه السلام درباره آیه «و اتّبع سبیل من أناب إلی» فرمود: منظور راه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم است. علی بن ابراهیم گفت: پس این آیه « یَا بُنَیَّ آنها إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّهٍ» بر داستان لقمان عطف میکند و میگوید: از رزق خداوند «یأتیک به الله».

آیه «لا تصعّر خدّک للّناس» یعنی خودت را برای به دست آوردن آنچه که نزد مردم است ذلیل و خوار نکن. «ولا تمش فی الأرض مرحا» یعنی از روی خوشحالی و در روایتی از امام باقر علیه السلام فرمود:« ولا تمش فی الارض مرحا» یعنی از روی عظمت و غرور راه نرو. علی بن ابراهیم می گوید: « واقصد فی مشیک» یعنی در راه رفتن عجله نکن. « واغضض من صوتک » یعنی صدایت را بالا نبر.(1)

توضیح: تفسیر کردن معنی کلمه «تصعیر الخد» به فروتن بودن، خلاف معنی مشهور در بین زبان شناسان و مفسران است، اما از اصل معنای لغوی آن دور نیست. چون تصعیر معنای روی گرداندن را می دهد، همانطور که معنای روی برگرداندن از مردم از روی غرور را میدهد، رو کردن به مردم از روی فروتنی را هم میدهد، ولی این معنا با لام، مناسب تر است.

طبرسی گفت: به معنای این است که رویت را به خاطر غرور از مردم بر نگردان و کسی که با تو صحبت می کند از روی تحقیر او از او روی برنگردان، و این معنای کلام ابن عباس و امام صادق علیه السلام است. گفته میشود: أصاب البعیر صعر، یعنی شتر به بیماری گرفتار شده که گردنش را بر می گرداند.(2)

2 . تفسیر علی بن ابراهیم: روایت میکنند که از امام صادق علیه السلام در

1- . تفسير القمی : 508 - 509
2- . مجمع البيان 8 : 319

مورد لقمان و حکمتش که در قرآن خداوند از آنها حرف زده است، پرسیدم. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم حکمتی که خداوند به لقمان داد در مورد نسب و مال و خانواده و گستردگی در بدن و زیبایی نبود، بلکه لقمان مردی بود که بر امر الهی قوی بود و به خاطر خدا مردی با تقوا، ساکت و آرام، دوراندیش و متفکر و تیزبین بود که از پند و اندرز بی نیاز بود. در طول روز هیچوقت نمی خوابید و هرگز کسی او را در حال بول و غائط و حمام کردن ندیده بود چون خودش را در حال انجام این کارها به شدت از مردم پنهان می کرد و در کارهایش دوراندیش و محافظه کار بود. به خاطر ترس از گناه، هرگز به چیزی نخندید و هرگز خشمگین نشد و با کسی مزاح نکرد و هرگز به خاطر داشتن یا نداشتن چیزی مادی و دنیوی خوشحال یا ناراحت نشد و با چند زن ازدواج کرد که فرزندان زیادی برای او به دنیا آورده بودند و بسیاری از آنها را در کودکی از دست داد و به خاطر مرگ هیچکدام از آنها گریه نکرد و هرگاه بر دو مرد گذر می کرد که با هم دشمنی یا دعوا داشتند آنها را با هم آشتی می داد و از نزد آنان نمیرفت مگر این که از هم جدا شده باشند. و هرگاه حرفی را از کسی میشنید که از آن خوشش میآمد حتما از تفسیر و روایت کننده آن میپرسید و در جلسه های انسانهای فقیه و حکیم زیاد شرکت می کرد و با قاضیان و حاکمان و پادشاهان و سلاطین روبرو میشد، و بر قاضیان به خاطر آنچه که به آن گرفتار شدند سوگواری میکرد و بر حاکمان و پادشاهان به خاطر مغرور شدنشان در برابر خدا و آرامششان در آن، ترحم میکرد و از آنچه که با آن بر نفسش پیروز میشد و با آن بر هوای نفسش مجاهده میکرد و از شیطان دوری میکرد عبرت و درس می گرفت. قلبش را با فکر کردن درمان می کرد و نفسش را با عبرت ها مدارا می کرد؛ و فقط در آنچه که به او مربوط میشد سفر - دخالت - میکرد؛ به خاطر همین ویژگی ها به او حکمت عطا شد و عصمت بخشیده شد. هنگام ظهر آنگاه که چشم ها برای یک چرت روزانه آرام می گیرند خداوند گروهی از ملائکه را نزد لقمان فرستاد در حالی که لقمان صدای آنها را می شنید ولی آنها را نمی دید، به لقمان گفتند: آیا می خواهی که خداوند تو را بر روی زمین جانشین خودش قرار دهد و در بین مردم حکم و قضاوت کنی؟ لقمان گفت: اگر خداوند مرا

بر این کار دستور دهد، من گوش به فرمانم. چون اگر مرا بر این کار امر کند به من کمک می کند و چیزهایی را به من یاد میدهد و مرا از خطا کردن معصوم میکند. و اگر خداوند مرا در قبول این کار مختار کند آن را قبول نمی کنم. ملائکه ها پرسیدند: ای لقمان چرا؟ گفت: چون حکومت در بین مردم سخت ترین جایگاهها در دین است که بیشترین فتنه و آزمایش را دربر دارد که انسان در آن درمانده شده و به او کمک نمیشود و ظلم از هر مکانی بر او غالب میشود و مسئول این کار بر سر دو راه گیر میکند: اگر در آن راه حق را بپوید شایسته است که تسلیم شود و اگر در کارش اشتباه کند راه بهشت را گم کرده است و هرکس که در دنیا ذلیل و ضعیف باشد در آخرت حسابرسیاش آسانتر است از کسی که در دنیا حاکم و بزرگ و شریف باشد؛ و هر کس که دنیا را بر آخرت انتخاب کند هر دو را از دست می دهد، این از بین میرود و به آن نمی رسد. ملائکه از حکمت او تعجب کرده بودند و خداوند رحمان از منطق او خوشش آمد. هنگام شب وقتی که خوابید خداوند حکمت را بر او نازل کرد و از نوک سر تا پاهایش را کاملا با آن پوشاند در حالی که خواب بود. وقتی که بیدار شد، حکیم ترین مرد زمان خودش شده بود و به سوی مردم رفت و با حکمت با آنها حرف می زد و آن را برای آنها توضیح داد. امام صادق علیه السلام فرمود: و هنگامی که حکم جانشینی به لقمان داده شد و او قبول نکرد به ملائکه دستور داد تا حکم جانشینی را به داود بدهند و او قبول کرد و او به مانند لقمان شرط قرار نداد سپس خداوند جانشینی در زمین را به داود داد و در آن چند بار به خطا و اشتباه دچار شد و هر بار که اشتباه میکرد خداوند او را میآمرزید و او را میبخشید. لقمان اکثر وقت ها به دیدار داود می رفت و او را با نصیحت ها و حکمت و علم سرشارش نصیحت می کرد و داود به او میگفت: ای لقمان خوش به حال تو! حکمت به تو داده شد و بلا از تو برداشته شد و خلافت به داود داده شد و او دچار اشتباه و فتنه شد.

سپس امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» فرمود: لقمان فرزندش را به آثاری نصیحت کرد که به دو نیم شد - نهایت تأثیر را از آنها گرفت -. ای حماد! یکی از

نصیحت هایش این بود که: ای پسرم تو از زمانی که به دنیا آمدهای به دنیا پشت کرده ای و به سوی آخرت میروی. آن خانهای که تو به سویش میروی از آن خانه ای که به آن پشت کردهای به تو نزدیکتر است. ای پسرم، با عالمان مجالست کن و با زانوهایت مزاحم ایشان شو و با آنها مجادله نکن چون از حضورت در جلسه هایشان جلوگیری میکنند و از دنیا به اندازه کفایتت بخواه و آن را ردّ مکن تا سربار مردم بشوی و طوری که به آخرتت ضرر برساند در آن وارد مشو. روزهای بگیر که شهوتت را قطع کند، روزهای نگیر که تو را از نماز بازدارد، چون نماز در نزد خداوند از روزه دوست داشتنیتر است. ای پسرم، دنیا دریای عمیقی است، عالمان زیادی در آن هلاک شدهاند. کشتی نجات خود را ایمان به خدا و بادبان های آن را توکل به خدا و توشه ات را تقوای خدا قرار بده، اگر نجات پیدا کردی از لطف و رحمت خداست و اگر تو هم نابود شدی به خاطر گناهان خودت است. ای پسرم، اگر در بچگی ادب پیدا کنی در بزرگی به تو فایده میرساند و هر کس به ادب توجه کند به آن اهمیت میدهد و هر کس به آن اهمیت بدهد به علم خود متعهد میشود و هر کس به علم خود متعهد شود بیشتر در طلب آن میکوشد و هر کس بیشتر در طلب آن بکوشد منفعت آن را درک میکند و آن را عادت خود قرار میدهد؛ چون تو جانشین گذشتگانت هستی و آیندگانت از آن استفاده میکنند که به وسیله آن امیدوار به تو امید میبندد و هراسان از صولت تو میهراسد، مبادا از رسیدن به آن تنبلی کنی و به سراغ غیر آن بروی چون اگر بتوانی بر دنیا چیره شوی بر آخرت چیره نخواهی شد و اگر طلب علم در جایگاههای آن از تو فوت شود در مورد آخرت شکست خواهی خورد و ساعاتی را در شب و روز برای یادگیری علم به خودت اختصاص بده چون ضایعکردنی را شدیدتر از ترک علم نخواهی یافت و در علم آموزی از سر لجاجت مجادله مکن، و هرگز با هیچ فقیهی مجادله نکن و با هیچ پادشاهان دشمنی نکن و با هیچ ستمگری مماشات مکن و با او دوستی مکن و هرگز با هیچ فاسقی برادری مکن و با هیچ متهمی همراهی مکن و آن طور که پولت را حفظ می کنی علمت را نیز حفظ کن.

ای پسرم، آنطور از خدا بترس که اگر خوبیهای ثقلین - جن و انس -

را انجام داده باشی باز هم بترسی و آنطور به بخشش خداوند امیدوار باش که اگر تمام گناهان جن و انس برای تو باشد، به عفو و بخششت امیدوار باشی.

پسرش به او گفت: پدر چگونه می توانم اینگونه باشم در حالی که فقط یک قلب دارم؟ لقمان به او گفت: ای پسرم اگر قلب انسان مؤمن را دربیاوری و آن را بشکافی دو نور در آن وجود دارد، نوری برای ترس از خدا و نوری برای امید به بخشش او. اگر آن دو را وزن بکنی هیچکدام به اندازه یک مثقال بر دیگری برتری ندارد. هرکس به خدا ایمان داشته باشد به کلام خدا باور دارد و هر کس کلام خدا را باور داشته باشد، دستورات او را انجام می دهد. پس هر کس دستورات خدا را انجام ندهد کلام خدا را باور ندارد چون این کارها با هم رابطه علت و معلولی و رابطه مستقیم دارند. پس هرکس به خدا ایمان راستین داشته باشد، برای رضای خداوند به صورت خالص و بی ریا و ناصح کار می کند و هر کس اینگونه برای خدا کار بکند به تاکید به خداوند ایمان راستین دارد و هر کس از خدا اطاعت کند از او می ترسد و هر کس از او بترسد او را دوست می دارد و هر کس او را دوست داشته باشد از او اطاعت میکند و هر کس از او اطاعت کند رضایت و بهشت خداوند را به دست می آورد و هر کسی در پی کسب رضای خدا نباشد خشم خدا بر او آسان است، پناه بر خدا از خشم او.

ای پسرم: به دنیا اعتماد نکن و قلب خودت را به آن مشغول نکن، خدا هیچ مخلوقی بی ارزشتر از دنیا خلق نکرده است. آیا نمی بینی خداوند نعمت های دنیا را پاداش بندگان مطیعش و مصیبت های آن را عذاب انسان های گناهکار قرار نداده است؟.(1)

توضیح: تحاجزا، با هم آشتی کردند و از جنگیدن دست کشیدند. و کلمه «لا یظعن» یعنی مسافرت نمیکرد و منظور از «ما یخذل» یعنی آنچه صاحبش را درمانده کند یا اینکه حرف جر لام را در تقدیر بگیریم یعنی او از آنچه که صاحبش را درمانده میکند بیشتر دچار بدبختی و مصیبت میشود یا اینکه مادامی که درمانده

1- . تفسير القمى : 506 - 508

میشود و خداوند به او کمک نمیکند بیشتر دچار فتنه میشود، یا اینکه اسم موصول را مبتدا و کلمه اکثر را خبر آن بگیریم که شاید صورت سوم بهتر باشد، و روایت ثعلبی، صورت سوم را تایید می کند، روایت ثعلبی اینگونه است:(1) «چون مسئولیت حاکم سخت ترین و مشکل ترین مسئولیت هاست که ظلم از هر طرف او را فرامیگیرد. اگر به او کمک شود شایسته است که نجات پیدا کند». و زائد بودن واو در «یغشاه» بعید نیست و در این صورت «مایخذل» معطوف به آن است. و در قصص الانبیاء اینگونه آمده است: چون حکم و قضاوت در بین مردم سخت ترین جایگاههای دین است و بیشتر از همه مورد آزمایش و امتحان قرار میگیرد و کننده این کار را درمانده می کند و به او کمک نمی شود و ظلم از هر طرف او را فرامیگیرد. «سریّ» به معنای شریف و بزرگ است. و «یبیّنها فیها» یعنی در بین گروهی از مردم یا در دنیا؛ و صحیح تر آن آنطور که در قصص الانبیاء آمده است: « یبثّها فیها» - پخش میکند - است.

«حتی تفطّر و انشقّ» کنایه از نهایت تأثیر حکمت در اوست. و کلمه «و ازحمهم» فیروزآبادی گفت: زحمه بر وزن منعه است یعنی عرصه را بر او تنگ کرد، زاحم الخمسین: یعنی به پنجاه نزدیک شد، یعنی: در بین آنها برو هر چند با سختی، و ممکن است که کنایه از نزدیک شدن به آنها باشد.

و سخن امام صادق علیه السلام: «من عنی الأدب» یعنی به ادب توجه کرد و فضیلت و برتری آن را شناخت و « فإنک تخلف» یعنی از نظر داشتن این عادت نیک، جانشین کسانی هستی که قبل از تو این ویژگی را داشته اند. و «من ترکه» یعنی کسی که کسب علم را ترک کند آنچه از علم کسب کرده را از دست می دهد.

3. امالی الصدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از وصیتهایی که لقمان به پسرش ناتان می کرد این بود که می گفت: ای پسرم، یکی از مواردی که باید در برابر دشمنت به آن مسلح شوی تا بتوانی او را شکست دهی مدارا کردن و اعلام رضایت از اوست، و نغمه دور شدن را به گوشش نرسان چون در این صورت

1- . در عرائس نیز چنین روایتی آمده است 193 و 194

مقاصد تو بر او معلوم میشود و خودش را برایت آماده می کند. ای پسرم طوری از خدا بترس که اگر تمام خوبی های مخلوقات دو جهان را انجام داده باشی باز هم از عذاب شدنت بترسی و آنطور به خدا امید داشته باش که اگر تمام گناهان جن و انس را انجام داده باشی باز به عفو بخشیدنت امیدوار باشی. ای پسرم، من سنگین ترین تخته سنگ و آهن و هر آنچه که برداشتن آن سخت باشد را با خود حمل کرده ام ولی تحمل چیزی سنگین تر از همسایه بد ندیدهام و همه تلخیها را در طول زندگی چشیده ام، هیچ چیزی تلختر از فقر را نچشیدهام.(1)

توضیح: فیروزآبادی می گوید: تماسحا یعنی: دوست بودندد یا با هم معامله کردند و سپس با هم دست دادند و ماسحا یعنی: برای تقلب در کاری با هم آرام صحبت کردند.

4. امالی الصدوق: لقمان به پسرش گفت: ای پسرم، اگر هزار دوست داشته باشی باز کم هستند ولی اگر یک دشمن داشته باشی، آن یک نفر زیاد است. امام علی علیه السلام فرمود:

- تا جایی که می توانی دوستان زیادی داشته باش چون اگر از آنها کمک بخواهی پشتیبان و حامی هستند.

-

اگر هزار دوست و رفیق داشته باشی زیاد نیست، ولی یک دشمن برای انسان زیاد است.(2)

5. خصال: از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که امام علی علیه السلام فرموده است: یکی از نصیحت های لقمان به پسرش این بود که: ای پسرم، باید در کسی که یقینش کم و نیّتش در طلب روزی ضعیف است به دیده عبرت بنگری، چون خدای متعال در سه حالت او را روزی داد که در هیچ یک از آن حالات خودش اختیار و قدرتی نداشت، پس باید مطمئن باشد که او را در حالت چهارم نیز روزی خواهد داد؛ امّا اوّلین حالت در رحم مادر است که خداوند او را در آن جایگاه محکم که هیچ سرما و گرمایی به او نمی رسید، روزی داد، سپس در حالت دوّم او را

1- . امالى الصدوق : 396 و 397
2- . امالى الصدوق : 397

از رحم به دنیا آورد و رزق او را در شیر مادرش قرار داد که آن شیر بهترین غذا برای او بود و او را تربیت نمود و پرورش داد، بی آنکه خودش توان و قدرتی داشته باشد. در حالت سوّم پس از آنکه دوران شیر خواری او به پایان رسید، خداوند او را از کسب پدر و مادرش به وسیله رأفتی که در قلب آنها نسبت به او ایجاد کرد، روزی داد، به طوری که کاری غیر از آن نمیتوانستند انجام بدهند، تا آنجا که پدر و مادرش در بسیاری از موارد، او را بر خود ترجیح دادند تا این که به مرحله رشد و عقل و بلوغ رسید و برای خودش کسب و کاری تشکیل داد و در این حالت، امر خودش بر خودش گران آمد و در مورد خدای خود پندارهای سوء پیدا کرد و حقوق خداوند در مال خویش را انکار کرد و از ترس کم شدن روزی و سوء یقین به آینده از این که خدای متعال روزی او را دیر یا زود ندهد بر خود و خانوادهاش سختگیری و خساست کرد؛ پس ای پسرم بدان که او بدترین بندگان است. (1)

قصص الانبیاء: مانند این روایت ذکر شده است.(2)

توضیح: «لا یملکان غیر ذلک» یعنی به خاطر عشقی که خداوند در سرشت ایشان، نسبت به او قرار داد نمی توانستند این کار را انجام ندهند یا به این معنا که از مال خود به او می دادند هر چند که چیزی غیر از آن نداشتند.

6 . قرب الاسناد: امام جعفر صادق از پدرشان علیهما السلام روایت می کند که به لقمان گفتند: به کدام بخش از حکمتت اجماع داری - بیشتر عمل میکنی -؟ گفت: بیشتر از آنچه که نیاز من است تقلا نمیکنم و آنچه را به من محول شده ضایع نمیکنم - درست انجام میدهم -.(3)

7 . امالی الطوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از نصیحت های لقمان به پسرش این بود که: ای پسرم در شبانه روز ساعتهایی را به خودت برای یادگیری علم اختصاص بده، چون هرگز هیچ ضایع کردنی را مانند ضایع کردن

1- . خصال 1 : 60 و 61
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی
3- . قرب الاسناد : 35

یادگیری علم و دانش نخواهی یافت.(1)

8 . الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان به پسرش گفت: ای پسرم، هر چیزی یک نشانه ای دارد که با آن شناخته می شود و نشان داده می شود، همانا دین سه نشانه دارد: علم و ایمان و عمل به آن و ایمان سه نشانه دارد، ایمان به خدا و کتابهای آسمانیش و فرستادگانش.

و انسان دانا سه نشانه دارد: علم به خدا و علم به آنچه که خداوند دوست دارد و آنچه خداوند از آن کراهت دارد و انسان عمل کننده سه نشانه دارد: نماز و روزه و زکات و

انسان دروغگو سه نشانه دارد: با بالا دست خود دعوا می کند، به چیزی که میگوید علم ندارد و به آنچه که نمیرسد مشغول میشود. انسان ظالم سه علامت دارد، با گناه به کسی که بالادست اوست ظلم میکند و و با غلبه بر کسی که پایین دست اوست ظلم می کند و به ظالمان و ستمگران کمک میکند. انسان منافق سه نشانه دارد، قلبش با زبانش و قلبش با کارهایش و ظاهرش با باطنش مخالف است. انسان گناهکار سه نشانه دارد: خیانت می کند، دروغ می گوید، خلاف آنچه که می گوید رفتار میکند و انسان ریاکار سه نشانه دارد: اگر تنها باشد تنبل است و اگر در بین مردم باشد فعال است و هر کاری را برای ستایش شدن انجام می دهد، و انسان حسود سه نشانه دارد: اگر پیش او نباشی از تو غیبت می کند و و اگر کنار او باشی از تو تملق می کند و در هنگام بلا و مصیبت دشنام می دهد. انسان اسراف کننده سه نشانه دارد: آنچه را که لازم ندارد میخرد، و آنچه را که متعلق به او نیست می پوشد و آنچه را که به آن نیازی ندارد، میخورد. انسان تنبل سه نشانه دارد: آنقدر سستی میکند تا تفریط کند، آنقدر تفریط میکند تا فرصت هایش را از دست بدهد و آنقدر فرصت هایش را از دست میدهد تا به گناه بیفتد. انسان غافل سه نشانه دارد: اشتباه کردن، بی مبالاتی و فراموش کاری.

حماد بن عیسی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کدام از این علامتها شاخههایی دارند که دانستن آنها نیاز به هزار باب و هزار باب و هزار باب توضیح

1- . امالی الطوسی : 42

دارد. پس ای حماد! در همه وقت های شب و روز دنبال یادگیری علم باش، و اگر می خواهی که چشمت روشن شود و به خیر دنیا و عاقبت برسی نسبت به مال مردم طمع نداشته باش و خودت را جزء مردگان حساب کن و با خودت چنان صحبت نکن که که بر کسی از مردم برتری داری و همان طور که مالت را ذخیره می کنی، زبانت را هم حفظ کن.(1)

9 . معانی الاخبار: از برقی روایت می کند که: لقمان به پسرش گفت: ای پسرم با صد نفر دوست باش ولی با یک نفر دشمنی نکن، ای پسرم این بهره آخرت تو و خلق توست پس بهره آخرت تو دین توست و خلق تو بین تو و مردم است؛ پس به آنها کینه نداشته باش و اخلاق های نیکو را یاد بگیر. ای پسرم از بنده نیکان باش و فرزند اشرار مباش. ای پسرم، امانت را به صاحبش برگردان تا در دنیا و آخرت سلامت باشی و امین مردم باش تا بی نیاز باشی.(2)

توضیح: الخلاق: یعنی بهره و نصیب و منظور در اینجا بهره آخرت است.

10 . قصص الانبیاء: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: لقمان به پسرش می گفت: ای پسرم دنیا به مانند دریایی است که نسل زیادی از مردم در آن غرق شدهاند، باید تقوای خدا کشتی نجاتت باشد و پل عبور از آن را ایمان به خدا و باید بادبان آن توکل به خدا باشد، چه بسا که نجات پیدا کنی، ولی من برای نجات تو مطمئن نیستم. ای پسرم، مردم چگونه از آنچه که به آن وعده داده شدهاند نمیترسند (قیامت) و در حالی که هر روز عمر آنها کم میشود و چگونه کسی که مرگ در انتظار اوست خودش را برای آخرت آماده نمی کند؟. ای پسرم از دنیا به اندازه نیازت بردار و به اندازه ای که به ضرر آخرتت باشد، وارد آن نشو، و آن را به گونهای ردّ مکن که در دنیا، سربار مردم باشی و روزهای بگیر که شهوتت را قطع کند و روزهای نگیر که تو را از نماز خواندن منع کند، چون درجه نماز در نزد خدا از روزه بالاتر است. ای پسرم، برای فخرفروشی بر علما و بحث و جدل کردن با انسان های نادان و ریاکاری با آن در مجالس - بین مردم -، علم را یاد نگیر؛ و یادگیری علم را

1- . الخصال 1 : 60
2- . معانی الاخبار : 74

به خاطر گرایش به جهل و حقیر شمردن آن، ترک نکن. ای پسرم، با عقل و آگاهی مجلس هایی را که در آنها شرکت می کنی، انتخاب کن؛ اگر گروهی را دیدی که خدا را ذکر می کنند در جلسه آنها حاضر شو، چون اگر عالم باشی علمت به تو سود میرساند و آنان بر علمت میافزایند و اگر جاهل باشی به تو علم می آموزند و شاید - اگر - خداوند رحمتی برای آنها بفرستد تو را نیز جزء آنها به حساب میآورد. گفت: به لقمان گفتند: به کدام بخش از حکمتت اجماع داری - بیشتر عمل میکنی -؟ گفت: بیشتر از آنچه که نیاز من است تقلا نمیکنم و در آنچه که به من مربوط نیست خودم را به زحمت نمی اندازم. (1)

11 . قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود:آنچه که لقمان به آن نصیحت می کرد این بود که ای پسرم، اگر نسبت به مرگ شک داری، خواب را از خودت بگیر ولی هرگز نمیتوانی نخوابی و اگر به روز رستاخیز شک داری بیدار شدن از خواب را از خودت بگیر و هرگز نمی توانی از خواب بیدار نشوی. اگر در این تفکر کنی میفهمی که نفس و جان تو به دست یکی دیگر است. خواب به مانند مرگ و بیداری به مانند حشر بعد از مرگ است.

گفت: لقمان گفت: ای پسرم زیاد به کسی نزدیک نشو که باعث دوری او می شود و زیاد دور نشو که خوار و خفیف می شوی. هر حیوانی نوع خودش را دوست دارد ولی انسان به مانند حیوان نیست و نوع خودش را دوست ندارد. هرگز جامه - حکمت - خود را جز در برابر طالب آن مگشا. همانطور که بین گوسفند و گرگ دوستی وجود ندارد همچنین بین انسان نیکوکار و انسان گناهکار دوستی وجود ندارد که هر کس به زفت - قیر - نزدیک شود قیر به او میچسبد و هرکس به انسان گناهکار نزدیک شود راه او را یاد می گیرد. و هر کس جدال را دوست داشته باشد دشنام داده میشود و هر کس وارد محلهای بد شود به او تهمت زده میشود و هر کس با انسان بد همنشین شود از گزند او در امان نمی ماند و هر کس فرمان زبانش در دستش نباشد، پشیمان می شود.

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

و گفت: ای پسرم با صد نفر دوستی کن ولی با یک نفر دشمنی نکن. ای پسرم، این خلاق تو و خُلق توست و خلاقت تو دین توست و خلق تو بین تو و بین مردم است، پس هرگز با آنها دشمنی نکن و اخلاق های نیکو را یاد بگیر. ای پسرم، بنده نیکان باش و فرزند اشرار نباش. ای پسرم، امانت را به صاحبش برگردان تا در دنیا و آخرتت در امان باشی و امین مردم باش چون خداوند متعال خیانت کاران را دوست ندارد، ای پسرم ریاکار نباش که جلوی مردم خود را با تقوا نشان بدهی و در قلبت گناهکار باشی.(1)

توضیح: «لا تقترب» یعنی در معاشرت، زیاد به مردم نزدیک نشو چون آن باعث دور شدن از آنها می شود و منظور رعایت حد وسط در معاشرت با مردم است. چون زیادی رابطه زیاد و رازگویی به دور شدن نزدیکتر است و دوری از آنها سبب اهانت می شود و منظور از «لا تنشر بزّک» این است که متاع خود - علم و حکمت - را جز به کسی که شایسته آن باشد نشان نده.

12. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی لقمان پسرش را نصیحت میکرد گفت: من از آن زمان که به دنیا آمده ام به آن پشت کردم و به آخرت رو کرده ام. آن خانه ای که تو به سوی آن می روی به آن خانه از آن دور می شوی نزدیک تر است. ای پسرم، کاری که تو را به عقب میبرد، انجام نده و کاری که تو را به جلو میبرد، رد نکن چون این کار، اندیشه را گمراه میکند و عقل را کم ارزش میکند. ای پسرم، آنچه که باید با آن خودت را در برابر دشمنت حمایت کنی دوری از گناهان، بزرگی دینت، حفظ مردانگی، بزرگداشتن نفس خود از آنچه که آن را به عصیان خداوند و اخلاق بد و کارهای زشت آلوده کنی، و رازت را از مردم مخفی کن و سیرتت را نیکو گردان. اگر این کار را انجام دهی، به وسیله پرده خداوند از این که دشمنت عیب تو را بشناسد و تو را دچار لغزش کند در امان می مانی. از هیچ مکروهی در امان مباش که در برخی از حالات، غافلگیرانه به آن دچار میشوی و اگر بر تو چیره شود به تو هجوم میآورد و از لغزش تو چشم نمی

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

پوشد و یکی از چیزهایی که باید در برابر دشمنت به آنها مسلح باشی اعلام رضایت از اوست و همیشه فرصتهای بزرگ را برای کسب منفعت، کوچک بشمار و فرصتهای کوچک را برای ضرر کردن، بزرگ بدان. پسرم با مردم بر اساس روش خودشان همنشینی و صحبت کن و فراتر از ظرفیت آنها به آنها مسئولیتی نده چون در این صورت همنشینت از تو متنفر میگردد و کسی که کاری بیشتر از ظرفیتش به او داده ای از تو دور میشود؛ پس یکباره میبینی تو تنها شدهای و کسی نیست که با تو دوستی کند و برادری برایت نمی ماند تا یار و یاور تو باشد و اگر تنها بمانی درمانده و ذلیل می شوی؛ از کسی که دوست ندارد عذرت را قبول کند و حقی برایت قائل نیست عذرخواهی مکن و در کارهایت جز از کسی که فقط به خاطر پاداش اخروی به تو کمک می کند، طلب کمک نکن، چرا که چنین فردی طوری به تو کمک میکند که انگار برای کار خود تلاش میکند، چون بعد از موفقیت آن کار برای تو، سودی در دنیای فانی و بهره و پاداشی در آخرت برای او میشود، پس برای انجام کارت تلاش می کند؛ برادران و دوستانی که با آنها صادق هستی و در کارهایت از آنها کمک می گیری باید اهل مردانگی، درآمد کافی، ثروت و عقل و عفت باشند که اگر برای آنها نفعی داشته باشی از تو تشکر می کنند و اگر کنار آنها نباشی ذکر خیر تو را می کنند. (1)

توضیح:

«لا تطلب من الامر مدبرا» یعنی کاری که اسباب انجام آن فراهم نیست و رسیدن به آن دور انتظار است و یا منظور از آن کار دنیاست چون همه آن فانی و از بین رونده هستند. فیروزآبادی میگوید: «أزری بأخیه»: یعنی عیب و کاری را به او نسبت داد که میخواهد بر او تهمت زند، أزری به و بالامر: سستی کردن.

13 . قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان به پسرش گفت: ای پسرم: اگر در کودکی تربیت شوی در بزرگی از ادبت فایده میبری و هرکس به ادب توجه کند، به آن اهمیت میدهد و هر کس به آن اهمیت بدهد به علم خود متعهد

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

میشود و هر کس به علم خود متعهد شود بیشتر در طلب آن میکوشد و هر کس بیشتر در طلب آن بکوشد منفعت آن را درک میکند و آن را عادت خود قرار میدهد. مبادا در رسیدن به آن تنبلی کنی و به سراغ غیر آن بروی چون اگر بتوانی بر دنیا چیره شوی بر آخرت چیره نخواهی شد و اگر طلب علم از تو فوت شود هیچ ضایعکردنی را شدیدتر از ترک علم نخواهی یافت. ای پسرم ! با خانواده و برادران از اهل علم، درست رفتار کن اگر در دوستی با تو وفادار ماندند و اگر دوستی ایشان با تو ثابت نبود - بی وفایی کردند - از آنها دوری کن چون دشمنی کردن با آنان از دشمنی کسان دیگر - دورتر - نسبت به تو سخت تر است، چون اگر ایشان اطلاعی را علیه تو بدهند مردم آنها را باور میکنند.(1)

14 . قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان به پسرش گفت ای پسرم، از خشمگین شدن و بداخلاقی و کم صبری بپرهیز، زیرا هیچ دوستی با این خصلت ها باقی نمیماند؛ آرامش را در انجام کارهایت پیشه کن و به نفس خودت توصیه کن که بر رنجهای مردم صبر پیشه کند، و با همه مردم خوشاخلاق باش. پسرم! اگر چیزی نداری که آن را به خویشاوندانت هدیه بدهی و به برادرانت بخشش کنی از خوشاخلاقی و گشادهرویی غافل مشو، چون هر کس خوشاخلاق باشد نیکان او را دوست دارند و فاسقان از او دوری میکنند. به تقسیم خدا قانع باش تا زندگی خوب شود. اگر میخواهی تا در دنیا عزیز و شریف شوی پس به داشته های مردم چشم طمع نداشته باش، چون پیامبران و انسان های صادق با قطع کردن طمعشان به آن مقامات رسیدهاند.

امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان گفت: ای پسرم، اگر به یک پادشاه نیازمند شدی زیاد بر آن اصرار نکن و نیازت را از او نخواه جز در وقت مناسب آن و وقت مناسب آن هنگام رضایتمندی و خوش خلقی اوست؛ برای برطرف شدن نیازت عصبانی نشو چون برطرف شدن آن به دست خدا و آن هم اوقات خاصی دارد. ولی برای برطرف شدن آن به خداوند امید داشته باش و از او بخواه و

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی

انگشتانت را به سوی او حرکت بده -در مقابل او تضرع کن -. ای پسرم، دنیا اندک است و عمر تو کوتاه. ای پسرم، از حسد بپرهیز که آن نباید از اخلاق و رفتار تو باشد، از بدرفتاری بپرهیز که نباید اخلاق تو باشد چون با آن فقط به خودت آسیب میرسانی. پس اگر خودت به خودت ضرر برسانی، کار دشمنت را آسان کردهای، چون دشمنی خودت به خودت بیشتر از دشمنی دیگران به تو ضرر می رساند. ای پسرم، با کسی که شایسته خوبی است، خوب رفتار کن و با آن طالب پاداش خداوند باش و همیشه میانه رو باش، نه آنقدر بخیل باش که به کسی خوبی نکنی و نه آنقدر زیاده رو باش که به همه خوبی بکنی.

ای پسرم، سرور اخلاق حکمت، دین خداوند است و دین به مانند یک نهال جوانه زده است. آب آن ایمان به خدا، و ریشه های آن نماز و تنه آن زکات و دوستی با خدا، شاخه های آن و اخلاق خوب برگ های آن و گناه نکردن میوه آن است. و درخت کامل درختی است که میوه بدهد، هم چنان که دین فرد زمانی کامل است که او را از گناه کردن باز دارد. ای پسرم، هر چیزی نشانه ای دارد که با آن شناخته می شود، دین هم سه نشانه دارد: پاک بودن، علم، و بردباری.

علی بن حسین علیه السلام فرمود: لقمان گفت: ای پسرم، سخت ترین کمبود، نبود قلب است و بزرگترین مصیبت ها مصیبت دین است و شاخص ترین مصیبت بزرگ مصیبت دین است. و بزرگترین ثروت، بی نیازی قلب است در همه اینها درنگ کن و همواره به آنچه خداوند مقدر کرده است قانع و راضی باش. دزد وقتی دزدی میکند خداوند رزق و روزیش را از او میگیرد و گناه دزدی بر گردن اوست؛ اگر صبر و تحمل میکرد به آنچه میخواست میرسید و آن روزی از مسیر خودش به سوی او میآمد. ای پسرم در عبادت خداوند خالص و بی ریا باش تا چیزی از گناه و معصیت با آن درنیامیزد. عبادتت را با پیروی از اهل حق مزین کن زیرا پیرروی از ایشان متصل به پیروی از خداوند است و طاعت را با علم و آگاهی بیارای و علمت را با آن حلم و بردباری محفوظ کن که حماقت با آن درنیامیزد و با آن نرمخویی حفظ کن که با جهالت درنیامیزد و با آن دوراندیشی محکم کن که با گمگشتگی درنیامیزد و دوراندیشیات را با ملایمتی بیامیز که خشونت با آن همراه

نشود.(1)

16. قصص الانبیاء: از امام صادق علیه السلام روایت است که: لقمان گفت: تخته سنگ و آهن و هرآنچه که حمل آن سنگین باشد را حمل کردم ولی چیزی سنگین تر از تحمل همسایه بد ندیدم و تلخی های زیادی را چشیده ام ولی تلخی به بدی فقر نچشیدهام. ای پسرم از انسان جاهل پیروی نکن اگر انسان عاقل و حکیمی را پیدا نکردی خودت امام خودت باش. ای پسرم، از شر دوری کن او نیز از تو دوری میکند. امام صادق علیه السلام فرمود: امام علی علیه السلام فرموده است: از لقمان بنده صالح خدا پرسیدند: بهترین مردم کیست؟ گفت: انسان مؤمن ثروتمند، پرسیدند: ثروتمند از لحاظ مال؟ گفت: نه. ثروتمند از لحاظ علمی که اگر به آن احتیاج پیدا کنند آن علم فایده داشته باشد و اگر از آن به چیز دیگر بینیاز باشد آن علم کفایت کند. از او پرسیدند: بدترین مردم کیست؟ کسی است که اگر مردم او را در حال گناه ببینند، به آن اهمیت ندهد.(2)

17. تنبیه الخاطر: لقمان به پسرش گفت: ای پسرم، آنچنانکه میخوابی، میمیری و آنچنانکه از خواب بیدار میشوی دوباره زنده میشوی.(3)

گفت ای پسرم، هر کس که بگوید شر با شر خاموش میشود، دروغ گفته است، اگر راست میگوید، دو تا آتش روشن کند، آیا یکی از آنها با دیگری خاموش می شود!! بلکه خیر است که شر را خاموش میکند، آنچنانکه آب، آتش را خاموش میکند.

و گفت: ای پسرم، دنیایت را به آخرتت بفروش در اینصورت در هر دوی آنها سود میکنی، ولی آخرتت را به دنیا نفروش چون هر دو را از دست میدهی. لقمان انسانی بود که زیاد با خودش خلوت میکرد و غلامش از کنار او رد میشد و به لقمان میگفت: ای لقمان، تو همیشه با خودت خلوت میکنی اگر با مردم همنشینی میکردی بیشتر آرامش میگرفتی. لقمان گفت: خلوت با خود باعث تفکر

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی
2- . قصص الانبیاء نسخه خطی
3- . تنبیه الخواطر 1 : 80

میشود و زیاد تفکر کردن راهنمای راه بهشت است.

18. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان به پسرش گفت: اگر با گروهی مسافرت کردی در مورد کارها و خودت زیاد با آنها مشورت کن و با آنها با مهربانی و خوشرویی برخورد کن و در توشه ات بخشنده باش، اگر تو را دعوت کردند دعوت آنها را بپذیر، اگر از تو کمک خواستند، به آنها کمک کن و در بین آنها سه چیز را بیشتر انجام بده. سکوت، نماز، و سخاوت و بخشش به آنچه از حیوان و مال و توشه که همراهت است. اگر بر امر حقی از تو شهادت خواستند برای آنها شهادت بده و اگر از تو مشورت خواستند، تمام تلاشت را بکن که نظر درست و صحیح بدهی. بر انجام کاری تصمیم نگیر مگر اینکه در مورد آن کار نظرت قطعی شود و در مورد آن فکر کنی و با کسی مشاوره نکن مگر اینکه با تأنّی و آرامش و عجله نکردن با آنها مشورت کنی و فکر و حکمت را در مشاوره به کار ببری. چون کسی که مردم با او مشورت کنند و مشورت صادقانه ندهد، خداوند قدرت نظر او را از او می گیرد و امانتش (عقل) را از او می گیرد، و اگر دوستانت را دیدی که راه می روند تو هم با آنها راه برو، اگر آنها را دیدی که کاری را انجام میدهند به آنها کمک کن و اگر صدقه یا قرضی دادند تو هم با آنها کار را انجام بده و به حرف کسی که از تو بزرگتر است گوش بده. اگر تو را به کاری دستور دادند و یا چیزی از تو خواستند بگو: چشم و به آنها نه نگو، چون نه گفتن نشانه عجز و ناتوانی و عیب توست. اگر در راه، سرگردان شدید پیاده شوید و اگر بر سر راه و مقصد شک کردید بایستید و مشورت کنید و اگر یک نفر را دیدید راه را از او نپرسید و از او مشورت نخواهید چون یک نفر در یک بیابان مشکوک است، شاید جاسوس راهزنان باشد یا خود شیطان باشد که قصد گمراه کردن شما را داشته باشد. از مشورت با دو نفر نیز پرهیز کنید مگر اینکه چیزی را که من نمیبینم از آنها ببینید، چون انسان عاقل اگر با چشمش چیزی را ببیند حقیقت را از آن می فهمد و حاضر، چیزی را می بیند که غائب نمی بیند. ای پسرم، اگر وقت نماز رسید، نمازت را به خاطر کاری به تاخیر نینداز بلکه نمازت را بپادار و خیالت را راحت کن چون آن دینی بر گردن توست، با جماعت نماز بخوان هرچند بر سر نیزه - میدان جنگ - باشی، به هیچ وجه روی

مرکب خود نخواب، چون پشت چهارپا را زخم میکند و انسان حکیم و دانا این کار را انجام نمیدهد مگر آنکه در کجاوه باشی و برای استراحت مفاصل بتوانی دراز بکشی. اگر به خانه نزدیک شدی از روی مرکبت پیاده شو و قبل از غذای خودت برای آن علف بگذار و اگر خواستی جایی پیاده شوی باید بهترین مکان را از نظر رنگ و نرمی خاک و زیاد بودن علف انتخاب کنی و هرگاه پیاده شدی قبل از اینکه بنشینی دو رکعت نماز بخوان و اگر خواستی قضای حاجت کنی از برابر مردمان دور شو، مکانی را که ترک کردی با آنجا وداع کن و با آن زمین و اهل آن خداحافظی کن چون در هر مکانی از زمین، جمعی از ملائکه هستند و اگر توانستی قبل از اینکه غذا بخوری صدقه ای از آن بدهی این کار را بکن و بر تو لازم است که تا زمانی که سوار هستی کتاب خداوند را بخوانی و زمانی که کار می کنی خدا را تسبیح کنی و هرگاه بی کار هستی دعای خیر بکنی. از مسافرت در اول شب بپرهیز و اطراق و پیاده شدن باید از نصف شب تا آخر شب باشد و از بالا بردن صدایت در مسیر بپرهیز.(1)

میگویم: شیخ طبرسی گفت: در مورد لقمان اختلاف است. میگویند: او انسانی حکیم بوده و پیامبر نبوده است. از ابن عباس و مجاهد و قتاده و اکثر مفسران روایت شده است. و از عکرمه و السدی و الشعبی روایت است که لقمان پیامبر بوده است و حکمت را در آیه به نبوت تفسیر کرده اند. و گفته شده: که او یک مرد سیاه پوست حبشی با لب های بزرگ و با پاهایی خشن در زمان حضرت داود علیه السلام بوده است. و یکی از مردم به او گفته بود: آیا تو همان کسی نیستی که با ما گوسفندان را به چرا می بردی؟ گفت: بله، گفتند: پس این حکمت که من میبینم از کجا به تو داده شد؟ گفت: تقدیر خدا و امانت و راستگویی و سکوت در مقابل چیزی که به من مربوط نیست. و از وهب روایت است که: او خواهر زاده حضرت ایوب بوده است. و مقاتل میگوید: که پسرخاله حضرت ایوب علیه السلام بوده است. نافع از ابن عمر نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: به

1- . روضه الکافی : 348 و 349

درستی

لقمان پیامبر نبود ولی او یک مرد بسیار متفکر و با ایمان و یقین صحیح به خدا بود که خداوند را دوست داشت پس خدا نیز او را دوست داشت و با حکمت بر او منت نهاد و در نیمروزی خوابیده بود که ندا آمد: ای لقمان آیا میخواهی تو را خلیفه خود روی زمین قرار دهم؟ سپس سخنانی را که در روایت حماد آمده است، ذکر کرد. سپس فرمود: سرور لقمان به او گفت: برو یک گوسفند را قربانی کن و دو قسمت از بهترین اعضای آن را برایم بیاور و لقمان قلب و زبان را برای او آورد. دلیل کار او را پرسید. لقمان گفت: اگر آن دو پاک نگه داشته شود بهترین چیز هستند و اگر آنها را خراب شود خبیث ترین عضو انسان هستند.

گفته شده: مولایش داخل دستشویی شد و زیاد در دستشویی ماند. لقمان به او ندا داد: زیاد نشستن بر سر دستشویی باعث درد کبد و به وجود آمدن بیماری بواسیر می شود و حرارت بدن را به سر انسان می رساند پس به آرامی بنشین و به آرامی بلند شو. و میگویند: که او این حکمت لقمان را بر در دستشویی نوشت.

عبدالله بن دینار گفت: لقمان از سفر برگشت و در راه با غلامش برخورد کرد. به او گفت: پدرم چکار کرد؟ گفت: فوت کرد. گفت: خودم باید امورم را سامان بدهم. لقمان گفت: زنم چکار کرد؟ گفت: فوت کرد. گفت: باید زن دیگری بگیرم. لقمان گفت: خواهرم چکار کرد؟ گفت: فوت شد. گفت: عیبم پوشیده شد. لقمان پرسید: برادرم چکار کرد؟ گفت فوت کرد. لقمان گفت: کمرم شکست.

از لقمان پرسیدند: بدترین مردم کیست؟ گفت: کسی که در هنگام گناه کردن او را ببینند و او اهمیت ندهد. به او گفتند: چقدر صورتت زشت است! گفت: بر صورت من عیب می گیری یا بر صورتگر (خدا) ؟ و گفته شد: که او بر حضرت داود داخل شد و او زره میساخت و خدا آهن را به مانند گل برای داوود نرم کرده بود. خواست تا از او سؤال بپرسد - که چه میسازد -، اما حکمت به سراغش آمد و ساکت شد. وقتی که تمام شد آن را پوشید. لقمان گفت: تو در ساختن زره، چه ماهر هستی! سپس گفت: سکوت حکمت است ولی مردم کمی اهل این حکمت هستند.

ص: 531

داود به او گفت: الحق که حکیم هستی. تمام شد.(1)

مسعودی می گوید: لقمان در جوانی برده قین بن حسر بود و ده سال قبل از پیامبری داوود علیه السلام متولد شد و عبد صالح خداوند بود که خداوند با اعطای حکمت بر او منت نهاد و همواره نماد حکمت در سراسر زمین و نماد زهد در این دنیا بود که زمان یونس بن متی رسید تا اینکه بر اهل نینوا در سرزمین موصل مبعوث شد.(2)

19. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: از نصیحت هایی که لقمان به پسرش می کرد، این بود که: ای پسرم، مردم قبل از تو برای فرزندانشان مال جمع کردند و از آنچه که جمع کرده بودند چیزی نمانده است و همچنین آنهایی که برایشان مال جمع کردند نیز نابود شدند. تو بندهای هستی که برای انجام کاری اجاره شدهای و به اجری وعده داده شدهای، پس کارت را خوب انجام بده و اجرت را کامل بگیر. در این دنیا به مانند گوسفندی نباش که در یک زمین سرسبز قرار داده شده و آنقدر می خورد تا چاق شود و مرگ او با چاق شدنش فرا می رسد، بلکه دنیا را به منزله یک پل بدان که به وسیله آن از یک رود عبور میکنی و آن را ترک می کنی و تا آخر روزگار به آنجا بر نمی گردی؛ آن را خراب رها کن، و آن را تعمیر نکن چون تو مأمور آبادانی آن نیستی و بدان فردا که جلوی خداوند متعال قرار می گیری از چهار چیز از تو سؤال می پرسند: جوانیت را بر چه کاری گذراندی؟ عمرت را در چه کاری صرف کردی؟ مالت را از کجا به دست آورده ای؟ و آن را چگونه خرج کرده ای؟ پس خودت را برآن آماده کن و جوابی را حاضر کن و بر آنچه در دنیا از دست می دهی، حسرت نخور چون مال کم دنیا بقائی ندارد و مال زیاد از بلاء و بدبختی در امان نیست. پس برحذر باش و بر کارهایت تلاش کن و پرده را از روی صورتت کنار بکش و لطف خدا را به یاد آور و توبه را در قلبت تازه کن و قبل از آن که وقت و فرصتی برایت باقی نماند و هدف گرفته شوی و عمرت به سر آید و بین تو و

1- . مجمع البیان 8 : 315 - 317
2- . مروج الذهب و همچنین در پاورقی کتاب الکانل آمده است

آنچه میخواهی فاصله انداخته شود کارهایت را انجام بده. (1)

20 . کافی: روایت می کنند که لقمان به پسرش گفت: ای پسرم زیاد به کسی نزدیک نشو که باعث دوری او می شود و زیاد دور نشو که خوار و خفیف می شوی. هر حیوانی نوع خودش را دوست دارد ولی انسان به مانند حیوان نیست و نوع خودش را دوست ندارد. هرگز جامه - حکمت - خود را جز در برابر طالب آن مگشا. همانطور که بین گوسفند و گرگ دوستی وجود ندارد همچنین بین انسان نیکوکار و انسان گناهکار دوستی وجود ندارد که هر کس به زفت - قیر - نزدیک شود قیر به او میچسبد و هرکس به انسان گناهکار نزدیک شود راه او را یاد می گیرد. و هر کس جدال را دوست داشته باشد دشنام داده میشود و هر کس وارد محلهای بد شود به او تهمت زده میشود و هر کس با انسان بد همنشین شود از گزند او در امان نمی ماند و هر کس فرمان زبانش در دستش نباشد، پشیمان می شود.(2)

21 . تنبیه الخاطر: لقمان می گوید: اگر انسان حکیم تو را بزند و تو را اذیت کند بهتر از آن است که انسان نادان با روغن خوب تو را چرب کند - از تو تعریف کند-.(3)

به لقمان گفتند: آیا تو برده فلان خانواده نبودی؟ گفتند: پس چگونه به این مرتبه رسیدی؟ گفت: راستگویی، امانت داری، و واگذاشتن آنچه که به من مربوط نیست، چشم پوشی و نگه داشتن زبانم و پاک بودن در طعمهام، هر کس یکی از اینها را نداشته باشد از من کمتر است و هر کس از این ویژگی، ویژگی خوب دیگری داشته باشد از من برتر است، و هرکس به آنها عمل کند مرتبه اش به اندازه من است. سپس گفت: ای پسرم، توبه کردن را به تاخیر نینداز چون مرگ به طور ناگهانی می آید و به مرگ دشنام نده و انسان مبتلا را مسخره نکن و از کار نیک جلوگیری نکن. ای پسرم، در زندگی امین مردم باش تا بی نیاز باشی. ای پسرم، تقوای خدا را

1- . اصول الکافی 2 : 134 و 135
2- . اصول الکافی 2 : 134 و 135
3- . تنبیه الخواطر 2 : 26

تجارت خود قرار بده در حالی که هیچ کالایی نداشتی، سود و منفعت می بری و اگر گناهی انجام دادی به دنبال آن صدقهای بفرست تا آن را خاموش کند. ای پسرم، نصیحت کردن انسان احمق سخت است آنچنانکه بالا رفتن برای انسان پیر و سالخورده سخت است. ای پسرم، بر کسی که ظلم کردهای دلسوزی نکن ولی به خاطر کار بدی که انجام دادهای برای خودت دلسوزی کن. اگر قدرت، تو را به ظلم کردن به مردم دعوت کرد قدرت خداوند بر خودت را به یا آور. ای پسرم، آنچه را که نمی دانی از عالمان بگیر و آنچه را که می دانی به مردم یاد بده.(1)

22 . میگویم: به خط پدرم که ضریحش نورانی باد یافتم: بسم الله الرحمن الرحیم: از اوزاعی روایت است که: لقمان حکیم هنگامی که از شهرش خارج شد در روستایی در موصل به نام کوماس فرود آمد. وقتی که صبرش تمام شد و ناراحت و درمانده شده بود و کسی او را در سنّتش پیروی نمی کرد درهای خانه اش را بست و شروع به نصیحت پسرش کرد و گفت: ای پسرم، دنیا به مانند دریای بزرگی است که مردمان زیادی را هلاک کرده است و از کار آن توشه بردار و یک کشتی برای خودت آماده کن که داخل آن پُر از تقوای الهی باشد، پس سوار بر کشتی شو تا نجات پیدا کنی، و من می ترسم که نجات پیدا نکنی، ای پسرم کشتی نجات تو همان ایمان به خدا و بادبان های آن توکل بر او و سکان آن صبر و پاروهای آن روزه و نماز و زکات هستند. ای پسرم، هر کس بدون کشتی وارد دریا شود، غرق می شود. ای پسرم، کم حرف بزن، و در هر جا و مکانی ذکر خدا را بگو؛ چون او کسی است که به تو هشدار داد و تو را آگاه کرد و به تو علم و آگاهی داد. ای پسرم، قبل از اینکه مردم از تو عبرت بگیرند، تو از آنها عبرت بگیر. ای پسرم از - مصیبت - کوچک عبرت بگیر قبل از آنکه - مصیبت - بزرگ بر تو نازل شود؛ ای پسرم، هنگام خشم خویشتندار باش تا هیزم آتش جهنم نشوی. ای پسرم، فقر بهتر از آن است که بر کسی ظلم و طغیان کنی. ای پسرم، مبادا امانت بگیری و در آن خیانت کنی.

1- . تنبیه الخواطر 2 : 230و 231

23 . كتاب الاختصاص: از اوزاعى چنين روايتى ذكر شده است و بر آن اين را اضافه كرد كه: اى پسرم: اگر فقير از دنيا بروى - بهتر از آن است كه - كار و اموالت را به يكى ديگر بسپارى و او قيم و امير آنها بشود. اى پسرم، خداوند مردم را در گرو اعمالشان قرار داده است؛ پس واى بر آنها از آنچه كه دستها و قلبشان كسب مى كند. اى پسرم، از دنيا و گناهان و شياطين در آن در امان نباش، اى پسرم، شيطان صالحان نخستين را فريب داده است، پس چگونه ديگران از او در امان هستند؟ اى پسرم، دنيا را زندان خودت قرار بده، تا آخرت بهشت تو شود. اى پسرم، تو مأمور نيستى كه كوهها را از مقابلت بردارى و مأمور نيستى آنچه را كه خارج از نيرو و توانت است انجام دهى پس بلا و مصيبت را بر روى شانه هايت قرار نده و با دست خودت، خودت را از بين نبر. اى پسرم، با پادشاهان همراه نشو چون آنها تو را ميكُشند و از آنها اطاعت نكن چون كافر مى شوى. اى پسرم، با انسان هاى فقير همراه شو و انسان هاى فقير مسلمان را به اين كار اختصاص بده. اى پسرم، براى بچه يتيم به مانند پدر مهربان و براى زن بيوه به مانند همسر مهربان باش. اى پسرم، چنين نيست كه هر كس بگويد مرا ببخش خدا او را ببخشد، چون كسى كه از پروردگارش اطاعت نكند، بخشيده نميشود. اى پسرم، اول به همسايه ات برس، سپس به خانه ات. اى پسرم، براى سفر كردن اول بايد يک همراه و دوست پيدا كنى. اى پسرم، اگر ساكن شدن در خانهها بر اساس انتخاب بود هيچوقت هيچ كس با همسايه بد همسايه نميشد. اى پسرم، تنهايى بهتر از همنشين بد است. اى پسرم، دوست صالح از تنهايى بهتر است. اى پسرم، حمل كردن سنگ و آهن از همسايگى با انسان بد بهتر است. اى پسرم، من سنگ و آهن را حمل كردهام ولى چيزى را از همنشين بد سنگينتر نيافتهام. اى پسرم، هر كس با انسان بد همنشين شود از گزند او در امان نيست. و هر كس وارد مكان هاى بد شود، متهم مى شود. اى پسرم، هر كس جلوى زبانش را نگيرد پشيمان مى شود. اى پسرم، پاداش انسان نيكوكار كار نيكش و كار بد، جزاى انسان بدكار است و اگر سعى كنى بيش از آنچه كه بدكار به خودش بدى كرده است به او ضرر بزنى قادر نيستى؛ اى پسرم، كيست كه خدا را عبادت كند، و خدا او را ناكام كند؟، و كيست كه خدا را بخواهد و او را نيابد؟. اى پسرم، كيست كه

خدا را ذکر کند، خدا او را به یاد نیاورد. کیست که به خدا توکل کند و خداوند کار او را به دیگری موکول کند؟ و کیست که در مقابل خدای متعال گریه و زاری کند و خداوند به او رحم نکند. ای پسرم، با بزرگان - با تجربه - مشورت کن و از مشورت کردن با افراد کمسن و سال خجالت نکش. ای پسرم، با انسان های فاسق همنشینی نکن چون آنها به مانند سگ هستند، اگر نزد تو چیزی بیابند آن را می خورند وگرنه تو را مذمت میکنند و تو را رسوا میکنند؛ و دوستی آنان بین ایشان لحظهای است. ای پسرم دشمنی با مؤمن از دوستی با فاسق بهتر است. ای پسرم، اگر حتی به انسان مؤمن ظلم کنی او به تو ظلم نمیکند و هر چند که نسبت به او کار بدی انجام دهی او تو را می بخشد، انسان فاسق ملاحظه خدا را نمیکند چگونه میتواند ملاحظه تو را بکند؟ ای پسرم، برای خودت دوستان زیادی بگیر و از گزند دشمنان در امان نباش چون کینه در سینه آنها به مانند آب زیر خاکستر است. ای پسرم، قبل از صحبت کردن با مردم به آنها سلام و دست بده. ای پسرم، با مردم مانند سگان - بر سر مردار - درگیر مشو چون بر تو خشم میگیرند، در مقابل آنها حقیر نباش چون تو را گمراه میکنند. شیرین نباش چون تو را میخورند و تلخ نباش تا تو را پرت کنند. و نیز روایت شده است که: شیرین نباش چون بلعیده میشوی و تلخ نباش چون پرت میشوی.

ای پسرم، در مورد علم خداوند بحث و جدل نکن، چون علم خداوند حد و اندازه ای ندارد. ای پسرم، طوری از خداوند بترس که از رحمت او نا امید نشوی و آنطور به رحمت او امیدوار باش که از عذاب او در امان نباشی. ای پسرم، نفست را از پیروی از هوا و هوس و خواسته هایش نهی کن، زیرا اگر از هوا و هوس نفست جلوگیری نکنی به بهشت نمیروی و حتی آن را نمی بینی. و اینگونه نیز روایت شده است که: از هوا و هوس نفست جلوگیری کن، چون نابودی آن در هوا و هوس آن، نهفته است.

ای پسرم، هنگامی که از شکم مادرت بیرون آمدی به سوی آخرت می روی و به دنیا پشت کرده ای، اگر به آخرت دست پیدا کنی بهتر از آن است که به دنیا برسی. ای پسرم، از ظلم و غرور و فخر فروشی دوری کن تا همسایه ابلیس در خانهاش

نباشی. ای پسرم، ظلم و و غرور و فخرفروشی را از خودت دور کن و بدان تو ساکن گورها خواهی بود، بدان که هر کس با ابلیس همنشینی کند به پرتگاه بدبختی می افتد که در آن نه میمیرد و نه زنده می شود. ای پسرم، وای بر کسی که ظلم کند و غرور داشته باشد، کسی که از خاک خلق شده و به خاک بر میگردد سپس نمیداند آیا به بهشت میرود و رستگار میشود یا به جهنم میرود و دچار زیان آشکار میشود و شکست میخورد و ناامید میشود چگونه خودش را بزرگ می پندارند؟ این چنین نیز روایت شده است: کسی که دو بار از مجرای ادرار خارج شده است چگونه احساس قدرتمندی میکند! ای پسرم انسان چگونه میتواند بخوابد در حالی که مرگ در انتظار اوست و چگونه - از مرگ - غافل است در حالی که - مرگ - از او غافل نیست. ای پسرم، همانا برگزیدگان و دوستان و پیامبران خداوند مرده اند، پس چگونه غیر از آنها کسی در دنیا جاویدان میماند و رها میشود! ای پسرم، با کنیزت همبستری نکن هر چند که از او خوشت بیاید و خود را از این کار بازدار و او را شوهر بده. ای پسرم، رازت را برای زنت بازگو نکن و محل نشستن خود را بر در خانهات قرار نده. ای پسرم، همانا زن از دنده کج خلق شده است، اگر بخواهی او را راست کنی شکسته میشود و اگر او را رها کنی کج میشود. آنها را در خانه نگهدار؛ اگر به تو احسان کردند احسان آنها را بپذیر و اگر با تو بد رفتار کردند صبر پیشه کن چون آن بهترین کار است.

ای پسرم، زنان چهار نوع هستند: دو تا از آنان صالح و دو تا از آنان ملعون هستند: اما یکی از صالحان اینگونه است که در میان قومش شریف است ولی در نفسش ذلیل و آن کسی است که اگر به او چیزی بدهند تشکر می کند و اگر به دردی مبتلا شود صبر میکند، کم در دستان او زیاد است. زن صالح دوم: زنی است که بسیار بچه میزاید و مهربان است و برای همسرش خیر میآورد، و به مانند مادر مهربان است. با بزرگتر از خودش مهربان و با کوچکتر از خودش دلسوز است. بچه شوهرش را هر چند که از خودش نباشد دوست دارد. جمع کننده پراکندگیها و راضی نگهدارنده شوهر است اصلاحگر خودش و خانواده اش و مال و فرزندانش است. آن زن به مانند طلای قرمز است، خوش به حال کسی که قسمتش چنین زنی

باشد؛ اگر شوهرش حاضر باشد به او کمک می کند و اگر کنار او نباشد از او حمایت میکند. اما یکی از آن زنان ملعون آن است که: نزد خودش بزرگ است در حالی که در میان قومش ذلیل و پست است آن کسی است که اگر به او چیزی بدهند خشمگین میشود و اگر به او چیزی ندهند نیز سرزنش میکند و ناراحت می شود. شوهرش به خاطر او در بدبختی و همسایگانش از او در سختی هستند او به مانند شیر وحشی است که اگر با او بنشینی تو را می خورد و اگر از او فرار کنی تو را می کُشد. زن ملعون دوم، زنی است که از شوهرش ناراحت می شود و همسایگانش از دست او درمانده شده اند، زود ناراحت می شود و زود گریه می کند. اگر شوهرش حاضر باشد ببیند نفعی به او نمیرساند و اگر کنار او نباشد او را رسوا می کند. او به مانند زمین خشک و بایری است که اگر آن را آبیاری کنی از آب پر می شود و در آب غرق میشود و اگر آن را ترک کنی تشنه میماند. اگر از او صاحب فرزندی شوی، نفعی از فرزندش به تو نمی رسد. ای پسرم، با کنیزت ازدواج نکن چون فرزندت را جلوی چشمانت می فروشد و این بلایی است که خودت بر سر خودت آوردهای.

ای پسرم، اگر امکان چشیدن زنها به مانند چشیدن شراب وجود داشت هیچ وقت مردی با زن بد ازدواج نمیکرد. ای پسرم، هر کس به تو بدی می کند در مقابل تو به او خوبی کن و زیاد به دنیا توجه نکن چون یکباره آن را رها خواهی کرد و به دنیایی که به آنجا سفر میکنی توجه کن. ای پسرم، مال یتیم را نخور چون در روز قیامت رسوا می شوی و متعهد باش که آن را به او برگردانی. ای پسرم، اگر کسی از کسی بی نیاز باشد همانا فرزند از پدرش بی نیاز است. ای پسرم همانا آتش همه جهانیان را احاطه کرده است هیچ کس از آن نجات پیدا نمی کند جز کسی که خدا به او رحم کند و او را به خود نزدیک کند. ای پسرم، انسان خبیث تو را فریفته خودش نکند چون او در روز قیامت بر قلب و زبانش مهر می زنند و اعضای بدنش بر علیه او شهادت می دهد. ای پسرم، به مردم دشنام نده چون در واقع این تویی که پدر و مادرت را دشنام دادهای. ای پسرم، به کار خوب و نیکت مغرور نشو و آن را بزرگ نشمار که هلاک میشوی. ای پسرم، نماز را بپادار و امر به معروف و نهی از منکر

بکن و بر آنچه که به آن گرفتار می شوی صبر کن چون این بهترین کار است. ای پسرم، برای خدای بزرگ شریک قرار نده همانا شرک گناه بزرگی است. ای پسرم، متکبرانه بر روی زمین راه نرو، چون تو نمیتوانی زمین را بشکافی و نمیتوانی به بلندیهای کوهها برسی. ای پسرم هر روز، روز تازهای را برایت میآورد که در نزد خداوند بزرگ برای تو گواهی میدهد. ای پسرم، تو در کفن پیچیده میشوی و در قبر قرار میگیری و همه اعمالت را میبینی. ای پسرم، چگونه در خانه کسی سکونت میکنی که او خشمگین کردهای یا چگونه در خانه کسی سکونت میکنی که او را عصیان کردهای؟ ای پسرم، به کارهای خودت برس، در آنچه که به تو مربوط نیست دخالت نکن؛ مقدار کم از دنیا برایت کافی است و زیاده خواهی از دنیا از آن چیزهایی است که به تو مربوط نیست. ای پسرم، دیگران را بر خود ترجیح مده و اموالت را برای دشمنانت - وارثان - قرار نده. ای پسرم، مال حلال اندک، حساب می شود پس چگونه مال حرام زیاد حساب و کتاب نشود. ای پسرم، به آنچه که برای تو نیست نظر نداشته باش و در ملکوت آسمان ها و زمین و کوه ها و هر آنچه که خداوند خلق کرده است زیاد تفکر کن؛ این بهترین پند و اندرز برای قلبت است. ای پسرم، نصیحت پدر دلسوزت را بپذیر. ای پسرم، به کار نیک بپرداز قبل از اینکه مرگت فرا برسد و قبل از اینکه کوهها راه بروند و خورشید و ماه جمع بشوند و آسمان تغییر کند و پیچانده شود و ملائکه دسته دسته و هراسان و برهنه و ترسان بر زمین فرود آیند و مجبور شوی از روی پل صراط بگذری و عملت به تو نشان داده شود و ترازوها گذاشته شود و دفتر اعمال باز گردد. ای پسرم، هفت هزار حکمت یاد گرفته ای، چهار تای آنها حفظ - عمل - کن و با من به بهشت بیا: کشتی نجاتت را آماده کن چون دریای تو عمیق است و بارت را سبک کن چون گردنه، سخت و دشوار است و توشه ات را زیاد کن چون راه طولانی است و کارهایت را خالص و بی ریا کن چون ناقد و داور، تیز بین است.(1)

24 . کنز الفوائد الکراجی: از نصیحت های لقمان به پسرش: ای پسرم نماز را

-1 . الاختصاص نسخه خطی

بپادار چون نماز در دین به مانند پایه های چادر است. اگر آنها محکم باشند طناب ها و میخها و سایبان نیز محکم میشوند و اگر محکم نباشند، طناب و میخ و سایبان نیز فایده ندارد. ای پسرم، با انسان های عالم دوستی و همنشینی کن و در خانه های آنها با آنها ملاقات کن شاید تو هم شبیه آنها و از آنان شوی. ای پسرم بدان که من صبر و انواع سختی را چشیدهام ولی چیزی تلخ تر از فقر ندیدهام؛ اگر روزی فقیر شدی فقرت را فقط در بین خودت و خدای خودت نگه دار، با مردم در مورد آن صحبت نکن چون در نزد آنان خوار میشوی. ای پسرم، خدا را دعا کن و سپس از مردم بپرس که آیا کسی بوده که خدا را خوانده باشد ولی او جوابش را نداده باشد؟ یا از او چیزی خوسته باشد ولی به او نداده باشد؟ ای پسرم، به خداوند بزرگ تکیه داشته باش، سپس از مردم بپرس که آیا در بین آنها کسی بوده که به او تکیه کرده باشد ولی او را نجات نداده باشد؟ ای پسرم، بر خدا توکل کن، سپس از مردم بپرس چه کسی بر خدا توکل کرده که او برایش کافی نبوده است؟ ای پسرم، به خدا حسن ظن داشته باش سپس از مردم بپرس چه کسی به خدا حسن ظن داشته و در مقابل خدا به مقتضای حسن ظن او نبوده است؟ ای پسرم، هرکس رضایت خدای تعالی را بخواهد، نفسش را خشمگین میکند، و هر کس نفسش را خشمگین نکند خدا را راضی نمیکند. هر کس خشمش را کنترل نکند به دشمنش دشنام میدهد. ای پسرم، حکمت را بیاموز تا در نزد مردم شریف شوی چون حکمت دلالت بر دین می کند و بنده را شریفتر از انسان آزاد و فقیر را بالاتر از ثروتمند و کوچک را مقدم بر بزرگ قرار میدهد و انسان فقیر را همنشین پادشاهان میکند و انسان شریف را شریف تر و سرور را سرورتر و ثروتمند را سرافرازتر می کند. انسان چگونه می تواند تصور کند که دین و دنیایش بدون حکمت برایش فراهم شود؟ و خداوند هرگز امر دنیا و آخرت را جز با حکمت فراهم نکرده است و حکت بدون عبادت خدا به مانند جسم بدون روح یا به مانند زمین بدون آب است و جسم بدون روح و زمین بدون آب و حکمت بدون عبادت خدا هیچ فایده ای ندارد.

25. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: لقمان که پسرش را نصیحت می کرد به او گفت: چه کسی خداوند را خواست ولی او را پیدا نکرد؟ و چه کسی به خدا

پناه برد و خدا از او دفاع نکرد؟ و چه کسی بر خدا توکل کرد و خدا برایش کافی نبود؟(1)

26. ابن شهرآشوب در کتاب بیان التنزیل می گوید: اولین حکمتی که از لقمان ظاهر شد این بود که: تاجری مست کرده بود و با دوستش شرط بسته بود که همه آب دریا را می نوشد و اگر نتواند این کار را انجام دهد مال و خانواده اش را به او می دهد. وقتی وارد صبح شد و به هوش آمد پشیمان شد ولی دوستش شرطش را از او می خواست. لقمان به او گفت: به شرط اینکه دوباره چنین کاری نکنی به تو کمک می کنم تا خلاص شوی. لقمان گفت: که به دوستت بگو: آیا آن آبی را بنوشم که آن وقت در آن بود؟ پس آن را برایم بیاور تا آن را بنوشم؛ یا میخواهی آن آبی که الان در دریا هست را بنوشم؟ پس دهانههای آن را ببند تا آن را بنوشم یا آن آبی را بنوشم که میآید؟ پس صبر کن تا بیاید. سپس دوستش از شرطش دست کشید.(2)

27. سید ابن طاوس در کتاب‌ش فتح الابواب گفت: روایت است که لقمان در وصیتش به فرزندش گفت: قلبت را به خاطر جلب رضایت همه مردم و ستایش و نکوهش آنها درگیر نکن چون این امکان پذیر نیست اگر چه انسان برای آن با همه قدرتش تلاش کند. پسرش به او گفت: یعنی چه؟ دوست دارم که مثالی یا داستانی یا گفتهای در مورد آن برایم بیاوری. لقمان گفت: بیا با هم به بیرون برویم؛ پس با هم به بیرون رفتند و همراه آنها حیوانی بود و لقمان بر آن سوار شد و پسرش پیاده پشت سرش میآمد؛ از یک گروهی گذشتند. آنها گفتند: این پیرمرد سنگدل و کم رحم است، چون خودش بر حیوان سوار شده و این کودک را رها کرده است تا پیاده دنبالش بیاید در حالی که او از بچه قویتر است؛ این کار بدترین تدبیر است. به پسرش گفت: سخن آنها را شنیدی که چرا من سوار شدم و تو پیاده می آیی؟ پسرش گفت: بله. گفت پسرم تو سوار شو و من پیاده می آیم. پس پسرش سوار شد و لقمان پشت سرش پیاده میآمد؛ به گروهی دیگر رسیدند و گفتند: این پدر بدی است و همچنین این بد پسری است. چون پدر، پسرش را ادب نکرده است تا جایی که

1- . کنز الکراچی : 214، 215
2- . بیان التنزیل نسخه خطی

خودش بر حیوان سوار میشود و پدرش را رها میکند تا پیاده دنبال او برود در حالی که پدر برای احترام و سوار شدن شایستهتر است، و اما پسر چون با این کارش نسبت به پدرش بی حرمتی کرده است هر دو کارشان اشتباه است. لقمان به پسرش گفت: شنیدی؟ گفت: بله. لقمان گفت با هم سوار حیوان می شویم. پس با هم سوار شدند و بر یک گروهی از مردم گذر کردند. آنها گفتند: در قلب این دو انسان رحم نیست و هیچ خیری در نزد خدا ندارند، هر دو با هم سوار حیوان شدند؛ پشت حیوان میشکند و توان ندارد هر دو را با هم حمل کند، اگر یکی از آنها پیاده و یکی سوار می شد بهتر بود. لقمان گفت: شنیدی؟ گفت: بله. به پسرش گفت: بیا هردوی ما پیاده برویم و حیوان بدون سوار راه بیاید، پس جلوی آنها حیوان راه می آمد و آن دو نیز پیاده می آمدند بر گروهی از مردم عبور کردند و آنها گفتند: این کار دو نفر عجیب است. حیوان بدون سوار راه می روند در حالی که آن دو خودشان پیاده هستند و لقمان و پسرش را به خاطر آن کار نکوهش کردند، همانطور که قبلا آنها را نکوهش کرده بودند. لقمان به پسرش گفت: آیا برای جلب رضایت آنها میتوان چارهای اندیشید - کاری هست که بتوان انجام داد -؟ پس به آنها توجه نکن و فقط در پی کسب رضای خدای بزرگ باش. چون تحصیل رضای خدا کاری است بزرگ، سعادت و پیروزی در دنیا و روز حسات و کتاب برای کسی است که آن را به دست بیاورد.(1)

1- . فتح الابواب نسخه خطی

آیات:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلإِ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ مِن بَعْدِ مُوسَی إِذْ قَالُواْ لِنَبِیٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِکاً نُّقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ قَالَ هَلْ عَسَیْتُمْ إِن کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِیَارِنَا وَأَبْنَآئِنَا فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِیلاً مِّنْهُمْ وَاللّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکاً قَالُوَاْ أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَن یَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ * وَقَالَ لَهُمْ نِبِیُّهُمْ إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَن یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِیَّةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِکَةُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَةً لَّکُمْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ* فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِیکُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَمَن لَّمْ یَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ فَشَرِبُواْ مِنْهُ إِلاَّ قَلِیلاً مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِینَ آمَنُواْ مَعَهُ قَالُواْ لاَ طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِهِ قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُو اللّهِ کَم مِّن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ * * وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُواْ رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ * فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا یَشَاءُ وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَکِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعَالَمِینَ * (1)

{آیا از [حال] سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی

1- . بقره / 246 - 251

آنگاه که به پیامبری از خود گفتند پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم [آن پیامبر] گفت اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد چه بسا پیکار نکنید گفتند چرا در راه خدا نجنگیم با آنکه ما از دیارمان و از [نزد] فرزندانمان بیرون رانده شده ایم پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد جز شماری اندک از آنان [همگی] پشت کردند و خداوند به [حال] ستمکاران داناست*و پیامبرشان به آنان گفت در حقیقت خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است گفتند چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده است پیامبرشان گفت در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست*و پیامبرشان بدیشان گفت در حقیقت نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سوی شما خواهد آمد مسلما اگر مؤمن باشید برای شما در این [رویداد] نشانهای است*و چون طالوت با لشکریان [خود] بیرون شد گفت خداوند شما را به وسیله رودخانهای خواهد آزمود پس هر کس از آن بنوشد از [پیروان] من نیست و هر کس از آن نخورد قطعا او از [پیروان] من است مگر کسی که با دستش کفی برگیرد پس [همگی] جز اندکی از آنها از آن نوشیدند و هنگامی که [طالوت] با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن [نهر] گذشتند گفتند امروز ما را یارای [مقابله با] جالوت و سپاهیانش نیست کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند گفتند بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است*و هنگامی که با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند گفتند پروردگارا بر [دلهای] ما شکیبایی فرو ریز و گامهای ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز فرمای*پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آنچه می خواست به او آموخت و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد قطعا زمین تباه می گردید ولی خداوند نسبت به جهانیان

ص: 544

- تفضل دارد }

تفسیر:

طبرسی رحمه الله علیه گفت: «هل عسیتم» یعنی، شاید اگر جنگ با آن پادشاه برشما واجب شود «أن لا تقاتلوا» یعنی به گفته های خود عمل نکنید و از جنگ اجتناب کنید. «من دیارنا و أبنائنا» یعنی برای سرزمینمان و هموطنانمان که آنها را اسیر کردند و بر آنها غلبه کردند. «تولّوا» یعنی: پشت به جنگ کردند، «إلّا قلیلا منهم» و آنها کسانی بودند که از رودخانه گذشتند. «قد بعث لکم طالوت ملکا» او را پادشاه قرار داد، او از فرزندان بنیامین است و از نوادگان پیامبران و پادشاهان نیست، و به خاطر بلند قد بودنش، به او طالوت می گویند. و گفته شده که شغلش سقا یا کرایه دهنده الاغ بوده است و گفته شده که دباغ بوده است. پیامبری در نسل لاوی و پادشاهی در نسل یهودا بوده است. و گفته شده پادشاهی در نوادگان یوسف علیه السلام بوده است. و گفته شده: بعد از اینکه خداوند او را پادشاه قرار داد او را نیز پیامبرخود کرد، «و زاده بسطه» یعنی فضیلت و ثروت، «فی العلم و الجسم» داناترین فرد در بین بنی اسرائیل در زمان خودش، و زیباترین آنها و کامل ترین و درشت هیکل ترین و شجاع ترین آنهابود. گفته شده: که اندازه دستش وقتی آن را باز میکرد به اندازه یک مرد ایستاده بود. وهب می گوید: این قبل از پادشاهی بود و بعد از آن بر آن افزود. «فلمّا فصل» هنگامی که از شهر خود خارج و با سپاهش راهی شد. بر سر تعداد آنها اختلاف است. گفته شده: که هشتاد هزار نفر و به قولی دیگر هفتاد هزار جنگجو بودند. و هنگامی که صندوق را دیدند به پیروز شدن خود مطمئن شدند و مبادرت به جنگیدن کردند. «قال» طالوت گفت، «إنَّ الله مبتلیکم بنهر» شما را امتحان و آزمایش میکند و سبب امتحان کردنشان، شکایت کردنشان از کمبود آب و ترس از هلاک شدن از تشنگی بود. و گفته شده: به خاطر این امتحان شدند تا صبر پیشه کنند و پاداششان بیشتر شود. و بر سر رود اختلاف است. گفته شده که رودی در بین اردن و فلسطین است، و گفته شده که رود فلسطین است. «فلیس منّی» از اهل ولایت من و از پیروان من نیست، «و من لم یطعمه» کسی که

طعم آن را نفهمد و از آن نچشد « اِلّا من اغترف غرفه بیده » جز کسی که یک بار با دستش آب بردارد. کسانی که غُرفه را مضموم میخوانند، - ابن کثیر و ابو عمرو و اهل مدینه -، معنایش این است که: جز کسی که به اندازه کف دستش از آب بنوشد «فشربوا منه » بیشتر از یک بار از آب خوردند « اِلّا قلیاً منهم » گفته شده کسانی که فقط به اندازه یک کف دست از آن خوردند فقط سیصد و چند مرد بودند. و گفته شده چهار هزار نفر بودند و هفتاد و شش هزار نفر از آنها بیشتر از یک کف دست از آن خوردند، سپس - گفته شده: - چهار هزار نفر بیشتر از یک کف دست از آن خوردند جز سیصد و چند نفر. گفته شده هر کس از آب زیاد خورد تشنه باقی ماند و هر کس جز یک کف دست از آن نخورد تشنگی اش رفع شد و سیراب شد. و طالوت کسانی را که از او سرپیچی کرده بودند برگرداند و با او از رودخانه عبور نکردند. «فلمّا جاوزه» وقتی که طالوت با همراهانش از رودخانه عبور کردند و روایت شده است که آنهایی که با او از رود گذشتند همراهان خاص او بودند که تعدادشان اندازه جنگجویان جنگ بدر بود. و گفته شده: که کافران با مؤمنان از رودخانه گذشتند ولی کافران کناره گرفتند و مؤمنان به اندازه تعداد جنگجویان جنگ بدر باقی ماندند؛ و این قول قویتر است. هنگامی که تعداد زیاد سپاه جالوت را دیدند، «قالوا» کافران گفتند: «قال الّذین یظنّون» کسانی که یقین داشتند. «أنهم ملاقوا الله» به سوی خدا و پاداش او باز می گردند، یا اینکه معتقد بودند که با کشته شدن در این جنگ به دیدار خداوند می روند و آنها مؤمنان بودند، کسانی که تعدادشان به اندازه جنگجویان جنگ بدر بود. «من فئه» ، گروهی، «بإذن الله» با کمک خداوند « افرغ علینا » یعنی بر روی ما بریز «وثبت أقدامنا» که فرار نکنیم « وآتاه الله » منظور حضرت داوود است « الملک » هفت سال بعد از کشته شدن جالوت « والحکمه » قبل از پیامبر بودنش؛ قبل از کشتن جالوت پیامبر نبوده، وخداوند پیامبری و پادشاهی را هنگام مرگ طالوت یک جا به او عطا کرد. چون جایز نیست که کسی که پیامبر نیست بر یک پیامبر ریاست کند و گفته شده که جایز است به شرط آنکه با مشورت و دستور او عمل کند «وعلّمه مِمّا یشاء» از کارهای دین و دنیا از جمله ساخت زره، آهن را به مانند شمع برای او نرم می کرد. وگفته

شده: منظور: کتاب زبورو قضاوت بین مردم و دانستن زبان پرندگان و مورچه است. و گفته شد منظور از آن: صدای خوش و آهنگ ها است.(1)

روایات:

1. کافی: امام باقر علیه السلام در باره این آیه: « إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوَاْ أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ » فرمود: او نه از نسل پیامبری بود، نه از نسل پادشاهی. « قَالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ *إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ » و ملائکه در حالی که صندوق را حمل میکردند آن را آوردند. «إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي» و به جز سیصد و چند نفراز آنها، همه از آب نوشیدند، واز آن سیصد نفر تعدادی از آنها به اندازه یک کف دست و تعدای هم از آنها اصلا از آب ننوشیدند و هنگامی که سپاه جالوت را دیدند، آنهایی که از آب زیاد نوشیده بودند گفتند: لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِهِ* و آنهایی که به اندازه یک کف دست خورده بودند گفتند: كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ* (2)

تفسیر العیاشی: اَبی بصیر به مانند این حدیث را روایت کرده است.(3)

2 . کافی: عبدالله بن سلیمان روایت می کند که امام باقر علیه السلام آیه « إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ» را خواندند، سپس فرمود: صندوق به شکل یک گاو بود و آن را حمل می کردند.(4)

3. کافی: امام باقر علیه السلام در مورد آیه «يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ» فرمود: در آن تکههای

-1 . مجمع البیان 2 : 351 - 357
-2 . روضه الکافی : 316
-3 : تفسیر العیاشی نسخه خطی

4- . روضه الکافی : 317 به روایت طبرسی بعد از حدیث شماره 9 مراجعه شود.

الواح، علم و حکمت وجود داشت.(1)

4. تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السلام فرمود: قوم بنی اسرائیل بعد از فوت حضرت موسی شروع به معصیت کردند و دین خدا را تغییر دادند و از فرمان خدا سرپیچی کردند. در میان آنان پیامبری بود که آنان را امر و نهی میکرد ولی از او اطاعت نکردند؛ روایت شده که او ارمیای پیامبر بود. پس خدا جالوت را که از قبطیان بود بر آنها مسلط کرد، و او آنها را خوار و ذلیل کرد و مردانشان را کشت و آنها را آواره کرد و اموالشان را گرفت و زنانشان را به بردگی گرفت. به این خاطر به پیامبر خود پناه بردند و گفتند: از خداوند بخواه که برای ما پادشاهی بفرستد که با رهبری او در راه خدا بجنگیم. پیامبری در بنی اسرائیل در یک نسل و پادشاهی در نسل دیگر بود و خداوند آنها را در یک نسل برایشان جمع نکرده بود. به این دلیل گفتند: «ابْعَثْ لَنَا مَلِکاً نُّقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ» پیامبرشان به آنها گفت: « هَلْ عَسَیْتُمْ إِن کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِیَارِنَا وَأَبْنَآئِنَا». و آن چنان که خداوند فرمود: « فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِیلاً مِّنْهُمْ» پیامبرشان گفت: «إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکاً » آنها از این انتخاب خشمگین شدند و گفتند: «أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ» و پیامبری در نسل نوادگان لاوی بود و پادشاهی در نسل نوادگان حضرت یوسف، و طالوت از نوادگان ابن یامین، برادر مادری حضرت یوسف بود و نه از نسل پیامبری بود و نه از نسل پادشاهی، پیامبرشان به ایشان گفت: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَن یَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ» طالوت تنومندترین و شجاع ترین و داناترین آنها بود ولی چون فقیر بود به خاطر فقیر بودنش بر او عیب گرفتند. گفتند: « وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ» پیامبرشان گفت: «إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَن یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِیَّةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِکَةُ» و آن صندوقی بود که خداوند به موسی نازل کرد و مادرش او را در آن قرار داد و به دریا انداخت. بنی اسرائیل آن

1- . روضه الکافی : 317

صندوق را تبرک میگرفتند، هنگامی که موسی فهمید که مرگش فرا رسیده، لوح ها و زره خودش و نشانه های پیامبریش را در آن گذاشت و آن را به یوشع، جانشینش داد، و صندوق تا آن زمان در بین آنها بود تا اینکه آن را کوچک شمردند و کودکان در کوچهها با آن بازی میکردند و تا آن زمان که صندوق در بین قوم بنی اسرائیل اهمیت داشت آنها صاحب بزرگی و شرف بودند ولی هنگامی که شروع به معصیت کردند و به صندوق اهمیت ندادند خداوند آن را از آنها گرفت و هنگامی که از پیامبر خواستند تا خداوند برای آنها پادشاهی بفرستد که به رهبری او با دشمنان بجنگند خداوند صندوق را به آنها باز گرداند، آنچنانکه خداوند فرمود:« إِنَّ آیَهَ مُلْکِهِ أَن یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَهٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِیَّهٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِکَهُ» می گویند: البقیه: یعنی نسل پیامبران «و فیه سکینه من ربّکم» صندوق بین دشمنان و مسلمانان قرار می گرفت و از آن بوی خوبی خارج می شد و صورتی به مانند صورت انسان داشت.

امام رضا علیه السلام فرمود: سکینه بویی بود از جانب بهشت که صورتی به مانند صورت انسان داشت و اگر آن صندوق را بین مسلمانان و کافران قرار می دادند و مردی که جلوی صندوق میرفت، برنمیگشت تا اینکه آن مرد پیروز شود یا کشته شود و هر کس از صندوق باز میگشت کافر میشد و امام او را میکشت. وخداوند به پیامبرشان وحی کرد که جالوت به دست کسی کشته میشود که زره حضرت موسی در تن او اندازه است و آن مرد از نوادگان لاوی پسر یعقوب بود که داود بن ایشا نام داشت. ایشا چوپان بود و ده پسر داشت که کوچکترین آنها داود بود. هنگامی که طالوت به پیامبری بنی اسرائیل برگزیده شد و آنها را برای جنگ با جالوت جمع کرد به إیشان خبر داد که خود و فرزندانت به نزد من بیایید. وقتی آمدند زره حضرت موسی را در تن تک تک آنها امتحان کردند که برای بعضی از آنها بلند و برای بعضی دیگر کوتاه بود. به ایشا گفت: آیا یکی از فرزندانت را نیاورده ای؟ جواب داد: بله، کوچکترین آنها را با خودم نیاوردم، او را برای چوپانی کنار گله گوسفندان گذاشتم. کسی را دنبال او فرستاد و او را آوردند. هنگامی که او را برای امتحان کردن زره صدا زدند جلو آمد و یک تیر و کمان در دست داشت. فرمود: در

راه سه سنگ او را صدا زدند و به او گفتند: ای داوود ما را با خودت ببر. پس آنها را برداشت و در کیسه اش نهاد. او جوانی بسیار قدرتمند بود. وقتی نزد طالوت رفت زره موسی را بر تن او پوشاند و آن اندازه او بود. طالوت نیروهای سپاه را تقسیم بندی کرد و به آنها گفت: ای قوم بنی اسرائیل خداوند شما را با یک رود در بیابان امتحان می کند، هر کس از آب آن بنوشد از حزب خداوند نیست و هر کس از آن ننوشد از حزب خداست مگر این که فقط به اندازه یک کف دست بنوشد. هنگامی که به رود رسیدند خدا آنها را رها کرد تا هر کس به اندازه یک کف دست از آن بنوشد. پس جز عده اندکی که از آب خوردند. کسانی که از آن زیاد نوشیدند شصت هزار نفر بودند و این امتحانی بود که خداوند با آن بنیاسرائیل را آن چنان که فرموده بود امتحان کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن تعداد کمی که از آب ننوشیدند سیصد و سیزده نفر بودند، و هنگامی که از رود عبور کردند و سپاه جالوت را دیدند آنهایی که از آب رود خورده بودند گفتند: «لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِهِ» و کسانی که از آن ننوشیده بودند گفتند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» داود آمد و در برابر جالوت ایستاد. جالوت بر روی یک فیل نشسته بود و بر سرش یک تاج گذاشته بود و بر پیشانیش یک یاقوت بود که نورش می درخشید و سپاهیانش در مقابلش بودند. داود سنگی از آن سنگها را برداشت و آن را به میمنه - سمت راست - سپاه جالوت پرتاب کرد و در هوا بر سر آنها فرود آمد و شکست خوردند. سنگ دیگری را به سمت چپ سپاه جالوت پرتاب کرد و سنگ بر روی آنها افتاد و آنها هم شکست خوردند و به سمت جالوت سنگی را پرت کرد و ضربه سختی به یاقوت وارد کرد و یاقوت به مغزش رسید و جالوت مرده بر زمین افتاد. این کلام خداست که فرمود:« فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ ». (1)

توضیح: کلمه «و روی» از کلام مصنف است که بین روایت وارد شده است. «البقیّه ذریه الانبیاء» نسل پیامبران است، گویی که او از روایت ابی المحسن چنین

1- . تفسیر القمی : 71 - 73

فهمیده است و در این روایت ممکن است که این جمله تفسیری برای ملائکه باشد یعنی ملائکه حمل صندوق، در حقیقت، اوصیای از نسل پیامبران هستند و از روی مجاز اسم ملائکه ها به آنها اطلاق شده است و بر طبق آنچه او روایت کرده شاید منظور از آن، ذکر آنها و بیان فضیلت ایشان در صندوق باشد، یا اینکه اینجا حرف جر «فی» به معنی «مع»، باشد.

طبرسی در باره این آیه فرمود: «إذ قالو لنبیّ لهم» در مورد اسم این پیامبر اختلاف است: گفته شده که شمعون پسر صفیه از فرزندان لاوی بوده. از سدی نقل شده است. و گفته شده یوشع بوده و گفته شده، اشمویل، یا همان اسماعیل به عربی بوده؛ و این از اکثر مفسران نقل شده و از امام باقر علیه السلام روایت شده است. «ابْعَثْ لَنَا مَلِكاً نُقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللّهِ» در سبب این خواسته ایشان اختلاف است. گفته شده است: به سبب به ذلت کشاندن جباران برای ایشان بوده است، چون به بنی اسرائیل حمله کردند و بر بسیاری از سرزمینهای ایشان غلبه کردند و تعداد زیادی از خانوادههایشان را اسیر کردند ، بعد از اینکه گناهان و اشتباهات در بنی اسرائیل زیاد شد. پس خدا اشمویل پیامبر را بر آنها مبعوث کرد و آنها به اشمویل گفتند اگر راست میگویی پادشاهی را برای ما بفرست تا به رهبری او در راه خدا بجنگیم. این از ربیع و کلبی روایت شده است. و گفته شده: خواستند با با عمالقه بجنگند پس پادشاهی را درخواست کردند تا فرمانده آنها باشد. و همچنین گفته شده که خداوند اشمویل را بر آنها مبعوث کرد و آنها به مدت چهل سال در رفاه زندگی کردند سپس موضوع جالوت و عمالقه پیش آمد و آنها به اشمویل گفتند: پادشاهی را برای ما بفرست. سپس طبری رحمه الله گفت: گفته شده که صندوق در دست عمالقه بود که از دشمنان بنی اسرائیل بودند و وقتی قوم بنی اسرائیل دچار آشفتگی شدند بر آنها غلبه کردند و در بین آنها حوادثی به وجود آمد که خداوند صندوق را از دست آنان گرفت و بعداً آن را در حالی که ملائکه ها آن را حمل می کردند به بنی اسرائیل باز گرداند. این از ابن عباس و وهب و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است. و گفته شده که صندوقی که خداوند به حضرت آدم عطا کرد حاوی تصاویر پیامبران بود و این صندوق دست به دست در بین اولاد آدم گشته است و در میان قوم بنی

اسرائیل بود که از آن برای پیروزی بر دشمنانشان استفاده میکردند. قتاده گفت: یوشع بن نون آن را در یک بیابان جا گذاشته بود که ملائکه آن را برای بنی اسرائیل آوردند، و گفته شده که اندازه آن صندوق سه ذرع در دو ذرع بود که ورق های نازکی از طلا روی آن بود و جنس آن از شمشاد بود و در جنگ ها آن را در جلوی سپاه خود قرار می دادند، اگر از داخل آن صدایی شنیده می شد صندوق شروع به حرکت می کرد و مردم هم پشت سر آن حرکت می کردند و اگر آن صدا قطع می شد صندوق حرکت نمی کرد و سپاه هم توقف می کرد.(1)

5. قرب الاسناد: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: سکینه بادی است که از بهشت خارج می شود که صورتی به مانند صورت انسان دارد و بویی خوش است و همان است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد و شروع کرد که به دور پایههای کعبه بچرخد در حالی که ابراهیم ستونهای کعبه را میگذاشت. گفتیم این از همان است که خداوند در باره آن فرمود: «سَکِینَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِیَّةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِکَةُ» فرمود: آن سکینه در یک صندوق قرار داشت و در آن تشتی بود که قلب پیامبران را در آن میشستنند؛ و آن صندوق همراه پیامبران

نسل به نسل در بین قوم بنی اسرائیل میچرخید. سپس امام رو به ما کرد و فرمود: صندوق شما چیست؟ گفیم: سلاح، فرمود: راست گفتید سلاح شما صندوق شماست.(2)

6. امام باقر علیه السلام در مورد آیه: فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِیلاً مِّنْهُمْ فرمود: آن تعداد کم شصت هزار نفر بودند.(3)

تفسیر العیاشی: چنین روایتی را از ابی بصیر روایت می کند. (4)

معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: سکینه همان ایمان

1- . مجمع البیان 2: 350 و 351 و 353
2- . قرب الاسناد : 164
3- . معانی الاخبار : 49
4- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

7. است.(1)

8. ابن الولید از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که از امام پرسیدم، فدای شما بشوم صندوق موسی چگونه بود و اندازهاش چقدر بود؟ فرمود: سه ذراع در دو ذراع. پرسیدم: چه چیزی در آن بود؟ فرمود: عصای حضرت موسی و سکینه. پرسیدم: سکینه چیست؟ فرمود: روح خدا که حرف می زد، اگر آنها در چیزی اختلاف پیدا می کردند با آنها صحبت می کرد و برای آنها در مورد چیزی که می خواستند توضیح می داد. (2)

9. عیون الاخبار الرضا، معانی الاخبار: از امام رضا علیه السلام روایت است که: به مردی فرمود: سکینه در نزد شما چیست؟ و آنها ندانستند که سکینه چیست. پس گفتند: فدای شما بشویم، آن چیست؟ فرمود: رایحه نیکویی است که از بهشت خارج می شود و صورتی به مانند صورت انسان دارد و همراه پیامبران است و همان است که بر ابراهیم علیه السلام نازل شد هنگامی که کعبه را بنا کرد پس شروع کرد به گرفتن فلان و فلان و فلان و پایه را بر آن نهاد. (3)

توضیح: طبرسی گفت: بر سر کلمه سکینه اختلاف است. گفته شده که بادی گذران است از بهشت و صورتی به مانند صورت انسان دارد. این از علی علیه السلام روایت شده است. و گفته شده که دو بال و سری به مانند سر گربه از جنس زبرجد و زمرد دارد. از مجاهد نقل شده و در اخبار ما هم نقل شده است. و گفته شده: در آن نشانهای بود که با آن آرامش مییافتند. از عطا نقل شده است. و گفته شده: که روح خدا بود که در زمان اختلاف پیدا کردن برسر چیزی برای آنها توضیح می داد. این از وهب روایت شده است. و همچنین در مورد کلمه « البقیّه » اختلاف است: گفته شده که عصای حضرت موسی و تکه های شکسته لوح ها است. از ابن عباس و قتاده و السدی و نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده است. و گفته شده: که آن، کتاب تورات و مقداری از لباسهای موسی علیه السلام است. این از امام حسن علیه

1- . معانی الخبار : 82
2- . معانی الخبار

3- . عیون الاخبار: 173؛ معانی الاخبار: 82

السلام روایت شده است. و گفته شده: که در آن دو لوح از کتاب تورات نیز بود و کمی از خوراک آسمانی که خدا بر بنی اسرائیل نازل میکرد و دو کفش موسی و عمامه و عصای هارون. این اقوال اهل تفسیر در مورد سکینه و بقیه بود.

ظاهر این است که، سکینه امنیت و آرامشی است که خداوند آن را قرار داد تا بنی اسرائیل در کنار آن به آرامش برسند. و «البقیه» میتواند بقیه علم یا هر چیزی از نشانه های پیامبری باشد و می تواند همه این معانی را داشته باشد. و اما در مورد «تحمله الملائکه» گفته شده که یعنی ملائکه آن را در بین زمین و آسمان حمل کردند تا بنی اسرائیل آن را آشکارا ببینند. از ابن عباس و امام حسن علیه السلام روایت است. و گفته شده که وقتی دشمنان به صندوق دست پیدا کردند آن را در خانه بت هایشان قرار دادند که بت هایش وارونه شدند، پس آن را بیرون آوردند و در بخشی از شهر قرار دادند و دچار درد گردن شدند. و آن را هر جا قرار می دادند بلا و مرگ و وبا در آنجا ظاهر میشد. و به آنها اشاره شد که صندوق را از شهر بیرون ببرند؛ پس همگی تصمیم گرفتند که آن را بیاورند و سوار بر یک ارابه کنند و ارابه را به دو گاو نر ببندند، این کار را انجام دادند و دو گاو را راهی کردند، ملائکه آمدند و گاوها را به سمت قوم بنی اسرائیل هدایت کردند. تمام شد.(1)

میگوییم: می توانیم بین همه آنچه را که در مورد سکینه گفته شد جمع کنیم به این که بگوییم در هر خبری که به ما رسیده بعضی از معنای آن را برای ما ذکر کرده است.

10. اکمال الدین: امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت میکند که: یوشع بن نون بعد از حضرت موسی پیامبر بنی اسرائیل شد و بر اذیت ها و ضررها و تلاش ها و بلاهایی که پادشاهان ظالم بر آنها می آوردند صبر کرد، تا اینکه سه نفر از آن پادشاهان ظالم رفتند و بعد از آنها کار او قوت گرفت پس دو مرد از منافقان قوم موسی به همراه صفراء دختر شعیب و زن حضرت موسی با صد هزار نفر بر او خروج کردند، و با یوشع بن نون جنگیدند و یوشع بن نون آنها را شکست داد و

1- . مجمع البیان 2 : 253

تعداد زیادی از آنها را کشت و بقیه را باذن خداوند متعال شکست داد و صفراء دختر شعیب را اسیر کرد و به او گفت که در این دنیا از تو گذشتم تا اینکه در آخرت موسی پیامبر خدا را ببینم و از بدی هایی که از تو و قومت به من رسیده نزد او شکایت کنم. صفراء گفت: ای وای بر من. به خدا قسم اگر بهشت بر من مباح می شد و من جزء بهشتیان می شدم، خجالت می کشیدم که در آن با رسول خدا (موسی) ملاقات کنم، در حالی که پردهاش را پاره کردم و بعد از او بر وصی او خروج کردم. جانشینان قوم بنی اسرائیل بعد از یوشع علیه السلام تا زمان داود علیه السلام به مدت چهارصد سال بر بنی اسرائیل مخفی بودند که یازده نفر بودند و قوم هر یک از آنها در زمان خودش نزد تو رفت و آمد میکردند و نشانه های دینشان را از او می گرفتند تا اینکه کار به آخرین آنها رسید و از آنان غایب شد، سپس ظاهر شد و به آنها به داود علیه السلام بشارت داد و خبر داد که داود همان کسی است که زمین را از وجود جالوت و سپاهیانش پاک می کند و پیروزی آنها در ظهور داود است و آنها منتظر ظهور داود بودند. هنگامی که زمان داود فرا رسید آنها چهار برادر بودند که پدر بسیار پیری داشتند و داود ناشناس ترین و کوچکترین برادرانش بود. آنان نمی دانستند که او داود پیامبر منتظر است و او همان کسی است که زمین را از وجود جالوت و سپاهیانش پاک می کند. شیعه میدانستند که او متولد شده و بزرگ شده است و او را می دیدند ولی نمی دانستند که او همان داود است. پس هنگامی که طالوت سپاهش را تقسیم کرد، داود و برادرانش و پدرش راهی شدند و داود از آنها عقب افتاد و گفت: در اینجا با من چکار دارند؟ و برادرانش و پدرش او را مسخره کردند و او را مشغول چراندن گله پدرش کردند. جنگ شدت گرفت و مردم دچار زحمت زیادی شدند. پدرش برگشت و به داود گفت: برای برادرانت غذا ببر تا با آن بر دشمنان قوی شوند. داود مردی کوتاه قد و کم مو بود و قلبی پاک و اخلاقی نیکو داشت. به سوی قومش رفت و سپاهیان قومش نزدیک همدیگر بودند و هر کدام از آنها به مرکز آن برمیگشت. داود بر سنگی گذر کرد و سنگ با صدایی بلند به او گفت: ای داود من را بگیر و با من جالوت را بکش، من فقط برای کشتن او خلق شدهام. داود آن را برداشت و آن را در کیسه سنگ هایی که با آنها گوسفندان را می

زد گذاشت. هنگامی که نزدیک نیروها رفت شنید که آنها کشتن جالوت را کاری بزرگ و غیر ممکن می دانستند. به آنها گفت: چه چیزی را در مورد جالوت، بزرگ - دشوار - میدانید؟ به خدا قسم که اگر او را ببینم به تاکید او را میکشم. پس درباره حرف او سخن میگفتند تا اینکه او را نزد طالوت بردند. طالوت به او گفت: ای جوان چه قدرتی داری و چگونه خودت را آزمایش کردهای؟ داود گفت: وقتی شیر بر گوسفندانم حمله میکند شیر را دنبال میکنم و سرش را میگیرم و فک بالا و پایین آن را باز میکنم و گوسفند را از دهانش میگیرم. خداوند بر طالوت وحی کرد که کسی نمی تواند جالوت را بکشد مگر کسی که زره تو را بپوشد و در تن او اندازه باشد. دستور داد که زره او را بیاورند و داود آن را پوشید و اندازه اش بود و طالوت و آن گروه از بنی اسرائیل که آنجا بودند از آن تعجب کردند و خوشحال شدند. طالوت گفت: ان شاء الله که با آن جالوت را میکشد. هنگامی که صبح شد و با مردم برخورد کرد، داود فرمود: جالوت را به من نشان دهید، هنگامی که او را دید سنگ را به سوی او پرتاب کرد و با آن بین چشمانش و مغزش را هدف کرد و به آنجا زد و از پشت حیوانی که بر آن سوار بود افتاد. مردم فریاد زدند: داود جالوت را کشت. هنگامی که طالوت فوت کرد، مردم او را پادشاه بنی اسرائیل کردند. و بنی اسرائیل بر گرد او جمع شدند و خداوند متعال زبور را بر او نازل کرد و صنعت آهن و نرم کردن آن را به او نشان داد. و به کوه ها و پرندگان دستور داد که همراه او خداوند را تسبیح کنند و خداوند صدای زیبا را به او عطا کرد که به مانند آن صدا نشنیده بودند و به او قدرت عبادت داد و پیامبر قوم بنی اسرائیل شد.

سپس داود خواست که سلیمان را جانشین خود بکند چون خداوند آن را به او دستور داده بود. هنگامی که بنی اسرائیل این خبر را شنیدند اعتراض کردند که آیا جوانی را جانشین خود میکنی در حال که بزرگتر از او در بین ما هست. پس بزرگان بنی اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت: سخنانتان به من رسید، عصاهایتان را نشانم دهید. عصای هر کدام از شما میوه داد، صاحب آن عصا جانشین من می شود. گفتند که قبول می کنیم. و گفت: هر کس اسمش را بر عصایش بنویسد و آنها نوشتند، سپس سلیمان علیه السلام عصایش را آورد و اسمش را بر عصا نوشت.

ص: 556

سپس عصاها را در یک خانه گذاشتند و در آن خانه را قفل کردند و بزرگان بنی اسرائیل خودشان از آن خانه نگهبانی می کردند، حضرت داود فردای آن روز، نماز ظهر را با آنها خواند. سپس آمد و در را باز کرد و عصاها را بیرون آورد که عصای سلیمان برگ در آورده بود و میوه داده بود. عصای سلیمان را به داود دادند و در حضور بنی اسرائیل او را امتحان کرد. و به او گفت: ای پسرم چه چیزی به انسان احساس آرامش می دهد؟ جواب داد گذشت خداوند از بندگانش و گذشت مردم از همدیگر. داوود پرسید: چه چیزی زیباترین است؟ جواب داد: مهربانی و آن روح خداوند در بندگانش است. داود با یک لبخند از او خوشنود شد و او را به بین مردم برد و گفت: سلیمان بعد از من، جانشین من است. سپس سلیمان بعد از آن؛ کارهایش را از مردم مخفی نگه داشت و با یک زنی ازدواج کرد و تا آن زمانی که خداوند مقدر کرده بود از پیروانش پنهان شد. یک روز همسرش به او گفت: فدای شما بشوم اخلاقت چقدر نیکو است و بویت چقدر خوش است و از هیچ رفتارت بدم نمی آید جز اینکه یک خصلت داری که من از آن خوشم نمی آید و آن این است که هنوز تحت سرپرستی پدرت هستی، اگر به بازار بروی و دنبال کسب روزی باشی امید دارم که خداوند تو را ناامید نمی کند. سلیمان گفت: به خدا قسم که من تا کنون کاری را انجام ندادهام و کاری را درست بلد نیستم. پس به بازار رفت و تمام روز در بازار گشت و سپس به خانه برگشت در حالی که چیزی به دست نیاورده بود، به زنش گفت چیزی به دست نیاوردم. زنش گفت: مشکلی ندارد اگر امروز چیزی به دست نیاوردی، فردا به دست می آوری. فردای آن روز هم به بازار رفت و در بازار گشت و چیزی به دست نیاورد و به زنش این خبر را داد. زنش گفت: انشاء الله فردا به دست می آوری. در روز سوم از بازار گذشت تا به ساحل دریا رسید و در آنجا با یک ماهیگیر برخورد کرد. به ماهیگیر گفت: آیا میخواهی که در کارت به تو کمک کنم و در آخر سهمی به من بدهی؟ ماهیگیر گفت: بله. سلیمان به ماهیگیر کمک کرد و هنگامی که کار تمام شد به او دو ماهی داد. سلیمان آنها را گرفت و خدا را شکر کرد. سپس وقتی شکم یکی از ماهی ها را پاره کرد ناگهان یک انگشتری در شکمش پیدا کرد. آن را برداشت و آن را به لباسش بست و خدا را شکر کرد و شکم

ماهی ها را درست کرد و آنها را به خانه برد. زنش به خاطر آنها خوشحال شد و گفت: من می خواهم که پدر و مادرم را دعوت کنم تا بدانند که تو خودت چیزی به دست آوردی، آنها را دعوت کرد و با هم دو ماهی را خوردند. بعد از غذا سلیمان به آنها گفت: آیا مرا به خوبی می شناسید؟ گفتند: به خدا قسم نه، ولی جز خوبی چیزی از تو ندیدیم. پس انگشتر را در آورد و آن را در انگشتش کرد. پس پرندگان و باد برای او سجده کردند و پادشاه نزد او آمد. و همسر و پدر و مادر همسرش را با خود به شهر اصطخر برد. آنجا پیروانش نزد او تجمع کردند و مردم را به آمدن او بشارت دادند و خداوند با آمدن او فرج و پیروزی را که در زمان غیبتش از آن محروم بودند برای آنها آورد. در هنگام مرگش باذن خداوند آصف بن برخیا را به جانشینی خود انتخاب کرد. پس همیشه پیروانش نزد او رفت و آمد داشتند و نشانه های دینشان را از او میگرفتند. سپس خداوند به مدت طولانی آصف را نیز از آنها پنهان کرد. سپس بر ایشان ظهور کرد و همان اندازه که خدا خواست در بین آنان ناند و سپس او با آنها خداحافظی کرد. به او گفتند: کجا همدیگر را ببینیم؟ فرمود: بر پل صراط و تا آن زمان که خداوند اراده کرده بود از آنها پنهان شد. با غیبت او بدبختی در بین بنی اسرائیل زیاد شد، و بخت نصر بر آنها غلبه کرد و هر کسی از آنان را که به دست میآورد می کشت و هر کس را که فرار می کرد دنبال میکرد و خانواده های آنها را به اسارت می گرفت و از بین اسیران از خانواده یهودا چهار نفر را انتخاب کرد که یکی از آنها دانیال بود، و از فرزندان هارون عُزیر را انتخاب کرد، و آنها در آن زمان خردسال بودند و آنها در نزد بخت نصر بودند و بنی اسرائیل در عذابی سخت به سر می بردند. و حجت آنها، دانیال نود سال در نزد بخت نصر اسیر بود. هنگامی که بزرگی و فضیلت او را شناخت و شنید که بنی اسرائیل منتظر خروج او هستند و به پیروزی و فرج و گشایش به دست او در هنگام ظهور او امیدوار هستند دستور داد که او را در یک چاه بزرگ و پهنی با یک شیر بگذارند تا شیر او را بخورد، ولی شیر به او نزدیک نشد. پس دستور داد که به او غذا ندهند، خداوند به دست یکی از پیامبران بنی اسرائیل برای او غذا و نوشیدنی می فرستاد. دانیال روز را روزه می گرفت و در شب با غذایی که برایش می آوردند افطار میکرد. بدبختی و مصیبت در

بین پیروان و قوم منتظر ظهورش شدت گرفت و بیشتر آنها به خاطر طولانی بودن غیبتش به دین شک کردند. هنگامی که بلای دانیال و بدبختی قومش به نهایت رسید بخت نصر در خواب دید که ملائکه گروه گروه بر روی آن چاهی که دانیال در آن است فرود می آیند و به او سلام می کنند و به او بشارت پیروزی می دهند، وقتی بیدار شد به خاطر آنچه که بر سر دانیال آورده بود پشیمان شد و دستور داد که او را از چاه بیرون بیاورند و هنگامی که او را آزاد کردند بخت نصر از او به خاطر شکنجه هایی که به او داده بود، معذرت خواهی کرد. سپس مسئولیت تدبیر در امور مملکت و قضاوت در بین مردم را به او واگذار کرد. و آن دسته از مردم بنی اسرائیل که خودشان را مخفی کرده بودند، بیرون آمدند و سرهایشان را بالا گرفتند و در اطراف دانیال جمع شدند در حالی که به فرج و موفقیت امید داشتند و در زمان مرگ دانیال فقط تعداد کمی از مردان در ایمان خود باقی مانده بودند و بعد از مرگ خود امور را به عزیر واگذار کرد. مردم در اطراف او جمع شدند و با او انس گرفتند و نشانه های دینشان را از او می گرفتند، خداوند به مدت صد سال فرستاده اش را از مردم پنهان کرد سپس دوباره او را بین آنها فرستاد و حجت های بعد از او غایب شدند و بدبختی در بین قوم بنی اسراییل شدت گرفت تا اینکه حضرت یحیی پسر حضرت ذکریا متولد شد و بزرگ شد و در حالی که فقط هفت سال سن داشت در بین آنها ظهور کرد و به سخنرانی و ستایش خداوند پرداخت و ایام الله را به یاد مردم آورد و به آنها گفت که رنج و ناراحتی انسانهای صالح فقط به خاطر گناهان قوم بنی اسراییل است و عاقبت نیکو فقط برای انسان های با تقوا است و به آنها وعده داد که بیست و چند سال بعد از این سخن، حضرت عیسی مسیح ظهور میکند. هنگامی که عیسی متولد شد خداوند ولادتش را مخفی کرد و شخص او را غایب کرد چون مریم هنگام وضع حمل به یک مکان دور و خلوت رفته بود.

زکریا و خاله مریم به دنبال جای پای او رفتند تا او را پیدا کردند و او در آن وقت وضع حمل کرده بود و با خودش می گفت: «یا لیتنی متّ قبل هذا و کنت نسیا منسیّا» و خداوند زبان عیسی را برای عذر مریم و آشکار کردن حجت او گویا کرد. هنگامی که او ظهور کرد بدبختی و مصیبت و فقر در بین بنی اسراییل شدت گرفته

بود و پادشاهان ظالم و ستمگر بر آنان چیره شده بودند تا زمانی که آنچه خداوند در باره مسیح خبر داد اتفاق افتاد. شمعون بن حمون و پیروانش پنهان شدند تا اینکه این استتار، آنها را به جزیره‌ای از جزیره‌های دریا رساند و در آن جزیره ساکن شدند و چشمه های آب گوارا برای آنها شکافته شد و از هر نوع میوه برایشان از دل زمین بیرون آورده شد و برای آنها حیوانات اهلی قرار داد و نوعی ماهی فرستاد که به آن «قمد» می گفتند که گوشت و استخوان نداشت فقط از پوست و خون بود. آن ماهی از دریا بیرون آمد و خداوند به زنبور دستور داد که بر آن سوار شود، و زنبور نیز سوار شد و ماهی آن را به جزیره برد و شروع به عسل سازی کرد، به درختان آویزان می شد و کندو درست می کرد به طوری که در آن جزیره عسل فروان شد و همچنین اخبار و حرفها در مورد عیسی به آنها میرسید و بی خبر نمی ماندند. (1)

توضیح: بخش اول این روایت در باب وفات موسی قبلا ذکر شد. فیروزآبادی می گوید: دمغه بر وزن منعه و نصره: یعنی آن را زخمی کرد تا این که زخم به مغزش رسید. و میگوید که إفترّ یعنی: خنده ملیحی کرد و عرش بالمکان یعنی در جایی اقامت گزید.

11. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام در مورد این آیه فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلإِ مِن بَنِی إِسْرَائِيلَ مِن بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُواْ لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكاً نُّقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللّهِ » پادشاه در آن زمان سپاه را به پیش میبرد و پیامبر کارش را استوار میکرد و خیر و برکت نزد خداوند را به او خبر میداد. وقتی این را به پیامبرشان گفتند به آنها گفت: شما وفاداری و صداقت و تمایل به جهاد ندارید. آنها گفتند اگر خداوند جهاد را بر ما واجب کند و ما را از وطنمان و خانواده بیرون کنند بر ما واجب است که جهاد کنیم و در جهاد با دشمنان از دستور خدا پیروی کنیم. فرمود: «إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً» بزرگان بنی اسراییل گفتند: چرا باید طالوت پادشاه ما باشد در حالی که نه از خانواده پیامبران است و نه از خانواده پادشاهان؟ و تو دانستی که پیامبری و پادشاهی در نسل لاوی و یهود است ولی طالوت از نوادگان

1- . کمال الدین : 92 - 95

ابن یامین پسر یعقوب است. به آنها گفت: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» و پادشاهی به دست خداست و به هر کس که بخواهد عطا می کند، انتخاب آن به دست شما نیست و نشانه پادشاهی او آن است که صندوق حضرت موسی از جانب خدا نزد شما بیاید در حالی که ملائکه آن را حمل کنند که سکینه از سوی پروردگارتان و بقیه در آن باشد؛ و صندوق همان است که به کمک او دشمنانتان را شکست میدهید. آنها گفتند: اگر صندوق بیاید راضی میشویم و تسلیم میشویم.(1)

12 . تفسیر العیاشی: امام باقر علیه السلام در مورد آیه «يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ » فرمود: تکه های الواح هستند که در آنها علم و حکمت است، علم از آسمان آمد و بر روی آن لوح ها نوشته شد و در صندوق قرار داده شد.(2)

13 . از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ» پرسیدند. ایشان فرمود: آن نسل پیامبران است. (3)

14 . تفسیر العیاشی: عباس بن هلال از امام رضا علیه السلام روایت می کند: که شنیدم ایشان به حسن می فرمود: سکینه در نزد شما چیست؟ و این آیه را تلاوت کرد: «فأنزل الله سكينته على رسوله» حسن به ایشان گفت: فدای شما شوم، من نمی دانم آن چیست؟ حضرت فرمود: بادی است که از بهشت خارج می شود و خوشبوست و صورتی مانند صورت انسان دارد. فرمود: و همراه پیامبران است. علی بن اسباط به ایشان گفت: بر پیامبران و جانشینان هم نازل میشود؟ فرمود: بر پیامبران نازل میشود. فرمود: همان است که بر ابراهیم علیه السلام زمانی که کعبه را بنا نهاد فرود آمد پس شروع کرد به این که فلان و فلان را بگیرد و بنای کعبه را بر

1- . تفسیر العیاشی . نسخه خطی و همچنین البحرانی آن را در تفسیر البرهان آورده است 2 : 236 و 237
2- . تفسیر العیاشی نسخه خطی و همچنین کلینی آن را در کتابش آنطور که در روایت شماره سه ذکر کردیم آورده است
3- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

اساس آن بنا کرد. محمد بن علی به او گفت: کلام خدا «فیه سکینه من ربکم» فرمود: آن از این است. سپس رو به حسن کرد و فرمود: صندوق در نزد شما چیست؟ گفت: سلاح است، گفت: بله، آن صندوق شماست. گفت در آن صندوق که در نزد بنی اسرائیل بود چه چیزی بود؟ گفت: لوح های شکسته حضرت موسی و تشتی که در آن دلهای پیامبران را شسته میشد.(1)

15. خصال، علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: مردی شامی از امام علی علیه السلام درباره روز چهاشنبه که به آن فال بد میزدند، پرسید. امام علی علیه السلام فرمود: آن آخرین چهارشنبه ماه است - و حدیث را ادامه داد تا رسید به این که فرمود: - در روز چهارشنبه بود که عمالقه، صندوق را گرفتند. (2)

16 . تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: داود و چهار برادرش همراه پدر پیرشان - راهی جنگ شدند - و داود برای چرای گوسفندان پدرش آنجا ماند. طالوت سپاهش را تقسیم کرد و پدر داوود او را که کوچکترین پسرانش بود، فراخواند و به او گفت: پسرم این غذایی را که برای برادرانت درست کردم برای آنها ببر تا با آن بر دشمن خود قوی شوند و داود مرد کوتاه قامت و تیره رنگ و کم مو بود و دلی پاک داشت، سپس به سوی قومش رفت و نیروها به همدیگر نزدیک شده بودند.(3)

17. تفسیر العیاشی: از ابو بصیر روایت است که گفت شنیدم که میفرمود: داود بر سنگ گذشت. سنگ به او گفت: ای داود مرا با خود ببر و جالوت را با من بکش، من فقط برای کشتن او خلق شده ام. داود سنگ را برداشت و آن را در کیسه اش که حاوی سنگهایی که با آنها گوسفندان گله را با فلاخن خود میزد قرار داد. هنگامی که به بین نیروها رفت از آنها شنید که شکست دادن جالوت را کاری بزرگ میدانستند. به آنها گفت: چه چیزی را در مورد جالوت، بزرگ - دشوار - میدانید؟ به خدا قسم که اگر او را ببینم به تاکید او را میکشم. پس درباره حرف او سخن می

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی
2- . الخصال 2 : 28 و 29 علل الشرائع : 199 عیون الاخبار : 137
3- . تفسیر العیاشی نسخه خطی

گفتند تا اینکه او را نزد طالوت بردند. طالوت به او گفت: ای جوان چه قدرتی داری و چگونه خودت را آزمایش کردهای؟ داود گفت: وقتی شیر بر گوسفندانم حمله میکند شیر را دنبال میکنم و سرش را میگیرم و فک بالا و پایین آن را باز میکنم و گوسفند را از دهانش میگیرم. و گفت یک زره کامل برایم بیاورید. سپس برایش یک زره آوردند، آن را به گردنش انداخت و اندازه او بود و طالوت و گروهی از بنی اسرائیل که در نزد او بودند تعجب کرده و خوشحال شدند. طالوت گفت به خدا سوگند امید است که جالوت را با آن بکشد.

فرمود: صبح آن روز که به سوی طالوت بازگشتند و مردم جمع شدند، داود گفت: جالوت را به من نشان دهید. وقتی که او را دید، سنگ را در فلاخن خود گذاشت و آنرا پرتاب کرد و با آن محکم به بین چشمانش کوبید و به مغزش فرو رفت - او را بیهوش کرد - و او از روی حیوانی که بر آن سوار شده بود بر زمین افتاد و مردم فریاد زدند که داود جالوت را کشت. بعد از مرگ جالوت مردم او را پادشاه خود کردند و بنی اسراییل بر گرد او جمع شدند و خداوند زبور را بر او نازل کرد و صنعت آهن را به او یاد داد و آنرا برایش نرم کرد. و به کوه ها و پرندگان دستور داد که به همراه او خدا را تسبیح کنند، هیچ کس صدایی مثل او نداشت. داود به صورت پنهانی در بنی اسراییل اقامت کرد و به او قدرت برای عبادت عطا شد.(1)

میگویم: مولف کتاب الکامل گفت: وقتی که الیاس از بنی اسراییل منقطع شد خدا یسع را برای آنها فرستاد و تا زمانی که خدا مقدر کرده بود در بین آنها باقی ماند سپس خداوند او را از آنها گرفت و اتفاق های سختی برای آنها پیش آمد در حالی که صندوق پیش آنها بود و «سکینه و بقیّه» ای که آل موسی و هارون آن را به ارث گذاشته بودند در نزد آنها بود و ملائکه آن را حمل میکردند. هنگامی که دشمن به آنها حمله میبرد صندوق را جلوی خود میگذاشتند و خداوند دشمن را شکست می داد. سکینه شکلی به مانند سر گربه داشت و اگر در صندوق صدای مانند صدای گربه شنیده میشد به پیروزی خود مطمئن میشدند و بر دشمن غلبه می کردند.

1- . تفسیر العیاشی نسخه خطی و همچنین علامه بحرانی آن را در تفسیر البرهان 2 : 237 و 238آورده است

سپس پادشاهی به نام ایلاف را جانشین خود در میان آنان قرار داد و خداوند از آنها در برابر دشمنان دفاع میکرد. هنگامی که کار آنها بسیار سخت و مشکل شد دشمنی بر آنها هجوم آورد و به سوی او رفتند و صندوق را بیرون آوردند و با هم جنگیدند و دشمن بر آنها غلبه کرد و صندوق را از آنها گرفت و شکست خوردند. هنگامی که پادشاه آنها فهمید که صندوق را از آنها گرفتهاند به خاطر غم و غصه زیاد وفات یافت و دشمن به سرزمین آنها حمله کرد و اموالشان را غارت و زنانشان را اسیر کرد و بازگشت. آنها با پریشانی و اختلاف با یکدیگر ماندند و گهگاه در گمراهی خود سیر می کردند و خداوند به خاطر انتقام گیری از آنها کسی را بر آنها چیره می کرد و چون توبه میکردند خداوند شر دشمن را از کم میکرد. وضعیت آنها از زمان مرگ یوشع بن نون تا مبعوث شدن اشمویل از سوی خدا این گونه بود، و طالوت پادشاه آنان شد و صندوق را به آنان بازگرداند و مدت زمان بین مرگ یوشع تا زمان بازگشت پیامبری به اشمویل چهار صد سال بود. و یکی از اخبار اشمویل این است که بنی اسراییل هنگامی که زمان بلا و مصیبت بر آنها طولانی شد و دشمنان چشم طمع بر آنها دوختند و صندوق از آنها گرفته شد، از آن از پادشاهان می ترسیدند. جالوت پادشاه کنعانیان که فرمانرواییاش بین مصر و فلسطین بود به آن حمله کرد و پیروز شد و پرداخت مالیات را بر آنها واجب کرد و کتاب تورات را از آنها گرفت. سپس از خداوند خواستند که پیامبری را برای آنها بفرستد که با رهبری او با جالوت بجنگند در حالی که از نسل پیامبری جزء یک زن حامله کسی نمانده بود همه مرده بودند و آنها آن زن را در یک خانه زندانی کرده بودند از ترس این که برای آنها دختر بزاید و او آن را با یک پسر عوض کند، چون میدید چقدر بنی اسراییل به پسر وی تمایل دارند. پس آن زن پسری زایید که وی را اشمویل نامید، یعنی خداوند دعایم را شنید، و سبب این نامگذاری این بود که چون آن زمان نازا بود و شوهرش زن دیگری داشت که ده فرزند پسر برای او به دنیا آورده بود و آن زن به خاطر زیاد بودن فرزندانش بر او ستم میکرد. پیرزن دلش شکست شده بود و از خداوند خواست که یک فرزند پسر به او عطا کند. خداوند به خاطر دل شکسته اش به او رحم کرد و در وقت مناسب عادت شد و با شوهرش همبستری کرد و حامله شد.

هنگامی که مدت حامله بودنش تمام شد، نوزاد پسری به دنیا آورد که او را اشمویل نام نهاد. هنگامی که اشمویل بزرگ شد او را به بیت المقدس فرستاد تا تورات را بیاموزد و مسئولیت تربیت او را یکی از علمای بنی اسراییل قبول کرد و او را به فرزندی پذیرفت. هنگامی که بزرگ شد و خداوند خواست او را به پیامبری برگزیند، جبرئیل نزد او آمد در حالی که نماز میخواند و با صدایی که شبیه صدای پیرمرد (استادش) بود او را صدا زد. پس اشمویل نزد پیرمرد رفت و گفت: چه می خواهی؟ پیرمرد نخواست بگوید: من تو را صدا نزدم، مبادا بترسد. پس گفت: برگرد و بخواب. جبرئیل دوباره فردای آن روز همان کار را کرد. پس اشمویل نزد پیرمرد آمد و گفت: چه میخواهی؟ گفت: ای پسرم برگرد و اگر هم صدایت زدم به من جواب نده. برای سومین بار جبرئیل بر او ظاهر شد و او را بر آگاه کردن و هشدار دادن به قومش دستور داد و به او اعلام کرد که خداوند او را به پیامبری برگزیده است. اشمویل سپس قومش را فراخواند و آنها به او تهمت دروغگویی زدند. ولی بعدا از او پیروی کردند و به مدت ده سال در بین آنها پیامبری کرد و گفته شده: چهل سال. قتل و کشتار عمالقه و پادشاهشان جالوت در بین بنی اسراییل زیاد شده بود، حتی نزدیک بود آنها را نابود کنند. وقتی که بنی اسراییل متوجه این شدند، گفتند: « ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَآئِنَا » دعا کرد و خداوند برای او یک عصا و یک شاخ که در آن روغن بود فرستاد و به او گفته شد: قد پادشاه شما به اندازه این عصا است و اگر مردی بر شما وارد شد و روغن داخل شاخ جوشید، پس او پادشاه بنی اسرائیل است. پس سرش را با آن چرب بکند و او را بر آنها پادشاه کند. آنها عصا را با خودشان اندازه گرفتند ولی اندازه هیچ کدام نبود و گفته شده: که طالوت دباغ بوده و گفته شده که سقاء بوده که آب میآورده و آن را می فروخته، الاغش گم می شود و برای پیدا کردنش راهی می شود. وقتی به جایی رسید که اشمویل آنجا بودو وارد شد و از او خواست که دعا بکند تا خداوند الاغش را به او برگرداند. هنگامی که وارد شد روغن شاخ شروع به جوشیدن کرد و او را با عصا اندازه گرفتند و عصا اندازه او بود. پیامبرشان به آنها گفت: «إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ

طَالُوتَ مَلِكاً» به پیامبرشان گفتند: تو هیچ وقت دروغگو تر از الان نبودهای، ما از نسل پادشاه هستیم، به او هیچ قدرت مالی داده نشده است آیا ما از او پیروی کنیم؟ اشمویل گفت: « اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» به او گفتند: اگر راست می گویی یک نشانه برایمان بیاور. گفت: « إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ إِنَّ فِی ذَلِكَ لآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ» و ملائکه آن را حمل کردند و آن را در روز، بین آسمان و زمین، برای طالوت آوردند و مردم این صحنه را مشاهده می کردند. و طالوت آن را برای آنها آورد و آنها با حالت خشم به پادشاهی او اقرار کردند و با کراهت همراه او رفتند، آنها هشتاد هزار نفر بودند. هنگامی که از شهر خارج شدند طالوت به آنها گفت: « إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّی وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی» و آن رود فلسطین است و گفته شده: رود اردن. سپس جز تعداد اندکی یعنی چهار هزار نفر، همگی از آب نوشیدند. هر کس از آب خورد تشنه ماند و هر کس فقط به اندازه یک کف دست از آب خورد، سیراب شد. هنگامی که طالوت و همراهان با ایمانش از رود گذشتند با جالوت برخورد کردند در حالی که او دارای سپاه و قدرت بزرگی بود. هنگامی که او را دیدند بیشتر همراهانش برگشتند و گفتند: «لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِهِ» و جز سیصد و چند مرد به اندازه مردان جنگ بدر، کسی با او نماند. و هنگامی که تعداد آنها کم شد و بیشترشان برگشته بودند گفتند: «كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» و در بین آنها پدر داود بود و سیزده نفر از فرزندانش همراهش بودند و داود کوچکترین آنها بود که پدرش او را برای چرای گله گوسفندانش و بردن غذا برای آنها او را در خانه گذاشته بود. روزی به پدرش گفت: پدر هرگاه با فلاخن خودم چیزی را هدف قرار میدهم حتما به هدف می زنم و او را بر خاک میاندازم. و گفت: روزی به کوهستان رفتم یک شیر را دیدم که روی زمین نشسته بود، سوار آن شدم و گوش هایش را گرفتم و هیچ نمی ترسیدم. سپس روز دیگر نزد او آمد و به او گفت: هر وقت بین کوه ها راه می روم و خدا را تسبیح می کنم، همه کوه ها هم با من خدا را تسبیح می کنند. گفت: به تو بشارت می دهم، این خیر و برکتی است که خداوند به تو عطا کرده

است. خداوند یک جعبه حاوی روغن و یک لباس آهنی بر پیامبرش که همراه طالوت بود فرستاد و به طالوت امر کرد و گفت: آن کسی که جالوت را می کشد این روغن را بر روی سرش می گذارد و روغن به جوش می آید تا اینکه از جعبه جاری شود و از سرش به صورتش تجاوز نمیکند و نمی ریزد بلکه به شکل یک تاج بر روی سرش باقی می ماند و این لباس را می پوشد باید اندازه او باشد. طالوت از بنی اسراییل خواست تا همگی این کار را انجام دهند ولی بر کسی صدق نمی کرد و داود را از محل چوپانیاش فراخواندند که در راه به سه سنگ گذر کرد که آن سنگها با او صحبت کردند و به او گفتند: ای داوود ما را با خودت بردار و با ما جالوت را بکش. داود آنها را برداشت و آنها را در کیسه ای گذاشت. طالوت گفت: هرکس جالوت را بکشد با دختر من ازدواج میکند و او را پادشاه مملکت میکنم. وقتی که داود آمد شاخ را بر روی سر او گذاشتند که به جوش آمد و روغن از آن جاری شد و لباس را پوشید که اندازه او بود. داود مرد لاغر و کبود رنگ و رنگ پریدهای بود. وقتی آن لباس را پوشید لباس بر او تنگ شد تا این که کاملا آن را پُر کرد - اندازه اش شد - و اشمویل و طالوت و قوم بنی اسراییل از این خوشحال شدند. و به سوی جالوت پیش رفتند و برای مبارزه صف تشکیل دادند. داوود به سوی جالوت رفت و سنگ ها را برداشت و آنها را در فلاخن خود گذاشت و آنها را به سمت جالوت پرتاب کرد. سنگ به بین چشمان جالوت برخورد کرد و سر جالوت را سوراخ کرد و او کشته شد. آن سنگ به هر کسی که برخورد می کرد او را می کشت و به سوی یکی دیگر می رفت. سپس سپاه جالوت به اذن خدا شکست خورد و طالوت بازگشت و دخترش را به عقد داود درآورد و پادشاهی را به داود بخشید و مردم به او گرایش پیدا کردند و او را دوست داشتند.(1)

میگویم: در اکثر کتابهای تاریخی کلمه تنور با تاء آمده است و در کتاب العرائس شبه تنور آمده، پس به او دستور داد که در آن بنشیند، و در بعضی نسخهها به جای تاء سین ذکر شده است. فیروزآبادی گفت: سنور، لباسی لست به مانند درع.

1- . کامل ابن اثیر 1 : 73 و 74 - 75

پایان.

سپس بدان که مورخان ذکر کردهاند که طالوت به داود حسودی کرد و خواست او را بکشد ولی خداوند او را از این کار منع کرد؛ ولی این خبر قابل اعتماد نیست چون فضل و کمال و علم او از این آیه و برخی روایات آشکار است و چیزی از آن در اخبار ما نقل نشده است، بنابراین من هم از آوردن آن صرف نظر کردم. مسعودی هم مشابه این داستان را آورده است، و در آن آمده است که: خداوند متعال سه سنگ داخل توشه اشمویل را جمع کرد و تبدیل به یک سنگ کرد و ذکر کرده است که مدت زمان ماندن صندوق در بابل ده سال بوده است و در هنگام فجر صدای بال ملائکه را شنیدند که صندوق را حمل می کنند.(1)

18 . کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سلاح در میان مسلمانان به مانند صندوق در بین بنی اسرائیل است، هر اهل بیت از بنی اسرائیل که صندوق را جلوی در خود مییافتند و به پیامبری برگزیده میشدند و هر کس سلاح ما نزد او باشد، به امامت با او داده میشود.(2)

19 . کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سلاح در بین ما به مانند صندوق در بین بنی اسراییل است، هر کجا صندوق بود، پادشاهی آنجا بود، پس در میان ما هر کجا سلاح باشد، علم آنجاست.(3)

20 . کافی: از امام رضا علیه السلام چنین حدیثی روایت شده است.(4)

می گویم: اخبار و احادیث در مورد این موضوع در کتاب امامت خواهد آمد.

21 . من لا یحضره الفقیه: امام صادق علیه السلام فرمود: مسجد السهله همان خانه ادریس علیه السلام است که در آن خیاطی می کرد و آن جایی است که ابراهیم به سوی عمالقه و داوود به سوی جالوت حمله کرد.(5)

1- . مروج الذهب، پاورقی کتاب الکامل 1 : 71 - 76
2- . اصول الکافی 1 : 238
3- . اصول الکافی 1، 238
4- . اصول الکافی 1، 238

5- . من لا يحضره الفقيه 63

22 . کنزالفوائد کراجکی: گفتهاند: که ولید بن عبدالملک در زمان ساخت مسجد دمشق به سرب نیاز پیدا کرد؛ به او گفتند: که در اردن منارهای است که در آن سرب است، او کسی را به دنبال آن فرستاد. هنگامی که شروع به کندن مناره کردند مردی از آنها با کلنگ ضربه ای زد که به مردی برخورد کرد که در سبدی بود. کلنگ به او رسید و خونش جاری شد. گفته شد که: این طالوت پادشاه است، پس او را رها کردند و او را بیرون نیاورد.(1)

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . کنز الفوائد : 180

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109